

# مجله التواریخ



تالیف

ابو الحسن بن محمد امین گلستانه

شامل وقایع و رویدادهای سی و پنج ساله بعد از نادرشاه

و ذیل زین العابدین کوهمره ملقب بامیر در تاریخ زندیه  
و حواشی و اعلام و فهرست



بسعوی و اهتمام

مدرس رضوی

استاد دانشگاه

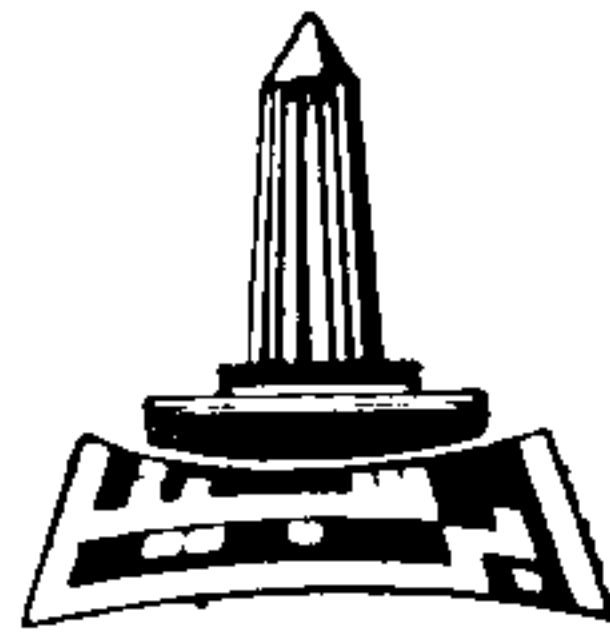
تهران - ۱۳۴۴

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



132975



از انتشارات کتابخانه ابن سینا

چاپ دوم در یکهزار نسخه بسرمایه کتابخانه ابن سینا در چاپخانه دانشگاه تهران

بسال یکهزار و سیصد و چهل و چهار شمسی طبع گردید

## فہرست مطالب کتاب منجمل التواریخ

صفحہ	عنوان
۵	مقدمہ مصحح
۱	مقدمہ مؤلف
۷	در بیان مجملی از احوال اواخر نادر شاہ و سبب قتل او بدست اہل ایران
۸	توضیح و تبیین قتل نادر شاہ بوجہ اجمال
۱۸	در بیان سلطنت علیشاہ و انجام کار او
۳۰	در بیان جلوس شاہرخشاہ بر تخت سلطنت
۳۰	در بیان سلطنت ابراہیم خان و مال دار او
۳۷	در بیان رفتن میرسید محمد با کارخانجات بخراسان
۴۳	در بیان جلوس جناب میرسید محمد ملقب بشاہ سلیمان و حقیقت حال او
۵۸	در بیان مجملی از احوال احمدشاہ افغان در آئی و آمدن او بر سر قلعہ ہرات
	در بیان احوال و استقلال امیر علم خان خزیمہ و قتل او بدست
۶۵	جعفرخان و جماعت اکراد
	در بیان آمدن احمد شاہ در آئی بر سر نیشابور و محاصرہ نمودن
	قلعہ وہی نیل مقصود بر کشتن بہرات
۷۲	در بیان رفتن شاہ افغان بر سر نیشابور و تسخیر آن ارض فرحب ہرات
۷۵	در بیان تسلط شاہ در آئی بشہر سبزوار و قتل و غارت آن مکان
	در بیان فرستادن شاہ در آئی لشکر بتسخیر مازندران و مغلوب گشتن
۷۶	از حملات دلاوران نصرت نشان طبرستان
	در بیان رفتن شاہ در آئی بسمت دہلی و شکست خوردن او وہی نیل

۷۹	مقصود برگشتن در بیان احوال حضرت شاهرخ شاه و اهل خراسان و بقتل رسیدن فریدون خان غلام
۹۲	در بیان رفتن احمد شاه درآنی کرت سوم بهندوستان و حرب نمودن با جماعت سرهنه و مغلوب گشتن آن فرقه بی نام و ننگ باسر ملک بافرهنگ
۹۹	در بیان رفتن احمد شاه درآنی بار سوم بهخراسان بعزم تسخیر آن ارض فیض مکان و حرب با دلاوران جلادت نشان آنجا
۱۰۸	در بیان احوال نصرالله سیرزا و خوانین اکراد و ورود احمدشاه درآنی بمقام جام ولنگر و معاودت او بمشهد مقدس و حرب علی سردانخان زنگویی با فرقه افغان نابکار و محاصره نمودن ارض فیض بنیان
۱۱۱	در بیان مجملی از وقایع اهالی عراق و آذربایجان و فارس و نامدارانی که بعد از حضرت نادری بمرتبه سروری رسیده علم استقلال بر افراشته اند بطریق اجمال
۱۳۰	مجملی از احوال سیرزا محمد تقی (عموی مؤلف کتاب)
۱۳۳	در بیان آمدن سهرعلیخان بکرمانشاهان و کوری امامقاسم خان
۱۶۱	در بیان شکست حسنعلیخان والی کردستان از سلیم پاشای به به
۱۶۵	در بیان احوال کریمخان زند و علمیردانخان بختیاری و مراتبی که در آن ایام بوقوع پیوست
۱۶۸	در بیان مخالفت علی مردانخان با کریمخان زند و حرب ایشان در سرچشمه زاینده رود ، و شکست علمیردانخان بختیاری و فرار او بسمت شوشتر و عربستان با دیگر سوانح
۱۷۵	در بیان حرکت کریمخان بعزم جنگ علی مردانخان و آمدن

صفحه	عنوان
۱۸۱	علی مردانخان از فارس بجانب عراق و حرب با کریمخان و شکست خوردن علی مردانخان و گریختن او به عربستان
۱۸۳	در بیان حال آزادخان افغان و حقیقت اهالی آذربایجان و واردات آن اوان
۱۸۸	در بیان احوال کاظمخان قراچه داغی
۱۹۰	در بیان سجملی از احوال فتحعلیخان دربندی
۱۹۲	در بیان آمدن علی مردانخان بهختیاری و اسماعیلخان فیلی دفعه دوم از سمت شوشتر و عربستان به حرب کریمخان زند و محارباتی که فیما بین آنها اتفاق افتاده
۱۹۸	در بیان رفتن علی مردانخان به سمت پیری و کمازان و آمدن کریمخان از اصفهان و حرب نمودن و شکست علی مردانخان و گریختن به سمت بغداد
۲۰۲	بمحاصره نمودن جماعت زنگنه و کلهر قلعه کرمانشاهان را حسب الاسر کریمخان
۲۱۰	در بیان برآمدن محمد حسنخان از قلعه استراباد و حرب کردن با کریمخان زند و گریختن کریمخان شکست خورده به طهران
۲۱۶	در بیان محاصره نمودن جماعت زنگنه و کلهر قلعه کرمانشاهان را حسب الحکم کریمخان و نجات ایام محاصره
۲۲۲	در بیان شکست خوردن صادقخان از عبدالعلیخان و گریختن او به سمت پری و کمازان
۲۲۵	در بیان آمدن محمدخان زند به کرمانشاهان و محاصره نمودن آنرا
۲۴۳	در بیان احوال سلطان حسین میرزای مجعول مجهول النسب و بامیدواری سلطنت ممالک ایران علم استقلال افراشمن با اتفاق مصطفیخان شاملو و علی مردانخان بهختیاری

- ۲۵۱ در بیان آتش گرفتن باروت خانه قلعه کرمانشاهان و تزلزل اهل قلعه و حقیقت آن ایام
- ۲۵۹ در بیان لشکرکشی شاهزاده و مصطفی خان بسمت ایران و آمدن کریمخان بجزبایشان و شکست شاهزاده و گرفتاری مصطفی خان
- ۲۶۹ در بیان حرب کریمخان با آزادخان افغان و بسبب غرور سرداران زندیه شکست خوردن کریمخان و رفتن او باصفهان
- ۲۷۵ در بیان رفتن قاضی عمر بقلعه پیری و کمازان و سرداران زندیه را بطایف الحیل از قلعه برآوردن و ملاقات نمودن سرداران مذکور با آزادخان و قید و حبس نمودن آزادخان آن نامداران را و خلاص نمودن آن نامداران خود را از حبس و بقتل رسانیدن علم خان افغان را
- ۲۸۷ در بیان رفتن کریمخان بقوشه و حرب کردن با آزادخان افغان و بقتل رسیدن اسکندرخان برادر کریمخان و گریختن کریمخان و تعاقب نمودن فتحعلیخان و بی نیل مقصود مراجعت کردن در بیان آمدن سرداران بختیاری بنزد نامداران زندیه و ایشان را بمیان دربند بردن و ملاقات علیمردانخان با آن نامداران و رفتن شیخ علیخان برای آوردن کریمخان و بقتل رسیدن علیمردانخان بختیاری بدست محمدخان
- ۲۹۲ در بیان احوال سیرزا محمد تقی گلستانه و مظلوم گشته شدن او از شرارت حیدرخان جامه بزرگی
- ۳۰۴ در بیان رفتن آزادخان بشیراز و شکست خوردن از محمدعلی خشتی و رفتن باذربایجان و حرب با محمد حسن خان قاجار و شکست خوردن و گریختن او بسمت بغداد
- ۳۱۴

صفحه	عنوان
۳۱۸	در بیان شکست محمد حسن خان و بقتل رسیدن او و تسلط کریمخان بر عراق و رفتن باذربایجان و آمدن آزادخان افغان بخدست کریمخان و سرگ کریمخان
* * *	
۳۴۴	ذیل و حاشیہ مرحوم زین العابدین کوهمره ای سلقب بامیر برمجمعل التواریخ
۳۵۵	حواشی و توضیحات صحیح
۳۵۵	شرح حال نادرشاه افشار باختصار
۳۸۷	حسن علی بیگ معیرالممالک
۳۸۷	میرزا محمد علی فردوسی ثانی خراسانی طوسی
۳۸۸	علیقلیخان برادرزاده نادرشاه سلقب بعلی شاه
۳۹۲	میرزا داود حسینی سرعشی صفوی متولی
۳۹۳	رضا قلی میرزا پسر نادرشاه
۳۹۴	ابراهیم شاه
۳۹۶	میرزا سید محمد سلقب بشاه سلیمان ثانی
۴۰۱	سلطان داود میرزا فرزند شاه سلیمان ثانی
۴۰۵	احمدخان ابدالی مشهور باحمد شاه درآنی
۴۰۶	آمدن احمد شاه درآنی بخراسان
۴۰۶	تسخیر نیشابور بدست احمد شاه
۴۱۶	لشکرکشی احمد شاه درآنی بهند
۴۲۰	شرح حال قمرالدین خان وزیر
۴۲۰	شرح حال ابوالمنصورخان بهادر صفدر جنک
۴۲۱	احمد شاه پسر محمد شاه هندی
۴۲۱	میرمنو ولد قمرالدین خان



صفحه	عنوان
۴۲۲	رفتن نصرالله سیرزا بشیراز در کربت اول
۴۲۵	آمدن احمد شاه درآنی برای مرتبه آخر بخراسان
۴۳۸	شرح حال غازی الدین خان مشهور بعمادالملک
۴۳۹	شرح حال شاهرخشاه و پسران وی نصرالله میرزا و نادر سیرزا و عاقبت کار آنها
۴۴۸	تاریخ وفات احمد شاه درآنی
۴۴۹	میرحسینخان خراسانی
۴۴۹	سیرزا ابراهیم رضوی مجتهد
۴۵۰	مهرعلیخان تکلو
۴۵۱	شرح احوال کریمخان زند و اوائل حال و پایان کارش
۴۶۰	چند حکایت راجع بکریمخان
۴۶۲	شرح حال علی سردانخان بختیاری
۴۶۳	شرح حال محمدخان زند
۴۶۴	شرح حال آزاد خان افغان
۴۶۹	شرح حال محمد حسینخان قاجار
۴۷۳	شرح حال سلطان حسین میرزای ثانی و پسرش سلطان محمد
۴۷۸	ذکر نام چند نفر که بادعای شاهزادگی و انتساب بصفویه ادعای سلطنت کردند
۴۷۸	صفی میرزا - صفی میرزای ثانی
۴۷۹	سید حسین
۴۸۰	سید احمد شاه مرعشی
۴۸۳	اسماعیل میرزا
۴۸۴	شاهزاده محمد خرد سوار

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۴۸۵	سام بیرزا
۴۸۶	مصطفی خان بیگدلی شاملو
۴۸۶	عبدالعلی خان عرب میشن سست
۴۸۶	شرح حال زکیخان
۴۸۸	فتحعلی خان افشار ارسلو
۴۸۹	ابراهیم خان بغایری
۴۹۰	امیرگونه خان ایرلوی افشار
۴۹۱	علی مراد خان زند
۴۹۴	صادق خان زند برادر کریمخان
۴۹۵	جعفرخان زند پسر صادقخان

## مقدمه مصحح

سده دوازدهم هجری از سده‌هایی است که کشور ایران همواره دستخوش انقلاب و تحوّل اوضاع بوده و تقریباً در بیشتر این قرن آتش فتنه و آشوب در سراسر مملکت شعله‌ور و هر روز قسمتی از خاک کشور از آن آتش خانمان سوز خراب و ویران و سردم آن باحوادث و اتفاقات گوناگون دست بگریبان گردیده و هر روز عده بی‌شماری نیست و نابود می‌شدند. طغیان سرویس و فتنه افغان و هجوم آن طایفه بداخله کشور و تصرف پایتخت و حکومت محمود و اشرف افغان و تجاوز سپاهیان روس و لشکریان ترک بخاک ایران و تصرف استانهای شمالی و غربی از طرف سپاهیان آن دو دولت. و حکومت ملک محمود سیستانی بر قسمتی از خراسان و ظهور نابغه شرق نادر شاه افشار و انقراض دولت صفویه و واقعه کشته شدن نادر شاه و تجزیه مملکت پس از وی و پیدا شدن مدعیان بسیار برای تاج و تخت سلطنت ایران چون آزادخان افغان و فتحعلی خان افشار و علی سردانخان بختیاری و کریمخان زند و محمد حسن خان قاجار و غیره و روی کار آمدن چندین سلسله و انقراض آنها قسمتی از حوادث و رویدادهای خوش و ناخوشی است که در این قرن روی داده است.

بهمان نسبت که حوادث و وقایع این قرن نسبت بقرون گذشته بیشتر است کتابهای تاریخی هم که در این عهد برای ثبت و ضبط این اتفاقات و حوادث تألیف و تصنیف گردیده نسبت بگذشته فزون تر و عده کتب تاریخ مدّونه در این دوره بیشتر از پیش است که غالب آنها بحال نسخه خطی در گوشه‌های کتابخانه‌های عمومی و خصوصی ضبط و از نظر عموم دور مانده است.

دوره پادشاهی سلاطین صفویه و تاریخ زمان حکومت آنان خود دوره ممتازی است که کتابهای مختصر و مفصل بسیاری برای ضبط تاریخ و وقایع سلطنت هر یک

از پادشاهان آن سلسله تألیف شده که نسبتاً برای آن دوره سبب و ذکر نام همه آن کتب در اینجا لازم نیست.

برای اواخر سلاطین صفوی و دوران هرج و مرج مملکت و تسلط افغانه بر ایران بهترین تاریخ کتاب زبدة التواریخ محمد محسن بن عبدالکریم مستوفی آستان قدس رضوی است که آنرا بنام رضاقلی میرزا پسر نادرشاه تألیف کرده. مؤلف که در اواخر دوره سلطنت شاه سلطان حسین صفوی در شهر اصفهان پایتخت کشور مقیم و خود جزو کارکنان دولت بوده وقایع و حوادث آن اوقات را که بیچشم خویش دیده و یا از مردم ثقه که در آن وقایع شرکت داشته اند شنیده در کتاب خود نقل کرده است. دیگر دو کتاب در تیره نادری و جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی منشی نادرشاه است که کتاب دوم شامل قسمتی از حوادث آخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی و رویدادهای زمان نادرشاه و اعتقاد اوست که بواسطه طبع و نشر مکرر این دو کتاب نیازی بتوصیف آنها نیست.

دیگر کتاب رستم التواریخ تألیف محمد هاشم الحسینی الموسوی ملقب باصف فرزند امیر محمد حسن خوش حکایت پور امیر شمس الدین محمد آقاخان آفاسی سلطانی از اهل اصفهان است.

مؤلف در این کتاب اوضاع پادشاهی سلطان حسین صفوی و درباریان او و فتنة افغان و وضع اجتماعی آن دوره را بخوبی نشان داده و جزئیات وقایع را تا سال ۱۱۹۹ بعد از فوت علی سردارخان زند بیان کرده است. و با آنکه بیشتر مطالب آن بافسانه و حکایت شبیه است معیناً فوایدی در آن هست که در کتابهای تاریخ آن عهد و آن دوره فاقد آنست.

امیر محمد حسن خوش حکایت پور مؤلف وقایع را نگاشته و داده و همچنین آنچه را که از پدر و عم خویش شنیده برای فرزند بیان و او آنها را برشته تحریر در آورده است.

- ۱- نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی ضبط است
- ۲- این دو کتاب اخیراً بنقشه انجمن آثار ملی تجدید طبع شده است
- ۳- نسخه این کتاب در کتابخانه ملی ملک موجود است

علاوہ بر کتبہ کہ نام آن بردہ شد چند کتاب دیگر در آن دوران تالیف شدہ کہ شامل وقایع و حوادث پس از نادرشاه تا اوایل قاجاریہ است و بیشتر ہنام تاریخ زندیہ شہرت یافتہ . و از تمام آنہا مہمتر و جالب تر دو کتاب است کہ ذیلًا وصف می شود . یکی ہمین کتاب حاضر ہنام «مجموع التواریخ بعد نادیہ» تالیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانہ است . و دیگر مجمع التواریخ خلیل میرزا نوہ سید محمد متولی ملقب بہ شاہ سلیمان می باشد .

برای پی بردن ہارزش و اہمیت کتاب اولی ( یعنی نسخہ حاضر ) کہ مؤلف وقایع تاریخی ایران را از کشتہ شدن نادرشاه شروع و پس از شرح حال و ذکر پادشاہی چند نفر از خاندان وی حوادث دوران فرمان روائی کریمخان را بتفصیل آوردہ و از کتاب دومی مہمتر می باشد پس از شرح حال مؤلف و خاندان وی بتوصیف آن خواهد پرداخت

نام مؤلف چنانکہ خود در اول کتاب ( ص ۲ ) آورده ابوالحسن و نام پدرش محمد امین و از سادات گلستانہ اصفہانست .

و آنچه امیرخان کوهمرہای در حواشی خود ( ص ۳۴۴ ) نوشتہ کہ او اہل گلستانہ کرمانشاہانست خالی از صحت است . و چنانکہ در بعد خواهیم گفت گلستانہ نام خاندان بزرگی از سادات اصفہان است .

مؤلف در احوال میرزا محمد تقی گلستانہ عموی خود ( ص ۱۳۳ ) گوید «میرزای معزی الیہ از سادات گلستانہ و اباعن جد دخیل امورات وزارت و غیرہ از جانب پادشاہان بودند»

سید احمد بن علی الداودی الحسنی در کتاب عمدۃ الطالب فی انساب آل ابی طالب دربارہ سادات گلستانہ گوید .

«شرفشاہ بن عباد بن ابی الفتوح محمد بن ابی الفضل الحسن بن ابوالحسن علی بن حسین البصری . این شخص معروف بگلستانہ است . و اورا اعقابی است در اصفہان کہ صاحب جاہ و جلال و ریاست و تقدّم اند .

و از جمله سادات گلستانه سید جلیل شرف‌الدین حیدر بن محمد بن حیدر بن اسماعیل بن علی بن حسن بن علی بن شرف‌شاه مذکور است که او را در اصفهان ملاقات کردم و در آنجا در ربیع‌الاول ۷۷۹ در گذشت. او را اولاد و اعقابی است. و دیگر سید عالم فاضل مصنف جلیل مجدالدین عباد بن احمد بن اسماعیل بن علی بن الحسن بن شرف‌شاه است که در عهد سلطنت الجایتو محمد بن ارغون قضاة اصفهان داشت. و از او پسری باز ماند بنام یحیی. و یحیی را پسری بود عالم فاضل بنام مجدالدین عباد که پس از سنه ۷۹۰ در گذشت. از او دو فرزند یکک پسر بنام نظام‌الدین ابوالفتح و یکک دختر بنام همایون باقی ماند. و سادات گلستانه از اولاد زید بن الحسن باشند.»

محمد قاسم بن حسن المختاری العبدلی در رساله اسدیه در انساب سادات علویه که آنرا بنام ابوالعلی اسدالله الحسینی المرعشی در زمان شاه طهماسب اول تألیف نموده نسب سادات گلستانه را چنین یاد کرده :

«شرف‌شاه بن عبادالله بن ابی‌الفتح محمد بن ابوالفضل حسین بن عمی بن حسین بن علی بن حسین رئیس ابن علی بن حسن بن حسین البصری» و بعد گوید «و او را گلستانه می‌خوانند و نسل او در اصفهانست و ریاست داشته بزرگ و صاحب جاه بوده‌اند. و بجهت شرافت و بزرگی بدقب گلستانه در عصر پادشاه ملقب شده‌اند. و هاین لقب باقی مانده‌اند. سادات گلستانه. منهم سیدخلیل الله قاضی اصفهان انتهى و از همین خاندانست رکن‌الدین محمود گلستانه که طبع خوشی داشته و گاهی شعری می‌سروده‌است. اشعار زیر در جنگی بدو نسبت داده شده بود.

یاد باد آنکه ما جوان بودیم	بر خور از وصلی دوستان بودیم
یاد باد آنکه خرمشبی تا روز	در بر بار منهایان بودیم
بر بساط نشاط در همه وقت	خوشتر از همه در جیمات بودیم
وز غم روزگار بر فتنه	دام‌الدنجر در امان به‌دیم

۱- عمدة الطالب چاپ بیروت ص ۶۵

۲- رساله اسدیه در انساب سادات علویه نسخه خطی کتابخانه ملک

۳- جنگ متعلق کتابخانه آقای دارستانی کوهسار

## دوازده

در کتابخانه آستان قدس رضوی کتابی بنام «انیس الوحده وجلیس الخلوۃ» ضبط است که بروش کتاب ربیع الابرار زمخشری بفارسی تألیف شده و نام مؤلف در مقدمه محمود بن محمود بن علی الحسینی گلستانه یاد گردیده که احتمال دارد همان رکن الدین محمود (یا پدر وی پسر او) باشد و در این کتاب مولف شعر بسیاری از اشعار خود بمناسبت مقام آورده است. از جمله این چند بیت است که ایراد می شود.

پیدا نکنیم سر دلبر	گر در سر سر رود سر
در سینه من بماند رازش	چون مهره که ماند در سشدر
هرگز نبرد رهی بسویش	مرغ طلب اربیفکند پر
نه فکر بنزد اوست ره جوی	نه فعل بنزد اوست رهبر
وین طرفه که درد لست رازش	واگه نه از اونه دل نه دلبر

و نیز از همین ساداتست میرزا جعفر گلستانه مستخلص بمرقاظ که نصرت در تذکره خود نامی از او برده و چند شعری بنام او ذکر کرده است<sup>۱</sup>.

در وقایع السنین خاتون آبادی (نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی) نام یکی دیگر از این سادات بنام علاءالدین محمد بن شاه ابو تراب گلستانه ذکر و نوشته شده «تاریخ فوتش در ۲۷ شهر شوال ۱۱۰۰ در سن شصت و نه سالگی بود» حجة الاسلام آقا شیخ محمد محسن مشهور باقا بزرگ طهرانی نزیل نجف اشرف صاحب کتاب الذریعة پس از انتشار چاپ اول این کتاب (مجموع التواریخ گلستانه) ضمن نامه که بنگارنده مرقوم فرموده راجع بمعرفی سادات گلستانه و مؤلف کتاب شرحی مستوفی و ممتع نگاشته بودند که از نامه مذکور آنچه مربوط بموضوع است برای مزید فایده در اینجا بعین عبارت نقل می شود.

«ابوالحسن گلستانه از دودمان شریف و خانواده منیف و بیشتر از اجدادش از اهل علم و فضل بوده اند. از جمله سید علامه میر علاءالدین (محمد) گلستانه شارح نهج البلاغه و اسماء الحسنی است که در حدود هزار و صد و ده در اصفهان وفات کرده و از بزرگان عصر علامه مجلسی . و همشیره ایشان در حباله نکاح مرحوم مجلسی

۱ - تذکره نصرت نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار

بوده. و مرحوم اردبیلی او را در جامع الرواة ترجمه و مدح بسیار نموده. من جمله آنکه دوسرته منصب صدارت را سلطان بوی عرضه داشت و او از شدت ورع و تقوی قبول نکرد. و شیخ علی حزین که در سال ۱۱۰۳ در اصفهان متولد شده در سوانح خود (ص ۱۶) نوشته که «من در حال صغر سن او را درك نموده در غایت تقوی بود. و با والد مرحوم اختصاص تمام داشت. بعبادت و افاده پسر می برد لیکن اولاد او بمناسب دیوانی آلوده شدند. و ایشان را آن عزت و احترام نماند.»

از میرعلاءالدین مذکور دو پسر بوجود آمد. اول میرمحمد باقر گلستانه که او نیز از علماء اعلام و از مشایخ اجازات و از ملا محمد سراب مجاز است و بعالم جلیل شیخ محمد بن محمد زبان الکاشانی اجازه داده است.

و پسر دیگر میرزا علاءالدین محمد. میرکمال الدین محمد است که از او سه پسر مخلف شده یکی میرمحمد امین پدر میرزا ابوالحسن گلستانه مؤلف مجمل التواریخ دیگری میرمحمد تقی و سوم میرمحمد اسحاق که اینها همه داخل خدمات دولتی شدند چنانچه در این کتاب بعضی از احوال ایشان نقل کرده می شود. و نسب آنها منتهی می شود بمیرابوالفضل که او ملقب بگلستانه بوده و از احفاد جناب زین الدین الحسن المجتبی علیه السلام است.

پس همه اینها از سادات اجلاء حسنی و از بیت علم و شرف اند. و از احفاد میرمحمد تقی در اصفهان مرحوم حاج میرزا محمد مهدی گلستانه عالم جلیل اصفهان که نزدیک به ۱۳۴ هجری بعد از عمر طولی بر حمت الهی پیوست. و آن مرحوم پسر حاج میرمحمد صادق بن میرمحمد خان محمد صادق بن میرجعفر بن میرمحمد تقی بن کمال الدین بن علاءالدین گلستانه است چنانچه تمام این نسب را بخط حاج میرمحمد صادق بدو آورده اند. و آن نسب را به بخط جناب خود آن مرحوم در چهارم محرم ۱۲۱۶ نوشته است حبیبی. مشاعره کرده. و مکتوب آنست که از اولاد همین میرمحمد تقی باشد مرحوم حاج میرمحمد مهدی گلستانه نزیل طهران که در مجامع قنات آباد بوظایف امام جماعت و خط و تحریرها مشغول



## چهارده

بود و بمرض و بای ۱۳۲۲ فوت کرد. و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام دفن شد. و کتابخانه نفیسی داشت. منها کتاب شرح نهج البلاغه جدش آقا سیر علاء الدین گلستانه که آنها بعد از فوت آن مرحوم منتقل شد باقا زاده اش سید فاضل جلیل میرزا محمد تقی گلستانه. و دیگر از حال ایشان اطلاعی ندارم و نسب ایشان چنین است. میرزا محمد تقی بن حاج میرزا مهدی نزیل طهران ابن الحاج میرزا محمد رضا ابن الحاج میرزا محمد تقی گلستانه»

این بود قسمتی از نامه صاحب الذریعه راجع بنسب گلستانه.

این مطلب نا گفته نماند که دانشمند معظم گلستانه را از اولاد زید بن الحسن المجتبی و از سادات حسنی دانسته اند و همین هم درست است. ولی در کتاب روضات الجنات خوانساری که نامی از علاء الدین محمد برده شده و نیز در کتاب انیس الوحده و دیگر مأخذ همه جا حسینی بجای «حسنی» آمده.

از آنچه نوشته شد معلوم گردید که مؤلف اصلاً از اهل اصفهان و مقیم و باشنده کرمانشاهان و از خانواده محترم ایرانی است که جمعی از این خاندان در دوران پادشاهی نادرشاه در خدمت آن سلطان با اقتدار مصدر کارهای مهم بوده اند. یکی از اعمام مولف میرزا محمد تقی گلستانه است که در طی کتاب حاضر نام او بسیار دیده می شود. او مدتی از طرف نادرشاه حکومت کرمانشاهان داشته و در سال ۱۱۵۴ موقع حمله نادرشاه بداغستان بمنصب مستوفی الممالکی سرافراز و بعد از چندی از جانب آن سلطان بحکومت قلمرو علیشکر مشهور بهمدان منصوب گردیده و در سنه ۱۱۶۰ از جانب نادرشاه «میرزا باشی» عراق شده و با پنج هزار افغان و غیره بدان سامان رفته است. و در آغاز پادشاهی علیشاه بحفاظت توپخانه و قورخانه قلعه کرمانشاهان مأمور شده<sup>۲</sup> و بعد که علیشاه امیرخان پسر یار بیک خان توپچی باشی را بحفاظت و نگهداری قلعه و توپخانه فرستاده و بمیرزا تقی فرمان داده است که هم دست و دستیار امیرخان باشد این امر سبب رنجش وی از علیشاه شده و با آنکه

۱- صفحه ۱۱ و صفحه ۱۳۳ ۲- صفحه ۲۱ و ۲۳

## پانزده

نخست از طرفداران جدی وی بوده ازو برگشته و از ابراهیم خان که در اصفهان بر برادر یاغی شده بود جانبداری نموده. و تمام اسلحه و مهماتی که نادرشاه در زمان پادشاهی خود در قلعه کرمانشاهان جمع کرده بود باختیار او گذاشته. و بواسطه همین حسن خدمت از طرف ابراهیم شاه بنقب و کیل الدوله سرافراز گردیده است<sup>۱</sup> و او تا چند سال در قلعه کرمانشاهان با عبدالعلی خان سیش بست در حفاظت قلعه کوشیده و در برابر کریمخان و خوانین دله و زنگنه ایستادگی و قلعه را نگهداری نموده است. تا آنکه پس از چند سال پایداری چون راه کمک و اسناد را از هرسو برخوردار دیده با اتفاق عبدالعلی خان باردوی سردار زند رفته و تسلیم شده و در جنگی که کریمخان را با آزادخان افغان روی داد و منجر بشکست خان زند شد میرزا محمد تقی و عبدالعلی خان که در چادری حبس نظر بودند با آزادخان پیوستند<sup>۲</sup> و آزادخان میرزا را بحکومت کرمانشاه منصوب و او را بانجا فرستاده و او در آنجا بدست اندراد کشته شده است<sup>۳</sup>

دیگری از اعمام وی میر محمد اسحاق است که در ایام دولت نادری ابتدا ملتزم رکاب بوده و بعد حسب الامر نادری بخدست قوچد بیک حاکم در قزوین و دورق پیوسته و چندی بخدست سررشته داری لشکر مشغول بوده. سپس از خدمات دولتی متنفر شده و از دارهای دولتی دست برداشته و به بنگاله رفته است و در سال ۱۱۰۰ هجری قمری به بنگاله وارد شده و وی مبتلا بمرض سل بوده که در همان اوقات در گذشته است.<sup>۴</sup> از برادران مولف یکی میر مرتضی است که ابتدا در دفتر خانانده ممایون در سررشته داری استیفای عراق مشغول خدمت بوده و در ایام دولت نادرشاه بضمیمه اسوال لطفعلی بیک پسر بابا علی بیک کومند احمدلوی افشار که در سده هجری نور بوده مأمور شده و او چون از این مأموریت ناراحت بوده پس از رفتن از همگان بخراسان موقع را مناسب فرار از ایران دانسته و از خراسان به هندوسان رفته است. و در آنجا

۱- صفحه ۳۱      ۲- صفحه ۲۶      ۳- صفحه ۲۸      ۴- صفحه ۳۰

۵- صفحه ۳۰۲      ۶- صفحه ۳

## شانزده

شرف ملازمت پادشاه هندوستان را دریافتہ و از طرف پادشاه بحکومت اموالہ کہ در چند منزلی دہلی است مرافراز شدہ است<sup>۱</sup>

دو برادر دیگر مؤلف یکی بنام سید محمدخان و دیگری بنام سید صدرالدین محمدخان ہردو پیوستہ بامولف در خدمت میرزا محمد تقی بسر می بردہ و در کارها دستیار عمو بودہ اند. و ہنگام کشتہ شدن میرزا محمد تقی بدست اکراد این دو برادر ہم گرفتار و محبوس اکراد شدہ<sup>۲</sup> و سی همان شب خویش را از بند خلاص کردہ و خود را بزہاب رسانیدہ و با مؤلف کتاب کہ در آنوقت در عتبات عالیات بسر می بردہ ہر سہ متوجہ ہندوستان شدہ اند. و بطوریکہ مؤلف می گوید: «در اواخر سال ہزار یکصد و شصت و نہ باتفاق برادران سید محمدخان و سید صدرالدین محمدخان در عنقوان شہاب روانہ ہندوستان گردیدہ<sup>۳</sup>»

و باز در جای دیگر از برادرش میرسید محمد چنین خبر می دہد «در ابن ایام کہ سنہ ۱۱۹۰ (ظ: ۱۱۹۵) ہجریست میر سید محمد در سرشد آباد بنگالہ می باشد.»<sup>۴</sup> و اما شرح حال ابوالحسن گلستانہ مؤلف کتاب آنچه از احوال اودر طی این کتاب معلوم می شود این است کہ: او نیز مانند سایر برادران در خدمت عم بزرگوارش میرزا محمد تقی بودہ. و در دولت ابراہیم شاہ کہ عمویش ہلقب و کیل الدولہ سرافراز شد وی وزارت کرمانشاہان یافتہ و بدان جانب رہسپار گردیدہ<sup>۴</sup>.

و در وقتی کہ میرزا محمد تقی از کردستان عازم کرمانشاہان بود و بتحریریک سبحان وردیخان کہ از میرزا دل خوشی نہ داشت آدینہ خان زند و احمد کلکہ سرراہ برسیرزا گرفتہ و اسوال او را بغارت بردند ابوالحسن و سید محمدخان برادر کوچکش ہم در آن گہرو دار حاضر بودہ اند<sup>۵</sup>.

و نیز ہنگام ورود کریمخان بکرمانشاہان ابوالحسن کہ در آن ہنگام در سجال ہارون آباد از بلوکات کرمانشاہان بود ہابست نفر از بزرگان و کدخدایان کلہر باردوی سردار زندرفتنہ دریک فرسنگی شہر بملاقات خان نائل آمد. و مدت بیست و پنج

۱- صفحہ ۳ - ۲- صفحہ ۳۱۳ - ۳- صفحہ ۳ - ۴- صفحہ ۳۱ - ۵- صفحہ ۱۳۹

روز در اردوی وی بسر برده و چون قلعه کرمانشاهان را میرزا محمد تقی و عبدالعلیخان بخان زند تسلیم نکردند خان نسبت بابوالحسن مظنون شده و تصور کرده است که از جانب عم خود بجاسوسی آمده. از این جهت بی سهری نسبت باو نموده و بعد از رفع سوءظن او را مرخص کرده است.

وباز در سوقعی که کریمخان بار دیگر بکرمانشاهان وارد شده وی از طرف عم مأموریت یافته که از خان عفو گناهان او را بخواهد تا طریق طاعت و عبودیت پیش گیرد. و او در این مأموریت توفیق یافته و کریمخان از تقصیرات میرزا محمد تقی در گذشته و باو امان داده و میرزا و عبدالعلی خان قلعه را تسلیم کرده و بخان پیوسته اند. و در آخر امر که میرزا از طرف آزادخان بحکومت کرمانشاهان منصوب گردیده ابوالحسن هم در خدمت عمو بدانجا وارد و بعد از آنکه آثار نفاق و دورنگی از رؤساء اکراد نسبت بعمو مشاهده کرده سعی نموده که میرزا را وادارد خود را بزمباب بکشد و از شر اکراد رهائی یابد. ولی چون میرزا با نظر برادرزاده موافقت نکرده او از عمو اجازت خواسته که بزیارت عتبات عالیات رود. و قبل از کشته شدن عمو بعراق رفته و پس از واقعه عمو و رسیدن برادرانش بعراق با اتفاق آندو رهسپار هندوستان شده است. از اشاراتی که مؤلف در مقدمه کتاب کرده معلوم می شود که بعداً مؤلف در هندوستان بوضعیت دشواری افتاده و بواسطه مرگ عمو و سختیها و ناهمواریهای روزگار از آمیزش با مردم آن دشور خودداری کرده و عزیمت اختیار نموده و در سال ۱۱۹۶ بدرخواست برادر کوچکش میرسید محمدخان بتألیف این کتاب پرداخته است.

### تاریخ تألیف کتاب

ارنست بیر گوید: این کتاب را مؤلف باید زودتر از سال ۱۱۹۶ در هندوستان گفته شروع کرده باشد زیرا در وقایع افغانستان بعد از مرگ احمد شاه درانی که در ۱۱۸۵ اتفاق افتاده گفته است. و تا حالات تحریر این کتاب در هندوستان نود و پنج هجریست تیمورشاه در دابل در هندوستان فریبانی نمیکنند و در جای

دیگر در احوال برادرش نوشته است «در این ایام که سنه ۱۱۹۰ «ظ» ۱۱۹۰ هجریست  
میرسید محمد در مرشدآباد بنگاله است پس این قسمت را باید در سال ۱۱۹۰  
نوشته باشد.

و نیز در خاتمه گوید: «علیمرادخان زند . . . و تا حال تحریر که اوائل سنه  
۱۱۹۶ هجریست در دور شیراز می باشد و صادق خان و ابوالفتح خان را با مردمان شهر  
در محاصره دارد» و باین عبارت کتاب خاتمه می یابد. پس در اوایل سال ۱۱۹۶  
کتاب را تمام کرده و حال آنکه در مقدمه گوید «در اواسط سال ۱۱۹۶ شروع کردم<sup>۲</sup> و تصور  
میرود این مقدمه را بعد از تمام کتاب یعنی اواسط ۱۱۹۶ نوشته. و اشتباهاً تألیف کتاب  
را همان تاریخ تصور کرده است. پس تألیف این کتاب باید در سالهای ۱۱۹۰ -  
۱۱۹۶ باشد.

### ماخذ کتاب

ارنست بیر را در مقدمه تاریخ زندیه ابن عبدالکریم راجع ب ماخذ این کتاب  
بحث مفید و جالبی است که ذکر آن برای پی بردن بارزش و اهمیت این کتاب بسیار  
سودمند و مفید است وی گوید:

در باب منابع این کتاب مؤلف در مقدمه گفته: در این موضوع کتابی نبود.  
و این تألیف ازوقایعی که خود مشاهده و یاد رهنگام اقااست در ایران آنرا شنیده و بایعد  
بواسطه نامه های (خطوط) مردم بمن رسیده جمع کرده<sup>۴</sup>. و حقیقه هم گویا غیر از  
تالیفات میرزا مهدیخان منشی تاریخ دیگری در دست نداشته. و باید گفته او را  
باور داشت و اعتماد بدان کرد. ولیکن سه فصل از تاریخ جهانگشای نادری را بی  
سروصدا اقتباس کرده و با اخبار دیگری که دیده و یا شنیده بهم آمیخته. و با مهارت  
کاملی در عبارات تاریخ خود داخل کرده و این استفاده را تا آخر یعنی تا خلع  
شدن ابراهیم شاه نموده است.

پیش از تحقیق ماخذ این کتاب بهتر است بمجمع التواریخ خلیل میرزا عطف

۴- صفحه ۵ و ۶

۲- صفحه ۳۴۳ - صفحه ۴

۱- صفحه ۳۱۳

توجهی شود. شرح این کتاب در فهرست هرچ 'مفصلاً' ذکر شده و در اینجا ذکرش لازم نیست.

کتاب خلیل میرزا با این کتاب بسیار مطابق و مثل این است که یکی از دیگری برداشته شده است. ولیکن بدلیل سبقت زمان که تألیف این کتاب پیش از مجمع التواریخ بوده گلستانه مسلماً از کتاب خلیل میرزا استفاده نکرده. و همچنین معلوم نیست که خلیل میرزا هم از این کتاب اقتباسی کرده و سطلیمی از آن برداشته باشد. چه در این صورت ضمن منابع خویش از این کتاب نامی می برد. و چنانکه منابع دیگر را ذکر کرده از یاد این کتاب غفلت نمی کرد. و جای بسی شکفتی است که با آنکه مجمع التواریخ خلیل میرزا یازده سال بعد از کتاب گلستانه تألیف شده وی هم این کتاب را ندیده است. شاید یکی از موجبات آنکه کتاب گلستانه بنظر خلیل میرزا نرسیده آنست که در آن زمان هنوز نسخ آن منتشر نشده و لم بوده است.

پس از آنجا که بیشتر مطالب این دو کتاب با یکدیگر موافق است چنین میتوان حدس زد که هر دو کتاب یک مأخذ مشترک داشته اند. و چون در اردو پادشاهی میرسید محمدستواری که شرح حالش در کتاب تاریخ دیگر یافت نمیشود بتفصیل ذکر شده است گمان میرود که اخبار خانوادگی وی که بقول خلیل میرزا از ماخذ او بوده مورد استفاده گلستانه نیز واقع شده است.

و بحکم مشابهتی که در عبارت آن دو کتابست و در سواردی نیز جمله های آن دو با هم موافقت مسلماً این مأخذ مکتوب بوده و از افواه مردم گرفته نشده است.

و چنانکه سلطان هاشم میرزا در تذکره آل داود در احوال برادر خود نوشته: داود میرزا پس از گرفتاری پدرش از مشهد به هندوستان گریخته و در سال ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ که گلستانه مشغول تألیف کتاب خود بوده داود میرزا در مشهد آمد و از وی می کرده پس ممکن است که گلستانه قسمتی از مطالب تاریخ خود را که سطلیمی

۱ - Pertsch - ۲ - از نسبت بردارم. سطلیمی خود در تاریخ از ماخذ خود یاد کرده است. و شرح ابواب و فصول این کتاب برداشته است و چون کتاب میرزا در هندوستان در دسترس سطلیمی نرسیده در اینجا از وی در ذکر آن نام برده برای اعتبار از ماخذ خود.

میرسید محمد وعزل وسیل کشیدن او باشد از نوشته های میرزا داود گرفته که بعداً هم خلیل میرزا از همان منبع استفاده کرده است.

و نیز ممکن است که تاریخ محمد علی فاضل که خلیل میرزا آنرا از ماخذ عمده خود شمرده مأخذ هر دو کتاب باشد. ولی افسوس که آن کتاب در دسترس نیست که با مطالعه ودقت در آن حدسی که زده شده تقویت یابد.

ودرنوشته های داود میرزا هم تا اطلاعات دیگری بدست نیاید تصور فرضی که در فوق گفته شد مرجح است<sup>۱</sup>.

کتاب دیگری که در مرتبه سوم از دو کتاب نامبرده باید شمرده و در اینجا ذکر نام آن لازم است تذکره آل داود است که بنام زبور آل داود هم خوانده شده این کتاب تألیف سلطان هاشم میرزا پسر شاه سلیمان دوم وعموی خلیل میرزا است. که قسمت دوم آن قطعاً از کتاب مجمع التواریخ خلیل میرزا گرفته شده و این کتاب از ماخذ او بوده است.

سلطان هاشم میرزا مؤلف زبور آل داود چنانکه در شرح احوال خود در آن کتاب می نویسد «در شب شنبه بیستم صفر ۱۱۴۰ در مشهد مقدس متولد و در روز شنبه پنجم شهر جمادی الاولی ۱۱۸۳ به همراه برادرش قاسم میرزا (متولد ۲۸ صفر ۱۱۵۴ و متوفی روز پنجشنبه غره شعبان ۱۲۰۷) از مشهد بعراق و از اصفهان بشیراز رفته و مورد نوازش کریمخان زند قرار گرفته و بعد از آن گاه در اصفهان و گاه در شیراز بسر می برده و در اصفهان بزراعت وفلاحت مشغول بوده و کتاب زبور آل داود را در همان اوقات تألیف و در ۱۲۱۸ از آن فراغت یافته است. ولی پس از این تاریخ باز در کتاب خود اصلاحاتی نموده و مطالبی بر آن افزوده و چنانکه از خود کتاب بر می آید مؤلف تا سال ۱۲۲۸ در قید حیات بوده<sup>۲</sup> است. و ریو<sup>۳</sup> هم راجع باین کتاب در ج ۱ ص ۱۹۱ فهرست نسخ فارسی سوزه بریطانی شرح کافی نوشته است.

۱- مقدمه تاریخ زندیه ابن عبدالکریم.

۲- تذکره آل داود نسخه خطی کتابخانه ملی ملک

## بیست و یک

چنانکه ریوسی نویسد «نسخه‌ای از این کتاب توسط دکتر سولف از کتابخانه انجمن آسیائی بنگال و کلکته برای او استنساخ شده. نسخه کلکته ۱۲۶ صفحه و زیری ۱۴ سطر بیخط شکسته آمیز واضح است که در ۲۲ ذی‌قعدہ ۱۲۲۷ تمام شده است. این نسخه بواسطه یک خط دیگری که تفصیل سرگذشت آنرا دارد جالب است. بموجب این نوشته نسخه مذکور را خلیل میرزا مؤلف مجمع‌التواریخ در سال ۱۲۲۷ بشاهزاده ابوالفتح محمد شاه از اولاد صفویہ کہ در بنگالہ زندگی سی کرده و سی خواسته تاریخ خاندان خود را بداند داده و شاهزادہ ہم آنرا خوانده و حواشی بر آن نوشته است.»

شرح حال این شاهزادہ کہ پسر شاه سلطان حسین ثانی یعنی نوه شاه طہماسب دوم است در کتاب فوائد‌الصفویہ ابوالحسن بن ابراہیم قزوینی آمده و ضمن حواشی این کتاب ہم «ص ۴۷۷» از کتاب مزبور نقل شده است.

این نکته نیز ناگفته نماند کہ صاحب فوائد‌الصفویہ مجمع‌التواریخ خلیل میرزا و کتاب شیخ علی حزین کہ خلیل میرزا آنرا در جزو منابع خود ذکر کرده از ماخذ خود شمرده است.

شاهزادہ ابوالفتح در حاشیہ نسخه خطی کلکته بموافق بودن آن بمطالب فوائد‌الصفویہ اشارہ کرده از این رو ارتباط سه کتاب مجمع‌التواریخ خلیل میرزا و فوائد‌الصفویہ ابوالحسن قزوینی و تذکرہ آل داود تألیف سلطان ہاشم میرزا معلوم می‌گردد.

دراینکہ سلطان ہاشم میرزا کتاب مجمع‌التواریخ برادرزادہ خود را دیده و این کتاب یکی از ماخذ او بوده شکئی نیست. چہ لذستہ از مطابقت بعضی وقایع در آن دو ذکر شدہ مانند سلطنت میرعمید محمد مشہور بشاہ سیدمان ثانی و شرح حال وی تا آخر عمر کہ در ہردو (باندک اختلافی) یکی است. مؤلف تذکرہ آل داود در سواردی مطالب کتاب برادرزادہ خود را انشاء ندہ است. و بیول ہم او خدش میرزا در ۱۲۱۶ پس از زیارت مشہد مقدس برای دیدن اقوام وارد اصفہان شدہ و سہ ما



## بیست و دو

در این تاریخ که سلطان هاشم میرزا در اصفهان میزیسته او را ملاقات نموده است .  
و چون کتاب خلیل میرزا در ۱۲۰۸ تمام شده است پس باید هاشم میرزا آنرا در این  
موقع دیده باشد .

خلیل میرزا در مجمع التواریخ تفصیل وقایع ایران را از زمان سلطنت سلطان  
حسین میرزا شروع و تفصیل وقایع را تا میل کشیدن شاه سلیمان دوم آورده و بعد از  
آن وقایع خراسان را مختصراً ذکر و بتفصیل اخبار خانواده خود می پردازد و در خاتمه  
تاریخ کریمخان زند را مختصراً ایراد می کند . و هاشم میرزا کتاب خود را بذکر انساب  
اجداد خود اختصاص داده و از میرزا ابوالحسن مرعشی جدا اعلامی خود شروع نموده  
و شرح مفصلی از حالات جد خود میرزا محمد داود حسینی ستولی و پدر و اعمام و  
برادران خود در تالیف خود آورده است .

و گویستانه قسمتی از مطالب کتاب مجمع التواریخ و تذکره آل داود که مربوط  
بوقایع سلطنت میرسید محمد مشهور بشاه سلیمان ثانی است با اعمان تفصیل آورده و  
پس از شرح مفصل تاریخ وقایع خراسان و ذکر سلطنت شاهرخشاه و دو پسرش  
نصرالله میرزا و نادر میرزا بذکر وقایع سلطنت احمد شاه درانی ابدالی پرداخته  
و هجوم افغانه را بخراسان و هند ذکر کرده و قهراً قسمتی از وقایع و رویدادهای  
هندوستان را که مربوط بچنگهای احمد شاه و حمله او به هند است و همچنین  
بخشی از تاریخ افغانستان را از آنانکه وقایع را بچشم دیده و خود در آن حوادث  
شرکت داشته اند گرفته و استفاده کرده و برای بقیه تاریخ خراسان ناچار اخبار را بهمین  
ترتیب که گفته شد کسب نموده است .

پس از آن بتاریخ غرب ایران بعد از نادرشاه پرداخته است و این قسمت  
کتاب اوست که بسیار مهم و جالب می باشد چه شخصاً خود در این وقایع دخیل بوده  
و بیشتر آنچه ذکر کرده حوادثی می باشد که بچشم خود مشاهده نموده است و با  
آنکه خود از مخالفین زندیه بوده رویدادها و واقعه ها را طوری نقل کرده که آثار  
صحت و درستی از آن ظاهر و نمودار می نماید که از حد بی طرفی خارج نشده است . چه بسیار  
دیده می شود که رشادت و ایستادگی و موفقیت کریمخان را در معارك و حروب تصدیق

132975

می‌نماید. و معلوم است که وقایع را چنانکه دیده و شنیده توصیف کرده است. برای مقایسه و تحقیق بسیاری از اخبار مطالعه تاریخ گیتی‌گشای میرزا صادق نامی بسیار سفید است. وقتی هر دو مؤلف واقعه‌ای را ذکر می‌کنند با هم جز در سواردی اندک موافقت دارند. و نمی‌توان گفت میرزا صادق نامی از این کتاب استفاده کرده و مطالب خود را از آن گرفته و توافق و تشابه آنها از این لحاظ باشد. چه مسلماً صادق نامی مطالب خود را از منابع زندیه گرفته در صورتی که گلستانه از جمله مخالفین آنها است.

بیر این دو تاریخ را بایکدیگر مقایسه نموده راجع بگیتی‌گشا گوید: تاریخ متکلف پر از عبارت پردازی است. و اغلب مطالب تاریخ در مقابل زینت دلام و عبارات مصنوع از میان می‌رود. و همان اندازه که کتاب نامی متکلف است کتاب گلستانه ساده و پرمعنی است. و برای اثبات برتری این کتاب برگیتی‌گشای نامی واقعه‌ای از هردو کتاب برای مثال ذکر کرده گوید میرزا صادق نامی در گیتی‌گشا آورده که «کریمخان محمد حسن خان قاجار را از نهاوند تا استرآباد تعقیب کرد و در آنجا او را محاصره نمود. و بعد بواسطه شکستها و قحطی و تلفات مجبور بفرار بتهران شد». بدین ترتیب بدون تفصیل تنها بذکر سنوات و وقایع اکتفا کرده است.

لیکن گلستانه این واقعه را چنین نقل کرده است که: کریمخان ساداتی بدعه استرآباد را در محاصره افکند تا آنکه روزی محمد حسن خان باو خبر فرستاد که جنگ روز دیگر در میدان معین خواهد شد. و روز دیگر عین واقعه چنانکه گفته بود شد. چه قاجاریه فردای آن روز از دروازه‌های شهر بیرون آمده و بر زندیه حمله بردند و بالاخره خود را شکست خورده و انمود کرده فرار کردند. لشکر زندیه از آنها جری شده در پی آنها رفتند. ناگاه ترامن‌ها آمدند. محمد حسن خان از آنها بگریزیدند و شب پیش رسیده و در زمین گاهها سخنی بودند از سخن خارج شده و قاجاریه نیز هم برگشته زندیه را در میان گرفتند و در نتیجه زندیه شکست خوردند. کریمخان بزحمت با پنج نفر سوارجان بدر برده بتهران فرار کرد.

## بیست و چهار

این تفصیل و توصیف تاریخ گلستانه را از تألیفات درجه اول قرار می‌دهد و در بین مورخان ایران کمتر کسی از این لحاظ پدایه‌وی میرسد. و با ملاحظه کتب تاریخ آن دوره ایران که بیشتر مورخان جز بتلقین صاحب نامان که با اسم آنها کتاب نوشته می‌شده چیزی ننگاشته و صفت بندگی و اسیری در آنها ظاهر و هویدا است. و در واقع تألیف آنها جز مضمونی مطالب خالی از حقیقت و الفاظ چاپلوسی و توصیف بی‌جا چیز دیگری نیست این کتاب که صفت آزادگی و حریت در آن نمایان و آبدار آن توصیف دور از حقیقت و الفاظ و عبارات تملق آمیز دیده نمی‌شود هر قدر و اهمیت آن می‌افزاید. مخصوصاً در قسمت دوم که این معنی در آن زیادتر جلوه گر است. ولی با همه ارزش و اهمیت این بخش نباید ارزش قسمت اول را نیز از نظر دور داشت و بنظر بی‌اهمیتی در آن نگریست.

این نکته نیز درخور توجه است که واقعات تاریخی که در این کتاب مؤلف با شرح و تفصیل تمام آورده بیشتر حوادثی است که هنگام اقامتش در ایران رخ داده و خود شاهد و ناظر قضایا و وقایع بوده و از جزئیات آنها آگاهی داشته است.

و اما وقایعی که هنگام نبودن او در ایران پیش آمده چون بدرستی از آنها اطلاع نداشته با اشاره اجمالی از آنها گذشته و باختصار پرداخته است. و تقریباً حوادث بیست و پنج ساله را در چند صفحه پیش نیاورده است. و چون این اخبار را چنانکه خود گوید بوسیله نامه‌ها بدست آورده در این قسمت او را چند اشتباه تاریخی روی داده که از جمله تاریخ فوت کریمخان زند و فرار صادقخان پس از جنگ با کسان زکیخان برشت و کمک خواستن از هدایت‌الله خان رشتی و آمدن باصفهان و رفتن زکیخان بدان شهر برای دفع صادقخان. و واگذاری سرداری عراق از جانب صادقخان بعلی‌سرادخان است که امیرخان کوهمره‌ای بدان اشتباهات متوجه شده و در ذیل بر این کتاب بدانها اشاره کرده است.

سبک نگارش کتاب چنانکه ملاحظه می‌شود بسیار ساده و روان است و اگر با روش و اسلوب نویسندگی آن زمان و کتب مؤلفه آن عصر مقایسه شود معلوم

## بیست و پنج

می گردد که بکلی خارج از آن اسلوب و روش است. ولیکن گلستانه گاهی که بتقلید از کتاب جهانگشا عبارت پردازی پرداخته انشاء اوناخوش و ناپسند و گاه پیچیده و نامفهوم شده است. و شاید اختیار شیوه ساده نویسی در نگارش این کتاب از آن جهت بوده که مؤلف چون در زمره فضلا و نویسندگان نبوده و در شیوه نویسنده گی دستی نداشته این کمی مایه اوسوجب خوش بختی کتاب شده که کمتر دستخوش عبارات متکلف و ناهنجار معمول آن زمان گشته است.

مؤلف چون مدتی در هند اقامت داشته و این کتاب را در آنجا گرد آورده لهذا تألیف اواز تأثیر نفوذ هندی و زبان و اسلای آن سامان برکنار نمانده. مثلاً بجای «خود» در اغلب «خودها» بکار برده. مانند از ملاقات خودها.

و همچنین بجای «جماعت» «جماعه» استعمال کرده است. و کلمات هندی مانند جوکی، ناکاره، هر داره، آدمان، و ربکا و ترکیبانی ارقیبین: جلوبین، سامعه افروز، مقابل کوب، گرگ یراق، بی استلال، دل آسا، گرم شدن، عجزت نشان، رخصت شده، اختراخی، آسه، و امثال اینها بسیار در عبارات این کتاب مشاهده می شود که همه از نفوذ زبان هندیست.

ناشر کتاب (جمال گلستانه) اوسکار من در مقدمه می گوید: «چون کتاب گوید: «احتمال اینکه یک نفر ایرانی خالص که در ایران و در هند متولد شده و پرورش و نشوونما یافته و سالها از عمر خود را در آن کشور گذرانیده و در آنجا عمر جوانی را سپری افتاده و در این مدت اندک محیط هند چنان در او اثر کرده که در زبان او برگردد و نگارش او تغییر یابد بسیار بعید است. و اگر آنها را از تصرف کتاب و از سبب آن بدانیم بقبول نزدیکتر است.»

کلمات ترکیبی در این کتاب کمتر از معمول است. و در این کتاب کلمات مخصوص اصطلاحات است.

نام این کتاب چنانکه مؤلف در ابتدای کتاب ذکر کرده است «جمال گلستانه» نام نادریده است، چه وقایعی را که پس از داشته شدن نام این کتاب در تاریخ و جغرافیا

نوشته است. و با آنکه نام آنرا «مجمَل التواریخ» گذاشته مع هذا بیشتر وقایع را که خود ناظر آن بوده بتفصیل تمام یاد کرده و حتی از جزئیات آن صرف نظر نکرده است. مثلاً در باب خاندان افشاریه و شرح حال علیشاه و ابراهیم شاه اگرچه از سلطنت آنان در کتاب جهانگشا ذکر شده لیکن در این کتاب گلستانه جزئیات سلطنت آندو را بتفصیل آورده است. و همچنین از عهد پادشاهی شاهرخشاه و دوپسرش نصرالله میرزا و نادر میرزا آنچه در اینجا گفته شده در تواریخ دیگر نیامده است.

و نیز وقایع غرب ایران را و جنگهایی که کریمخان با علی سردانخان بختیاری و آزادخان افغان و محمد حسن خان قاجار نموده سورخان دیگر کمتر باین تفصیل نگاشته اند. و علاوه بر شرح حال خاندان افشاریه و تاریخ کریمخان زند شرح وقایع و حوادثی که در افغانستان در این مدت روی داده و ابتدای دولت احمدشاه درآنی و لشکرکشی های او بخراسان و هند همه را بتفصیل تمام تا آخر سلطنت تیمورشاه آورده است. و همچنین قسمتی از تاریخ هند که با لشکرکشی پادشاه درآنی بدان مملکت ارتباط دارد با شرح و بسط تمام یاد کرده که این قسمت هم نیز بسیار مهم است.

\*\*\*

قسمت کوچک دیگر این کتاب یعنی ذیل زین العابدین کوهمره ای منقلب باسیر برای شرح حال خاندان زندیه نیز خالی از اهمیت نیست. چه نویسنده آن چنانکه از خود نسخه بدست می آید از مردم فارس و از اسراء کوهمره و خود و پدر و جدش در وقایع شیراز دخیل و در قضایای آن سامان شاهد و ناظر بوده اند. و در مجلسی که از بزرگان فارس در شیراز برای کمک و همراهی با لطفعلی خان زند در منزل حاج محمد ابراهیم خان شیرازی تشکیل یافته وی از جمله حضار آن مجلس بوده است<sup>۱</sup>

در حدود سال ۱۲۰۰ هجری نسخه مجمَل التواریخ (متعلق بکتابخانه آقای مؤیدنابتی که بعداً وصف آن بیاید) بملکیت امیرخان کوهمره ای درآمده و وی تاریخ

## بیست و هفت

مرگ کریمخان (که در نسخه مزبور سال ۱۱۹۱ است) و بعضی از واقعات را که در آخر کتاب مخالف با واقع دیده و غلط دانسته است در حواشی صفحات آخر کتاب اصلاح کرده و واقعات را بطور اختصار خود برشته تحریر آورده و هنگام محاصره شیراز بوسیله محمد حسن خان قاجار بسال ۱۲۰۳ مطالب خویش را پایان داده است. جای تأسف است که این قسمت از نسخه را مورخان خورده و چند جای دیگر آنهم بواسطه پارگی از میان رفته است.

## نسخ این کتاب

نسخه کتاب «سجل التواریخ بعد نادریه» بسیار کمیاب و در کتابخانههای ایران تا آنجا که نگارنده تجسس کرد ظاهراً جز نسخه متعلق بکتابخانه دانشمند محترم جناب آقای مؤید ثابتی (نماینده سابق مجلس شورای ملی و مجلس سنا) نسخه دیگری نباشد. این نسخه بخط نستعلیق هندی و دارای ۳۸۰ صفحه هفده سطری است. تاریخ کتابت ندارد ولیکن مسلم است که تحریر آن در زمان حیات مؤلف بوده، چه چنانکه ظاهر است پس از چهار یا پنج سال بعد از تألیف یعنی در حدود سال ۱۲۰۰ هجری نسخه مزبور بدست امیرخان کوهدره ای افتاده و او بخط خویش در صفحات آخر نسخه حواشی که در آخر کتاب (ص ۳۴۴-۳۵۴) طبع شده نوشته است. نسخه تمام و کامل است جز اینکه یک ورق (۳۲۲-۳۲۴) از نسخه حاضر افتاده است. و در چاپ اول موضوع اسقاط شده را چون نسخه دیگری در دست ندانست از کتاب گلشن مراد تکمیل نمود.

و در همه جا مراد از نسخه اصل در چاپ حاضر همین نسخه است.

نسخه دیگر نسخه کتابخانه ملی برلین (شماره ۲۱۳) است که در چاپ حاضر از آن نیز استفاده شد. این نسخه بقطع (۲۱ × ۱۶) و دارای ۶۲ صفحه (۲۸۱ ورق) و هر صفحه ۱۳ سطر بخط نستعلیق هندیست. تاریخ تحریر ندارد. ولیکن چنین سی نماید که پس از تحریر نسخه اول با تصرفی از طرف مؤلف در اوائل قرن سیزدهم نوشته شده باشد. نسخه بسیار مغلوط و پیداست که اغلاط آن بیشتر از ذائب و نویسنده

## بیست و هشتم

نسخه است. جز بعضی اغلاط که چون هر دو نسخه موافقتنا ظاهر آنست که سهواً القلم مؤلف باشد.

و از این نسخه و مقابله آن با نسخه اصل پیدا است که مؤلف در نسخه اصل تجدید نظر کرده و بعضی عبارات را تغییر داده و زیاد و کم نموده و قسمتی که راجع بسوانح حالات عمودش میرزا محمد تقی گلستانه که در نسخه اساس نیست (صفحه ۱۳۲-۱۴۴ و صفحه ۳۰۳-۳۱۴ چاپ حاضر) در این نسخه بر آن افزوده است.

از این نسخه همه جا بحرف «پ» نشان داده شده است. (گراور صفحه مقابل) چنانکه در پیش اشاره شد مؤلف را در شهوه نویسنده گی دستی نبوده و مهارتی در آن فن نداشته با آنکه در چند جای کتاب از خود شعری نقل کرده است ولی سستی اشعار بی سلیقه و بی سلیقه او را در این فن نیز می رساند. علاوه بر این در کتاب اغلاط بسیاری دیده می شود که این نیز نظر ما را تأیید می کند. مثلاً همه جا کلمه نهیب را بجای نهیب بکار برده و لاچار بجای ناچار و مصرعه بجای مصراع که در این موارد با ذکر متن اصلی همه جا کلمه اصلاح و صحیح آن بکار برده شد.

ولی در بعضی موارد مانند تحایف در جمع تحفه و کوائف در جمع کیفیت و زراین در جمع زرینه و بجای بجه و تقاریر و عمالان و امثال آنرا چون زیاد نبود و یک دو مورد بیش استعمال نشده بود بهمان صورت که در نسخ خطی آمده بود آورد و تغییری در آن نداد.

و در جاهی که دو نسخه مختلف و در یکی کلمه یا عبارت درست بکار برده شده و صحیح بود و در دیگری غلط، صحیح را در متن قرار داد و غلط را برای نشان دادن اصل نسخه در حاشیه گذاشت تا متن هر دو نسخه معلوم شود.

## چاپهای این کتاب

قسمتی از اوائل این کتاب (قسمت شرق ایران که راجع به خاندان افشاریه است) دو مرتبه بوسیله اوسکار من مستشرق آلمانی در چاپخانه لیدن بچاپ رسیده چاپ اول آن از ابتدای کتاب تا صفحه ۱۲۹ چاپ حاضر در ۱۵۹ صفحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآل آلِهِ  
 شايخنا قهار وروكي زمتی دوست بناسيد ابرار و خادم الانبياء الانبياء رقت سيد كرام  
 و بزرگان سلو اقا الله سلام و عظيم الحسين و كما يكي برهونان الله عظيم اليوم الدين  
 به بزرگان و خاصه قده سخي مخلص بر ايمان مخلص را با كبر و كرامت كنجان بزرگان  
 و فدا آصحا به سعادت و كذب به بزرگي و مستور نماند كه بعد از وقوع قتل با دشمنان جهنم  
 بزير و تن فرعون الاله فان الله عظيم الامام السلطان و انبيا و رسلها  
 ملكه ايران و زور شاهان كوشن و ايرانش به علم شاهان و زور تاريخ نادري

در روز عظيم...  
 اول روز آن كوشن و سعادت...  
 در طبع...  
 و عظيم استخوان او را بر است عباد و در طلال افزاست با يدي و بر يدي...  
 را بر خصم است و نفاق نياز و شور و غوغا به بهر اعا و زور دشمنان نفاق  
 انداختند و هر كه ام در محلات نياز خود كوشن كوشن الملكي نواز كوشن  
 كوشن است و كوشن خود را نيز در كوشن آن سمور بر جلالان و ادا كوشن  
 در احوال و نقد جانها را در كوشن لجه و بروا يكي با نفاق و نفاق در با نفاق  
 سو او نوزده عالمان و بزم و سر ايراز و بزم با بصيرت قميل و كوشن و قميل  
 بر اواران اين نياز كوشن كوشن كوشن كوشن كوشن كوشن كوشن كوشن  
 كوشن كوشن و قطع همو كوشن كوشن كوشن كوشن كوشن كوشن كوشن كوشن  
 و فروع انشوب و انقلا ب سر در خيال سالان بر كوشن و بلاد و نيشه و نيشه  
 و ماضوب افتاده كه كوشن و ايران و فضل و ب آبا ب كوشن كوشن



نمودن کتبخان از آمدن او مطلع شدند و ابو الفتح خان را امر داشتند  
 لشکر از شیراز برودن آن در بصره هم سبب صلح و قفقان در آنجا  
 کرد و در یک مرتبه از شیراز سر در آیدان با ابو الفتح خان رسوخ  
 ز کتبخان را عقیدت صلح شد و قفقان بیرون نزار صلح با لشکر خود  
 ابو الفتح خان آن گونه باهفتی بشیر از آرزو در موافق خان و علی  
 و نوزاد سر و ابرو اتق نشود و به بعضی آن نوزاد و علی در قفقان  
 و سر و ابرو اتق نشود و به بعضی آن نوزاد و علی در قفقان  
 خود را دست نبای که کشی کند نیست و لشکر هرات را با بعضی آن  
 برای گرفتن صلح قفقان روانه شیراز کرد و تا صلح محرز کرد  
 سر کتبخان را کسود نمود و شش ماه بی است در راه شیراز با شد  
 صلح قفقان و ابو الفتح خان را با بر روان شیر در کلام و در

و اتق علی بن التبع المثل حن

در سر و ابرو اتق نشود و به بعضی آن نوزاد و علی در قفقان  
 بر او ایستادند و تا صلح محرز کرد و تا صلح محرز کرد  
 در صلح محرز کرد و تا صلح محرز کرد و تا صلح محرز کرد  
 تا صلح محرز کرد و تا صلح محرز کرد و تا صلح محرز کرد  
 بر اتق علی بن التبع المثل حن  
 صلح قفقان و ابو الفتح خان را با بر روان شیر در کلام و در  
 سر کتبخان را کسود نمود و شش ماه بی است در راه شیراز با شد  
 صلح قفقان و ابو الفتح خان را با بر روان شیر در کلام و در

## سی و یک

بسال ۱۸۹۱ میلادی، وچاب دوم آن باز همان قسمت بسال ۱۸۹۶ میلادی از روی نسخه کتابخانه ملی برلین طبع شده است.

و بقیه که بخش سهم و جالب آنست ظاهراً تا سال ۱۳۲ شمسی که چاپ اول این کتاب انجام یافت بچاپ نرسیده و بحال نسخه خطی باقی مانده بود. در آن تاریخ چون نگارنده این سطور با اهمیت کتاب پی برد و برای روشن شدن تاریخ کشور چاپ آنرا سودمند دید با نداشتن وسیله کافی کوشش بسیار کرد تا بتأیید خداوند متعال بدین خدمت توفیق یافت و آنرا بزیور طبع آراست.

لیکن چون در آن موقع نسخه کتاب منحصر و جز قسمتی از آن که در اروپا بچاپ رسیده نسخه دیگری که تصحیح آنرا تسهیل نماید در دست نداشت ناچار بکتابهای تاریخ آن عهد بخصوص تواریخ زندیه آنچه دست رسی بدان یافت مراجعه نمود و یادداشتهای بسیاری از هر یک برداشت و مطالب کتاب و نامهای خاص را بدین وسیله تصحیح و با اطمینان و اعتماد بدرستی آنها برای چاپ حاضر ساخت. و آن قسمتی را که نسخه چاپی آن موجود بود اختلاف نسخ را ثبت کرد و مرجعاً ناگزیر از تغییر و تصرفی در متن اصل پیش آمد برای آنکه صورت نسخه اصل محفوظ ماند عین آنرا در زیر صفحه نوشت.

ولی در چاپ حاضر چون نسخه عکسی و جمیع التواریخ خطی کتابخانه برلین را در دست داشت نسخه اصل را با این نسخه مقابل کرد و اختلاف نسخه عکسی را در زیر صفحات آورد.

\*\*\*

پس از اتمام چاپ کتاب صرف نظر کردن از تمام یادداشتهای موجود در دست و اندکی از آنرا که مطلب سودمندی در آن دید یا روایتی بخلاف روایت اصلی بود و یا توضیحی و تصحیحی در واقعۀ تاریخی مشاهده کرد در کتاب عین آن سال واقعاتی بنمید دانست بیشتر از کتبهای مختلف خطی که معتقد در دست رسیده است انتخاب و بایکدیگر تلفیق و بآخر کتاب ضخیمه نمود بآنکه بعضی از خوانندگان را سودمند آید.

این نکته ناگفته نماند که برای رعایت اختصار همه جا عین عبارت کتاب نقل نشده بلکه هر جا عبارتی متکلف و پیچیده و یا مفصل بود آنرا ساده و مختصر نموده با ذکر نام کتاب ایراد کرد. و هر گاه که مطلبی را ناگزیر در دو موضع باید تکرار می کرد سعی نمود که باختلاف روایت ذکر نماید که تکرار لغو و بی فایده نباشد. برای اصلاح کتاب در چاپ اول علاوه بر کتابهای تاریخ معروف چاپی از قبیل روضة الصفای ناصری هدایت، و مطلع الشمس اعتماد السلطنه و جهانگشای نادری و دره نادری میرزا مهدیخان استرآبادی، و گیتی گشای میرزا صادق ناسی، و ترجمه تاریخ سرجان ملکم، و سوانح و وقایع افغانستان تألیف اعتماد السلطنه، و تاریخ عبدالکریم بخارائی چاپ شفر، و تاریخ زندیه ابن عبدالکریم علی رضای شیرازی تصحیح ارنست بیر، و تاریخ هند، و سراج التواریخ امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان، و تاریخ سلطانی تألیف سلطان محمدخان درآنی متخلص بخالص، و آنشکده آذر بیکدلی، و مآثر رحیمی ملا عبدالباقی نهاوندی چاپ کلمکته و مآثر الاسرا و کتابچه سوقوفات آستان قدس رضوی، و حدیقة العالم تألیف مرتضی حسین مخاطب بالله یار عثمانی بلگرامی چاپ هند، و بعضی از احکام و فرامینی که از آن زمان در دست داشت از کتابهای خطی زیر نیز استفاده نمود.

۱- ترجمه تاریخ شاه درآنی شامل وقایع پادشاهی احمد شاه ابدالی سلطان افغانستان تا سلطنت شاه شجاع بن تیمور شاه ترجمه سید حسین شیرازی نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

۲- فهرست التواریخ تألیف رضاقلیخان هدایت نسخه خطی کتابخانه آقای مؤید ثابتی.

۳- شجره طوبیه در شرح حال سلسله رضویه تألیف مرحوم میرزا محمد باقر رضوی مدرس آستان قدس رضوی طاب ثراه والد نگارنده.

۴- زینة التواریخ تألیف میرزا محمد رضای مستوفی تبریزی و عبدالکریم بن

علیرضا الشریف شهاوری که بسال ۱۳۱۸ تاریخ ایران را از ابتدا تا آخر زندیه جمع کرده‌اند. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

۵- تاریخ عرفا تألیف محمد شفیع حسینی قزوینی، قسمت عمده این کتاب شرح اشعار مثنوی مولوی است و در آخر آن شرح حال عده‌ای از عرفا می‌باشد. و آنرا در سال ۱۱۸۵ با تمام رسانده است. نسخه خطی متعلق بنگارنده.

۶- محافل المؤمنین این کتاب نیز تألیف محمد شفیع حسینی قزوینی است و کتاب در واقع ذیلی است بر کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری بر همان روش و اسلوب. مؤلف نام عده‌ای از بزرگان و علماء شیعه که از کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله فوت شده و یا بعد از او بوده‌اند در این کتاب یاد کرده است.

این نسخه بخط فضل‌الله پسر مؤلف است و در آن وقت که نگارنده از آن استفاده کرد نسخه متعلق به مرحوم حاج ناظم دفتر شهابی کارمند اداره آستان قدس رضوی بود و اینک در جزو کتب کتابخانه آستان قدس مضبوط است.

۷- ذیل وقایع السنین خاتون آبادی - خاتون آبادی که در آخر صفویه و معاصر شاه سلطان حسین صفوی بوده و فواید گذشته و زمان خود را در این نسخه یادداشت کرده که راجع بتاریخ صفویه و اوضاع آن دوره حاوی مطالب سودمند است. ویس از او کسان دیگری که مالک این نسخه شده‌اند وقایعی که در دوره افشاریه و زندیه روی داده بر آن افزوده‌اند. و مقتضود از ذیل همین یادداشت‌های بعدی که بدان اضافه شده می‌باشد. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

۸- تاریخ گلشن مراد در تاریخ زندیه تألیف ابوالحسن بن معزالدین محمد الغفاری الکاشانی المستوفی، وی چنانکه در تألیف خویش ذکر کرده پدرش معزالدین محمد از مردم کاشان و از جانب دریمخان بدآتی حاکم آن شهر بوده و در سال ۱۱۷۱ که اصفهان و عراق بدست محمد حسین خان مسخر گشته کاشان نیز بوسیله صفر علی آقای قاجار مفتوح و معزالدین محمد دستگیر شده است.

## سی و چهار

مؤلف در آغاز جوانی سیل و افری بنقاشی داشته و بعد بکار دبیری پرداخته و در سلک دبیران زندیه در آمده است.

تألیف کتاب گلشن سراد را در سال ۱۱۹۸ آغاز و بمه شعبان ۱۲۰۳ بکشته شدن جعفرخان زند در شهر کاشان بانجام رسانیده است، و در سال ۱۲۰۶ نیز در آن تجدید نظری کرده است. و آنچه از این کتاب در حواشی نقل شده از روی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک است.

و در چاپ حاضر علاوه بر کتابهای چاپی و خطی که در چاپ اول از آنها مستفید شده بود از کتابهای زیر نیز در حواشی بهره بسیار برد و استفاده کرد.

۱- کتاب روضة الصفویه تألیف ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی که آنرا بنام ابوالفتح سلطان محمد میرزای صفوی فرزند سلطان حسین میرزای ثانی (که اندک مدتی نام پادشاهی بر او گذاشته شد و پس از شکست از کریمخان سکحول گردید) ساخته و در هندوستان باو تقدیم کرده است.

این کتاب مشتمل بر مقدمه و پنج مقاله و خاتمه است که در مقالات پنجگانه احوال سلاطین صفویه و افغانه غلزه‌ای و افشاریه و افغانه ابدالی و زندیه و قاجاریه را ذکر کرده. تاریخ تألیف کتاب اگرچه سال ۱۲۱۱ است ولیکن پس از این تاریخ یعنی در سال ۱۲۱۸ شرح حالی از سلطان محمد سیرزا که کتاب را باو تقدیم کرده بدان افزوده است.

خاتمه کتاب را مؤلف بذکر چگونگی احوال خود و تألیف کتاب اختصاص داده و در پایان کتاب گوید «من این کتاب را که خلاصه تاریخ سیصد ساله ایرانست (۹۰۵-۱۲۱۱) بی غرضانه و خالی از تعصب در عرصه یک هفته فراهم کردم»

۲- کتاب تذکره آل داود یازبور آل داود تألیف هاشم میرزا که توصیف کتاب در خلال مطالب پیش گذشت. نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

۳- رستم التواریخ تألیف محمد هاشم الحسینی ملقب باصف نسخه کتابخانه ملی ملک.

## سی و پنج

۴- زیادة التواریخ محمد محسن مستوفی نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

۵- تاریخ مشهد تألیف نگارنده نسخه خطی.

۶- تکمله امل الآمل تألیف شیخ عبدالنبی قزوینی و اجازات سید عبدالله

جزائری نسخه خطی کتابخانه آقای دکتر جلال محدث.

وچند کتاب چاپی وخطی دیگر که در ذیل صفحات نام آنها ذکر شده است.

\*\*\*

قسمت مهم مطالب این مقدسه از مقاله ارنست بیر ناشر تاریخ زندیه علیرضابن

عبدالکریم شیرازی و از مقدمه اوسکارمن ناشر همین کتاب (مجموعه التواریخ) اخذ

و اقتباس شده است که دانشمند بزرگوار جناب آقای دکتر رضازاده شفق استاد

دانشگاه و سناتور محترم مقدمه ناشر را از آلمانی بفارسی (برای چاپ اول کتاب) لطفاً

ترجمه نمودند نگارنده وظیفه دارد که مجدداً از ایشان سپاس گزاری نماید.

امید است که این خدمت بی ارزش مورد قبول اهل دانش و فضل گردد.

(طهران ۲۲ خرداد ۱۳۴۴)

مدرس رضوی

علائم و رموزی که در این کتاب بکار برده شده است

اصل - نشان نسخه اساس متعلق بکتابخانه آقای مؤید ثابتی است

پ : نشان نسخه خطی کتابخانه برلین است

ج : مراد تاریخ جهانگشای نادری است

ز : مقصود کتاب زینة التواریخ است

م : علامت کتاب محافل المؤمنین است

گ : نشان تاریخ گیتی گشای میرزا صاق ناسی است

( ) آنچه در میان پرانتز است مخصوص نسخه پ است و در نسخه اصل نیست

[ ] آنچه میان دو قلابست نشان آنست که در نسخه پ نیست

« » کلمات و عباراتی که در میان این علامت گذاشته شده نشان آنست که

در هیچیک از دو نسخه خطی نیست و برای تماسی عبارت افزوده شده مانند «شد»  
«گردید» و امثال آن .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

بعد از حمد و ثنای خالق قهار و یگانه مختار و نعت جناب سید ابرار و خاتمه الانبیاء  
الاخیار و منقبت حیدر کرار و ائمه اطهار صلوات الله علیه و عدیهم اجمعین و صحابه  
کبار رضوان الله علیهم الی یوم الدین بر پیشگاه خاطر قدسی بظاهر سخن سرایان  
محفل ارباب سیر و نکته سنجان رموز افراد دقاتر اصحاب صدق و ذنب خیر مخفی  
و مستور نمائند که بعد از وقوع قتل پادشاه جمجاه فریبون فرخانی الله الخاقان الاعظم  
ابوالسیف السلطان نادر پادشاه دین پناه ممالک ایران فردوسیشان شد متصل  
احوال آنشاه عظیم الشان در تاریخ نادری شد نور و مستور است نامداران با عزت  
و تمکین و صاحب اقتداران جلالت قرین شد از شوکت و عظمت نادری تمام حکمین  
و مانند بیدلرزان و خراسان و بی تمکین بودند مملکت بلاد و مملکتی را بزور باغی  
خود سری متصرف و عدم استقلال و زابت جاه و جلال افراستد و کمال پناهی  
اتفاق را بر خصوصیت و نفاق نهادند شور و غوغای جدا گانه در انفس و انوار  
و هر کدام در سخن اختیار خود نویس امن الممدی از حدت تربیت جماعت و سعادت  
خود رانی در میدان نهو ز جولان داده بسفک دماغ جهاد و حاکمیت و  
بی پروائی با شمع فنا و فساد بی حساب سوزانند طایران شمع و  
و پیر با جمعیت قلیل و ذمیر در قتل برادران ایمنی و کشتی و کشتی و کشتی  
تدبیر سمزده از شمش و دوشس و دفع و جمع و فساد و کشتی و کشتی و کشتی  
از دیاد ننگ و فساد و ونوع آفتاب و الملاب و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی  
در شمشیر حیرت و اضطراب افتاده شد بجز نادری در انفس و کشتی و کشتی و کشتی



از بستگی‌ها از هیچ باب متصور نبود<sup>۱</sup> در آن اوان این معتکف غمخانه<sup>۱</sup> ایام وزمانه ابن محمد امین ابوالحسن گلستانه در قلعه کرمانشاهان در خدمت میرزا محمد تقی عم نامدار که صاحب اختیار و اقتدار در آن مملکت و دیار بود حاضر و بجمع اسورات ناظر و از احوالات و اخبارات ولایات دور و نزدیک کمابیش واقف و مخبر می بود و از مکر و حیله سپهر دون در احتراز و از قضای فلک شعبده باز التجا بدرگاه خداوند کار ساز داشت که قضیه جانسوز و واقعه هائله غم اندوز عم<sup>۲</sup> و الامقام که از فتنه انگیزی جماعت اکراد شقاوت انجام و تزویر آن فرقه کاذب القول و الکلام اتفاق افتاد. از سنوح این اسر مرغ دل از حسرت جدائی در تابه<sup>۳</sup> غم بریان و تن بیجان<sup>۴</sup> مانند ماهی دور افتاده از آب در خاک غم تپان<sup>۴</sup> و خون دل از چشمه سار عیون روان و رشک جیحون و عمان گردید و قبل از وقوع قتل نادر شاه بچندین سال مرحمت و غفران پناه عمویم<sup>۵</sup> میر محمد اسحاق طاب ثراه<sup>۶</sup> که ملتزم<sup>۷</sup> رکاب نادر شاه بود حسب الرقم قضا شیم با فوجہ خان حاکم ولایت دزفول و دورق در رتق و فتق اسورات و معاملات شریک و سررشته لشکر ظفر اثر آن هردو ولایت بدون شرکت غیر باو متعلق و مقرر بود. از ظلم و ستم و بی اعتدالی شاه ترکمانی نژاد که درباره<sup>۸</sup> قاطبه عباد آناً فاناً در نزاید و اشتداد بود خود را از آن خدمات عزل و بسواحل هند کشیده از آنجا رهگرایی بنگاله گردیده و مدت‌تها گذشته که از حیات و سمات ایشان اطلاعی حاصل نگردیده و از طرف زندگی بالمره مایوس بود. و برادر (سببی) موسوم بمیر مرتضی خان که در دفترخانه همایون در سررشته استیفای عراق مقرر بود شاه ستم گستر برای استرداد مال و ستاع و زر و زیور لطفعلیخان ولد باباعلی بیگ کوسه احمدلوی افشار که دیده‌های او را از بینائی عاطل نموده بود از گماشتگان و گروک یراقان آن خان عالی شان که بسمت خراسان و هندوستان برای بیع و شرا رفته بودند او را از همدان<sup>۹</sup> باستعجال بچاپاری

۳- پ : بیجان

۲- پ : تابه

۱- پ : منصورند

۶- پ : طناب برآه

۵- پ : عموی ام

۴- پ : طیّان

۹- پ : همدان

۸- پ : درباره

۷- پ : مستلزم

مردخص و روانه فرمود که اسوال اورا بحیطه ضبط درآورده و گماشتگان او را مقید و محبوس بدرگاه آسمان جاه بیاورد. میرعدیم النظیر که از ملاحظه دار و گیر خلائق از غیرت مانند صورت تصویر و از قرب حضور دائمی دلتنگ و ناگزیر و پیوسته طایر روحش بفکر گریز در پرواز و از بودن در آن لشکر در احترازی بود این خدمت را محض اقبال و پیش آمد احوال دانسته همان وقت رهگرای خراسان و از آنجا بسمت هندوستان روانه گردید. در ورود بدہلی کہ بشاہ جهان آباد مشہور است بمعرفت امیرخان مشہور بعمدۃ الملک بملازمت پادشاہ ہندوستان مشرف و در سلک ملازمان حضور منسلک و بعد چندی کہ جوہر ذاتی بر صفحہ کاردانی ظاہر و باہر گردید شاہ انجم سپاہ اورا بحکومت اموالہ کہ در چند منزل دہلی است سرافراز فرمود و از این مقدمت مطلقاً خبری نرسیدہ و از جانب او ہم یأس<sup>۱</sup> کلی ہم رسانیدہ بود در این اوقات کہ واقعہ اتفاقیہ عم عالی مقام کہ علاوہ بر جمیع ادورات و آلام بود اتفاق افتاد بعزم سکونت مملکت روم ترک مکان آباء و اجداد خویش و قوم نمودہ روانہ آن سرز و بوم گردید و در ورود بخطہ بغداد خبر رسید کہ میر محمد اسحق در سرشد آباد بنگالہ در قید حیات و در خدمت<sup>۲</sup> نواب سہابت جنگ می باشد و میر میرنظی خان در بلدہ لکھنو در رفاقت نواب شجاع الدولہ بنہادر در کمال تقرب میگذرانند از استماع این اخبارات ترک ہمہ خیالات نمودہ و بعزم قدم بوس عم ستودہ صفات و برادر عالی درجات در اواخر سال ہزارویکصد و شصت و نہ ہجری مطابق تخاری فی ثانی میل سرانی با اتفاق برادران نامکار سعادت مند ان اقبال نشان سید محمد خان و سید محمد حسین محمد خان در عنفوان شباب روانہ ہندوستان گردید در ورود بمرد آباد فقیر خدمت با سعادت جناب عمویم کردیدہ ایشان را غلیل و نعیف کردیدہ و ہمہ روزہ از بدنتی است وجودش<sup>۳</sup> بمرض سل و دق گرفتار و حکامی حاکم ہند از او را از ہمالجاہ آن آزار بعجز خود اقرار نمودہ اند بعد شش ماہ شدہ ہمہ فیہ بمرض در استداد و ضعف نقاہت از دیاد پذیرفت داعی حق را بیک<sup>۴</sup> اجابت افتد بجوار رحمت ایزدی بیوس.

۱- پ. پاس ۲- پ. او از خدمت ۳- پ. وجود ۴- پ. اسک

کثرت کدورات و آلام و قلت و کمی ایام باعث عدم ربط و اتحاد با مخادیم عظام و بزرگان ذوی العزّ و الاحترام گردیده معتکف بیت الاحزان غمگده حیرانی گردید در این بین چند کس از عزیزان باشعور و بزرگان پرغرور و همسایگان نزدیک و دور برای دفع مایقال گاهی باستفسار احوال کثیرالاختلال بحرك سلسله یکجہتی و اتحاد گشته از ملاقات خود سرا سرور میفرمودند. لمؤلفه .

با وجود کدورت بسیار	که بغم گشته توأم این دل زار
بعد چندی ز قسمت ازلی	شد تاهل سلاسل افکار <sup>۲</sup>
عیش و نوش <sup>۳</sup> ممالک ایران	ز سلوک و خوابط و رفتار
همگی محو گشت از خاطر	آشنا شد بساکنان دیار

چون حالت و رفتار این غریق لجه افکار خلاف روش و کردار ساکنان این دیار که فی الحقیقه روشن دلان بزم خود ستائی در گفتار و سرو خوشخرام جویبار رعنائی در اطوار و قدر ناشناسان ارباب عزت<sup>۴</sup> و افتخار میباشند بود عدم موافقت سبب ترك ارتباط و مصادقت گردیده راه آمد و شد مسدود و کنج انزوای قناعت که سرمایه سبکباری و عافیت است بر خود اختیار نموده . در این اوان که اواسط<sup>۵</sup> سال یکهزار و یکصد و نود و شش هجری است روزی برادر عزیز ارجمند سعادت نشان سید محمد خان از راه دلجوئی بتبیان این مقال رطب اللسان گردید که در این جزو زمان که نشیان تیز کلک دوران خط فراموشی و نسیان بر صفحه آمال مطالب اهل روزگار کشیده اند و مستوفیان قضا با سر قدر سر رشته عباد را از دفتر توجه محو و بجای کلمه سفرده که بقانون اهل سیاق سبئی بر جمعیت لفظ من ذلک که بصیغه<sup>۶</sup> خرج مقرر است نوشته اند و از رهگذر معاش که رادترد<sup>۷</sup> دو تلاش از جمیع جهات مسدود . کشتی احوال خلاق در بحر تفکر تباهی و سفینه دلها غریق لجه اضطراب نامتناهی است و ایام بیکاری و اوقات در این گوشه نشینی ببطالت و کدورت صرف میشود . اگر بجهت

۱- پ : خودها	۲- کذا	۳- پ : توش
۴- پ : غیرت	۵- پ : اوسط	۶- پ : بضعه
		۷- پ : و تلاش

رفع کدورات و فراموشی بعضی از سوانجات اوقات را با سری مصروف و خود را مشغول سازند یحتمل که جنود نامعدود هموم غلبه عسا کر غموم از ترك تازی لشکر قیامت اثر سلطان اقلیم شمالک قلم مغلوب و معدوم و بالاخره بدانچه مشیت ازلی قرار گرفته مفهوم و معلوم گردد . اقل الخلیقه استفسار نمود که کدام شغل و عمل هموم را بفرح بدل میتوان کرد و یا آمد<sup>۱</sup> مشغولی بآن امر سبب فراموشی بعضی از غموم میگردد هر گاه چیزی<sup>۲</sup> بخاطر رسیده باشد بیان نماید . برادر مبادی آداب<sup>۳</sup> در جواب گفت که وقایع ایام بعد نادرشاه که در مملکت ایران اتفاق افتاده در اکثر آنها خود بوده و اطلاع کافی<sup>۴</sup> دارند اگر بتسویب آن بردارند هر آینه تاریخی خواهد شد که از مطالعه آن طالبان مشغوف گردند و نظر باینکه تا حال تاریخی که مشتمل بر احوال اهل ایران و سوانجات بعد ایام نادرشاه باشد بنظر نرسیده است البته مستحسن طبع ناظران خواهد گردید و از اوقاتیکه بتفکر و بیکاری بگذرد اونی و احسن است . گفتم که قریب ده سال بعد قتل نادرشاه در ایران بودیم و از اکثر مراتب آنفدیه اطلاع حاصل است بتحریر صادرات آن ایام برداشتن و باقی احوالات الی یومنا هذا که در مملکت هند و بنگاله بوده و خود مطلع نیست موقوف و سببم گذاشتن بخلاف ضابطه<sup>۵</sup> تسطیر و تسویب است بلی اقدام نمودن باین امور در صورت تحقیقات لازم از مخبران صادق القول که دلب را در آن دخلی و تصرفی نیاند و مصروف دانستن اوقات شبانه روز در ایام فیروز منحصر و موقوف است بوجود و یکسخت غالیجه صاحب شوکت ذی جاهی که قدر دان و فهمیم و شایق و دریم و مطالب چنین تاریخی صاحب نفس سالم باشد چون در این بلاد وجود چنین عظیم الشانی که باین مملکت مصروف باشد حکم عنقا دارد صرف<sup>۶</sup> نمودن اوقات در این امر بیجا در حقیقت بیهوده است خواهی بود . برادر سعادت مند طولی شکر خای ناطقه را بگفتار آورده تصدیق این مقال گویا گردید که فی الواقع<sup>۷</sup> وجود چنین شخصی که عظیم الشان و نامبار و معروف

۱ کذا ۲ پی: خبری ۳ بر مبادی آداب ۴ پی: اطلاع گاهی  
 ۵ پی: خلاصه ضابطه ۶ پی: مصروف ۷ پی: فی الواقع

و مشهور باین صفات بوده و در این اسورات و نکات اصرار<sup>۱</sup> داشته باشد بالفعل در این مملکت معدوم و نایاب است و مدّعا از اظهار و تکرار این مراتب در گفتار آن است که بودن در مملکت غریب با اختیار بدون مشغله در این روزگار خارج روئیۀ اعتبار و اقتدار و بهر صورت اختیار نمودن امری و شغلی در نظر اختیار لازمه دانائی و وقار و ممدوح اولوا الابصار خواهد بود و از بیکاری در جمع مراتب بیکاری بهتر.

غرض نقشی است که ما با زمانه که هستی را نمی بینم بقائی

از آن تقاریر دلپذیر برادر عدیم النظیر که مبنی بر استحضار احوال سروران صاحب تدبیر بعد نادر شاه بود بلبل طبع در گلشن خاطر بنغمه سرائی برآمده مسئول برادر را بعزّ اجابت مقرون و از وقایعی که خود در آنجا بوده و مطلع بود شروع نمود و سابقی اخبارات را از اشخاص صادق القول و خطوط مردمان ثقه ای که اعتماد را می شایست تحقیق نموده اجمالاً در سلک تحریر کشیده و موسوم گردانید او را به مجمل التواریخ بعد نادریه امید از ناظران و مطالعه کنندگان این فن آنست که اگر غلطی و سهوی شده باشد بذیل عفو عاطفت پوشیده در صحت آن کوشند و اخباری<sup>۲</sup> که موجب خطوط و از مردمان ثقه استماع شده و اجمالاً بسلک تحریر کشیده در کم و زیاد آن بر این کثیر التقصیر ایراد نگیرند و بالله التوفیق و علیه التکلان<sup>۳</sup>.



۱- پ : اسرار      ۲- پ : و اخباراتی

۳- این مقدمه در نسخه خطی متعلق بجناب آقای مؤید تابتی نیست و فقط در نسخه (کتابخانه

ملی آلمان) است که از روی آن دو مرتبه این کتاب در آلمان بچاپ رسیده است.

در بیان مجملی از احوال اواخر نادرشاه و سبب قتل او بدست اهل ایران  
 و سوانح ایام بعد دورنادریه<sup>۱</sup> بطریق اجمال

«الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین  
 بعد از حمد قادر مختار و نعت سید ابرار و منقبت حیدر کرار و ائمه اخیار صہوات اللہ  
 علیہ وعلیہم اجمعین معروض میدارد کہ<sup>۲</sup> بر مستمعان نکته سنج و دانایان<sup>۳</sup> محفل  
 دانائی ویکه تازان میدان حقایق و وقایع رزم خلافت<sup>۴</sup> و دارائی مخفی و مستور  
 نخواهد بود کہ مردم ایران پادشاه جم جہ را ظل اللہ و اواسر و نواہی حضرتش را  
 بجان و مال خود نافذ دانسته در طریق جانسپاری و متابعت و فرمان برداری کوی  
 سبقت در میدان نیکناسی از سایر همگنان در عرصه جہان ربوده اند باین جهت از ازمند  
 سابقه متوطنین اماکن بعیدہ اہالی ایران را موسوم و مشہور بپادشاه پرست کرده اند  
 و در صدور (و) وقوع از پادشاه خلاف<sup>۵</sup> ضابطه و عدالت و جہانداری از قبیل<sup>۶</sup> ظلم و جور  
 و تکالیف شائکہ بر ذائقه مخدوفات حضرت باری کہ ودایع بدایع آفریدگار عزت شائکہ از<sup>۷</sup>  
 شیر حمولتان بیشه سعارک شجاعت و نامداری و پندنگ خصمتان دودہ گردانامون نورد  
 آسمان غیرت ایرانی الجاء واضطراراً در دفع و رفع او<sup>۸</sup> تشمیدہ بمضمون بیت مشہور  
 اورا بقتل رسانیدہ اند .

(بیت)

از مکافات عمل غافل مشو / گنہم از گنہم برہم جو زخم

- ۱ پ : وقایع ایام بعد نادرہ ۲ این سطر در نسخه ایبری در اول مضمون  
 باختلاف بعضی کلمات موجود است و در دو نسخه خطی نیست ۳ در اول آداب  
 ۴ کذا ۵ : خلاصی ۶ پ : از اول  
 ۷ پ : آفریدگار اند عزت شائکہ ۸ یعنی نادرشاه

و انتشار خبر قتل او در آن ایام که سامعه افروز خاص و عام هردیوار نزدیک و دور شده بسبب عدم استحضار زبان طعن عوام دراز و با اعتقاد آنها چنین امری منافی فرمان برداری و متابعت و انقیاد است لهذا بجهت دفع مایقال ، احوال کثیر الاختلال او آخر ایام نادرشاه که شاهد حال و گواه این مقال است رقم زد کلمک عنبرین مثال می گردد که مدعیان ناواقف مهرسکوت بر لب نهاده بطعن سنان زبان دلهای متابعین که اصحاب الدین اند نخرانند .

### توضیح و تبیین قتل نادرشاه بوجه اجمال

از بدو حال نادرشاه تا زمانی<sup>۱</sup> که از سفر خوارزم برگشته عازم داغستان شد در امر سلطنت و جهاننداری یگانه و از راه و رسم معدلت و عاجز نوازی فرزانه ( و در سلوک) با قاطبه ایرانی نادر زمانه بود و اهالی ایران نیز از خرد و بزرگ و ترک و تاجیک فدویانه نقد جانرا در راه او می باختند بعد از آنکه داغستان مسیر کوکبه خلافت بصیرشد بنا بر استیلای و ساوس و توهمات چند قره العین خود رضاقلی میرزا را که فرزند مهین (و) ولیعهد وارشد اولاد «او» بود از نظر انداخته دیده جهان بین او را از روشنائی عاطل ساخت از غم این معنی تغییر<sup>۲</sup> در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت و با عموم اهل ایران بنام بدسلوکی گذاشته ورق حسن سلوک را برگردانید اهالی ایران بر فساد ضمیر او مطلع شده<sup>۳</sup> از چند جا طغیان نموده بنای مخالفت و خودسری گذاشتند از آنجمله اهالی فارس و بنادر عموماً با تقی خان شیرازی که در آن اوان برتبه<sup>۴</sup> ایالت دلی فارس و عمان سرافراز بود اتفاق نموده کلب عنی (خان) کوسه احمدلوی سردار که خانوی شاهزادگان بود بقتل رسانیده لوای مخالفت افراشتند و همچنین اهالی شیروان حیدرخان افشار حاکم خود را (مقتول) و ولد سرخای لزگی را<sup>۵</sup> بشیروان آورده در آن ناحیه بنای فساد گذاشتند و اهالی تبریز سام میرزا نام

۱ پ : تاهنگامیکه      ۲- پ : تغیر      ۳- ب : گشته

۴ پ : مرتبه      ۵ ج : محمدولد سرخای لکزیه را

مجهول النسب را بسلطنت برداشتند و قاجاریه استرآباد با تر کمانیده متفق شده سرکشی آغاز نمودند ظهور این اسورات (بیشتر) سبب شدت مزاج نادری گشته حرکاتش از نظم طبیعی افتاده و راه مروت بسته باب ابواب گشاده باین طریق که عمال ممالک را در محکمه حساب حاضر میکردند و بر اندیشه روز حساب در مقام مؤاخذه ایام اخذ و عمل درآمده بدون اینکه از جانب احدی تقریر حکایتی یا ادعا و شکایتی واقع شود از پیا پیا برفلک کشیده از ناخن بدر میگردند تا آن بیگناهان بی دست و پا گشته هر کدام ده الف و بیست الف که هرالفی پنج هزار تومان (باشد) از دست چوب با قلمهای شکسته برپاهای خود سینوشتنند این دفعه ضرب (و) تعذیب برایشان شدیدتر میگردد<sup>۲</sup> تا دستیاران و اعوان خود را بقلم دهند ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و همشهری و همخانه<sup>۳</sup> و آشنای دور و نزدیک و ترک و تاجیک را ده دیده و نادیده اسمش را شنیده بودند شریک خود بقدیم میدادند و فقیری نه فقیری<sup>۴</sup> در بساط نداشت و از برای دیناری در هم بود آنها با و رسد<sup>۵</sup> میرسانیدند اثر احدی در مقام انکار برآمده از قبول آن گردن میبچید فی الفور طناب بگردنش میبچیرند. پس بایست از خوف جان در حدود تسلیم و رضا معترف بگناهان نکرده خود باشد بعد از قبول علی الحساب گوش و بینی آنها قلع و چشمهای ایشانرا نور کرده محصلان شدید برای حصین آن وجوه بی وجه رواند و بیساختند محصلان نیز باند در شهر بهر لس دوچار میگشتند در او آویخته از مطایبه میگردند و اثر بیگانهان نقد جان را بعلاوه مال تسلیم مینمودند باز اجابتی برای ایشان نمیدادند و این محصلان از ورثه ایشان بنمسایید و از همسایید بمحمد و از محمد بمساکت ده و بیست اسرایت | میکرد الحق کسی این دور تسلیم را نمیدانست نه بدید کسی است هیئات این وجوه بحال از دجا بوصول و مطایبه نمانده چگونه بوصول می نمود.

۱ اصل : و حکایتی بادعا ، ۲ حکایتی یا ادعای ۲ ج و میگردند

۳ پ و همخواه ۴ پ و فقیری ۵ ج و آمده



## مصرع

ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است

معهد از این تعذیبات بهیچگونه اطفای حرارت نادری نگشته نائره بیداد را بعد از اشتداد داد که چند نفر هندو و ارسنی و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در دهم شهر محرم سنه (۱۱۶۰) که از اصفهان حرکت کرده بجانب خراسان میآمد بهر مملکت که وارد میشد کله مناری از رؤس رؤساء و ضعفا بیگناه ترتیب میداد در این اثنا اهالی سیستان نیز سر از اطاعت باز زده بعلی قلی خان برادر زاده نادر شاه و طهماسب خان جلایر سردار کابل که مأمور تنبیه آن جماعت و بسبب یکصد پنجاه الف وجه ابواب که باسم هردو مخلصان تعیین شده<sup>۱</sup> و آنها هم بغی اختیار نموده بودند پیوسته متفق شدند و اکراد خبوشان در مقام طغیان برآمده بیکبارگی بنای سرکشی گذاشتند. شاه نامدار سپهراقتدار از انتشار اخبار سرکشی جماعت اکراد و ترکمانیه و قاجار و بغی اهل سیستان و فساد سرکردگان بعضی دیار بالمره از خرد بیگانه و از غم طغیان علی قلی خان برادر زاده دیوانه شده کشتی حوصله اش بگرداب بلا و سفینه دلش در غرقاب اضطراب افتاده بر خاطر خود محصد<sup>۲</sup> گرد که نصرالله میرزا و امام قلی میرزا و غیره شاهزادهها را بقلعه کلات بفرستد و مردم ایران را هر کس ناسی و رسمی داشته باشد از پادشاه چنانچه حکم فرمود که بعمالان هرد پار که در حضور قید میباشند بعضی را از جان هلاک و بعضی را از چشم نابینا کردند و برخی دیگر را محصلان شدید همراه داده باوطن آنها رخصت کردند که در آنجا برده باقی زر ابواب از آنها وصول نمایند. میرزا محمد تقی عموی

۱- در نسخه ، پ تاریخ باین صورت نوشته شده : سنه ۱۱

۲- پ ، محصلان تعیین شده . ج : و صد الف باسم علی قلیخان و بنجاه الف باسم

طهماسب خان ابواب نوشتند و محصلان بتحصیل این وجه مأمور

۳- در نسخه پ چنین است : محصد

راقمی که بعد از این احوال ایشان در مقام خود ذکر خواهد شد میرزا باشی عراق مقرر فرمود با پنجهزار سوار افغان و غیره رخصت فرمودند. نصرالله میرزا و امام قلی میرزا و غیره شاهزاده‌ها را در قلعه کلات فرستاد که در آنجا باشند، نشود که کسی با آنها سازش کرده فساد دیگر برپا کنند. غرض هر روز در خیالی میبود که فرقه قزلباشیه را نیست و نابود نماید بعد از چندی<sup>۱</sup> سرکردگان اوزبک و افغان را که معتمد علیہ او بودند در خفیه بنزد خود طلبیده بنا گذاشت شد فردا سرکردگان نامی و بهادران فرقه قزلباشیه را بیهانه در معرض بازخواست آورده در حضور خود بقتل رساند<sup>۲</sup> و باقی لشکریان (و) سرکردگان که اطلاعی از این ماجرا ندارند<sup>۳</sup> لشکر فریقین غافل بر آنها تاخت آورده همگی را از صغیر و کبیر طعمه شمشیر آیدار نسوده مال و اسباب و دولت آنها [را] متصرف شده سر آنها را بحضور رسانند<sup>۴</sup> و سپس از انتشار این خبر بمساع اهل فساد و شر خود با خاصان معتمد فرقه افغان و اوزبک بجمعیت رواند قلعه کلات داد سه منزلی لشکر قیامت امر و از عجیب جهان است گردیده بعد از ورود بان قلعه خدا آفرین بخاطر جمع بندهای امور مسلمین و اسلامی ایران و متمرّدین پردازند. باین امر عزم خود را جزم و منتشر دولت مقرر بود آن جناب وقوع این امر عظیم منافی خواهش رب شرم بود شخصی از حضور مجلس<sup>۵</sup> صحبت را غیرت دامن گیر شده آخر روز خود را بمحمد قلی خان شاهنجه‌ای پسر پسر پسر این خبر و حقیقت<sup>۶</sup> را گوش زد او نمود محمد قلی خان همه جوان دولت داد دل بپسند باستور (معنود) بکشیکخانه رفتند این را از با حشد تمام از سادات و اعیان معتمدین آورده با یکدیگر مشورت نمودند داد که امشب علاج همه امیران و سادات و اعیان معتمدین برپا خواهد شد و از این زمان این بنامی بر اهل ایران و سادات و اعیان معتمدین

علاج و بعد پسین از وقوع این امر

۱- قسمت میان فلاط از نسخه اصل آورده است ۲- در نسخه اصل

۳- پ: نداشته ۴- پ: مجلس ۵- پ: در جزو حقیقت

دلاوران شجاعت بنیان که برق شمشیر کج خارا شکافشان در روز مصاف  
 زینت بخش افسر و دیهیم پادشاهان سکندر شان و خواقین ذوالاقتدار عالی مکان و  
 در کشیکخانه پادمان خاموشی کشیده بودند سراز گریبان خمول برآورده افسوس-  
 کنان گفتند که جان متاعیست نایاب که بتدبیر خرد رموزدان بنقد جواهر گرانبهای  
 عالم اسکان در بازار کاینات دست یاب نگردد و از بدو حال الی الان در جمیع<sup>۱</sup>  
 معارك سربازانه جان شیرین را در کف دست گرفته بطعن سنان جانستان و ضرب  
 گلوله بی ایمان<sup>۲</sup> و برق شمشیر دشمنان سودا کرده سرخ رو بوده ایم و بجز اطاعت و  
 فرمان برداری و انقیاد اسری که منافی خواهش شاهی بوده باشد بخاطر نگذشته است  
 الحال که خاطر<sup>۳</sup> شاهی بشمشیر افغان و اوزبک بقتل ما بیجهت تعلق گرفته اولی و  
 انسب آن است که داخل سراپرده شده بیاداش این کنگاش سراو را از قلعه بدن  
 جدا کرده بسزاش رسانیم و معتمدان او که جماعت اوزبک و افغان اند علی الصبح  
 بر سر ایشان رفته همگی را بدیار عدم فرستیم. القصه باین سخن همگی دلاوران متفق  
 گشته همانشب که شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال یکهزار و یکصد و  
 شصت هجری بود در منزل فتح آباد دو فرسخی خبوشان محمدخان قاجار ایروانی و  
 موسی بیکن ایرلوی<sup>۴</sup> افشار خلدخالی<sup>۵</sup> و قوجه بیکن<sup>۶</sup> گوند و زلوی افشار اروسی و محمد  
 صالح خان قرقلوی ابیوردی با هفتاد نفر جوانان داوطلب نیم شب بسمت سراپرده روانه  
 و تا رسیدن پیرده زنبوری که مول باب سراپرده است از هیبت و سطوت نادری پای  
 رفتار دلاوران از حرکت بازمانده زمین گیر در راه و نیمه راه ماندند که قدم از قدم  
 بر نمیتوانستند داشت سه نفر خود را پیرده زنبوری رسانیده داخل سراپرده و خواجه  
 سرائی که قاپوچی باشی حرم بود ایشان را دیده خواست که فریاد کند که یکی از جوانان  
 خود را باو رسانیده بحلق او چسبید و گفت اگر حرفی خواهی زد کشته میشوی بگو

۱- اصل و پ : جمع ۲- پ : بی ایمان ۳- پ : بخاطر ۴- اصل ۵

ایرلوی ۵- ج : افشار طارمی ۶- پ : و قوجه بیکن

شاه در کدام خیمه است خواجه مذکور از دیدن اجل معلق بعجز آمده محل خوابگاه شاه را با اشاره نمود همانوقت حلق او را فشرده جان بقابض ارواح سپرده. و آن شب شاه آسمانجاء درخیمه‌ای که جوکی دختر محمد حسین خان بود آرام کرده بود. احوال روزانه آنکه نادرشاه در همان روز در کمال اضطراب بخلاف عادت مقرر چندین بار بحرم داخل شده و بیرون آمده در یکجا قرار و آرام نمیکرفت و سردمان حضور همگی در حیرت و تعجب و احدی را یارای تحقیق این سرائب نبود. حسن علی بیگ معیر- الممالک که از جمله دولتخواهان و از ابتدای ظهور دولت نادر علی الان بخیر- خواهی موسوم و معتمد علیه و امورات مخفیہ نظر با اعتماد و اعتبار او جناب شاهی از او پوشیده نمیداشت چون حالت او را تباه و مضطرب دید جرأت نموده سبب وحشت و تفکر مزاج را پرسید شاه جم جاه او را نزدیک شایسته فرمودند خواهی در کدام بیگویی این را سخنی دار و یا حدی اظهار میکنی:

پیش از ظهور این دولت خدا داد در او این حال بیاعلی بیگت نبوده احمدیو حاکم ایپوردند ما را برای امری باصفتیمان فرستاده بود با چند نفر که همراه بودند بهمین منزل وارد شد | و بهمین مکان شد حالا سوار شد سقانی پرست سینه کوچکی که همراه بود استاده کرده شب آن روز در صحنه رفتن شخص سوار بر اسب خود خوانده گشت همراه من برآید حضرت ترا بر طرفین من بیگت که در آن وقت در صحرا مکان مرتفعی بنظر آمدند دوازده شخص مقام ایشان که در روی ایشان آن صحرا را روشن داده بوده در آن بیابان نشسته اند آن شخص سوار بر اسب خود آمدند در آن در حاضر است. از آن دوازده بزرگ یکی آمدند که در آن وقت در آن صحرا از آن بزرگان درده فرمودند که آن سوار را بیاورید در آن وقت بیگت که در آن صحرا را حاضر کرد و سوار ایشان طلبید و بمشیران خود فرمود که این سوار را بیاورید که ریاست ایران | را | بود دادیم با او دانه و او که در آن وقت در آن صحرا در آن صحرا

۱- پ، درخیمه که در آن دختر (نیر، نیر و است) ۲- پ، ابتدا اشاره کرده ۳- پ، در آن صحرا

فرمود . من از خواب بیدار شدم و این خواب را برای احدی نقل نکردم تا آنکه باصفهان رفته و معاودت بنزد بابا علی بیک کرده روز بروز پیش آمد احوال خود را دیده کارها بر وفق مدعا شد . تا آنکه باین دولت خداداد رسیدم . و شب گذشته در خواب دیدم (که) همان شخص که در آن ایام مرا بخدمت آن دوازده بزرگ برده بود حاضر شد و مرا عنفاً<sup>۱</sup> در کمال شدت کشان کشان بخدمت آن بزرگان برده رو- بروی استاده<sup>۲</sup> کرد آن بزرگی که شمشیر بکمر من بسته بود از دیدن من روی خود را درهم کشیده فرمود که شمشیر را از کمر این ناقابل بگشا که لایق این کار نیست . هر چند من خواستم که شمشیر را ندهم مفید نیفتاد جبراً از کمر من وا کرده مرا از نزد خود بیرون کردند . از وقتیکه از خواب بیدار شده ام قرار و آرام از من سلب<sup>۳</sup> شده نمیدانم چه خواهد شد اگر تا دوسه روز خود را بقلعه کلات برسانم که در این بین اسری واقع نشود این همه کدورات بشرح<sup>۴</sup> و سرور مبدل خواهد شد . معیر الممالک عرض کرد که از این خواب متوحش نباید شد و الحمد لله دشمنان را حالت مقابله و مجادله با غازیان شیرشکار نیست و خود<sup>۵</sup> از ترس دلاوران و یکه تازان لشکر ظفر اثر در بستر آسایش خواب و آرام ندانند<sup>۶</sup> و قلعه کلات هم نزدیک است از هیچ رهگذر مخاطره و تشویشی نمیباشد . شاه در جواب گفت آنچه من میدانم تو و دیگری نمیدانند این را گفته منطرب بحرم داخل شد<sup>۷</sup> در آن وقت لشکر سلطان نوم در ملک وجود اوتاخت آورده بی اختیار بر بالین استراحت افتاد . و آنشب جوکی دختر محمد حسین خان که یکی از ازواج (و) خوابگاه در مکان او مقرر بود<sup>۸</sup> شاه را خواب اینقدر بی- حواس کرده بود که لباس از تن بر نیاورده کلاه نادری که چهار جیقه براو نصب بود از سر برداشته بر زمین گذاشت و بدختر محمد حسین خان خطاب کرده گفت که خواب بر من چندان غلبه کرده است که عنان اختیار هوش را از کف ربوده و خوابیدن را

۱- پ : اعتقار      ۲- پ : استاده      ۳- پ : صلب      ۴- اصل : بفروح  
 ۵- پ و اصل : و خودها      ۶- پ : ندارد      ۷- پ : بحرم خانه شد  
 ۸- عبارت پریشان است

برخود خوب نمیدانم اینقدر که چشم من گرم شود زود سرا بیدار کن بعد از این مکالمه چشم جهان بین را برهم گذاشته بحصار اسن [بی هوشی] متحصن گردید.

### بیت

چو شه خوابید درّی این چنین سفت قضا هم خنده زد عم آفرین گفت  
در آن وقت محمد صالح خان افشار ایوردهی که یکه تاز عرصه دلاوری بود  
مانند اجل معلقی نزدیک رسید. دختر محمد حسین خان سیاهی او را دیده بر نعش  
و دستی بیای شاه رسانید. شاه سراسیمه از جا جسته عم آنزمان مشیر قدر بر زبان و  
دیدر قضا آیه [کریمه] یا و یلنا من بعثنا من موقدنا را بگوش هوش او خوانده از  
خواب غمگینش برخیزانید. چشم او بر صالح خان افتاد زبان پشیمان گشوده سمبیر را  
از غلاف کشید و از جا برخاسته بسوی اجن دوید. به پای او بطناب خیمه بند شده  
برو در افتاد محمد حسین خان پیش آمده شمشیر بدست او فداخته نه مکسب او از  
بدن جدا شده بخاک مذلت افتاد لرافده<sup>۲</sup>.

دستی که دست چرخ بدی زیر سنگ او آخر ز ضرب دست ملی بر زمین افتاد  
شاه را از افتادن دست در از ثان وجود نکست بیم رسیده بمعجز در آمد صالح  
خان را بعد از زدن ضرب از سطوت ساهی دست او از خار و بیای او از افتاد رسیده  
زمین دوز بود که محمد بیگ قاجار افشار<sup>۳</sup> رسیده شد را بخون غمطان و صالح خان را  
بحال خود گرفتار (و حیران) دید بچندی پیش آمده سری نه از بزرگی و غنست و  
رفعت عم شأن آسمان و در محوطه امکان نمیکند برده و در دمان آسمان و در  
سرا پرده برون آمده بمحمد قلیخان اسما رسید. محمد ساهی خان بچوب عم  
بتفنگچیان زحل نشان اسما آمد حمود زاده نسبی با اسما و محمد قلیخان در دمان  
رفتن و داخل شدن ندهند اگر نسبی با اسما بضریب آمد بچوب ساهی خان در دمان

۲- در پی و اسما از و اسما در

۱- پ : قدر زمان و پیر

۳- ط : محمد خان قاجار ابرو ای

که تا طلوع صبح<sup>۱</sup> این خبر انتشار نیابد که بر سر لشکر افغانه و اوزبک<sup>۲</sup> بیخبر تاخت آورده (که) توطئه مکنون ضمیر (شبانہ) آنها از این طرف بسہولت بالعکس بعمل آید. چون این امر عظیم در مشیت ایزدی تعلق نگرفته و تأخیری در قلع و قمع آنها بود لهذا تدبیر دلاوران و شیر صولتان محفل مشورت با تقدیر موافقت نکرده خبر قتل شاه سامعه افروز سرداران و سپاہ جماعت<sup>۳</sup> مذکورہ گردید. هر چند صدق و کذب برایشان معلوم نبود لکن روئیہ حزمہ را از دست نداده شباشب سنگین بار را ریخته و اسباب خوب و اسرای مرغوب را حمل شتران و بار برداران کرده بسمت قندھار روانہ و خود<sup>۴</sup> بجمعیت خود کہ قریب سی ہزار سوار جرار بودند برای تحقیق این امر بانظار فرداشب را بروز کردند. در دیدن صبح صادق دلاوران رأی دوشینہ را با طمع تبدیل کردہ در فکر خزانہ وجواہر خانہ افتادہ منع محمد قلیخان و سرکردگان عنان داری توسن خواہش ایشان نکرده فرقه ای خود را بسراپردہ و جمعی بخزانہ و دستہ ای بپیچی- خانہ رسانیدہ پنہب<sup>۵</sup> و غارت مشغول گردیدند. و محمد قلی خان باستصواب سرداران سرشاه را بصحابت معتمدی بخدمت علی قلی خانی فرستادہ. و جماعت<sup>۳</sup> افغانہ کسی را فرستادہ کہ تحقیق این مراتب نمودہ بایشان اطلاع دہد بعد از استماع خبر (باز) متقاعد نشدہ سن حدیث المجموع با جمعیت سوارہ بنزدیک سراپردہ آمدہ قتل شاه بر آنها محقق گشتہ از ترس شمشیر کج یلان قزلباش کر<sup>۶</sup> و فری بعمل آورده بطرف قندھار با احمد خان ابدالی کہ یساول حضور نادرنی و از بزرگ زادگان افغان بود توسن گریز را سہمیز زدہ بدر رفتند و لشکر قزلباش<sup>۶</sup> بشکر غارت اسباب کارخانہ پادشاهی افتادہ جمعی [دیگر] یکدیگر را برہنہ نمودہ ہر فرقه ای بطرف اوطان خود مرکب خود سری (را) جلوہ دادہ جلوریز مرحلہ پیما گشتند الغرض قریب بچہار ساعت از روز مذکور گذشتہ بود کہ اثری از خیمہ و خرگاہ و اثاثہ پادشاهی برجا نماندہ تمامی متفرق و معدوم

۱ - پ : تا صبح طلوع نکند      ۲ - پ : اوزبیک      ۳ - پ : جماعہ  
 ۴ - اصل : خودہا      ۵ - اصل - بہ نہیب      ۶ - پ : قزلباشیہ

و مفاد کریمه کل من علیها فان بظهور پیوست و فردوسی نادرشاه نادرشاهنامه<sup>۱</sup> باین  
 ابیات اختتام رسانیده :

### نظم<sup>۲</sup>

سحر گه نه تن سر نه سرتاج داشت  
 نه نادر بجا ماند و نه<sup>۳</sup> نادری

سر شب سرقتل و تاراج داشت  
 بیک گردش چرخ نیلوفری



۱- پ و اصل - و فردوسی نادرشاه نامه در نامه نادرشاهی

۲- پ : بیت

۳- پ : نهی



## دربیان سلطنت علیشاه وانجام کار او

شخصی که محمد قلیخان و سرداران باسر شاه بخدمت علیقلی خان که در هرات می بود فرستاده بودند رسیده سر را از نظر گذرانیده چون علیقلی خان یکران مراد را در زیر دو ران دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدس «شد» و (نواب) میرسید محمد متوالی روضه مقدسه ابن میرزا داود «را» که از طرف والده ماجده شاهزاده و در آنوقت در مشهد مقدس بود نوازش فرموده بدستور در خدمت تولیت و صدارت کل ممالک محروسه مقرر و سهراب خان غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات که از غرائب امکنه روی زمین و جبال محیط آن مکان وسیع البنیان در رفعت و بلندی سر بسپهر برین کشیده که طایر تیزپر گلستان جهان رسیدن بقله آن جبال را امر محال میداند و وسعت فزای آن هیجده فرسخ است (که هر فرسخی بحساب اهل هندوستان دوونیم کوس است) «فرستاده» نهرهای جاری و چشمه های روان و آسیاهای متعدد در آن میباشد و بسبب وسعت مکان سکان آنجا را زراعت کردن شاید و نادرشاه در ایام سلطنت سنگ تراشان چاپکدست فرهاد رقم را از جمیع ممالک محروسه احضار و بتراشیدن و هموار نمودن بلند و پست آن کوه آسمان شکوه مقرر [داشت] و جمعی دیگر از ملازمان حضور را برایشان گماشته که دقیقه ای آنها را بیکار نگذاشته روز سه حقیقت کار را بعرض رسانند چنانچه پنچ سال متوالی مأمورین بخدمت مقرر قیام نموده (اطراف) کوه را بحدی صاف و هموار نموده بودند که کار پردازان شخصی را میفرستادند که از سر کوه آرد بر بدن کوه بریزند که اگر ناهمواری معلوم شود هموار نمایند و در وقت ریختن همه آن آرد بر زمین میریخت که یک مثقال از آن بکوه نمی چسبید و اگر احدی از چهار طرف

۱- در دو نسخه خطی و نسخه چاپی چنین است و ظاهر: فضای

۳- ظ - - بریزد

۲- ظ : چنانکه

جائی پیدا میگرد که کسی ناخنی بند تواند کرد پنج تومان از سر کار شاهی باوانعام میدادند و مایحتاج آن حصن حصین و قلعه خدا آفرین را نادرشاه از جمیع اشیاء از آذوقه و ضروریات و آنچه بخیال برسد از هرچیز صد هزار بمرور ایام در آن مکان جمع نموده که بهیچ چیز بیرون احتیاج نباشد حتی صد هزار دسته سوزن و صد هزار نیزه قلم و صد هزار دسته کاغذ از هر قسم مهیا بود. و همچنین آنچه از اسباب پادشاهی از جنس ساکول و سلبوس و مشروب و سرانجام قلعه داری و خزانه و جواهر و طلا و نقره و تحایف هندوستان و فرنگ و روم و سایر بلاد که در ایام سلطنت بتصرف آورده بود در قلعه موصوف گذاشته و برای هر جنس مستحفظان جدا مقرر کرده که بمحافظت قیام نمایند. و نصرالله میرزا و سایر شاهزادگان را بالواقع چندی قبل از این بقلعه موصوف فرستاده که در آنجا باشند. و فی الواقع<sup>۱</sup> اگر لشکر روی زمین خواسته باشند که آن حصن حصین را بزور بازوی سردی و دلیری بگیرند امریست محال. بهر صورت در ورود لشکر علیقلی خان بنزدیک قلعه از اتفاقات مستحفظین برجی از برج<sup>۲</sup> شلات نردبانی در خارج حصار گذاشته | از آنجا آب برای خود می آوردند غافل شده نردبانی را در همان مکان گذاشته | از نشیب و فراز اقبال بی خبر بودند | در این نردبانی یعنی برده<sup>۳</sup> علی الغفله پیدای سردی معارج همت بر شرفات مقصود نمود<sup>۴</sup> نمود داخل قلعه شلات و آن حصن حصین و قلعه خدا آفرین را که از غرایب اسکنه روی زمین است حصارک نموده نصرالله میرزا و اسام قلی میرزا پسران نادرشاه و نواد او را در خارج سرزدهایک براسبی سوار و بجانب سرد فرار (نمودند)<sup>۵</sup> لشکر میرزای برادر عمی مدیون کتک

۱ - ب : وفی الواقع      ۲ - ک : از برج حوالی دره ادره سردی

۳ - ب : نبرده      ۴ - اصل : مسمود

۵ - ک : نصرالله میرزا جماعتی بموقع بر فرار نمودند علامت آنست که سردی در شرفات آن حصن و ملک شکوه مشاهده کرد بر دستان لشکر نادرشاه و بر اسرار که در مطالع نادری متفطن شده لاعلاج غلامان و منسوبان خود را جمع آورده و بجهت مدافعه گردید در عرض راه یکی از غلامان میرزا را هدف تیراندازی ساختند یکی بجهت او انداختند نصرالله میرزا را بقیه شد که تیرانرا هدف و بجم نضاز اسیر و بعد تسلیم و چاقه دیگر بستند امام قلی میرزا برادر و شاهرخ میرزا برادر داده خود را برداشته روی برادر گذاشتند.

آنوقت در کلات می بود<sup>۱</sup> تا خارج کلات بتعاقب<sup>۲</sup> شاهزادگان پرداخته چون بایشان  
 نرسیده بود مراجعت نمود و دوست محمد (چهجه ای)<sup>۳</sup> که توپچی نصرالله میرزا<sup>۴</sup> بود  
 [آنها را] تعاقب (نموده) و با امام قلی میرزا ولد نادر شاه و [نوه او] شاهرخ میرزا  
 رسیده [آنها را] ازسه<sup>۵</sup> فرسخی برگردانیده و قربانعلی نام خویش خود را<sup>۶</sup> متعاقب  
 نصرالله میرزا فرستاد [و قربانعلی در سکان حوض سنگ بنصرالله میرزا دوچار شده]  
 نصرالله میرزا شمشیر کاری بقربانعلی زده او را از اسب انداخته خود بدر رفت. جمعی  
 از قراولان (سروی) در راه بنصرالله میرزا<sup>۷</sup> برخوردند او را گرفته بکلات آوردند درضاقلی -  
 میرزا را با پانزده<sup>۸</sup> نفر از اولاد و احفاد [و] خرد و بزرگ که در کلات بودند حسب -  
 الحکم علی قلی خان بزاویه عدم فرستاده نصرالله میرزا و امام قلی میرزا [را با شاهرخ  
 میرزا] بارض اقدس آوردند و برادران را در مشهد مقدس علی قلی خان مقتول و  
 شاهرخ میرزا که در آن اوان چهارده ساله بود مخفی در ارک مشهد مقدس محبوس  
 ساخته خبر قتل او را منتشر ساختند. منظور علی قلی خان اینکه [اگر در پادشاهی  
 استقلال یابد شاهزاده را بر طرف کنند] و اگر (اهالی ایران) [پادشاهی او را قبول  
 نکردند «و» از اولاد خاقان مغفور] شاه سلطان حسین خواسته باشند شاهرخ میرزا  
 [را] برای سروری در دست داشته باشد. بعد از انجام کار شاهزادگان دیده و دل را  
 فروغ و فراغ بخشیده در بیست و هفتم جمادی الثانی آنسال در ارض اقدس جلوس  
 کرده خود را علیشاه سلقب بعادلشاه کرده سکه و خطبه (بنام خود) جاری ساخت.  
 و در آن تاریخ پانزده کروور (از) ۱۰ نقد سسکوک که هر کرووری پانصد هزار تومان  
 باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهر خانه و باقی تحایف و نفایس که فزون  
 از حساب و قیاس محاسبان وهم و اندیشه بود علی شاه تماسی نقود و اسباب و اثواب  
 و جواهر خانه نادری را از کلات حمل و نقل مشهد مقدس نموده دست تبتذیر و اسراف

۱- پ : نمی بود                      ۲- پ : متعاقب                      ۳- پ : چهجه

۴- اصل - نصرالله محمد میرزا    ۵- م - از نه فرسخی    ۶- م - قربانعلی قوشچی

۷- پ : بحضرت میرزا                      ۸- م - باشانزده نفر

گشوده بی مصرف<sup>۱</sup> بوضیع و شریف برافشانند نقره خام را ببهای شلغم پخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داده حسن علی بیگ سعیر الممالک را با سهراب خان غلام نظام بخش کارخانه سلطنت ساخته و خود بعیش و عشرت پرداخت. و ابراهیم خان برادر خود را که از کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار [کل] عراق و اصفهان نموده رخصت فرسود [و] اسیرخان ولد یار بیگ خان توپچی باشی (توپخانه نادری) را با خزانه و لشکر بجهت حفاظت توپخانه (وقورخانه ای که در قلعه کرمانشاهان (می بود) از شهید مقدس سأسور ( فرسود و در آن اوان اختیار آنملک و قلعه و توپخانه در دست میرزا محمد تقی بود. اسیرخان خلعت لایق و رقم شاهی بدین مضمون که بدستور سابق مختار و با اسیرخان متفق بوده در هراسور<sup>۲</sup> موافق باشند حاصل نموده همراه برد) و در این بین<sup>۳</sup> تمام ایلات از افشاریه و (سایر) طوایف عراق و آذربایجان و جماعت بختیاری که نادرشاه کوچانیده در محل خراسان سکنا<sup>۴</sup> داده بود فرصت یافته کوچیده روانه افغان خود شدند. و شراد خبوشان بعد از آنکه مطایای حرص و آزر را گرانبار<sup>۵</sup> نفایس نمودند روی از عیششاه پناهند و بنای مخالفت گذاشتند. عیششاه بر سر خبوشان رفته ایشان را مطیع ساخت و بسبب شدت بخت و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران و در ورود بسارالمرز جمع حسن خان (نجار ولد فتحعلیخان که بعد از قتل پدر دو ازرده سال از امر حمله زندگانی و اعلی کرده (و ملتزم<sup>۶</sup> رکاب نادری بود و از نادرشاه بخوف شده از لشکر کوچیده بسارالمرز و بجای بنزدیک بکنج خان سر کرده و صاحب اختیار جماعت<sup>۷</sup> سورت و نادرشاه می شد از ورود عیششاه بمازندران مطاع شده خود را بخدمت عیششاه رسانده و بیعت نمود بی اندازه و بخدمت پوشاک خاص و عسای مستورین برده آورد و در<sup>۸</sup> عی و مستحق

۱- بی مصرف : بی ضررت ۲ ط : امر ۳ در آن اوان

۴ س : سکنی ۵ اصل : مطاع حرص و آزر و اکترا بازر : مستخرج من

۶ اصل : مستلزم ۷ اصل : جماعت

۸ پ : صدق مروارید دوز

یافته برتبه بلند سرداری وصاحب اختیاری کل سازندگان سرافراز گردید .  
محمد علی خان شامبیاتی که یکی از سرکردگان عظیم الشان و با محمد  
حسن خان معاند بود از گرمی نوازشات و التفات شاهانه داغ رشک بردل حسد  
نهاده برای دفع محمد حسن خان تمهیدی برانگیخته در جزو بعلیشاه عرض نمود که  
محمد حسن [خان] ولد فتحعلی خان است و فتحعلیخان رانادرشاه در اوایل حال پیش  
از تقرر امر سلطنت بقتل رسانیده است و محمد حسن خان در صغر سن که ملازم رکاب  
شاهی بود از (لشگر) او گریخته بدشت قبیچاق رفته و جماعت یموت و کوکلان را که  
دوتیره عظیم اند با بعضی از قاجاریه با خود متفق ساخته چندین مرتبه با جناب نادری  
در مقام مخاصمه و مجادله برآمده چون منشیان کارخانه تقدیر توفیق رفیع فتح و ظفر را  
بنام نامی نادری در معارک جهان بر صفحه هستی ثبت نموده بودند تاب مقاومت  
نیاورده بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین فرار را برقرار اختیار می نمود  
الحال که از تائیدات [اقبال] قآنی بدون سعی و کوشش و کشش مانند (صید) اجل  
گرفته پیدای خود بدام افتاده او را رها کردن و مطلق العنان ساختن از ضابطه حزم  
و رویه عزم دور و خلاف امر سلطنت<sup>۲</sup> و جهاننداری است بمضمون اقتل<sup>۳</sup> المودی قبل  
الایذاء عمل نمودن بصلاح و صواب اقرب و انسب خواهد بود . علی شاه سخن او را  
مقرون بصدق انگاشته بقتل او مصمم شد . شخصی از پیشخدمتهای حضور شاهی  
عمانوقت این ساجرا را گوشزد محمد حسن خان نمود خان موصوف بمجرد استماع  
ماندن در لشگر را صلاح ندانسته اول شب از لشگر برآمده خود را بکنار آب گرگان  
رسانیده از آب گذشته بدشت قبیچاق بمیان جماعت<sup>۴</sup> یموت رسانید .<sup>۵</sup> منهیان<sup>۶</sup> لشگر این  
خبر را بعرض علی شاه رسانیدند نزدیک صبح علیشاه با دوازده هزار سوار جرّار  
خونخوار یکد گزین از عقب خان موصوف ایلغار نمود محمد حسن خان و جماعت  
سزبوره از عروج اقبال بی خبر و این معنی پیرامون خاطر ایشان نمیگذشت که علیشاه

۱- اصل : قرار بر فرار  
۲- پ: سلطنه  
۳- اصل و پ : قتل  
۴- اصل : جماعه  
۵- اصل : رسید  
۶- پ : مبنیان ؟

132975

باغواي معاندين في قلوبهم مرض متوجه اين دشت پرخطر گشته با جماعت موصوف  
 (که) **يا جوج وما جوج مفسدون في الارض** اند معرکه آرا گردد **على الغفله** عليشاه  
 با سپاه نصرت پناه بسر وقت آنها رسیده فرصت مقابله و مجادله نداده اکثري را طعمه  
 شمشير آبدار و سلک جمعيتشان<sup>۱</sup> را بنات النعش وار از هم پاشیده دواب و اغنام  
 و اموال و اثواب و نسوان زياده از حد<sup>۲</sup> بتصرف غازيان نصرت نشان درآمده الحق چنين  
 دست برد نماياني از هيچ پادشاهي و در هيچ ايامي اتفاق نيافته بود. محمد حسن خان<sup>۳</sup>  
 و جماعت مذکور بسمت دشت فرار و سلطان عليشاه اراده تعاقب آن طائفه ديور  
 خصمت نمود محمد عليخان شامبياتي و سرکردگان ديگر که در حضور بودند بعرض  
 رسانيدند که تعاقب نمودن اين طائفه شيطان صورت در اين دشت بي فائده و بي اثر  
 و سواي ندامت و پشيماني ثمری نخواهد بخشيد و بسبب بي آبي يکنفر سلامت  
 نخواهد ماند .

همين مرحله است اين بيابان دور که گمشد در اول شکر سيم و تور<sup>۴</sup>

از سخنان سرگردگان سلطان عليشاه متقاعد شده نمازندگان معاودت نمود در  
 ورود بدارالمرزبي در پي خبر طغيان و خود سري ابراهيم خان و بقتل رسانيدن  
 سهراب خان را چاپاران بعرض رسانيدند روز ديگر خبر رسيد که ابراهيم خان  
 پنجهزار سپاه افغان بسرکردگی محمدخان افشار و سرکردگان ديگر بکرمانشاهان  
 فرستاده که قلعه و توپخانه و اميرخان تويجي باشي را از روي صلح ناجنگ بست  
 آورده قلعه مذکور را بتصرف در آورند. توضيح اين مثال آنکه سلطان عليشاه از<sup>۵</sup>  
 مشهد (مقاس) اميرخان ولد يار بيکجان<sup>۶</sup> تويجي باشي غريب و بس مست را بريد  
 در رکاب بود قامت قابليتش را بصلاح فاخره زينت بخشينده بعلاوه منصب  
 باشيگري بحکومت کرمانشاهان سرافراز و عشرت هزار سواد از رانيد و پنجه هزار  
 تومان زرمسکه از خزانه با او همراه نموده روانه کرمانشاهان که سرحد ايران

۱- پ : جمعيت آنها ۲- در اسناد بجای محمد حسن خان محمد حسين خان است

۳- در اصل : تور ۴- اصل : که از

۵- پ : يار بيکجان ۶- اصل در اينجا افروده است جهت تويجي

و بخاک روم متصل است نموده که توپخانه نادرى رادر قلعه کرمانشاهان که زیاده<sup>۱</sup> از هزار و پانصد توپ کلان و نیم کلان و کوچک و بادلیخ<sup>۲</sup> و بقرب<sup>۳</sup> ششصد خمپاره<sup>۴</sup> کلان که شصت تن تبریز گلوله هر خمپاره است و جبا خانه و قورخانه و شش هزار خروار باروت که هر خروار یکصد تن تبریز است و اسباب یورش و سایر سرانجام قلعه گیری و غیره که نادرشاه برای سفر مملکت روم مهیا کرده و در آن قلعه بسبب قرب جوار گذاشته بود متوجه شده و بترمیم قلعه و عراده های<sup>۵</sup> توپ و سایر امورات پرداخته مترصد حکم مجدد باشد. امیرخان<sup>۶</sup> موصوف حسب الحکم با سرانجام و خزانه و لشکر وارد کرمانشاهان و نشیمن رادر قلعه مذکور مترکز کرده بخدمت مأموره قیام داشت (وسیرزا محمد تقی برای اجرای امور ملکی در شهر قیام میفرمود. ابراهیم خان برادر سلطان علیشاه که از شهید مقدس سرداری عراق از حضور شاهی رخصت انصراف یافته در ورود باصفهان بسبب قتل شاهزادگان که بنی اعمام او بودند از سلطان علیشاه<sup>۷</sup> بسیار مخوف و هراسان «می بود» از تفرس سرداری عراق و بیرون آمدن از شهید مقدس راحیات دوباره تصور کرده با استعجال تمام خود را باصفهان رسانیده «در جزو بنای سازش با سرداران گذاشت و جمعی را با خود متفق کرده علم خود سری و طغیان افراشت سلطان علیشاه از فساد ضمیر او مطلع شده بمشورت و استصواب حسنعلی بیگ معیر الممالک که در آنوقت دخیل امورات سلطنت بود سهراب خان غلام را که وکیل الدوله بود برای آوردن ابراهیم خان روانه اصفهان «کرد» در ورود خان موصوف باصفهان در ظاهر قبول رفتن بخدمت سلطان علیشاه نموده روزی که سهراب خان در حمام بود جمعی را غافل بر سر او فرستاده او را

۱- اصل ، و زیاده

۲- پ : بادلیخ

۳- پ : و بقرب

۴- اصل : خام خمپاره

۵- پ : بترمیم قلعه و غیره عراده های ۶- اصل : چون امیرخان

۷- پ : از برادر

بقتل رسانیدند<sup>۱</sup> و همانوقت<sup>۲</sup> محمد خان افشار ( را با هشت هزار سوار قزلباش و افغان بکرمانشاهان فرستاد که بچنگ یا صلح امیرخان و سیرزا محمد تقی را با خود می‌تفق کرده توپخانه و قلعه را بتصرف خود آورند محمدخان افشار) با قشون فرستاده ابراهیم خان بکرمانشاهان رسید. امیرخان سبب آمدن محمدخان را دریافت نموده لشکر متعینه قلعه و فوج پادشاهی را باستعداد تمام بادوازده ضرب توپ جلو برداشته از قلعه برآمده نزدیک شهر کرمانشاهان صفوف قتال و جدال آراسته لشکر خود را هشت تیب نموده و خود در قلب قرار گرفت. چرخچیان (از دو طرف) بمیدان داری مشغول و صدای توپ و تفنگ عرصه میدان را فرو گرفته محمد خان خود با پنجغفر سوار از عقب تپه‌ای که در پشت لشکر امیرخان اتفاق افتاده بود رفته غافل خود را نمودار کرده فوج امیرخان را بخاطر رسیدن که فوج محمد خان عقب فوج را گرفته کنار مشکن | خواهد | شد همگی بطرف محمد خان متوجه شدند چرخچیان فریبین که در معرکه قتال بنوک سنان جانشین بکدکرا را از خانه زمین جدا نموده بخاک هلاک می‌افکندند از حرمت محمد خان مطلع شده این حرمت باعث تقویت فوج ابراهیم خان و دل شکستگی قوتیون امیرخان گردید فراولان محمد خان سیراز شده بیکبار تاخت بر فراولان امیرخان آورده آنها را از پس برداشته داخل کلب<sup>۳</sup> نمودند و لشکریان دیگر یکبار بر فوج قلعه پورشان آورده سرخند گلوله پد و بندق از چهار طرف برای سد راه ایشان میانجی شده ریزش نمود بجایی که در حمده

۱- پ : در جزو با سر کردگان بنای سازش گذاشت جمعی را با خود همراست  
 کرده علم خود سری و طغیان افراشت سلطنت علیشاه بر فساد سیرش و طام کشی  
 دفع فساد او با معیر الممالک باب مشورت گشاده حسن ملی بیک معیر الممالک چون سهرابخان  
 را در کارخانه سلطنت محل کار خود میدانست برای آوردن ابراهیم خان او را تجویز و  
 شاه و الاجاه سهرابخان را برای آوردن برادر ناصفهان فرستاد در ورود او ناصفهان  
 ابراهیم خان لازمه سلوک مسلوك داشته در ظاهر برای رفتن خدمت برادر قبول نموده  
 و باطناً قتل او مصمم و منتظر فرصت میبود تا روزی که سهرابخان را تنها در حمام یافته  
 غافل جمعی را فرستاده او را در حمام مقتول ساخته ۲- در این بین ۳- پ : به



اول پای ثبات قلعگیان لغزش نموده سلک جمعیت آنها از هم پاشیده فرار و تا پای خندق قرار نگرفتند لشکر ابراهیم خان توپخانه را تصرف نموده مظفر و منصور گشته چون این مقدمه در بیرون شهر اتفاق افتاد لشکریان از منع سرداران متقاعد<sup>۱</sup> نشده جلو ریز بشهر داخل شده بعضی از سکنه شهر و مترددین را نهب<sup>۲</sup> و غارت نمود معاودت به بونه<sup>۳</sup> خود نمودند و بیست روز دیگر در آن مکان برای تسخیر قلعه و بدست آوردن امیرخان توقف نمودند چون [که] تسلط این امر را در حوصله خود ندیده نزد ابراهیم خان مراجعت نمودند. بعد از رفتن آنها سرداران و خوانین قلعه [باتفاق] بنزد امیرخان آمده او را تکلیف رفتن بخدست ابراهیم خان نمودند امیرخان دریافت نمود که اگر در رفتن ابا نماید او را گرفته مقید و محبوس خواهند برد ناچار<sup>۴</sup> قبول نموده (با میرزا محمد تقی مصلحت کرده قلعه و غیره را بایشان سپرد و دست عبدالعلیخان را گرفته بدست ایشان داد) از طرف خود عبدالعلی خان بنی عم خود را نایب و با هزار نفر تفنگچی پیاده و پانصد سوار در قلعه گذاشته و خود باتفاق سر لردگان و لشکریان از قلعه برآمده روانه خدمت ابراهیم خان شدند سرکردگان برای ظهور حسن خدمت در یک منزلی امیرخان را گرفته محبوس و بنزد ابراهیم خان موصوف بردند. ابراهیم خان او را از قید خلاص نموده و بدست توپچی بانیشگری بدستور مقرر و در نزد خود نگاه داشت و از ترس سلطان علیشاه در یکجا قرار گرفته بسمت آذربایجان گریخت. در آنوقت امیراصلانخان عمه زاده نادرشاه که از شجاعان روزگار و بجالات و تهور مشهور و معروف و در خصم افکنی ثانی رستم و حسب الحکم حضرت نادری سرداری کل آذربایجان باو تعلق<sup>۵</sup> داشت و سی هزار قوشون مستعد کار دیده جنگ آزموده در رکاب او و در کمال استقلال و جاه و جلال در شهر تبریز بحکمرانی اشتغال داشت ابراهیم خان از باب استیمان برآمده یکنفر از معتمدان خود را بچاپاری بنزد او فرستاده و حقیقت احوال خود را باو اطلاع داده درخواست نمود

۱- پ : متعاقد  
 ۲- اصل و پ : نهیب  
 ۳- بزه «بضم اول و فتح ثانی» بار  
 و اسباب و رخوت مکان و منزل را گویند و در این کتاب همه جا این کلمه با و نوشته شده است  
 ۴- پ : لاچار  
 ۵- اصل : متعلق

که اگر در این وقت از طرف آن عالیجاه که بجای عم خود میدانم استمداد و اعانت و دستگیری نشود سرا تا ب مقاومت با غازیان سلطان علیشاه [نیست] و ملجاء دیگر ندارم. اسیر اصلا نخان فرستاده او را رخصت نموده پیغام داد که خاطر خود را جمع دارند که بیدرقه لطف الهی با دریای لشکر خونخوار خود را رسانیده دفع شر اشرار خواهم کرد. و سرداران لشکر خود را طلبیده بکوچ اسر فرستاده باستعجال ایلمغار کرده بابراهیم خان ملحق گردید و سلطان علیشاه از استماع این اخبار<sup>۱</sup> سوختن برای تنبیه ابراهیم خان و سایر سفیدان از مازندران با هفتاد و پنج هزار سوار جرار و توپخانه بسیار کوچیده<sup>۲</sup> بعد از طی مراحل مابین سبطانیه و زنجان<sup>۳</sup> تلافی فریقین اتفاق افتاد<sup>۴</sup> و از طرفین صفوف قتال وجدال آراسته ابراهیم خان نقشی شده شفیعی آبرو [که صاحب تسخیر و در علم تکسیر<sup>۵</sup>] بی نظیر در اصفهان در ابتدای خود سری و طغیان برای فتح [و غلبه بر خصم] باو داده بود که در روز جنگ بر سر عدم بستن او زو بروی مخالف نگاه دارد<sup>۶</sup> بموجب تعمیم نقشه خود را بر سر عدم نصب نموده بمقابل لشکر علیشاه [و] داشت بمجرد این غرض نصف لشکر بدون جنگ و جدال بطرف ابراهیم خان مایل و رفته ملحق شدند و باین لشکر خود بخود سفیر و سببان علیشاه با چند نفر از غلامان شد همراه بودند در مقام منع و براندازیدن آنها برآمده سودی نبخشیده فائدهای بر آن مشربب نگردیده غضب بزرگ مستولی نموده با حمله بر

- ۱- اصل، پ: اخبارات ۲- در کتاب مجالد المؤمنین است که صالح خان اشر قرقلو از جانب ابراهیم میرزا در هزار جرار قزوین بود چون خبر ورود علیشاه بقرقزوین رسید جمعی کثیر از اعمان و اوزبک (لشکریان) صالح خان را بجمع شمشیر و کلاه نموده صالح خان با ده هزار نفر از افغان و اوزبک با علیشاه مقابله نمودند قزوین بده صالح خان را تاخت نمودند چون صالح خان خبر بده شد فوراً بموضع آمد از شکست صالح خان علیشاه وارد قزوین گردید مضمون من اعلان فی الاما بعد سقوطه الله علیه جمعی از عمال و کدخدایان قزوین را سمایت امام هانی بیگ سهری اشی از بیخ بندریم گذرانند و از آنجا روانه اهر و دجان گردیدند ۳- اصل و در سلطان و در جعبه ۴- م، علیشاه با شصت هزار نفر و ابراهیم شاه با بیست و سی هزار نفر در محال موسوم بسمان ارخی تلافی واقع شد ۵- اصل: تکسیر ۶- اصل: نگارند دارنده

غلام ده همراه [او] بودند ہی برتکاور زده خود را بمیان آن لشگر خونخوار انداخته  
هر جوان زرپوش را که در نظر سی آورد شمشیر در کار او میکرد که مانند خیار او را  
دو نیمه کرده بکار دیگری میپرداخت تا آنکه بیست نفر جوان <sup>۱</sup> ناسی را بقتل رسانیده  
و با همان غلامان از میان لشگر بیرون آمده بسمت طهران گریخت . ابراهیم خان و  
امیر اصلانخان جمیع اسباب و اثاثه پادشاهی را با توپخانه و خزانه بدست آورده مستصرف  
و پنجهزار سوار جرار کینه خواه برای گرفتن سلطان علیشاه متعاقب فرستادند سواران  
مذکور در طهران بشاه بی سپاه رسیده او را گرفته مقید و بندشگر ابراهیم خان آوردند .  
ابراهیم خان در خیمه خلوت او را دوسه روز مقید داشته بعد جراح باشی را شب  
فرستاده دیده جهان بین او را از حدقه برآورد . سلطان علیشاه جوانی بود بیست و پنج  
ساله در کمال شجاعت و سخاوت و نهایت صباحت منظر <sup>۲</sup> و زور بازوی او بمرتبه ای  
بود که مجمعه <sup>۳</sup> مسی را مانند کاغذ برهم پیچیده و مثل کرباس خام از هم میدرید  
و مکرر دیده اند که گلهای قالی را بدو انگشت بدون رنج و تعب کنده بدور می افکند  
و در صبح که در سینی <sup>۴</sup> طلا یا نقره ناشتا برای او می آوردند خود با سردمان در گفتگو  
بود و دست او در سینی <sup>۴</sup> بحرکت . تا تمام سینی <sup>۴</sup> را ریزه ریزه کرده غلامان [او]  
برداشتند حواله زرگرخانه میگرددند که باز بسازند و در زرگرخانه چند نفر بساختن  
همین اسر مأسور بودند . چون ابراهیم خان از طرف شاه مذکور خاطر جمع نموده  
امیر اصلانخان را با جمعیت روانه تبریز و خود با استعداد تمام روانه همدان شد  
چون در مقابل او دیگری نبود بفکر خودسازی افتاده از امیر اصلانخان که در آذربایجان  
(کمال) تسلط و اقتدار کامل داشت مخوف و متوهم بود و میدانست که با اقتدار  
امیر اصلانخان تدابیر (ناقصه) او کاری نخواهد ساخت و بهیچ امری <sup>۵</sup> ازو پیشرفت  
نمی شود لهذا بفکر دفع امیر موصوف افتاده عازم آذربایجان گردید . بعد از حرکت از  
همدان امیر اصلانخان نظر بجلادت و جمعیت خود ابراهیم خان را بنظر نیاورده او  
هم از تبریز بعزم گرفتن و برهم زدن ابراهیم خان حرکت و در حوالی سراغه سه

۱ - پ : از جوانان      ۲ - اصل : صاحب منظر      ۳ - ظ : مجموعه - و آن

بمعنی سینی است      ۴ - اصل : سینی      ۵ - پ : اثری ؟

منزلی تبریز ۱ تلاقی فریقین شده ابراهیم خان | نقشی کد سابقاً شفیعاً داده بود | که روز جنگ با سلطان علیشاه بر علم نصب کرده بود مجدداً | بر سر علم بسته مقابل امیر اصلانخان آمده قوشون امیر اصلانخان بمجرد دیدن علم جمعی کثیر از لشکر جدا شده بقوشون ابراهیم خان ملحق و امیر اصلانخان بعد از وقوع این امر شکست خورده برهنمائی کاظم خان قراچه داغی خود را بکوهستان قراچه داغ ۲ کشیده و در آنجا ۳ کاظم خان اورا بیهانه حیانت طلبیده دستگیر کرده بنزد ابراهیم خان آورد. و ابراهیم خان او را با سارو خان برادرش بقتل رسانیده و بعد از این اقتدار ثلثی بهم رسانیده جمعیت بی نهایت انعقاد داده چنانچه عدت لشکر یانلی ۴ بیکصد و بیست هزار کس میرسید مدت ششماه در تبریز ۵ بود نه خبر آمدن شاه رخ شاه رسید چون شمع دولت علیشاهی ۶ از ظهور صبح ناذب شوالیت ۷ ابراهیم خانی سر بکریبان نیستی کشیده چراغ ابراهیم خان آغاز خانه روشنی کرده و ثواب بخشش هم صحیحی ۸ مانند ستاره سحری بنیاد درخشیدن نمود حسین بیگ ۹ برادر خود را سردار و صاحب اختیار خراسان کرده با اتفاق علیقلی خان ۱۰ خود بدجسرفه خان قراچورنو ۱۱ بخراسان فرستاد و شهرت داد که پادشاهی باریک و اسبجاس و ماسی بحضرت شاه رخ می است و او را بغیر از خدمت و انبیاد و نمکین ۱۲ بحضرت در امر مصلحت منظور نکرد نیست شاهزاده بسمت عراق توجه نموده اورنگ سلطنت را بچگونگی مسافرت زیست بخشد ۱۳ مقصودش اینکه در لباس این قلیبس خزاین بتمجد مقدس با نقر عراق

- ۱- اصل : تبریز - ۲- اصل : قراچه داغی - ۳- اصل : و در آنجا  
 ۴- پ - لشکرهایش - ۵- اصل : طبریز - ۶- اصل : عالی شاهی  
 ۷- اصل : شکوک - ۸- اصل : صاحبی - ۹- اصل : حسین میرزا  
 ۱۰- ظاهراً کلمه ای مانند نو کر و ما کر و امثال آن از اشعار افتاده است  
 ۱۱- اصل : قراچورنو - و قراچه در معنی شمشیر و شمشیر دراز است و قراچوری  
 معنی شمشیر و شمشیر دار و شمشیر زن هر سه آمده چنانکه در دیوانهان است و قراچورنو  
 که در نسخه اصل است ظاهراً غلط - و قراچه را چنانکه در نسخه - است نام  
 طایفه ایست - ۱۲- اصل : نمکین - ۱۳- اصل : بخشید

نموده و قلوب اهل خراسان را بجانب خود مایل ساخته در یتیم صدف جهانبایی را باین وسیله بدست آورده نابود سازد . خوانین [وسر داران] اکراد و رؤساء وعموم اهالی خراسان بعد از ورود حسین بیک جواب دادند که نهضت آنحضرت<sup>۱</sup> بجانب عراق لزومی ندارد و در خراسان جلوس واقع خواهد شد<sup>۲</sup> اگر ابراهیم خان بر عقیده خود صادق است طریق موافقت سپرد [و بر کاب شاهی خود حاضر شود]

### [در بیان] جلوس شاهرخ شاه بر تخت سلطنت و وقایع آن ایام

پس همگی باین معنی همداستان شده شاهرخ را از ارگ بر آوردند شاهزاده از قبول امر سلطنت تجاشی کرده در مقام ابا<sup>۳</sup> و امتناع بر آمد خوانین [در] روضه رضیه رضویه جمعیت نموده عهد و پیمان را بقسم سوگد ساخته بیعت دادند شاهرخ شاه مقلد امر پادشاهی گشته در هشتم شهر شوال سنه ۱۱۶۱ در ارض [اقدس] میمنت سأنوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده و سلطان اعظم تاریخ [جلوس] آمد<sup>۴</sup>

### در بیان سلطنت ابراهیم خان و مال کار او

ابراهیم خان بعد از استماع این خبر در هفدهم ذیحجه آنسال در تبریز بمخالفت برخاسته برو ساده<sup>۵</sup> سلطنت نشست و بنقد قلب سکه شاهی بنام خود زد . چون برادرش مانند نسیم در افشاندن زر و سیم باد دستی کرده بعطای آلف والوف هربی سرو پای تنکمایه را صاحب سرمایه ساخت و این را کرم نامید . ابراهیم خان بساط دیگر گسترده سفال [هر] تنک ظرف را چینی جود خوان احسان واسم خانی و صدر نشین پشت بام رعونت و حکمرانی ساخته صاحب منزلت و پایه ساخت و این را تألیف قلوب اسم گذاشت

۱- پ حضرت شاهرخی  
 ۲- اصل وپ: واقع شد ۳- اصل: ایام  
 ۴- پ: سنه (۱۱۶۱) - تاریخ جلوس شاهرخ شاه در نسخه اصل ۱۱۶۰ و در نسخه پ ۱۱۶۱ است و نسخه اصل مسلماً غلط و صحیح (۱۱۶۱) است که در متن اصلاح شده و «سلطان اعظم» هم که ماده تاریخ است مطابق ۱۱۶۱ میباشد  
 ۵- اصل: برخاسته در بلده ساوه بتخت

## بیت

چون علم هربی اصولی<sup>۱</sup> مالک پیرایه شد همچو سنبر هر جمادی بود صاحب پایه شد  
از آذربایجان با جمعیت سوفر بعزم معارضه عازم خراسان گشته مهدی خان  
افشار را با سی هزار سوار در تبریز گذاشته بسرداری کل آذربایجان و بحکومت  
آن دیار برقرار و سیرسید محمد متولی روضه (مقدس) مشهد مقدس را با پنج هزار  
سوار بدارالمؤمنین قم بجهت سد رودخانه قریب شهر آمد همه اوقات باعث  
خرابی<sup>۲</sup> صحن مقدسه معصومه و بلده طیبه میگرددید و (وترسیم) حصن شهر و ارگ  
و دریافت محاسبه از عمال عراق بامور و روانه نمود (وسیرزا محمد تقی رابخدمت  
و کیل الدوله مقرر و این را قم را بخدمت وزارت کرمانشاهان سرافراز فرسود و رفم  
بیکلریگی گری بنام عبدالله خان مع خلعت لایق مرحمت نموده رخصت بجانب  
کرمانشاهان فرمود) بعد چند یوم<sup>۳</sup> خود هم در شمال استعداد از تبریز حرکت و  
بدارالمؤمنین قم وارد و سلطان علیشاه | را | با متعلقان حرم و بونه و اشرف لشکر<sup>۴</sup>  
و چند ضرب توپ و اسباب کارخانه جات در شهر قم گذاشته و جمعی از لشکر قزلباشیه  
و افغان و اوزبک که عده آنها بسی و پنج هزار سوار میرسید بجهت حراست در آن مکان  
مقرر نمود، و خود بسمت خراسان روانه گردید<sup>۵</sup> و اسیرخان توپچی باقی با توپخانه  
همه جا بکمنزل از لشکر در پیش می بود<sup>۶</sup> در ورود بمنزل سرخان<sup>۷</sup> سمنان | خان  
توپخانه را در آن مکان چیده با لشکر متعین و توپخانه بدستور مقرر ب حفاظت و حراست  
می پرداخت و جماعت<sup>۸</sup> افغان و اوزبک بدستور | مقرر | انام ناد بشاه بسبب اعتماد  
وسلوك ابراهیم شاه دست تطاول از آستین جلاد بر آورده با مجزه مسلمانان فرستادند  
در خنجه بجزیر<sup>۹</sup> و تعدی سلوك مینمودند. خدائین و سردارای لشکر مسلمانان  
معنی ناخوش و از سلوك ابراهیم شاه باین دو فرقه مسلمانان و لشکر خیر از اجنب

- ۱- پ : هر و صوالی      ۲- پ : حیرانی      ۳- پ : ایام  
۴- اصل : قدری لشکر      ۵- پ : خود رهگرای خراسان گردید  
۶- پ : می بودند      ۷- اصل : سرحد      ۸- اصل : جماعه  
۹- پ : جزو

آمدن جناب شاهرخی را بالشکر خراسان بسمع جماعت<sup>۱</sup> افغان و اوزبک رسانیدند. از استماع این خبر امیرخان و لشکریان و عملۀ توپخانه بسبب عداوت با جماعت<sup>۱</sup> افغان و ظهور حسن خدمت خود بدرگاه شاهرخی با ابراهیم شاه بنا را بر نفاق گذاشته مستعد حرب گردیدند. ابراهیم شاه که یکتا بنزل از توپخانه در عقب بود [باسپاه خون آشام در کمال شوکت و اقتدار با جاه و جلال بنزدیک توپخانه] رسید. فرقه قزلباش با سرداران خود در یکطرف و جماعت<sup>۱</sup> افغان و اوزبک با [همه] سرکردگان خود از طرف دیگر و ابراهیم شاه خود در میان دستۀ افغانه جلو کشیده و با سرداران در تکلم بود که امیرخان توپچیان جلادت نشان را بشلیک توپخانه امر نمود توپچیان بفرموده امیرخان توپها را باستقبال لشکر افغان و اوزبک راهنمایی کرده ماشه ها را بسرگوشی خزانده با توپ آشنا کردند مضمون مصرع<sup>۲</sup> مشهور کد<sup>۳</sup>

### حرف سرگوشی جهانی را با آتش میزند

فی الفور بوضوح پیوسته ارکان وجود جیوش بحر خروشن افغان از غرش صدا و گلوله توپ جانسوز توپچیان متزلزل و در جوش آمده مفاد آیه کریمه<sup>۴</sup> رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت | والله محیط بالکافرین [بظهور<sup>۵</sup> رسید لشکر قزلباش ده از سلوک فریقین بد معاش چنین روزی را تلاش داشتند هر فرقه ای با سردار خود کنگاش نموده سرافقت ابراهیم شاه را بر طاق نسیان گذاشته عازم اوطان خود گردیدند ابراهیم شاه<sup>۶</sup> با جماعت<sup>۱</sup> اوزبک و افغان از برگشتن لشکر قزلباش و جرأت و جلادت امیرخان و توپچیان بخيال جلوۀ کوکبه شاهرخی و فوج خراسان افتاده مضطرب شده عطف عنان بجانب دارالمؤمنین قم کرده توسن بی اقتداری را در کمال احتیاط سهمیز گریز کرده برگشتند<sup>۷</sup> الله یارخان افغان

۱- اصل جماعه ۲- در نسخه اصل در همه جای این کتاب بجای مصرع «مصرع ۵» نوشته شده است ۳- در اصل کلمه مصرع در اینجا تکرار شده است ۴- سوره بقره آیه ۱۸- و اول آیه این است: او کصیب من السماء فیه ظلمات و ۵- در اصل : از شان آنجماعت بظهور ۶- اصل : ابراهیم خان شاه ۷- اصل وپ : برگشت

و شاهین خان و جماعت<sup>۱</sup> ایشان که قبل از این ابراهیم شاه برای محافظت کارخانجات و خزانه و اسباب و بونه در قم گذاشته بود از استماع برگشتن جماعت قزلباش و عداوت جبلی درخفیه با زار و سفک دماء عجزه و مساکین می پرداختند. و در ظهور این معنی اهالی قم حقیقت را دریافته بمیرسید محمد متولی که در آنوقت در قم می بود عرض نموده. میرعدیم النظیر مردمان را استمالت نموده<sup>۲</sup> و جماعت قزلباشیه را بمحافظت شهر امر نموده و پیغام بالله یار خان و سرداران افغان درد که بودن شما در شهر مناسب نیست فرقه قزلباش از شما ناخوش و در صد اذیت (شما) میباشند با جماعت خود در بیرون شهر بودن اولی و انسب و در صورت عدول از این امر منسده عظیم رامهیا باشید. الله یار خان و شاهین خان بجواب درشت تکلم نموده گفتند که ما دست از جواهرخانه و کارخانجات بادشاهی بر نخواهیم داشت و مستعد قتال و جدال می باشیم. جماعت قزلباش از شنیدن این سخن بر سر برخاش آمده بیکبار بر سر آن جماعت حق ناشناس<sup>۳</sup> تاخت آورده عقد جمعیت آنها را از هم پاشیده الله یار خان و سرکردگان افغان خود را بدروازه شهر رسانیده بتلاش بسیار خود را از شهر بیرون انداخته جان مفتی بدر بردند. میرسید محمد باستحکام سنگر و حراست لشکریان را امر فرموده بعد از پنج روز ابراهیم شاه با عطاخان و عطا سردار خان او زبک و تنهباز خان و بورله خان [و آزادخان] افغان با جمعیت چهل هزار سوار وارد دو فرسخی شهر و معتمدی از سرکردگان افغان را بر سر رسالت با مکتوب حنایق استوب بشهر بنزد میرسید محمد فرستاده در مکتوب مندرج نموده که جماعت<sup>۱</sup> قزلباشی نظر بسوئی که با عم نامدارم کرده اند با ما نیز طریق نفاق پیش گرفته اند و به نماند حریفان بنا را بر مخالفت گذاشته بدون جهت متفرق و جماعت افغان و او زبک و تنهباز در خدمت عم<sup>۴</sup> در کمال صدق و عنایت می بودند ارجح آنست که به سوی این سوره عرض (را) مرعی داشته در خدمت (ما) شرط دریافت و دریافت بعمل آورده و می آورند. چنین

۱ اصل : جماعه ۲ - ۱ - ۲ : فرمود ۳ اصل : ناحی شناس

۴ اصل : عم



ملازمان از خاندان علیّه عالیّه اند اصلح آنست که از ملاقات خود ما را سرور نموده بصوا بدید و صلاح<sup>۱</sup> یکدیگر بتمشیت امور مملکت و رعیت و لشکری پردازیم . سرداران قزلباشیه و ریش سفیدان و اهالی قم بعد از اطلاع بر مضمون مکتوب بعرض جناب میرسید محمد رسانیدند که در این وقت تشریف بردن آنجناب صلاح نیست هر گاه ابراهیم شاه خود بتنهائی بدون لشکر افغان بشهر آمده ملاقات کند اولی و انسب خواهد بود . میرسید محمد جواب مکتوب را باین مضمون نوشته فرستاد که «فرمان قضا جریان که از مصدر جاه و جلال باسم این بنده در گاه سبحان عز صدور یافته بود بمطالعه آن مفتخر و سرافراز گردید پیش از ورود موکب اقدس کیفیت برهم خوردگی جماعت<sup>۲</sup> قزلباش شایع و گوشزد خاص و عام گشته و این مراتب البته بر پیشگاه خاطر اقدس ظاهر است که فرقه قزلباشیه را با جماعت<sup>۳</sup> افغانه و ازبک خصوصت از سابق و حال در کمال ملال میباشد چنانچه سلوک این طایفه (بحقیقت) نمک نشناس با سلسله علیّه (عالیه) صفویه حق شناس اظهر من الشمس است و رعایت و مروّت و سلوک بندگان نادری در آیام سلطنت با این جماعت و دلشکستگی قزلباشیه و زوال دولت قاهره شاهنشاهی ابین من الامس<sup>۴</sup> است با وجود این احوال بندگان اقدس نیز بدستور عم<sup>۵</sup> والا گهر این شیوه ناپسندیده را سرعی داشته از اعانت این جماعت<sup>۶</sup> که باعث زوال دولت است دقیقه ای فوت و فرو گذاشت فرموده اند

### مصرع<sup>۴</sup>

#### یک آب زین دو فرقه بیک جو<sup>۷</sup> نمیرود

هر گاه بندگان اقدس را خدمت و جانفشانی قزلباش سرغوب و مطلوب باشد خود بدولت با چند نفر از غلامان رونق افزای شهر و فریقین رکابی را رخصت انصراف بشهر زور داده که باعث اطمینان کلی<sup>۸</sup> و اطاعت و انقیاد اهل عراق و در جانفشانی

۱- پ : بصلاح و صواب دید ۲- اصل و پ، جماعه ۳- اصل: ابین من الالبین

۴- اصل : مصرعه ۵- در نسخه اصل «جر» است و در پ : «جو» است و جر

بمعنی شکاف و شکاف زمین باشد

بھیچ نوع قصور نخواهند کرد. بعد چندی لشکر افغان و اوزبک را که اعتماد بر آنها دارند بجهت تنبیه و تأدیب احمد خان درانی که بلده قندهار و هرات و غوریان را متصرف است مقرر فرمایند در صورت اطاعت و فرمان برداری حسن خدمتگذاری آنها بر قزلباشیه بیشتر از پیشتر ظاهر گردیده و بر پیشگاه خاطر اقدس نیز رعایت آنها لازم و جماعت<sup>۱</sup> قزلباش را من بعد جای گفتگو نخواهد بود چون بسبب منع اهالی شهر و لشکر این عاجز از آستان بوسی (درگاه خلایق پناه) متصرف میباشند منتظر قدوم سیمنت لزوم (اقدس) است که زینت بخش شیر گردیده لشکریان و رعایا را در ظل ماهجه لوای فلک ما جا داده بر تق و وفق امور سلطنت و مملکت پردازند. از شنیدن (این) جواب ابراهیم شاه [را] دود ناخوش از روزنه دماغ سرزده جماعت<sup>۱</sup> افغان و اوزبک را بنهب<sup>۲</sup> و غارت شهر حکیم<sup>۳</sup> نمود فریقین با لشکر آنکس شهر نموده میرسید محمد (و) جماعت<sup>۱</sup> قزلباش با اهالی قم بدفع آنها مشغول و بملاقات<sup>۴</sup> اعراف و جوانب حقیقت را نوشته استمداد نمودند. و آن جماعت<sup>۱</sup> بی عنایت در آنسو<sup>۵</sup> توب و رفت و روب آنساحت دلبذیر تقصیر نکرده چند نفر از عجزه و سمانین بیرون شهر را نهب<sup>۳</sup> و غارت نموده بعد از شش روز پنج<sup>۶</sup> هزار نفر از فرقه قزلباش به نزد شهبانان از راه آموچه باغات از شهر بیرون آمده<sup>۷</sup> خود را (مانند شیر) بلشکر بخلاف آنچه جمعی راطعمه شمشیر آبدار نموده و فتنه عظیم برپا کرده معاودت بمکان نمودند. ازین حرکت خوف بر جماعت<sup>۱</sup> مذکور (عارضی شده). آزاد خان افغان دید که این سرداران [افغانند] بود با بنزده هزار نفر سوار از ابراهیم جدا شدند و عده ای بسنگ

- ۱- اصل : وپ : جماعه ۲- در دستر به اضع این کتاب در نسخه اول است  
 بجای کلمه نهب که بمعنی غارت است نهب استعمال شده و چون غلط است و در نسخه اول و در  
 همه جا متن اصلاح گردیده ۳- ب : امر  
 ۴- اصل : بایلاف ۵- در برهان قولع است که کند و کوبد بفتح اول و ضم  
 کاف بر وزن لغز و خوب کناره از تشویش و سوزاری باشد و امکان در این جا این معنی  
 چندان مناسب نیست و اگر آنرا بهمان معنی مصدری و مرخم کردن و کوبیدن بدانیم مناسب  
 تر است ۶- اصل : بنجاه ۷- ب : از شهر بر آمده

برخداست گذاری<sup>۱</sup> و تبراً از فرقه مذکور و توسط بجناب میرسید محمد و فرقه قزلباشیه (نموده) نوشته بشهر فرستاد. ایشان در جواب نوشتند که «عریضه رسوله رسید در صورت صدق مقال که مرافقت (با) قزلباشیه<sup>۲</sup> و بودن در ملک ایران آن عالیجاه را منظور و مطلوب است لازم چنان است که دوستی و موافقت را با این جماعت بی عاقبت<sup>۳</sup> برطاق نسیم گذاشته در کمال خاطر جمعی و اطمینان با جمعیت خود بسمت قزوین و ساوه رفته در آن مکان دلیلی چندی توقف نموده مترصد امر تقدیر باشند و سن بعد (آنچه) از پرده غیب بمنصبه ظهور آید بان عالیجاه نوشته و صلاح کار در هر چه باشد از اطلاع آن مسرور خواهند شد». آزاد خان مصلحت کار خود را در اطاعت دیده همان وقت با جمعیت خود بسمت ساوه مرحله [پیما] گردید و باقی سرداران دیگر که بودند متزلزل گشته رادقندهار پیش گرفته متفرق شدند» و ابراهیم شاه با معدودی عطف عنان کرده بقلعه قلاپور که [مابین ساوه و قزوین باشد] در اختیار<sup>۴</sup> سلیم خان<sup>۵</sup> که وکیل الدوله او بود تحصن جسته اهل قلعه [او را] مقید ساخته<sup>۶</sup> چگونگی را بدربار شاهرخی عرضه داشتند. (از حضور حضرت شاهی) [چند] کس برای آوردن او و سلطان علیشاه سأمور گشته بفرمان شاهرخی او را کور کرده در عرض راه هلاک ساخته نعش او را بارض اقدس بردند. و سلطان علیشاه را نیز در روز ورود [بارض اقدس] بقصاص خون شاهزادگان با دیده نابینا از پی برادران با سر شاهرخشاه فرستادند.

[سعدی]

جهان ای برادر نماند بکس      دل اندر جهان آفرین بند و بس  
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت      که او چون تو بسیار پرورد و کشت

۱- ظ: گزاری      ۲- پ، قزلباش      ۳- پ: بی عاقبت

۴- اصل: اخسام      ۵- سلیم خان قرق لوی افشار

۶- گ: و در محلی موسوم بقله برمن توابع خمسه عراق ماه دولتش قرین محاق

و بدست پناه خان قله بری دستگیر- ز: در قله برخمه عراق بدست پناه خان قله بری افتاد.

## در بیان رفتن میر سید محمد با کار خانجات بخراسان

و صادرات آن ایام

میر سید محمد خلف الصدق میرزا داود [و] متولی روضه رضیه رضویہ امام الجن والانس سلطان الاولیا امام ثامن (ضامن) علی بن موسیٰ الرضا علیه التحیہ والثناء و از بطن ثمره شجره سراق سلطنت و جهانبانی نوراب عالیہ شهربانو سلطان بیگم بنت سلطان ابن سلطان والحقان ابن الحقان السلطان شاه سلیمان الصفوی بنیادرخان نورالله مرقدہ کہ بعد از والد ماجد و در ایام نادرشاه بدستور بامر تولیت آستانہ مقدسہ متبرکہ کہ اشتغال و جبهہ سائی آستان ملایک پاسبان بود<sup>۳</sup> کسہ قتل نادرشاه بوقوع رسیدہ در تسلط (سلطان) علیشاہ ایشان را ہمراہ گرفتہ بعد از شکست او و استقلال ابراہیم شاہ و ورود بدار السلطنہ تبریز ابراہیم شاہ پنجهزار سوار ہمراہ نموده بچیت سد رودخانہ و بعضی امورات بدار المؤمنین قم فرستاد. بعد از شکست ابراہیم شاہ و برہم خوردگی قزلباش و فرار جماعت افغان اہالی قم و سرکردگان قزلباشیدہ در قم بودند ہمگی بدولتخانہ میر سید محمد آمدہ از جناب ایشان تقدیر سلطنت را درخواست و استدعا نموده گفتند :

### افرد

آن مطلبی کہ سی طلبیدیم سالہا [پرسیدہ راہ خانہ و خود بردار آمد] از سالہاست کہ در این آرزو بودہ و بیباشیم کہ حق بمر نور را در قلم رسیدہ رفاد رعایا و برایا آردد و عراض خوانین از قدر و شکر آید الحال سید محمد (است) و سرکردگان جماعت خلجیاد و ایلات عراق نیز بمضمون رسیدہ و در قبول این امر (نمودند). جناب میر سید محمد سالہا از خانہ سلطنتی در

- ۱- از میر سید محمد صدر متولی مشہد مقدس خلف میرزا داود کہ در قلم رسیدہ
- ۲- اصل : موسوی ۳- اصل : وجہہ سائی آستانہ مقدسہ
- ۴- اصل : منطور ۵- اصل : اسرار

تا مل فرمودند که خدمت [فرّاشی] آستان سلاطین پاسبان سلطان الاتقیا را از پادشاهی کلّ دنیا بهتر میدانم و مرا داعیه این امر نیست. در جواب گفتند که کار و بار و امور مملکت بدون پادشاهی و سلطنت نمیشود و الحمد لله امروز در عراق از شما<sup>۱</sup> بهتر برای این امر نیست که حسباً و نسباً باین امر سزاوار و لایق و از دیگران احقند. در بین این گفتگو برزو بیک مین باشی غلامان (سرکار شاهرخشاه) از خراسان با مکتوب محبت اسلوب جناب شاهرخ (شاه) و مهر سرکار فیض آثار سلطان الاتقیا وارد. مضمون مکتوب آنکه «ملازمان آن ابوی مکان اگر از راه شفقت رهگرای و [عازم] خراسان شوند سلطنت را رونق تازه و اینجانب را سرور بی اندازه حاصل خواهد شد و سواى ذات والاصفات که بزرگ خود<sup>۲</sup> میدانم دیگری را دخیل اسورات سلطنت کردن منافى ضابطه جهاندارى (و خلافت) و خلاف رویه معدلت و فرمانروائی است لازم چنانست که در ورود برزو بیک غلام سرکار خاصه شریفه باستعجال مرحله پیمای این صوب گشته از ملاقات خود اینجانب را مسرور و نظام بخش اسورات سلطنت گردند که بدون وجود شریف اجرای این امر عظیم بر این بنده در گاه خداوند کریم شاق و ناگوار. مترصد و منتظر ملاقات میباشد». منظور شاهرخ [شاه] اینکه در لباس این تلبیس او را بدست آورده در نزد خود نگاهدارد که اگر اهالی عراق و آذربایجان و فارس بسلطنت او رضا شده اطاعت نمایند میر سید محمد را بدستور آبا و اجداد بتولیت روضه رضویه مقرر نماید و اگر اهالی ایران نیز سر از اطاعت باز زده بنای مخالفت بگذارند. و منظور آنها تقرر امر سلطنت بمیر سید محمد باشد پیش از وقت او را بقتل برساند. میر سید محمد از اطلاع بمضمون مکتوب شاهرخی با اهالی قم و [همه] سرداران قزلباشیه جواب داد که سرا هرگز تمنا و خواهش سلطنت نبوده و نیست. شاهرخشاه که از طرف والده با من قرابت قریبه دارد و الحال در مملکت خراسان مقدمت سلطنت میباشد [بر من لازم است که کار خانجات ابراهیم شاهى که در قم میباشد] برداشته و بخراسان برده بایشان تسایم (کرده) و خود

۱- پ : جناب شاهی      ۲- پ : خو

معتکف آستان سلایک طواف جناب امام هشتم روحی فداه وعلیه التحیه والثناء بوده  
 جبهه سای<sup>۱</sup> عتبه عالیة فیض درجه سادام الحیات<sup>۲</sup> باشد. بعد از این گفتگو کارخانجات  
 واثاثه ابراهیم شاهی را برداشته از راه کاشان (ونتنز) روانه و وارد دارالعباده یزد  
 «گردید» و بجهت لاغری دواب کارخانجات بیست روز در آن (مکان) مقام نموده  
 خطوط باصفهان و عمدان و غیر «آندو از» بلاد عراق بجهت بار برداری کارخانجات  
 نوشته فرستاد در عرصه قلیل از بلاد مسطوره بقدر نه هزار انتر و استر و یابو فراهم  
 آمده از آنجا کوچ نموده منزل بمنزل<sup>۳</sup> طی<sup>۴</sup> مراحل نموده وارد فیض آباد و منزل مشهد  
 مقدس<sup>۵</sup> «شد» و حقیقت ورود خود و آوردن کارخانجات را بخدمت پادشاهی عرض و  
 اعلام نموده. شاهرخ شاه در جواب نوشت که: از ورود آن ابوی بمکان فیض آباد  
 سبتیج و سرور گردید. چند روز قبل از این غریضه یکی از خوانین ادراد بحضور  
 اقدس رسیده مضمون اینکه: جماعت ایلات متفرقه از رواندن کارخانجات و خزانه  
 از بلده قم مطلع شده جمعی از اشرار و منسبدین و قطاع الطریق<sup>۶</sup> هنگامه جو از جماعت  
 مذکوره با هم اتفاق کرده از راه راز و قوشخانه محکم آمدن بر سر راه آن عالیشان  
 میباشند<sup>۷</sup>. لازم آنست که در کمال حزم و نهایت احتیاط بمائی تمام بشهر درآیند بنه  
 که اشرار و سیاه را سفینه منطب در بحر حیرت غوطه ور داشته از نرده خود نماند  
 گردند». ورقمی دیگر بخلاف این مضمون نوشته بود که در ورود و جمع مضمون  
 و توپخانه و کارخانجات را بمساجد بلدیخان او محمد حسنخان خانی<sup>۸</sup> و جمعی از اعیان  
 قرائی و محب غلیخان وید فوج غلیخان و فریدون خان سلام اسر خان و محب غلیخان  
 و سایر خوانین سپرده و خود باستعجال بمقام بحضور اسر رسیده و در وقت  
 را مطلع شوند. (نواب) سدر رسیده جمعی از املای بمضامین نواب<sup>۹</sup> و غیره  
 متفکر و مشورتی شده چون چاره ای بجز رفتن در خدمت عالیجناب نواب غلیخان  
 نماند.

۱- اصل: جبهه سای ۲- اصل: مدار الحیات

۳- اصل: از منزل ۴- اصل: قطاع الطریق ۵- اصل: آن عالیجناب

۶- اصل: باخره ۷- اصل: خود اوی ۸- اصل: نواب غلیخان

حسب الامر کارخانجات وغیره را بخوانین مرقومه سپرده و خود را جریده با چند سوار بمشهد مقدس رسانیده از عتبه بوسی جناب امام الاتقیاء علی بن موسی الرضا علیه السلام قبض یاب، و شاهرخشاه از ورود ایشان مطلع شده برای رفع شبهه باستانه مقدسه آمده و در عمارات سرکار فیض آثار حضرت با ایشان ملاقات کرده [و] اظهار سرور نموده بر رفتن چهار باغ تکلیف نمود و (منظورش اینکه در همان روز کار او را با تمام رساند). در ورود <sup>۲</sup> بان مکان از اوضاع سرداران و حضرت شاهرخی بوی نفاق و اذیت بمشام جناب میر سید [محمد رسید] شاهرخ شاه دریافت این معنی نموده (که جناب سید بر سافی الضمیر او مطلع گردیده برای رفع شبهه) توطئه آنروز را بوقت <sup>۳</sup> دیگر انداخته بسلولک ظاهری پرداخت بعد از اکل طعام میر سید محمد از شاهرخشاه رخصت شده <sup>۴</sup> بدولتخانه خود رفت. دوستان برای ملاقات آمده از بعضی احبابهم معلوم کرده که حضرت شاهرخی در مقام حیلہ مصمم اذیت میباشد. ایشان جمعی از دوستان اهل عراق و با او موافقت داشتند بجهت محافظت با خود رفیق کرده و از اهل خراسان نیز بدستور قریب به هزار نفر از جوانان (از) همه فرقه در جزو فراهم آورده در دولتخانه خود بحفاظت و حراست سپرداختند <sup>۵</sup>. شبی پنجاه نفر از غلامان خود را شاهرخشاه بتبدیل لباس برای نابود کردن جناب سید مقرر نموده بدولتخانه ایشان فرستاد نیمی از شب گذشته بود که چند نفر از غلامان مذکور از سمرآب داخل شده و نیمه ای در فکر داخل شدن بودند که خواجه سرایان مطلع شده ده کس از آنها را گرفته باقی فرار نمودند. در طلوع صبح جناب میر سید محمد مقیدانرا بنزد خود طلبیده سبب آمدن آنها را باین مکان تحقیق نموده آن بیدولتان حقیقت را بیان واقع ظاهر نکرده هر یکی بخلاف دیگری سخن میگفتند <sup>۶</sup> چون معلوم بود که گرفتاران از جملة غلامان سرکار شاهی و سبب آمدن ایشان چیست هر دو <sup>۷</sup>

۱- اصل : موسوی الرضا ۲- اصل : و بر ورود ۳- اصل : بروقت

۴- ظ : رخصت یافته ۵- پ : گردید ۶- اصل : و پ : نمیداخت

۷- ب : می گفت

کس را با معتمدی بخدمت شاهرخ فرستاده پیغام داد که این عاجز را خود بدولت از عراق طلبیده و بموجب حکم اقدس کارخانجات (وخزانہ) و توبخانه را برداشته و بحضور رسانیده و امری از این (عاجز) سر نزنده کہ مورد بازخواست و عتاب<sup>۱</sup> حضرت شاهرخی<sup>۲</sup> باشد این نوع سلوک از روی بزرگی دور و از انصاف و سروت بعید مینماید مستدعی است کہ از راه مرحمت این عاصی<sup>۳</sup> را با متعلقان رخصت فرموده کہ خود را<sup>۴</sup> بعثت عالیات عرش درجات رسانیده بدعا گوئی دوام دولت قاهره اشتغال نماید. شاه علیجاه از فرستادن غلامان و پیغام برهم شنیده غلامان را در معرض بازخواست آورده یوزباشی غلامان بعرض رسانید کہ حسب الحکم اقدس بجهت امری کہ مقرر فرموده بودند رفته بودیم ما را چه حد<sup>۵</sup> کہ بدون حکم مرتکب چنین امری شویم بمجرّد استماع این سخن یوزباشی مذکور را با یک نفر غلام دیگر از غلامان همانوقت بقتل رسانیده در جواب پیغام ایشان فرمود کہ بخندان سردمان منقسم صاحب غرض را بخاطر نرسانند<sup>۵</sup> کہ ما را بجز دوستی با آن عالیستادم چیزی دیگر مطمع (نظر) نیست.

بعد از چند روز در شب بهبودخان اتکی را شاه جیجاه در خدمت طلبیده بود که و کالت سلطنت او را ترغیب بقتل سید سعزی الیه نموده خان محروف از قبول این امر ابوابستناح نموده عرض کرد کہ وقوع این امر بدون جهت مدعی ردی که مخالف و دارائی و خلاف ضابطه معاندت وجهنداری است کہ خود<sup>۶</sup> بسوابت سید جیجاه را بعهد و پیمان از عراق طلبیده امر کرده بدون جرم و خطا بجزای آن بقتل کردند (وقوع) این حرکت سبب بآن امر بر منی جسیع<sup>۷</sup> سرانجام آن امر سرداران دولتخواه<sup>۷</sup> خواهد نمودید چون رسد را بجزای ده خطای سید جیجاه بقتل رسانیده عرض نمود. شاه والا جہ از استماع این سخنان در عتاب و عتاب<sup>۸</sup> در

۱- اصل و عتاب ۲- پ: شاهی ۳- پ: عاجز

۴- پ: آورده : با متعلقان ۵- اصل: سر نزنده

۶- پ: که خو ۷- پ: دولتخواهان



را چنین<sup>۱</sup> لازم است که آنچه صلاح دولت دانند بعرض رسانند و ما را غرض امتحان بود باید این راز را مخفی داشته باحدی ابراز نمایند و خان مذکور را سرخص فرموده. روز دیگر که جمیع امرای عظام و سرکردگان با احترام در دربار شاهنشاهی مجتمع و حاضر بودند شاه و الاجاه بهبودخان را طلبیده خطاب فرمود که بعرض اقدس رسیده است که جماعت<sup>۲</sup> اوزبکیه<sup>۳</sup> تاخت و تاراج<sup>۴</sup> محالات بعیده خراسان را پیش نهاد خاطر نموده و باین خیال مجال جمعی با یکدیگر همداستان شده اند که (از) سمت حیات شادمان از دریای آمویه گذشته مکنون ضمیر خود را بعمل آرند [چون] مار و چاق و اتک محل سکناى تو و طایفه تاتاریه و نزدیک سرزمین اوزبکیه است جماعت تاتارالوس خود را برداشته در آن مکان مستقیم و هر گاه جماعت مذکور اراده فساد نمایند در تنبیه آنها کوشیده حقیقت را هر روزه بعرض اقدس رساند. خان موصوف انگشت قبول بردیده نهاده عرض کرد که سیورسات و مواجب این طایفه هنوز مقرر نشده از هر جا که حکم اقدس شود گرفته و بلشکر داده حسب الحکم بندگان اقدس بعمل آرد<sup>۵</sup> جناب شاهی را این سخن پسند طبع غیور نیفتاد و حکم<sup>۶</sup> بحبس خان مذکور فرمود او را آورده در کشیکخانه نشانیدند. از صدور این امر امرای عظام بعرض (اقدس) رسانیدند که جناب نادری و جمیع پادشاهان را این ضابطه بوده که هر کس (را) با سری مقرر و سامور میفرمودند پیش از روانه شدن سیورسات و علیق الدواب جهت آنها معین و مقرر بود. بهبود خان موافق ضابطه عرض و درخواست نموده در اینصورت حبس خان موصوف که سردار یست عظیم الشان و هنوز امور سلطنت انتظام گلی نیافته صلاح دولت نیست و باعث خلل<sup>۶</sup> سلطنت و دل شکستگی دولتخواهان و جان نثاران است. شاه ذیجاه فرمود که اگر شماها دولتخواه دودمان ما هستید باید آنچه از مصدر جاه و جلال حکم بفرمائیم بدون عذر بعمل آرید و در صورت تخلف نمک بحرام اوجاق گردون رواق خواهید بود. همگی عرض کردند که آنچه حکم

۱- پ : همین      ۲- پ : جماعیه      ۳- پ : و تاز

۴- اصل : آرند      ۵- پ : نیفتاد حکم      ۶- پ : تحلل - ظ : اختلال امر

فوموده و خواهند فرمود کسی را مجال عدول و سرکشی از امر اقدس نیست. فرمود که اگر سخنان شما مقرون بصدق است میر سید محمد متولی که مخل سلطنت است رفته او را بقتل رسانید [که] تا خلوص عقیدت شما بر پیشگاه خاطر اقدس ظاهر شده رونقی در امور سلطنت پدید آید. امرا و سرکردگان ازین سخن برهم<sup>۱</sup> پیچیده از در [بار] شاهی برآمده بهبودخان را از کشیکخانه برآورده من حیث المجموع رو بدولت سرای جناب (سیادت مآب) میر سید محمد کردند. چون خبر آمدن امرا با جمعیت بسمع جناب (سید) رسید متوهم شده بخاطر گذرانید که که شاه امرا را برای قتل ایشان فرستاده است توکل<sup>۳</sup> بر جناب اقدس انهی کرده با معدودی که در خدمت ایشان بودند مستعد قتال گشته دروازه دولتخانه را بسته و بر بامها برآمده<sup>۲</sup> بحفاظت مشغول گشتند.

**در بیان جلوس جناب میر سید محمد و لقب بشاه سلیمان و حقیقت احوال او<sup>۳</sup>**  
 در ورود امرا بدر دولتخانه مردمان در صد دست جمع برآمده امرا دریافتند که جناب میر جلیل القدر خوف نموده اند. میر علم خان خزیمه و بهبودخان تاتار سروری و احمد خان بیات و جعفر خان کرد و امیر خان توپچی باشی پیش سمت و خوانین اثر آئید و اکثراد و افشاریه که مجموع<sup>۴</sup> شانزده نفر بودند عریضه ای متضمن بقسمهای<sup>۵</sup> مغفله نوشته فرستادند که ما را سوای سلازمت و مراتبی<sup>۶</sup> چند که بعرض رسانیدن آن لازم است غرض<sup>۷</sup> دیگر نیست و اگر امر شود हमلی بدون سلاح بخدومت مشرف شده چگونگی را بعرض رسانیم. جناب سید هر شمانزده<sup>۸</sup> دس را بدون سلاح (و شمشیر به انداخته طلبید<sup>۹</sup> امرا<sup>۹</sup> (همین که) بحضور رسیدند بدآب<sup>۱۰</sup> و قانون پادشاهی که در دست آمده مبارکباد سلطنت<sup>۱۱</sup> داده همگی زمین (را بلب) ادب بوسیله ایستادند میر عالیخان

- ۱- اصل : درهم      ۲- پ : بسته و در بامها مردمان      ۳- اصل : آن  
 ۴- اصل : مجموع      ۵- اصل : متضمن با قسمتهای  
 ۶- پ : مراتبی      ۷- پ : غرضی      ۸- پ : طلب داشته  
 ۹- اصل : و امرا      ۱۰- پ : بدواب      ۱۱- اصل : سلطنته

در جواب ایشان فرمودند کہ مرا «هیچ» گاهی داعیہ امر سلطنت نبوده و خود را آلودہ دنیای دون کردن اراده نیست. ازہمہ امرا درخواست این است کہ مرا بامتعلقان اعانت نموده روانہ عتبات عالیات نمایند کہ بمجاورت آن ۱ آستان ملایک آشیان عرش بنیان باقی عمر را بگذرانم. ہرکرا قابل ولایق این امر دانند باو تکلیف نمایند جمیع امرا عرض نمودند کہ چون شاہرخ شاہ بسبب والدہ ماجدہ بسلسلہ علیہ صفویہ میرسد این دولتخواہان از این جہت او را بسلطنت برداشته مقلد خدمتکاری وجانسپاری ۲ گردیدیم. از روزی کہ تخت سلطنت را بوجود خودزینت دادہ حرکاتی کہ از او ظاہر شدہ و میشود ہمگی خلاف رویہ فرمانروائی و باعث خرابی مملکت ورعایا و تسلط دشمنانست و بجز بندگان [سید] کہ سزاوار این امراند دیگری را لایق نمیدانیم. و در این گفتگو ہا مردمان دیگر ہم دو دو و سہ سہ (آمدہ) خود را باندرون دولتخانہ رسانیدہ باین سخنان با سرداران ہمدستان گردیدند ۳ و جناب سید از قبول نمودن ابا و امتناع مینمود و سرداران اصرار ۴ کردہ گفتند کہ ما را بجز خلع شاہرخشاہ الحال خیال و فکر دیگر نیست و تقلد این امر در حوصلہ دیگری گنجایش ندارد یکی از امرا بطویلہ رفتہ اسبی را بزیر زین کشیدہ آوردہ و ہمگی امرا باتفاق سید را ۵ سوار کردہ و خود ۶ در جلو افتادہ روانہ چہار باغ کہ دارالسلطنہ است گشتند ۷ و لشکریان از اطراف وجوانب مطلع شدہ با امرا پیوستہ و سکنہ شہر ہم بدستور خود را شریک نمودہ داخل [عمارات] چہار باغ «گردیدند» و بنواختن کوس و کورک ۸ و کرنا امر شد. و توپچیان قلعہ و عمدہ جزایر خانہ را با توپہای جلو رکابی بشلیک مأمور نمودند. از غوغای مردمان و آواز شادیانہ و شلیک توپخانہ و جزایر خانہ حضرت شاہرخ متوحش و بی استقلال گردیدہ بحرم سرا گریخت بتوہم ۹ اینکہ پنج نفر از برادران کوچک سلطانعلیشاہ کہ در حرم میباشند مبادا کہ سرداران قزلباشیہ یکی از

۱- پ: این      ۲- پ: جانفشانی      ۳- پ: گشتند  
 ۴- اصل و پ: اسرار      ۵- پ: اورا      ۶- اصل و پ: خودہا  
 ۷- پ: گردیدند      ۸- پ: کورکہ      ۹- اصل: از توہم

آنها را بر سریر سلطنت متمکن سازند با خواجه سرایان رسن در گلوی آن بیگناهان انداخته بخفه نمودن امر فرمود. این خبر (را) علی العجله خادمان محل بسمع شریف سید جلیل القدر رسانیدند برای منع و مزاحم شدن قتل آن بیچارگان بسعادت قلیخان کشیکچی باشی [قرقلو و قربانعلی خان جزایرچی باشی] وصفی قلیخان قرقلو که قرابت قریبه با شاه رخ شاه داشته<sup>۱</sup> حکم فرمودند که در کمال استعجال رفته داخل حرم شوند و آن مظلومانرا از شر آنظالم نجات دهند. تا رسیدن خوانین بمکان مرقومه هر پنج نفر را ریسمان در گلو انداخته خفه کرده بودند بزودی ریسمانرا از گلوی<sup>۲</sup> آنها باز کرده دو نفر از آنها که یکی حسن سیرزا و دیگری حسین سیرزا بود رمقی در تن آنها باقی بود اطباء بمعالجه پرداخته بحال آمدند و سه نفر دیگر برحمت ایزدی پیوستند و این مراتب را بخدست [بندگان] سید عرض و درخواست قتل شاه رخ شاه<sup>۳</sup> را نمودند. این معنی درجه قبول نیافته محمد رضا بیک سمن باشی را با دو بیست نفر<sup>۴</sup> برای چوکی حرم و شاعر خشاه متر<sup>۵</sup> و بمحمد رضا بیک حکم فرمودند که سوای نجفتر خواجه سرایان احدی از ذکور و اناث را اجازه داخل شدن و بیرون آمدن ندهند. و در اطراف حرم در کمال حزم و احتیاط جزایرچیان را قدامتاً و تماً نمایند که شب و روز در کشیک خود مقید باشند. و چون وقوع این امر خطیر سلطنت در بیستم (شهر) محرم الحرام حسب الخواصش امرای عظام اتفاق افتاده و هنوز منجمین ساعت سعد<sup>۶</sup> بجهت جلوس استخراج نکرده بودند و رأی بندگان سید جلیل الشأن چنین<sup>۷</sup> بود که در روز نوزدهم (فیروز) که اوّل بهار و ایام اعتدال هوا و موسم سرسبزی اشجار و روئیدن گلها<sup>۸</sup> و لاله هاست جدیس فرموده تخت سلطنت و فرمانروائی را بوجود آورد که در زیب و زینت بخشند<sup>۹</sup> خوانین عظام و سرکردگان ذوی العز و الاحد نام بمسب طول ایام سعادت و مناسبت نمایند حسب المجویه منجمان پنجم شهر صفر (المظفر)

۱- پ: داشت ۲- اصل: گلوهای پ: ریمان ها را از گلوی

۳- اصل: پ: با دو صد نفر ۴- اصل: پ: سعید ۵- پ: القدر این

۶- پ: نکل ۷- پ: بخشد

را ساعت جلوس مقرر نموده بجمیع کارخانجات سرکارشاهی برای سرانجام اسباب ضروریہ قدغن و تأکید شد بعد از انقضای شهر محرم الحرام بنهج مقرر در پنجم شهر صفر ۱۱۶۳ مطابق یونت ئیل<sup>۱</sup> در عمارت مشهور بالیاس خانی<sup>۲</sup> بعد از یک ساعت که از طلوع صبح گذشته بود روز سه شنبه با جاه و جلال در کمال عظمت و شأن رونق بخش آن مکان فرحت بنیان و برتخت طاوس متمکن گشته نقارهای بشارت و شادمانی بنوازش درآوردند و بدستور پادشاهان صفویہ اسرا و سرداران بتهنیت و مبارکباد رطب اللسان گشته [وتاج شاهی بفرق آنجناب گذاشته] خطبه خوانده شده و ملقب بشاه سلیمان و سکه بنام نامی ایشان جاری گردید. بعد تقرر این امر عظمی حضرت شاهی بعزم عتبه بوسی آستان ملایک پاسبان سلطان الاولیا امام هشتم علیه التحیة والثناء پیاده با اسرا و سرکردگان سرحد پیمایا گردیدند<sup>۳</sup> پیرزا محمد اسین موسوی نایب متولی سرکار فیض آثار از عزم جناب شاهی مطلع شده با ناظر و سرکشیکان و عملہ طوق و علم شریف سرکار (حضرت) را برداشته باستقبال آمدند. حضرت شاهی از دیدن شقه علم<sup>۴</sup> کورنش بجا آورده سر [سج] شده علم مقدس را بدوش افتخار نهاده تا بدروازہ مقدس<sup>۵</sup> رسیده دارالحفاظ را بلب ادب بوسیده داخل روضہ مقدس «شده» زیارت نموده ضریح سر صعب که نادرشاه برای مقبرہ خود در ایام سلطنت ساخته بود آورده نیاز سرکار «سلطان» سلاطین<sup>۶</sup> نموده معاودت بمقر سلطنت فرمودند<sup>۷</sup> روز دیگر بتفویض خدمات پرداخته<sup>۸</sup> اولاً سلطان داود میرزا خلف اکبر خود را بتولیت روضہ رضویہ مقرر و میرزا شمس الدین محمد موسوی را بنیابت تولیت و خدمت صدارت را بنواب میرزا مقیم و امیر علم خان<sup>۹</sup> (خزیمہ را ابو کالت مطلق و احمد خان بیات را خدمت قورچی باشیگری و امیر خان عرب را بخدمت توپچی باشیگری و

۱- اصل: ۱۱۶۲ مطابق لونت ئیل ۲- پ: بالیاس خان ۳- پ: گردید  
 ۴- اصل: علم شقه ۵- پ: تابدار ایستاده  
 ۶- اصل: نظر سرکار سلاطین سجد گاه. پ: نیاز سرکار سلاطین سجد گاه  
 ۷- پ: نموده ۸- پ: پرداختند ۹- اصل: امیر الم خان

مهدیقلیخان چوله بخدمت تفنگچی آقاسی گری و امیر محراب خان) عرب را بخدمت نظارت و کارخانجات شاهی مأمور و ایشک آقاسی باشیگری مجلس خلد سرشت را بعلاوه بیگلربیگی «گری» و سرداری استرآباد بمحمد حسن خان<sup>۱</sup> قاجار مقرر و تفویض و همچنین جمیع خدمات را فرداً فرداً بهریک فراخور مرتبه مقرر و بحکام عراق و آذربایجان و فارس و عمال<sup>۲</sup> ولایات نزدیک و دور ارقام مطاع<sup>۳</sup> (متضمن) بر کیفیت جلوس و اجرای امورات با کافه مخلوقات برفق و مدارا<sup>۴</sup> و حسن سلوک شرف صدور یافت. ویرلیغ بلیغ بنام احمد خان افغان سدوزه ای که احوال آن بعد ازین مذکور خواهد شد نوشته بمصحوب کرسخان افغان و محمد صالح بینک افشار شرف صدور<sup>۵</sup> یافت مضمون [اینکه] «چون منشیان کارخانه قضا توقیع رفیع سلطنت و فرمانفرمایی ممالک ایرانرا بنام<sup>۶</sup> نامی نواب همایون ما در دفاتر تقدیر باسر قمر ثبت نموده [و] بحکم [آیه] **عز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شیء قدير** بر تخت سوره ثی جلوس فرموده بجمیع ممالک محروسه حکام و عمال مقرر و فرمان مطاع<sup>۳</sup> لازم الاتباع [عز] صدور یافت که بحفاظت ملک و خاطر جوی رعایا و برای پرداخته روز بروز حسن خدمات را بر پیشگاه خاطر اقدس ظاهر سازند جماعت ابتدائی و غزیه ای که از بدو سلطنت اجداد<sup>۷</sup> عالی مقام پیوسته متلد اطاعت و بندگی و انقیاد بوده در نوازشات گردیده اند در سرکشی و خودسری و طغیان فرقه شیزه ای که در اواخر سلطنت خاقان مغفور بعمل آمده و بسزای کردار خود رسیده اند از ظهور من الشمس است آنعالیجاه را لازم چنانست که بنهج سابق طریق سلامت پیش آورفته داروغگان و مستحفظان خود را از سرحد قندهار الی هرات که در تصرف دارند، بنزد خود طلبیده قلاع و بلدان و قصبهات را بتصرف گماشتگان عالیجاه مقرب الخاقان ببود خان سپهسالار خراسان داده و مطالب خود را بعرض رسانیده مترون بانجاء دانند.

۱- اصل و پ: حسین خان      ۲- پ: عمالان      ۳- پ: مطاع  
 ۴- اصل: بروفق و مدارا - بروفق و مدارا      ۵- اصل: ورود  
 ۶- اصل: بنامی      ۷- اصل: احباو

احمد خان که بخار پندار<sup>۱</sup> کاخ دماغ اورا فرو گرفته و درقندهار علم استقلال برافراشته برمسند فرمان روائی تکیه زده بود از مضمون رقم مطاع دیک قهر او بجوش آمده صالح بیک را مقتول و کرمخانرا حبس نموده چاپار بنزد تیمور خان ولد خود که حاکم هرات بود فرستاده برای انضباط قلعه هرات تأکید و بحراست و نگهبانی آن مکان تقید نمود

از استماع این حرکت [تهیه] تنبیه آنجماعت بر ذمه همت والا نهمت (شاهی) لازم آمده ارقام قضا فرجام بجمیع حکام ولایات از مصدر جاه و جلال شرف صدور یافت که بندگان اقدس را عزم تسخیر قندهار و غوریان و تنبیه جماعت افغان پیشنهاد خاطر گردیده باید که بحصول اطلاع بر مضمون رقم مطاع<sup>۲</sup> با جمعیت خود در مشهد مقدس بر کابظفر انتساب حاضر شده مورد نوازشات گردند و تخلف را مورد بازخواست عظیم دانند. بعد از این بهبودخان را با امیرخان توپچی باشی و امیر معصوم خان برادر امیر علم خان خزیمه با توپخانه عظیم و بیست هزار سوار و جزایر چیان بجهت تسخیر قلعه هرات مقرر و ارقام بنام درویشعلیخان هزاره و عتابخان تایمنی و صادفخان فراهی صدور یافت که با جمعیت خود بهبودخان و امیرخان ملحق شده بموجب حکم بعمل آرند با سوریان با توپخانه و سپاه از راه فراه روانه شده الوس تاتار را نیز با خود مستفق کرده در ورود بظاهر هرات تیمورخان. از ورود لشکر مطلع شده با جمعیت خود بمقابله آمده [و] حرب صعب در میان فریقین اتفاق افتاد لشکر افغان (را) پای ثبات از پیش بدر رفته منهزم و بقلعه گریخته تحصن اختیار نمودند لشکر قزلباشیه قلعه را محاصره نموده از غرش (صدای) توپهای خارا شکاف زلزله در برج و باروی حصار انداخته محصورین متزلزل گشته فرقه قزلباش که از سابق در قلعه میبودند و از تحمیلات<sup>۳</sup> افغانه ناخوش بودند<sup>۴</sup> در جزو پیغام بنزد بهبودخان و امیرخان

۱- پ . پند ۲- پ . متاع

۳- پ : تکمیلات ؟ ۴- اصل ، می بودند

فرستاده متکفل گرفتن تیمورخان گردیدند. خوانین موصوف صلاح چنین دانستند که سیبہ<sup>۱</sup> [سمت] دروازه کرشک را موقوف و بردارند که چون جماعت افغان را خوف غاریان غلبه کرده از همان دروازه راه گریز داشته باشند [و] اگر در صدد قتل جماعت مذکوره برآیند جمعی از جماعت قزلباشیه که در قندهار در خدمت احمدخان میباشند البته باین سبب از دست احمدخان بقتل خواهند رسید. حسب الصلاح سیبہ<sup>۱</sup> دروازه کرشک را بهمانه ساختن جواله<sup>۲</sup> برداشتند. جماعت افغان و تیمورخان را از ساختن جواله<sup>۳</sup> خوف زیاده شده فرصت را غنیمت شمردند با پنجهزار سوار و پیاده شب از همان دروازه راه فرار را بسمت قندهار پیمودند. کدخدایان و ریش سفیدان قلعه از گریختن تیمورخان و افغانه مطمع شده بوقت دمیدن صبح از قلعه برآمده بخدمت خوانین عظام فیض یاب گشته بی تقصیری متوطنان<sup>۴</sup> قلعه را ظاهر نموده بعفوجرایم و بخشش جان و مال مستدعی گشتند. درخواست کدخدایان درجه قبول یافته ابراهیم خان نایب جزایر [چی] باشی سرکارشاهی را با پنجهزار جزایرچی و نستچیان برای حفاظت و حراست اهل قلعه مأمور و روز دیگر خوانین و سرکردگان با جمعیت قلیل داخل قلعه<sup>۴</sup> گردیده رویه سلوک را مسلوک داشته حقیقت را بدربار پادشاهی معروض داشتند. عرایض که بنظر انور رسید مورد تحسین و آفرین و بخلاص فاخره خوانین عظام و سرکردگان گرام را سرافراز و ممتاز فرموده | بورود | موکب همايون مستظهر و امیدوار گردانیدند. و فرمان قضا جریان باسم جعفرخان ولد ملک محمود خان و سیر کوچک و سیر قنبر احمداریافت که با جمعیت خود روانه دارالسلطنه هرات و بیهبود خان و امیرخان ملحق شده منتظر ورود موکب والا باشند. و بعد از ارقام مطمع<sup>۵</sup> بحکم و سرکردگان بلاد<sup>۶</sup> شرف نفاذ یافت که با جمعیت سواره و پیاده خود در دارالسلطنه هرات بمعسکر ظفر انساب ملحق کردند. و حضرت شاهی عزم شکار نموده امیر عدم خان

۱- اصل : سیبہ      ۲- پ : حواله      ۳- پ : متوطنین  
 ۴- اصل : قلع      ۵- پ : مطمع      ۶- اصل : هر بلاد      پ : در بلاد



وکیل الدوله را بجهت انصرام و اجرای امورات در شهر گذاشته خود از مشهد مقدس برآمده بسمت رادکان که مکان با کیفیت بود نزول اجلال فرموده بعیش و کامرانی مشغول گردیدند. امیر علم خان که در شهر بجهت اجرای امورات مانده بود محمد رضابیکک ایشک آقاسی باشی سابق را که شاه والا جاه با جمعی دیگر برای محافظت و حراست شاهرخ شاه و خادمان حرم مقرر فرموده بودند بنزد خود طلبیده حسین خان قرائی و امیر محراب خان ناظر سرکار شاهی را که دو روز قبل از این با یکدیگر در کور نمودن شاهرخشاه مشورت نموده بودند بدون اطلاع محمد رضا بیک برای امر مقرر فرستاد. [در] ورود مأمورین بدر دولتخانه مستحفظان سبب آمدن [را] استفسار نمودند امیر محرابخان که قرابت قریبه با حضرت<sup>۲</sup> شاهرخشی داشت در جواب گفت که از حضور بندگان شاهرخشی پرسیدن<sup>۳</sup> امری چند که از حضرت شاهرخشی پرسیده شود مأموریم. پس دو نفر از خواجه سرایان (که همراه) آمده بودند و امیر محرابخان و (حسین خان) و دو نفر دیگر باندرون<sup>۴</sup> حرم رفته شاهرخشاه را انداخته دیده جهان بین او را از بینائی عاطل ساخته معاودت نمودند. محمد رضا بیک چون بمکان مقرر (خود) رسیده حقیقت کوری شاه<sup>۵</sup> [را] شنید از غضب پادشاهی متوحش شده سرانجام خود را گذاشته با چند نفر از همراهیان بسمت هرات توسن گریز را سهمیز زده بدر رفت. حضرت شاهی از استماع این خبر در کمال استعجال عطف عنان بشهر فرموده تا سه یوم از خلوتخانه برنیامدند و امیر علم خان را منع دربار<sup>۶</sup> فرمودند و پیغام دادند که ما را اراده سلطنت ایران نبود جاروب کشی آستان ملایک پاسبان و تولیت درگاه آسمان جاه سلطان الاولیا که بهتراز پادشاهی دنیا است این بنده در گاه اختیار نموده و از سابق امورات محترز بود سبب استدعای خوانین و آن عالیجاه و سرداران بشروطی که فیما بین تکرار و مذکور شده است

۱- اصل: در ۲- اصل: بحضرت ۳- پ: رسیدن

۴- پ: تابدرون ۵- پ: شاهرخشی ۶- ظ: منع از ورود بدربار

که یکی از شروط مذکوره بقتل نرسانیدن و ناقص نکردن شاهرخشاه بود که الحال نقض عهد و میثاق کرده خودسر<sup>۱</sup> مرتکب چنین اسری عظیم گشته از بازخواست منتقم حقیقی هم اندیشه نکردید در اینصورت بقول و فعل<sup>۲</sup> و عهد شما اعتبار نه و اعتماد نشاید و از این حرکت معلوم نیست که با ما چه سلوک خواهید کرد و منظور چیست. چنانکه<sup>۳</sup> در روزی که تکلیف این اسر خطیر را نموده از ما استدعای قتل شاهرخشاه نموده بودند که ما قبول نکرده و از او امر سلطنت اباء و استنای نموده درخواست نمودیم که اعانت کرده ما را با متعلقان بعبات عالیات عرش درجات برسانند که بقیه عمر را در آن آستان عرش نشان باستانه بوسی (امیر) مؤمنان و مولای متقیان امام المشارق و المغرب مظهر العجایب و مظهر الغرایب علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام بگذارند قبول (و) اعانت نکرده بسوگند غلاظ و شداد ترفیه حال عباد الله را دست آویز و پیشنهاد خاطر ما کرده در لباس این تلبیس بر تخت سوروئی متمکن گردانیدند که آنچه منظور خاطرها باشد بدون حکم پادشاهی (خود) متکفل شده بعمل آرند. «در چنین حال سلطنت را چه وقری و فرمانروائی (را) کدام سطوت و اعتباری بجا مانده<sup>۴</sup>» «فی الواقع اگر شما را منظور نابود کردن ماست آنچه بر کوز خاطرهاست الحال بعمل آرند والا<sup>۵</sup>» بنحوی که سابقاً درخواست نموده بودیم اعانت نموده ما را با متعلقان باستانه<sup>۶</sup> جدم برسانند و امر سلطنت را بهر کس خواستند باشند و گذارند. از استماع این سخنان جمیع امرا و سرکردگان و سپاه بحضور آمده (و) سرها برهنه نموده عرض نمودند که (چون) این بندگان اباعن جد صوفی و فدوی سلسله عبیده صفویه بوده هستیم از تشریف آوردن بندگان شاهی باریش اندس معلوم شد که شاهرخشاه با وجود عدم دخل<sup>۷</sup> در امر سلطنت در صدد ابتداء و اذیت جانی بندگان

۱- پ : خود نیز ۲- اصل : وفعال ۳- اصل و پ : چنانچه

۴- پ : در اینصورت چنین سلطنتی چه اعتبار دارد ۵- فقط در نسخه چاپی است

۶- پ : باستانه بوسی ۷- اصل : عدم دخلیت . پ : قابلیت و اهلیت

اقدس برآمده و باین فدویان تکلیف ابن امر شنیع می نمود. چون صدور این امر عظیم بقوه<sup>۱</sup> این دولتخواهان، قدیم نبود پفرسوده [او] عمل نکرده او را از سلطنت خلع نمودیم. و هر گاه بقتل او اقدام میشد خاین و نمک بحرام او جاق گردون رواق بودیم. و در صحیح بودن او مفسد عظیمه مترتب و مخل سلطنت و بهیچ نوع امور سلطنت را انتظامی نبود باین جت<sup>۲</sup> این جرأت که محض خیر خواهی دولت ابد مدت است نموده ایم. هر گاه اراده بندگان شاهی در قتل این فدویان تعلق گرفته است بجز<sup>۳</sup> اطاعت و انقیاد منظوری نه و سرپیچی از حکم اقدس را مقدور نداریم. جناب شاهی باز در مقام اباء و امتناع برآمده خوانین هم در [آن] مقام جوابهای عجز آمیز بعرض میرسانیدند. آخر الامر حضرت شاهی فرمودند که هر گاه در این امر اصرار<sup>۴</sup> میفرمایند ما شرفخان<sup>۵</sup> ولد امیر اصلا نخان را از امروز بوکالت سلطنت مقرر<sup>۶</sup> و صالح خان بیات که بیگلربیگی فارس است بقورچی باشیگری برقرار نمودیم<sup>۷</sup> تا آمدن صالح خان حاجی سیف الدین خان اجرای امر مقرر<sup>۸</sup> ره میکرده باشد. و خدمت تفنگچی آقاسی گری را بجعفر خان کرد و خدمت دیوان بیگی گری سرکار عظمت مدار شاهی را بمحمد حسین خان کرد زعفران لو<sup>۹</sup> تفویض و امرای معزول را بدون حکم از آمدن حضور منع فرمودند و خوانین منصوب باسورات مقرر<sup>۱۰</sup> سرگرم و مقرر<sup>۱۱</sup> گردیده. امرای معزول حسب الامر انزوا اختیار نمودند. بعد از هفت روز حضرت شاهی را اطاعت امرای معزول مقبول افتاده باحضر ایشان امر فرمود و بدستور پیش امیر علم خان را باز برتبه و کالت<sup>۱۲</sup> علیه عالیه سلطنت سرافراز و خوانین دیگر را نیز بخدماتی که پیشتر مقرر<sup>۱۳</sup> بودند شرف امتیاز بخشیدند. بعد از این مقدمات شاه عالیجاه<sup>۱۴</sup> بفکر سفر قندهار افتاده لشکر خراسان

۱- اصل و پ : بالقوه ۲- اصل - پ : لهذا باین جهات

۳- پ : و بجز ۴- پ و اصل : اسرار ۵- اصل : با شرفخان - پ : اشرفخان

۶- پ : فرمودیم ۷- پ : قرمانلو ۸- پ : و مقید

۹- پ : مرتبه بوکالت ۱۰- پ : والا جاه

را بجمع آوری مشغول و با استعجال لشکرهای عراق و آذربایجان و فارس را بحضور طلبیده<sup>۱</sup> در این بین امیرمحراب خان عرب ناظر سرکار پادشاهی که از چندی «پیش» مریض بود جهان فانی را وداع نموده بسرای جاودانی شتافت. حضرت شاهی نظر بقربت قریبه‌ای که امیرمحراب‌خان با امیرعلم‌خان داشت پاس خاطر نموده<sup>۲</sup> امیرعلم‌خان را با جمیع اسرا و خوانین بجهت تجهیز<sup>۳</sup> و تکفین و تشییع جنازه اورخصت فرمود. بعد از روانه شدن (امرا) امیر علم‌خان از حضور شاهی سرخص شده بمیدان<sup>۴</sup> دولتخانه که رسید جمعی کثیر که زیاده بر دو هزار [سوار و] پیاده بودند در جلو خانه<sup>۵</sup> مستعد و متوحش دید. از یوسف علی‌خان جلایر که آنهم در آنجا بود پرسید که این سواران و پیادگان کیستند و برای چه استاده‌اند استاده یوسف علی‌خان مذکور گفت که قبل از این رقم مطاع<sup>۶</sup> شاهی بنام زال خان برادرم برای فرستادن نوکران او یماق جلایر شرف صدور یافته بود حسب الحکم اقدس زال‌خان نوکران او یماق جلایر را آورده بجهت دیدن سان حاضر میباشند. امیرعلم‌خان چون مردی هوشیار و ذی هوش بود از تقریرات مشوش او دریافت نفاق کرده<sup>۷</sup> دریافت نمود که البته او را منظوری خواهد بود از همانجا مراجعت نموده حقیقت این مراتب را بعرض شاهی رسانیده گفت چون این بنده دولتخواه و امرا<sup>۸</sup> را مأمور تجهیز<sup>۳</sup> و تکفین امیرمحراب‌خان فرموده‌اند و از ناصیه یوسف علی‌خان آثار خیانت استنباط نموده است از خان موصوف استدعای دیدن سان<sup>۹</sup> نماید بندگان اقدس دیدن سان<sup>۹</sup> امروز را بفرود مقرر و خود بدولت در خلوت باشند تا فردا که همه اسرا و خوانین حاضر خواهند شد اگر اراده فاسدی داشته باشد بسزای خود خواهد رسید. بعد از اظهار این مقدمات رخصت<sup>۱۰</sup> شده رهگرای خدمت مأموره لردید یوسف علی‌خان و زال‌خان جلایر با جمعی دیگر

- ۱- پ: طلب فرمودند ۲- کذا فی الاصل ۳- پ: تجهیز  
 ۴- پ: در میدان ۵- اصل: در خلوتخانه ۶- پ: مطلع  
 ۷- پ: تقاضا کرده ۸- اصل: و امرای ۹- پ: شان  
 ۱۰- در این کتاب مکرر - «رخصت» بجای مرخص استعمال شده

(از خوانین) در جزو بنای خیانت گذاشته با هم متفق شده بودند. تبیین این مقال (آنکه) صبیۀ میرزا خان سلطان که زوجۀ شاهرخشاه بود بدفعات رقعات نوشته در جزو بمعرفت خواجه سرایان نادرشاهی که در خدمت او میبودند بنزد یوسف علیخان جلایر فرستاده مضمون اینکه «اسرای نمک بحرام که حضرت شاهرخی را خلع و بگوشه ای نشانیده دیگر (ی) را بر تخت سلطنت متمکن گردانیده معیوبی چشم شاهرخ شاه را در السنه و افواه شهرت داده اند محض کذب و غلط (است) و حضرت شاهرخی با چشم بینا موجود و حاضر است. آنعالیجاه چرا حمیت اویماقی و ایلیت<sup>۱</sup> را از دست داده با اسرای نمک بحرام در این امر شریک شده همداستان گشته اند. زنان ایلات را از آن عالیجاه حمیت و غیرت بیشتر خواهد بود، اگر اختیار این امورات با اطفال خردسال می بود هرآینه همگی کشتن را بر خود گواراتر ازین بی غیرتی دانسته باین اقدام می نمودند. آن عالیجاه بعد از این با این بی غیرتی در میان ایلات ایران چه قسم دم از ایلیت<sup>۲</sup> خواهند زد و در کدام مجلس و محفل هدف تیر سلاست و بی حمیتی نخواهند<sup>۳</sup> شد. الحال هم کار چندان از دست نرفته اگر فی الجمله غیرت را بکار برند (از) ننگ و عار خود را بر آورده مختار (کار) کارخانه سلطنت خواهند گردید. والا من بعد خود را در زمره ایلات نشمرده در فرقه نامردان و بی غیرتان محسوب خواهید<sup>۴</sup> بود»

و نوشتجات دیگر بقربان علیخان جزارچی باشی قرقلو و بکنندی بیک افشار جارجی باشی (و) قاجار افشار<sup>۵</sup> و فریدونخان نایب قلد<sup>۶</sup> آقاسی و قاسمخان نسقچی باشی و کریمخان بربر قورباشی یساول<sup>۷</sup> و علی یارخان چوله توپچی باشی جلوسر کارخاصه شریفه و منصورخان سلیسپر<sup>۸</sup> چنداول باشی بمضامین غیرت آسیر در خفیه نوشته فرستاده

۱- پ : اوباقی و ایلیت ۲- پ : اهلیت

۳- پ : نخواهد ۴- پ : خواهد ۵- اصل : و بکنند بیک جارجی باشی

قاجار افشار ۶- پ : قوللر ۷- پ : و حاسم خان نسقچی باشی و کریمخان

ترترو قور یساول باشی ۸- پ : سمیل او

بود خوانین مذکور که اکثری در نزدیکی دولتخانه بودند و بند و بست دولتخانه شاهی درید اختیار آنها بود. در جزو با یکدیگر متفق شده جماعت همیشه کیشک که شش هزار نفر بودند آنها را هم با خود متفق کرده<sup>۱</sup> وقتی که حضرت شاهی بگفته امیر علم خان و کیل الدوله دیدن سان نو کران آورده زالیخان جلایر را آنروز موقوف نموده و خود بخلوت تشریف بردند. و امیر علم خان و اسرا بکار تجهیز و تکفین امیر محرابخان مشغول بودند. یوسف علیخان جلایر اینوقت را فرصت شمرده همان سواران و پیادگان جلایر را بتدریج دو دو سه سه از دروازه های چهار باغ داخل نموده با مردمان اندرون که متفق بودند جزایر چیان را بر سر باسها فرستاده و دروازه ها را از اندرون بسته و خود با سرداران دیگر آمده حضرت شاهی را از خلوتخانه بیرون کشیده دیده حق بین او را از حدقه بر آورده شاه رخ شاه را از اندرون بر آورده با امید آنکه بموجب نوشته صبیئه میرزا خان سلطان، شاه رخ [شاه] چشم دار را بر سر بر سلطنت بنشانند. چون دیدند که دیده او<sup>۲</sup> از حیثیت نور عاقل و از دیدن بی بهره<sup>۳</sup> (است) از کرده خود<sup>۴</sup> نادم و پشیمان گشته متأسف و محزون و آن مفسده فنا نه بل زاده قطامه<sup>۵</sup> را طعن و لعن نموده ناچار<sup>۶</sup> شاه رخ شاه نابینا را شهرت بینائی داده بر سخت سلطنت نشانیده نثاره های بشارت بنوازش در آورده بشلیک توپ و تفنگ و جزایر<sup>۷</sup> زلزله در ارض اقدس انداختند. و کیل الدوله و اسرا نه در آستانه مسموم<sup>۸</sup> بتجهیز و تکفین امیر محراب خان مشغول بودند از آواز توپ و تفنگ و نثاره خانه مضطرب شده رو بدر دولت سرای سلطانی<sup>۹</sup> نهادند و جماعت بنات و اعراب و اراد و نخی و لالوی<sup>۱۰</sup> که زیاده بر پنجهزار<sup>۱۱</sup> بودند بدر دولت سرا جمع شده با و اسرا را

۱- اصل: با خود گرفته ۲- پ: دیده اش ۳- اصل: بی بهره

۴- اصل: خودها ۵- پ: قطامه ۶- پ: لاچار

۷- اصل: و جزایر چیان ۸- پ: بتجهیز ۹- پ: شاهی

۱۰- پ: و اراد نخی و لالوی و مروی ۱۱- پ: پنجاه هزار

متفق شده از چهار طرف چهار باغ را محاصره نمودند و اسرای اندرون با یوسف علیخان توپها را با اسرای بیرون بسته جمعی از لشکریان را بر خاک هلاک افکنده لشکریان را از صدمه توپ و جزایر بی استقلال<sup>۱</sup> کرده دور نشانیدند.<sup>۲</sup> یوسف علیخان با میر علم خان و بهبودخان<sup>۳</sup> پیغام نمود که شما شاه رخ شاه را از سلطنت بی دخل و شهرت کور کردن او را در خراسان و عراق و آذربایجان و فارس داده بخاطر خواه<sup>۴</sup> خود دیگری را بر سریر سلطنت متمکن گردانیده او را گوشه نشین کرده بودید. چون حافظ حقیقی حضرت ایشان را از [شر] اشرار در حفظ و حمایت خود (نگاه) داشته چشم جهان بین او را هم از شر اعدا نگاهداشت.<sup>۵</sup> صدور این معنی بر غیرت<sup>۶</sup> نامداران او یماق نگنجیده در فرصت [وقت] می بودند تا آنکه امروز گل مقصود در گلشن تمنا شکفته پادشاه شما را گرفته دیده او را از بینائی عاطل و شاه رخ شاه را با چشم روشن از گوشه انزوا بر آورده بر سریر فرمانروائی<sup>۷</sup> و سلطنت نشانیدیم الحال جنگ وجدال شما بی فائده و با پادشاه مخاصمه کردن بی صورت و ثمری بجز ندامت و خجالت نخواهد داشت. باید بدستور سابق کمر باطاعت و بندگی بسته از کرده خود نادم و بدر بار سپهر مدار حاضر شوید بعفو جرائم سایل و اسیدوار بوده و بنده درگاه آسمان جاه [را] متعهد و متکفل این امر دانند که شاه جمجاه در صد انتقام بر نیامده بلکه (در صورت متابعت) بر مراتب ایشان افزاید<sup>۸</sup>

۱- در این کتاب بی استقلال به معنی مضطرب و امثال آن استعمال شده است

۲- پ : دو نشانیدند

۳- کلمه بهبود خان ظاهراً در اینجا زائد و اشتباهی است از مؤلف یا کاتب نسخه چه از مطالب گذشته و آینده معلوم میشود که بهبود خان در این موقع با دو سه نفر از امراء دیگر مأمور گرفتن هرات از کسان احمد شاه درانی و در این وقت در مشهد نبوده است مگر آنکه بهبودخان نام امیر دیگری غیر از وی باشد

۴- پ : خواهی      ۵- پ : محفوظ داشت      ۶- پ : عزت

۷- پ : فرمان فرمائی      ۸- پ : افزایند

## فرد ۱

من آنچه شرط صلاح است با شما گفتم

همان کنید که بهتر بود شما را حال

امیر علم خان و سرداران از شنیدن این سخنان از روی غضب گفتند که بهتر آنست که اول بدفع تو نمک بحرام پرداخته بعد انتقام از شاه رخشاہ بکشیم سوای این منظوری نداریم. بعد از این گفتگو بیکبار اسرا و سرداران و لشکریان یورش بحصار چهار باغ انداخته. محصورین و یوسف علیخان که توبیخانه شاهی در اختیار آنها بود از چهار طرف شلیک توب و تفنگ و جزایر و بادلیخ<sup>۲</sup> توبیچیانرا امر نمودند از صدای های وهوی دلیران عرصه میدان و غرش توب و بادلیخ<sup>۲</sup> و جزایر و تفنگ جهان بر آشوب گردیده و جمعی کثیر از دلیران بضر توب و تفنگ جهان را وداع و بسرای آخرت شتافته نزدیک بود که دلاوران داخل حصار گشته دمار از محصوران و یوسف علیخان بر آورند که زنکی سیاه قام این بیمانچیکری قدم در میان نهاده از پرده ظلمت چشم (بصیرت) دلاوران را بسته بی نیل منصوب بر گذشته انتقام را موقوف بوقت<sup>۳</sup> دیگر داشته هر فرقه ای با سردار خود روانه اوطان خود گردیدند. یوسف علیخان [بی ایمان] بعد از رفتن سرداران شاه سلیمان و متعاقباتش را از چهار باغ بر آورده بارک داخل نموده مستحفظان شدید برای حراست و منع آمد و شد مقرر و خود را وکیل الدوله نامیده مختار دارخانه سلطنت گردید. از خبر جدوس شاه رخشاہ اسرائی که باعث خلع او شده بودند خائف و هراسان گشته خلع در توری شاه سلیمان که گوشزد خاص و عام گردید بهبودخان بیکلریکی همراهت و اسیرخان توبیچی باشی که منتظر ورود مولد شاه سلیمانی بودند از استماع این خبر متوحش شده بسبب شرکت در خلع شاه رخشاہ با اسرا آمدن بارض اهدس را صلاح حال خود

۱- پ: نظم      ۲- پ: بادلیخ      ۳- پ: بروقت



ندانسته عریضه‌ای مشتمل بر اطاعت و انقیاد و خدمتگزاری و سپردن دارالسلطنه هرات نوشته بصحابت چاچار بقندهار بنزد احمد شاه درانی فرستادند.

(یوسف علیخان که سرداران را دور و خود را مختار در اسرسلطنت دید جمعیت بسیاری از اکراد فراهم آورده همه روزه بسخنان بیهوده چرب و شیرین خاطر حضرت شاهرخی را بآمدن نامداران عراق و فارس و آذربایجان قرین سرور مینمود و بانتقام کشیدن از امیر علم خان و سردارانیکه او را از سلطنت خلع و کور نموده بودند امیدوار و زرسواجب قشون را از حضرت شاهی طلب می نمود. چون در آنوقت زری موجود نبود و خزانه نادری همه بتاراج حوادث رفته بود حضرت شاهی جوابی نفرمود. یوسف علیخان که چشم بر جواهرات باقی مانده جواهرخانه نادری دوخته و از این تدبیرات غرضش همان بود عرض کرد که چون الحال در خزانه زر نیست جواهرات بی مصرف<sup>۱</sup> افتاده است بسپاه باید داد که کار سلطنت را از سپاه رونق<sup>۲</sup> و لشکریان را متابعت و انقیاد در دادن زر است. شاه و الاجاه خان مذکور را مختار نمود که هرچه مناسب داند بعمل آورد. یوسف علیخان با چند نفر از سرداران متفق شده هر روزه بجواهرخانه رفته جواهرات قیمتی را جدا کرده در میان توپره کرده بخانههای خود میفرستادند. بعد از چند روز که همه جواهرات خوب را چیده از جواهرخانه بیرون بردند و چیزی دیگر که مرغوب باشد نبود بپهانه آوردن فوج و سرانجام سفر عراق روانه قلعه کلات که محل سکناهای او بود گردیده دیگر بمشهد مقدس معاودت نمود و در آنجا بعیش و عشرت می گذرانید)<sup>۳</sup>

در بیان) مجملی از احوال احمد شاه افغان درانی و آمدن او

بر سر قلعه هرات و سوانح آن ایام<sup>۴</sup>

احمدخان ولد زمان خان ابدالی سدوزه‌ای قبل از ایام سلطنت نادرشاه در دارالسلطنه

۱- پ: بمصرف      ۲- پ: رونقی      ۳- این چند سطر میان پرانتز از  
نسخه اصل افتاده است      ۴- اصل: آن ولایت

هرات متوطن و [زمان خان] رئیس قوم خود بود. در ایام تسلط محمود و اشرف باصفهان در هرات هم انقلاب روی داده ذوالفقار خان ابدالی زمان خان را بقتل آورده علم ریاست برافراشت. احمد خان ولد او از خوف ذوالفقار خان گریخته بقندهار رفت [و] در میان فرقه غلزہ ای اوقات میگذرانید. در هنگامی که نادرشاه قلع و قمع جماعت غلزہ ای و تسخیر قلعه قندهار را پیشنهاد نهاد خاطر کرده با عسا کر نصرت مآثر بنزدیک قندهار رسید چون عبدالغنی خان و رحیم خان افغان ابدالی و سایر سرکردگان افغان با لشکر جرار<sup>۱</sup> در رکاب نصرت انتساب بودند جماعت غلزہ ای از احمد خان بسبب سرداران ابدالی بد مظنه شده او را مقید نگاهداشته که مبادا بخيال فاسده افتاده خلل در کار نماید. بعد از جنگ وجدال بسیار که فتح قلعه قندهار نصیب اولیای دولت قاهره نادری گردید احمد خان محبوبس را سرکردگان افغان از حبس برآورده حقیقت حال او را بعرض رسانیدند. نادرشاه احمد خان را بر تبت صحبت یساوولی سرافراز و در حضور بحاضر بودن امر<sup>۲</sup> فرمود. چندین<sup>۳</sup> سال که در رتب نادری بود بافرقه ابدالی طرح دوستی و آشنائی انداخته بسبب تناسب ذاتی با یکدیگر آمد و شدی میکردند تا در اواخر که نادرشاه عزم سفر خراسان نموده یکمتری خبوشان شد بخیمه سادات جاه و جلال گردید درویشی عاقبت اندیشی با ناله شمی در سر باحمد خان برخوردی بی اندیشه سطوت نادری باو گفت که در نامید و جینه<sup>۴</sup> تو آثار پادشاهی بنظر من میآید یک توپ کرباس بده تا برای تو خیمه ای چند با سرا پرده دوخته و وردی<sup>۵</sup> بخوانم که در این زودی سریر آرای تخت سلطنت لردی. احمد خان سخن او را حمل بر طعنه یکتوپ کرباس نموده توپی کرباس باو داد. در پیش مذکور همانجا از همان<sup>۶</sup> کرباس ده خیمه بسیار کوچک [مثال انگال] و سرا پرده ای بدستور

۱- اصل افزوده : سایر ۲- پ : ماور ۳- پ و اصل : چندی

۴- اصل- جیه - پ : ناحیه و جیه ۵- اصل : درودی ۶- اصل : هم و نجا در همان

سرا پرده پادشاهان بریده و بدست خود دوخت و همه جا همراه و در پهلوئی (خیمه) خان موصوف خیمه های کوچک را مثل اطفال برپا کرده و بخواندن اوراد مشغول میبود. اتفاقاً بعد از سه روز قتل نادرشاه بوقوع پیوست. لشکر افغان و اوزبک که از قزلباش مخوف و بعد از قتل [نادر] شاه رهگرای قندهار گردیدند. احمد خان موصوف هم همراه بود سه منزل که از محل قتلگاه طی<sup>۳</sup> کردند همه جا درویش مذکور با لشکر مسطور همراه و بخواندن دعا و در منازل بایستاده کردن خیمه های طفلانه اشتغال داشت. سرکردگان افغان با یکدیگر مشورت نمودند که ما را در این راه دور و دراز شناخصی<sup>۴</sup> که با سر ونهی او باشیم ضرور وبدون سردار رسیدن بقندهار با جمعیت از شر قزلباش امر محال و بسیار مشکل است. و در تقریر سردار دست وپای میزنیم تا برسیدن بمنزل مقصود هرچه پیش آید<sup>۴</sup> جمیع سرداران و لشکریان باین امر متفق شده قرعۀ این کار را بنام احمد خان زدند. همگی یکجا شده خان موصوف را بسرداری قبول و دستۀ علفی را چیده آورده و بجای جیقه<sup>۴</sup> بر سر او نصب کرده سلقب با احمد شاه و از آنجا روانه قندهار گردیدند<sup>۵</sup>. و در ورود بقندهار محمد تقی خان شیرازی که حسب الحکم نادری با توکل خان حاکم کابل و غیره که با سوره<sup>۶</sup> گرفتن خزانه کابل و لاهور و پنجاب و سایر امکنه بودند با خزانه و پیشکش حکام و عمال امکنه مذکور که عازم کاب نادری و از قتل شاهی اطلاعی نداشتند یکروز قبل از ورود احمد شاه و لشکر افغان چمن قندهار را منزل نموده بودند. احمد شاه از حقیقت مطلع شده تاخت بر سر آنها آورده خزانه نادری را بتصرف آورده اخیال و اسباب آنها را نیز متصرف و محمد تقی خان را بمحبت و دل آساز نزد خود نگاها داشته قتل نادرشاه را ظاهر نمود. از اطلاع این معنی محمد تقیخان با چند نفر از جماعت قزلباشیه خدمت احمد شاه را قبول نموده حسب الفرموده احمد شاه قزلباش متفرق

۱- اصل: مثل طفلان بر سر و پا      ۲- پ: شخصی      ۳- پ: آمد  
 ۴- پ: جیقه      ۵- پ: کردند      ۶- اصل: بامور

را که در سمت کابل و لاهور و غیر این اسکنه<sup>۱</sup> بودند نزد خود خوانده بنوگری احمد شاه دلالت و استمالت نموده جمعیتی فراهم آورده و با احمدشاه بقندهار رفت. سردمان قندهار از حقیقت احوال احمد شاه اطلاع یافته بگرفتن او در خفیه مصمم گشتند و در ظاهر با جمعیت خود هر کس باستقبال برآمدند. و در وقت سلاقات با احمد شاه یکی از سرداران افغان که رتق و فتق امورات و مهمات قندهار باو محول بود (ببھانہای) احمدشاه او را در مقام بازخواست آورده بزیر پای فیل انداخته فیل او را مضمحل نموده. و دو نفر دیگر از اعظم آن فرقه را بقتل رسانیده با جمعیت شایان داخل قندهار شده سکہ و خطبہ بناام خود جاری ساخت. و روز بروز رعب او در دل سردمان دور و نزدیک افتاده کار او بالا گرفت و از ایلات یوسفزہای و عمرزہای و سدوزہای و سایر طوایف کہ در کوهستان و صحرا<sup>۲</sup> بودند از فرقه غنڈزہای وابدالی فراہم آورده با<sup>۳</sup> فرقه قزلباش کہ قلیلی بودند عدت لشکریانش از چهل ہزار متجاوز بود عزم تسخیر ولایات ہندوستان نموده بعضی از محالات غزنین را تاخت و تاراج کردہ در این بین عریضہ بہبودخان و امیرخان از ہرات باورسید. و حقیقت حال «شاعرخشاہ و خلع شاہ سایمان و نفاق قزلباشیہ را دریافتہ فسخ ارادہ بلاد ہندوستان نمودہ مصمم سفر خراسان گردید کوچ بر کوچ مراحل طی نمودہ» [با لشکر جرّار وارد بحال ہرات و فرمان باسم بہبودخان و امیرخان نوشتہ بحضور طلبید. فرقه قزلباشیہ از رفتن خوانین بنزد احمد شاہ مطلع شدہ بگرفتن خوانین متفق گردیدند<sup>۴</sup>. خوانین مذکور از این ارادہ پشیمان شدہ با لشکریان بحفاظت بروج و قلعہ برداختہ جواب احمد شاہ [را] حوالہ بتوب و تنگ نمودند. احمد شاہ بغضب آمدہ بورش بنوعہ بردہ دلاوران محصور بضر بتوب و تنگ جمعی لشیر [از] لشکر افغان را بخاک ہلاک انداختہ

۱- اصل و پ: وغیرہ اسکنہ ۲- پ: کوهستانات و صحراہا

۳- اصل: باز ۴- پ: با یکدیگر ہمدستان گشتند

بوادی عدم فرستادند . احمد شاه آنروز بی نیل مقصود برگشته با سرداران فوج خود کنگاش کرده همگی متفق اللفظ گفتند که اگر قلعه هرات را گذاشته برویم در هیچ جا سرخ رو<sup>۱</sup> نخواهیم شد تا جان در بدن و رمق در تن داریم میکوشیم

[حافظ]

دست از طلب نداریم تا کام ما<sup>۲</sup> برآید

یا جان<sup>۳</sup> رسد بجانان یا جان ز تن برآید

همگی باین معنی همدستان گشته روز دیگر بدستور روز پیش معرکه جنگ وجدال آراسته یورش بقلعه برده جمعی دیگر در معرض فنادستگیر قضا گردیده بسرای آخرت شتافتند . القصه مدت نه ماه متوالی نیران قتال وجدال اشتعال داشت چهره مقصود در آینه مطلوب بهیچ نوع رخ ننموده و همه روزه جمعی بسرای فانی میشتافتند . احمد شاه و سرداران افغانه مجدداً با یکدیگر تجدید عهد کرده جوآلها و نردبانها ترتیب داده مصمم یورش گردیدند مشروط آنکه تا [۱۵] دروازه قلعه از گلوله سربسته توب و تفنگ که نمونه (رعد و برق) و فرمان قضا جریان واجب الاذعان حضرت ملک الموت علیه السلام که با سر ملک علام در آنها مستتر<sup>۴</sup> است هر کرا دریابد دیگری را عنان اختیار از دست نرفته بخواندن کلمه (انالله وانا الیه راجعون) متکلم و دقیقه ای سکوت را جایز ندانسته بمردی در آن ساعت مسارعت ورزیده قدم جلادت پیشتر گذاشته از یک لمحهای درنگ در عرصه جنگ محترز باشد تا شاهد مطلوب در آغوش آید . و تا قلعه مفتوح نگردد احدی اراده بازگشتن نکند . همه سرداران افغان و احمدشاه و لشکریان رضا بقضا داده بفاتحه خواندن مشغول شده .<sup>۵</sup> محصورین از خیالات افغانه مطلع شده بیش از پیش بفکر خود افتاده در محافظت بروج و سد راه آنجماعت سعی موفور بعمل آوردند . روز دیگر که صبحگاهان توب اثر دهان

۱- اصل : سرخرد      ۲- پ : ندارم تا کام من      ۳- پ : یا تن

۴- پ : مشترك      ۵- پ : فاتحه خواندند

گلوله آتش بار مهر را از دهن در انداخت و عرصه جهانرا از سیاهی سپاه ظلمت پرداخت. افواج بحر امواج افغان بدستور خود عده بسته سگی را کشته بسمت قلعه انداخته بعد از خود کشتی یورش بقلعه انداخته. دلاوران قلعه لشکر خیره سرا افغانرا هدف گلوله توب و تفنگ کرده جمعی کثیرا بچاک هلاک انداخته بسرای عدم فرستادند. جماعت افغان نظر بعهد و پیمان دوشینه التفات بمقتولان نکرده پای جلادت پیشتر گذاشته افتان و خیزان از گلوله رس توب و تفنگ گذشته نیمجان خود را بچاک ریز قلعه رسانیدند. محصورین بدفع آنها پرداخته از شراره اخگر باروت و انداختن قاروره خرمن هستی جمعی دیگر را بآتش سوخته بباد فنا دادند. تا غروب آفتاب فریقین پای قرار فشرده در گیر و دار بودند. در هنگام شام حسب الحکمه (احمد) شاه یکنفر از دلیران افغان برای گذرانیدن پیغام آواز برآشیده گفت که شاه مامیفرماید: که ما بگفته و طلب شما باینجا آمده ایم این همه کشتن و کوشش از چیست. الحال که کار باینجا رسید نه شما را طاقت بیرون آمدن نه ما را فرصت برگشتن دست جنک را موقوف کرده سرداران خود این پیغام را رسانیده جواب با جواب بدهند که شاه ما منتظر جواب است و تا یکنفر از لشکر افغان باقیمت از قلع دست بردار نخواهیم بود. امیرخان و بنیودخان از شنیدن این پیغام متفکر شده با یکدیگر گفتند که نه ما هست که هر روزه در جنگ وجدال میباشیم و مکرر از شاه رخشاہ استمداد کرده کوسک طلبیده ایم نرساده. و آذوقه هم در قلعه بانمام رسیده و کوسک افغان همه روزه میرسد چون خود درخواست آمدن احمد شاه کرده بودیم و او نظر باین پیغام طالب صلح میباشد حالا مصاحبت در صلح است که دلاوران را طاقت ندمه داری بدون آذوقه نیست این وقت را غنیمت دانسته پیغام صلح با احمد شاه دادند. دلاوران دست از جنک کشیده ب فکر صلح غافل از خود شده جماعت افغان که دلاوران را غافل دیدند از طرف دیگر نردبانها را بر بدن قلعه گذاشته بالا رفته خود را باندرون برج رسانیدند. آواز گیر و دار بلند شده سرداران قلعه که در فکر صلح فردا بودند.

خود را بادلاوران باآنطرف رسانیده جماعت افغان را از برجها بیرون کرده بدفع آنها مشغول بودند که از آنطرف افغان بدروازه<sup>۱</sup> قلعه چسبیده از نردبانها بالا آمده جنگ درگرفت. چند نفر افغان خود را بدروازه رسانیده در تاریکی شب که مردم مشغول جنگ بودند دروازه را وا کرده لشکر افغان داخل گشته جمعی که بحفاظت دروازه مأمور<sup>۲</sup> (بودند) بقتل رسانیده همگی لشکر بقلعه داخل و تا طلوع صبح نایره قتال وجدال بحدی اشتعال داشت که دوست و دشمن یکدیگر را نشناخته بتیغ و تیر و خنجر خونریز ترك و تارك هم را شكافته خاك آن مکان وسیع البنیان رنگین تر از لاله حمراء و از ضرب دست یلان وثبات قدم دلاوران حکم عقیق یمن بهم رسانیده. و سریخ فلک از هیبت خونریزی تهمتنان بامان<sup>۳</sup> آمده مانند سسک سینه بر زمین گذاشت. و صدای های وهوی دلیران و ناله زخم داران و فریاد ضعیفان بگوش گردون میرسید قیامت عجیبی آشکارا گردید. که بهرام<sup>۴</sup> فلک انگشت تحیر بدنندان گرفت. احمد شاه در آنی که در بیرون قلعه بود [معمدی را مجدداً بنزد سرداران قلعه فرستاده بعهد] و پیمان طالب صلح گردید. چون از طرفین جمعی کثیر بقتل رسیده و باقی دلاوران فریقین را که قریب دو روز و یک شب بود بدم آبی لب تر نکرده داریم در زد و خورد بودند دست از کار و پای از رفتار مانده رضا بصلح دادند. بهبود خان و امیر خان بنزد (احمد) شاه آمده بعدر کردهای خود استقبال<sup>۵</sup> رفاقت [و نوکری گردیدند لشکر افغان که در اندرون قلعه] بودند از رفتن خوانین بنزد احمد شاه مطلع شده فرصت یافته بنهب و غارت شهر پر داختند آن شهر را نمونه شهر ری ساخته بمکان خود برگشتند. احمد شاه چند روز در آنجا مقام نمود بهبود خان و امیر خان را ظاهراً رعایت کرده باطناً در حبس نظر میداشت.

بعد از اینکه لشکریانرا افاقه ای حاصل شد باراده تسخیر ارض اقدس کمر بسته

۱- پ : بدر ۲- اصل : معمور ۳- اصل : بابان

۴- اصل : بهرام ۵- اصل : بتقبیل

چون جلادت و تهور محصورین را در این عرض (عریض) <sup>۱</sup> که قلعه را در محاصره داشت مشاهده کرده بود از ایلات قندهار و سایر طوایف که در تحت اختیار داشت در <sup>۲</sup> یام محاصره کوسک و ایلیجاری طلبیده بود. در این اوقات قریب دوازده هزار نفر سوار و پیاده تازه از افغانان رسیده بمعسکر شاه درانی داخل و شاه مذکور بکو کبه تمام روانه ارض اقدس گردید. بعد از طی مراحل وارد محال جام و لنکر و بتهیه قوشون و دیدن سان مشغول گشت.

### در بیان احوال و استقلال امیر علم خان خزیمه و قتل او بدست

#### جعفر خان و جماعت اکراد

امیر علم خان ولد اسمعیل خان خزیمه که بعد از فوت والد همیشه از طفولیت ملتزم <sup>۲</sup> رکاب نادرشاه و تربیت یافته آن ظل الله و بوفور عقل و دیانت موصوف و بتدبیر و تهور بین الامم مشهور آفاق و از جمیع سرکردگان خراسان در سرتبه و جمعیت طاق بود سبق ذکر یافت که در چند روزه عهد شاه سلیمان و لیل الدوله و برتق و فتق سهمات و امورات [سلطنت] سپرداخت. چون در غیبت او یوسف علیخان جلاسر و زال خان برادرش مصدر حرمت قبیح گردیده در جزو با سرداران دیگر اتفاق کرده شاه سلیمان را گرفته از سلطنت خلع و دیده او را از بینائی عاطل ساخته نساخر خسته معیوب را بر سریر سلطنت متمکن گردانید. امیر علم خان با این مراتب بر طبع ناگوار آمده همیشه در مقام انتقام میبود <sup>۳</sup>. (در این اوقات با جمعیت بسمت قلعه کلات رفته با یوسف علیخان و برادرش منابلی گشته) آدابجدال کشید آخر الامر بر دست علیخان و <sup>۴</sup>

۱- کذا فی الاصل ۲- اصل مستلزم بی : ملزم

۳- اصل : در مقام انتقام بر آمده ۴- چند سطر ذیل که در نسخه اصل است

با آنچه که در صفحه ۵۸ از نسخه بی نقل و افزود چون مکرر می نمودار متن برداشته شد که بعد از تقرر امر سلطنت بعضرت شاهرخی خود را و کیل السلطنه نامیده در عرصه

نقیه باورفی در صفحه بعد



زالخان و چند<sup>۱</sup> نفر از اقوام [او را] در نزدیکی کلات گرفته مقید و محبوس بارض اقدس آورده حسب الصلاح سرکردگان قوشون خود آنها را بقتل رسانیده ازارض فیض بنیان با جمعیت خود برآمده بفکر خود سری افتاده علم استقلال برافراشت. چون شاهرخشاه را بعلمت بی چشمی اخیتری در امر سلطنت نبود و از امر هم بسبب نفاق شاهزادگان که یکی موسوم بنصرالله میرزا و دیگری سسمی بنادر میرزا که اولاد اکبر و وسط شاهرخشاه بودند احدی مطیع و منتاد نگریده از سلطنت بجز ناسی مذکور نبود. امیر علم خان جمعیتی موفور را از فرقه نخعی و لالوی و خزیمه و سایر ایلات با خود داشت. جماعت اکراد و ایلات دیگر که مطیع او نبودند کس بنزد آنها فرستاده بمتابعت خود دلالت و استمالت نمود. بعضی از سرداران اکراد باطاعت او درآمده باقی که سرکشی نموده کار بچنگک وجدال کشید امیر موصوف بر سر آنها رفته بجهر و عنف بر آنها مسلط<sup>۲</sup> شده و اکثری را نهب و غارت کرده و چند نفر از سرکردگان اکراد را چشم کنده و همشیره دولیخان کرد شادلو<sup>۳</sup> را بحباله نکاح خود آورده هر کجا صاحب اختیاری و اقتداری در خراسان بود همگی از راه اکراد باطاعت امیر انجم سپاه را بردوش کشیده منتظر فرصت وقت میبودند. و امیر موصوف هم اکثری از سرداران گردنکش را معیوب و مقتول نموده بعزم تسخیر نیشابور و تنبیه جماعت بیات که از ایلات مشهوراند روانه و در ورود بنزدیک نیشابور کس فرستاده مردم آنجا را باطاعت خود دعوت نمود. خلق نیشابور فرستاده او را جواب داده بی نیل

---

قلیل بمطایای حرص (اصل: حرص) و آرزو اهر خانه اندوخته نادری را بعوض مواجب لشکر اکراد از جواهر خانه با چند نفر از محرمان رفته بدفعات بر آورده قلیلی بسرداران دیگر داده تمه را خود متصرف و بعد چندی که جواهرات قیمتی در جواهر خانه نمانده بیبانه ای با جمعیت و زال خان برادرش روانه کلات و از آنجا بسرامیر علم خان خود را رسانیده بالشکر جرار حرب صعب اتفاق افتاد امیر علمخان او را شکست داده او را با برادرش . . .

۱- پ: وزالخان را با چند ۲- اصل متسلط ۳- اصل: شادرپور- پ: شادرلو

مقصود برگردانیدنند. امیر علم خان لشکر را مأمور بیورش و در گرفتن [قلعه] نیشابور جدّ و جهد بلیغ کار میفرمود. مردم قلعه هم تحصن اختیار نموده بامر قلعه داری و محافظت بروج قیام داشتند که خبر ورود احمد شاه درانی با لشکر قیامت اثر به [مقام] جام و لنگر رسید. امیر علم خان دست از محاصره قلعه نیشابور کشیده بفرز (احمد) شاه افتاد سان لشکر خود را دیده بیست و پنج هزار جوان جنک دیده رزم آزموده نیزه دار خنجر گذار که هر یک رستم زال را بنظر (در) نحی آوردند لشکر نویسان فرد آنرا بنظر خان عالیشان<sup>۱</sup> رسانیدند. بعد از ملاحظه فرد [پنج نفر سردار را با] پنج هزار سوار خونخوار مقدمه الجیش لشکر مقرر نموده بنای کوچ را بفردا گذاشت. امرای کرد و سرداران ایلات که همه از امیر عدیم النظیر آزرده خاطر و در همین فرصت و چنین وقتی را از خدامیخواستند بنابر نفاق گذاشته بترک وفاق همداستان گردیدند. [و بکشیدن انتقام از امیر عالی مقام یکدل و یکجهت کشتند] چون ایذاء<sup>۲</sup> و تعدی و نهب و قتل [وغارت] درباره عباد از سر دشمن عالم دون و فساد منافی خواستش آفریدگار و محرک سلسله غضب خداوند جبار و باعث تخریب بنیاد دولت پادشاهان و خوانین ذوی الاقتدار است بد سلوکی امیر عالیستان با سرداران و ایلات خراسان سلسله جنبان دریای غضب خالق انس و جان دشمنه تدبیر سرداران با تقدیر موافقت کرده صبحگاهان که کوکبه زرین مهر خاوری در عرشه جهان آغاز جلوه گری کرد امیر بی خبر از تقدیر ما هجده لوای استقلال را بسمت جام<sup>۳</sup> و لشکر در حرکت آورده با لشکر نفاق اثر روانه گردید. در بین راه سرداران نفاق پیشه بی انبساط و با جمعیت خود با و طمان خود بر کشته امیر با قلیل جمعیتی مانده جان ره زخود را بساده و بخت را واژگون دید از اندیشه تضرر را شراد خونخوار بی قرار گردیده خود را بملعه

۱- پ: عالی مکان ۲ اصل ازاه

۳- اصل: و جام

تون که بسیار مستحکم و در تصرف داشت رسانیده بونه و آغرق<sup>۱</sup> و حرم را با امیر معصوم خان برادر خود در آنجا گذاشته دوستی دولیخان کرد شادلو<sup>۲</sup> را سپر حفظ پنداشته با جمعیت قلیلی که همراه داشت بنزد دولیخان موصوف رفته بجمع آوری قشون مشغول گردید. که بعد از جمعیت بمقاتله<sup>۳</sup> احمد شاه پیردازد. سرداران اکراد از حقیقت مطلع شده کس بنزد دولیخان فرستاده پیغام دادند که خونی ما را در نزد خود نگاهداشتن خلاف ضابطه ایلیت و خارج قاعده غیر تست اگرایلیت منظور است بدون سکر و خدعه اسیر را بنزد ما فرست<sup>۴</sup> والا آماده جنگ باش. دولیخان موصوف چون تاب مقاومت ایلات را نداشت و نگاهداشتن اسیر را در حوصله خود ندید او را بسمت اسفر از<sup>۵</sup> که مردم آنجا باو موافقت داشتند فرستاد. جماعت اکراد پی باین معنی برده فی الفور همگی سوار شده قلیل راهی باقی بود که امیر داخل اسفر از<sup>۵</sup> شود که جماعت اکراد باو رسیده از چهار طرف سد<sup>۶</sup> راه گردیده بجد و جهد بسیار او را گرفته بنقید و محبوس و بمشهد مقدس بخدمت شاه رخ شاه بردند. حضرت شاهی چون او را منشأ<sup>۶</sup> کوری خود میدانست او را کور کرده «وبعد» بجعفر خان کرد که امیر موصوف در ایام اختیار او را کور کرده بود سپرد که بهر عقوبتی خواسته باشد او را بکشد. جعفر خان سد کور بعوض خون چشم خود او را در زیر چوب بقصاص رسانید.

در بیان آمدن احمد شاه در آبی بر سر نیشابور و محاصره

نمودن قلعه و بی نیل مقصود برگشتن بهرات

از اینطرف چون احمد شاه در آبی اوضاع سلطنت و حکمرانی [سماکک ایرانرا] مختل و اسراء و سرکرد گانرا با یکدیگر در مقام نفاق دید با هفتاد هزار سوار جرار بخونخوار از مقام جام ولنگر حرکت نموده با کوبه فرعونی وارد ارض<sup>۷</sup> تون و قلعه

۱- پ : اغراق      ۲- اصل : شادرپور - پ : شادرلو      ۳- اصل : بمقابله  
 ۴- پ : بفرست      ۵- پ : اسقرار      ۶- اصل : منشای      ۷- اصل : عرض

را محاصره نموده آن سرزمین را مخیم سرادق جلال نمود. امیر معصوم خان رادر امیر علم خان با قلیل جمعیتی که داشت بمحافظت قلعه پرداخته بانتظار کومک از طرف برادرهای وهوی میکرد که خبر قتل برادرش رسیده گریبان بیطاقتی<sup>۱</sup> را چاک زده از رسیدن کومک مایوس وبسبب قتل لشکر وعدم معاونان راغب صلح گردید. شاه درآنی او را خاطر جمع نموده بنزد خود طلب داشت. امیر موصوف بخدمت شاه درآنی آمده کاید قلعه را بنظر او رسانید. شاه موصوف اول بضبط اموال پرداخته بعد از استرداد نقود وجواهر وسایر اسباب یکطرف آن قلعه را ده در ستانت واستحکام ثانی اثنین سد<sup>۲</sup> اسکندر<sup>۳</sup> بود خراب نمود و از آنجا در کمال خرمی<sup>۴</sup> و سرور بعزم تسخیر نیشابور با لشکر مغرور کوچیده وارد نیشابور و لشکر (را) بمحاصره قلعه مأمور نمود. جعفر خان بیات که در آن اوقات بموجب حکم شاهرخی بحکومت آن دیار مقرر بود و در قلعه با دو هزار سوار سی بود از در مدافعه برآمده فیما بین هر روز نائره قتال و جدال اشتعال داشت. وشاه درآنی لشکر را مأمور<sup>۴</sup> بیورش کرد. از یورشهای پی در پی جمعی کثیر از لشکر افغان از برنا و پیر هدی گلوئه وتیر کشته مطلقا کاری از پیش نبردند. و از توپهای جلو که همراه داشتند رخنه در اساس دیوار و بروج قلعه بهم نرسید<sup>۵</sup> شاه افغان که سرمست باده غرور بود چند ضرب توپ جلو را حکم بشکستن کرده در عرصه قلیل توپ بسیار بزرگ قلعه کوب استادان توپ ریز بخته وسوار بر عراده و بسمت شمالی نیشابور که در [آنجا] ارگ واقع<sup>۶</sup> است (توپ را بسته) وبضرب گلوئه توپ (قلعه کوب برج را) خراب نموده بازین هموار و برابر کرده اراده نمود. نمود که جعفر خان با دلاوران محصور رخته را از سنگ و الموح و سنی (المیم) بسته و خود در دم رخنه مانند سد اسکندر سد راه شدند. در آنوقت روز بآخر رسیده [بود] یورش را موقوف بفردا نمودند. جعفر خان و محصورین چون بک سمت قلعه را

۱- اصل: بیطاقتی      ۲- پ: ثانی اثنین سد اسکندر      ۳- اصل و پ: خورمی  
 ۴- اصل - پ: معمور      ۵- اصل: بهم رسید      ۶- پ: واقعه

صحرا و دشمن را خیره سر و بی پروا دیده بخيال يورش فردای افغانان تدبیری اندیشیده در دل شب جمیع اهل قلعه را از صغیر و کبیر بکندن و حفر چاه در میان خندق مأمور و هر پنج نفر یک چاه بر ذمه خود گرفتند که پیش از صبح با تمام رسانند. چنانچه پیش از رسیدن<sup>۱</sup> صبح (صادق) یکصد و هفتاد و هشت چاه با تمام رسیده و سرچاهها را بخس و خاشاک پوشیده همگی بر سر رخنه و بروج رفته مستعد<sup>۲</sup> و مهیای قتال گشتند

### [مثنوی]

چو روز دگر سهره آتشین      برآمد ز حنقوم توب زمین  
شرارش همه کوه و هامون گرفت      شعاعش زمین تا بگردون<sup>۳</sup> گرفت

در سرزدن آفتاب عالمتاب لشکر افغان مانند سور و سلخ اطراف قلعه را گرفته توب قلعه کوبی را بر رخنه بسته بضر بگلوله رخنه را هموار نموده بیکبار يورش آوردند و محصورین با تیغهای آخته سر رخنه و بروج را گرفته و تفنگچیان بروج داد سردی و سردانگی داده از لشکر دیو صورت [شیطان سیرت] افغان زیاده از دو هزار کس را هدف<sup>۴</sup> گلوله صاعقه بار نموده لشکر افغان خیرگی را از حد<sup>۵</sup> گذرانیده خود را بخندق رسانیده جمعی کثیر در چاهها سرنگون رنج و عنا گردیده در سر رخنه با محصورین جنگ در گرفت. دلاوران غضنفرشان با میدواری و معاونت خالق انس و جان تیغهای فولاد سیاه جوهر خراسانی را میل چشم افغان ساخته سرو تارک پر جوش و سینه با خروش آنها را بضر بآزوی دلاوری برهم خراشیده بخلعت یا قوتی [یسفک الدماء] سرو بر ایشان را رنگین و بریختن خون آن جماعت خود را تسکین کرده رخنه را از دست ندادند تا بوقت عصر طرفین داد سردی داده جماعت افغان غلبه کرده برج نزدیک رخنه را بتصرف آورده علم استیلا بر برج افراشته نقاره بشارت بنوازش در آوردند. احمد شاه از گرفتن برج بشعف آمده زنبور کچیانرا با دو صد نفر شتران

۱- اصل: رسیدن      ۲- اصل: را نگر چون      ۳- پ: صرف

زنبورک بکومک فرستاده کسه رخنه را از دست دلاوران گرفته بقلعه داخل شوند . زنبورکچیان شترانرا خوابانیده بشلیک زنبورک چند کس از دلاوران محصور که در سر رخنه بودند بدرجۀ شهادت رسانیدند . و بجعفرخان حاکم ایشان نیز گلوله زنبورک رسیده از پای درآمد و قطراتی از خون او در آن وقت که گلوله باو رسید<sup>۱</sup> بر سر و روی عباس قلیخان ولد حسن خان بیات که در آن ایام هیجده سال از مرحلۀ زندگانی طی کرده و در آن وقت بفریضه عصر قیام داشت پاشید . خان جلادت نشان از کشته شدن جعفرخان و چیرگی<sup>۲</sup> لشکر افغان استقلال [را] از دست نداده فریضه را باتمام رسانیده بجائی که جعفر خان قیام داشت در آنجا استاده دلاوران رستم نشانرا بریختن خون افغان تحریک و تحریر کرده بیست کس از بهادران که در سر رخنه بودند<sup>۳</sup> برای گرفتن برجی که جماعت افغان بتصرف در آورده بودند مأمور نمود . بهادران حسب الامر خان نصرت قرین دامن یلی بر لمر پردنی استوار کرده باشمشیر های برهنه مانند برق لاسع خود را بر فراز برج رسانیده از آن جوانان تانه کس<sup>۴</sup> بضر بگلوله افغان از پای درآمده جان بجان آفرین سپردند و نازده کس که از سپرداری حفظ الهی بر سر برج رسیدند<sup>۵</sup> با افغانان برج متقابل شده چند نفر را غرق خون و علمدار را با بقیه افغانان از برج سرنگون [و] بخندق ریخته برج را از وجود افغانه خالی و بتصرف خود در آوردند . از ملاحظه تهور و شجاعت و جلالت دلاوران شوکت افغان بر همه تکسسته در سر رخنه هم جمعی دلییر از آن طایفه طعمه شمشیر آبدار [گشته] پای قرار ابدالیان از جا بدر رفته بی ثبات و بی فکر رسیدن سپاه [سید] قام شام گروفرمی میکردند تا آنکه آفتاب عالمتاب سر بچاه [سار] مغرب اشیده در برده حجاب مستور آردید . آن جماعت [بسی عاقبت] با اینهمه جمعیت و اسباب [سواى

۱- پ: در وقت رسیدن گلوله باو ۲- پ: و خیرگی ۳- اصل: از بهادران رخنه را

۴- پ: رسانیده نه کس از آن جوانان ۵- اصل: بر سر بروج

خذلان<sup>۱</sup> و روسیاهی روز] طرفی نبسته مفاد کریمه کم من فئۃ قليلة غلبت فئۃ  
 کثیرة باذن الله بوضوح پیوسته خایب و خاسر زخمی و نالان کشتگان خود را گذاشته  
 بی نیل مقصود با خاطر پریشان در کمال خذلان<sup>۱</sup> برگشتند و از خوف تعاقب و شبیخون  
 دلاوران (قلعه) کوچیده چهار فرسخ از قلعه نیشابور فاصله (از) شهر کهنه مقام نمودند  
 (محصورین بعد از برگشتن لشکر ابدالی از قلعه برآمده یراق و سلاح مقتولین را  
 بتصرف خود در آورده نیمه جانی را که از لشکر افغان در میان خندق و بیرون دیدند  
 بقتل رسانیده داخل قلعه گردیدند) و چون (لشکر افغان) بستگان خود را بحساب  
 در آوردند آنچه در سر رخنه بقتل رسیده و جمعی که در چاه خندق بغرقاب نیستی افتاده  
 و مقتولان یورش که از گلوله تفنگچیان بروج بسرای عدم شتافته بودند قریب دوازده  
 هزار بقلم آمد . احمد شاه و افغانان بماتم<sup>۲</sup> مقتولان الف داغها برسینه کشیده بعد از  
 خاطر جمعی از تعاقب نمودن بهادران قلعه شخصی را بنزد عباسقلیخان حاکم قلعه  
 نیشابور فرستاده درخواست برداشتن نعش مقتولین که در خندق و میدان افتاده بود  
 نمودند . خان جلادت نشان درخواست ایشانرا بعز<sup>۳</sup> انجام مقرون و ببردن مقتولان  
 امر نمود . جماعت مذکور در آنروز بقدر مقدور نعش مقتولین را برده بخاک سپرده و  
 توبهای بزرگ را شکسته حمل شتران نموده و از آنجا کوچیده روانه سمت هرات  
 گردیدند . در ورود بدار السلطنه هرات (احمد شاه) بفکر جمع آوری قشون افتاده جمعیتی  
 از نو فراهم آورده در همان سبال بسند و بلوچستان رفته بر آنها ظفر یافته آنجاها را  
 بتصرف خود در آورده شوکت و اقتدار اوزیاده از پیشتر گردید . مجدداً بعزم تسخیر  
 خراسان و کینه جوئی دلاوران آندیار با لشکر خونخوار بعد از نوروز فیروز عطف  
 عنان کرده رهگرای خراسان گردید . در ورود ببلوک جام و لنگر رعایای آنجا را باطاعت  
 در آورده کوچ بر کوچ وارد سرزمین اقدس و بمحاصره مشهد مقدس لشکریانرا مأمور  
 نمود . شاهرخشاه بسبب قلت اعوان و کثرت فوج افغان از مقابله آن بحر بیکران

۱- اصل : خزلان      ۲- اصل : تمام      ۳- اصل : بعجز

عاجز [گردیده] و تحصن اختیار نموده بسد دروازه‌ها و محافظت بروج اسر فرمود. شاه درانی چون تسخیر قلعه مشهد را در حوصله<sup>۲</sup> امکان ندیده تسلط خود را بارض فیض بنیان اسر معال تصور نمود [از راه دخل دوستی که لازمه و جبلی ذات افغانی است] تمهیدی بخاطر او رسیده بحضرت شاهرخ شاه پیغام نمود که مرا شوق عتبه بوسی سلطان الاولیا سید الاتقیا امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثناء دامن گیر شده کشان کشان تا باینجا آورده و الحال بسبب شور و شر<sup>۳</sup> طرفین که بی موقع اتفاق افتاده از این فیض کبری محروم و از [ملاقات] جناب شاهی مایوس است اگر از لطف حضرت شاهی باین عطیه عظمی برسد باعث استحکام دوستی و رفع<sup>۱</sup> ضرر از بندگان جناب ایزدی خواهد بود. حضرت شاهرخ نظر به بی سرانجامی<sup>۴</sup> و عدم استطاعت قلعه داری مصلحت وقت را در ملاقات دیده جواب داد که در این صورت که بر روز خاطر (آن شاه و الاجاه) زیارت امام انام است اول ما را ملاقات آن زبده آفاق ضرور و لازم است بعد ملاقات بشرف عتبه بوسی درگاه سلاطین سجد گاه<sup>۵</sup> فائز شدن اولی و انسب است. روز دیگر حضرت شاهی با چند نفر از غلامان دولتخواه بعزم ملاقات شاه افغان از مشهد مقدس برآمده داخل لشکر و خبر آمدن او بشاه درانی رسیده تا در بارگاه باستقبال حضرت شاه شتافته مصافحه بعمل آمده هر دو در یک کسند بایکدیگر نشسته پیمان را پیمان مؤلف ساخته روز دیگر با اتفاق سوار شده داخل مشهد مقدس گردیدند. احمد شاه جبهه سای قبده درگاه آسمان جاه گردیده سرافرخار باوج سما رسانیده. از آنجا بدولت سرای سلطنت آمده بانا شاهرخ شاه دوستی رسانید. گردیده گفت که چون امرای خراسان با حضرت شاهی نمک بخرابی شده بر دستک را خواره و مرتبه اطاعت و فرمانبرمائی<sup>۶</sup> را بی مقدار و هر یک بی بدای به پاره خود رفته و سلطنت را بی رونق گذاشته اند. نورمحمد خان افغان را برای نظام امورات و تنبیه سر کشان

۱- پ : دفع  
 ۲- پ : بر روی سرانجامی  
 ۳- پ : در گاهی که سجد گاه  
 ۴- اصل : با حضرت شاه چند  
 ۵- اصل : خار  
 ۶- پ : و فرمانروائی



سرحدات خراسان بنیابت سلطنت مقرر فرمایند که در خدمتگذاری و جانفشانی حاضر و در دولت خواهی قاصر نخواهد بود. حضرت شاهی قبول این معنی کرده نور محمد خان موصوف را بنیابت مقرر و خود بالشگر جرّار بعزم کینه جوئی و تسخیر نیشابور روانه گردید.

### در بیان رفتن شاه افغان بر سر نیشابور و تسخیر [آن] ارض

#### فرحت بنیان و صادرات آن ایام<sup>۱</sup>

چون در سنهٔ ماضیه که امیر علم خان نیشابور را محاصره نموده بود زراعات آن دیار را پایمال سم ستوران لشکر و از جنس غله چیزی عاید صاحبان زراعت نگردیده و بعد از محاصرهٔ امیر علم خان که شاه در آنی آنجا را مدتی در محاصره داشت و در روز یورش مغلوب گردیده بهرات عطف عنان نموده بدستور زراعات و محصولات نزدیک آن بلاد را در ایام محاصره چراگاه دواب لشکر [کینه خواه] افغان و بلاد دور را بقدر ضرورت بمصرف سیورسات غازیان رسانیده زیادتى را پایمال حوادث گردانیده [بود ساکنان آن دیار را فرصت زراعت نشده که شاه در آنی باز بالشگر خونخوار رسیده قلعه را محاصره و از چهار طرف راهها را براهل قلعه مسدود نمود] (از این جهت) چون در قلعهٔ نیشابور آذوقه کمیاب و در محاصره حال ساکنان آنجا غریق لجهٔ اضطراب گردیده عباسقلیخان صاحب اختیار (آنجا که) مردمان را بی استقلال دید [مصلحت وقت را در صلح و اطاعت دیده] بوساطت شاه قلیخان وزیر بتسلیم کردن قلعه راضی گردید. مشروط «براینکه» هرگاه شاه در آنی بقید قسم جان و مال اهل قلعه را چشم پوشی نموده ببخشد و بکینهٔ دیرینه انتقام نکشد (همگی مطیع و سناقد خواهیم شد). وزیر مذکور بشاه مغرور این مراتب را فهمانیده درخواست عباسقلیخان را مستدعی گشت. شاه افغان نظر بخدمات سال پیش استدعای وزیر را مقرون بانجاح داشته (گفت) که از سر خون و قتل ایشان در گذشتم [باید] مردمان قلعه از اناث و ذکور در مسجد جامع جمع شده هیچ چیز از مال<sup>۲</sup> و اجناس [وزرینه] همراه نبرند. (و) در ظهور خلاف امر مسطور اگر همه یک سوزن باشد خود راقتیل سیوف غازیان غیور دانند. [و عباسقلیخان را با متعلقان مأمور بماندن رباط و سایر

۱- اصل ۱ ارض بر سرور و صدور آن ایام ۲- اصل : جز مال

متوطنین] از رعایا و برایا که بندگان حضرت (رب) العالمین بودند بتخلیه آن شهر و در رفتن مسجد جامع بآه و ناله همقرین ساخته اسوال و اسباب و دواب و زراین<sup>۱</sup> نامحصور یحیطه ضبط در آورده بتخریب شهر و بروج فرسان داده در قلیل ایامی چنان آتش ظلم و عدوان افروخته گشت که بنیاد آن مکان فرحت بنیان باب رسیده معهدا اطفای [نایره] حرارت شاه درآنی [هنوز] نشده سوای مسجد جامع جای آباد نگذاشتند. و زمین شهر را تمام از بیل و کلنک کنده زراین<sup>۱</sup> و دفاین مدفونه آن بیچارگان را در هر جا بود بر آورده متصرف و زمین را آب انداخته بجهت برآمدن [خصیل] هیچده روز را مقام کرده ضعفاء و عجزه بسیاری را مقتول و اطفال و نساء ایشان را امیر صاعقه سرپنجه تدبیر افاغنه<sup>۲</sup> نموده آتشی در آن نواحی و سرزمین افروخت [که نایره آن تابچرخ اثیر<sup>۳</sup> رسید .

### دربیان تسلط شاه درآنی بشهر سبزوار و قتل و غارت آن مکان

#### بسیف افاغنه ستم شعار

واز آنجا علم استقلال احمد شاه<sup>۴</sup> بسمت سبزوار در حرکت آورده ن ورود بان مکان شرافت بنیان عنان توسن بیداد را جائی نکشید چون امانی آنجا اشرکادات و جمعی زهاد و عباده و برخی صلحاء و اتقیاء و باقی رعایا که ممکن از اسیر جدال و قتال ناشی و عاری بودند. شاه انجم سپاه<sup>۵</sup> تیغ [ظلم و] بیداد را اخته خنق بسیاری از سادات عظام و علماء و صلحاء انقیای ذوی العز و الاحترام را شربت شهادت چشمه نیده از نوب و قتل و غارت [و جور و ستم] که عادت آن جماعت بی عنایت است [بیراد و اب] ستم نیز در قتل بندگان خداوند عزیز داری در دند که طوفان نوح علیه السلام بگردش نمی رسید. از ارتکاب و صدور این امورات عظیم و قتل سادات و علمای واجب التکریم باد نخوت

۱- جمع زربنه بر زر این درست بنظر نمیاید ۲- در اصل افزوده : کلها کبیرا

۳- اصل : اسیر ۴- اصل : علم ضلالت شیم ظلم توام را ۵- اصل : جور پناه

وغرور (زیاده) در کاخ دماغ آن شاه [کینه خواه] جای گیر و مستقیم گردیده بفکر تسخیر طبرستان که عبارت از دارالمرزمازندان است افتاد. و از این غافل که باشیران بی‌شده شجاعت و نامداری بروباه بازی شغالان دشت هیجا سرپنجه زدن و باهزبران عرصه تهور و جلادت بعف عفسگان هرزه سرس دست یازی کردن خیال خام پختن است

### سعدی<sup>۱</sup>

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین<sup>۲</sup> خود را رنجه کرد  
شاه پسند خان افغان که سپهسالار لشکر خونخوار بود بتسخیر طبرستان از خدمت شاه درآنی رخصت شده و با سی هزار سوار جرّاری که گزین افغان بودند روانه طبرستان گردیدند<sup>۳</sup>.

در بیان فرستادن شاه درآنی لشکر بتسخیرمازندان و مغلوب گشتن از تأیید

### قادرمنان از حملات دلاوران نصرت نشان طبرستان

در آن ایام محمد حسنخان ولد فتحعلیخان قاجار که احوال او بیشتر رقم زده کلک گهر بار گردیده در استرآباد فرمانفرما و در دارالمرزبانفراده مختار بود. بمجرّد استماع<sup>۴</sup> آمدن شاه پسند خان افغان عیسی خان کرد و حسنخان لنگ قاجار را بادو- هزار سوار جرّار باستقبال لشکر افغان<sup>۵</sup> بایلغار فرستاد پیش تازان نصرت نشان (که سیصد سوار بودند) در دشت مزینان گردسم<sup>۶</sup> ستوران را میل چشم آن گروه کرده بطور قزاقی که لازمه معرکه آرائی فرقه قاجار) است [بی درنگ] باسی هزار سوار [تیره روز] طرح جنگ ریخته بضرب تیرهای دلدوز و طعن سنانهای جگر سوز تا ورود سرداران و لشکر فیروز پای ثبات و قرار افشوده [و] خصم قوی بنیاد را بروز خود

۱- پ: بیت ۲- پ: مسکین ۳- پ: شاه مذکور از روی غرور

شاه پسندخان افغان که یکی از معتمدان بود با هزار سوار جرّار برای تسخیرمازندان

فرستاد ۴- پ: سماع ۵- دراصل افزوده: بد کردار ۶- دراصل افزوده:

کج بنیان

نشانیدند. بعد از رسیدن حسن خان و عیسی خان صفوف قتال وجدال از طرفین آراسته گشته سرکردگان (نامدار) قاجار سواران خود را در یمین و یسار بمقابله لشکر جرّار<sup>۱</sup> واداشته و معدودی از دلاوران غضنفر فرو بهادران از در در<sup>۲</sup> را چرخچی مقرر<sup>۳</sup> و خود مانند بدر فی وسط النهار با سیصد سوار در قلب لشکر قرار گرفتند. شاه پسند خان سردار افغانه از قلات خصم قوی پنجه<sup>۴</sup> و کثرت اعوان خود بخود بالیده بی اندیشه از راه غرور شش هزار سوار برداشته از یکطرف جلوریز خود را بر میمنه زده دلاوران ایران<sup>۵</sup> با وجود قلات داد مردی و مردانگی می دادند. سردار مذکور<sup>۶</sup> باقی لشکر را کس فرستاده با سب اندازی میسر امر و تحریر نمود. آن جماعت [کم فرصت] بیکبار همگی از جای درآمده جلوریز بر میسر تاخت آوردند از کثرت و غلبه خصم دلاوران بیکجا قرار نگرفته متفرق گشتند. لشکر افغان تو سن جلادت را بتعاقب دلاوران سهمیز زده بجست و خیز در آوردند. حسن خان و عیسی خان را از مشاهده این حال تاب نمانده نظر بکثرت اعدا و قلات خود نکرده مانند شعله سوزان دست جلادت از آستین شجاعت برآورده با سیصد سوار رستم نژاد خود را بر قلب لشکر افغان<sup>۷</sup> زده بضراب سیف آتشبار دمار از نهاد آن فرقه غدار<sup>۸</sup> برآورده جمعی را طعمه شمشیر آبدار و برخی را بقیه کمند اسار گرفتار<sup>۹</sup> ساخته باستمداد جنود غیبی و نطفه لاریبی سعی و تردّد نمایان دلاوران ظفر تو اسان نسیم فتح پر پرچم عنم آن دوسر دار ذیشان وزیده بر لشکر افغان ظفر یافتند از ضرب دست یلان پای نبات و قرار ابدان از جای بدر رفته بی اختیار فرار برقرار نمودند. مانند خیل نایب<sup>۱۰</sup> نامهم

۱ اصل : بمقابله خصم قبیح اطوار ۲ اصل : ازدها در

۳ اصل : چرخچی ساخته مقرر ۴ پ : فوج قاجار

۵ پ : قاجار ۶ اصل : تبه روز کار افغان ۷ اصل : آن ساه شقاوت بنیاد

۸ پ : جرّار ۹ اصل : گرفته

جراد منتشر متفرق وتوسن گریزرا بسمت لشکر احمدشاه که در سبزوار بود همیززده  
 [مانند روباه خانه گم کرده] از پیش بدر رفتند. متهوران شجاعت پیشه (قاجاریه) تاجهار  
 فرسخ تعاقب نموده سر و اختر به بشمار و کسب<sup>۱</sup> بسیار از آن لشکر [تبه روزگار]  
 دلاوران ظفر شعار گرفته بمکان خود معاودت نموده حقیقت رویداد را بعرض محمد  
 حسن<sup>۲</sup> خان رسانیده منتظر حکم مجددی بودند. بقیة السیف لشکر شکست خورده افغان  
 پشاه پستد خان خود را بنزد احمد شاه رسانیده تهوّر و جلادت و خیرگی خصم را  
 بذروه<sup>۳</sup> عرض رسانیدند. شاه در آنی بتوهم تعاقب نمودن محمد حسنخان (بعد از این  
 فتح نمایان) مضطرب گردیده از سبزوار کوچیده روانه هرات گردیده در ورود شهر  
 هرات عباسقلی خان را طلبیده میخواست بقتل برساند. شاه قلیخان وزیر در صدد منع  
 برآمده در ظاهر قتل او را موقوف نموده بخوردن قهوه ای او را مسموم نمود. چون  
 حیات او باقی و در اجل او تاخیر بود حافظ حقیقی او را نگاهداشته ضرری باو نرسید.  
 خان مسطور دریافت این مراتب کرده خود را علیل بقلم داده برادر خود را بوساطت  
 وزیر در نزد شاه در آنی گذاشته استدعاء ترخص<sup>۴</sup> بمشهد مقدّس نمود. بعد از ورود  
 بارض اقدس چند روز توقف نموده نیم شبی از مشهد برآمده خود را بارض نیشابور  
 رسانیده بجمع آوری مردمان نزدیک و دور و تعمیر آن بلده پرداخته بدستور سابق  
 رایت شوکت و اقتدار افراشت. شاه در آنی از هرات حرکت کرده<sup>۵</sup> روانه قندهار و  
 در ورود بان مکان بتهیه و سامان لشکر پرداخته از ایلات واحشامات<sup>۶</sup> دور و نزدیک  
 ایلجاری<sup>۷</sup> و چریک طلبیده بعد از خود سازی (مجددا بسبب سرکشی اهل بلوچستان  
 ونصیرخان حاکم آن بلاد بسمت بلوچستان رایت اقتدار<sup>۸</sup> برافراشته امکنه و بلاد

۱- پ : رکیب      ۲- اصل و پ : حسین      ۳- اصل : بزروه  
 ۴- پ : مرخص      ۵- پ : نموده      ۶- کذا      ۷- پ : اینجاری  
 ۸- اصل : علم خندان شیم

آنجا را عنفاً بتصرف درآورده از آنجا علم استقلال<sup>۱</sup> بطرف سند جلوہ داده لشکر را بتاخت وتازو نهب وغارت امر نمود. وغلام شاه صاحب اختیار آن ملک که اهالی آن ولایت او را پیر و سرشد و پادشاه خود میدانستند از باب استیمان درآمده زرمعتد<sup>۲</sup> بھی داخل خزانه آن شاه ذی جاه کرده شرّ او را از (خود) بلاد وامکنه متعلقه خود<sup>۳</sup> رفع نموده شاه مذکور از آنجا عطف عنان بسوی<sup>۴</sup> ملتان و دیزجات<sup>۴</sup> و بنگشات نمود (بعد از اطاعت اهالی آن ملک) خزانه معقولی بدست آورده اقتدار کلی بهمرسانیده سان لشکر را دیده قریب بهشتاد هزار سوار و پیاده بمعرض حساب درآمد. از آنجا کوچ بر کوچ وارد غزنین وبعزم تسخیر هندوستان رهگرای کابل گردید. بعد از جنگ و جدال و تسلط بان ولایت (وناصر خان حاکم و صوبه دار آن مملکت) روانه جلال آباد و از آنجا به پیشاور و اتک و لاهور آمده آن سرزمین را بقیام خیام رنگین تزیین داده برفتن دهلی که بشاه جهان آباد مشهور است مصمم گشت.

### [در بیان] رفتن شاه درآنی بسمت دهلی و شکست خوردن او

#### وبی نیل مقصود برگشتن

شاه درآنی بامحمد تقی خان شیرازی وسایر سرداران افغان لشکاش و مشورت کرده از لاهور (بالشکر نامحصور) [بفر فرعونی] بعزم تسخیر مسالک هند بسمت سهند روانه گردید. و در آن اوان سینونشان فرمانفرمای مسالک محروسه هندوستان پادشاه جمجاه انجم سپاه محمد شاه غازی که از سلطنت سیه مسور است در دارالخلافت دهلی زینت بخش اورنگ سلطنت و جهان بانی بود که خبر حرارت احمد شاه درآنی و لشکر افغان بذروه عرش غا نشان جاه و جلال خلافت رسید. چون

۱- اصل : رابت اقتدار ۲ اصل : از بلاد خود وامکنه متعلقه

۳ پ : بجانب ۴ اصل : و دیرجان

حضرت خلافت پناهی بسبب ناخوشی مزاج حسب التجویز حکمای حاذق بخوردن دوا اشتغال داشت. امرای قوی بنیان و خوانین عظیم الشان و سرداران جلادت نشان که در ظلّ لوای آسمان سای ابد بنیان بودند بحضور طلبیده بزبان الهام بیان تدبیر دفع اشرار افغان را کرده بعد اخیری از هریک پرسید. نوآب وزیر الممالک قمرالدین خان تورانی و نوآب ابوالمنصور خان (مشهور به) صفدر جنگ ایرانی همشیره زاده سعادت خان مشهور ببرهان الملک که در آنوقت به [منصب] میر آتشی که عبارت از توبچی باشی است مقرر بود. و خوانین و امرا و منصب داران و سرکردگان دیگر که بعزم آستان بوسی رسیده بودند بعضی که ضرب دست دلاوران و تهوّر و جلادت یلان ایرانی را دیده و شنیده و میدانستند و بسبب ناخوشی مزاج پادشاه که از رفتن این سفر متعذّر و مقابل شدن سپاه آرام طلب هندوستان بدون وجود پادشاه ثریا مکان باجماعت افغان حکم بستن (راه) سیلاب بخس و خاشاک دارد. جواب را برای ثابت و صایب پادشاه گذاشته مهر سکوت بر لب نهاده خاموش ماندند. خوانین دیگر که همیشه بتوسن غرور سوار و برق شمشیر جانسوز شیر شکاران نامداران ایرانی را در روز مصاف ندیده بودند فتح را بکثرت لشکر و شکست را قلات عسکر تصور نموده متهورانه یکی از خوانین (هندوستان) پاپیش گذاشته بعرض رسانید که احمد ابدالی در کدام شمار و قطار میباشد که جهان پناه در باب دفع او این همه تکرار میفرمایند. بهریک از غلامان و فدویان (جان) نثار ارشاد و حکم فرمایند رفته لشکر او را مقتول و احمد را دست و پا بسته و پالهنک بگردن انداخته کشان کشان بدرگاه آسمان جاه حاضر خواهد ساخت. نظر باین گفتگو امرای دیگر هم هریک سخنی گفتند. حضرت خلافت پناهی شاهزاده والا گهر را [که] احمد شاه [نام داشت] باین سفر سأمور و وزیر الممالک که قریب سی هزار سوار از تورانی و هندوستانی

و کابلی در تحت اختیار داشت و نوآب (صفدر جنگ) ابوالمنصور خان که ده دوازده هزار سوار از دلاوران ایرانی و بیست و پنج هزار سوار هندوستانی و سایر فرقه ملازم و همراه او بود [ند] (وسرداران دیگر که هر یک صاحب ده هزار و پانزده هزار بودند) باراجه ایسری سنگ هندوی راجپوت که مالک پنجاه هزار سوار راجپوتانیه و صاحب شمشیرتر از جمیع فرقه سپاه هندوستان بود [و] سرداران مسلمان و هندو که ذکر همه بطول می انجامد همه را بجنگ شاه درآنی با جمعیت خود مأمور و شاهزاده را بسید صلابتخان ابرانی که از امرای معتبر و نسبت خویشی بیادشاه داشت سپرده مرخص فرمود. خوانین عظیم الشان از پادشاه دارا نشان رخصت یافته در رکاب شاهزاده سکندرشان با زیاده برد و صد هزار سوار و دو هزار خرب توب دوردم بکو کبه دارا و جم از شهر دهلی برآمده رایات نصرت توام را بسمت سهرند جلوه گردانیده با خدم و حشم ره نورد مقصد گردیدند. قمرالدین خان وزیر الممالک خزانه و حرم و اسباب زیادتی را بایکنفر از خواجه های معتبر خود بسهرند فرستاد که در قدها سهرند بوده از ضرر محفوظ باشند. و خواجه مذکور را با هزار سوار و پیاده بیاسبانی و حفاظت امر نمود. شاه درآنی از روز حرکت از لاهور بجمیع سرداران خود قدغن نموده بود که هر کس از مردم هندی<sup>۲</sup> را در لشکر یا در صحرا ببیند او را بقتل برساند<sup>۳</sup> که خبر لشکر افغان بمردمان هندوستان نرسد چنانچه<sup>۴</sup> هر کارهای وزیر و خوانین<sup>۵</sup> که برای تحقیق خبر می آمدند بقتل رسیده کسی بر نمی داشت. نوآب ابوالمنصور خان در یافت این مراتب کرده ده نفر سوار از جوانان ایرانی (را) طبعیده برفتن سهرند<sup>۶</sup> مأمور و بخواجه ای که مستحفظ خزانه و حرم قمرالدین خان بود نوشته فرستاد که اگر از آمدن احمد شاه و لشکر افغان بآنجا خبر رسیده باشد اطلاع دهد. و فوج پادشاهی کوچیده از راه

۱- اصل: قدغا ۲ پ: هندوستانی ۳ پ: رسایید ۴ ق: چنانکه

۵- اصل: که از ۶- اصل: بسهرند رفتن



مجهی واره<sup>۱</sup> روانه و بیك منزلی سهرند وارد و آن سرزمین مضرب خیام فلک احتشام گردید. فرستادگان نوآب ابوالمنصورخان که بجهت خبر رفته بودند بسهرند رسیده قلعه رامحفوظ وخواجه [گماشته] قمرالدین خان را بحفاظت و حراست مستعد دیده نوشته را باو داده زبانی هم مستفسر احوال گشتند. بعد از اطلاع بر مضمون خواجه مذکور عریضه ای متضمن اینکه تا حال از آمدن ابدالی هیچ خبری نرسیده است هر وقت خبر برسد بعرض میرساند نوشته بفرستادگان تسلیم نموده و خود با سردمان در بروج قلعه بخدمت مأموره پرداخت. فرستادگان شب از قلعه برآمده در بیرون حصار بانظار صبح بفاصله یک گروه ماندند. در بیرون آمدن آفتاب صدای زنبورک بگوش ایشان رسیده متفحص<sup>۲</sup> شده قراولان لشکر ابدالی را بنظر در آوردند که مانند شیر گرسنه که جویای شکار باشد بهر طرف تک و پوسی نمودند. لمحهای در آنجا توقیف نمودند که حقیقت را خوب دریافته روانه مقصد گردند که رایات جاه و جلال افغانی نمودار و پیش روی سواری<sup>۳</sup> احمد شاه درانی و زنبورکچیان زحل نشان سوار اشتران و شلیک کنان بدآب وقانون شاهان در کمال جبروت<sup>۴</sup> و شان تانزدیک<sup>۵</sup> بسهرند<sup>۶</sup> آمده فوجی را بیورش قلعه مأمور نمود<sup>۵</sup>. دلاوران ابوالمنصور خانی خود را بگوشه ای کشیده ملاحظه میکردند که فوج مأمور یورش بیکبار تکاور انگیز گشته خود را بدر اوزه قلعه رسانیده دروازه را بزور بازوی دلاوری شکسته داخل قلعه و بروج را بتصرف آورده بنهب و غارت اهل قلعه دست تعدی گشوده خزانة و حرم و سرانجام<sup>۶</sup> قمرالدین خان را متصرف شده و خانهای گاهی رعایا را از اندرون و بیرون آتش زده جمعی از سردمان قتیل سیف و سنان و بسیاری از نسوان بقید اسار درآمده بسته کمند فترک دلاوران افغان گردیدند. فرستادگان ابوالمنصور خان بعد از وقوع این مقدمه برگشته حقیقت را آنچه دیده

۱- پ : ماچیه واره      ۲- ظ : سواران      ۳- پ : جرئت  
 ۴- اصل : تاپک گروهی سهرند      ۵- پ : ساخت      ۶- اصل : سردار

بودند بعرض رسانیدند. نوآب ابوالمنصور خان از استماع تسلط افغان بر قلعه سهرند و قتل و غارت و بتصرف آوردن خزانه و حرم نوآب قمرالدین خان بسیار ناخوش شده آوردگان [خبر را بنزد قمرالدین خان فرستاد که آنچه دیده اند ظاهر سازند فرستادگان] آنچه دیده بودند بعرض وزیر الممالک رسانیدند. وزیر الممالک از شنیدن این مقال رو (را) بر هم کشیده گفت این سخنان کذب محض است هنوز آمدن ابدالی بتحقیق نپیوسته است. نوآب ابوالمنصور خان چرا اینقدر بی استقلال گردیده است که چنین سخنان<sup>۱</sup> دروغ را باور می نماید هر کاره های ما زیاده بر<sup>۲</sup> صد نفر برای تحقیق آمدن [ابدالی] رفته اند تا حال یکنفر از آنها برنگشته و اگر حرکت او اصلی میداشت هر کاره ها بتواتر خبر میرسانیدند. نوآب ابوالمنصور خان از استماع این مزخرفات<sup>۳</sup> بر هم شده پیغام داد که نوآب وزیر الممالک که منتظر خبرهای دروغ هر کاره ها می باشند و خبر راست واقعی را حمل بر کذب میفرمایند معلوم میشود که حقیقت اسمان تازی نژاد هامون نورد و جلادت دلاوران شیرافکن ایرانی از خاطر شریف سجو شده است اگر چه ندیده اند گویا شنیده اند<sup>۴</sup> از اینجا تا سهرند ده دوازده کوس پیش نیست تحقیق فرمودن چنین دروغی لازم است. نوآب وزیر چند نفر هر کاره را برای رسانیدن خبر باستعجال روانه سهرند نمود. احمد شاه در آنی بعد از قتل و غارت بعد سهرند بونه و آغرق<sup>۵</sup> خود را بحصار شالامار با سنگین بار لشکر فرستاده و چهار هزار سوار برای محافظت در آنجا مقرر و خود از راه لودیانند بسمت تمام جهان آباد نندشمار غام است بدآب و قانون شاهانه روانه گردید. و فوج پادشاهی سرداران از راه مچھی واره<sup>۶</sup> آمده با یکدیگر اتفاق ملاقات نشد. فرستاده نوآب وزیر الممالک آده

۱- اصل: که سخنان این چنین ۲- پ: از ۳- پ: خبر مزخرفات  
 ۴- اصل: اگر چه دیده اند گویا شنیده اند ۵- پ: اغراق ۶- پ: مایچی واره

بجهت تحقیق خبر بسهرند رفته بود برگردیده حقیقت قتل وغارت وسایر مراتب را که دیده و شنیده بود با خبر رفتن شاه درآنی بسمت شاهجهان آباد عرض نمود. همگی سرداران و امرا و لشکریان هندوستان از رفتن افغان بدہلی مضطرب و بی استقلال شده نزدیک بود کہ بدون جنگ وجدال متفرق شوند. نوآب ابوالمنصور خان سرداران لشکر هندوستان را دل آسانموده با نوآب وزیر الممالک مشورت و رفتن بسمت دہلی بتعاقب شاه درآنی را بصلاح اقرب دانسته از همان مکان امرا و لشکریان را مأمور بکوچ والویہ شیر پیکر وآسمان سای را از عقب شاه افغان شقه گشا و بجانب شاهجهان آباد مرحله پیمایا گردیدند. شاه درآنی ہم خبر [ورود] جنود مسعود را شنیده فسخ رفتن دہلی نموده عطف عنان بطرف معسکر<sup>۱</sup> (پادشاه) هندوستان کرده از آمدورفت فریقین تلاقی عسکرین در سه فرسخی سهرند اتفاق افتاد. طرفین بساختن سورچل کہ عبارت از سنگر است پرداخته سرداران لشکر پادشاه هند سنگرهای مستحکم در اطراف خود ساخته و توپهای ثعبان دم صف شکن و محاذی لشکر خصم [قوی پنجه سوده پشت برستم] چیده بصدای غرش توب حلقه کوب در جنگ گشتند. توپچیان (لشکر) افغانی کہ هفت عراده توب (کوچک جلو) همراه داشتند باب صلح را بسته دیده بسرگوشی فتیلہ ماشه عقدہ دل توب را گشوده بھر گلوله ای پیغام<sup>۲</sup> تازه بگوش (هوش) دلاوران هندوستانی رسانیده جمعی از انسان و حیوان را بسفر آخرت سی فرستادند. (چند روز بهمین عنوان گذشت). نوآب ابوالمنصور خان کہ در طرف دست راست با دلاوران ایرانی قیام داشت بخدمت نوآب وزیر الممالک پیغام فرستاد کہ با این همه سرانجام و کثرت لشگر خون آشام در سنگر خود را محافظت نمودن باعث دلیری خصم و خوف غازیان و استداد<sup>۳</sup> ایام زیادہ سبب پریشانی دلیرانست قراولان ویکہ تازان شاه افغان از چهار طرف بسد<sup>۴</sup> طریق مأمور<sup>۴</sup> و ششغولند کہ آذوقہ بلشکر پادشاهی نمیرسد

۱- پ : بامعسکر      ۲- پ : پیام      ۳- اصل : احتدام

۴- اصل : معمور

[و] از خوف دلاوران افغان احدی را مجال نیست که از سنگر پا بیرون تواند گذاشت درین صورت صلاح در آن است که دلیران و بهادران با نام و ننگ را بطرح ریزی جنگ سأمور و خود معاون آنها باشند و در این امر تأخیر نفرمایند. نوآب معزی الیه که از ترس گلوله توب ته خانه بجهت خود از حفران کنده<sup>۲</sup> و در آنجا مقیم بود این پیغام را شنیده جواب داد که نوآب ابوالمنصور خان چرا اینقدر<sup>۳</sup> جلدی مینماید در این امورات تأمل و تدبیر [سی] باید. نوآب برهان الملک بسبب جلدی که از و بظهور رسید پادشاهی را برباد داد [الحال] لشکر ابدالی را با توپخانه پادشاهی و کثرت افواج قاهره سلطانی مجال ستیزه نیست بلکه در کار گریزانند ما بالهای جات<sup>۴</sup> نوشته ایم که دزدان خود را بفرستد که اسبهای لشکر ابدالی را تماماً دزدیده که آنها را پای گریختن نباشد آنوقت دلاوران همگی را بقتل خواهند رسانید که بکنفر از آنها (زنده) بدر نرود. نوآب ابوالمنصور خان از شنیدن این لاطایلات بفرستاده وزیر الممالک بدرشتی جواب داد که بندگان نوآب وزیر خوب تدبیر کرده اند هر چند زودتر بوقوع آید بهتر است. ضرب دست (یلان) افغانی و تهور دلاوران در آنی درین زودی ضیابخش دیده تدبیر سبانه هندوستانی خواهد شد. القصه تاده دوازده روز بهمین گشتگوها گذشت و در توب اندازی روز باخر میرسید. روز دیگر که هندوی تیره روی شب از انچه و لوآب سنگ فتنه را از دهن فرو ریخت و آفتاب زرد گوش از افق تیغ کشیده بدامن چرخ نیلی آویخت آن دو دریای لشکر از سنگرها برآمده در برابر یکدیگر صف قتال وجدال آراسته راجه ایسری سنکبه<sup>۵</sup> راجپوت که سردار پنجاه هزار سوار (بود) و رسته و زال را بخاطر نمی آورد بخدست نوآب ابوالمنصور خان پیغام نمود که بیست من زعفران امروز ما را ضرور است که جامهای خود را بان رنگ کرده دامنها را بر یکدیگر بسته بمیدان

۱- پ : از سنگرها      ۲- پ : کننده      ۳- پ : با این همه  
 ۴- پ : بالهای جات      ۵- پ : سنگ

میرویم و خاک در کاسه سردشمن کرده تا یک نفر از ما که را جپوتیه ایم زنده است از میدان برنخواهیم گشت . حقیقت این مقال آنست که جماعت مذکوره را ضابطه چنانست که در روز جنگ جاسهای خود را رنگ کرده دامن ها را بر یکدیگر بسته قتیل معرکه مردانگی<sup>۱</sup> گشته بر نمیگردند . و باصطلاح آن فرقه لباس زرد که روز جنگ می پوشند کیسریه بانه می نامند [و مجدداً راجه مذکور کس فرستاده]<sup>۲</sup> درخواست نموده که فرقه ایرانی که در خدمت می باشند [چون در لباس و سواری با جماعت افغان شبیه و شناخته نمیشوند] بهمه حکم بفرمائید که علامتی یا نشانی در کلاه خود نصب نمایند که ایشان از افغان شناخته شوند که از دلاوران راجپوتیه (ضروری بآنها نرسد و) دلاوران راجپوتیه شرط کرده اند که از لشکر افغان احدی را زنده نگذارند مبادا در آنوقت نشناخته بخیمال لشکر افغان از راجپوتیه ضرری بمردمان ایرانی برسد . نوآب والاجاه چون از حقیقت احوال و خودستائی و کذب و لاف مردمان هندوستان واقف بود تبسم نموده جواب داد که اگر پیشتر درخواست زعفران میکردند از بلاد ایران و جایهای دیگر می طلبیدیم الحال این همه زعفران وجود ندارد فکر دیگر بکنند . شاه درآنی بعد از صف آرائی توپچیان خود رابتوپ اندازی امر و ازین طرف نوآب ابوالمنصور خان با جمعیت دلاوران ایرانی و باقی سپاه خود از فرقه هندوستانی در دست راست قرار گرفته و سیرسنو ولد قهرالدین خان با سپاه تورانی و سایر فرق<sup>۳</sup> از سلازمان تحت اختیار خود در دست چپ و شاهزاده عظیم الشان با اسیران<sup>۴</sup> و خوانین و سید صلابتخان و دلاوران<sup>۵</sup> با صلابت هندوستان و سپاه بی پایان پادشاهی در قلب لشکر بگشودن شقه های علم ازدها پیکر که با چرخ اخضر برابری میکرد مانند سده اسکندری<sup>۶</sup> محسود چشم خصم (بداختر) گردیده و سایر سرکردگان و خوانین در عقب

۱- پ : مرده رنگی      ۲- پ : افزوده : باین جهت که      ۳- اصل : فرقه

۴- اصل : با امیر خان      ۵- پ : و دلاور خان      ۶- پ : مانند اسکندر

قول شاهزاده‌والا گهر مستعد حرب و قتال و محرک ضابطه و قانون جدال می‌بودند . ابتدا گلوله توپ بعزم چرخچی گری قدم در میدان رزم گذاشته بصدای رعد آسانزلزل در ارکان خصم بی پروا افکنده در دلی خالی کرد . شاه درآنی محمد تقی خان شیرازی را با سه هزار نفر سوار قزلباش [یکه سوار] ایرانی در مقابل می‌رمنو که عدت لشکرش بیسی هزار سیرسید واداشته و محاذی قول شاهزاده فوجی را مانند کوه آهنین مأسور بصف بندی و خود با دلاوران یکه تاز جرّار افغان با جمعیت سی هزار سوار و بروی ابوالمنصور خان آمده زنبور کچی باشی را اسر نمود ده شتران زنبورک ده هفتصد نفر بودند پیش روی نواب صفدر جنگ زانوی آنها را بسته طرح جنگ اندازند . نواب قمرالدین خان وزیر الممالک که بجهت حفظ گلوله توپ مستور [ته] خانه خمول و مترصد گرفتاری شاه درآنی گاهی مشغول قیام و انشراح راه سحر در سجود بود همانا صورت فنای خود را در آئینه ضمیر مجسم دیده پیش از دخول وقت بتعمیر خوابگاه پرداخته منتظر اسر قضا می‌بود که گلوله‌ای از گلوله‌های توپ لشکر افغان خیره سر<sup>۳</sup> با سر فرمانفرمائی قدر برآمده مانند دود بر سپهر اخضر عروج و بیال امتیاز پرواز آمد . (چون) حضرت وزارت پناه آید بجهت ملاقات چشم بر راه (قضا) بود بقوت کمند جاذبه شوق مسارعیت نمود (اورا) بنزد خود طمبیده بطرف خود نشاند از ملاحظه این دسوزی گلوله (که در پرواز بود) با سر بر شوق به<sup>۴</sup> ملاقات وزیر عدیم النظیر با سر تقدیر بیک چشم بر هم زدن آن راه دور را طی کرده مانند مصیبت زدگان سر برهنه و نالان و بزبان بی‌زبانی از پیر و جوان جوانای مکان و وزیر الممالک هندوستان و پسران پسران برق سان خود را نزدیک به خانه آن مالامکان رسانیده اراده دخول داشت که دیوار مقابل نه خانه ده پسر ثوبی بلند پروازان مباحث انجام

۱ - پ : واگر ۲ پ : پیغمبر ۳ اصل : بدختر

۴ - اصل : سر بر شوق

در آن ایام صورت اختتام یافته سدّ راه و مانع دخول [او] گشته سرپرشور اورا بغل گرفته بسبب بلند پروازی بیجائی<sup>۱</sup> که کرده بود بر زمینش زد آن مرحله پیما از بدسلوکی حریف پا در هوا سرخورده از خجالت بر زمین فرو رفت و بشوق قدم بوس حضرت آصف جاه جستن کرده در ته خانه ملاقات نموده بغل گیر و وزیر بی تدبیر را روانه دیار نیستی و خود را بدست لشکریان اسیر گردانید (لاحول ولاقوة الا بالله).

### مصرع<sup>۲</sup>

تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد

[مثنوی]

قضا شخصی است بنج انگشت دارد      چو خواهد از کسی کامی برآرد<sup>۳</sup>  
 دو برچشمش نهد آنکه دو برگوش      یکی بر لب نهد گوید که خاموش  
 واز ایات مشهور است

[بیت]

چو تیره شود مرد را روزگار      همانکش کند کو نیاید بکار  
 غرض در همین<sup>۴</sup> گیرودار خبر قتل وزیر الممالک انتشار یافت. دلاوران محمد تقیخان شیرازی از طرف دست چپ بسخت بیرونو حمله ور گردیده بحملات نمایان آن گروه قوی بنیان را ازجا کنده تا بنزدیکی سنگر جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار و رمح آتشبار نموده راجه ایسری سنککه راجپوت را تاب نمانده خود با تمام فرقه راجپوتیه که عدت آنها از سی هزار متجاوز بود [که] بعزم برنگشتن از میدان کین دامن جامه های خود را رنگین و بیکدیگر بسته بودند<sup>۵</sup> پای جلادت در کمال تمکین بمیدان رزم

۱ - پ : سحابتی      ۲ - اصل : مصرعه      ۳ - پ : آید  
 ۴ - پ : عین      ۵ - در نسخه پ در این موضع بقدر یک سطر مکرر شده

گذاشته دلیرانه با بهادران درآویختند. شاه درآنی فرقه‌ای از دلاوران افغانی را بکومک غضنفر نژادان [ایرانی] مأمور نمود. تارسیدن کومک بدلاوران محمد تقی خانی<sup>۱</sup> هژبران معرکه نبرد بتوفیق خالق فرد ستهورانه آن گروه تبه روزگار را<sup>۲</sup> ببارقه تیغ آبدار و سیف آتش بار ونوک سنان افعی مدار ازپیش برداشته بسیاری از آن کافران راروانه دارالبوار (نموده) بکه تازان افغان هم ازیکطرف بقتل آن فرقه مترش<sup>۳</sup> بد کیش کوتاهی نکرده بضر ببارک افغانی تشویش درارکان وجود آن غداران عاقبت نااندیش انداخته دل‌های آنها را ریش ساخته در اسفل السافلین با یزید لعین همدوش گردانیدند. بقیة السیف که بشرط برنگشتن از میدان رزم دربزم گفتگو کرده بودند پای ثبات و قرار ایشان از ضرب دلاوران ازپیش بدر رفته مانند ماده شغالان از حملات شیران گریزان شده جمعی خود را بسنگر میرمنو انداخته و فرقه‌ای [داخل] قول شاهزاده گردیدند. دلاوران نصرت نشان هم از تعاقب دست برنداشته داخل سنگر میرمنو شده [بقتل و غارت پرداختند. میرمنو] بطمع خدمت وزارت پای جلادت افشوده لبر و فرمی بعمل آورده دانست که بجز زیان و دادن نقد جان در آن میدان بصورت سودی<sup>۴</sup> امکان ندارد پای تهو را بعقب گذاشته پس نشست. بهادران محمد تقی خانی و فرستادگان شاه درآنی که سنگر را از خصم خالی دیدند بنهب و غارت دست تعدی گشوده چهکره‌هایی که معلو از بان بود از رسیدن شراری اخگر بیکبار آتش گرفته چندین هزار بان در آن مکان بجولان درآمد از آتش او باروت توپخانه هم شعله ور گشته زیاده بر هزار نفر از غازیان ایرانی و افغان را سوخته دلاوران ایرانی بشنیدای در بلا ملحق و شجاعت پناهان افغانی بخدمت خایمه اول و ثانی شتافته فیضیاب نهانی گشتند، شاهزاده دارا نشان از خونریزی بهادران مخوف و هراسان شده با جمعیت خود و

۱ - پ : خان      ۲ - اصل : شجاعت بزوه را      ۳ - کذا فی الاصل و پ

۴ - اصل و پ : سود تصوری



سرکردگان دیگر که از غیوری هل سن مبارزی را فراموش کرده حیرت<sup>۱</sup> زدگان  
 معرکه سیف و سنان بودند شتابان خود را بابوالمنصور خان رسانیده زبان طعن بر  
 گریختگان و مقتولان گشودند. و جمعی کثیر از لشکر پادشاهی با سرکردگان خود از  
 هندو و مسلمان تکاور گریز را سهمیززده بجانب شاهجهان آباد بجست و خیزدرا آورده  
 که تادهلی جائی عنان توسن فرار را نکشیدند. شاه درآنی با جمعیت خود که در  
 مقابل ابوالمنصور خان (صفدر جنگ) بود زنبور کچیان را بشلیک امر و خود  
 با جمعیت مهیا و مستعد حرب استاد. زنبور کچیان شتران زنبورک را پیش دوانیده  
 مکان بلندی را که [در] مد نظر کرده بودند شتران را خوابانیده و زانوهای آنها را  
 بسته بشلیک زنبورک و صدای کرنا غلغله بساکنان غیرا افکندند. نوآب شجاعت  
 مآب بهادران ویلان ایرانی را تحریک حرب و جماعت هندوستانی (را) از این تصور  
 محال منع و خود بر حوضه<sup>۲</sup> فیل سوار گردید. غضنفر نژادان ایرانی دست شجاعت  
 از آستین جلادت بر آورده قریب یکهزار و هفتصد حوار از خانه زین خود را بر زمین  
 افکنده<sup>۳</sup> دامن یلی بر کمر پردلی استوار و جزایرهای اژدردهان آتشبار را بر سردست قرار  
 داده بیک شلیک دود از نهاد زنبور کچیان بر آورده اکثری را هدف گنوله جزایر نموده  
 و شلیک کنان داخل شتران زنبورک گشته مابقی زنبور کچیان از شر گنوله جزایرتاب  
 مقاومت نیاورده فرار نمودند. دلاوران هفتصد نفر شتر زنبورک را بتصرف آورده  
 (با زنبورک) بلشکر خود فرستاده پای جلادت را پیشتر گذاشتند. شاه درآنی از وقوع  
 این مقدمه لشکر افغان را بیورش امر نمود مبارزان افغان با شمشیرهای آخته جلو  
 ریز حمله ور گردیدند. ایرانیان بضرر گنوله جزایر و توپچیان بخالی کردن توپهای  
 پی در پی شکست در ارکان و حود آن لشکر انداخته بسیاری را از دلاوران افغان

۱- پ: چرت ۲- پ: حوضه ۳- پ: گرفته

ببیاك ببخاك هلاك انداخته بسرای سهمناك آخرت فرستادند (و) بقية السيف تاب مقاومت نیاورده بی نیل مقصود برگشتند. از طلوع صبح تا بوقت مغرب نیران قتال و جدال اشتعال داشت تا آنکه سپاه شام پرده ظلام بر رخ چرخ نیلی فام کشید. ایوالمنصور خان از همانجا پیشتر نرفته دلاوران پیش جنگ را هم بماندن مکانی که بودند امر فرمود. شاه درآنی [حایب و خاسر] شباشب بسهرند رفته [و] از آنجا بشالامار و اسباب و بونه و آغرق<sup>۲</sup> را که در حصار شالامار گذاشته بود از خوف تعاقب بهادران لشکر ایوالمنصور خان حمل دواب نموده عطف عنان بجانب قندهار نموده در بین راه خبر سرکشی و طغیان لقمان خان برادر زاده اش که در قندهار بنیابت خود مقرر کرده بود سامعه افروز او گردید. تبیین این مقال اینکه روزیکه شاه درآنی بعزم تسخیر هندوستان علم استقلال برافراشته روانه میشد لقمان خان برادر زاده خود را بنیابت «سلطنت» مقرر و در قندهار او را دخیل امورات نموده برمسند فرمانفرمائی متمکن گردانیده خود رهگرای مقصد گردید. بود چندی که داخل خاک هندوستان شده از سجل اختیار خود دور افتاد و نتیجه و او باش بعضی ایلات که در بیغولهای گمناسی خزیده و مترصد فرصت بودند در نزد لقمان خان مدد دور جمع شده دخل کلی در مزاج او بنهر رسانیده او را بخود سری اغوا نمودند. خان موصوف هم که از مدتها در دل نرد این مدعا می باحت مکنون ضمیر خود را بره ز داده باغواي عوام کالا نعام ادای خود رانی را بعزل عدل و صاحب تاران شاه درآنی افراست جدمی را بیابان نرد وادی حیرانی و نتیجه در ادخیل امور سلطانی نرده سر آمد و باغور باده نخوت و غرور و بخوا همش خود منافی رای شاه درآنی بر وفق و پیش امر رسی برداخت. و از این مراتب ببخبر شد :

نه هر ده چهره بر افروخت - سری - نده هر ده آینه سازد سکندری داند

۱- پ : همان مکان      ۲- پ : و اغراق

نه هر که طرف کله کج نهاد<sup>۱</sup> و تند<sup>۲</sup> نشست کلاه‌داری<sup>۳</sup> و آئین سروری داند  
 این خبر در دو منزلی سهرند که بجانب قندهار [سیرفت] بشاه درانی رسید  
 باستعجال بالشکری متوجه قندهار گردید. مفسدان هنگامه طلب و اوپاشان شرارت  
 مشرب به مجرد استماع از انصراف شاه درانی در همان شب متفرق گردیده باوطن  
 خود رفتند. لقمان خان از فرار معاونان مایوس گشته دست استیمان بدامن اعانت  
 سرکرد گانی که با او بظاهر دم از وفاق میزدند زده جواب بجز نفاق چیزی دستیاب  
 نگر دیده بالضروره از سرسستی و غفلت هشیار گشته دانست که این کار از قلت اعوان  
 بی نام و نشان بدون تقدیر و خواهش خالق انس و جان بی بنیان بجز دادن نقد جان  
 خلاصی امکان ندارد مضطرب گردید. و بذیل استشفاع اعتصام نموده شفیعان<sup>۴</sup>  
 برای عفو جرایم بدرگاه شاه افغان فرستاد. چون طایفه سدوزه‌ای را ضابطه و قراردادی  
 هست که از ذات خود صاحب تقصیر را خود بقتل نمیرسانند شاه درانی خان  
 سرست باده غرور را طلبیده از نیابت خلع و بحبس نظر نگاهداشته در ظاهر از او  
 بازخواست نکرد بعد از دوسه روز در خفیه او را بیکی از دلاوران ایرانی داده در شب  
 بقصاص رسانید.

### در بیان احوال حضرت شاهرخ شاه و اهل خراسان و بقتل رسیدن

#### فریدون خان غلام و [صادرات] آن ایام

در اوانی که لشکر احمد شاه درانی از فوج قاجاریه محمد حسن خان شکست  
 خورده وارد سبزوار و از آنجا شاه درانی بعزم سفر قندهار کمیت گریز را جولان داده  
 وارد هرات و نور محمد خان افغان را که بخدست نیابت سلطنت در مشهد مقدس در

۱- اصل و پ: شکست ۲- پ: راست ۳- اصل: سپاه‌داری

۴- اصل: شفیع‌ای

خدمت حضرت شاهرخی مقرر کرده بود از مشهد طلبیده و امیرخان قرائی که از ایل برلاسیه خراسان و محل سکناى او دولت آباد بود نظر بخدمات شایسته‌ای که سابق ازو بسبب شاه درانی بعمل آمده اورا برتبه سرداری خراسان ممتاز و محولات و اطراف مشهد مقدس را هم با و سپرده و خود بالشکر افغان بسمت قندهار روانه گردید. حضرت شاهرخى بعد از رفتن نورمحمدخان افغان فریدون خان غلام سرکار خود را بنیابت خود مقرر و نظام بخش امور سلطنت گردانید. خان موصوف حسب الحکم بخدمت مذکور قیام و اقدام مینمود. امیرخان قرائی که از نفاق سرداران خراسان مطلع و حضرت شاهی را عاجز و بی‌معاون و ارض فیض بنیان را از وجود دلاوران خالی دید بطمع تسخیر مشهد مقدس زیارت روضه رضویه را بهانه کرده با جمعی از همراهان خود و فرقه افغانان درانی از محل سکناى خود حرکت و بجانب ارض اقدس روانه و در ورود بدر دروازه باذن حضرت شاهی با سردمان همراهی داخل شهر و بنحویکه با سردمان خود تمهید نموده بود دروازه را در اختیار خود آورده جمعی را هم بر سر بروج فرستاده سه چهار برج را در اختیار آوردند. از تصرف نمودن دروازه و چند برج و عدم لشکر در شهر استیلاى خود را در ارض اقدس یقیناً تصور نموده بنا را بر بی‌اعتدالی گذاشته بر مردمان شهر دست اندازی نمود. از این حرکت حضرت شاهرخى را غضب مستولی گشته میرحسین خان افشار و احدالعین و فریدون خان نایب السلطنه را باخراج خان موصوف و همراهیان او مقرر فرمود. حسب الحکم خوانین باجماعت غلامان و چند نفر از فرقه افشاریه با تیغهای آخته از دروازه چهارباغ برآمده در میان خیابان عرض ازجماعت افغان را دیدند بقتل رسانیدند. و فرقه قرائی را بگرفتند اسب و سلاح قناعت کرده دستگیر مینمودند. و سردمان شهر هم جمعیت نموده بروج و دروازه را از دستان امیرخان عنقا بضر بشمیر و چماق استرداد نموده از شهر بیرون کردند. خان موصوف

بی نیل مقصود بسمت دولت آباد محل سکناى خود فرار و فریدون خان بدستوردخیل  
 امورات کلی و جزئی حضرت شاهرخی و با مردمان شهر رویه سلوک راسرعی میداشت.  
 شاهزادگان عالی مکان نصرالله سیرزا و نادر سیرزا که خلفان حضرت شاهرخ شاه و در  
 صغرسن پسر تدریس مشغول و در امورات کلی و جزئی بموجب حکم شاهی باسترضای  
 فریدونخان روزگار میگذرانیدند. بعد چندی که برادران را این مراتب بخاطر عالی  
 گران و بطبع غیور ناموافق بود (بایکدیگر) باب مشاورت گشاده باستصواب یکدیگر  
 بقتل فریدونخان مصمم و چند نفر از غلامان را هم در این امر باخود متفق و همداستان  
 کردند روز دیگر غلامان را مکمل و مسلح در کناری پائین دالان خلوت و حرسرا  
 بصورت اخفا واداشته از جانب حضرت شاهرخی کس بطلب او فرستادند. و حضرت  
 شاهی را اکثر اوقات محل نشیمن در مکان شاهزادگان و برای امورات مخفیہ ضروریہ  
 بهمانجا فریدونخان را منفرد طلبداشته احکام فروریہ را باو میفرمود. خان موصوف  
 بهمین خیال بخاطر جمعی تمام بادوسه نفر از آدسان خود روانه دربار حضرت شاهرخی  
 و در ورود بانمکان نصرالله سیرزا با غلامان براو تاخته همانوقت بدون تأمل بقتلش  
 رسانیدند. فرقه غلامان گرجیہ و غیره که خان مقتول را سردار و بزرگ خود میدانستند  
 از قیل و قال مردمان قتل او را باور نکرده بخيال حبس او افتاده همگی جمعیت نموده  
 باراده [آنکه] او را از حبس بآرند مستعد حرب گردیدند. بعد از تحقیق که قتل  
 خان مذکور معلوم ایشان گردید جمعیت آنها از یکدیگر پاشیده هریک بمکان خود  
 رفتند. خواجگانی که در حرم آمد و شد داشتند ماجرای قتل فریدونخان را بحضرت  
 شاهرخی عرض و از حقیقت جمعیت غلامان آگاه گردانیدند. حضرت شاهی در کمال  
 غضب از حرسرا برآمده باوجود بیچشمی نصرالله سیرزا را چشم نمائی معقولی کرده

ویکنفر از غلامان قاتل فریدونخان را بروز خود نشانیده چشمهای او را کنده داخل حرمسرا گردید. نصرالله میرزا بعد از این مقدمه خود متوجه امورات گردیده بدون شرکت غیر بنیابت پدر بزرگوار بر تق و فتق معاملات سپرداخت. چون حضرت شاهی را با نادر میرزا محبت بیش از نصرالله میرزا بود مکتون ضمیرش این بود که نادر میرزا را دخیل امورات سلطنت گرداند لیکن بسبب تهور و جلالت نصرالله میرزا این امر در عهده تعویق مانده و نصرالله میرزا بخطاب ولینعمتی در مملکت خراسان بین الناس مشهور و معروف گردید. حضرت شاهی را تمهیدی بخاطر رسیده نصرالله میرزا را در خلوت طلبیده فرمود که ما را مظنه این بود که سرداران خراسان همگی اتفاق کرده سلطنت را رونقی خواهد رسید چنانچه<sup>۱</sup> که قبل از این که جمعیت سرداران منعقد گردید باقیمانده خزانه و جواهرخانه<sup>۲</sup> جناب نادری را سرداران مدکور بموجب خواهش خود آنچه خواستند کردند که هیچ چیز باقی نگذاشتند و همگی با وطن خود رفته سلطنت را بی رونق و بی جز ناسی از فرمانفرمانی نمانده. در این صیرت ما را چنین بخاطر رسیده است که بدون اعانت دریمخان زند که در عراق میباشد سلطنت در خراسان هیچ نوع صورتی نگیرد باید خود متوجه عراق شده با دریمخان ملاقات کرده فوجی ازو گرفته و زود خود را برسانی که امید فوجی است که سلطنت را رونقی بهم برسد [و] بعد از این آنچه مناسب باشد بعدل خواهد آمد. غرض این بود که نصرالله میرزا را که صاحب داعیه و عزم است باین بهانه روانه عراق نماید و نادر میرزا را دخیل امورات گرداند که سوای این تمهید نوعی دیگر سلطنت نادر میرزا صورتی نخواهد گرفت. نصرالله میرزا قبول رفتن عراق کرده از خدمت حضرت شاهی سرخص و مندو قچه مملو از جواهر قیمتی که دست اناراد خراسان باو برسد بود همراه خود برداشته باصد<sup>۳</sup> نفر از غلامان رهبرای عراق درید. در سرحد نیشابور

۱- پ: چند      ۲- اصل: و منزل      ۳- پ: با چند

مردمان عباسقلی خان حاکم آنجا شب بر سر او ریخته صندوقچه را با بعضی از اشیای دیگر غارت نمودند. نصرالله میرزا (برسر این مقدمه گفتگوئی نکرده و نسخ اراده نکرد و روانه عراق گردید حکام سرحدات عراق از آمدن نصرالله میرزا مطلع شده حقیقت را بدربار عظمت مدار کریمخان عرض کرده و منتظر حکم میبودند که بهر نوع حکم صادر شود بعمل آرند. ازبندگان سکندرشان احکام و فرامین بسرحدات خود بجمیع خوانین و سرکردگان شرف صدور یافت که [از سرحد خراسان الی شیراز] هر کس از حد و حدود خود استقبال نموده نذورات و پیشکهای لایق گذرانیده بدآب و دستور پادشاهان با نصرالله میرزا سلوک سعی دارند. نصرالله میرزا [را از] همه جا استقبال آمده حکام هر دیار علی قدر مراتبهم پیشکش و هدایا گذرانیده از سرحد خود بمحل اختیار دیگری میرسانیدند. بهمین دستور داخل بخاک فارس و خوانین زندیه و سایر اویماقات و ایلات و سرکردگان بموجب حکم بندگان کریمخان که حقیقت احوال او بعد ازین رقمزده کلک عنبرین ساک میگردد تا تنگ الله اکبر استقبال نموده بآئین شاهانه داخل دارالعلم شیراز و بدولتخانه کریمخانی نزول اجلال فرمود. حضرت کریمخان تا در بارگاه استقبال نموده در بک مسند<sup>۳</sup> نصرالله میرزا را با خود نشانیده لازمه سلوک مسلوک داشته<sup>۴</sup> مکان علیحده بجهت خوابگاه و نشیمن ایشان مقرر و در تعظیم و تکریم و مهمانداری قصوری نمیفرمود. بعد از چند روز حضرت میرزا لب بعرض مدعا گشوده حقیقت سلوک سرداران و فرقه اکراد و ایلات خراسان و بی اختیاری حضرت شاعرخی در ارض فیض بنیان و آمدن خود را برای امداد بخدمت ذی شوکت<sup>۵</sup> ایشان بمعرض بیان (در) آورد. بندگان کریمخان قبول فرستادن لشکر در خدمت حضرت نصرالله میرزا بخراسان نموده بفکر کارسازی و تدارک قشون افتاد

۳- پ : داشتند

۲- اصل : منزل

۱- پ : کریمخانی

۴- پ : و بی شوکت

درین بین خطی از جانب [حضرت] شاهرخی به [خدمت] کریمخان رسید مضمون<sup>۱</sup> [آنکه]: نصرالله سفیه<sup>۲</sup> و جاهل که از راه مکر و خدعه فریدونخان غلام و لله خود را بی تقصیر و بی جهت بقتل رسانیده بحسب اتفاق رهگرای خدمت آن زبده آفاق بدون اطلاع گردیده که مابین اهل خراسان و عراق بانی مفسده و نفاق گردد هر گاه درخواست لشکر و کومک داشته باشد مقرون بانجاح فرمایند که از خوانین و سرداران خراسان احدی را ادعای سرکشی و کسی را بیجا نافرمانی با ما نیست. بندگان کریمخان راز<sup>۳</sup> در پرده خفا داشته بنصرالله میرزا اظهار فرمود. روزی نصرالله میرزا مجدداً باظهار مطلب پیشین پرداخته برای رفتن بخراسان ده حضرت شاهرخی منتظر است گفتگو نموده بندگان کریمخان عثمان نوشته حضرت شاهی را ده در نزد منشیان سرکار خود سپرده بود طلبیده بنصرالله میرزا نمود. حضرت میرزا از مضمون مکتوب مطلع شده خجالت بسیاری کشیده بی نیل مقصود بسمت خراسان با حد نفر از آسمان خود مرحله پیما گردید. و حضرت شاهرخی بعد از روانه نمودن نصرالله میرزا بسمت عراق نادر میرزا ولد کوچک خود را صاحب اختیار مشهد مقدس نموده در مسند فرسان فرمائی او را متمکن گردانید. و نادر میرزا بر تنی و فتق مهمات سپرداخت که نصرالله میرزا از شیراز برگشته همه جانباسته عجل طی مراحل نموده خود را بمشهد مقدس رسانیده داخل شهر کردید. نادر میرزا از ورود نصرالله میرزا متوجه شدی سده از دروازه دیگر بسمت چناران فرار نموده نصرالله میرزا در مسند فرمانفرمائی متمکن گردید.

چون جعفرخان درد ده در چناران سکنا داشت نهری ده باحد او از چناران | و | در شهر و خیابان همیشه جاری بود سده نموده بطرف زیادات خود از ساخته حکام مشهد مقدس چندین دفعه اراده کردند که آنرا بدستور سابق بشهر بیابان بسبب

۱- پ: بمضمون ۲- اصل: سفله ۳- پ: خط را



قلت اعوان<sup>۱</sup> و جمعیت و کثرت اکراد و جعفرخان میسر نمیگردید. نصرالله میرزا کس بنزد جعفرخان بطلب آب فرستاد. ولدان نقد علیخان برادر جعفرخان در این باب تعلل ورزیده آبی بروی کار نیامد. نصرالله میرزا خود سوار شده با چند نفر از غلامان تا سر آب رفته مستحفظان را فراری و آب را بسمت مشهد مقدس جاری نمود در<sup>۲</sup> معاودت ولدان نقد علیخان با جمعی از اکراد بعزم مدافعه پیش آمده نصرالله میرزا کمیت جلادت راجولان داده با قلت اعوان خود را بانجماعت زده چند نفر را<sup>۳</sup> زخمی نموده آنها را شکست داده تا نزدیک قلعه دوانیده بمشهد مقدس برگشت. و جمعیتی با خود فراهم آورده باذن حضرت شاهرخی عازم تسخیر نیشابور گردید. عباسقلیخان ولد حسنخان<sup>۴</sup> بیات که حاکم نیشابور و نهایت استقلال داشت از اراده او مطلع گردیده جنگ میدان را با نصرالله میرزا صلاح حال خود ندیده تحصن اختیار نموده نصرالله میرزا بمحاصره نیشابور پرداخت. حضرت شاهرخی باز فرصت یافته نادر میرزا را طلبیده بدستور پیش<sup>۵</sup> راتق و فاتق امورات گردانیده قدغن نمود که اگر نصرالله میرزا بمشهد مقدس آید دروازه را برای دخول او باز نکنند و اگر بجنگ پیش آید مردمان بروج و [باره] و مستحفظان دروازه بدفع او پردازند. نصرالله میرزا از تمهیدات شاهی مطلع شده دست از محاصره برداشته باستعجال روانه مشهد گردید. جمعیتی که با خود داشت همگی پراکنده و باو طان خود رفتند با جمعی از غلامان بطرق رسیده ابواب شهر را بر روی خود مسدود دید ناچار<sup>۶</sup> آنروز و آنشب را در بیرون شهر در کمال حیرانی گذرانیده مردم شهر مشهد از این احوالات مطلع گشته بسبب ظلم و تعدی بسیار که از نادر میرزا بوقوع میرسید طالب نصرالله میرزا گشته بهجوم عام دروازه را از مستحفظان بضرر چماق و چوب و سنگ گرفته صغیر و کبیر پیاده از

۱- اصل : او ان      ۲- اصل : از      ۳- اصل : آنها را

۴- پ : حسن قلیخان      ۵- پ : سابق      ۶- پ : لاچار

شهر برآمده تا طرق رفته نصرالله میرزا را ملاقات کرده بشهر آوردند . حضرت شاهرخی مخوف<sup>۱</sup> شده پناه بروضه<sup>۲</sup> [رضویه<sup>۳</sup> امام الجن والانس علیه الصلوات و اکمل التحیات برده نادر میرزا از سمت ارگ بجانب نیشابور فرار نمود . نصرالله میرزا بعتبه بوسی روضه<sup>۴</sup> [رضویه سلطان الاولیا علیه التبعیة و الشنا مشرف گردیده بعد از عتبه بوسی بخدمت والدخود رفته پای او را بوسیده خاطر جمع نموده داخل چهارباغ گردانید ، و خود تا چند<sup>۵</sup> روز تدارک دیده بجانب کردستان روانه شد .

[ در ] بیان رفتن احمد شاه درآنی کُرت سیوم بهندوستان

و حرب نمودن با جماعت مرهته و مغلوب گشتن

آنفرقه بی نام و ننگ بامر ملک با فرهنگ

قبل از این رقمزد بیان گردیده که شاه درآنی بعد از شکست از دلاوران نواب صفدر جنگ که وارد قندهار گردید لقمان خان برادرزاده اش را بسبب بغی و سرکشی بقتل رسانیده بفکر تدارک و سرانجام لشکر افتاده مجدداً از فرقه قزلباش<sup>۱</sup> ایرانی و تورانی و افغان و دابلی دوازده هزار سوار دیگر ملازم نموده اسب و آلات حرب همگی را بقدر ضرورت مهیا و لشکریان (دیگر) را هم بهمین دستور بعد از دیدن سان هر کس را هر چه از آلات حرب از اسب و تمشیر و تفنگ و غیره در تدار بود تدارک درده روز و شب بهمین شغل میپرداخت . در این بین خبر فوت محمدشاه و استقلال احمد شاه بر سریر سلطنت رسید . و بعد از چندی بیعت با احمد شاه بی احمد شاه با نواب صفدر جنگ باغوازی غازی المذنبخان مشهور بموادالمانک<sup>۲</sup> در حرب صفدر جنگ با احمد شاه در شاه جهان آباد و رفتن نواب صفدر جنگ بطرف حوید<sup>۳</sup>

۱- اصل : مخوف ۲- ا : و خود بعد چند ۳- ا : قزلباش

۴- اصل : بموادالمانک

و آزار شقاقلوس بهم رسانیدن و بهمان آزار دنیای فانی را وداع نمودن و اختلال<sup>۱</sup> اوضاع هندوستان سامعه افروز شاه درآنی گردید . از شنیدن این اخبارات سرور شده مصمم رفتن به هندوستان گردید . نوآب عمادالملک بعد از فوت نوآب صفدر جنگ ب فکر خود سری افتاده احمد شاه و نوآب قدسیه والدۀ ماجدۀ او را که مدخلیت<sup>۲</sup> تاسی در امور سلطنت داشت هر دو را بقید آورده دیده جهان بین ایشان را از نور عاطل ساخت . یکنفر از شاهزادگان تیموریہ را برای نام بر آورده سریر آرای سلطنت و بیخطاب عالم گیری مشهور آفاق گردانید . و بجز نام سلطنت عالم گیر را در هیچ امر دخلی نبود . شاه درآنی با لشکر قیامت اثر کوچ بر کوچ از قندهار قطع سنازل نموده بنزدیکی دهلی رسید . عمادالملک عالمگیر را برداشته باستقبال شاه درآنی شتافته بعد از ملاقات عالم گیر خود هم ملاقات نموده و شاه درآنی داخل شهر شاه جهان آباد گردید . بعد از چند روز که شهر را غارت و نهب<sup>۳</sup> نموده پادشاه بیگم صبیہ محمد شاه مغفور را بجهت خود خواستگاری نمود و صبیہ عالم گیر را باز دواج تیمور شاه ولد خود در آورده عالم گیر را بدستور سابق<sup>۴</sup> دخیل امر سلطنت و عمادالملک را وزیر الممالک مقرر و خود با لشکر عطف عنان بجانب قندهار ( نمود ) . در ورود بقندهار چون امر سلطنت ایران [ را بر هم ] و نفاق دلاوران خراسان را بایکدیگر بمرتبہ اتم دانست و [ اینک ] حضرت شاهرخی را با شاهزادگان بدون جمعیت که در مشهد مقدس متمکن بودند وقت را فرصت دانسته مصمم رفتن خراسان گردید که خط عالمگیر رسیده متضمن بر آنکه عمادالملک ب فکر قتل ما اوفتاده اگر حضرت شاهی خود بدولت تشریف فرمای اینصوب<sup>۵</sup> شوند یحتمل که از دست این ظالم مستخلص<sup>۵</sup> شویم و الا نجاتی برای ما و فرزندان ما نخواهد بود . از شنیدن این مضمون شاه درآنی فسخ ارادۀ خراسان نموده علم استقلال بجانب هندوستان افراشت .

۱- پ : و از اختلال ۲- اصل : مدخلتی ۳- اصل : نهیت - پ : نهیب

۴- پ : این سمت ۵- اصل : متخلص

از فرستادن این خط عمادالملک از حقیقت مطلع شده پیش از رسیدن شاه درّانی عالم گیر را با چند نفر از اعوان بقتل رسانیده جهنکو را مرهته را با هشتاد هزار سوار مرهته طلبیده باراده حرب شاه درّانی با خود رفیق ساخته شاهزادگان تیموریه را از ذکور و انات از قلعه شاهجهان آباد بر آورده بنزد کامکارخان بلوچ فرستاد. و خود با جهنکو را مرهته و جمعیت خود در پارجمنا<sup>۱</sup> قرار گرفت. شاه درّانی بعد از دریافت حقیقت از خط عالم گیر با لشکر جرّار خونخوار روانه دهلی (شد) و در ورود بنزدیکی شاهجهان آباد عمادالملک از ورود لشکر افغان مطلع شده با جهنکو را (مرهته) مشورت آمدن بر حرب شاه درّانی نموده میخواستند که از دریا پار شوند پیتهل رای<sup>۲</sup> که سردار کلان و سپهسالار لشکر جهنکو را بود و در پارجمنا دائره داشت<sup>۳</sup> بحسب اتفاق با فوج شاه درّانی که برای تعیین مکان و دیدن لشکر خصم آمده بودند حرب اتفاق افتاد و گلوله به پیتهل رای<sup>۴</sup> مذکور رسیدند لشکر او متفرق (شده) و از این خبر جهنکو را شویش شده صرفه در جنگ ندیده بسمت دکن<sup>۴</sup> با لشکر خود گریخت. عمادالملک هم تاب | مقاومت | نیاورده با لشکر خود داخل شهر شده منظورش اینکه شاهزاده | را | که بعد از دشمن عالمگیر برای تقدّم اسرسلطنت مقرر کرده بود همراه گرفته خود را بمأمنی رسانیده و لشکر دکن<sup>۴</sup> را | داد | طلبیده | بود | بعد از رسیدن آنها با شاه درّانی مقابل شود. شاه درّانی بعد از داخل شدن عمادالملک (بشهر از مکان خود حرکت کرده و نزدیکی شهر را مضرب خیابان نصرت انجام نمود. عمادالملک نیز | بیشتر | شویش شده خود بتنهائی از شهر برآمده بسمت قلاع سورج مل جاتهد<sup>۵</sup> گریخت شاه درّانی با لشکر داخل شهر شده بعد از چند روز خبر رسید که جهنکو را که بسمت دکن<sup>۴</sup> گریخته بود با آنها و بوسواس را اولاً اخیلف

۱- پ : بارخیا      ۲ اصل : پیتهل رای      ۳ پ : و در پار دریامی بود  
 ۴- پ : دکهن      ۵ اصل : مل جاب کریج      ۶ پ : باها و در سواس

ارشد پندت پردهان بالاجی راو و پیشوا وسداشیو پندت عمه زاده بالاجی راو مذکور  
 مشهور به بهاوجی) [فرزند رعنا] وسلهار راو و اپاجی و (سایر) سرکردگان مرهته که  
 زیاده بر سه لک سوار جرّار [اند] بایک هزار و سیصد ضرب توب و چهل هزار کاردی بسر-  
 کردگی ابراهیم خان کاردی می آیند. و نجیب الدوله افغان یوسف زئی<sup>۱</sup> باپانزده  
 هزار سوار افغان<sup>۲</sup> که باشندند هندوستان بود از ورود شاه درّانی بنزدیکی دهلی  
 بخدست شاه درّانی آمده ملازم رکاب میبود. از استماع آمدن لشکر مرهته شاه درّانی  
 [از نجیب الدوله<sup>۳</sup>] پرسید که بچه طریق با این جماعت حرب باید کرد.  
 نجیب الدوله بعرض رسانید که این جماعت با سرانجام بسیار ولشکر بی شمار می آیند  
 الحال مقابل شدن و حرب (با) این جماعت را چند وقت در عهده تعویق باید انداخت  
 و سردمان معتمد را در قلعه شاه جهان آباد برای محافظت شهر و قلعه گذاشته و خود  
 بدولت پاردریا را مضرب خیام نصرت انجام مقرر فرسوده و احکام بنام سرداران  
 رو هیله و افغان که در هندوستان سکنا دارند از حضور شرف صدور یابد که با جمعیت  
 و لشکر خود بر کاب ظفر انتساب حاضر گردند و مرا رخصت فرمایند که رفته نواب  
 شجاع الدوله (خلف الصدق نواب صفدر جنگ هم) بھر قسم باشد رضامند کرده  
 بخدست بیاورم. بعد از رسیدن [نواب] معزی الیه و جمعیت رو هیله هر قسم صلاح  
 باشد در قلع و قمع این فرقه کفره باید کوشید. شاه درّانی رای او را پسندیده یعقوب<sup>۴</sup>  
 علیخان و بلندخان افغانرا باد و هزار نفر در قلعه بمحافظت شهر مامور و نجیب الدوله  
 را برای آوردن نواب شجاع الدوله فرستاد (و احکام برای نواب<sup>۵</sup> شجاع الدوله)  
 و سعدالله خان پسر علی محمد خان رو هیله<sup>۶</sup> و (جمع) سرداران رو هیله<sup>۶</sup> و احمدخان  
 بنگش شرف صدور یافت که با جمعیت و توپخانه بر کاب حاضر شوند. و خبر رفتن

۱- اصل ۱ و نجیب خان رو هیله ۲- اصل: رو هیله ۳- اصل: نجیب خان

۴- اصل: یاقوب ۵- پ: و احکام بنام ۶- پ: رو هیله

نجیب الدوله برای آوردن نواب شجاع الدوله در میان جماعت روهیلہ [انتشار یافت . سرداران روهیلہ ] کہ دوندیخان و قطب شاہ و حافظ رحمت خان و سعد اللہ خان باشند با سرکردگان دیگر ہمگی با جمعیت خود و توپخانہ کہ عدت<sup>۱</sup> ایشان از یکصد و چهل ہزار سوار و پیادہ زیادہ بود بخدمت شاہ درانی حاضر شدہ ملازمت نمودند . احمد خان بنگش ہم با (جمعیت) بیست ہزار سوار ( و پیادہ ) و توپخانہ و سرانجام از مکان خود روانہ و فیضیاب حضور شاہی گردید . و نجیب الدولہ بخدمت [نواب] شجاع الدولہ رسیدہ از طرف شاہ درانی پیغام رسانید کہ چون مقدمتہ کفر و اسلام در میان است در این وقت خودداری نمودن دور از رویہ دین داری و خلاف خوشنودی جناب اقدس باری است و بر جمیع اہل اسلام بموجب شریعت حضرت خیر الانام دفاع<sup>۲</sup> این کفرہ تمام لازم بل واجب است و ہر کہ خود را از این حرب معاف نماید<sup>۳</sup> بی شبہہ از دین اسلام<sup>۴</sup> خارج و در شریعت غرای سید المرسلین شرمسار خواہد بود . نواب شجاع الدولہ از این پیغام نصیحت انجام متقاعد شدہ پنج ہزار سوار قزلباش ایرانی<sup>۵</sup> کہ ملازم رباب او بودند یا چہار ہزار سوار ہندوستانی و توپخانہ ہمراہ برداشتہ بخدمت شاہ درانی شتافت . حضرت شاہی جمیع سرکردگان افغان را باستقبال نواب معزی الیہ<sup>۶</sup> فرستادہ بامر از تمام داخل لشکر افغان و بخدمت شاہ درانی فیضیاب گردید . شاہ دالاجہ اہل بخت<sup>۷</sup> و نہایت سلوک بعمل آوردہ بخطاب فرزند خانی او را تیراخت . و در آن روز نواب موصوف و حافظ رحمت خان و سرکردگان روهیلہ<sup>۸</sup> و نجیب الدولہ بہ سواد پور<sup>۹</sup> بشاہجہان آباد رسیدہ قلعہ را محاصرہ نمودند تا کہ تمام اہل قلعہ را بفرستند . قلعہ را محافظت نمودہ بزد و خورد مشغول بودند . و نواب<sup>۸</sup> شاہجہان و در زمان شاہ

۱ اصل در عدت ۲ بوقوع ۳ بچنگہ معاف دارد ۴ بسلامت ۵ بکسر ۶ معزالیہ ۷ بکسر ۸ اصل روهیلہ ۹ اصل سواد پور

درانی که در قلعه بودند بسبب بی آذوقگی و طغیان دریا که<sup>۱</sup> کشتیها هم در اختیار لشکر مرهته بود صرفه در ماندن [ در ] قلعه ندیده پیغام بسردار مرهته دارند که ما دست از قلعه داری بر میداریم و قلعه را بشما واسیگذاریم. بشرط آنکه قسم خورده [ ما را امان بدهید تا ما از قلعه بر آمده بخدمت شاه خود برویم سردار مرهته قسم خورده ] قبول نمود که ایشان را صحیحاً سالمآ بنزد شاه بفرستد. یعقوب علیخان خاطر جمع کرده با جمعیت خود بموجب گفته سردار مرهته بخانه نواب علی مردان خان که در کنار دریا واقع است رفته سردار مذکور برای ملاقات او رفته و اورا ضیافت نموده رخصت کرد<sup>۲</sup>. یعقوب علیخان در پارجمنا بخدمت شاه رسیده حقیقت را بعرض رسانید. شاه بر او اعتراض [ بسیار ] کرده میخواست او را بقتل برساند چون مقدمه جنگ در پیش بود بقتل او نپرداخته او را معاف نموده و بها و سوری را<sup>۳</sup> سردار مرهته ناروشنکر که معتمد او<sup>۴</sup> بود با جمعیت بسیار در قلعه دهلی گذاشته و او را قلعه دار مقرر و خود روانه سمت لاهور گردید. در نزدیک سهرندچاهی بود که معبد کلان فرقه هنود و عالمگیر ماضی آنچه را مسدود نموده بود. در ورود بان مکان چاه مذکور را پیدا نموده و خار و خاشاک او را دور نموده بضابطه خود غسل نموده و این را بفال میمون دانسته و از آنجا باز بسمت شاهجهان آباد باراده حرب شاه درانی معاودت نمودند. وبسبب طغیان آب که عبور از آن بدون کشتی متعذر بوده جمیع کشتیها در اختیار مرهته بود. شاه درانی برای گذشتن از دریا راهی نمی یافت سرداران افغان و روهیله و نواب شجاع الدوله همگی در این فکر بودند که بدون کشتی از دریا بچه نوع عبور نمایند که شاه درانی را تدبیری بخاطر رسیده بجمیع سرداران حکم فرمود که هر قدر فیل در لشکر باشد همگی را حاضر سازند. حسب الحکم

۱- پ: رودخانه جمنا ۲- پ: رخصت نمود ۳- پ: و بهاؤ و بسواس را و

۴- پ: ناروشنکر که معتمد ایشان

یکهزار و پانصد فیل از جمیع<sup>۱</sup> لشکر فراهم آمده بعرض رسانیدند. شاه و الاجاه بیست هزار سوار ایرانی و افغانرا حکم فرمود که همگی سلاح و آلات حرب را بارفیلان نموده خود هم بسواری فیلان از دریا عبور نمایند. و کشتیها که در اختیار [سرداران] مرهته است از آنها گرفته باینطرف دریا بیاورند که لشکریان بسهولت از دریا عبور نمایند. بموجب فرموده سواران سلاح جنگ را بار کرده خود هم بمعاونت اخیال<sup>۲</sup> از دریا عبور نموده بر مستحقان کشتیها تاخته پاره‌ای را علوفه شمشیر آبدار نموده بقیه السیف فرار نموده بلشکر مرهته ملحق گردیدند. دلاوران ایرانی جمیع کشتیها را بحیطه ضبط آورده بخدمت حضرت شاهی فرستادند. شاه و لشکریان همگی عبور نموده چهارگروهی لشکر مرهته را مضراب خیام نصرت انجام نموده محسود چشم خصم بد اختر گردیدند. سرداران مرهته از عبور لشکر شاه در آنی مطاع شده جمع کثیر برای ممانعت مقرر نموده در مقابله فریقین دلاوران طرفین با یکدیگر بخصم افکنی داد مردی داده واز هیچ طرف کاری نساخته بمتر خود بازگشتند. و از چهار طرف دلاوران ایرانی و افغان حسب الحکم شاه در آنی راهها را مسدود نموده که از هیچ طرف آذوقه بجماعت مرهته نه در دور خود سنگری عظیم ساختند و بوبهای کلان را چیده بودند نمیرسید. و فرقه مد آورده بخاطر جمع در سنگر خود بودند و مطلقا شاه در آنی را با این جمعیت بخاطر نمی آوردند و بیگفتند هر وقت خواستیم از سنگر بر آمده شاه در آنی را با همه جمعیت او علوفه شمشیر آبدار نموده بکلی ایشانرا زنده نخواهیم گذاشت که بملک خود بروند. و چون شاه در آنی را مشاهده کرد آمدن آذوقه نموده بود و چند ماه بنهین دستور گذاشت که آذوقه بجماعت نرسد و آدم و اسب بسیاری بسبب بی آذوقگی بمعاش تلف در آمدند و کار بر جماعت

۱- پ : جمع ۲- پ : بان طرف عبور نمایند حسب الامر شاهی سواران مد آور

با آلات حرب سوار فیلان را



سرهتته [بسیار] تنگ شد آنوقت همگی کمر بعزم «رزم» شاه درآنی بسته توبخانه را پیش انداخته مجموع لشکر سوار شده از سنگر پر آمدند. و از اینطرف هم شاه و الاجاه و نواب شجاع الدوله بهادر و نجیب الدوله<sup>۱</sup> و سرداران روهیله و افغان مستعد<sup>۲</sup> حرب شده هر کس با جمعیت و توبخانه خود در سکانی معین با سر شاه درآنی قرار گرفتند. لشکر هنود مانند سیلاب گل آلود باتیغهای آخته در و دشت را فرا گرفته زیاده برد و هزار و چهار صد فیل سوار که همه سردار و هر یک خود را در روز جنگ بصد سوار برابر میگرفتند در عماریهایی<sup>۳</sup> زردوزی در کمال وقار قرار گرفته و لشکر خود را تحریک بحرب مینمودند. شاه درآنی افواج هندوستانی<sup>۴</sup> را بمقابل آنها فرستاده و لشکر خود را در عقب مقرر فرمود که هر گاه احدی از لشکر هندوستانی از حرب روی گرداند او را طعمه شمشیر آبدار نمایند و خود با فرقه قزلباشیه و دسته غلامان در یک سمت قرار گرفت. لشکر سرهتته بهمان دستور که مذکور شد من حیث المجموع رو بلشکر روهیله آورده آنها را از جا کردند. نواب شجاع الدوله بهادر را تاب نمانده مانند اجل معلق از یک سمت با جمعیت خود یورش بر سر ابراهیم خان [کاردی] و فرقه کاردیان آورده از گلوله توب و تفنگ پروا نکرده بضرر گلوله جزایر دسار از نهاد آن جماعت کفار بر آورده داخل توبخانه آنها گردید. و از اینطرف شاه درآنی توبچیان قدر انداز را بخالی کردن توبهای پی در پی بر عماریهایی<sup>۴</sup> فیلان کوه توان و لشکر کفار ضلالت پیشکان<sup>۴</sup> اسر فرمود قریب بسه هزار توب که از سپاه درآنی و سرداران روهیله و احمدخان بنگش و نواب شجاع الدوله و سایر سرداران بود بیکبار آتش افشانی آغاز نموده از غریدن صدای رعد آسای توبهای اثر دردم تزلزل در ارکان وجود [هنود] تبه روزان روسیاهان<sup>۵</sup> خذلان شیم راه یافته هر گلوله سر بسته ای که

۱- پ : نجیب خان      ۲- پ : انباریهایی      ۳- پ : هندوستانی و افغانه

۴- پ : توامان      ۵- اصل : روز سیاه

از دهن توب جدا میشد پیک اجلی بود که ندای ارجعی بکوش جان سرداران شقاوت بنیان مرهته رسانیده هر یک را فرداً فرد بدخول سقر رهنمون و سریر آرای اورنگ فرقه اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون سی گردانید چنانچه بحسب تقدیر جمیع سرداران مرهته کفره از تدبیرشاه صافی ضمیر هدف گلوله توب رعدصریر و لشکریان طعمه شمشیر آبدار غازیان دلیر گردیده ابراهیم خان کاردی خود دستگیر و باقی کاردیان قتیل تیغ بیدریغ دلاوران شجاع الدوله و از یورش فرقه قزلباش و دسته غلامان که از سمت دیگر تاخت برآن لشکر آوردند پای ثبات و قرار آنها از پیش بدر رفته شکست خورده رو بفرار نهادند. دلاوران ایرانی و افغان و روئینده حسب الحکم شاه درآنی تا بیست فرسخ آنها را تعاقب نموده سرو اخترمه پیشمار از آنها گرفته قریب بصد هزار نفر از آن جماعت مقتول سیف غازیان نصرت نشان و هیجده هزار نفر زنده دستگیر سر پنجه تقدیر گردیدند (و من جمعه منقولین چهار صد فیل سوار که باحطلاح مرهته آنها را راوت میگویند که یکده بهادر است بودند) و تمام اسباب و توپخانه و اقیال و خزانه و دواب و سایر محتاج آنها نصیب غازیان و بحیطه ضبط شاه فیروزی نشان درآمد معدودی از بنیاد السیف زخمی و تالان خود را بدکن<sup>۱</sup> رسانیده شاه درآنی از این فتح نمایان شد ابتدا شجاع الدوله مصدر و پیشوا بود بسیار از شجاع الدوله ممنون و مسرور<sup>۲</sup> شده او را به [خطاب] رستم هند وستان<sup>۳</sup> ملقب نمود<sup>۴</sup>. [و] ابراهیم خان کاردی را که در فید دلاوران شجاع الدوله را در طلبیده بمعرض بازخواست در آورده فرمود که تو خود را مسلمان دانسی موت کفر چرا کردی و بحرب اسلام آمدی او در جواب<sup>۵</sup> بمعرض<sup>۶</sup> لایق جواب میگفت. شاه درآنی را غضب مستولی شده آتشی عظیم افروخته او را سوخت و بمدرده هزار

۱- پ: دکهن ۲ اصل: منشای ۳ پ: مسرور و مشرف ۴ پ: او را

برستم هند خطاب نمود ۵ پ: که تو باوجود مسلمان بودن ۶ پ: در معادل

نفر از اسرای سرهته را شجاع الدوله شفاعت نموده حضرت شاهی بخاطر داشت نوآب معزی الیه جان بخشی آنها نموده سرخص فرسود. و خود باستقلال بعد از این مقدمات داخل شاه جهان آباد [ شده ] و بعد از یک ماه عطف عنان بجانب قندهار نموده رهگرای آن صوب گردید.

دربیان رفتن احمد شاه درآنی بار سیوم بخراسان بعزم تسخیر آن ارض

فیض مکان<sup>۱</sup> و حرب با دلاوران جلادت نشان آنجا<sup>۲</sup>

( و صادرات آن ایام )

بعد از فتح جماعت سرهته کفره که احمد شاه درآنی بفر فرعونی و دبدبه کیکاوسی<sup>۳</sup> از شاه جهان آباد عطف عنان بسمت قندهار نموده بعد از طی مراحل که وارد محل مقصود گردید لشکریان ایلات و اویماقات را باوطان خود سرخص نمود که بخانههای خود رفته از رنج سفر و ششمت راه آسایش یافته و بعد از نوروز فیروز سلطانی رهگرای حضور و برکاب حاضر شوند. لشکریان حسب الحکم هر فرقه ای بمحل سکناي خود روانه گردیدند. و شاه ذیجاء که همیشه طایر خیالش در فضای تسخیر ممالک ایران ابد بنیان<sup>۴</sup> که سجده گاه خوانین ذوی الاقتدار و نمونه ای از ریاض جنات تجری من تحتها الانهار و مکان<sup>۵</sup> قیام رستم نژادان غیور [ و ] ناسدار است در پرواز و پیک اندیشه اش بفرمانفرمائی و تسلط هر یک از بلاد آن مملکت فردوس بنیاد با قایل تقدیر در راز و نیاز. از عدم وقوع این امر محال بی استقلال و دائماً در سوز و گداز سیب بود. در این اوقات که با نیل مقصود از هندوستان معاودت و ممالک خزانه قارونی و جنود فرعونی خود را دیده نظر بخالی بودن اورنگ سلطنت از وجود

۱- پ : بنیان      ۲- پ : آن مکان      ۳- پ : بفر فریدونی و دبدبه کاوسی

۴- پ : تبیان      ۵- پ : و مقام

پادشاه جمجاه ظل الله و بی اتفاقی دلاوران خراسان و عراق و فارس و آذربایجان که هر یک در مکان و سکنا ( و سقناق ) خود با یکدیگر در مقام نفاق و این مراتب بین الامم مشهور آفاق بود بتصور شوکت و اقتدار افغانی و سایر فرق مستظهر گشته مصمم تسخیر بلاد ایران و علم استقلال بسمت خراسان افراشت. و با صد هزار لشکر جرّار از دارالقرار قندهار کوچیده در شش فرسخی نزول اجلال و آن مکان را سخیم سراقق جاه و جلال نمود. لیکن این مراتب را در نیافته که هر گاه معوه ضعیف گم نام بتصور خیالات خام صید کردن شهباز بلند پرواز را بخاطر گذرانند هر آینه از زبانه شعله غضب شهبازی پروبالش سوخته باندک [ حرکت ] چنگلی در بین القدمین جمیع اعضایش درهم شکنند. و اگر روباه مکار فریب بنیان بمعاونت شغالان دشت خذلان باراده حرب شیر ژیان رطب اللسان گردد در زبان بیک سیلی غضنفری از پای درآمده بسرای عدم شتابد. آری هر چند که تخت سلطنت از وجود حضرت قدر قدرت شاهی خالی و بی نام و نشان و اتفاق دلاوران عمکی در کجا و در یک مکان نباشد هر بیابان گرد برهنه پای [ را ] نسزد که بکثرت و جمعیت خود فریفته و مغرور گشته دم از گردن فرازی و سروری زند. | فرد |

هر پیشه گمان سیر که خالی است      شادمانی که بمانک خفته باشد

و هر که حسب خفیف النسب<sup>۲</sup> را کجا رسد که بخیال ممکن اورنگ سلطنت و سرور آرائی تخت معدلت فرق خود را بدیهم و افسر صاحب قرانی زینت داده باشد اراجیف بطلب این مطلب بهر سو دود و چنانچه میرزا علی اکیلی ( بعد از شریعت ) [ خود ] اشعاری چند بنظم در آورده و مدحی به دست فرودوسی آورده این دوبیت از آن اشعار است که مرقوم میگردد خطاب بخرخ کرده میگویید :

۱- پ: بی نام و نشان و نامداران عرصة جنک را با کدنگ در اتفاق در یک باشد.

۲- اصل: النسب      پ: النصیب

## [ مثنوی ]

بابن زمانی جهانی دهی<sup>۱</sup>      بهفت آسمان قرص نانی دهی<sup>۱</sup>  
 تو از بطن زرقانه<sup>۲</sup> نابکار      چو احمد خری را کنی شهریار  
 که تخت کیان را کند آرزو      تفو بر توای چرخ گردون تفو

بهر تقدیر مضمون ضمیرش اینکه چون دو دفعه دیگر بخراسان رفته وقلیلی  
 از سردمان گم نام که سرداران صاحب [ عزم ] و الاحترام<sup>۳</sup> بسبب بی رتبگی آنها  
 را از جا و مقام خارج نموده باو پیوسته بودند این دفعه هم جمعی از مردمان خراسان  
 را از راه<sup>۴</sup> سلوک با خود متفق کرده بمرافقت حضرت شاهرخی بتسخیر عراق و آذربایجان  
 و فارس پردازد. چون صدور این اسور [ و ] وقوع این سراتب پرفتور که از ضابطه  
 عقل دور و از قوه<sup>۴</sup> بفعل آمدن را شاه مذکور و سرداران افغان پرشور غرور محض  
 و محض غرور میدانستند پیش آمدن احوال را در همان منزل از دیوان لسان الغیب  
 خواجه حافظ شیرازی تفأل نموده غزلی که بملاحظه شاه افغان در آمده این یک  
 بیت از آن غزل است که نوشته میشود. [ بیت ]

ز بنفشه تاب دارم که ز زلف او زند دم

توسپاه کم بهابین که چه در دماغ دارد

شاه موصوف بعد از مطالعه خواندن این غزل را موقوف نموده غزلی دیگر  
 برای سرور سرداران افغانی خواند که این بیت از آن غزل است.

## [ مقطع ]

عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ

پیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

۱- اصل ، دی

۲- پ : زرقانه

۳- اصل : بالاحترام

۴- پ : قول

از شنیدن این غزل سرداران افغانی سبار کباد فتح ایران و بغداد را بشاه‌مزور پناه داده از آن منزل کوچیده بعد از طی سراحل وارد هرات گردید.

در بیان احوال نصرالله میرزا و خوانین اکراد و ورود احمدشاه

در آنی (بمقام جام‌ولنگرو معاودت او بمشهد مقدس و حرب

علی مردانخان با فرقه افغان نابکار) | و محاصره نمودن

ارض فیض بنیانرا و حقایق و کوائف<sup>۲</sup> آن اوان |

قبل از اینکه نصرالله میرزا برای جمع آوری لشکر از فرقه اکراد از مشهد مقدس عازم کردستان گردد<sup>۳</sup> خبر ورود او بدو فرسخی چناران بسمع سرداران و دلاوران کردستان رسید. خوانین اکراد که بنا بر بی اتفاقی شیوه مذمومۀ نفاق رادر پیش گرفته و در خلع حضرت شاهرخی | و سلطنت سلیمان‌شاه ده | جواهرات قیمتی سرکار نادری را از جواهر خانه متصرف شده بودند از خوف نصرالله میرزا و تسلط<sup>۴</sup> او که بتهور و جلالت موصوف و مقابل کوبی نداشت چند نفر از سرداران مذکور بیکجا جمع شده مشورت نمودند که الحال صلاح در این است که قبلی از جواهرات بم قیمت رابرداشته حضرت میرزا را استقبال و باو از باب اطاعت و انقیاد برآمده جواهرات را تسلیم و در صورت تسلط زبانی نکرده جوایی توانیم گفت. و عر شاه دیگری بحسب تسلط در مملکت خراسان استیلا یابد در صورت | مؤاخذۀ اکراد جواهرات<sup>۵</sup> قبلی دانند باشیم. همگی را این صلاح پسند خاطر افتاده جعفرخان و نصرالله خان با پنج شش هزار سوار حرکت و روانه خدمت حضرت میرزا ( و در دو فرسخی چناران بفیض رتاب بومی رسیده جواهرات مذکور را از نظر گذرانیده و در رتاب میرزا ) وارد چناران

۱- پ: در بیان رفتن نصرالله میرزا که در آن و خبر ورود

۲- اصل: گردید ۳- اصل: از خوف تسلط نصرالله میرزا ۴- اصل: ۵- اصل: کیفیات

او از جواهرات

گردیدند. یک روز بعد از ورود حضرت میرزا از نقد علیخان پرسید که این جواهرات از کجا بدست شما آمده. خان مذکور بعرض رسانید که در ایام خلع حضرت شاهی و جلوس شاه سلیمان فرقه اوباش اکراد از جواهرخانه بر آورده بودند این غلامان مطلع شده از آنها گرفته در نزد خود نگاهداشته بودیم چون مال سرکار بود بنظر انور رسانیدیم. حضرت میرزا هر چند مطلع بود که جمیع جواهرات گرانبهای جواهرخانه نادری را نقد علیخان و جعفرخان و یوسف علیخان جلایر بخانهای خود برده و برای رفع مظنه این قلیل جواهر کم بها را آورده اند که در السنه و افواه شهرت کند که آنچه برده بودند خود آورده گذرانیدند. لیکن چون تسلط کاملی نداشت مصلحت دیگر سخنی نگفته خاموش ماند. از ورود بیچاران و سلوک نقد علیخان و جعفرخان و محمد حسین خان زعفران لو مشهور بایل خانی و رضا قلیخان ولد محمد رضاخان کهنپکلو و دولیخان شاداللو و چند نفر دیگر از خوانین کرد بملازمت حضرت میرزائی با جمعیت خود شتافته پیشکشها گذرانیده و در رکاب میرزاروانه راد کان<sup>۴</sup> (گردیدند) و شاه وردیخان [حاکم آنجا نیز] ملازمت نموده پیشکش گذرانید و از آنجا بمحال<sup>۴</sup> قوچان مشهور بخوشان وارد گردیدند. الله وردیخان ولد محمد حسینخان حاکم آنجا<sup>۴</sup> بسبب غرور از استقبال تعلل ورزیده [باستقبال نیامد و] در ورود بقوچان چون جمعیت بسیاری از اکراد در رکاب حضرت میرزائی فراهم آمده رونقی در کار او بهم رسیده بود [ناچار] بملازمت حضرت میرزائی شتافت<sup>۵</sup>. چون حضرت میرزا از سلوک الله وردیخان ناخوش شده بود بحبس او امر فرمود. حسب الحکم خان موصوف را گرفته کنده و دوشاخه نمودند. خوانین اکراد از وقوع این امر مخوف و هراسان شده اراده بازگشتن باوطان خود داشتند که خبر ورود احمد شاه درانی بهرات گوشزد

۱ پ: شادرلو ۲- پ: روانه مکان شاه وردیخان حاکم راد کان - اصل:

را تکان ۳- اصل: بسمت ۴- پ: قوچان ۵- اصل: ناچار ملازمت نمود

خاص و عام گردید. حضرت میرزا نظر زمانه سازی و صلاح وقت الله و رد یخان را از حبس برآورده در مقام دلجوئی سرکردگان رستم نژاد برآمده مجدداً خبر ورود شاه درآنی بمقام جام و لنگر رسید. شاهزاده عالی مقام عطف عنان از آن مکان بسمت چناران نموده که از آنجا روانه ارض فیض بنیان گردد. در ورود چناران سرکردگان اکراد هریک با جمعیت خود معاودت بمکان سکناى خود نموده شاهزاده با فرقه غلامان وارد مشهد مقدس و حقیقت «حال» (اکراد) را بعرض حضرت شاهی رسانید. شاهرخشاه با نصرالله سیرزا مصلحت نموده که نادر سیرزا را باید بسمت عراق بنزد کریمخان زند فرستاد که رفته او را ملاقات کرده و لشکری جرّار با سرداری ذوی الاقتدار ازو گرفته با خود بیاورد که رفع شر<sup>۱</sup> [لشکر] افغان نابکار بغیر از استمداد و معاونت حضرت کریمخانی که تهمتن روزگار و سرکوب و گردن شکن سر نشان کردن فراز است صورتی دیگر بنظر نمی آید. چنانچه همانوقت نادر سیرزا را برفتن عراق مأمور و نادر سیرزا [حسب الحکم] از مشهد مقدس برآمده بعزم رفتن عراق روانه و در ورود بطبیس که سرحد خراسان و عراق است علی سردان خان زنگویی ابرار ملازمت نموده از اراده و بکون خمیر نادر سیرزا مطمع شده مانع رفتن او بعراق گردید. عرض نمود که نهضت حضرت سیرزا بعراق برای افساد بعضی<sup>۲</sup> پستانهای و... سرداران و نامداران این بلاد است. همانوقت بجمع اطراف و جوانب خطه خراسان ذی شوال با جمعیت (را) بحرب افغان تحریک نموده بجمع آوری لشکر مشغول گردید. از آنجانب احمد شاه از مقام جام و لنگر کوچیده و علی سلطان<sup>۳</sup> بمشغول موسوم بخلوئی که نزدیک مشهد است مغرب خیابان نموده حکام سراسر بلاد نمود. و حضرت شاهرخی از افساد خمیر شاه درآنی مطمع شده بجمع بر رفتن شهر است

۱- پ او را بطمع لشکری ۲ پ : الامر  
۳ اصل : و بعضی ۴ اصل : کوچیده آمده



و تا شهر مفتوح نشود از همانجا حرکت نخواهد کرد . بنصرالله میرزا حکم فرمود که دروازه‌ها را خاکریز کرده یک دروازه را برای آمد و رفت بگذارند [و] مردمان و غلامان را برای حفاظت بروج و خبرداری تقید نمود . حسب الامر نصرالله میرزا بعمل آورده و هر روز با قلیل سوار و پیاده و تفنگچی از قلعه برآمده از یکطرف خود را بسنگر احمد شاه زده جمعی را مقتول و زخمی و قبل از آنکه لشکر افغانه بجهت دفع شر او سلک جمعیت خود را یکجا منعقد سازند باستعجال خود را بدروازه میرسانید . بهمین نوع مدتی با لشکر شاه درانی که یکصد و بیست هزار سوار بودند با هزار نفر پیاده و پانصد سوار زد و خورد کرده جمع ۱ کثیری از آن لشکر را زخمی و بقتل رسانید . یک روز قریب دوهزار (کس) از لشکر افغان بیباغی که نزدیک شهر بود رفته و بخرابی باغ مذکور دست انداز گردیدند . نصرالله میرزا اطلاع یافته پانصد نفر پیاده را برداشته و خود هم پیاده از شهر بیرون رفته و سیصد سوار را در نزدیکی خندق در یسقو<sup>۲</sup> گذاشته که بوقت ضرورت حاضر باشند [و] خود را با پیاده‌ها با طرف باغ رسانیده (پیادگان را) بشلیک تفنگ اسر نمود . تفنگچیان زحل<sup>۳</sup> نشان بیکبار شلیک نموده جماعت افغان متوحش بطرف سنگر متوجّه گردیدند که تفنگچیان آنها را از هر طرف هدف گلوله نموده جمعی را مانند برگ درختان بر زمین ریختند تتمه رو بفرار نهاده . سوران یسقو<sup>۴</sup> برایشان تاخته اکثری را بنوک<sup>۵</sup> سنان جان ستان از پای در آورده و برخی را طعمه شمشیر آبدار نموده بقیة السیف خود را بسنگر رسانیده از تهو<sup>۶</sup>ر و جلادت نصرالله میرزا با قلیل سوار و پیاده لشکر افغان مخوف شده دیگر از سنگر بیرون نیامدند . آن روز هشتصد نفر از آن جماعت بقتل رسید . و در این وقت خبر جمعیت نادر میرزا و علمیردان خان زنکوئی و سایر سرکردگان و حرکت ایشان از طبس بسمع شاه درانی رسید . شاه مذکور چهارده<sup>۷</sup> هزار نفر بسر کرد گی رسولخان قولر آقاسی بمقابل نادر میرزا

۱ - پ : جمعی      ۲ - پ : یسقو      ۳ - پ : چهار

فرستاد و در نزدیکی محولات گوناباد تلاقی فریقین شده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم دلاوران [نادر میرزا] وزیده لشکر افغان را از پیش برداشته نهصد و پنجاه و پنج نفر با رسول خان سردار طعمه شمشیر غازیان شیر شکار گردیده رایت افغانی نگونسار و مابقی<sup>۱</sup> راه فرار اختیار [نمودند]. و محمد رضاخان ولد عبدالعلیخان عرب میش مست که در آن لشکر شرارت آثار که برای اصلاح اسوران دیار آمده استقرار داشت مقتول و [بقیة السیف] خود را با احمد شاه رسانیده حقیقت را بعرض رسانیدند. احمد شاه متوحش شده جهان خان را با هشت هزار سوار و نصیرخان بلوچ را با شش هزار پیاده بحرب [نادر] میرزا و علی مردان خان فرستاد. علیمردان خان بعد از فتح وارد ترشیز و بتدارک سفر مشهد بحرب شاه درانی مشغول جمع آوری سپاه گردید. درین بین خبر رسیدن جهان خان و نصیر خان و هشت هزار سوار افغان بشش فرسخی سلطان آباد که محل سکناى عبدالعلی خانست (رسید). علیمردان خان فرصت استمداد از سرکردگان اتراد و سایر بلاد نیافته با جمعیت خود از سلطان آباد حرکت [و] بقلعه بالا مکان که چهار فرسخی لشکر افغان بود وارد گردید. افغانه مطلع شده بخوف و بسبب کم آبی همان شب از آن مکان کوچیده دو فرسنگ بعقب رفته از خوف علیمردانخان در اطراف خود سنگری ساخته جهازات اشتران را بجهت محافظت بر بالای آن گذاشته در بناه<sup>۲</sup> او خیزیدند. علیمردان خان همان شب جمعی را بقلعه مرسوم بگردوی فرستاده علی الصباح نادر میرزا کوچیده بقلعه مذکور وارد و طرح جنگ انداخته لشکر افغانه صرفه در جنگ میدان ندیده از ترس ضرب دست دلاوران سنگر را با من خود مقرر و عمکی بسعد حرب نشسته بمیدان جنگ<sup>۳</sup> بر نیامدند. علیمردانخان از توأم جماعت افغان مطلع گشته رویه حزم و احتیاط را از دست داده دلیرانه با جمعیت خود [پیاده] بورش بر سر سنگر آورده خود را بنزدیک سنگر رسانیده که بیکبار لشکر بلوچ و افغان بشلیک

۱ - اصل : مابقا ۲ - اصل : در میان بناه ۳ - پ : حرب

زنبورك و تفنگ دست گشاده مانند تگرگ گلوله برد لاوران باریدن گرفتند. علیمردانخان با ششصد نفر از غازیان بضر ب گلوله مقتول و لشکریان که خود را بی سردار دیده با نادر سیرزا فرار نموده معاودت بقلعه کردوی نمودند. و لشکر افغانه از سنگر برآمده قلعه مذکور را محصور. و در شب دوّم نادر سیرزا با غلامان خود از قلعه برآمده عازم سلطان آباد گردید. افغانه مطلع شده سدره راه و برای گرفتن سیرزا جدّ و جهد نمودند. حضرت سیرزا که از چهار جانب راه را بر خود مسدود دید متهورانه خود را بسپاه افغان زده دو نفر را به [ضرب] تیغ آبدار از اسب غلطانیده با چند نفر از غلامان از میان سپاه افغان بیرون آمده خود را بساطان آباد رسانید. دو روز قبل از جنگ و شکست و قتل علیمردان خان نوشته شاه قلیخان وزیر شاه درّانی بعلی مردانخان رسیده بود: مضمون اینکه دو روز حرب را موقوف دارید که که آنچه خواهش شماست شاه درّانی بعمل آورده حکومت تون<sup>۱</sup> و طبس و قاین<sup>۲</sup> و گونا باد و سایر بلاد متعلقه بشما تفویض گشته نزاع از جانبین برخواهد خاست. و در این باب بجهانخان و نصیر خان هم نوشته شد که حرب را موقوف داشته بموجب فرمان شاهی سترصد مراجعت باشند. بعد از نوشتن این خطوط وزیر با تدبیر بعرض احمد شاه رسانید که تمام مملکت خراسان باین دولت در اطاعت و انقیاد رابسته مستعد حرب وجدال میباشد و مدتی است که پندگان شاهی با سرانجام دارائی وارد این دیار گردیده و مشهد مقدّس را محصور دارند هنوز فتح البابی نشده بعلاوه آنکه رسولخان قولدر آقاسی با جمعی کثیر در جنگ علیمردان خان در معرکه جدال قتیل گردیده هر گاه سرداران و نامداران خراسان با یکدیگر اتفاق کرده بمقابله پردازند کار بسیار مشکل و رسیدن قلیلی از این لشکر بقندهار از ضرب و ستم [دست] مردان کارزار این مملکت و دیار بنظر نمی آید. و در این اوقات هم آذوقه و رسد هم بلشکر نمیرسد و برودت هوا هم

۱- اصل و پ : طون      ۲- اصل : غیان- پ - غاین

غازیان را بی دست و پا کرده صلاح در این است که بانصرالله میرزا و علیمردان خان  
 بھر نوع مصلحت دانند صلح کرده ولایات متعلقه هریک را باو وا گذاشته اسسال  
 بہرات وقندہار مراجعت کرده بعد از نوروز فیروز با تدارک شایان مراجعت نموده  
 بتمشیت و تسخیر این ملک پردازند. احمد شاه تدبیر وزیر را پسندیده فرمان باسم  
 جهانخان و نصیرخان نوشته کہ بہر نوع دانید با علیمردانخان صلح نموده مراجعت  
 وبر کاب حاضر شوند. ومقرر نمود کہ اسبہای خاصہ را نعلبندی کردہ سہیا باشند کہ  
 اگر خبر شکست جهانخان و نصیرخان برسد فی الفور (بسمت) عہرات روانہ شوند.<sup>۲</sup>  
 وشاہقلیخان را بجهت مصالحہ بمشہد مقدس (بخدمت حضرت شاہرخشاہ فرستاد.  
 وزیر مذکور وارد مشہد مقدس) و بزیارت روضہ رضویہ مشرف و بعد از زیارت  
 بچہار باغ رفتہ شرف ملازمت [حضرت] شاہرخمی دریافتہ بعرض رسانید کہ شاہ  
 درانی بجهت زیارت آمدہ نہ از برای جنگ وجدال. وقبل از این مشہد مقدس را  
 بامنای دولت سپردہ اند حضرت شاعی چرا در صلح بستہ در مقام جدال برآمدہ اند.  
 شاہرخشاہ فرمود کہ ما را ہم باشاہ درانی جنگی نمیباشند. نصرانہ میرزا کہ گرم و سرد  
 روزگار را ندیدہ است نظر بسملوک شما بنارا بر حرب گذاشتہ است شما رفتہ اورا رضامند  
 کردہ شاہ درانی برای زیارت تشریف بیاورند. شاہ قلیخان بخدمت حضرت میرزائی  
 آمدہ عرض بدعا نمود. حضرت میرزا فرمودند کہ اگر عرض شاہ درانی زیارت کردن  
 است خود با چند نفر از مخصوصان تشریف آورده فیض یاب گردند. شاہقلیخان بعرض  
 رسانید کہ شاہ درانی از سہ ماہ است کہ وارد این ملک گردیدہ و از جانب حضرت  
 شاعی اسی سبقت بملاقات نکرده الحال چگونہ خاطر جمع خواہد بود کہ خود  
 بتنهائی تشریف بیاورند. حضرت میرزا جواب این را موقوف بر ملاقات حضرت شاہرخمی  
 والدخود گذاشتہ. بعد از ملاقات خود با والدبزرگوار صلاح درین دیدند کہ شاہقلیخان

۱- پ: دانند ۲- پ: می شوند

دوست محمد خان ولد<sup>۱</sup> خود را باچند نفر [از معتبرین] افغان در مشهد<sup>۲</sup> گذاشته و خود [در رکاب حضرت شاه‌رخی بعزم ملاقات شاه در<sup>۳</sup>انی رفته بعد از ملاقات و معاودت حضرت شاهی دوست محمد خان و افاغنه که در مشهد مانده‌اند روانه خدمت شاه در<sup>۳</sup>انی شوند چنانچه بعد از مصلحت حقیقت را بوزیر گفته دوست محمد خان ولد خود را باچند نفر افغان در شهر گذاشته] و خود با حضرت شاهی از مشهد برآمده روانه اردوی احمد شاه گردیدند. احمد شاه از آمدن حضرت شاه‌رخی مطلع شده تا در بارگاه با استقبال آمده حضرت شاهی را باعزاز داخل بارگاه نموده در یک مسند با یکدیگر نشسته طرح دوستی و مواخات<sup>۴</sup> بعمل آورده برای استحکام مودت شاه در<sup>۳</sup>انی صبیئه رضیه<sup>۴</sup> حضرت شاهی را بجهت تیمور شاه ولد خود خواستگاری نموده تحایف و هدایای بسیار از نظر شاه‌رخشاه گذرانیده. شاه ذیجاء روانه مشهد مقدس و بعد از ورود دوست محمد خان [و افاغنه را مرخص نموده بنزد احمد شاه فرستاد در ورود دوست محمد خان] و خوانین افغان باردوی احمد شاهی خبر قتل علیمردانخان و هزیمت نادر سیرزا در لشکر افغان انتشار یافت. شاه در<sup>۳</sup>انی از استماع این خبر مسرور شده شش هزار سوار بتسخیر قلعه گلستانه سن مضافات مشهد مقدس که تمام سکنه آنجا سادات عالیمقام ذوی الاحترام بودند فرستاد. اهالی آن قلعه از فرستادن لشکر بی خبر بخاطر جمع در مکانهای خود بودند که لشکر افاغنه رسیده بدون جنگ و جدال داخل قلعه مذکور گردیده جمعی از سادات را مقتول و برخی را اسیر کرده<sup>۵</sup> و اموال و اسباب اهالی آنجا را نهب و غارت و اسرا را بنزد<sup>۶</sup> احمد شاه آوردند. قزلباشیه که در اردو بودند اسرا را خریداری کرده روانه مشهد مقدس نمودند و جهانخان و نصیرخان بعد از رفتن نادر سیرزا بسلاطین آباد از منزل خود کوچیده وارد

۱- اصل : ولدان      ۲- پ : در شهر      ۳- پ : و مواخات

۴- پ : مرضیه      ۵- پ : دستگیر      ۶- پ : که بنزد

سلطان آباد و نادر میرزا و عبدالعلیخان که در قلعه بودند با سر قلعه داری پرداخته لشکر افغان قلعه مذکوره را محاصره نموده جوانان و دلاوران جمعی از قلعه برآمده در میان باغات یا افاغنه طرح جنگ انداختند. جمعی از لشکر افغانرا طعمه شمشیر آبدار نموده لشکر افغان از خیرگی دلاوران متوجه شده نیم فرسنگ از باغات دور رفته اطراف خود را بسنگر مستحکم نموده در فکر حرب بودند که فرمان شاه درآنی رسید که با نادر میرزا صلح نموده و از همانجا برگردند. جهانخان و نصیرخان بموجب حکم احمد شاهی از در صلح برآمده مضمون فرمان را گوشزد نادر میرزا و عبدالعلی خان کرده مصمم مراجعت گردیدند. عبدالعلیخان چند رأس اسب [برای پیشکش شاه درآنی فرستاد جهانخان و نصیرخان را هم] چهار رأس اسب ۲ داده لشکر افغان از آنجا کوچیده روانه اردوی شاه درآنی گردیدند ۳ (بعد از ورود به لشکر) احمد شاه برای انجام امر و صلت مجدد آشا هقلیخان را بمشهد مقدس (بخدست حضرت شاهرخ شاه) با چند زنجیر فیل و تحایف بسیار برای نصرالله میرزا همراه وزیر فرستاد ۴ و بختاب فرزند حضرت (نصرالله) میرزا را در خطوط یاد نموده. بعد از ورود آشا هقلیخان بخدست حضرت شاهرخی و گذرانیدن هدایا بخدست حضرت میرزائی درخواست اسب سواری نصرالله میرزا که موسوم بغریب و عدیل او در ملک خراسان نبود بجهت احمد شاه نمود. نصرالله میرزا اسب مذکور را بحضور [خود] طلبیده تسلیم وزیر نمود وزیر برخاسته جلو اسب را گرفته در نشن بجا آورده همان ساعت روانه حضور شاه درآنی گردید. احمد شاه از دیدن اسب [بسیار] شگوف شده خیمه علیجده ای بجهت اسب نزدیک ۵ سراپرده ایستاده درده بعد از دو روز علیاجداب لو غریب داد حکم بنت حضرت شاهرخی را بعقد تیمور شاه بر آورده سر درد آن افاغنه بارویما و بر روان لشکر افغانی

۱- پ: احمد شاه ۲ پ: سرداران افغان ۳ پ: افزوده: و برای جهانخان

و نصیرخان هم چهار رأس اسب فرستاد ۴ اصل: همراه داده ۵ پ: نزدیک

باعزاز تمام هودج زرنگار شاهزاده را بلشکر گاه رسانیده. احمد شاه و بقیه سپاه استقبال نموده بآئین شاهان بمکان مقرر فرود آوردند. بعد از اتمام امر عروسی<sup>۱</sup> سرکردگان افغان بخدمت شاه درآنی آمده بعرض رسانیدند که الحال ماندن در خراسان بسبب سرکشی دلاوران این مملکت بجز زیان سودی نخواهد بخشید رفتن بقندهار صلاح دولتست و اگر تأخیری در این امر واقع شود<sup>۲</sup> کار بفساد خواهد کشید و اسری پیشرفت نخواهد شد. شاه درآنی از گفتگوی سرداران از خواب غفلت بیدار شده و بجهت مصلحت وقت خاموش ماند. و از مدتها بود که بازار جذام مبتلا و در این اوقات آزار مذکور شدت نموده رضا بپرگشتن بسمت هرات وقندهار گردید. و افاغنه از شدت آزار او بسیار بخوف [و هراسان] و همان ساعت عطف عنان بجانب هرات نمود. و در ورود بهرات چند روز در آنجا مقام نموده آزار او بحدتی شدت نمود که کرم در دماغ او افتاده که در وقت اکل کرم از دماغ بدهن او می افتاد از این سبب<sup>۳</sup> پیشت افتاده دیگری بقاشق آش و طعام بحلق او میریخت آخرالامر کار او بجائی رسید که سخن او را کسی نفهمید سگریاقوت خان خواجه سرا که بخدمت قوللر آقاسی گری سرافراز بود و در اواخر او هم سخن او را نمیفهمید. احمد شاه عاجز و مضطرب شده هرسخنی را بدست خود می نوشت، یاقوت خان دریافت کرده اجرا می نمود. افاغنه شاه مذکور را باینحال برداشته روانه قندهار گردیدند. در ورود بقندهار شاه درآنی احوال خود را دگرگون دیده باسر وصیت پرداخت. هرات و توابع آنرا به تیمور شاه وا گذاشته او را (روانه هرات نمود) وقندهار را بولد دوم خود سلیمان شاه نام زد نمود. کابل را بولد دیگر که پرویز نام داشت [داده] و اسکندر شاه را ولیعهد [خود مقرر نموده برادران دیگر را بخدمت او مأمور وجهانخان را با سی هزار کس لشکر با ولیعهد] و او را بسمت پنجاب مأمور فرمود و خود از قندهار کوچیده در سه منزلی قندهار که محل سکنا

۱- پ : طوی      ۲- اصل و پ : شد      ۳- اصل : باعث

ایلات افغان و خوش آب و هوا میباشد نزول و آزار [او] زیادہ شدت کرده در اواخر ماه جمیدی الثانی سنہ ۱۱۸۵ دنیای فانی را وداع نموده بسرای آخرت شتافت. امرا و امنای دولت احمد شاہی از خوف ایلات افغان در صورت اطلاع آنها و نهب و تاراج اساساً سلطنت این خبر را مخفی داشته محافہ ساختہ و نعلش را در میان محافہ گذاشته بدستور ایام حیات موافق قاعدہ و قانون سلطنت از آن مکان کوچیدہ روانہ قندہار گردیدند. دختر شاہ قلیخان وزیر کہ زوجہ شاہ سلیمان بود از فوت شاہ در آنی مطلع شدہ باستعجال قاصدی بقندہار بنزد زوج خود سلیمان شاہ فرستادہ اورا از فوت پدرش اطلاع داد و با نوشت کہ پیش از اطلاع برادران و سرداران دیگر بند و بست سلطنت را باید کرد. و نعلش را آورده در یک منزلی قندہار حقیقت را ظاہر نمودند. سلیمان شاہ سیاه پوش شدہ نعلش را بشہر آورده در باغچہ ای کہ نزدیک دولتخانہ شاہی بود مدفون نمودہ و خود بر تخت سلطنت جلوس کرد. چون خبر جلوس او بہ تیمورشاہ رسید لشکر اطراف ہرات را فراہم آورده روانہ قندہار گردید. سلیمان شاہ از ارادہ او مطلع شدہ با شاہ قلیخان وزیر مشورت و چند خاطر را اشرفی حمل نمودہ بسمت قلات کہ مکان سکنا ی جماعت غلجہی است بصحابت دوست محمدخان ولد وزیر فرستاد کہ ہر قدر لشکر بیشتر شود بزودی سرانجام نمودہ خود را بقندہار برساند. و ولد دیگر وزیر کہ شیر محمدخان نام داشت بسمت بلوچستان بنزد نصیرخان بوجہت کوبک و امداد فرستاد. و عبد اللہ خان دیوان بیگی کہ از روسای افغان و از شاہ سلیمان رنجیدہ خاطر بود بوقت عصر از قندہار بدون اطلاع برآمدہ بمیان این خود رفت. جماعت ابدالی کہ از سلیمان شاہ (مذکور) بسبب تشیع او در میان جمعی از افغانہ کہ در ایام احمد شاہ ازو بوقوع رسیدہ بود متوحش و باعث رفتن عبد اللہ خان کہ رئیس ایشان بود یک یک و دو دو از قندہار برآمدہ خود را بمیان



ایل بخانه‌های خود میرسانیدند. سلیمان شاه از حرکات آنها مطلع شده برخوردارخان را بمحافظت شهر و منع رفتن مردمان مأمور نمود و اختیار دروازه شهر را ببرخوردارخان وا گذاشت. خان موصوف بحراست پرداخت و خبر آمدن تیمور شاه انتشار یافت. دوست محمدخان از استماع این خبر مضطرب شده قبل از جمعیت فرقه غلزه‌ای روانه قندهار گردید. در عرض راه بمیان ایل [عبدالله خان رسیده در آنجا فرود آمد]. عبدالله خان در ظاهر با و از راه مواسات<sup>۱</sup> برآمده در خفیه جمعی را تعیین نموده که اگر اراده رفتن کند او را بیرون رفتن از میان خیل ندهند. و خبر قید<sup>۲</sup> دوست محمدخان در قندهار انتشار یافت و والده او ببقراری و اضطراب نموده وزیر را برفتن بایل عبدالله خان ترغیب نمود. خان موصوف مصمم رفتن گردیده سلیمان شاه در صدد منع برآمده مفید نیفتاد. وزیر مذکور ولدان خود را که [یکی] شکرالله خان و دیگری آزادخان نام داشت بادونفر از همشیره زاده‌ها همراه گرفته بسمت ایل روانه و بخیمه عبدالله خان وارد گردید. عبدالله خان هر پنج نفر را گرفته حبس و عریضه‌ای بتیمورشاه نوشته [و] گرفتن وزیر و ولدان او را اطلاع داده بعد خود هم محبوسین را همراه برداشته روانه لشکر تیمورشاه گردیده در منزل سیاه [آب] من مضافات فراه بلشکر تیمورشاه رسیده وزیر و محبوسین را بنظر او رسانید. همانوقت وزیر را با محبوسین بقتل رسانیده با لشکر بسمت قندهار مرحله پیمایا گردید. بعد از قتل وزیر و فرزندان و همشیره زاده‌ها تیمورشاه<sup>۳</sup> روانه قندهار گردید. سلیمان شاه از وقوع قتل وزیر و فرزندان و میل جماعت افغانه بانطرف بی استقلال و خائف گردیده کلام الله را وسیله نجات خود نموده حمایل و باستقلال برادر از قندهار برآمده در دوفرسخی با تیمورشاه ملاقات نموده قرآن را بهر دو دست گرفته بجهت عفو جرایم شفیع نمود. تیمورشاه قرآن را گرفته بوسیده بر سر گذاشت و برادر را در برگرفته<sup>۴</sup> دلجوئی بسیار نموده باتفاق روانه قندهار گردیدند. همه جا<sup>۵</sup> تیمورشاه در پیش و سلیمان شاه در عقب باین

۱- پ: مواشات ۲- اصل، فرار ۳- پ: و امیر تیمورشاه ۴- پ: بر کشیده ۵- پ: همانجا

نهج وارد [قلعہ] قندهار [واہل قندھار] ہمگی علی قدر سراتبہم پیشکشها گذرانیدہ  
 مورد نوازشات گردیدند . برخوردارخان [کہ] ازخوانین مشہور افغان وازشرارت و  
 بد نفسی او ابلیس لعین از ترس در زاویۂ گم نامی مخفی و مستور (می) بود . اگر  
 بذکر احوال او پردازد بطول می انجامد . یکفقرہ از رفتار و گفتار او مسطور میگردد  
 کہ در آنروز کہ سلیمان شاہ باستقبال تیمورشاه از قندھار روانہ شد آن ملعون در شہر  
 بود اتفاقاً تابوت مردہ ای را کہ از کوچہ ای کہ خانہ او بود بجهت دفن می بردند .  
 برخوردار مذکور مطلع گردیدہ بر سر راه آمدہ عنفات تابوت را بر زمین زدہ روی مردہ بیچارہ را  
 گشودہ و کارد از کمر کشیدہ گوش و بینی مردہ را بریدہ خطاب باونمود کہ ای مردہ  
 وقتیکہ بنزد مردگان دیگر رسیدی بگو کہ خبردار باشید کہ برخوردار از عقب  
 خواهد آمد و سزای ہمہ را خواهد داد . بہر تقدیر خان ملعنت نشان در ایام احمد شاہ  
 بضبط و نسق لشکر مأمور و در این اوان از طرف سلیمان شاہ بہ بند و بست قلعہ قندھار  
 مقرر و سلطنت سلیمان شاہ منظور شد بود . از ورود تیمورشاه بقندھار و نتیجہ (بر) عکس  
 [خواہش] «او» متزلزل و مخوف گشتہ خود را بمقبرہ احمد شاہ رسانیدہ ریسمانی در کردن  
 و میخ ریسمان را نزدیک لحد کوییدہ نشست . بعد از دوروز کہ تیمورشاه برای فاتحہ  
 و زیارت قبر احمد شاہ آمد برخوردار را دید کہ | مانند میمون | عنتران بد اختر<sup>۱</sup>  
 در سر قبر پدر بامید عفو جرایم میخ دوز و مضطر<sup>۲</sup> گردیدہ شاہ مذکور خط نسیان بر  
 صفحہ عصیان او کشیدہ اورا دل آسا (نمودہ) و با خود ہمراہ گرفته بمکان خود معاودت  
 و فرمانی بعنوان<sup>۳</sup> نصیر خان بلوچ کہ در نزدیکی قندھار سکنا داشت بینی بر جلوس  
 خود | و | طلب شیر محمد خان ولد وزیر نوشتہ با خلعت فرسناد . و فرمانی دیگر بجهان خان  
 کہ در پیشاور خدمت اسکندر شاہ بود باین مضمون مسطور مرقوم گردید کہ : برادر  
 کامکار و ولیعهد نامدار اسکندر شاہ را برداشته و زود خود را بحضور رسانند و شقہ<sup>۴</sup>

۱- پ : کہ عنتران بد اختر مانند میمون ۲- پ : و مصدر ۳- پ : و فرمان بنام ۳- ط : نوشتہ

علیحدهای ہم باسکندر شاه مبنی بر طلب نوشته ارسال داشت. نصیرخان در فرستادن شیرمحمدخان تعلیل ورزیده و جهانخان بمضمون فرمان اطاعت نموده باسکندر شاه از پیشاور برآمده وارد کابل و پرویز ولد اصغر احمدشاه که در آنجا بود همراه گرفته روانه خدمت تیمورشاه و در قندهار بر کاب تیموری رسید. شاه موصوف برادران را احترام و [جهانخان و سرداران را بقدر مرتبه نوازش نمود. چند روز بعد بهانه‌ای نموده] جهانخان را محبوس و زمانخان برادرش را چوب بسیاری زده مبلغی بعنوان جریمه از جهانخان و برادرش گرفته جهانخان را حسب الاستدعای خوانین (افغان) از حبس برآورده بقید نظر میداشت. بعد از فراغ از مقدمات از قندهار کوچیده روانه کابل و در ورود بانجا سر [انجام] احمدشاهی آنچه بود بحیطه ضبط درآورده و خواجه سرائی «را» که در ایام احمدشاه صاحب اختیار کابل و لله پرویز بود چوب بسیاری زده اموال او را هم گرفته با برادران بدستور ایام پدر بنا بر سلوک گذاشته همگی را در حرم سرای جاداده بوقت اکل طعام همه برادران را بنزد خود طلبیده اسکندر شاه را با خود و سلیمان شاه و پرویز را بایکدیگر در کابل شریک. و دیگران را بدستور سابق با ولدان لقمانخان که از عهد احمدشاه در حرم سرا سی بودند ردیف نموده و هنگام سواری بدستور پادشاهان خود در پیش واسکندر که ولیعهد بود از عقب و سلیمان و سایر برادران بعد از اسکندر میرفتند. بعد چندی برخوردارخان و پیر دوست خان را با جمعی از سپاه بسمت بلخ فرستاد. در نزدیک قندهار از قبادخان اوزبک شکست خورده لشکر متفرق و سرداران فرار نموده بلشکر تیمورشاه ملحق گردیدند. قبادخان نظر باین فتح نمایان مصمم کابل و اراده حرب تیمورشاه نمود از طالع تیمورشاهی (یکی) از خویشان او که از و نقار خاطری داشت در شب او را بقتل رسانید. از انتشار خبر قتل او مجدداً تیمورشاه برخوردارخان را با جمعی از سپاه قزلباش و افغان بسمت بلخ فرستاد

چون مقابل کوبی نداشت خان موصوف شهر بلخ و اطراف او را بحیطة تسخیر آورده چند رأس اسب بلخی و قریب سیصد نفر غلامان قلماقی بخدمت تیمورشاه فرستاد . چون در آنوقت زمستان شدت داشت بجائی حرکت نکرده در بلخ قشلاق نموده بعد از نوروز سلطانی بموجب میعاد که زرمجالات مستأجری داخل خزانه تیموری نگردید فرسانی باسم شیخ عبداللطیف خان که در آن اوان برتبه وزارت سرافراز بود صدوریافت که از عمال و مستأجران زرسرکار را بوصول رسانیده انفاذ خزانه نماید . وزارت پناه حسب الحکم بهمه جامحصلان تعیین نمود برای رسانیدن زر بعبدالخالی خان سدوزه ای که شکار پور را بشش لک اجاره نموده و تا آن زمان دیناری انفاذ خزانه نکرده بود محصل فرستاد . عبدالخالق خان ( مذکور ) برادر خود را برای تحصیل فرستاده بود در جواب وزارت پناه گفت که تا حال زرنرسیده است هر وقت رسید بخزانه عاید خواهد شد . شیخ عبداللطیف خان برای تأکید چند نفر دیگر بر عبدالخالق خان محصل تعیین «نموده» فرستاد . خان موصوف چون زر موجود نداشت از خوف محصلان شباشب با یک نفر پیشخدمت بسمت قندهار روانه شد . تیمورشاه از فرار او مطلع گشته جمعی را برای گرفتن او فرستاد . سواران تلاش بسیاری کرده او را نیافتند برگشته بعرض رسانیدند . عبدالخالق ( مذکور ) میان این غلیجه ای رفته شب را در آنجا بسر برده روز دیگر از آنجا روانه شده خود را بجماعت ابدالی رسانیده بعد از ملاقات با سرداران و صاحب اختیاران ایل ( مذکور ) لب بشکوه و شکایت تیمورشاه گشود . قاطبه سرداران ( ایلات ) که از تیمورشاه ناخوش بودند عبدالخالق ( خان ) مذکور را بسرداری خود اختیار و بخطاب نامعی موعود و با بیست هزار سوار جرّار افغان روانه قندهار و در ورده آنجا قندهار را محصور نموده همایونشاه وند تیمورشاه ده در سن ده سالگی و از جانب پدر نایب بود باوید میرهرا از خان

۱- پ، هر وقت خواهد رسید ۲- اصل: و عبدالخالق ۳- پ، سرداران و قاطبه

علی کوردانی<sup>۱</sup> که نایب همایون [شاه] بود بدست آورده قندهار را تصرف و سرانجام احمدشاهی هرچه بود بحیطه ضبط آورده و از تجارانجا پنج شش لک روپیه گرفته بجماعت افغان<sup>۲</sup> تقسیم و بهرات و سند و بلوچستان و ایلات غلیجه ای مبنی بر استقرار پادشاهی خود و اطاعت آنها بسلطنت و بغی از تیمورشاه نوشته فرستاد. و برادر خود را [در قندهار حاکم نموده و خود] بالشکر از قندهار برآمده روانه کابل گردید. از استماع این خبر تیمورشاه مضطرب و اسرا و سرداران اطراف کابل و جلال آباد و پیشاور را فرمان نوشته احضار نمود. احدی اطاعت فرمان نکرده جواب هم ننوشتند. تیمورشاه جعفرخان کابلی و صادقخان ولد ولی محمدخان جوان شیرا بایک هزار سوار بجهت محافظت قلعه غزنین مأسور و برخوردارخان که در بلخ بود بالشکر احضار نمود. و سرداران که در لشکر تیمورشاه بودند هر یک را رأی جدا و بخواهش خود رویه نفاق را پیشنهاد خاطر کرده منتظر ورود عبدالخالق خان بودند. والدۀ تیمورشاه که احوال سرداران و لشکر<sup>۳</sup> را مختل دید عبدالله خان ماسیزه ای که در ایام احمدشاه صاحب جمعیت و رتبه<sup>۴</sup> و بخدمت دیوان بیگی گری مقرر بود در حرم بنزد خود طلبیده دست تیمورشاه را گرفته بدست اوداد. و چادر خود را بر سر او افکند و گفت این پسر شاه درانی را بتوسپردم. اگرچه در میان افغان چادر بر سر کسی انداختن علامت دخیل شدنست [لیکن] چون ولد عبدالله خان و جمعی از ایل<sup>۵</sup> او در لشکر عبدالخالق بودند فائده ای از این گفتگو و دخیل شدن مترتب نگردید. تیمورشاه زیاده مضطرب گشته بوقت عصر خوانین و سرکردگان قزلباشیه را بنزد خود طلبیده بزبان عجز بیان و اظهار واستمداد و اعانت از ایشان نمود. خوانین گفتند که ما قریب بیست سال است که با فرقه افغان در قندهار و کابل بسر برده ایم هر چند عداوت این فرقه با ما از قدیم الایام

۱ - پ، کوزه ۲ - پ، افغانه ۳ - اصل، و شهر ۴ - پ، و مرتبه ۵ - پ، اوایل

میباشد لکن الحال در ظاهر بسبب یکی<sup>۱</sup> بودن و معاملات فی الجمله دوستی بهم رسیده  
 اگر حالا ما با این جماعت حرب کنیم دو صورت است یافتح خواهد شد یا شکست .  
 در صورت فتح کردن پادشاه بسبب هم قومی باز ایشان را سراعات و راتق و فاتق  
 مهمات سلطنت کرده جماعت قزلباش را نخواهند پرسید . و این جماعت هر یک از  
 سرداران قزلباشیه را ببهانه ای بقتل میرسانند . [و] در صورت شکست این جماعت  
 تمامی اهالی ایران که در این بلاد میباشند همه را قتل و غارت خواهند نمود . تیمور  
 شاه قسم یاد نمود که هر گاه در این وقت فرقه قزلباش با سن یاری و اعانت نمایند و  
 فتح از جانب ما بشود قتل افغان را با اختیار شما وا گذاشته هر کس از قزلباش که سری  
 از افغان بنزد من بیاورد پنجاه تومان میدهم و سلوک بسیار خواهم کرد . خوانین و  
 سرداران نظر باضطرار و عجز و قسم و وعده های او قبول حرب افغان نمودند . تیمور شاه  
 سان لشکر قزلباشیه را دیده قریب بشش هزار سوار بطلب آمد . سرداران مذکور بعرض  
 رسانیدند که الحال توقف در این حرب جایز نیست باید تو کل بر آفریننده جزو و دل  
 کرده بحرب شتافت هر چه خواهش الهی است خواهد شد . تیمور شاه همانوقت  
 سوار شده با جمعیت خود و تریخانه آهنک حرب عبدالخالق نمود . عبدالخالق خان در  
 ورود بغزنین مردم قلعه دروازه را گشوده غزنین را بتصرفی اودادند عبدالخالق | خان |  
 جعفر خان و صادق خان را طلبیده دلداری و با عزار سوار در نزد خود نکاشت . روز دیگر  
 عبدالخالق خان را اسهال قوی عارض گردیده که او را بیحال و ناتوان نمود . اراده  
 داشت که دوسه یوم در غزنین توقف نماید جماعت افغانه قبول نکرده قسم دادند که  
 که تا دروازه کابل درجائی نکش نمایند . عبدالخالق را سوار عسارتی<sup>۲</sup> از طرف  
 روانه کابل گردیدند . در عرض راه قراولان یکدیگر را دیده خبر سرداران خود<sup>۳</sup>  
 رسانیدند . برخوردار خان که از بلخ آمده بود در شمش فرسخی لشکر تیمور شاه با لشکر

۱. پ. یکجا ۲. پ. انباری ۳. اسد . بعرض شاه

خود فرود آمده در آمدن تعلل می ورزیدند. و خوانین قزلباشیه از کثرت لشکر افغانه که بیست و پنج هزار سوار بودند از فتح مایوس و توکل برخدا کرده مستعد شهادت میبودند که لشکر عبدالخالق خان از دربند [که] مشهور بشش گاو [بود] نمایان گردید. تیمورشاه با سرداران قزلباشیه دهنه دربند را گرفته توپخانه را بطرف دست راست و زنبور کخانه را در طرف چپ قرارداد سوار را در وسط نگاهداشته چهارصد نفر غلامان قلماق ترک را بحرب افغان مأمور نمود. غلامان مذکور در دهنه دربند طرح جنگ انداخته بکمانداری مشغول شدند. جماعت افغان که قزلباشیه را مستعد حرب دیدند لشکر خود را سه تیپ کرده یکدسته در میان و دودسته از دو طرف دامن کوه را گرفته جمعی را بحرب غلامان قلماق فرستاده با غلامان در آویختند. تیمورشاه توپچیان را با زنبور کچیان [مأمور بکمانداری] فرمود. [توپچیان از طرف راست و زنبور کچیان] که از طرف چپ تزلزل در ارکان وجود افغانه انداخته از ضرب گلوله، تیپ طرف (دست) راست را متفرق و پای ثبات آنها ازجا بدررفته از فراز کوه سیل بنشیب کردند. تیمورشاه شیخ عبداللطیف خان را با دو هزار سوار بکومک غلامان فرستاد. در ورود تیپ لشکر افغان از فراز بنشیب [به تیپ وسط لشکر افغانه] لشکر قزلباشیه بیکبارگی ازجا برآمده با تیغهای آخته بلشکر افغان حمله ور گردیده بایکدیگر در آویختند. جماعت افغانه خیرگی را از حد گذرانیده نزدیک بود که غلامان قلماقی را ازجا بردارند که دلاوران قزلباشیه مانند برق بر آنها تاخته شمشیر کج صاعقه کردار را بر ایشان حکم ساخته جمعی را مقتول و بختک هلاک انداخته. هر چند افغانه دلیرانه میکوشیدند لکن از ضرب دست یلان پای ثبات آنها لغزیده شکست فاحش خورده رو بفرار و جلو ریز بسمت قندهار مهمیز برتکاور گریز زده بدررفتند. و دلیران قزلباشیه دوفر سنگ (که عبارت از پنج گروه باشد) آنها را تعاقب نموده دو هزار نفر از انجماعت را

مقتول و هشت صد نفرزنده دستگیر و بخدمت تیمورشاه سراجعت نمودند شاه موصوف  
 تحسین و آفرین بسیار بدلاوران قزلباشیه نموده آنچه دستگیر شده بودند بجماعت  
 قزلباشیه امر بگردن زدن نمود حسب الحکم بعمل آوردند. و زراعات جماعت غلیجه ای  
 وسیاه خیمه های خانواری آنفرقه که در عرض راه کابل و غزنین واقع بود جماعت  
 قزلباشیه را بتخریب و پایمانی آنها حکم نمود. چنانچه بموجب حکم آنها بعمل  
 آمد. بر خوردار خان که قبل از وقوع حرب در شش فرسنگی با سپاه مقام<sup>۱</sup> و در آمدن  
 تعلل میورزید بعد از شکست فوج افغان از منزل سنگ سفید بعزم ملازمت تیمورشاه  
 کوچیده در عرض راه بتیمور شاه رسیده ملازمت نموده چندان منظور نظر عاطفت  
 نگردید. پیشکشهایی که از باغ آورده بود گذرانیده داخل سرکار شد. و شیر محمد خان  
 ولد شاه قلی خان وزیر که در این بلوچ میبود از خروج عبد الخالق مطلع گردیده  
 با جمعی آهنگ قندهار و دو روز بعد از ورود ب قندهار که خبر شکست او انتشار یافت  
 برادر عبد الخالق را که در قندهار بود<sup>۲</sup> گرفتند و هما یونشاه و ملا تیمورشاه نزد حبس او بود  
 از حبس بر آورده و شاد یانه فتح بنام تیمورشاه بنوازش در آورده غرضه ای مشتمن بر اظهار  
 این مطالب و ظهور خدمت خود نوشته بخدمت شاه مدد نور فرستاد. او و هما یونشاه همه  
 حقیقت را نوشته برسول داشت. خدمت شیر محمد خان در جبه قبول یافته غم و جرایم  
 او شد و قلاع و قصباتی که در این بر هم خوردگی از ید تصرف بیرون رفتند بود. مجردا  
 بحیطه تصرف آمده از آنجا کوچیده بالشکر باستقلال تمام رواند کابل و نا حال بحرب  
 که مطابق سنه ۱۱۹۵ بکنهزار و یکصد ونود و بیج هجری است تیمورشاه در دبر  
 بر سریر فرمان فرمائی متمکن و قندهار و بلخ و بلوچستان و پشاور و غزنین و سایر مکان  
 متصرفه احمد شاهی درید اختیار و زیاده بر هشتاد هزار سوار (وساده) با سوارخانه  
 و سرانجام پادشاهی در کتاب او می باشد<sup>۳</sup>

۱- پ: قیام داشت ۲- اصل و پ: برادر عبد الخالق که در قندهار بود او را

۳- نسخه چاپ بران در اینجا با نام میرسد



در بیان مجملی از وقایع اهالی عراق و آذربایجان و فارس  
و نامدارانی که بعد از حضرت نادر برتبه سروری رسیده  
علم استقلال برافراشته‌اند [بطریق اجمال]

بعد از قتل جناب نادر سرکردگان و نامداران [و] خوانین عظیم الشان هر امکنه  
و بلدان چون تخت سلطنت را از وجود پادشاه ظل الله خالی دیده بعضی [را] بخارپندار  
و غرور در کاخ دماغ راه یافته بتصور فرمانفرمایی طبل خودرائی زده از شاهراه  
صواب انحراف و توسن سفاقت و فساد رادر میدان نفاق جولان داده بجز خرابی مملکت  
و ویرانی رعیت و زیان خود طرفی نبسته‌اند.

از آنجمله میرحسنخان خراسانی که مدت‌ها داروغه بازار اردوی کیوان شکوه  
نادر و در اواخر برتبه حکومت و بیگلربیگی گری دارالسلطنه اصفهان حسب الحکم  
حضرت نادر سرفراز بود. از استماع خبر قتل نادر شاه باستصواب جمعی از عوام  
کالانعام و معاونت برخی از متجنده و اوباش بد معاش خسران انجام بخیمال بحال امر  
سلطنت و حکمرانی افتاده علم استقلال بخودسری افراشت. اهالی واعیان دارالسلطنه  
برفساد ضمیرش مطلع گشته بعد از قیل و قال عدشش را بر وجود ترجیح و بقدّم دانسته<sup>۱</sup>  
در همان سال خط نسیان بر صفحه هستی او کشیده در ازدحام<sup>۲</sup> عام بخنجر خون آشام<sup>۳</sup>  
چند نفر از الواط پی سرانجام بقتل رسیده بسرای آخرت شتافت.

و در الکاء قلمرو علیشکر موسوم بهمدان که از بلاد مشهوره عراق است  
سرافراز بیک خدا بنده لو که از ایلات همدان و در عهد نادر سینه باشی و هزارسوار  
در تحت اختیار داشت و حسب الامر<sup>۴</sup> حضرت نادر در آنوقت در همدان [و] باسر  
ملازم گیری اشتغال داشت او را هم خیال حکمرانی در کاخ دماغ راه یافته با ایلات

۱- پ : ترجیح داده  
۲- اصل و پ : ازدهام  
۳- پ : خون ریز  
۴- پ : الحکم

شاهی سون و [قوشون] متفق و هم قسم گردیده سه هزار سوار از فرقه مذکوره با خود  
 همدستان و از محالات دور و نزدیک هم جمعیتی<sup>۱</sup> فراهم آورده بعزم تسخیر بلاد  
 عراق علم نفاق افراشته با خوانین و سرکردگان ایلات قرا گوزلو باب وفاق را بسته  
 بتحکم و خودسری ابواب نزاع گشاده مدت هفت ماه کمیت خواهش را در میدان  
 بی اتفافی جولان داده کاری از پیش نبرد. آخر الامر بسعی و تدبیر خوانین قرا گوزلو  
 و سایر ایلات لشکر او پراکنده و سلک جمعیت او از هم پاشیده مقید و محبوس گردیده  
 بقتل رسید.

و در ناحیه بروجر د کائید کلب علی نام شخصی بی نام و نشان در آن اوان  
 با جمعی از متجنده و اوباش یکدل و یک زبان گشته بتاخت و تاز محالات و نهب  
 و غارت مسافری دست تعدی از آستین بی قباحتی برآورده نوای شرارت و فساد در  
 میدان بی شرمی برپا نموده چند صباحی از راه تهوّر و شجاعت خود را مشهور آفاق  
 گردانید. چنانچه جمعیت [او] در عرصه قلیل بده دوازده هزار سوار و پیاده رسید. سلیم خان  
 افشار قرقلو له در آن اوان از جانب ابراهیم شاه بسرداری عراق مقرر بود بالشکر  
 جرّار بعزم تنبیه کائید مذکور وارد آن دیار و لازم حزم و احتیاط بکار برده کائید  
 موصوف<sup>۲</sup> از راه جهالت و غرور متهوّرانند با جمعیت خود بمقابلت برداخت. بعد از صرف  
 آرائی کلب علی خود [هم] با چند نفر نوسن جلالت را در میدان حرب بجولان  
 در آورده از جانب سردار هم جمعی بمیدان آمده حرب صعبی اتفاق افتاد که دوست  
 و دشمن بر کائید تحسین و آفرین کردند. نزدیک بان رسید که نای نجات و قرار  
 لشکر سردار از جا بدر رود که گلوله‌های باسب کلب علی رسیده با اسب در غلطید.  
 سردار بالشکر خود بیکبار تکاور انگیز گشته تاخت بر او و لشکرش آورده کلب علی  
 خود بقید لمندغازیان سردار گرفتار گردیده سپاه او له برهنه پایان وادی<sup>۳</sup> نادانی

۱- پ: جمعی      ۲- پ: مذکور      ۳- پ: بیابان

بودند جمعی قتل سیف‌غازیان سردار و بقیة السیف راه اوطان خود پیمودند. کلب علی  
 مذکور را بنزد سردار برده همانوقت او را گردن زده بسرای عدم فرستادند.  
 و در کرمانشاهان حسین خان (بیگ) زنگنه حاج که در ایام نادشاه چاووش باشی  
 ملتزم<sup>۱</sup> ر کاب بود و حضرت نادری بسبب اسناد خیانتی که بدو داده بودند هردو چشم  
 او را از حدقه برآورده مطلق العنان کرده بود در آنوقت در کرمانشاهان پا بدامن  
 قناعت پیچیده در گوشه‌ای منزوی بود. از شنیدن قتل نادری سر از جیب تفرعن برآورده  
 بعد از افسوس و تأسف بی‌چشمی در حالت کوری بنای شورش و فساد گذاشته از  
 ایل حاج جوانان کاری انتخاب نموده و از سایر ایلات زنگنه و فرقه (ایلات) و ندادیلجاری  
 نموده قریب چهارده پانزده هزار سوار و پیاده فراهم آورده (بشهر آمده) بحکمرانی  
 مشغول و اکثر تجار و مسافری را دزدان فرستاده بنهب و غارت اسوال و اسباب آنها  
 را متصرف میشد. یهمین اکتفا نکرده چند ضرب توب و اسباب قلعه گیری سرانجام  
 نمود عازم همدان شد که قلمرو علیشکر را در تحت اختیار خود آورده بتسخیر ولایات  
 بعیده پردازد. وبا وجود کوری بخیالات دور و دراز افتاده تا اسدآباد یکمنزلی همدان  
 را تاخت و تاز نموده بکرمانشاهان معاودت نمود. مردمان ایلات را بخانه‌های خود  
 سرخص نموده که رفته تدارک مسافرت را کرده بخدمت حاضر شوند. و خود هم برای  
 بندوبست ایلات بمیان ایل رفت. (چون میرزا محمد تقی و عبدالعلی خان با هم متفق  
 بودند و اختیار قلعه بدست عبدالعلی خان بود خان ناپینا می خواست که اختیار قلعه  
 را هم داشته باشد و با بودن میرزا محمد تقی پنداشت که این امر صورت نخواهد گرفت.  
 و بعضی خیالهای دیگر هم مکنون خاطر داشت و ایشان را مخیل پنداشت. با بعضی  
 محرمان خود مشورت کرد تا میرزا محمد تقی خان را از میان برندارم نه اختیار قلعه  
 بدست خواهد آمد نه صورت استقلال من قرار واقعی خواهد شد.

### مجملی از احوال میرزا محمد تقی

آنکه سیرزای معزی الیه از سادات گلستانه و اباعن جد دخیل امورات وزارت و غیره از جانب پادشاهان بودند و خود در ایام نادر شاه ابتدا بوکالت مالیات کرمانشاهان مقرر و در اوانی که حضرت نادر برای تنبیه و تأدیب جماعت لکزیه در داغستان رونق افزای آن سرز و بوم بود میرزای مذکور را برتبه مستوفی الممالکی سرافراز فرسوده بود. بعد از چندی بحکومت قلمرو علیشکر ده مشهور بهمدانست مقرر و بعد از انجام امورات همدان در ایامی که بسمت ۲ دلالت علم استقلال افراشت او را طلبیده در دارالسلطنه اصفهان قامت قابلیت او را بخلعت فاخره سزین گردانید. و در رکاب شاهی حاضر می بود. بعد از آن که چند منزل رهگرایی دلالت شدند یکروز «او را» طلبیده حکم فرمودند که شما را در عراق رفتن ضرور شد و بیست و چهار سوار افغان بسرکردگی اشرف سلطان یوسف زهای و یک هزار سوار سیستانی ده در تحت اختیار سرمست خان شاهی سون بود متعینه و در تحت اختیار او مقرر و بخطاب میرزا باشی گری سرافراز و برای تحصیل مالیات کل بلاد عراق از حکام صاحب جمع آنجا بتأیید مرخص فرمود که زر مالواجب سرکار و جوه ابواب و سایر مراتب را از حکام بمعرض وصول رسانیده انفاذ خزانه کلات نماید. میرزای معزی الیه مع دستور العمل سه از حضور شاهی سپرده شده بود از حضور شاهی رخصت شده با افواج مذکور از راه ساوجبلاغ قم روانه و وارد شهر سنندج ده مشهور بکردستان و اردلانست گردید. در «آن» ایام سبحان وردی خان سامونی ده والی و بیکلمریکی کردستان بود. انانجه آن بلاد میرزا را استقبال نموده داخل شهر نمود. میرزا محصلان برای وصول مالیات و وجوهات ابواب و غیره بر والی مذکور تعیین و در تدبیر و رساندن زر بخزانه کلات مقید و سرگرم بود که خبر قتل نادر سامعه افروز خامس و غام گردید. اشرف سلطان یوسف زهای و سرداران لشکر افغان همگی بخدست میرزا آمده بعرض رسانیدند که

حضرت نادری حیات عاریت را گذاشته بسرای باقی آخرت شتافت. الحال اراده میرزا چیست و چه باید کرد. میرزا بسبب صدمات ایام نادری و تصدیعات روزمره، چند روزه حیات بعد نادرشاه را مغتنم دانسته در جواب گفت که مرا مر کوز خاطر این است که باقی عمر بگوشه نشینی بسر برده بترك هوا و هوس دنیوی «به» عبادت و بندگی خالق حقیقی پردازم. سرکردگان گفتند که اسم میرزا در تمام بلاد عراق و سایر ممالک مشهور و معروفست و تحکّماتی که بموجب حکم نادری بر مخالف و موافق از میرزا اتفاق افتاده الحال بسبب وقوع قتل نادری از هر گوشه آواز مخالفان برخاسته از راه راست آهنک عراق خواهند نمود و نخواهند گذاشت که میرزا آسوده باشند. صلاح در این است که ما را از خود جدا نکرده این وقت بسمت کرمانشاهان که ملک سوروشی میرزاست و سه منزل است اسر بکوچ فرمایند. و از ایلات آنجا لشکری فراهم آورده رو باصفهان آورند و تمام بلاد عراق را در تصرف آورده و بهر یک از بلاد عراق که رأی صائب اقتضا نماید سکنا نمایند که احدی از سرکردگان و سرکشان را با چون تو صاحب شوکتی که بوفور عقل و ذکاوت تمیز آراسته و مشهور آفاقست و با چنین لشکر جرار خون ریز مجال آویزه و سستیز نیست. من بعد اگر صاحب تخت و تاج کسی بهم برسد که لایق فرمانفرمائی باشد و در آن وقت رأی میرزا بهر چه اقتضا کند معمول میداریم

### [مصرع]

صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست

میرزا بعد از تأمل همان جواب سابق را گفته و سرکردگان را باو طان خود رخصت نمود. جماعت مذکور بی نیل مقصود از خدمت میرزا مرخص گشته باراده سفر قندهار از سنندج همان روز کوچیده بسمت همدان رهکرا گردیدند. در آن وقت الله یارخان افغان که یکی از سرداران نامی و هشت هزار سوار افغان همراه او در سمت

قزوین و نواحی آن حسب الحکم نادر شاه سی بود خبر قتل نادری را شنیده باسرکردگان خود رفتن بخدمت میرزا محمد تقی «را» صلاح حال دانسته بلا توقف از آنجا کوچیده بسمت کردستان با لشکر روانه شد. در بین راه با اشرف سلطان ملاقات شده معلوم نمود که میرزا محمد تقی داعیه سرداری و ملک گیری را نسیاً نسیاً انگاشته گوشه گیری اختیار نموده است با یکدیگر در کار خود و رسیدن باو طان باب مشورت گشاده گفتند که الحال مدعی همه رسیدن بخانه ما و او طان خود است و مردم عراق و سایر بلاد ایران بسبب ظلم نادر شاه و رعایت بفرقه افغان و اوزبک همگی در مقام انتقام میباشند چنانچه در همدان چند نفر از افغان را بقتل رسانیده در رسیدن بقمدهار و طی نمودن این مسافت بعید از ممانعت معاندان عنید اسریست خضیر. آخر الامر بعد از گفتگوهای بسیار همقسم گردیده بنا گذاشتند که سکان بنده همدان ده اکثری اهل السوق و تجار و لشکری در آنجا نمی باشد بهانه کرده گوشمالی بدهند که در جمیع بلاد شهرت کرده باعث خوف مردمان بلاد بعیده گردد که احدی از در ممانعت بر نیاید بقضی المرام بقمدهار نمانند. باین قصد از آنجا کوچیده بیرون شهر همدان راه ضرب خیاب نموده شخصی را برسالت بشهر فرستادند. فرستاده ظاهر نمود که در آن افغان می گویند که قاتلان افغانان مقتول را بنزد ما بفرستند که بسزای رسانیده. و فرستاده نادر شاه را نصف خود بردارند و نصف دیگر را بجهت غازیان ما بفرستند. هر گاه تعدل نمایند و قاتلان را ندهند ما دست بردار نخواهیم شد. فرستاده بشهر آمده حقیقت را بکند خدایان از طرف خوانین افغان ظاهر نمود. کند خدایان مد کور که از خیاب دیگر آن جماعت غافل و بی لشکر و سردار در مقام انتقام بودند با غوای جاعلان وادی بی خبری فرستاده مد کور سخنان درشت جواب داده می خواستند او را بقتل رسانند. او بقطائف الحیدر خود را خلاص نموده بنزد خوانین افغان رفته حقیقت را ظاهر نمود. و سرداران فرقه مد کور چون می دانستند که در شهر لشکری نمی باشد رعایا و تجار و اهل السوق از جنگ وجدال محترومی باشند فی الفور از آن مکان مستعد حرب شده لوحده بنزد یک

شهر خود را رسانیدند. مردمان شهر دوازه‌ها را بسته تحصن اختیار نمودند. مردمان محلات هریک بمحافظت برج سمت خود پرداختند. چندین مرتبه لشکر افغان باراده یورش سوار مرکبان شده بسبب خبرداری مردمان بروج کاری از پیش نبردند تا سه روز بدین منوال گذشت. روز چهارم که اکثری از مردمان بروج که جاهل و از امور حرب ناواقف جمعی برای نماز جمعه و برخی بجهت امورات دیگر از بروج بزیر آمده در شهر متفرق گردیدند. جماعت افغان پی باین معنی برده بیکبار یورش آورده خود را بدروازه رسانیده دروازه ویک برج را بتصرف آوردند. وچند نفر از مردم بروج را طعمه شمشیر آبدار نموده ما بقی از پیش لشکر افغان گریخته متفرق گردیدند. لشکر افغان دروازه را شکسته داخل شهر و دست بقتل و غارت گشادند. چند نفر از کدخدایان شهر بیکجا شده هرچند خواستند که مردمان شهر را با یکدیگر متفق کرده بمقابله لشکر افغان پردازند ممکن و میسر نشد. جمیع لشکر افغان داخل شهر شده تا دو روز بقتل مردمان عجزه و مساکین پرداختند. چنانچه لمحهای نیاسودند. الغرض سرزنده‌ای از جوان و پیر و صغیر و کبیر باقی نماند مگر اشخاصی که بتجارت و زیارت و طواف بیت الله الحرام رفته بودند. اموال و اسباب آنچه میتوانستند برداشتند و اشیاء سنگین و ناکاره را بیکجا جمع نموده سوختند. بعد از سه روز که دیگر کسی از سکنه باقی نماند از همدان کوچیده راه قندهار پیمودند. این خبر که باطراف و جوانب رسید مردمان هر بلد بفکر خود افتاده در قلعبات مسکونه خود بهوشیاری سی بودند. لشکر خونخوار مذکور از راه کاشان رفته کاشان را هم دست اندازی نموده بهرجا که پیش رفت سی شد از نهب و غارت و قتل قصوری نمی نمودند. بعد از قتل و غارت کاشان و قوقه راه قندهار پیش گرفتند.

این خبر بسلاطین علمیشاه برادرزاده نادرشاه که حقیقت «حال» او قبل از این سرقوم گردیده است رسید دسته کرد شقاقی را با یکی از سرداران کرد برای تنبیه آن سلاعنه مقرر و بتاکید فرستاد. سرداران مذکور بایلغار خود را بآن جماعت بی عافیت

رسانیده جنگ عظیم از طرفین بوقوع رسیده جوانان کرد با افغان در آویخته بعد از کوشش و کشش بسیار پای ثبات آن فرقه از پیش بدر رفته شکست بلشکر افغان افتاد. هر چند خودداری میکردند بهادران کرد فرصت نداده جمعی کثیر از طرفین طعمه شمشیر آبدار و علم افاغنه بد کردار نگونسار ونسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خان اکراد وزیده جماعت افغان فرار برقرار اختیار نمودند. وبقیة السیف راه قندهار در پیش گرفتند. بهادران لشکر اکراد بتعاقب پرداخته جمعی کثیر را هدف گلوله و طعمه شمشیر نمودند.

قلیلی از لشکر مذکور از چنگ غازیان خلاصی یافته بقندهار رفتند جمیع سرانجام وخیمه وخر گاهونسوان آن جماعت با اسوال منهوریه همدان و کاشان بدست غازیان افتاده با فتح وفیروزی معاودت نمودند. و اسرای همدان و سایر بلاد که در لشکر افغان بودند ببلاد خود رخصت و برکاب سلطان علیشاه خود را رسانیدند. میرزا محمد تقی بعد از مرخص کردن جماعت افغان خود باراده رفتن بکرمانشاهان مصمم گردید. سبحان وردی خان والی که از میرزا معزی الیه ناخوش «ودر» ظاهر اظهار دوستی مینمود و از اراده میرزا مطلع شده در خنید حکم بجماعت زندگنده کرد که در سرحد او میبودند نوشته فرستاد که میرزا محمد تقی اراده رفتن بکرمانشاهان دارد ولشکر افغان را رخصت نموده. الحال در نزد او بغیر از غلامان و نو جوان نسبی نیست بهر قسم توانید «سرا» بر او گرفته اسوال و دواب او را تهیه و تحارب و خودش را بکن برسانید. و در آنچه از اسوال زرتقد و دواب بدست آید نصف آنرا بسر حد ما داخل نموده و ما بقی را در میان خود قسمت نمائید. چون این حکم بادینه خان زاهد و احمد خان مشهور باحمد کلکه رسید خرسند گردیده جمعیت خود را بکنج کرده بکنج فرمود میرزای معزی الیه بودند. و میرزا از سلوک سبحان وردی خان بدست و اطوار او در بدست خدعه و سکر نموده خنلی باین مضمون بسرافراز بیگ خدا بنده او داد در آن ایام در یکی از محالات همدان و باجماعت شماری «وین» متفق و حکومت داشت و احوال او در



اوراق سابق رقم زد کلاک بیانی گردیده است . نوشته فرستاد که در این ایام لشکر افغان را مرخص نموده و اراده رفتن بکرمانشاهان دارم و از مدتی است ملاقات با آن عالیشان اتفاق نیفتاده گردید و وقت خود را با جمعیت بمنزلی رهشت که یک منزل سنندج است برسانند که بایکدیگر ملاقات کرده و باتفاق تا بلده سنقر همراه باشند هر آینه باعث خوشنودی بنده درگاه و از ملاقات آن عالیشان مسرور خواهد شد .

شاطر در یک شب خود را بنزدیک سرافراز بیک رسانید و زبانی هم آنچه دیده و شنیده بود بعرض او رسانید . همان وقت جواب نوشته فرستاد که بموجب فرموده با جمعیت خود و لشکرشاهی سون دو روز بعد حرکت کرده در منزل رهشت فیضیاب خدمت خواهم شد . شاطر مذکور که سریع السیر تر از برق و باد بود پنج منزل را در یک روز طی کرده جواب خط را رسانید . میرزا همان وقت بمردمان و غلامان خود حکم بر کوچ فرمود . در آن وقت نجف قلی بیک مأمونی که یکی از بزرگان آن ولایت با سبحان وردی خان خویش و پرکنه رهشت باو تعلق داشت و «اورا» با میرزا کمال دوستی و اتحاد از سابق بود و برای ملاقات آمده میرزا را در جناح حرکت دید التماس نمود که چون رهشت در سر راه و یک منزل است و خانه من هم در آنجا است اگر بآنجا تشریف بیارند باعث ممنونی این دوست واقعی خواهد بود . میرزا باو گفت که مرا هم اراده همین است و سرافراز بیک را هم طلبیده ام که بآنجا آمده ملاقات کند . القصه بونه را برهشت فرستاده و خود هم بدون تأمل سوار شده با نجف قلی بیک برهشت رسیده چند روز منتظر آمدن سرافراز بیک بودند . بعد از شش روز شاطر سرافراز بیک مذکور وارد و خبر رسانید که سرافراز بیک با لشکر خدا بنده لو و شاهی سون در چهار فرسنگی رهشت رسیده منتظر اند که هر چه میرزا بفرمایند بعمل آرند . میرزا شاطر را انعام داده پیغام نمود که فردا ما از این جا سوار شده در راه ملاقات با یکدیگر خواهیم کرد و شاطر مذکور را رخصت نموده با جمعیت خود بدره ای که در نزدیکی رهشت در

میان کوه واقع بود کشیدند<sup>۱</sup>. میرزا خود با پنج شش نفر از غلامان باتفاق نجف قلی- بیک رهشتی سوار و شاطری برای رسانیدن خبر بنزد سرافراز بیک بتعجیل فرستاد. نجف قلی بیک از راه راست رفتن را منع نمود گفت خبر رسیده که جماعت زندیه در میان درّه های کوه بجهت نهب و غارت اسوال ملازمان میرزا در صورت<sup>۲</sup> خفا با جمعیت بسیار میباشند. و ملازمان و غلامان میرزا که در این وقت متفرق و بعضی با قاطران مفرش در پیش و جمعیتی همراه نیست اگر پیش از رسیدن سرافراز بیک و لشکر در بین راه این جماعت مطلع شوند قباحت خواهد شد. و مرا چنین بخاطر میرسد که رفتن راه راست را موقوف نموده از طرف دست چپ برویم که جماعت زندیه مطلع نشوند. و سواری بفرستند که حقیقت را بسرافراز بیک ظاهر کرده از راه دست چپ سرافراز بیک خود را بمارساند. و از آمدن جماعت مذکور باین طرف نجف قلی بیک بیچاره اطلاع نداشت. و میرزا چون میدانست که آنچه نجف قلی بیک می گوید بی غرض و از راه خیرخواهی و اخلاص است حسب الصلاح او غلامان را با سرانجام و کارخانجات براه دست چپ مأسور و خود هم با نجف قلی بیک و راقم حروف و سید محمدخان برادر کوچک با هشت نفر از غلامان گرجی از همان راه روانه مقصد گردید. چون اراده ازل با تدبیر میرزا تعلق نگرفته بود بعد از طی دو فرسنگ که فضا از پستی و بلندی راه بر آورده مکان وسیع که نزدیک دربندی که در میان کوه واقع و جماعت زندیه در صورت اختفا در آنجا قیام داشتند رسانید جماعت مذکور رسیدن میرزا را بان مکان بدون لشکر و جمعیت فوز عظیم شمرده بیکبار جمع سوار و پیاده از دربند بیرون تاخته بطرف میرزا اسبان را گرم عنان نمودند. میرزا از خانجات و قاطران مفرش و سایر اسباب را اسر نمود که بدخند کوه غلامان برسانند و نجف قلی بیک را به میان آن جماعت فرستاد که مکنون خاطر آنها را دریافته اطلاع دهد. نجف قلی بیک با چند نفر از نوکران خود بمیان آن جماعت رفته در صدد منع آنها

۱ - کذا و الظاهر: متوجه شدند ۲ - پ : و در صورت

بر آمد. جماعت مذکورہ قبول نکرده سواران بسیاری بطرف کارخانجات و قاطران، سرکبان را گرم عنان و داخل بونه و اسباب گردیده بنهب و غارت دست گشادند. میرزای معزی الیہ ایستادن را بی حاصل دیدہ با چند نفر از غلامان کہ در آنجا حاضر بودند رو بفرار نهاد. چند نفر از سواران زندیہ بتعاقب پرداختند قریب یک فرسخ همراه آمدہ از ترس گلولہ تفنگ غلامان کاری از پیش نبرده بی نیل مقصود بطرف بونه و فرقه خود برگشتند. جماعت مذکورہ جمیع اسباب و اثاثہ را متصرف و از آنجا با وطن خود مراجعت نمودند. میرزا محمد تقی با ہمراہیان آن روز «و» آن شب تا صبح در میان کوه و صحرا حیران گشتہ روز دوم بوقت عصر وارد بلدہ سنقر کہ بکرمانشاہان متعلق است گردید. سرافراز بیک کہ از راه راست بالشکر شاہی سون مرحلہ پیما بود از حقیقت مطلع گردیدہ بعد از افسوس بسیار بتعاقب جماعت زندیہ پرداختہ از آنہا اثری ندید و از میرزا ہم خبری نیافت بمحل سکنا ی خود معاودت نمود. میرزا کہ وارد سنقر گردید. کلانتر و کدخدایان آنجا بخدمت او آمدہ بمیزبانی مشغول گشتند. سرافراز بیک از بودن میرزا در سنقر مطلع شدہ کس فرستادہ بالتماس بسیار بمکان خود دعوت نمود. حسب الخواہش او میرزا بخانہ او کہ در دو منزل بود رفتہ بقریب یکماہ سرافراز بیک مذکور لازمہ خدمت بعمل آورد و دہ رأس اسب عراقی خوب پیشکش نمود و باظہار خجالت رطب اللسان می بود. حسین خان زنگنہ کہ در کرمانشاہان علم استقلال افراشتہ بود از حقیقت ورود میرزا مطلع گشتہ مکتوبی باین مضمون نوشتہ فرستاد کہ از مقدمہ آمدن آن عالیشان با وجود وفور عقل و ذکا از شہر سنندج بی معاون و تنہا تشریف فرمائی این صوب گردند و مخلص را اطلاع فرمایند کہ جماعت زندیہ وقت سغتم شمرده و چنین بی اعتدالی و ناپاکی از ایشان سرزند کہ اگر تلافی این نشود تا انقراض عالم این ننگ باقی باشد بہر صورت مخلص منتظر ورود می باشد یا خود تشریف فرمای این صوب شوند یا مخلص را بنزد خود

بطلبند میرزا بر مضمون مکتوب مطلع گشته چون برخبائت ذات و صفات او مطلع بود در جواب نوشت که آنچه نوشته اند فی الحقیقه در عالم دوستی بجا و در طریق برادری خوش نماست. چون از تقدیر چاره نیست چند روزی درین مکان خواهد بود. هر گاه اراده آن صوب خواهد کرد بان عالی شان اطلاع خواهد داد. حسین خان مذکور را خیال اینکه بلطایف الحیل میرزا را بدست آورده در خفیه کار او با تمام برساند که تا بودن او هیچ نوع کاری از پیش نخواهد برد و دو شمشیر در یک غلاف نگنجد. مجدداً خطی مبنی بر قسمهء غلاظ و شداد و اظهار دوستی و اتحاد و اطاعت و انقیاد خود در جمیع امورات نوشته با دونفر از ستمدان خود فرستاد. هر چند بر قول و فعل و قسم او اعتباری نبود لیکن شوق ملاقات متعلقان میرزا را دامنگیر شده از مکان سرافراز بیک کوچیده روانه کرمانشان گردید. در ورود بشهر حسین خان و جمیع سرکردگان زنگنه و کلهر و کدخدایان شهر برای ملاقات آمدند. و حسین خان مذکور ظاهراً ابواب دوستی را مفتوح و باطناً در فکر نابود کردن میرزا نرد خیال می ساخت. میرزا بر خیال فاسد او آگاهی یافته بمضمون اقتل المودی قبل الابداء او هم در فکر فنای او می بود. درین بین امیرخان وادیار بیک خان توبجی باشی که از جانب سلطان علی شاه مأمور بودن قلعه و حفاظت توبخانه بود با هشت هزار سوار رگابی به بیستون وارد شد. حسین خان بودن خود را در شهر صلاح ندانستند با جمعیت خود بسمت ایلات روانه گردید. میرزا بسبب آشنائی سفرط ده با امیرخان و والد<sup>۲</sup> او از سابق داشت و رقم و خلعت شاهی نیز همراه آورده بود باستقبال شتافته در چهار فرسنگی بنا خان موصوف ملاقات کرده و باتفاق وارد قلعه گردیدند. و روز بروز ده سنی از ایشان در تزیید بود و خان موصوف جمیع امورات را بصلاح و صوابدید میرزا اجرا بینمود. و بعد چندی خبر ورود ابراهیم خان برادر سلطان علی شاه که احوال او در اوراق پیش ثبت است با صنفهان بسرداری دل عراق رسید. معلوم شد که سلطان علی شاه

۱- پ: قتل ۲- پ: والد

امورات عراق را با تعیین حکام با اختیار او گذاشته است. حسین خان بر این معنی مطلع شده مرتضی قلیخان زنگنه نواده شیخ علیخان وزیر الممالک را همراه گرفته بطمع حکومت کرمانشاهان بسمت اصفهان روانه گردید. در ورود بآن مکان وسیع البنیان از اطوار و حرکات ابراهیم خان دریافت نمود که بنای کارهای او مبنی بر خودسری است نه سرداری مشعوف شده با نزدیکان و اهل کاران دولت ابراهیم خان سازش نموده رقم حکومت با اسم مرتضی قلیخان صادر نموده و خود مختار کل گردیده از حضور رخصت حاصل نموده بسمت کرمانشاهان معاودت نمود. و قبل از برآمدن از اصفهان این حقیقت را نوشته بنزد سرداران ایلات فرستاد و سواران نوکر باب که در میان ایلات بودند با پیاده های تفنگچی بنزد خود طلبید که بدون اطلاع امیرخان و میرزا محمد تقی در همدان خود را بنزد او برسانند. چنانچه چهار پنج هزار سوار و پیاده بدفعات رفته در همدان خود را بمعسکر او و مرتضی قلیخان رسانیدند. چون خوانین مذکور از امیرخان و میرزا محمد تقی مخوف بودند بنار بر سرانجام لشکر و کارسازی گذاشته که با جمعیت شایان روانه کرمانشاهان شوند. چند روز در منزل اشتران که نزدیک همدانست توقف نمودند. امیرخان بر حقیقت احوال آنها مطلع شده هفت هزار سوار برداشته با چهار ضرب توب بسمت اشتران مرحله پیما گردید. حسین خان آگاهی یافته با وجود بی چشمی که دم از هم چشمی سیزد تلاقی را صلاح ندانسته در قلعه اشتران با مرتضی قلیخان تحصن اختیار نمودند. و امیرخان دو روز آنها را محاصره نموده کاری از پیش نبرد و عطف عنان بجانب قلعه نمود. محصوران این حقیقت را بخدمت ابراهیم خان عرض نموده با اصفهان سواریرا بچاپاری فرستادند. در این ولا عبدالعلی خان ولد خلیل خان پسر امیرخان که از حضور شاهی بر نیابت امیرخان مقرر شده بود وارد قلعه گردید امیرخان و میرزا محمد تقی از ورود او سرور و در ساختن خرابیهای قلعه و ترمیم عرادهای شکسته اوقات مصروف می نمودند. ابراهیم خان از عریضه حسین خان

و مرتضی قلیخان بر حقیقت احوال امیرخان مطلع گشته چهارهزارسوار افغان و کرد و بیات که در آن وقت در نزد او حاضر بودند بسرداری محمد خان کرد بر سر امیرخان فرستاد. و کیفیت و حقیقت این مراتب در اوراق پیش ذکر یافته است که از تلاقی فریقین امیرخان شکست فاحش خورده در قلعه متحصن گردید. محمد خان و لشکرش بیست و یک روز در یک فرسخی شهر مقام نموده بی نیل «مقصود» باصفهان بخدمت ابراهیم خان شتافتند. چون بعد از اینکه خبر شکست سلطان علیشاه و استقلال ابراهیم خان شیوع یافت که سرکردگان قلعه بنا را بر بی اتفاقی گذاشته الجاء امیرخان را بر رفتن خدمت ابراهیم شاه ترغیب نموده امیرخان دست عبدالعلیخان را گرفته بمیرزا محمدتقی سپرده و خود با لشکر از قلعه برآمده روانه خدمت ابراهیم شاه گردید. و در یک منزلی قلعه سرداران لشکر او را مقید و محبوس نموده بخدمت ابراهیم شاه بردند باقی احوال او در ضمن «حال» ابراهیم شاه و احمدشاه در آنی مذکور است. بعد از مقدمه امیرخان حسین خان بخاطر جمع در شمال استقلال وارد کرمانشاهان گردیده با میرزا محمدتقی بسلوک ظاهری دم از دوستی میزد و غایبانه در فرصت وقت بود که جناب سید سندسیر محمد ابراهیم رضوی قدس سره شد همشیره میرزا با ایشان منسوب<sup>۱</sup> و مجتهد عصر بود از زیارت بیت اللہ الحرام معاودت نموده عازم همدان گردید. میرزا را بپنهانگی مشایعت جناب سید وقت را مغتنم شمرده با چند نفر از غلامان خود در خدمت سید بعزم مشایعت از شهر برآمده روانه گردید. همدجا دو منزل یکی کرده خود را به نزدیکی همدان رسانید. حسین خان از رفتن او مطلع شده محمدتقی زنگنه مین باشی را با پانصد نفر سوار باستعجال متعاقب فرستاد که در هر چند ملاقات اتفاق افتد ایشان را مانع شده «اجازه» رفتن ندهد. محمدتقی در دور دومه منزل را طی کرده بسبب عدم ملاقات معاودت نمود. حسین خان افسوس بسیاری کرده و ظاهراً دم از دوستی ایشان میزد که بر خلق ظاهر نمود که انوار و سردار او محض

خیرخواهی سیرزاست. و میرزای معزی الیه که بنزدیکی همدان رسید از آنجا عازم اصفهان و یک منزل راهم طی کرده بود که خبر ورود سلیم خان قرقلو افشار که از جانب ابراهیم شاه سرداری عراق مقرر شده بود و در تنبیه و قتل کائید کلب علی بروجردی خاطر جمع نموده بود در یک منزل رسید. نظر باشنائی و اتحاد و دوستی سابق که با سردار مذکور فیما بین بود در بین راه ملاقات اتفاق افتاد از حقیقت احوال میرزا سردار کثیر الاقدار مطلع شده بصواب دید یکدیگر کیفیت خود سری حسین خان زنگنه و ایذاء رسانیدن بمرتددین و تجار و سایر مراتب را بخدمت ابراهیم شاه عرض نموده و عریضه با چاپار بخدمت شاه مذکور فرستادند. سردار میرزا را از رفتن با اصفهان منع نموده در نزد خود نگاه داشت. بعد از چند روز فرمان شاهی بسردار رسید که هر نوع مناسب داند در قتل و فنای او سعی بلیغ بعمل آرد و همان حکم را بمیرزا نشان داده با اتفاق روانه کرمانشاهان گردیدند و در ورود بمنزل بیستون جاسوسان خبر ورود سردار «را» بحسین خان که در میان ایل بود رسانیدند<sup>۱</sup> [درین بین سلیم خان سردار که کائید کلب علی را بقتل رسانیده بالشکر وارد منزل بیستون و خبر ورود او بحسین خان در میان ایل رسید]. خان موصوف که در صورت ظاهر و باطن کور بود مغرورانه با پنج شش هزار [سوار] و پیاده از میان ایل کوچیده بعزم حرب سلیمخان روانه کرمانشاهان گردید. پیش از ورود او سلیمخان بشهر داخل گردیده خطی بحسین خان نوشت که سرا ابراهیم شاه فرستاده است که شمارا بمسند حکومت نشانیده از طرف ایشان دخیل امورات گردیده بطرف کردستان بروم بزودی خود را برسانند که ملاقات کرده سخنان مخفیه را هم مطلع شوند و در امورات سلطنت هم آن عالیجاه دخیل خواهند بود. فرستاده در نزدیکی شهر با حسین خان ملاقات کرده خط را رسانید. خان مذکور حقایق را صدق انگاشته دوستانه وارد شهر و با سردار ملاقات نموده بهمه و جوه خاطر جمع گشته بخانه خود آمده فوج خود را هم خاطر جمع نموده خود را راتق و فاتق اسر سلطنت

۱- از صفحه ۱۳۲ سطر شانزده یا باینجا از نسخه اصل و چاپ اول این کتاب افتاده

و این قسمت فقط در نسخه خطی برلن است.

تصوّر نمود . سردار مذکور ہم آنافاناً اسورات کلی و جزئی را از رأی او استمداد می نمود منظورش اینکہ خان موصوف بالمرہ رویہ حزم و احتیاط را از دست داده کار بحرب و جدال نکشد و خان موصوف کہ در عصر خود عمر و عاص وقت و مردم آنجا از شرارت و بدنفسی او بجان آمده<sup>۱</sup> و مشیت الہی بدفع او تعالیٰ گرفته بود از گفتگوهای سردار اطوار و کردار خود را فراموش کردہ زمام اختیار را از دست دادہ حسب الصلاح سردار مردم ایلات را مرخص نمودہ با چند نفر از معتمدان در شہر مقام نمود . سردار کثیر الاقتدار کہ تیر تزویر<sup>۲</sup> را بر ہدف مدعا جا گیر دید شبی [کہ] خان مذکور با ہزاران خیال محال در خواب غفلت بود جمعی کثیر را نصف شب از چہار طرف خانہ او فرستادہ کہ در صورت اخفا در کشیک بودہ اگر خان موصوف ارادہ فساد یا گریختن داشته باشد مانع شوند . بکنفر با بدر خانہ او فرستادہ کہ او را از خواب بیدار کردہ بگوید کہ در این وقت فرمانی از جانب ابراہیم شاہ رسیدہ یا خود آمدہ مطلع شوند و یا آنکہ ما را بنزد خود بطلبند تا کہ با یکدیگر مشورت کردہ آنجد صلاح دانند [نوشتہ] بفرستیم . خان اجل رسیدہ از این پیغام صورت استیصال ابراہیم شاہ را بخاطر گذرانیدہ همانوقت برای ملاقات سردار تنها سوار گردیدہ روانہ شد . پیش از ملاقات با سردار مردمان فرستادہ ملاقات او را مناسب ندانستہ در نزدیک مسجد جمعہ بتتلش<sup>۳</sup> رسانیدند . (سلیم خان چند روز دیگر ہم در آنجا قیام فرمودہ عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی را در امور ملکی و مالی دخیل گردانیدہ خود سمت کردستان لوح کرده روانہ شد ) و در ایام سلطنت چند روزہ سلطان علیشاہ کہ بعد از حضرت نادری در خراسان جلوس و ابراہیم خان<sup>۴</sup> برادر خود را صاحب اختیار عراق نمودہ بود [ورود ابراہیم خان و بغی و طغیان] و احوال او کہ در اوراق پیش رقمزد بیان کردید . در روز خروج از اصفہان بسمت آذربایجان ابوالفتح خان بختیاری ہمت انک کہ صاحب جمعیت بود او را از

۱- اصل : آمده رسیده . پ : بجان رسیده . ۲- پ : تدبیر . ۳- پ : بقتل او را . ۴- پ : شاہ



طرف خود بحکومت دارالسلطنه مقرر و خود روانه آذربایجان گردید. خان موصوف با جمعیت سوفور بحکمرانی اوقات خود را مصروف و بعد از برهمی «کار» سلطان علی شاه که شاهرخشاه در ارض اقدس جلوس نمود مجدداً حسب الامر فرمان شاهرخی بحکومت اصفهان سرافراز و روز بروز استقلال او در تزیید بود تا ایام تسلط کریمخان زند و علی سردانخان بختیاری در بلاد عراق در ورود آنها باصفهان علمیردانخان او را بقتل رسانید. توضیح این مقال بعد از این<sup>۱</sup> رقمزده کلک عنبرین میگردد<sup>۲</sup>.

[ و دیگر آنکه ] در ایام تسلط جماعت افغانه باصفهان و آمدن جنود روسیه بکرمانشاهان و همدان سرکردگان و نامداران غیور اکثری<sup>۳</sup> از بلاد نزدیک و دور بسبب قلت جمعیت خود و کثرت و تسلط خصم مغرور رویه حزم را از دست نداده در محل<sup>۴</sup> اختیار خود غزاقان<sup>۴</sup> از دستیز و آویز برآمده گوی نیکنامی از میدان دلیری ربوده اند. یکی از آنها مهدیخان زند است که با جماعت زندیه قوم خود قریب هفتصد سوار و پیاده بودند و محل<sup>۳</sup> سکناي آن ده پیری و که ازان و با این جمعیت قلیل همیشه با کثرت افواج روسیه بطریق شبیخون و غزاقی<sup>۴</sup> آویخته جمعی کثیر از آن طایفه را بوادی عدم میفرستاد. و در صورت غلبه خصم خود را بکناری کشیده راه جبال درپیش میگرفت. بهمین دستور بسیاری از لشکر روسیه را طعمه شمشیر آبدار نموده بهیچ نوع جنود مذکور از شر<sup>۳</sup> او نمی آسودند. تا ایامی که نادرشاه لشکر افغان و روم را از ایران بیرون کرده بعزم تسخیر بغداد با جنود مسعود حرکت نمود. مهدیخان زند بدستور پیش بقطاع الطریق مشغول و در نهب و غارت و راه تردد بر مسافرین و تجار مسدود نمود. جناب نادری باباخان چاوشلورا بگرفتن او و جماعت زندیه مأمور فرمود باباخان از راه چاپلوسی و خدعه مهدیخان را بلطف و انعام حضرت نادری مستظهر

۱- پ: رسانید حقیقت احوال بعد از این انشاء الله تعالی ۲- پ: افزوده: در بیان

احوال کریمخان زند و علی مردانخان بختیاری و نامداران عراق و سوانح آن ایام

۳- پ: بعضی ۴- پ: قزاقان - قزاقی

و امیدوار ساخته بنزد خود طلبیده در ورود او خان موصوف بحبس او امر و قریب چهارصد نفر از جماعت زندیه را از راه تدبیر مقتول و بعد از اخذ اموال و اسباب و نقد و جنس مهدیخان را هم بقتل رسانیده بقیة السیف را حسب الحکم با خانوار کوچانیده روانه خراسان ( نمود ). در آن وقت ( از سرداران ) فرقه مذکور کسی که صاحب نام و نشان باشد نبود کریم و شیخه و محمد و علیویس و اسکندر و ندرخان برادرزاده مهدیخان مذکور ( که در صغرسن بودند ) و [ سرپرست طایفه مسطور ] از سبب قتل مهدیخان و چهارصد نفر زندیه بسیار مخوف و در خراسان بی نام و نشان و تا ایام سلطنت نادرشاه در زاویه خمول و گمنامی می بودند . بعد از قتل حضرت نادر می که ایلات هردیار از خراسان روانه اوطان خود گردیدند فرقه زندیه هم ده قریب سی چهل خانوار بودند کوچیده رو بمکان قدیم خود که پیری و نمازان بود نهادند . در ورود بانمکان بدستور آبا و اجداد بنارا براه زنی گذاشته تمامی آنمکان را در اندک زمانی بتصرف خود آورده و محاللات نزدیک که دوازده و تیسر آن باشند با خود متفق ساخته و سرداران فرقه مذکور کریم بیک و محمد و شیخه و علیویس زندیه بودند که با اتفاق یکدیگر کار می کردند و همه سرداران در سه بیک را بسرداری خود قبول و از گفتن او تخلف جایز نداشتند .

در الکاء قلمرو علیشکر که بنمندان مشهور و مشهور است مهر علیخان تکتیو ولد نظر علی سلطان و عبدالغفارخان برادرش با دوازده هزار سوار جرتار در کمال جاه و جلال بفرمانفرمائی علم استقلال افرانند پس محاللات در و نزدیک اوقات او محسوف و از استماع حرکات جماعت زندیه و دستار و جماعت آنفرقه که آنافانا باو خبر میرسید باراده متفق گردن افران زندیه را و در سبک لشکریان خود منتظم گردانیدن رمی باین مضمون نوشتند :

حکم عالی شد آنکه عالی قدر کریم بیک زندیه بتوجهات خاطر عالی مستظیر و

مستمال بوده بداند که بمدلول<sup>۲</sup> آیه کریمه (تعزمن تشاء و تدل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر)<sup>۳</sup> قادر توانا و مدیر کارخانه ارض و سما فردی از افراد انسانی را که لایق و قابل رتق و فتق امورات و مهمات کافه عباداند بجهت ترفیه حال رعایا و برایا برتبه سروری و مرتبه برتری رساند . و دراین اوان سینونشان که از فضل خالق انس و جان ید تصرف عالی قوی و دلآوران شیرشکار پلنگ خصلت جری و سپاهیان رزم آزموده از نفاق بری سر برقبه<sup>۴</sup> اطاعت و انقیاد فرمان عالی گذاشته دشمنان مغلوب و اهاالی قلمرو علیشکر دست ارادات از آستین صداقت برآورده بذیل عفو و عاطفت آویخته خدمات آنها مستحسن و از خوان احسان بهره مند گردیده اند و باید بر حصول اطلاع بمضمون رقم عالی آن عالیقدر بلا توقف با سرداران زندیه و جمعیت باستعجال خود را بحضور رسانیده مورد نوازشات (گردد) و مستدعیات خود را مقرون بانجاح دانسته در عهده شناسند.

سواریرا مأمور برسانیدن رقم نمود . سوار مذکور رقم را ( حسب الامر ) بنزد کریم بیک [رسانیده برفتن خدمت مهر علیخان<sup>۵</sup> اورا ترغیب نمود . کریم بیک] و جماعت زندیه را با وجودیکه با والد او که نظر علی سلطان بود کمال رابطه و دوستی بیشتر [بود] از مضمون رقم او ناخوش گشته گوش و بینی فرستاده اورا بریده بی نیل مقصود از نزد خود راندند . فرستاده بخدبت خان عجلت نشان رسیده با گوش و بینی بریده آنچه گذشته بود بیان نمود . خان مذکور را دود ناخوش از روزنه دماغ سرزده سرداری را با پنجهزار سوار بجهت تنبیه و تادیب کریم بیک و جماعت زندیه مأمور و قدغن بلیغ بسردار مذکور نمود که کریم بیک را زنده دستگیر کرده بحضور بیاورد که خود او را بسزا برساند . بعد از روانه شدن لشکر جماعت زندیه مطلع شده سلک جمعیت خود را انعقاد داده در ورود لشکر مهر علیخان بنزدیک محال پیری و کمازان بمقابله پرداخته دست شجاعت از آستین جلادت برآورده کریم بیک بادو صد

۱- پ: بشفقت ۲- پ: که بمفاد ۳- در اصل بیاض است و آیه از نسخ پ گرفته شد ۴- ظ: برقبه

نفر سوار و چند نفر از بهاداران زندیه خود را بر قلب لشکر زده مانند شیر گرسنه در  
 حمله اول پای ثبات سردار و لشکریان ازجا بدررفته متفرق و چند نفر طعمه  
 شمشیر آبدار گشته اسباب و اسوال آنها با سه ضرب توپ جلو بتصرف غازیان کریم  
 بیک آمده مقضی المرام بمکان خود معاودت و سرداران زندیه در یکجا جمع گشته  
 کریم بیک را (بخطاب) خانی موسوم و علم استقلال بصوب کزاز<sup>۱</sup> برافراشتند. (و در  
 آن اوان زکریا خان که در ایام ابراهیم شاه شیر و وزیر بود در قلعه کله متمکن و کزاز و  
 کمره و چابلق و بروجرد را درید تصرف داشت از اراده لشکر زندیه مطلع شده مصمم  
 حرب گردید. بعد از جواب و سؤال کار بجدال کشیده چند روز فیما بین نائره حرب  
 اشتعال داشت بسبب حرکت محمد علیخان از قلعه و لاشجرد کریمخان باب صلح را  
 کشوده که بمحالات متعلقه زکریا خان من بعد متعرض نشود و زکریا خان هم  
 خصم کریمخان را کومک ننماید.) و علیویس زند که بحسب سن بزرگ قوم  
 و بشجاعت مشهور بود با مردم فراهان هم قسم گشته یک هزار و هفتصد  
 سوار از مردم فراهان را با خود متفق و همراه گرفته بصلاح و صواب دید کریمخان با  
 جماعت زندیه بر قلعه هفت خانی که در استحکام | ثانی | سد اسکندر بود یورش نموده  
 بزور بازوی مردان جلادت نشان قلعه مفتوح و علیویس مقتول گردید. جماعت  
 فراهانی در وقت معاودت بمکان خود بسعایت جمعی از مفسدین آن دیار لشکر زندیه  
 بتعاقب آنها پرداخته که کدخدایان و بزرگان آن فرقه را قبل از ورود بفراهان بقتل  
 رسانند. جماعت مذکور پی بخيال فساد آنها برده تمامی از اسبها پیاده شده بالتفکک  
 و جزایر دفع<sup>۲</sup> شر<sup>۳</sup> آن مفسدان را از خود نموده حرب دندان خود را بانچدان ده  
 قریه ایست از قراء فراهان رسانیدند. و جماعت مذکور بی نیل مقصود مراجعت و بلیشکر  
 خود ملحق گردیدند. و روزی ده لشکر مهر علیخان از کریمخان شکست خورده  
 وارد لشکر خود گشته حقیقت را بعرض مهر علیخان رسانیدند خان مذکور اعتراضی

۱- اصل سرداران ۲- پ: کرار ۳- اصل: دفعه

شده خود با تمامی لشکر بعزم حرب کریمخان با توپخانه روانه گردید . کریمخان هم با جمعیت خود از لشکری و چریک بمقابله پرداخته حرب بسیار صعب اتفاق افتاده کریمخان [خود] در آن روز حربی نمود که صدای آفرین از دوست و دشمن بلند گردید . مهرعلیخان با وجود کثرت لشکر و سرانجام تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاده تا قلعه و لاشجرد بکمنزلی همدان که محل سکناى او بود جائی قرار نگرفت . غازیان کریمخانى بعد از نهب و غارت سرانجام لشکر و تصرف توپخانه بعزم تسخیر قلعه و لاشجرد علم استقلال افراشته خود را بنزدیک قلعه مذکور رسانیدند . لشکر مهرعلیخان همگی بعد از شکست متفرق گردیده دوسه هزار نفر زیاده در قلعه با او نبود . غازیان زندیه قلعه را محصور نموده مهرعلیخان تحصین اختیار و مردمان او که در قلعه بودند از خوف زندیه شبها از قلعه برآمده متفرق میگرددند مگر معدودی که با او همراهی ( کرده ) بحفاظت بروج می پرداختند . مهرعلیخان صورت استیصال خود را در آئینه تفکر دیده عبدالغفار خان برادر خود را شب از قلعه بیرون کرده برای کوسک و اسداده بنزد حسن علیخان که والی و بیگلربیگی ( اردلان که در الکاء سنندج مشهور به ) سنه و اردلان است<sup>۳</sup> و با بیست هزار لشکر جرّار [از] قزلباش و کرد و افغان قیام و بفرمان فرمائی آن مملکت و دیار اشتغال داشت فرستاد . و عبدالغفار خان ( با استعجال خود را بگردستان رسانید ) [ و با حسنعلیخان ملاقات نموده ] حسنعلیخان لازمه سلوک با او مرعی داشته « بعد دوازده یوم او را سرخص و بوعده قریب که یکماه باشد او را خرسندو<sup>۴</sup> بی نیل مقصود معاودت بنزد مهرعلیخان نمود . و در آن ایام امام قلیخان زنگنه ولد محمد رحیم بیگ که از لشکر ابراهیم شاه در وقت شکست گریخته بود با سیصد نفر سوار و حیدرخان زنگنه جامه بزرگی بعزم ملاقات<sup>۴</sup> کردن بزرگان زنگنه و کلهر و ایلات وارد بیستون یکمنزلی

۱- اصل: صد ۲- اصل: که ۳ پ: بعد یکماه او را بآمدن خود مستظهر و مستمال و مرخص نموده و خان مذکور ۴ پ: موافق

کرمانشاهان و در آن اوقات حاکم آن بلاد مرتضی قلیخان نواده شیخ علیخان مشهور بود. و عبدالعلیخان عرب میش مست خراسانی ولد جلیل خان و میرزا محمد تقی گلستانه و کیل و صاحب اختیار کرمانشاهان در قلعهٔ یک فرسخی کرمانشاهان ساخته نادرشاه که توپخانه و قورخانه‌ای که حضرت نادری برای تسخیر سماکت روم سرانجام نموده و بسبب قرب جوار در قلعهٔ مذکور گذاشته می بودند. از استماع ورود امام قلیخان به بیستون مرتضی قلیخان زنگنه و نجف قلیخان ایل بیکی [اکل] کلهر و چند نفر از بزرگان چون جلادت و شجاعت و شرارت امام قلیخان را مطلع بودند با یکدیگر مشورت و کنکاش کرده بدفع او پیش از ملاقات با طوایف ایلات و ورود بشهر مصمم گشته باشش هزار نفر سوار و پیاده از زنگنه و کلهر مرتضی قلیخان و نجف قلیخان از شهر برآمده روانهٔ منزل بیستون (گردیدند). امام قلیخان از ارادهٔ آنها مطلع شده از راه خدعه برآمده معتمدی را بنزد خوانین فرستاد که مرا داعیهٔ سرداری و خودسری با وجود بودن شما هرگز بخاطر خطورت کرده برای ملاقات افوام و عشایر می آیم. هر گاه آمدن من بخاطر «شما» گرانست از همین مکان بر کشته بملک دیگر خواهم رفت. فرستادهٔ مذکور بخدمت خوانین رسیده مراتب مسطور را معروض داشت. خوانین با یکدیگر گفتند که اگر ما در این وقت او را از آمدن منع کنیم البته بملک دیگر رفته با دشمنان سازش نموده ششده بر ما خواهد کرد. بهتر این است که او را با خود متفق کرده در نزد خود نگاه داریم. هر گاه حرکت خارجی از او سرزند چاره و دفع او آسان است. بفرستادهٔ او گفتند که ما برای استقبال آمده ایم نه از برای منع او و اگر غرض ما اتحاد و یکجہتی نبود با این ملیں مردمی نه او همراه دارد چه میتواند کرد. بخاطر جمع آمده با اتفاق بشهر میرویم. فرستاده رفته و حقیقت را آنچه دیده و شنیده بود بیان نمود. امام قلیخان با حیدرخان جامه بزرگی از گفتگوی فرستاده دریافت خدعهٔ خوانین نموده بنا گذاشتند که چون ما را لشکری

نمیباشد و خوانین مذکور با لشکر و استعداد بر سر ما آمده و الحال باین قسم پیغام فرستاده اند ما هم مجدداً کسی را فرستاده بوعده ملاقات فردا امشب خوانین را بخواب غفلت انداخته پیش از صبح از سه طرف شبیخون بر لشکر آنها زده اگر کاری از پیش رفت بزودی تسلط بر ملک خواهیم داشت و الاً خود را بکناری کشیده فکر دیگر باید کرد. بعد از مشورت شخص زبان فهمی را فرستاده و عده آمدن فردا نمود. خوانین که سرگرم باده غرور بودند قبول نموده رویه حزم و احتیاط را از دست داده اینمعنی [را] بخاطر نگذرانیدند که: مصرع<sup>۱</sup>

### دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

بخاطر جمعی ملاقات فردا خود و لشکر یان بخواب غفلت رفته امام قلیخان دو ساعت از شب باقی مانده از سه طرف شبیخون بر آن لشکر بیخبر آورده خود را بکنار لشکر رسانیده دست بآلات حرب برده خود را بمیان آن لشکر انداخته چند نفر را مقتول و زخمی نمودند. ازهای وهوی دلیران مرتضی قلیخان و نجف قلی خان از خواب غفلت بیدار شده هر یک براسبی سوار از هر طرف اراده بیرون رفتن از لشکر نمودند معرکه فساد را مهیاً دیده پنداشتند که لشکر بیگانه است و امام قلی خان را با قلت اعوان یارای اینگونه حرکت نخواهد بود. و سپاه هم بهمین خیال پیش از طلوع صبح رو بفرار آورده مرتضی قلیخان و چند نفر از بزرگان زنگنه<sup>۲</sup> بقلعه وارد و نجف قلیخان بمیان ایل خود که در ایوان و کاوردان چهار منزلی کرمانشاهان است گریخت. امام قلیخان با فتح و نصرت جمعیت خود داخل شهر گردیده بجمع سرداران زنگنه خطوط نوشته آنها را بنزد خود طلبید. در (عرض) ده روز قریب چهار هزار سوار و پیاده از ایلات دور و نزدیک بنزد او آمده بنای جنگ و جدال با عبدالعلی خان و میرزا تقی [خان] گذاشت. و روز بروز جمعیت او زیاده و در استقلال او می افزود چنانچه

۱- اصل : مصرع ۴ - ۲- اصل : رنکله

در (عرصه) بیست روز یازده هزار سوار و پیاده از ایلات زنگنه و جماعت وند با او متفق شده هر روز با اهل قلعه در جنگ و جدال بود و شبها چپاول بر طایفه دلهر که در بیست فرسخی و پانزده فرسخی بودند انداخته دواب و غنایم بسیار تاخت آورده بسپاه سیداد و دواب و غنایم اهل قلعه را هم دوسه مرتبه پسگو انداخته در وقت بیرون فرستادن برای چرا در یکطرف جنگ انداخته اهل قلعه را مشغول حرب سیدان کرده از طرف دیگر از پسگو برآمده فرصت رسیدن دواب و غنایم «را» بقلعه نداده بغارت میبرد. تا آنکه کار بر اهل قلعه بسیار تنگ و عرصه جنگ بطول انجامید. خوانین قلعه که بامیرزا محمد تقی در تدابیر امور مشککه همیشه مشورت و بصلاح و صوابدید او کار میکردند (واز گفته و کرده او کسی بیرون نبود) همگی بنزد او رفته بجهت دفع شر امام قلیخان از رأی صائب او استمداد و باب مشورت گشادند. میرزا امشارالبیه در جواب خوانین گفت که اگر چه قلعه در ستانت و سرانجام ثانی (اثنین) قلعه کلات و از محصور بودن پروائی نیست لکن چون امام قلیخان را داعیه سرداری مکنون ضحیر و بکمال شجاعت و جلالت موصوف و از بزرگان این ملک است و جمیع ایلات زنگنه و کلهر ده زیاده بر صد هزار خانوار میباشند در عرصه قریب همگی را با خود متفق ساخته شهر و محلات را هم الحال در ید تصرف دارد بسبب قلت آذوغه بعد چندی نار مشکل و اختلال لدی باوضاع اهل قلعه راه خواهد یافت و بدون استمداد از لشکر بیکانه در دفع او چیزی بخاطر نمیرسد. باحسنعلی خان والی کردستان که صاحب فوج کثیر و در ستانت رأی و تدبیر بکانه زمانه و همسانه قریب و در عراق در این اوقات بی نظیر است او را تطمیع کرده بامداد او دفع خصم قوی بنیاد باید طلاید. همگی را این صلاح مستحسن افتاده بموجب گفته میرزای معزی الید خطی بحسنعلی خان نوشته و همگی بمهر خود مزین نموده فرستادند مضمون اینکه.



درین ولا امام قلیخان زنگنه باراده های فاسده جمعی از متجنده و اوپاش را باخود متفق و بعضی ایلات را هم موافق کرده بقلعه پادشاهی که توپخانه و جبهه خانه و قورخانه می باشد راه ترد مسدود و شهر و محلات را هم در قبضه اختیار آورده بسبب قلت آذوقه کار براهل قلعه تنگ و بالاخره مفسد او سرایت بمحل اختیار آن عالیجاه کرده وقتی که استقلال کلی بهم رسانید در دفع او کوشیدن در صورت تسلط بسیار مشکل و باعث خرابی مملکت و سفک دماء مؤمنین و مسلمین است و در صورت خاموشی و اعانت نکردن آن عالیجاه باوجود همسایگی و ایلیت بالمآل بجز ندامت و پشیمانی سودی نخواهد داشت . و هر قدر از توپخانه و قورخانه در سر کاران عالیجاه در کار باشد بعد از دفع شر امام قلیخان بمعتمدان سر کار وسعت مدار بدون عذر داده خواهد شد والسلام . و نوشته «را» بمصحوب معتمدی بنزد والی عالی شان فرستاده . حسنعلیخان حقیقت را دریافت کرده در جواب نوشت که نظر بقرب جوار و همسایگی و ایلیت [ و نوشته آن عالیجاهان بجهت دفع اشرار با بیست ] هزار سوار جرّار ما را رسیده دانند . لکن چون الحال سریر سلطنت از وجود ظل الهی خالی و بدون دست آویز جمعی رؤساء و اعظام بلاد و سرکردگان آن دیار پیرامون این کار گردیدن بموجب ضابطه همسایگی و ایلیت بی صورت و خارج از قاعده است برای اینکه هر گاه احدی از فریقین در چنین اوقات بقتل رسند هر دو فرقه کمر عداوت یکدیگر بمیان بسته سالهای بسیار<sup>۴</sup> و قرنهای بیشمار بسبب استرداد خون بقتل و نهب و غارت هم میپردازند . بالخصوص ایلات کرمانشاهان و کردستان که هم چشم و این قاعده در میان هردو ایل مضبوط و امام قلیخان هم از ایل زنگنه است هر گاه نوشته ای بمهر آن عالیجاهان و اعزّه و بزرگان ایلات بنزد این خیرخواه عباد برسد که در آن مرقوم باشد که در قتل و غارت این مقدمه اگر من بعد ایلات را گفتگوئی باشد جواب آن

۱- پ : خاموش بودن      ۲- پ : دراز

بر ذمہ ایشان و راه گفتگوی بایلات کردستان احدی را نباشد. بعد از رسیدن نوشتهٔ سمهوره بمهرهمگی اعزہ این خیرخواہ بالشکر جرّار کردستان و سایر فرق کہ همراه دارد حسب الخواہش آن عالیجاہان روانہ کرمانشاہان و با امام قلیخان بجهت حرب مقابل خواہد شد والا فلا. در رسیدن این خط مرتضیٰ قلیخان زنگنه و میرزا محمد تقی [خان] گلستانہ و عبدالعلیخان عرب میش مست خراسانی و سایر اعزہ و بزرگان بموجب درخواست حسنعلیخان [وثیقہ ای نوشته ہمگی مہر نمودہ فرستادند. حسنعلیخان] بہمین دست آویز با بیست و پنج ہزار سوار از سنندج کوچیدہ بسمت کرمانشاہان روانہ گردید. در ورود بمنزل بیلاور کہ بلوکیست از بلوکات کرمانشاہان نزول و آن مکان را مضرب خیام نمودہ و بتدبیر حرب پرداخت. امام قلیخان از ورود او مطلع گشتہ از راه غرور او را بخاطر نیاوردہ ہزار سوار از لشکر خود انتخاب و همانوقت سوار شدہ راہ بیلاور را در پیش گرفت. سرداران او کہ از حقیقت نوشتجات اہل قلعه و کثرت فوج حسنعلیخان و سبب آمدن او را میدانستند ہرچند او را گفتند کہ باین ہزار سوار رفتن بحرب چنین نامدار بکہ با سپاہ بسیار آمدہ و اہل قلعه ہم با او متفق میباشند نامناسب و خلاف ضابطہ است اعتنا نکند کسی نکرده جواب داد کہ من با ہمین قلیل سوار او را از ہم پاشیدہ تا کردستان او را تعاقب و دستگیر خواہم نمود. سرداران چون از او بسیار بخوف و شجاعت او را دیدہ بودند گفتند کہ ماہم از فرمودہ شما تخلف نخواہیم کرد لیکن اینقدر باید توقف کرد کہ خان موصوف بالشکر از دربند بیلاور بیرون آمدہ در صحرا با او طرح جنگ رخندہ مقابل شویم کہ او ہر گاہ از آمدن ما مطلع شود ہم بیشتر نخواہد داشت و لشکر او بسیار است جمع اطراف دربند را گرفتند ہر گاہ ما داخل دربند شویم از بالای دہ از ہمہ طرف از لولہ تفنگ ما را عاجز کردہ بار بجنگ شمشیر و پستان نخواہد رسید

از دربند بیرون آمدن ساراسشکل [خواهد شد] . امام قلیخان گفته سرداران را اعتنا نکرده از راه غضب بخشونت تمام دلاوران را بعدم جرأت منسوب و بطعن سنان جانستان زبان ، دل‌های ناصحان را خراشیده باوجود قلت اعوان و متابعان و کثرت خصم قوی پنجه پر خشم بنا بر بی اعتنائی<sup>۲</sup> رویه احتیاط و حزم که لازمه معرکه آرایان صاحب عزم و ضابطه کار پردازان روز رزم است بتهور و جلادت خود رطب - اللسان و بجانب لشکر حسنعلیخان روان گردید . سرداران مذکور دم در خود کشیده زیاده سخنی نتوانستند گفت . خان پرغرور جاهل که بیست و پنج سال از مرحله زندگانی طی کرده بود بتزدیک دهنه دربند رسید شب در همانجا بی خیمه و سرانجام بسربرد . چون خبر ورود او بحسنعلیخان رسید از تهور<sup>۳</sup> و جلادت او متحیر و مخوف گشته تمام اطراف کوه را بتفنگچیان او را مانی ( که در قدر اندازی مشهوراند ) سپرده و خود با سواران در میان دربند قرار گرفت . ونهر عظیمی که در میان دربند جاری بود در شب جمعی را مقرر نمود که رفته سنگهای بسیاری در میان نهر مذکور ریخته و آب را بر روی زمین میان دربند جاری نمودند که تمام آن زمین گل گشته که اسب تاسینه فرو میرفت . منظورش اینکه امام قلیخان و لشکر او را قدرت یورش واسب اندازی بسبب گل زمین نباشد . و خود بالشکر مستعد حرب و قتال بود . خان جلادت نشان که از غرور شوره زار را از سراب فرق نکرده بود مغرورانه در طلوع صبح سوار شده بی محابا با سواران خود داخل دربند گردید . گنج محمد بیک زنگنه یوز باشی را با سلیمان بیک ولد حسین خان ( بیک ) زنگنه حاج که در شجاعت مشهور و در قانون سپاهگری گوی سبقت از همگان ر بوده بودند هر یک را با صد سوار چرخچی مقرر و صیدی سلطان جلیلونند را امر نمود که از دامنه کوه دربند خود را با سیصد سوار برفراز کوه رسانیده بضر بگلوله دمار از نهاد خصم بداندیش برآورد

۱- پ : اذعان      ۲- پ : خصم قوی بنیان اعتنائی نکرده      ۳- اصل : تجبر

و خود با پانصد سوار در یکجا قرار گرفت. چرخچیان توسن جلادت را گرم عنان نموده بمقابلهٔ خصم پرداختند. (و چرخچیان) حسنعلیخان مستعد در جای خود که زمین خشک بود ایستاده منتظر فرصت می بودند که گنج محمد بیگ و سلیمان بیگ با سواران خود جلو نیز بر زمین نمناک که شب آب نهر را انداخته بودند رسیده و اسبها تا سینه بگل فرو رفت. هر چند جدّ و جهد مینمودند که از آن محل خود را بمکان خشکی برسانند اسبها زیاده بگل می نشستند. حسنعلیخان که تدبیر خود را با تقدیر موافق دید سه هزار سوار از بالای کوه فرستاد که از عقب لشکر امام قلیخان از فرازمیل نشیب کرده دهنهٔ دریند راسد نمایند که چون سر رشته ستیز را از دست داده اند راه گریز هم نداشته باشند. و چرخچیان خود را بمقابلهٔ گنج محمد خان و سلیمان بیگ فرستاد. صیدی سلطان که از طرف امام قلیخان مأمور بر رفتن بالای کوه گردیده بسبب قلت «مردم» خود و کثرت خصم سلامت روی را پیش نهاد خاطر نموده قبل از رسیدن بفراز کوه از طرف دیگر میل نشیب کرده با سواران خود راه دیار خود گرفته چون برق لامع (از پیش) بدر رفت. چرخچیان حسنعلیخان که گنج محمد خان و سلیمان بیگ را با سواران چرخچی زنده زمین گیر عرصهٔ هیجا و شکسته دل ومانند خرد در گل فرو رفته دیدند ماشها را بگوش تفنگ آشنا درده با تشر نشانی مشغول و بضراب کدوئه چند نفر را مقتول و زیاده بر صده رأس اسب از سواران عجزول را در آن مکان غلطانیدند. امام قلیخان از دیدن این احوال پریشان حال گشته بیکبار با پانصد سوار از جای برآمده جلو نیز بر زمین نمناک رسیده خود و سواران و اسبها بگل فرو رفته زمین دوز گردیدند. حسنعلیخان از چهار طرف لشکر خود را امر نمود که دورا امام قلیخان و سواران او را گرفته نگذارند که احدی بیرون رود. بموجب حاکم اول لشکران بعمل آورده. امام قلیخان دید که بهیچ نوع استخلاص خود و سواران ممکن نیست

زد و خورد بسیار نموده مرکب خود را از گل بیرون آورده قریب سی و پنج نفر سوار دیگر هم با او از آن مکان برآمده بیرون رفتن از دهنه در بند را مدّ نظر نموده عنان گردانید . بنزدیک دهنه دریند که رسید لشکر خصم را مستعدّ دید که سه هزار نفر دهنه را گرفته اند که پرنده را مجال بیرون رفتن نیست و راهی دیگر هم نبود که تواند رفت . الجاء با همان سواران تیغها را بر سر دست علم کرده خود را بمیان آن سه هزار سوار زده چند نفر را مقتول و زخمی نموده مانند شعله آتش از میان سواران خود را افکنده از دریند بیرون آمد . گنج محمد بیک و سلیمان بیک با جمیع سرداران و سواران یکجا اسیر گمنام تقدیر گردیده اسب و اسلحه همگی را گرفته آنها را زنده بنزد حسنعلیخان بردند . و یکنفر از آن لشکر که همراه امام قلیخان رفته بودند سوای صیدی سلطان و چند نفر سواران و امام قلیخان کسی بیرون نرفت ، امام قلیخان باراده جمع آوری لشکر بشهر کرمانشاهان بوقت شام داخل شد . لشکر او که در شهر بودند پیش از ورود بشهر شکست او را شنیده هر کس راه دیار خود را گرفته بمیان ایل خود رفته بودند . امام قلیخان که احوال را بدین منوال دید در شهر بودن را صلاح ندانسته همان شب عزم رفتن بمیان ایلات جماعت وند نموده که تدارک خود را آنجا دیده لشکر از ایلات فراهم آورده بحرب حسنعلیخان پردازد [ایلات وند سوای ایلات زنگنه و کلهر که چند نفر تیره عظیم اند و بایلات زنگنه متفق و مشهور به وند میباشند بموجب تفصیل ذیل است و جمیع آنها سپاهی و صاحب دولت اند و هر فرقه از آنها بخطابی موسوم و در آخر خطاب وند ملحق است بطریق مرقوم ذیل :

احمد وند : کادا ناوند ، قلی علی وند ، جلال وند ، جلیلوند ، مافی وند ، بهتولی وند ، قوریه وند ، خلیل وند ، خواجه وند ، زبیره وند ، نانکلی وند ، بوجول وند] <sup>۴</sup> و بهمین اراده نصف شب از شهر برآمده با معدودی که یکصد و هفتاد سوار بود روانه شد .

۱- اصل : جمع ۲- قسمت بین دو قلاب فقط در نسخه اصل است

حسنعلی خان بعد از فتح خبر بقلعه بنزد عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی و مرتضی قلیخان و سایر سرکردگان فرستاده آنشب در همان منزل مقام نموده روز دیگر اسیران را مرتخص و خود کوچیده و بتوب رس قلعه نزول و خوانین قلعه باستقبال رفته بعد از ملاقات ، حسنعلی خان را با چند نفر از سرداران او تکلیف تماشای قلعه (و توپخانه و ضیافت نموده با اتفاق بقلعه آمدند یک شب در قلعه بسر برده روز دیگر بتماشای قلعه) و توپخانه و بروج رفته درخواست پنج ضرب توب از خوانین قلعه نموده و از قلعه برآمده بخیمه خود آمد . چون قبل از این مهر علیخان تکلیف کرده از جماعت زندیه شکست خود و در قلعه و لاشجردا محصور و عبدالغفارخان برادر خود را برای کمک و امداد بنزد حسنعلیخان فرستاده و او وعده فرستادن کومک نموده بود بعد از این فتح نمایان بکومک و اعانت مهر علیخان و تنبیه جماعت زندیه عازم همدان و علم استقلال بانصوب افراشت . جماعت زندیه از آمدن او مطلع شده دست از محاصره قلعه و لاشجردا برداشته روانه [پیروی و] کمازان که محل سکامای آنها بود گردیدند . حسنعلیخان وارد منزل زاغه نزدیک شهر همدان و آن مکان را مضر بخیام نموده مهر علیخان از قلعه برآمده از ملاقات خان عالمکان سرور و او را بحرافت قلع و قمع فرقه زندیه آورده خود بجمع آوری مردمان لشکر متفرقه پرداخت . حسنعلیخان از آن منزل کوچیده بسمت پیری [و] کمازان روانه شد . دریمخان و جماعت زندیه نسوان و متعلقان خود را کوچانیده بمقر دور از خطر رسانیده و خود با دوازده هزار سوار و پیاده طریق قزاقی را اختیار و در ورود لشکر خصم بمقابله پرداخته بوقت شب غافل از طرفی برآمده دست بردی زده خود را بکاماری میکشیدند . بهمین دستور چنانچه دفعه شیبخون باشکر خصم زده خان موصوف و لشکر او را حیران و هر چند حسنعلیخان جهت وجه و تدبیرات میکرد که جماعت مذکور را در جانی و مکانی بکبر آورد ممکن و

سیسر نشد. چهل و پنج روز بدین منوال گذشت و هیچ فائده‌ای از بُودن او در آن مکان مترتب نشد و (در این بین) از کردستان خبر ورود سلطان سلیم پاشای به به رسید که با جمعیت هژده هزار سپاه کرد و کرماج باغ‌وای بزرگان وریش سفیدان و اهالی شهر سنندج و جمعی دیگر از ایلات کردستان که از حسنعلیخان ناخوش و مخوف و در استیصال او میکوشیدند با سلیم پاشای<sup>۲</sup> مذکورستفق و چهار منزلی سنندج رسیده مردم آنجا همگی در تزلزل میباشند از آنجا بی‌نیل مقصود عطف عنان بجانب کردستان نموده با استعجال روانه شد. جماعت زندیه با کریمخان عقب فوج او را گرفته پس مانند گان لشکر را تاخت و تاز و بقتل میرسانیدند. و خان مذکور بسبب برهم خوردگی ملک خود در رفتن تعجیل مینمود و اعتنا بجماعت زندیه [نمی‌کرد. جماعت زندیه] که عقب سپاه را داشتند نمی‌نمود. در یک منزلی تری و سرکان که لشکر حسنعلیخان از دامنه کوه در رفتن بودند کریمخان با جماعت زندیه (یکروز پیشتر خود را بدر بندی که میان دامان کوه واقع و عبور لشکر مذکور از دامنه کوه مسطور بود رسانیده در گوشه در بند پستون نموده بودند قبل از زوال با هفتاد نفر سوار از در بند بیرون آمده داخل لشکر حسنعلیخان و بضراب سیف و سنان جمعی از لشکریان را روانه دیار عدم نموده حرب کنان خود را بخزانة حسنعلیخان که محمول قاطران بود زده دو رأس قاطر محموله زر سفید و یک رأس قاطر که حمل<sup>۳</sup> اشرفی بود با چند رأس اسب و پاره اقمشه و اجناس از آن لشکر که از سلیم پاشا در خوف (و خطر) و وسواس بودند بزور سر پنجه دلاوری از میان ربوده و هفت نفر را مقتول و جمعی را بنوک سنان زخمی و از خانه زین بزین انداخته بمحل موسوم پپیری و کماران که مکان ایشان بود معاودت و روز بروز جمعیت و استقلال آنها می‌افزود.

۱- اصل: هرده هزار ۲- در اصل سلیمان پاشا بوده و بخط الحاقی سلیم پاشا

شده است ۳- اصل: از گوشه با هزار سوار بر آمده خود را بآن لشکر زده سه رأس

قاطر از قاطران خزانه حسنعلیخان را که مجموعه زر سفید

## دربیان آمدن مهر علیخان بکرمانشاهان و کوری امامقلیخان

### و واقعات آن ایام بتقدیر ملک علام<sup>۱</sup>

در محصور شدن مهر علیخان در قلعه<sup>۲</sup> و لاشجرد<sup>۳</sup> از صدسات جماعت زندیه که حسنعلیخان وارد همدان گردید جماعت زندیه دست از قلعه<sup>۴</sup> و لاشجرد برداشته ب فکر کار خود افتادند . مهر علیخان از قلعه برآمده بجمع آوری لشکر متفرقه مشغول [و] مجدداً سپاهی فراهم آورده . مرتضی قلیخان کوسه احمد لوی افشار که در آن اوان حسب الحکم حضرت شاهرخی<sup>۵</sup> بادو هزار سوار از فرقه افشاریه و غیره وارد همدان گردید با مهر علیخان متفق شده با سیزده هزار سوار از همدان حرکت و صرفه در حرب جماعت زندیه ندیده عازم کرمانشاهان گردیدند . در ورود بمنزل اسدآباد یکمنزلی همدان سوار سرعی را با مکتوب مودت اسلوب سببی برآمدن خود نزد عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی گلستانه بچاپاری روانه قلعه کرمانشاهان و خود منزل بمنزل کوچیده در ورود بمنزل بیستون شش فرسنگی قلعه مجدداً خبر ورود مهرعلیخان و مرتضی قلیخان بالشکر باهل قلعه رسید . خوانین قلعه ولی بیک [قلعه بیگی] و میر جعفر بیک و کیل توپخانه را باچند نفر از یوزباشیان باستقبال خوانین با عزت و شان بمنزل بیستون فرستادند که عدم وقوع استقبال خود را نه جزو اعظم استقلال مهرعلیخان و مرتضی خان بود بمعاذیر دلپذیر خواستند از طرف عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی خوانین را تکلیف بشهر کرمانشاهان نمایند که بعد از ورود بشهر خوانین قلعه از برای ملاقات آمده بمشورت یکدیگر در دار امام قلیخان که در میان جماعت ایلات وند بجمع آوری لشکر مشغول است بنائی بگذارند . فرستادن در منزل مذکور بخدمت خوانین رسیده بعد از گزارش بیغام بانفاق وارد شهر و خوانین در عمارتی که نشیمن حکام بود فرود آمده . عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی و مرتضی قلیخان

۱- اصل، الاعلام - پ: عوام ۲- اصل : راشجرد ۳- پ: از جانب شاه خشاه



زنگنه با چند نفر از قلعه بشهر آمده با خوانین ملاقات نموده بتدبیر دست آوردن امام قلیخان بایکدیگر باب مشورت گشادند . رأی مهر علیخان و مرتضی قلیخان کوسه احمدلو براین بود که لشکر قلعه را با توپخانه همراه گرفته با لشکر خود بسمت جماعت وند رفته . چون هنوز امام قلیخان جمعیتی فراهم نیاورده ایلات مذکور را از سطوت حضرت شاهرخی و استعداد خود ترسانیده بدون جنگ وجدال امام قلیخان را از آنها طلب نموده بگیرند . همگی باین رأی متفق شده گفتند که در صورت عدم استعداد امام قلیخان جماعت ایلات با او کومک و امداد نخواهند کرد یا آنکه او را گرفته خواهند فرستاد یا از نزد خود رانده بی استعداد او بهر جا رود گرفته میشود . عبدالعلیخان هم قبول نمود که سیصد سوار و چند ضرب توپ همراه لشکر مهر علیخان بفرستند . میرزا محمد تقی که در این گفتگوها مطلقاً سخنی نگفته و خاموش بود چون رأی همه خوانین را در رفتن متفق دید بمهر علیخان خطاب نموده گفت که باین خیال محال بی تامل طی صحاری<sup>۱</sup> و جبال نمودن خیالی محال<sup>۲</sup> و ثمری بجز اختلال اوضاع لشکر و سپاه در این مقال نخواهد داشت . بجهت آنکه جماعت ایلات وند که از بیست هزار خانوار متجاوز و در فنون سپاهگیری و قطاع الطریق بی عدیل و خود رأی میباشد و تا حال با امام قلیخان هم از راه بی اعتنائی متفق نشده اند . بمجرد اطلاع و خبر رفتن این لشکر پانسمت با امام قلیخان همداستان و متفق شده بمقابله خواهند پرداخت . روز را بحرب و شب را بدزدی دواب و اشیاء گذرانیده در اندک زمانی این لشکر را مستأصل و نابود خواهند کرد . و از دست امام قلیخان که در شجاعت و تهوّر و سخاوت مشهور و معروفست در صورت استقلال بهیچ نوع استخلاص از شر او ممکن و بیسر نخواهد شد . مرا چنین بخاطر میرسد که شخصی زبان فهم دانائی از طرف همه خوانین بنزد او رفته بهر قسم باشد بوعده متفق گردیدن در تسخیر

۱- اصل ، مجازی ۲- اصل : خالی مآل - پ: بی مآل

بلاد عراق باهم که هریک بلادی را متصرف و بدون شرکت غیر در محل<sup>۱</sup> اختیار خود فرمانفرما و دیگری را بمعاونت و استمداد یکدیگر دخل در ملک ندهند و در صورت بی اختیاری آنوقت هم در خیر و شر<sup>۲</sup> و نفع و ضرر شیوه نفاق را سرعی نداشته باهم اتفاق ورزند او را خاطر جمع و مطمئن و ترغیب آمدن این صوب نمایند. خان موصوف چون شجاع و صاحب داعیه است یحتمل که قبول کرده از راه سادگی بدون تأمل عازم این صوب گردد. بعد از ورود باین حدود اسلم شقوق با او مدارات و سلوک است که قلباً و لساناً او را باخود یکدل و یکجهت کرده تمامی عراق را درید تصرف آورده دشمنان را مغلوب و مقهور و دوستان را خوش دل و مسرور سازند. هرگاه تدبیر دیگر بخاطرها رسیده باشد هرچه بهتر دانند معمول دارند. خوانین از شنیدن این سخنان مشعوف و حسین چراغ که یکی از معتبرین مهرعلیخان و درمکر و نزویر<sup>۱</sup> ثانی [اثنین] ابلیس بود برای این امر مقرر و دو نفر دیگر همراه او نموده بنزد امامعلیخان فرستادند. خان ساده لوح که با کدخدایان و ریش سفیدان ایلات در فکر و تدبیر جمع آوری سپاه و چشم بر راه وعده کاذبه امروز و فردای آنجماعت شیاطین دستکاه روز را بشب و شب را بروز میسرسانید از ورود حسین چراغ و گذراندن پیغام خوانین<sup>۲</sup> که بمنزله طلای دست افشار بیداغ پنداشت بسرخنان دذب امیر حسین چراغ ده عمر و عاص وقت بود فریفته گشته بلاتأمل حیدرخان جامه بزرگی را<sup>۳</sup> که امیرتاس و از مدتی در خدمت او و معتمد علییه بود همراه گرفتند هریک براسی سواروئی و سواران برای ملاقات خوانین بدون اسباب و لباس روانه بنزد آنجماعت | خدا نشناس | شدند. در ورود بشهر کرمانشاهان<sup>۲</sup> خوانین ده آمدن او را بیشتر شنیده به دقت عملی در مکان تالار که محل نشیمن حکام بود جمعیت نموده ورق حسین سلوک را بر کردند انیده هریک بموجب رأی خود خیالی داشتند. عبدالعلیخان و میرزا محمدتقی که از

۱- پ: و تلبیس ۲- اصل: بکرمانشاهان شهر

خیالات مهرعلیخان و سایر سرکردگان مطلع شدند درصدد منع برآمده باستصواب سیرزا محمد تقی امام قلیخان را کس فرستاده از راه بقلعه برند که بعد آنچه صلاح باشد بعمل آرند [خان مذکور را که بطرف قلعه روانه نمودند] در این وقت مرتضی قلیخان کوسه احمدلو که یکی از سرداران و باسهرعلیخان دم از توافق میزد بان مجلس وارد و بردن امام قلیخان را بقلعه دریافت نموده بخوانین مذکور از راه ستیزه گفت که چنین دشمن قوی که بسهولت گرفتار گشته نگاهداشتن او بی صورت و عدم بر وجود ترجیح دارد هرچند که حالا پیدست و پاست و تنها مانده لیکن<sup>۱</sup>: مصرع<sup>۲</sup>

### دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

اگر شماها با او بموجب عهد و پیمان سلوک کرده موافق خواهید شد در عرصه قلیل بر همه مسلط شده شیوه نفاق و خودسری را سرعی داشته بتنهائی علم خود رایی و استقلال افراشته عهد و پیمان را بطاق نسیان خواهد گذاشت و آنچه صلاح خود داند بعمل خواهد آورد آنوقت پشیمانی و افسوس سودی ندارد . خوانین هرچند در [جواب] بسخنان با صواب متمسک شده بجهت رفع فساد او را فهمانیدند فائده ای بر آن مترتب نشده اصرار زیاده میکرد . آخر الامر گفت که اگر شما با او قسم خورده اید<sup>۳</sup> من در آن باب عهدی نکرده و قسم نخورده ام<sup>۴</sup> و از جانب حضرت شاهرخمی مأمور به تنبیه اشرار میباشم اگر بگفته من عمل نخواهید کرد لشکر خود را برداشته بسمت همدان رفته حقیقت شرارت امام قلیخان را با موافقت همه خوانین بعرض شاهرخشاه رسانیده همگی خاین و خاسر خواهند گردید . خوانین از شرارت

۱ - پ : بی دست و پا و تنهاست لکن ۲ - اصل : مصرعه ۳ - پ : یاد کرده اید

۴ - اصل : یاد نه آورده ام

او ناخوش و خاموش ماند [ند] (مرتضی قلیخان مذکور که خوانین را خاموش دید  
آدمان خود را فرستاده امام قلیخان بیچاره ساده لوح را از راه قلعه برگردانیده در ورود  
بشهر دیده او را از بینائی عاطل و او را بقلعه فرستاد . سرکردگان ازین حرکت  
برهم شده عبدالعلیخان و سیرزا محمد تقی (خان هم) بسیار ناخوش گردیده بقلعه رفتند .  
مرتضی قلیخان بسبب ناخوشی خوانین همانشب با جمعیت خود روانه سمت همدان  
و بعد از چند روز مهر علیخان (هم) از کرمانشاهان حرکت و روانه قلعه و لاشجرد  
مکان خود گردید .

### در بیان شکست حسنعلیخان والی کردستان از

#### سلیم پاشای بهبه و سوانح آن ایام

حسن علیخان که از منزل پری و کمازان برگشته و جماعت زندیه با کریمخان  
زند بطور قزاقان از عقب لشکر او تاخته قدری از خزانه و دواب را از لشکر خان  
موصوف بزور سرپنجه دلاوری بتصرف خود آورده بمحل سکناى خود برگشتند .  
حسن علیخان بسبب خبر رسیدن سلیم پاشای کرماج بهبه و برهم خوردن کردستان  
متعرض احوال فرقه زندیه نشده باستعجال با لشکر خود [را] بمجالات کردستان  
رسانیده معلوم نمود که بعضی از بزرگان سنندج و اردلان بجهت سوء مزاجی که از  
سلوک او بهم رسانیده اند با سلیم پاشای مذکور در جزو سازش کرده مستعد حربه او  
میباشند . و بیشتر منشاء فساد محمدعلی سلطان حا کم بانه و اورامان شد از بلوگات  
عظیم کردستان و چندی قبل ازین والی والاشان او را معین داشتند و بسبب مرگ  
چشمهای او را از حدقه برآورده و بخانه خود رخصت نموده بود گردیده است . و

چند نفر دیگر از خوانین هم با او اتفاق کرده‌اند. و سلیم پاشای مذکور که در سرحد ایران و روم سکنا دارد و از جانب پاشای بغداد بحکمرانی فرقه کرماج سرافراز میباشد رویه و ضابطه پاشای [مذکور با هر کس از فرقه مسطور که حاکم قوم خود باشد] این است<sup>۱</sup> هر گاه کسی از برادران و بنی اعمام او یا دیگری از فرقه کرماجیه با پاشای بغداد سازش کرده او را از منصب عزل و خود بجای او فرمانفرمای [قوم] گردد. پاشای معزول اولاً با او از درستیز و آویز برآمده در صورت تسلط دخلی بپاشای منصوب نمیدهد. و هر گاه خود مغلوب شود با مردمان همراهی خود گریخته بخاک ایران داخل [شده] و از سرداران صاحب حکم آنجا استمداد و طلب اعانت کرده پناه میجوید. در این اوقات که سلیمان پاشای [به به] بنی عم او که با او از پیشتر سلوکی نداشت با پاشای بغداد سازش کرده او را معزول و خود منصوب گردیده و در ورود بسرحد کرماج سلیم پاشا برای حرب او رفته مغلوب و از آنجا گریخته بسمت کردستان خود را کشید. اهالی کردستان که از حسن علیخان ناخوش بودند با او متفق شد او (را) بحرب حسن علیخان ترغیب و تحریص نمودند. و جمعی دیگر هم از فرقه کرماج که حقیقت اتفاق اهل کردستان را با پاشای مذکور شنیدند آنها هم از اوطان خود با جمعیت برآمده ملحق بپاشای موصوف گردیده بحرب حسن علیخان همگی نمودارستان و در محالات او رامان بتحریک محمد علی سلطان، پاشای مذکور علم خذلان افراشته مترصد ورود حسن علیخان و با بزرگان اردلان بتهیه حرب اشتغال داشت. و در آن اوان جمعیت پاشای مذکور از بیست هزار متجاوز و روز بروز استقلال او در تزايد بود. حسن علیخان والی از بدسلوکی خود نادم و از نفاق خوانین کردستان مخوف (و ترسان) و با جمعیت بمقابله سلیم پاشا پرداخت. در راه جمعی دیگر از سپاه ازو جدا شده بلشکر پاشای

۱- پ : ضابطه او چنانست

موصوف پیوستند . خان موصوف چون از همه طرف ابواب چاره را بر خود مسدود دید الجاء با بقیه لشکر خود بمقابله پرداخته بعد از تلاقی فریقین شکست فاحش خورده افواج او متفرق و خود با چند نفر از غلامان و خاصان از میان آن لشکر بدر رفته بسمت بیلاق گریخت . بعد از شکست حسن علیخان اهل کردستان همگی با وطن خود رفته پاشای مذکور که حال را بدین منوال دید از خوف سلیمان پاشای به به بنی عم خود در یکجا قرار نگرفته از اهالی کردستان مخوف و از اعانت سرداران عراق بیدل گردیده با جمعیت خود بسمت آذربایجان گریخت . و فرقه ماسونی که از بزرگان و اعظم کردستان می باشند از مدتهاست که نسلا بعد نسل بوالی گری آنجا از جانب پادشاه انجم سپاه ظل الله مقرر و رتق و فتق اسیرات آن ولایت تعهدی بایشان دارد چنانچه در ایام دولت نادریه سبحان وردیخان ماسونی ند سرد جهان دیده در هشتاد سال از مرحله زندگانی را طی کرده و با حسن علی خان بنی عم و بر سر فرمانفرمایی متمکن بود بعد از قتل حضرت نادر علیخان مذکور با اهالی سنندج و اردلان سازش نموده سبحان وردیخان را از حکومت آن بلاد محروم و خود علم استقلال بر آنجا افراشت . سبحان وردیخان از خوف او با چند نفر از غلامان خود گریخته با صفهیان رفت که با صاحب سروتی متعلق بکوه بیسنگ ماسونی خان پردازد . چون در جمیع بلاد ایران همه جا سوك الضرابك و سوك الضرابك بود مانند مدتی در [ آنجا ] بیابان درد وادی حیرت بود که کربا سیرالای سید سمانی را با و استیصال حسن علیخان سابعه افروز او دیدند . از اصفهان حرکت کردند و در همدان و از آنجا بجهت تحقیقات | احوال اهالی آنجا که در آنجا آمده و خیال می باشند قاصدان مسرع بنزد سرداران و صاحب سواران اردستان فرستادند و خوانین آمدن او را بهمدان مغتنم دانستند . غرایب عجز از مسکن بر غفور انصیرات خود

نوشته و او را بآمدن سنندج مستدعی گشتند. سبحان وردیخان هم بلا تامل روانه و داخل خاك كردستان گردید. خوانین و مردمان آنجا او را استقبال نموده داخل شهر و بدستور سابق دخیل امر حکومت و حکمرانی گردید. بعد از چندی داعی حق را لبیک اجابت گفته بسرای باقی شتافت. بعد از فوت او اهالی كردستان خسرو خان [پسر زاده او] ولدخان احمدخان (ابن سبحان وردیخان که ملازم رکاب نادرشاه بود و در ایام نادرشاه از لشکر گریخته بولایت روم پناه جسته و پادشاه و اعیان ممالک روم نگاه داشتن او را صلاح ندیده و حسب الطلب نادرشاه فرستادن او را ننگ دودمان عثمانیه دانسته در خفیه او را مسموم نموده بودند. و در این اوان) که بیست سال از عمر او گذشته (در شهر سنندج می بود او را بر مسند حکومت و فرمان روائی) نشانیدند<sup>۱</sup>.

### در بیان احوال کریمخان زند و علیمردانخان بختیاری

#### و مراتبی که در آن ایام بوقوع پیوست

(کریمخان و خوانین زندیه) بعد از معاودت حسن علیخان کرد والی كردستان از منزل پیری و کمازان<sup>۲</sup> جمعیت خود را از پیشتر بیشتر انعقاد [داده] و بفکر ملک گیری توسن جلادت را جولان داده مجالات نزدیک را متصرف و بجاهای دور دست انداز گردیدند. زکریا خان کله ای را هم با خود متفق کرده روز بروز [بر] جمعیت آنها می افزود. و (خوانین) جماعت قرا گوزلو که از ایلات معتبر همدان و در نزدیکی [شهر] سکنی داشتند شهبازخان که یکی از سرداران فرقه مذکور [بود] با دو هزار سوار بنزد کریمخان فرستاده خدمت او را اختیار نمودند. کریمخان سلک جمعیت خود را منعقد و باراده تسخیر خوانسار و گلپایگان روانه گردید. علیمردانخان بختیاری

۱ - اصل: والی گردانیدند ۲ - پ: اصل افزوده: فرقه زندیه

چهار لنگ که بعد از قتل نادری تمامی محلات جلیل آباد و بختیاری الی گلپایگان را بخودسری درحوضه تصرف آورده (بود) از استماع توجه کریمخان بلا تأمل با جمعیت خود که زیاده برده هزار سوار و پیاده بود دو منزل یکی کرده در محال کمره تلاقی فریقین اتفاق افتاد. بعد از صف آرائی که نیران قتال وجدال اشتعال یافت جماعت بختیاری را بخت برگشته فرقه زندیه را بخت یاور و علم بختیاری نگونسار گردیده. پای ثبات بختیاری بی قرار گردیده فرار برقرار اختیار و شکست فاحش بآنها رسیده جمعی مقتول و برخی بقید کمند اسار گرفتار و سابقی بسمت اوطان خود راه فرار پیش گرفتند. تمامی اسوال و اسباب و دواب آنها بتصرف غازیان زندیه درآمد. بعد از فتح [نمایان] کریمخان داخل گلپایگان (گردیده) و امانی آنجا را خاطر جمع و دل آسا نموده اراده داشت که بتسخیر محلات دیگر کمیت استقلال را در میدان (جلادت) جولان دهد که خبر جمعیت مهرعلی خان تکلو با و رسید که مجدداً لشکری فراهم آورده مصمم نهب و غارت محلات متصرفه زندیه گردیده است. از آنجا حرکت و سمند یکه ران را در زیر دوران تیز رو ساخته روز چهارم خود را بنزد یک و لاشجرد رسانیده و بمقابله پرداخت. مهرعلی خان هم با لشکر خود بحرب فرقه مذکور پای جلادت افشرده حرب عظیم اتفاق افتاد. مهرعلی خان را از حملات نمایان کریمخان و جماعت زندیه اختیاری نمانده رو بفرار نهاد. تمامی اسباب و اثاثه و خیام نصیب غازیان نصرت انجام زندیه گردید. کریمخان بتعاقب مهرعلی خان نپرداخته روانه همدان و [در ورود بشهر همدان] سرداران بختیاری که بقید اسر گرفتار بودند طبیبیده اسب و خلعت بآنها داده با اوطان خود مرتخص نمود. منظورش اینکه چون فرقه مذکور از ایلات نامی<sup>۲</sup> ایران می باشند بآنها باب صلح را کشاده با خود متفق گرداند. و علی مردان خان بختیاری بعد از شکست مجدداً از ایل بختیاری ایلجاری نموده

۱- پ: خلیل آباد      ۲- پ: عظیم



با جمعیت بسیار بگلپایگان آمده قصبه مذکور را باز بتصرف خود آورده و از آنجا بعزم رزم ابوالفتح خان بختیاری هفت‌لنگ بیگلربیگی اصفهان که سابق از جانب ابراهیم شان و حال از جانب شاهرخ‌شاه با سردار مذکور مقرّر و بسرمداری عراق مأمور بود علم استقلال افراشت . ابوالفتح خان از اراده او مطلع گشته با فوج انبوه از اصفهان برآمده در مکان مشهور بمورچه خوار بایکدیگر مقابل شده حرب عظیم در پیوست . علی‌مردان خان شکست فاحش خورده بی‌نیل مقصود بگلپایگان مراجعت و بنای سازش با کریمخان گذاشته<sup>۱</sup> عالی سلطان هارونی و بالی سلطان برادر عالی (شان و خسرو) سلطان سوم زائی<sup>۲</sup> و حاجی باباخان بختیاری را بسفارت<sup>۳</sup> بخدمت کریمخان فرستاده که ابواب صلح را گشاده در جمیع مراتب بایکدیگر متفق باشند . فرستادگان بخدمت کریمخان در بلده پنج کسب من محال<sup>۴</sup> ملایر شرف اندوز شده بعرض مطالب رطب اللسان گردیدند . کریمخان خود قبل [از این یعنی قبل] از ورود فرستادگان علی‌مردان خان طالب این مدعا بود از گذارش پیغام مسرور شده مطالب آنها را بانجاح مقرون و (فرستادگان علی‌مردان خان را) مخلص گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت . علی‌مردان خان هم بسیار مشعوف شده مجدداً [علی] صالح خان بختیاری چهارلنگ که ذوقنون [عصر خود] بود با چند نفر از خوانین [دیگر] و صد سوار بخدمت کریمخان فرستاده که او را بچنگ ابوالفتح خان حاکم اصفهان تحریک و بتسخیر آن ارض فرحت بنیان تحریص نمایند . علی صالح خان و فرستادگان در محال ملایر درده پیری و کمازان<sup>۵</sup> بشرف ملاقات خان جلادت نشان رسیده بعرض مدعا پرداختند . خان باعز و شان قبول رفتن [خود] با اصفهان نموده از آنجا کوچیده باهشت هزار سوار (و پیاده) بعزم ملاقات علی‌مردان خان روانه و در گلپایگان از ملاقات یکدیگر مسرور

۱- پ : و برای سازش بازندیه ۲- پ : سوم نمیرزانی ۳- اصل و پ :

بعجابت ۴- پ : کیب تیخ من اعمال ۵- پ : پیری کمازان

شده بعزم حرب ابوالفتح خان با جمعیت بیست هزار سوار و پیاده تفنگچی از بختیاری  
وزند بسمت اصفهان علم استقلال افراشتند . ابوالفتح خان از عزم خوانین عالی‌مکان  
مطلع شده با خوانینی که در تحت اختیار او در اصفهان بودند مثل موسی خان افشار  
وسلیم خان قرقلوی افشار و صالح خان دربندی و میر محمد خان عرب‌میش بسمت خراسانی  
وسایر سرکردگان آذربایجانی و عراق و فارس که در آنجا حاضر بودند بحرب کریمخان  
وعلمیردان خان عازم گردیده با پنجاه هزار سوار از شهر اصفهان برآمده بیرون شهر را  
مضرب خیم نمود . روز دیگر از آنجا کوچ کرده بسمت لشکر خصم روانه و در یک  
سنزلی اصفهان (در قریه مشهور کهریز) لشکر فریقین مقابل یکدیگر شده صفوف  
قتال وجدال آراسته گردید . از هر دو طرف دلاوران معرکه رزم را گرم نموده نیران  
قتال اشتعال یافت، حربی اتفاق افتاد که ملک در بروج فدک انکشت تحیر بدندان  
گرفت . و بهرام خون آشام از خونریزی تهمتنان یکه تاز در تعجب و ما نشان سما  
بچشمک زدن و [با ستوین غبرا] در راز و نیاز بودند<sup>۲</sup> کریمخان و جماعت زندآید  
را در آنروز شجاعت و جلالتی ظاهر گردید که دوست و دشمن لب بتحسین و آفرین  
گشودند . خصوصاً کریمخان که خود را بتنهائی چندین دفعه بر قدم لشکر ابوالفتح خان  
زده نامداری را از صدر زین بنوک سنان جانستان ربوده بخاک نالاک انداخت .  
واز دلاوران کسی را مجال نبود که سر راه بروی تواند گرفت . بعد از کوشش و شش<sup>۳</sup>  
بسیار که از طرفین بعمل آمده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم کریمخان و علمیردانخان  
وزیده از حملات نمایان فرقه زند به و بختیاری پای ثبات و قرار دلاوران ابوالفتح خانی  
ازجا بدر رفته فرار را برقرار اختیار و شکست فاحش خورده علم استقلال آنها کونسار  
وابوالفتح خان مانند بخت خود برگشته داخل اصفهان و دروازه را بسته متحصن  
گردید . رستم نژادان فتح نصیب شهر را محاصره نموده بعد از پنج روز کریمخان

۱- پ : و باشاه سیارگان      ۲- پ : بود      ۳- اصل : و کشاکش

از طرف خواجو و جلفا و علیمردان خان از سمت تقچی و باغ قوشخانه یورش بشهر برده مستحفظان بروج را ازجاکنده بنهب و غارت پرداختند . ابوالفتح خان از راه اضطرار الجاء بوساطت یکنفر ازخوانین زندیه بخدمت کریمخان و علیمردان خان شتافته بعد از عفو جرایم با سرداران (وحسنعلی خان معیر الممالک) متفق و بمشورت یکدیگر [بتقرر امر سلطنت واثاثه دارائی پرداخته] قرعۀ سلطنت بنام میرزا ابوتراب خلف الصدق میرزا مرتضی صدر الصدور که از طرف والده ماجده شاهزاده بود زدند . و میرزای معزی الیه را سلقب بشاه اسماعیل و بر تخت سلطنت متمکن گردانیده سکه و خطبه بنام او جاری نمودند . کریمخان برتبه سرداری کل عراق و ملک گیری مقرر و علیمردانخان خود را وکیل الدوله نامیده تربیت شاه اسماعیل را متکفل و زکریا خان کزازی که در عهد ابراهیم شاه برتبه وزارت سرافرازی داشت او را برتبه وزارت برتری داده و سایر خدمات [ هر کس ] موافق رتبه نامزد گردید . ( کریم خان و علی- سردانخان بایکدیگر هم قسم گردیدند که بجمیع امورات سلطنت بمشورت هم پردازند . و علی مرادخان با پادشاه در اصفهان باشند و کریمخان بتسخیر بلاد عراق و سایر امکنه پردازد و بعد از بندوبست عراق با تفاق برتسخیر فارس «همت» گماشته و از آنجا با تفاق پادشاه را برداشته بتسخیر خراسان پردازند . بهمین نهج بایکدیگر عهد و پیمان بسته) بعد از چهل روز پادشاه حسب الصلاح علی سردانخان کریمخان را طلبیده قامت قابلیتش را بخلاص فاخره سزین و بملک گیری رخصت فرمود . کریمخان با فرقه زندیه از حضور شاهی رخصت شده بسمت قلمرو علیشکر و قزوین و کرمانشاهان روانه گردید . علی سردانخان ( کریمخان را دور دیده برخلاف عهد و میثاق با) جماعت<sup>۱</sup> بختیاری و سایر فرق<sup>۲</sup> که در رکاب شاهی بودند بعزم تسخیر فارس بالشکرانبوه از اصفهان حرکت نموده بسمت شیراز روانه گردید . و شاه اسمعیل را بااثاثه پادشاهی

۱- اصل : جماعت ۲- اصل ، فرقه

همراه برداشته بدستور پادشاهان او را برمسند فرمانفرمائی نشانیده بهمه امورات بدون اطلاع شاهی خود سپرداخت . و شاه مذکور را بجز نام شاهی و چند نفر غلام که در خدمت او مقرر بودند در هیچ امر اختیاری نبود بهمین دستور شب و روز طی مسافت نموده از راه خسرو شیرین بیک منزلی<sup>۱</sup> کیفروز<sup>۲</sup> رسید قبل از ورود علی سردانخان و لشکر شاهی محمد صالح خان بیات که حسب الحکم حضرت شاهرخی بحکومت کل فارس و بنادر<sup>۳</sup> عمان و بحرین در شیراز با لشکر فرقه بیات و افشار و سایر فرق متمکن بود از اراده علی سردانخان مطمع شده با لشکر جرّار از شیراز برآمده در کیفروز<sup>۴</sup> بعزم حرب لشکر عراق علم نفاق افراشته سنگر مستحکم در اطراف لشکر ساخته منتظر ورود علی سردان خان و در آن مکان قیام داشت . روز دیگر لشکر فریقین از جای خود حرکت در نزدیکی کیفروز<sup>۴</sup> تلاقی عسکرین<sup>۴</sup> اتفاق افتاد حرب صعب روی نمود دلاوران طرفین داد سردی و سردانکی داده از حملات پی در پی محمد صالح خان بیات و لشکر او شکست عظیم بنوج پادشاهی رسیده بسبب رودخانه عظیمی که در سر راه بود فوج شکست خورده بکناره آب رسیده گذشتن از رودخانه را در حوصله اسکان ندیده استقامت ورزیدند . صالح خان و لشکر او چون حریف را ایستاده و برقرار و مستعد<sup>۵</sup> حرب دیدند شکست خصم را مبنی بر حيله و پیش کشیدن انگاشته در جای خود مانده پیشتر نیامدند . در آن وقت روز هم باخر رسیده سپاه سیاه فام شب بالشکر کوکب (وانجم) رسیده بمیانگیری قدم در میدان رزم گذاشته مجلس بزم را منعقد گردانید . محمد صالح خان با لشکر بسنگر خود برگشته بطلابه<sup>۵</sup> داری پرداخت و دو روز از هیچ طرف سبقت بر حرب یکدیگر نکردند روز سیوم حضرت شاهی و علی سردانخان با افواج قاهره از رودخانه

۱- پ . بیک فرسخی      ۲- پ : کنفیروز      ۳- اصل : وپ : بنادرات

۴- پ : لشکرین      ۵- اصل وپ : بتلابه

عبور کرده بالشکر مقابل ونیران قتال اشتعال یافت . تابوقت شام دلاوران طرفین جدال کرده دست از جنگ کشیده بمحل اقامت خود برگشتند . نصف از شب گذشته علیمردان خان دوهزار و پانصد سوار از دلاوران بختیاری و سایر ایلات که در رکاب شاهی بودند انتخاب نموده از لشکر بیرون رفته بطرف کوهی که سمت دست راست پادشاهی بود (خفت نموده) بسقوانداخت . و در برآمدن آفتاب عالمتاب که دلاوران طرفین قدم در میدان گذاشته مشغول حرب بودند که علی مردانخان باسواران غافل از پستقوی کوه برآمده از عقب تاخت بر لشکر صالح خان آورد تزلزل در ارکان وجود لشکریان انداخته از پیش هم افواج شاهی بیکبار یورش نموده از حملات نمایان دلاوران عراق محمد صالح خان را تاب مقاومت نمانده کمیت گریز را سهمیز زده تا بشهر شیراز جائی عنان نکشید . افواج قاهره شاهی بتعاقب نپرداخته نزدیک حربگاه<sup>۱</sup> را مضرب خیام نصرت انجام قراردادند . از شکست صالح خان مذکور اهالی شیراز از علی مردانخان مخوف گشته همگی در خانه شیخ الاسلام جمعیت کرده شیخ الاسلام بجهت رفع اذیت نائره فساد و ضرر از مسلمانان قاضی و چند نفر از اعیان ورؤسای دارالعلم را با خود متفق کرده روز دیگر با جمعیت از شهر برآمده روانه لشکر پادشاهی و بملاقات علی مردانخان رسیده بعفو تقصیرات صالح خان رطب اللسان و بی اختیاری ساکنان دیار و مکان را ظاهر نموده رفاه حال رعایا و برآیا را مسئلت و بدخول شهر مستدعی گردیدند . علی مردان خان بموجب درخواست ایشان قلم عفو بر صفایح جرایم صالح خان کشیده مقضی المرام شیخ الاسلام و اعیان را رخصت نموده بشیراز برگردانید . و روز دیگر با موکب شاهی کوچیده سه فرسخی خلعت پوشان را مخیم سرادقات شاهی گردانید . شیخ الاسلام و رفقا که از لشکر معاودت بشیراز نمودند صالح خانرا از جانب علی مردان خان خاطر جمع نموده همراه گرفته

مجدداً روانه لشکر و بملاقات خان فیروزی نشان رسیده فیض یاب حضور شاهی گردیده با اتفاق علی سردان خان در رکاب اقدس بالشکر قاهره روانه شیراز و داخل شهر گردید . اعیان و بزرگان پیشکش و نذورات بحضور گذرانیده و هر یک بقدر مرتبه [خود] سرافرازی یافتند . علی سردان خان تمامی فارس و بنادرا<sup>۱</sup> و کوه کیلویه را بحیطة تسخیر آورده از طرف خود عمال و تحصیلدار بقصبات و قرا<sup>۲</sup> سقر<sup>۳</sup> نموده در کمال استقلال بدون شرکت غیر برتق و فتق امورات سلطنت میپرداخت .

**دربیان مخالفان علیمردانخان با کریمخان زند و حرب ایشان در سرچشمه**

**زاینده رود و شکست علیمردانخان بختیاری و فرار او**

**بسمت شوشتر و عربستان [بادیگر سوانح]**

(سبق ذکر یافت) <sup>۴</sup> که علی سردانخان و کریمخان بعد از شکست ابوالفتح خان که باصفهان تسلط و قرعه سلطنت بنام اسمعیل شاه زدند بایکدیگر چنین بنا گذاشته بودند که پادشاه <sup>۴</sup> در اصفهان سریر آرای تخت سلطنت بوده علی سردانخان راتق و فاتق امورات باشد و از اصفهان بیرون نروند . و کریمخان بملک گیری پرداخته بعد از تسخیر ممالک عراق و آذربایجان و فارس کریمخان باصفهان آمده (با اتفاق) یکدیگر در رکاب شاهی بعزم تسخیر خراسان بردارند . و این عهد و پیمان را با ایمان مؤکد ساخته . کریمخان از اصفهان بافرقه زندیه کوچیده روانه عراق و طهران و قزوین و همدان را بدون نزاع بحیطة تسخیر آورده ایلات آن نواحی عملاً فلابده انقیاد بگردن نهاد و بار دوی کریمخان پیوستند . و سواران نو در باب (ایلات) را بخدمت ذی شوکت او آورده کمر اطاعت و فرمانبرداری بر میان بسته با سر و نهی او بودند .

۱- اصل : وپ : بنادرات      ۲- اصل : قرايه      ۳- اصل : دراوانی

۴- ب : که باشاه

مگر دختر حاجی طغان<sup>۱</sup> فراهانی که از تهوّر و جلادت (از اوان طفولیت) خود را بلباس مردانه ملبّس کرده چند نفر از شجاعان رانیز در اختیار خود آورده در قلعه کوچک مختصری<sup>۲</sup> قیام داشت و حکام آن دیار بسبب جلادت و تهوّر مردانه او<sup>۳</sup> احدی با او از راه ستیز بر نمی آمد . در ورود کریمخان بالشکر بان مکان بعزم تسخیر قلعه آن دختر شیرصورت [شجاعت بنیان] چند روز مقام نموده کس بطلب او فرستاد و پیغام نمود که اگر از حکم ما تخلف نموده بر کاب حاضر نشوی قلعه را خراب و دست و گردن ترا بسته کشان کشان بلشکر آورده بدار خواهیم زد . فرستادگان پیغام گذرانیده آن شرزه شیر راناخوش آمده در جواب گفت که اگر کریمخان از مردان عالم نشان دارد خود بمیدان آمده من هم بمیدان می آیم بایکدیگر دست و پنجه نرم کرده اگر بر من مسلط شود هر چه خواهد بکند . و اگر من او را بقوت بازوی مردی عاجز (وزبون) کرده دستهای او را بسته از میدان بیرون آورم اگر خواهم میکشم و اگر سروت اقتضا کند بخشیده رخصت میکنم . و هرگاه آمدن میدان را قبول نکند هر چه از دستش برآید تقصیر نکند . کریمخان که از عزم آن شیرزن مطّلع گردید میدان داری را<sup>۴</sup> [با آن دختر نیک اختر] صلاح حال خود ندیده باب سلوک را گشاده مجدداً پیغام فرستاد که غرض ما (ازین) استحان بود که معلوم نمایم که<sup>۵</sup> از تهوّر و جلادت [فی الحقیقه آن شجاعت شعار را] نصیبی هست یا آنکه کمیت خوشخرام را در میدان یکه تازی<sup>۶</sup> جلوه داده بخلاف دلاوری<sup>۷</sup> بشجاعت خود (را) مشهور آفاق گردانیده است . و چون این عطیه عظمی با سرخالتی ارض و سما مخصوص

۱- اصل : طوغان      ۲- پ ، در قلعه و سلیه که از قلاع مشهوره است

۳- پ : و مردانگی او      ۴- پ : رفتن را      ۵- پ : افزوده : آن شجاعت

شمار که      ۶- پ : نشانی دارد      ۷- پ : تنهایی      ۸- پ : افزوده : بیکه-

تازی و معلوم نمایم که فی الواقع

فرقه ذکور بنی آدم و عموم زمرهٔ اناث<sup>۱</sup> ازین لباس عاری و زاویه نشین محفل مستوری اند. آن دختر نیک<sup>۲</sup> (خود را بشجاعت موسوم و مشهور نموده بدون مقابله و مقاتله) از چهره گذر و کدام مردم از تهوّر میزند. فرستادگان پیغام را رسانیدند. از استماع این پیغام آن دختر شیرصورت [سعادت انجام] بخنده آمده بفرستادگان کریمخان گفت هر گاه غرض بندگان ثریا مکان<sup>۳</sup> سردار عالی مقدار استحان این عاجزه بی نام و نشان است صدق و کذب این گفتار از آمدن سردار نامدار بتنهائی در میدان کارزار بکارفرمائی شمشیر آبدار بمنصهٔ ظهور خواهد پیوست. چون خان تهوّر نشان در شجاعت و مردانگی یگانه آفاق اند صلاح چنان است که ابواب این سخنان را مسدود و مفتاح تدبیر را فتح الباب توکل ساخته بلا تأمل استحاناً بمیدان آمده تجربه حاصل و خود را بیازمایند [فرد].

خوش بود گرمحک تجربه آید بمیان

تا سیه روی شود مرده در او غش باشد

فرستادگان پیغام را رسانیده کریمخان مقابل شدن با آن شیرصورت [را] صلاح حال خود ندیده زیاده متعرض او نکرده و از آنجا بالشکر انبوه کوچیده علم استقلال بسمت کرمانشاهان برافراشت. در ورود بیدستون که یکمزل تا<sup>۴</sup> کرمانشاهان است چند نفر از خوانین و معتبرین شهر مذکور باستقبال شتافتند بشکر او ملحق گردیدند. در آنوقت راقم حروف در محال هارون آباد که بلو کیست از بلو کات کرمانشاهان و محل سکنای جماعت لهر است توقف داشت از آمدن سردار به حریف مطلع گشته با بیست نفر از بزرگان و کدخدایان کلهر بعزم ملاقات سردار با اقتدار و دریافت احوار و کردار و تحقیق امور از محال مذکور حرکت و روانه و در بک فرسخی شهر

۱- پ: و جماعت اناث      ۲- پ: با وجود انائیت      ۳- اصل: سر بامکان

۴- پ: بک منزلی      ۵- اصل و پ: تحقیقات امورات



کرمانشاهان در سواری با سردار ملاقات نموده نهایت تفقّد و تلطّف فرموده در نزد خود نگاهداشت و بیرون شهر را مخیم جاه و جلال مقرر نموده مدت بیست و پنج روز در آنجا بالشکریان قرار گرفته . و راقم (حروف) هم در خدمت او بسر برده از اراده سردار مذکور که مبنی بر بی اعتدالی و سفک دماء عباد و تخریب آبادانیها بوده مطلع گردید . و سبب مکث او این بود که چون تسخیر قلعه کرمانشاهان را بهیچ نوع در حوصله اسکان نمی دید از راه سلوک و سازش برآمده که بلطایف الحیل عبدالعلیخان عرب پیش مست و میرزا محمد تقی گلستانه عم راقم را بدست آورده قلعه و توپخانه را بتصرف خود آورد . خان مشارالیه و میرزای سعزّی الیه که از فساد ضمیر او مطلع بودند از قلعه برنیامده ابواب آمد و رفت را مسدود نموده بقلعه داری پرداختند . سردار مذکور از این حرکت که از اهل قلعه [سرزد] از راقم حروف بد مظنه شده بخاطرش رسیده [بود] که از طرف میرزا محمد تقی بجاسوسی آمده است بظاهر تغییر سلوک نداده باطناً در فکر بدسلوکی بود (که عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی چهار رأس اسب با سعودی بخدمت کریمخان فرستاده اظهار موافقت نمودند و ملاقات را بنا بر صلاح موقوف بوقت دیگر نمودند . کریمخان هم بهمین قدر مسرور شده عزم کردستان نمود) بعد از تأمل بسیار دریافت نمود که آنچه بخاطر رسیده غلط بوده است بدسلوکی را بسلوک مبدل نمودا همراه خود گرفته از کرمانشاهان حرکت و بعزم تسخیر سنندج واردلان روانه گردید . و از حرکات و خیالات سردار مذکور و بد مظنگی [او] که راقم مطلع گردید در نزد او ماندن [را] صلاح حال خود ندیده در یک منزلی سنندج ببهانه نوکر گرفتن از ایلات کرمانشاهان بوعده یکماه از «نزد» سردار مذکور مرخص شده که بعد از انقضای مدت مذکور باده هزار سوار در رکاب او حاضر

۱- پ : او بسبب سوء مزاجی که از راقم بهم رسانیده بود عذر خواهی کرده بعد از

دلجوئی و خاطر داشت ۲- پ : و بسبب

شود . باین تدبیر از لشکر او برآمده خود را بکرمانشاهان رسانید . « وبا » مرتضی قلیخان زنگنه که او هم از جانب سردار باسرنو کر گرفتن مأسور و در شهر توقف داشت ملاقات اتفاق افتاده بصلاح و صواب دید یکدیگر از آنجا کوچیده بسمت گیلان و کاوروان روانه گردیدیم . و اهالی کردستان که از ورود سردار مطلع گردیدند خسرو سلطان ولدخان احمدخان مأمونی که در آنوقت بوالی گری آنجا علم استقلال افراشته بحکمرانی کردستان سریر آرای عظمت و اجلال بود باجمعی از اعیان باستقبال آمده سردار را در کمال استقلال داخل شهر سنندج و [خود] بمیزبانی پرداخت . و چون قبل از این رقم زد کلک بیان گردیده [که] حسن علیخان مأمونی که بعد از سبحان وردیخان خود فرمانفرمای کردستان و جمعیتی معقول از افغان و اوزبک و آراد و سایر فرق<sup>۲</sup> فراهم آورده [و] بموجب درخواست مهر علیخان نکلتو برای قلع و قمع کریمخان و فرقه زندید بعد از شکست امام قلیخان زنگنه از کرمانشاهان بهمدان رفته و از آنجا برسر کریمخان و جماعت زندید تاخت آورده کاری از پیش نبرد و بسبب طغیان اهالی کردستان و متفق گردیدن با سلیم پاشای آراد به بد بی نیل مقصود روانه کردستان و از سلیم پاشا شکست خورده آراد او بانام رسید . کریمخان بهمان عداوت بتخریب کردستان « کمر » همت بسته و بگفته جمعی اجامه داده و او باش کرده در لشکر او بهمرسیاده و در مزاج او دخلی کلی بهممرسانیده بودند تا بی اعتدالی گذاشته و چون تسلط تامی بر لشکر نداشت و ابتدای دولت او بود بنا بر خاطر داشت گذاشته لشکریان هر بی اعتدالی که می کردند متعزض نمیشد در چند روزه تمام توقف سردار [در آن دیار] شهر سنندج و محالات نزدیک را خرابی بسیار رسانیده و اهالی آنجا را بسبب نفاق بایکدیگر ضررهای گوناگون حاصل و بعد از خرابیها (ی بسیار) سردار

۱- پ : و در ورود سردار عظیم الاقدار بیک منزلی کردستان اهالی و اعیان با

۲- اصل : فرقه

عظیم الشان از آن بلده و مکان عطف عنان بجانب همدان نموده کوچ بر کوچ داخل بحال فراهان و از آنجا بمحال پیری و کمازان سحل سکناى خود و فرقه زندیه رسیده بسبب جمع آوری لشکر قلمرو ویند و بست محالات دور و نزدیک دو ماه در آنجا مقام نموده جمعی دیگر از خوانین ایل قراگوزلو و خدا بنده لو و بیات و سایر ایلات بخدمت سردار آمده با او متفق و اوامر و نواهی او رامطیع گردیدند. و سردار را روز بروز استقلال در تزیید و سرکشان و صاحبان داعیه مغلوب او میگردیدند. چون سردار خود را با شوکت، و اقبال را رجوع دید با سرداران زندیه و سایر خوانین مجلس کنکاش آراسته عهد و میثاقی که در اصفهان با علمردانخان بختیاری شده بود که از اصفهان اراده بیرون رفتن نکند تا معاودت سردار با اصفهان با حضرت شاهی در آنجا باشد بعد از رسیدن سردار و بند و بست ممالک عراق با تفاق روانه خراسان شوند، با سرداران ظاهر<sup>۱</sup> نموده گفت چون علمردانخان خلاف عهد بعمل آورده شاه اسمعیل را هم در امورات سلطنت دخلی نداده و برآی خود بجانب فارس رفته [البحال صلاح چیست] (سرکردگان «و» یوزباشیان بعرض رسانیدند که) با چنین شخصی بدقول که بعهد و میثاق خود وفا نکند گفتار او از درجه اعتبار ساقط و از کردار او احتراز لازم ( بلکه دفع او واجب) است. (کریمخان با) جمیع [خوانین و سرداران] لشکر<sup>۲</sup> بحرب او یکدل و یکزبان گردیدند<sup>۳</sup>.

۱- پ: مذکور نمود ۲- اصل افزوده: تصدیق فرموده او کرده

۳- عبارت در هر دو نسخه مشوش است

دربیان حرکت کریمخان بعزم جنگ علیمردانخان [و آمدن علی مردانخان]

از فارس بجانب عراق و حرب با کریمخان [مذکور] و شکست خوردن

علیمردانخان و گریختن او عربستان و سوانح آن ایام

کریمخان مصمم حرب (علی مردانخان) گردیده سان لشکر را دیده سی هزار سوار و پیاده بقلم لشکر نویسان درآمده از مجال پیری و کمازان دوچیده روانه اصفهان گردید. (در ورود بآن مکان فرحت بنیان متوسلان علی مردانخان «را» در عرجا بودند مقید و محبوس نموده اسوال و اسباب آنها را بحیطه ضبط آورد. و در فرستادن و جنس از علی مردانخان در نزد هر کس بود همگی را استرداد و بلشکر تقسیم نموده و بتهیه رفتن بسمت شیراز مشغول گردید) علی مردانخان بختیاری ده خود با شاه اسماعیل در شیراز متمکن و جمیع بنادر او بحرین و عمان را بقبضه تصرف داشت و در همه جا عاسلان و حکام از طرف او در تحصیل مالیات و اجرای اسورات بودند از اراده کریمخان مطلع و بسبب بدستواری علی مردانخان رعایا و برای و حمال از جموعه نو شده و شواکت کریمخان مخوف و اختلال کلی در تحصیل مالیات و عماراتی بهم رسید چنانکه اکثری از محالات بعیده تحصیلداران و حمالان خود را بی خبر کرده و بجای دادند. علی مردانخان ده احوال (را) بدین منوال دید از مخالفت کریمخان و خوانین زن آید خشمناک گردیده بعزم حرب فرقه مند دور (باشاه اسماعیل) از شیراز حرکت و بانسختی قیامت از بختیاری و سرگردان عرافی مرحله پیمایان راه راست روانه عراق گردید. و در روز جمعی از لشکر او گریخته بلشکر کریمخان ملحق می شدند. کریمخان بمدان بود بانسختی اراده داشت

۱- اصل: بنادرات ۲- مقدار سه سطر که در پس راجع ورود کریمخان

باصفهان و ضبط اموال علی مردانخان و از نسخه پ اشاره شد در این موضع در نسخه اصل بانك اختلاف در عبارت آمده است.

که بشیر از رفته با علی سردانخان بمقابلہ پردازد کہ جاسوسان خبر حرکت علی سردانخان وشاہ اسمعیل را از شیراز<sup>۲</sup> رسانیدند. کریمخان بالشکر (آراستہ) از اصفہان برآمدہ با علی - سردانخان در چهارمجال نزدیک (سر) چشمہ زاینده رود تلاقی فریقین اتفاق افتادہ صفوف جدال و قتال آراستہ گردید. از حملات پی در پی نمایان (کریمخان و) بہادران<sup>۳</sup> زندیہ جماعت بختیاری [را] بخت برگشتہ تاب مقاومت نیاوردہ و فرار برقرار اختیار و شاہ اسمعیل و زکریا خان وزیر و جمعی (دیگر) از لشکریان کہ در تیب شاہی بودند بلشکر کریمخان مسلح گردیدند. علی سردانخان و اسمعیل خان (لر) فیلی والی لرستان و بہزاد خان و فتح خان و سایر بزرگان<sup>۴</sup> بختیاری بعد از شکست از حربکاہ برگشتہ در ماندن در اوطان خود صلاح ندیدہ برای آوردن کوسک از نزد والی عربستان و جمع آوری لشکر شوشتر و حویزہ و خوزستان کمیت گریز را سهمیز زدہ بدر رفتند. تماسی خزاین و توپخانہ و خیام و سرانجام جماعت بختیاری نصیب غازیان زندیہ گردید. کریمخان کہ از آمدن شاہ اسمعیل مطلع گردید با خوانین باستقبال شتافتہ و حضرت شاہی را باصفہان آوردہ بر تخت<sup>۵</sup> سلطنت متمکین و خود را وکیل الدولہ ناسیدہ بجمیع ممالک عراق (حکام و) عمال از طرف خود مقرر نمود. اکثری (از بلاد عراق و فارس مطیع و منقاد گردیدہ بعضی) از بلاد بسبب مغایرت (سزاج) و متانت قلاع و حصار بلطایف الحیل گذرانیدہ بوعده دادن باج و خراج از سر میگردانیدند. کریمخان ہم زیادہ سختگیری نکرده متعرض نشدہ دارالسلطنہ اصفہان را با توابع و ملحقات و قزوین و گلپایگان<sup>۶</sup> و خوانسار و طهران و سایر قصبات [قریبہ را] بتحصیل و جاگیر خود مقرر. و قلمرو علیشکر و فراہان و انجدان و گزاز و کله و بلوکات متعلقہ قلمرو را در تحت اختیار شیخ علیخان<sup>۷</sup>

۱- پ<sup>۱</sup> ورود ۲- پ<sup>۲</sup> بالشکر بدو منزلی اصفہان ۳- پ<sup>۳</sup> : و فرقه

۴- سرکرد کان ۵- پ<sup>۵</sup> : بر سریر ۶- پ<sup>۶</sup> : و محل بابکان

زند و برادران او وا گذاشت . و کرمانشاهان و لرستان (فیلی) و کردستان را با بلوکات و متعلقات آنها در ید تصرف محمدخان داده و خود باشاه اسماعیل در اصفهان با اجرای امور سلطنت پرداخته<sup>۱</sup> و شیخ علی خان را با محمدخان بیلاذ مذکورہ مرتخص نمود . در ورود شیخعلی خان بہمدان اہالی و ایلات آن ولایت بسبب حسن سلوک خان موصوف بنزد او رجوع آورده از امر ونہی او تخلف نمی نمودند . و او ہم با خلق اللہ برفق و مدارا لازمہ سلوک و دلجوئی بعمل می آورد . و چنانچہ مردم سکنہ و متوسطین بلاد متعلقہ او از وراضی و شاکر و مرتفعہ الحال گردیدند . و محمد خان برادر خود صادق خان را از جانب خود حاکم کرمانشاهان مقرر نموده با دو ہزار سوار بکرمانشاهان فرستاد . صادق خان مذکور سریر آرای حکومت گردیدہ بسبب صغر سن و غرور جوانی و جہالت تعدی و ظلم را پیشنہاد خاطر نموده بنا بر بی اعتدالی گذاشت . اہالی و بزرگان لرستان و کردستان از ظلم و تعدی او مطلع شدہ بنا را بر مخالفت گذاشتند . مدتی برای منوال گذشت عبدالعلی خان عرب پیش مست و میرزا محمد تقی | خان | گلستانہ کہ در قلعہ کرمانشاهان بودند (بسبب ظلم و تعدی صادق خان باہل بلد و امورات ناشایست ) ابواب آمد و شد را با صادق خان مسدود نموده در فکر برہمزنی اوفتادند .

### دربیان حال<sup>۲</sup> آزادخان افغان و حقیقت اہالی آذربایجان

#### او واردات آن اوان و سوانح<sup>۳</sup> |

در آن اوان آزادخان افغان کہ بعد از شکست ابراہیم شاہ با ہانزدہ | ہزار | سوار از لشکر افغانہ جدا شدہ و حسب الامر | میر | اسید محمد ( ۱۱۵۰ ) منتخب بشاہ سلیمان

۱- پ : در اصفہان کہ مقر سلطنت است قیام نمود ۲- پ : احوال

۳- اصل : سوانحات

(گردیده بود) [واحوال او در اوراق پیش ثبت است] مأمور شده بود که با جمعیت خود در محالات قزوین و ساوجبلاغ<sup>۱</sup> بسربرد تا از پرده غیب آنچه بمنصه ظهور رسد موافق آن بعمل آرد. خان موصوف مدتی در محالات مذکور بیابان گرد وادی حیرانی و منتظر ظهور طلوع خورشید آسمان معدلت و جهان بانی اعنی پادشاه جمجاه ایران پناه ظل الله بود چون از مشرق تقدیر و تایید حضرت سبحانی چهره مقصود رخ نمود و خلق ایران را بایکدیگر در مقام نفان و جدال دید از خوف بی اعتدالی و خود سری دلاوران با جمعیت خود را باذربایجان کشید. سرداران آذربایجان که هر یک در میان خود علم استقلال افراشته (بایکدیگر) در جدال بودند از ورود خان موصوف مطلع گشته ابواب دوستی بر روی او گشاده بطرف خود کشیدند. باراده اینکه چون مرد بیگانه است با استعداد تمام<sup>۲</sup> با او سازش کرده دیگران را بی دخل نموده خود بلاد آذربایجان را بدون شرکت غیر متصرف شوند. چنانچه فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی با آزاد خان عهد و پیمان نموده بایکدیگر متفق [گردیدند] و سرداران دیگر را بی دخل نموده شهر تبریز و مراغه و محالات [دیگر] را در حیطه اختیار خود آورده و آزاد خان را بجهت دفع مایقال خطاب سرداری داده و خود خدمت او را اختیار نمودند. و با کاظم خان قراچه داغی و موسی خان افشار و خوانین (افشار و خوانین) دیگر حربهای عظیم اتفاق افتاده و روز بروز استقلال آزاد خان زیاده میشد. و بعضی از بلاد آذربایجان (را) هم در تحت تصرف آورده کوچ و متعلقان خود [را] با متوسلان فتحعلی خان و شهباز خان در قلعه ارومیه که از قلاع مشهوره و در استحکام و متانت شهره آفاق است گذاشته قلعه مذکوره را محل سکنا مقرر و همیشه با دلاوران آذربایجانی در جدال و قتال می بود. و بسبب متفق (بودن) فتحعلی خان افشار و بعضی از خوانین افشاریه با آزاد خان موصوف موسی خان هم با چند نفر دیگر از سرکردگان

۱- پ : ساوج بلاج ۲- پ : بیگانه با استعداد است

آذربایجان بنزد او آمده با استقلال او افزود چنانکه عدّه لشکرش از افغان و افشار و سایر طوایف بسی هزار رسید . خان موصوف چون چند نفر از اسرای آذربایجان را با خود متفق دید بخار پندار و غرور در کاخ دماغ او راه یافته بفکر پادشاهی افتاد . و چون مدّتی در بلاد عراق بسر برده و از اوضاع و اطوار آنجا واقف و با بعضی از سرکردگان هم ربط داشت بفکر افتاد که قلعه کرمانشاهان را با توپخانه و جبهه خانه نادرشاهی بدست آورد تا شاهد مقصود در آغوش آید خطی بعبدالعلیخان و میرزا محمد تقی باین مضمون نوشته فرستاد که :

چون [ظلم] و تعدّی نادرشاه درباره اهل ایران از حدّ گذشت و حرّات او که سنافی خواهش خداوند کریم بود ( نامداران و ) دلاوران ایرانی را بر طبع غیور ( این معنی ) موافق نیامده او را بسزای رسانیدند . و تا حال که مدّتی است از قتل او گذشته و نامداران ایران در عرصه قلیل چند نفر را سریر آرای تیخت سلطنت کرده<sup>۱</sup> و خلع نموده اند و معلوم نیست که کار بکجا خواهد کشید . و این خیرخواه عباد باخوانین و سرداران آذربایجان متفق شده بمحافظت خود و عباد دوشش دارد . از آنجا که غرض نرفیه حال رعایا و برابری و قاطبه خلق الله است نوشته می شود که آن عالیجاهان هم باین خیرخواه متفق شده عراق و آذربایجان را در اختیار خود آورده بمحافظت و نگاهداری عجزه و مساکین پردازیم تا هر وقت که مدّیر دارخانه ارض و سما صاحب شوقی را رفرمان فرما گرداند<sup>۲</sup> همگی بخدمت او شتافته از خوان احسان ( و فرمان ) او بهره مند و سرافراز گردیم . در صورت متفق بودن آن عالیجاهان با این خیرخواه انانان<sup>۳</sup> ، بروفق مدّعا و دشمنان مغلوب خواهند بود .

عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی از مضمون خط او بر فساد ضمیرش مطلع گشته در جواب نوشتند که قبل از ورود خط آن سردار با اقدار حقیقت خیرخواهی

۱- پ: این معنی بر طبع غیور نامداران و دلاوران ایرانی ۲ پ: گردانیده ۳ پ: کند



سلازمان آن عظمت مدار که محض خشنودی جناب کردگار است مطلع شده و از دریافت اینکه غرض بهبودی عجزه و مساکین و همت و الانهت مصروف خیرخواهی عباد است در ادای این حسن نیت از خداوند جلیل اجر جزیل عاید بندگان آن ثریا مکان خواهد گردید . و متفق گردیدن در صورتی مطلوب و لازم است که قران سعدین در یک برج و یک درجه اتفاق افتد که تأثیر و منافع آن روز بروز بل آنافاناً بروزگار فرخنده آثار عاید گردد . الحال بسبب بعد مسافت و متعرض نگردیدن سرداران باشوکت و نگاهبانی قلعه و توپخانه از غولان تیه<sup>۱</sup> جهالت آن اسر [ یعنی متفق یودن ] چندی در عهده تعویق خواهد بود<sup>۲</sup> هر گاه [ من بعد در ] صورت نفاق از سرداران عراق در سرآت ضمیر عکس پذیر گردد . همانوقت بلا تأمل این مراتب را بصحابت پیکر باد پای سحری اطلاع داده محرک سلسله<sup>۳</sup> اتفاق خواهیم گردید و السلام .

آزاد خان که از مضمون خط مطلع گردید دریافت نمود که اهل قلعه پی بخيال او برده و چنین جوابی نوشته اند دیگر متعرض نگردیده خاموش ماند و در فکر تسخیر کل<sup>۴</sup> آذربایجان نرد خیال می باخت ببلدان دور و نزدیک کس فرستاده برفاقت خود آنها را میخواند . چنانچه جماعت گرجیه را تکلیف این اسر نموده اظهار خویشی بافرقه ناواند<sup>۴</sup> که بزرگ گرجیه و والی گرجستان می باشند نموده<sup>۴</sup> [ ابواب دوستی گشاده و ] فرقه مذکور را از خواهش او ناخوش آمده فرستاده او را جوابهای (درشت داده) بی نیل مقصود [ از نزد خود ] رانده اعتنائی بنوشتن جواب نکردند .

آزادخان از این معنی [ بسیار ] ناخوش گشته یکی از [ خوانین ] آذربایجان را که بقول او اعتماد داشت بنیابت خود در (شهر) تبریز گذاشته و خود با سرکردگان دیگر بعزم مدافعه و حرب باجماعت گرجیه علم استقلال را بسمت گرجستان افراشت . جماعت

۳- پ : ناوارث

۲- پ : تعویق ماند

۱- پ : پیشه

۴- پ : کرد

گرجیه هم با جمعیت خود بمدافعه او برآمده در نزدیکی گرجستان تلافی فریقین<sup>۱</sup> اتفاق افتاد . و حرب عظیم رخ نمود . جماعت افغان در حمله اول<sup>۲</sup> خیرگی کرده پیش آهنگان معرکه جدال فرقه گرجیه را از پیش برداشتند . والی گرجستان که احوال را بدین منوال دید خود را از خانه زین سمند بر زمین گرفته قریب بدو هزار<sup>۳</sup> سوار گرجیه<sup>۴</sup> هم خود را از خانه زین جدا ساخته تفنگها را بر سر دست گرفته شلیک کنان بر لشکر افغان حمله نموده جمعی کثیر را هدف گلوله نموده مانند برگ درختان<sup>۵</sup> بر زمین ریخته بوادی عدم فرستادند . چندین دفعه لشکر افغانه یورش بر سر آنها آورده بضر بگلوله جان سوز آنها را مقتول و متفرق گردانیدند . سواران گرجیه نیز از یک طرف بر لشکر افغان با تیغهای آخته یورش آورده سواران پیش جنگ را از جا برداشته داخل تیب کرده پای ثبات آنها را از جا کردند . افغانه را تاب مقاومت نمانده بنات النعش و اربسمت تبریز تکاور گریز را مهمیز زده و بدر رفتند . | اسباب | واثاقه و خیمه و خرگاه آزاد خان | و لشکریان نصیب نماند ازان گرجیه گردید . آزاد خان | سوتوف بحال تباه بال لشکر شکست خورده داخل دارالسلطنه تبریز شده با سرداران افشاریه بفکر ساز و سرانجام و جمع آوری لشکر افتاد . و چند سردار دیگر از فرقه افشار و ستم را با خود متفق کرده و خود را ساخته بعزم تلافی نمودن و تسخیر گرجستان با رد دیگر از پیشتر بیشتر لشکری را فراهم آورده بسفر گرجستان مرخصه پیمای گردید . جماعت گرجیه هم بمقابله پرداخته صوف مقاتله و مجادله از طرفین برآمده آمدند . بعد از شش و هوشش بسیار که از طرفین جمعی کثیر بوادی عدم متقاضی شکست عظیم بفرقه گرجیه رسیده استقامت میدان را در حوصله خود نمانده سمت اوقات خود گریختند . آزاد خان و لشکرش بونه و سرانجام لشکر گرجستان را بحرف و چند روز در همان مقام قیام نموده مجدداً بس بنزد والی فرستاده بر تکلیف خویشی و انظار

۱- پ: عسکرین      ۲ پ: در حمله اول جماعت افغانه      ۳- اصل: بدو هزار  
 ۴- پ: گرجی      ۵ پ: درخت

سابق پرداخت . والی مذکور که چاره را منحصر در استرضای او دید ناچار بقبول این معنی تن در داده همشیره خود را بزوجیت اوداد و خود هم‌الجا با او ملاقات نموده فیما بین رویه اتحاد و دوستی انعقاد یافت . آزاد خان از گرجستان خاطر خود را جمع نموده معاودت بتبریز نمود و بعضی از بلاد آذربایجان (را) هم بعد از حرب بسیار بحیطه اختیار آورده و با سرکشان و نامداران بلاد بعیده همه وقت در حرب و قتال و اکثر اوقات در تبریز و محلات بسر میبرد .

### دربیان احوال کاظم خان قراچه داغی

کاظم خان قراچه داغی از امرای دولت نادریه (و) در ایام نادر شاه در اوائل در سلک صحبت یساؤلان انتظام داشت . بسبب خدمات نمایان که از او روز بروز بظهور میرسید و وفور ذهن و حدت ذکای او حضرت نادر او را بمرتبه داروغگی دفتر خانه همایون از سایر همگنان برتری داده و محل سکنا و خانه او در محال قراچه داغ و تمامی محلات محل مذکور در تحت اختیار او بود . چون مرد کاردان و شجاع و صاحب فطرت بود نادر شاه از او بدسطنه شده در آن اوقات که در قلع و قمع جماعت لکزیه که سرداران آنها یکی موسوم بسرخای خان و دیگری موسوم باوسمی خان بودند اشتغال داشت در منزل شکی که محل سکنا جماعت مذکوره و از محلات داغستان است . خان موصوف را بی سبب بتقصیری منسوب و در مقام مؤاخذة و باز خواست برآمده و حقوق خدمات سابقه را فراموش و هردو چشم او را از حدقه بر آورده از بینائی عاطل ساخت . بعد از قتل نادر شاه خان موصوف با وجود کوری جمعیت موفور از ایلات آذربایجان و محلات قراچه داغ فراهم آورده علم خود سری و استقلال افراشت چنانکه خوانین و سرکردگان آذربایجان از او هراس برداشته بسبب نفاق و خودرانی

با آزاد خان افغان متفق شده حربهای عظیم<sup>۱</sup> با او بوقوع رسیده و از (سبب) موافقت (و سرافقت) خوانین و سرکردگان آن مملکت<sup>۲</sup> با آزاد خان افغان شوکت کاظم خان بر هم شکسته باب قتال وجدال را مسدود و در مکان خود که در کمال استحکام بود با جمعیت می بود. آخرالسر چون چاره را منحصر دید با آزاد خان طریق موافقت پیموده از باب سلوک برآمده متفق گردید. و چند نفر از معتمدان خود را بنزد آزاد خان فرستاده و خود در مکان [سکونت] و محل<sup>۳</sup> اختیار که قراچه داغ بود بحکمرانی متوطنین<sup>۴</sup> و سکنه آنجا اشتغال داشت. آزاد خان هم (موافقت ظاهری او) را مغتنم شمرده بعد ازین صاحب زیاده متعرض نگردید. و طرفین در خفیه منتظر فرصت وقت و شکست یکدیگر بودند و در ظاهر بسلوک میگذرانیدند. و روز بروز شوکت و جمعیت آزاد خان در تنزاید بود. چون احمد شاه ابدالی در قندهار سریر آرای اورنگ شاهی<sup>۵</sup> | شد و چندین دفعه بمشهد مقدس بعزم تسخیر ایران آمده و بی نیل مقصود<sup>۶</sup> | شکست خورده) و بقندهار برگشت وصیت پادشاهی او به هندوستان و ایران و سایر ممالک<sup>۷</sup> پیچید. آزاد خان که از فرقه غلزه ای و هم چشم بافرقه ابدالی بود اراده اش بدین تعلق گرفت که با خوانین و لشکر آذربایجان بعد از تسخیر آن بلاد رواند عراق شود<sup>۸</sup> | (ده سرداران) و لشکر عراق را با خود متفق و بخراسان رفته از آنجا مالشکر خراسان و عراق و آذربایجان بدفع احمد شاه ابدالی پردازد و بعد از تسلط بر احمد شاه خود سریر آرای شاهی گردد. چون این امر بحال در شمیم ازلی تعلق نکرده بود<sup>۹</sup> | تمامی بلاد آذربایجان او را میسر نشده (تا بعراق و فارس و خراسان حد رسد) | و این امر در عهده تعویق ماند و با سرداران بلاد بعیده آذربایجان بحرب و مجال مشغول بود.

۱- پ: صعب ۲- پ: آذربایجان ۳- اصل، مملکت ۴- پ: شده

## در بیان مجملی از احوال فتحعلی خان دربندی

[ بادیگر سوانح ]

فتحعلیخان ولد حسنعلیخان که (نسبت خود را بانوشروان میرساند . در آیام نادرشاه حسنعلیخان والد او حسبالحکم نادری برتبه حکومت دربند و قبه اشتغال داشت . بعد از قتل نادرشاه حسین خان دربندی بنای خود سری گذاشته خود بحکمرانی اهل دربند پرداخت . حسنعلیخان برای تنبیه او از قبه حرکت نموده باهشت هزار سوار و دو هزار پیاده بجانب دربند رهگرا گردید . حسینخان بمقابله پرداخته در شهر دربند تحصین اختیار نمود . حسنعلیخان سعی موفور در گرفتن شهر بعمل آورده کاری از پیش نبرده بی نیل مقصود بقبه معاودت نمود در همان سفر بمرض موت گرفتار شده در بین راه بسرای آخرت شتافت . فتحعلیخان را [ که در آیام دولت نادر یه در صغرسن و بی نام و نشان بود ] ( سرداران لشکر بجای پدر نشانیده باطاعت او کمر انقیاد بستند . در آن اوان که خبر فوت حسنعلیخان بشیروان و سایر بلاد انتشار یافت آقا رضی خان حاکم شیروان فرصت یافته چندجا از محل اختیار حسنعلیخان را تاخت و تاراج نموده بشیروان برگشت . مردمان غارت شده حقیقت تاخت را بعرض فتحعلیخان رسانیدند . خان جلادت نشان فی الفور باللشکر خود بشیروان رفته در بیرون شهر تلاقی عسکرین اتفاق افتاده آقا رضی مذکور شکست خورده گرفتار گردید . فتحعلیخان او را بقتل رسانیده از طرف خود لسی را حاکم نموده بعد از بند و بست شیروان بعزم تنبیه حسین خان دربندی بسمت دربند روانه گردید . در ورود بنزدیکی شهر اهالی واعیان از شهر برآمده خان فیروزی نشان را داخل شهر نمودند و بعفوجرایم حسین خان مستدعی گشتند . فتحعلیخان از سر قتل او گذشته بحبس او امر فرمود . و بعد از بند و بست آن مکان

روانه قبه و حسینخان و برادرش رامجبوس همراه بردو<sup>۱</sup>] بعد از انقراض دولت نادرشاه باجماعت دربندی سازش کرده و جمعیتی فراهم آورده محالات نزدیک دربند را در اختیار خود آورده و باجماعت لکزیه داغستان که بعد از حضرت نادری بلاد شیروان و شماخی<sup>۲</sup> و محالات متعلقه آن مملکت را در حیطه تصرف آورده بودند بنای دوستی و آمدوشد گذاشت. سرداران آن جماعت را بطمع ملک گیری با خود مستفق و همداستان کرد. سرداران چون خان تهور نشان را با خود موافق دیدند دوسه هزار سوار و پیاده از خود همراه نموده و بمتابعت او امر نمودند. فتحعلیخان مذکور محالات بعینه را هم بتصرف در آورده یوماً فیوماً استقلال و شوکت او در تزايد و از جماعت دربندی و سایر اویماقات فرقه لکزیه عدت لشکر او بهیچده هزار سوار و پیاده رسید بنای خود سری گذاشته با سرداران لکزیه باب مخالفت را گشود. هر چند سرداران مذکور بمنع او پرداختند مفید نیفتاده کار بجدال و حرب کشید از هر دو طرف مستعد حرب یکدیگر گردیده آتش جدال اشتعال یافت. بعد از کشش و کوشش بسیار فتحعلیخان شکست فاحش خورده بسمت دربند گریخت. سرداران لکزیه ب فکر تسخیر دربند و محالات و بلاد تحت اختیار فتحعلیخان «افتاده» با سرداران اطراف و جوانب حقیقت بدست آئی و بدعت جماعت مذکور در نوشتند استمداد نمودند. سرداران دربندی محکوم بودن خود را بجماعت لکزیه نرسند بده در عرصه قلیل همگی با جمعیت خود بنزد فتحعلیخان حاضر شده بعهد و پیمان مستعد حرب و دفع لشکر لکزیه گردیدند | ۱ و ۲ چندین بار حرب<sup>۳</sup> سخت<sup>۴</sup> یکدیگر کرده آخر الامر نسیم فتح و تلف بر پرچم علم فتحعلیخان بر زنده بجماعت لکزیه فائق آمده لشکر آنها را از پیش برداشته آنها را بناتالعیس و از تصرف دربند شیروان و بلدان تحت تصرف ایشان را از تصرف فرقه مذکور بر آورده در اختیار خود آورد و بحکمرانی در بند و شیروان و سایر بلاد آن سمت عام استقلال افراشت.

۱- از اول فصل تا این موضع در نسخه اصل نیست ۲- اصل ۱ شماخی

۳- پ افزود: باجماعت لکزیه ۴- اصل: حربهای ۵- پ: صوب ۶- پ: و آمده: مسره

جماعت لکزّیه بعد از شکست بنای مصالحه باخان فیروزی نشان گذاشته ابواب آمد  
و شد مفتوح و بار سال تحفه جات و سکا تبات رفع مناقشات از طرفین گردیده و هر یک در  
سحل سکناى خود بسر برده متعرض احوال یکدیگر نمیشدند . و فتحعلی خان ازهر  
فرقه ای لشکری فراهم آورده قلعتات آن بلاد را تماشى در تصرف خود آورده و از  
لشکر لکزّیه هم جمعی را حسب الصلاح سرداران لکزّیه با خود متفق در لشکر خود  
باسر نوکری انتظام داده [و در سلاک لشکریان منسلک گردانید] .

### دربیان آمدن علیمردانخان بختیاری و اسمعیل خان فیلی دفعه دوم

از سمت شوشتر و عربستان بحرب کریمخان زند و محارباتی

که فیما بین آنها اتفاق افتاده

علیمردانخان بختیاری که باشاه اسمعیل از شیراز آمده و در نزدیکی سرچشمه  
زاینده رود اصفهان از کریمخان زند شکست خورده با اسمعیل خان والی لرستان  
و چند نفر از سرکردگان بختیاری و الوار بسمت شوشتر گریخت . در ورود بمحال شوشتر  
یکی از خوانین را برسالت بنزد والی حویزه فرستاده او را بملک گیری دلالت نمود .  
و از عرب بنی لام که بتهوّر و شجاعت موصوف اند استمداد نموده و از خلاق شوشتر هم  
جمعی را با خود متفق، (و) در فکر جمع آوری لشکر بجمع اطراف کس فرستاده . ر عرصه  
هیچده ساه قریب هشت هزار سوار و پیاده [و] تفنگچی از اهل شوشتر و دزفول و از  
عرب بنی لام و لشکر والی حویزه با او متفق گردیدند . [و] در این مدت کریمخان  
زند تماشى فارس (و) عراق را در تصرف خود آورده شاه اسمعیل را در اصفهان اسم  
شاهی برو گذاشته قلیل جمعیتی باو داده و خرجی هم برای او معین کرده و بجمع  
امورات بدون اطلاع شاه مذکور خود متوجه میشد و خود را وکیل الدوله اشتهار

داده و چون قلعه کرمانشاهان که در تصرف عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی بود بسبب ستانت و استحکام و توپخانه تسخیر او را در حوصله خود ندیده از راه دوستی برآمده انواع حيله بکار برده که شاید قلعه را بتصرف [خود] آورد. خان جلیل الشان و میرزای تعقل نشان را حيله های او کار گرنیامده لب از این مدعا فر و بسته بانظار فرصت وقت دیگر متعرض نگردیده<sup>۲</sup> ایشان را بحال خود وا گذاشت و سایر بلاد عراق و فارس [را] در قبضه اقتدار خود آورد. چون مدتی برین گذشت و از هیچ طرف فتح البابی بجهت اهل قلعه نشد از خوف تسلط کریمخان و امتداد ایام اهل قلعه بنای دوستی و اتحاد با رسال مکاتبات در خفیه بنزد آزادخان افغان که در آذربایجان می بود و علمی- مردانخان بختیاری و سایر خوانین بلاد بعیده که با کریم خان دم از هم چشمی می زدند گذاشتند. و کریمخان در دارالسلطنه اصفهان در کمال استقلال نشسته بحکمرانی و فرمانفرمائی اشتغال داشت. علمیردانخان بختیاری بعد از جمع آوری لشکر از اعراب شوشتر و غیره از ایل بختیاری هم جمعیتی معتول بنزد او رفته و از ایلات فیلی هم اسمعیل خان فیلی جمعیت خود را طلبیده از آنجا عازم کرمانشاهان گردید. قبل از حرکت حقیقت و اراده خود را نوشته بقلعه فرستاد که از احوال<sup>۳</sup> متوطنین آنجا مطلع گردیده هرگاه اهل قلعه را با خود در حرب کریمخانی متفق [و یک جهت] یابد بعد از خاطر جمعی و عهد و پیمان بکرمانشاهان آمده با اتفاق اهل قلعه بحرب کریمخان<sup>۴</sup> پردازد. و اهل قلعه که مشتاق چنین روزی بودند از رسیدن خط مشعوف شده بعهد و پیمان فرستاده او [را] خاطر جمع نموده در خصت نمودند. علمیردانخان ازین معنی بسیار مسرور شده علمیردانخان کوچک بختیاری که یکی از سردگان نامی بود پیشتر از خود با هزار سوار مقدمه الجیش نموده روانه و خود

۱- پ : اراده ۲- پ : ندیده ۳- اصل : خوانین

۴- پ : بمدافه جماعت زندیه



هم متعاقب روانه گردید . علی مردانخان کوچک [ طی منازل نموده ] چون ایتوبرس قلعه رسید عنان کشیده خبر ورود خود را با اهل قلعه رسانیده درخواست نمود که بهر جا صلاح باشد فرود آید . اهل قلعه سمت غربی قلعه را برای فرود آمدن لشکر مقرر نمودند . خان مذکور بالشکر فرود آمده بعد چند روز علی مردانخان و اسمعیل خان با سرکردگان لشکر رسیده و خوانین و سرداران بختیاری و فیلی با خوانین ملاقات کرده از طرفین عهد و پیمان در میان آمده بعد از خاطر جمعی طرفین بتمهید حرب افتاده پل شاه که یک فرسخی کرمانشاهان و در سمت راه اصفهان واقع است ، مضر بخیام قرار داده بالشکر در آن مقام قیام نمودند . و دو ضرب توپ از قلعه بیرون فرستاده در کنار آب قراسو بر عرادها سوار و اسباب حرب را مهیا و آماده میساختند . کریمخان زند که از آمدن علی مردانخان بکرمانشاهان و اتفاق اهل قلعه با او مطلع گردید لشکری که در نزد خود داشت بالشکر فارس و قلمرو علیشکر و بلاد دیگر همگی را که بسی هزار سیر رسید بسرداری محمدخان زند با سرداران دیگر بحرب علی مردانخان فرستاده و خود با هفتصد ( نفر ) غلام گرجی و سایر فرق در اصفهان ماند . محمدخان مذکور که بتهور و شجاعت طاق و مشهور آفاق و از رویه حزم و زرم عاری بود بالشکر بوالاشجرد نزدیک همدان آمده [ و ] بوقت شام علیق الدواب بعمل آورده از آنجا سوار و پنج منزل را در یک شب طی نموده طلوع صبح به حاجی آباد چهار فرسخی کرمانشاهان با هفتاد سوار رسیده و تتمه لشکر در عقب مانده نرسیدند . ( محمدخان از راه غرور ) باراده اینکه قبل از رسیدن خبر بلشکر علی مردانخان [ خود بی خبر رسیده بحمله اول لشکر علی مردانخان را از پیش بردارد . قراولان علی مردانخان ] که در حاجی آباد بودند مطلع شده دو سوار خود را بعلی مردانخان رسانیده حقیقت آمدن لشکر بیگانه [ را ] ظاهر نمودند . در آنوقت اسبان لشکر بختیاری برای چرا بمکانهای دور رفته بودند و در لشکر

پانصداسب موجود بود علی مردانخان مطلقاً مضطرب نشده در اختلاط مشغول بود .  
 عبدالعلیخان و سیرزا محمد تقی (وسایر خوانین از بی اعتنائی<sup>۱</sup> علی مردانخان و بی -  
 سرانجامی لشکر که جمیع اسبان آنها بمراتع دور بجهت چرا رفته بودند ) مشوش  
 (خاطر) شده<sup>۲</sup> خان موصوف را تحریک سواری نموده و عملۀ توپخانه را بر سر توپها  
 جا بجا بتوب اندازی مقرر نمودند . علی مردانخان و اسماعیل خان با سرداران د رفکر سواری  
 بودند که کس فرستاده اسبان را از مرتع بطلبند که گرد سوار لشکر زندیہ ظاهر شد . محمد -  
 خان بتنهائی قراولان علی مردانخان را پیش انداخته چند نفر [را] زخمی نموده و آنها را  
 از پیش برداشته تا کنار آب که لشکر بختیاری قیام داشت دو انیده برگشت . و در  
 نزدیکی سنگری<sup>۳</sup> که آنطرف پل بجماعت تفنگچیان شوشتری متعلق بود عنان کشیده  
 خطاب با اهل سنگر نمود که من محمدخان زندم [که بتنهائی آمده ام] اگر بهتری  
 خود را خواهی دست از رفاقت علی مردانخان برداشته بنزد من آئی [و] الا اول  
 بقتل شما پرداخته یکنفر را زنده نخواهم گذاشت . اهل سنگر چون از صورت و صفت  
 محمدخان مطلع نبودند گفته او را حمل بر جنون کرده همگی متوجه او شدند که  
 معلوم نمایند کیست و چه مدعا دارد . یک سواری را دیدند که تکیه بر نیزه کرده و  
 اهل سنگر را بنزد خود می طلبد او را دشنام دادند . غضب بر محمد خان مستولی  
 شده بی احتیاط مطلقاً خوف از اهل سنگر [نکرده] نیزه را حرکت داده بتنهائی تکاور  
 را گرم عنان نموده میخواست خود را باندا رون سنگر برساند که تفنگچیان سنگر او را  
 هدف گلوله نموده با اسب در غلطانیدند . چندین گلوله با اسب او رسید که دیگر حرکت  
 نکرد و پای چپ محمدخان درهم شکست مردمان سنگر دو سوار زده او را دستگیر  
 کنند که شراره ای «به» باروت سنگر رسیده | آتش گرفت | وسی چهار تفنگچیان<sup>۴</sup> سنگر  
 را سوخته هلاک نمود در آن گرو دار لریم بیک زنکنه با سوار از لشکر محمد خان

۱- اصل: بی اعتباری ۲- پ: گردیده ۳- پ: دودر زیر سنگی ۴- پ: سی و دو نفر از اهل

که در عقب بودند بسر وقت او رسیده محمدخان را در خاک و خون غلطان و اهل سنگر را مستعد<sup>۱</sup> گرفتن اودیده دفعه خود را از سر کب [بزیر] افکنده محمد خان را از میان خاک و خون برداشته براسب خود نشانیده و خود براسب دیگر سوار شده او را از میدان بمردی بیرون برده از راهی که آمده بودند بر گشتند. لشکر خان شکست نشان که در راه و نیمه راه بودند یک یک و دو دو و پنج پنج که بتلاش و سعی بسیار باسید رسانیدن خود را بخدمت سردار بی احتیاط جنون اطوار که پنج منزل رایکی کرده رسیدند، سردار را پای شکسته در گریز دیدند. و سرداران و لشکر که در عقب بودند بسبب جلدی سردار آنها هم جدا جدا آن راه دور را در یک شب طی کرده وارد منزل بی ستون و در آنجا بعزم ملاقات سردار در صحرا متفرق<sup>۲</sup> و باسب تازی تا منزل حاجی آباد سه فرسنگی لشکر بختیاری جائی عنان نکشیدند. و حسب الحکم محمدخان فر<sup>۳</sup> ایشان بونه و آغرق<sup>۱</sup> و اسباب لشکر را در حاجی آباد گذاشته خیمه های دارائی و زرنگاری و اطلس که در اصفهان سرانجام نموده بودند در منزل مذکور [بر سر پا کرده و سواران متفرقه با اسبهای از کار افتاده که چهل فرسنگ راطی<sup>۴</sup> کرده بودند در منزل مذکور] بدون توقف روانه و بجست و جوی سردار [خود] بهر سو اسب میتاختند. علی سردانخان با سواران بختیاری و اسمعیل خان فیلی بسعی بسیار با سیصد سوار از پل گذشته پپای<sup>۲</sup> تپه ای که در نزدیکی سنگرشوشتریان بود رفتند. لشکر متفرقه زندیه که از دور گرد سیاه خصم را دیدند خوف و هراس بسیاری بهم رسانیده قتل و کثرت لشکر را ملاحظه نکرده راه کوچه سلامت<sup>۳</sup> را پیش گرفته هر یک از طرفی بدر رفتند. علی سردانخان که لشکر زندیه را متفرق و در گریز دید همیز برتکاور زده با سیصد سوار تعاقب نموده لشکر زندیه که خصم را خیره دیدند اکثری بسبب ناتوانی اسبان پیاده شده اسب را گذاشته پیاده خود را بکوه کشیدند. و قلیلی بدستیاری اسبان توانا<sup>۴</sup> خود را با وطن

۱- پ : واغراق ۲- پ : بیلای ۳- پ : کرده راه کوچه ملامت

۴- پ : که اسبان توانا داشتند

خود رسانیدند. ولشکر علی مردانخان از شکست (لشکر) زندیه مطلع شده همگی از سنگر خود برآمده پیاده و سوار از پی لشکر شکست خورده دویدند. در اندک زمانی بمنزل حاجی آباد که محل خیمگاه جماعت زندیه بود رسیده علی مردانخان خود در خیمه محمدخان نزول اجلال نموده و هر یک از سرداران خیمه و اسباب سرداری را متصرف و باقی سرانجام و خيام و اشترودواب نصیب غازیان بختیاری گردید. و نهصد نفر از لشکر زندیه بقید اسار گرفتار و محمدخان بسبب غرور و بی پروائی بدون جنگ با پای شکسته بی نیل مقصود گریخته در یک شب خود را بقلعه پیری و کمازان رسانید.

در بیان رفتن علی مردان خان | بسمت پیری و کمازان و آمدن | کریمخان<sup>۱</sup>

[از اصفهان و حرب نمودن] و شکست علی مردانخان

[و گریختن بسمت بغداد و صادرات<sup>۲</sup> آن آیام

بعد از شکست محمدخان زند علی مردانخان چهل روز در درماشاهان توقف نمود. هر چند عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی و سایر سرکردان او را بتعاقب نمودن جماعت زندیه تحریک و ترغیب می نمودند (وسی گفتند) که بدون حرب چنین فتح نمایانی از تفضلات حضرت سبحانی اتفاق افتاده، چنین دشمن قوی را فرصت دادن دور از رویه خردمندی و خلاف ضابطه سرداری و سبک گیری است. هر چند خصم را پروبال شکسته و متفرق شده باشد لازم است احتیاط آنست که باین شکست خاطر جمع نشده یکدم را فرصت نفس کشیدن | بدشمن | ندهند<sup>۳</sup>.

[نزد]

دشمن چو حثیر گشت و بگریخت ز جنگ

آید روزی که شهسواری سرد

۱- پ: جنگ علی مردانخان با کریمخان ۲- اصل: و ابواب

۳- اصل: ندهید

خان تغافل نشان را پند ناصحان تأثیر نبخشیده ببهانه سرانجام نمودن اسباب  
 و بردن دوازده ضرب توب و معاذیر بیحاصل باسروز و فردا گذرانیده و تعاقب لشکر  
 شکست خورده ننموده. افواج زندیه بعد از شکست که باو طان خود رسیدند بسرانجام  
 خود پرداختند. کریمخان هم با جمعیت قلیل که در نزد او بود از اصفهان برآمده  
 بسمت پیری و کمازان روانه گردید. علمیردانخان بعد از چهل روز با افواج بحر موّاج  
 و اسمعیل خان فیلی و سایر سرکردگان و عبدالعلیخان با توپخانه و سرانجام از منزل  
 پل شاه حرکت و بعزم قلع و قمع جماعت زندیه رهگرا گردید. و میرزا محمد تقی بجهت  
 حفاظت قلعه و توپخانه در قلعه مانده بحراست و بند و بست مشغول گردید. جماعت  
 زندیه که از حرکت علمیردانخان «مطلع گردیدند همگی در یکجا جمعیت خود را  
 منعقد ساخته بانتظار لشکر خصم همه تن گوش گشته حقیقت را بعرض کریمخان  
 رسانیدند و در ورود علمیردانخان بنزدیکی نهایند که یک منزلی لشکر زندیه و از  
 قصبات مشهوره است<sup>۱</sup>» ترابخان نهایندی که از بدایت حال نقد قلب اخلاص کم  
 عیار مغشوش او که از بوته یک رنگی کریمخانی در نظرهایی غش برآمده و در نهایند  
 می بود از سطوت و شوکت علمیردانخان مخوف و تملّقات گوناگون کریمخان را نسیاً  
 نسیاً انگاشته اخلاص و یک رنگی بخدست علمیردانخان نموده و با جمعیت خود  
 بلشکر بختیاری شتافته بدست بوس علمیردانخان رسیده<sup>۲</sup> و بسبب اطلاع بر احوال  
 زندیه و بلدیت آن مکان و محالات<sup>۳</sup> برهنمائی و قلع و قمع دولت کریمخانی باعلی -  
 مردانخان همداستان گردید. علمیردانخان از آن مکان کوچیده بمقابل لشکر زندیه  
 رسیده صفوف قتال وجدال از طرفین آراسته گردید. چرخچیان از هر دو طرف بمیدان

۱- پ: و رود او بنزدیکی نهایند سلك جمعیت خود را یکی کرده در همان شب کریمخان

هم بلشکر خود ملحق گردید ۲- پ: فیضیاب خدمت علی مردانخان گردید

۳- پ: و کیفیت آن ولایات که کما هو حقّه میدانست

کین قدم گذاشته در یکدیگر آویختند. تا بوقت غروب آفتاب عسکرین با هم تلاش بسیار کرده و غلبه از طرف لشکر علیمردانخان بود که پرده دار شب پرده ظلمت را افکنده هر دو فریق دست از حرب کشیدند و با انتظار فردا سر کینه جویان در بالین استراحت نمیکنند که آیا فردا فلک کلاه دولت بر سر که نهد و قبای نکبت<sup>۱</sup> در بر که کند. ترابخان نهاوندی بعرض علیمردان خان رسانید که خبر حرکت کریمخان از اصفهان مسموع گردیده پیش از رسیدن او صلاح در این است که امشب از بهادران و بیکه تازان لشکر جمعی را مقرر<sup>۲</sup> فرمایند که شبیخون بر لشکر زندیه زده از پیش بردارند که همه متفرق شده که کریمخان بآنها ملحق نشود. هرگاه امر شبیخون صورت گیرد بخاطر جمع بدار السلطنه اصفهان تشریف فرما شوند. عنیمردانخان را این سخن پسند خاطر آمده از بهادران لشکر قریب سه هزار نفر داوطلب در همان شب طلبیده<sup>۳</sup> مستعد شبیخون گردیده. و همگی در بیرون خیمه علیمردانخان جمع شده مترصد حکم بودند. چون فرقه بختیاری را بخت برگشته بود در آنوقت علیمردانخان | را | خواب غفلت ربوده مانند مدعویشان تکیه زده و از خود<sup>۴</sup> خبر نداشت. هر چند سرداران انتظار کشیدند که بلکه خود از خواب غفلت برخاسته بهادران داوطلب را بر شبیخون رخصت دهد هرگز چشم او از غلبه خواب از هم وانهد. دو بعد یکی از سرداران رفته او را بیدار ساخته رخصت خواست در جواب گفت که حالا وقت نیست. بهمین صورت مردمان تمام شب مسلح و مکمل | تمام | در انتظار رخصت بودند. نه جان بخت برگشته راقا صبح چشم از خواب غفلت باز نشد | او | در دیدن صبح شده بیدار شد. شبانه رایب آ آورده سرداران بختیاری را طلب نموده پاره ای عمام و خنجر نامیده بخت خفته خود بچنگ در آمد. سرداران ده تمام شب بسیار و از سردار خان عظمت مدار دلتنگ در آندیار بودند بکنار و سخنان معقول جوابهای سافی داده او را خاموش

۱- پ: کمیت ۲ پ: مقید ۳ پ: انتخاب نموده در همان شب ۴ پ: پانچویس

کردند . وهمانشب کریمخان با معدودی داخل لشکر خود شد و بوقت صبح از طرفین نائره [جدال و] قتال اشتعال یافت . از استماع ورود کریمخان لشکر<sup>۱</sup> بختیاری خواب غفلت سردار خود را حمل بر شکست کرده دست و دل ایشان از کار رفته ناچار<sup>۲</sup> دست بآلات حرب برده قراولان از هر دو طرف مقابل یکدیگر شده آتش حرب زیانه کشید . و سرهای دلاوران مانند گوی در میدان غلطیدن گرفته در آنروز از فرقه عرب بنی لام و مردمان همراهی عبدالعلیخان که پیش جنگ بودند تهور و جلادتی از ایشان بظهور رسید که دوست و دشمن لب بتحسین و آفرین گشودند . چنانچه میرمحمدخان عرب پیش دست همراهی عبدالعلیخان و چند نفر از دلاوران عرب بنی لام با جمعی دیگر در آن میدان بقتل رسانیدند . بعد از سربازی بسیار قراولان [لشکر] کریمخانی<sup>۳</sup> را از پیش برداشته نزدیک بان رسید که داخل لشکر زندیه شوند که کریمخان خود مقابل شده سدّ راه شد . و جمعی را تعیین نموده که از عقب لشکر بختیاری غافل خود را ببونه علیمردانخان رسانیده دست نهب و غارت بگشایند و از چهار طرف جنگ ترازو شد . کریمخان و سرداران زندیه بیکبار یورش بر لشکر علیمردانخان آورده دلاوران از هر دو طرف دست جلادت از آستین شجاعت بر آورده عرصه میدان را از خون یکدیگر رنگین و مانند بالای مبرم درهم آویختند . از طرف کریمخان فوجی که ماسور نهب و غارت بونه لشکر بختیاری بودند خود را ببونه رسانیده دست بقتل و غارت گشودند . از این رهگذر جماعت بختیاری راتاب نمانده غریق لجه اضطراب و با دلهای کباب فوجی بجهت دفع<sup>۴</sup> و رفع شرّ «و» فساد زندیه و کوسک مردمان بونه از لشکر جدا و بسمت بونه جلوریز رفتند . یکه تازان پیش جنگ که از مقدمات برهمی بونه مطلع نبودند از این حرکت عکس<sup>۵</sup> شکست در آئینه ضمیرشان جلوه نموده سست گردیدند .

۱- پ : لشکری      ۲- پ - لاچار      ۳- پ : کریمخان

۴- اصل : مدافعه      ۵- پ : صورت

کریمخان فرصت غنیمت شمرده بیکک حمله آنها را ازجا کنده داخل تیب علیمردانخان و خان موصوف را هم باتیب ازجا برداشته بتعاقب پرداخت . هرچند علی سردانخان بارادۀ خودداری پای ثبات افشرده لشکر را ترغیب بحرب کرد فائده نکرد شکست فاحش خورده گریخت . علی سردانخان کوچک که سردار ناسی بود چون احوال را بدین سنوال دید تنها خود را بمونه رسانیده در آن گیرودار بخیمۀ خود آمده ومدخولۀ خود را برپشت اسب سوار نموده بمردانگی از میان لشکر زندیہ بیرون رفته بعلی سردانخان ملحق گردید . وعبدالعلی خان با سعدودی از همراهیان خود بسمت قلعه گریخت . وسرداران دیگر هریک بطرفی رفته متفرق گردیدند . همگی اسباب واثاثه وتویخانه وشتر واستر لشکر بختیاری بتصرف غازیان زندیہ آمده نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند وعبدالعلی خان با پنج نفر در یکشب خود را بقعه کرمانشاهان رسانید . (وابو تراب خان نهارندی که الطاف و عنایات کریمخان را بر طاق نسیمان گذاشته بخدمت علی سردانخان رفته ودر قلع وقمع کریمخان تدبیرات بکار برده بود چون تدبیر او با تقدیر موافق نشده عکس خواہش اوبوقوع رسید خایف و هراسان گردیده از قلق واضطراب چارہ کار خود را منحصر بشفاعت مهتران طویلہ سرکار وکیل الدولہ دانسته آن روز دیگر بلا توقف خود را بطویلہ رسانیده در سر آمد بست . مهتران حقیقت را بجلودار باشی گفتند جلودار باشی بخدمت بندگان وکیل الدولہ عرض نموده بعفو جرایم اوستدعی گشت . خان سرآوت نشان قدم عفو بر صفایح جرایم او نشینده مطلقا در مقام مؤاخذہ وباز خواست بر نیامد وبدمستور سابق تلطیفات ونوازشات بی فرمود ودر کتاب وکیل الدولہ حاضر می بود لیکن چندان وقری نداشت .



## محاصره نمودن جماعت زنگنه و کلهر قلعه کرمانشان را

### حسب الامر کریمخان و صادرات آیام محاصره<sup>۱</sup>

بعد از شکست علی سردانخان بختیاری عبدالعلی خان با پنج<sup>۲</sup> نفر از همراهیان خود را بقلعه کرمانشاهان رسانیده از واهمه تعاقب نمودن و انتقام کشیدن کریمخان از کمال خوف اراده نمود که با مردمان خود از قلعه برآمده بسمتی بگریزد<sup>۳</sup> میرزا محمد تقی و سرکردگان دیگر مانع شده بنارا بر قلعه داری گذاشتند و بروج و باره [را آراسته] خندق را آب انداخته شب و روز منتظر رسیدن فوج زندیه بودند. کریمخان بعد از فتح اراده نمود که سرداری از جماعت زندیه را برای محصور نمودن قلعه کرمانشاهان و تنبیه اهل قلعه بفرستد. جاسوسان خبر رسانیدند که محمد حسنخان ولد فتحعلیخان<sup>۴</sup> قاجار با افواج یموت و کوکلان و قاجار که عده لشکرش بسی هزار کس میرسد در یک منزلی لشکر بکومک علیمردانخان آمده است. کریمخان از استماع این سخن فرستادن لشکر را بقلعه کرمانشاهان موقوف نموده امر محاصره را بدمه جماعت زنگنه و کلهر گذاشته<sup>۵</sup> خود را با افواج قاهره بعزم حرب محمد حسنخان از آن مقام کوچید. توضیح این مقال آنکه روزی که علی سردانخان در دره پیری و کمازان از کریمخان شکست خورد خطی بمحمد حسنخان و سرداران تهور نشان دور و نزدیک هر مکان نوشته حقیقت شکست خود و بی اعتدالی کریمخان و فرقه زندیه را اطلاع داده استمداد از آنها نمود. چون از هیچکس اعانت بظهور نرسید بطرف شوشتر و عربستان مرحله پیمایم و از آنجا جمعیتی فراهم آورده وارد کرمانشاهان

۱- پ: تعاقب کریمخان محمد حسن خان قاجار را و رفتن باستر آباد و محاصره

نمودن قلعه استرآباد و سوانح آن ایام ۲- اصل و پ: سه ۳- پ: بگریزند

۴- پ: شیخ علی خان؟ ۵- اصل و پ: نموده

وبا عبدالعلی خان وسیرزا محمد تقی گلستانہ ملاقات نموده باستصواب یکدیگر مجدداً  
مکتوبی<sup>۱</sup> بمحمد حسنخان [قاجار] (بجہت کوسک) نوشته فرستادند و مضمون مکتوب  
اینکہ :

در این اوان کہ کریمخان زند بی نام و نشان در بعضی از اسکنہ و بلاد عراق  
بدستیاری و ہم سزاجی جمعی از متجنّہ و [اجامرہ] و او باش بدستعاش نہ کاسہ لپسان  
خوان نویدولت رسیدگان و تہیدستان متاع فہم و فراست در محفل خردمندان و کم  
ظرفان وادی جہل و نادانی و زیان و تنگ مایگان دیار خود فروشی بنقصان و گمنامان  
گندم نمای جو فروش کہ بخود نمائی درالسنہ و افواہ موصوف و معروف  
و مشہورانہ بخود سری علم تسلط و عدوان افراشته بتخریب بیوت و بسفک دماء بندگان  
خالق انس و جان پرداختہ برویہ آبا و اجداد و باغواہی اکراد بدنہاد کج بنیاد کہ  
غولان بادیہ ضلالت و نسناسان تہہ شقاوت<sup>۲</sup> و بلاہت و قطاع الطریقان رہروان جادہ  
عافیت اند<sup>۳</sup> عمل و این رفتار را در سوق خیال متاع<sup>۴</sup> نفیسه استقلال انگاشتہ در نہب  
و قتل و غارت اموال و نفوس عباد اللہ خود را معاف نمیدارد. چون این افعال و کردار  
منافی خواہش یگانہ قہار و خلاف فرمودہ (واسر) جناب سیدالابرار و ائمہ اطہار  
[علیہم] افضل الصلوٰات والسلام است. لہذا بر ذمہ ہمّت عربک از صاحب شوکتان  
بانام و نشان و فرمانفرمایان با عزّ و شأن لازم بل واجب است نہ در دفع او کوشیدہ  
شرّ اورا از سر مؤمنین و مسلمین رفع | و | بترفید حال عجزہ و سسائین بردازند نہ  
سعی در آسایش و رفاه خلایق باعث خشنودی خدا و رسول و در روز یوم لا ینفع مال  
ولا بنون سعی این امور مأجور و کردار او قبول در گاہ کبریہ و رسول خواہد بود در  
این اوان سعادت اقتران کہ این بندہ در گاہ سبحان بہمراہی جنود غیبی و لطیفہ

۱- پ، وبا اہل قلعہ ملاقات نموده بر صلاح و سوا بدید عبدالعلی خان و میرزا محمد

تقی خطی مجدداً ۲- پ : سفاہت ۳- پ : رہروان زیادت اند ۴- اصل : مطاع

لاریبی با افواج شوشتر و عربستان و جمعیت بختیاری و فیلی و خوزستان وارد کرمانشاهان و با عالیجاه رفیع پایگاه امیرالاسراء العظام عبدالعلیخان عرب میش مسست [توپچی - باشی] و (صاحب اختیار توپخانه و قلعه) و عالیجاه<sup>۱</sup> (رفیع مکان) سلالة السادات العظام الکرام مقرّب الحضرة میرزا محمد تقی گلستانه و کیل و صاحب اختیار کرمانشاهان ملاقات نموده و بقلع و قمع فرقه زندیه متفق و یکجهت میباشیم لازم چنانست که بندگان ثریا مکان آن عالیجاه که از خاندان بزرگ و الحمدلله و المنة که بعدل و داد و بتهوّر و شجاعت معروف و ترفیه حال رعایا و برایا همیشه مرکوز خاطر دریا مقاطر بوده و میباشد در این رزم شریک شده گوی نیکنامی را در میدان تهوّر از چوگان شجاعت بر بایند که رفع شرّ و فساد این جماعت خدا نشناس از قاطبه ناس شده متوطنین عراق و فارس مشکور اعانت آن برگزیده آفاق و مخلص مرهون احسان و اشفاق بیکران خواهد بود. و در صورت عدم اتّفاق آن یگانه آفاق که مبنی بر نفاق و باعث ازدیاد جمعیت و تجمل کریمخان و فرقه زندیه و اکراد و اجامره بد کردار است ظن غالب آنست که بمرور ایام ضرر و شرّ این فرقه خسران انجام بمحل اختیار آن زبنده دیهیم سروری سرایت نموده که بهیچگونه علاج آن در حدیث امکان ننگند آنوقت دریغ و افسوس بی اثر و نخل ندامت را بجز خجالت ثمری نمیشد.

#### بیت

ز ناپاک زاده مدارید<sup>۲</sup> امید که زنگی<sup>۳</sup> بشستن نگردد سپید و السلام .  
محمد حسنخان که از مضمون مکتوب مطلع گردید سرداران خود را طلبیده حقیقت نامه علی سردانخان را بهمگی اطلاع داده و با حضار فوج کوکلان ویموت فرمان داد . بعد از رسیدن افواج سان لشکر دیده با سی و پنج هزار سوار جرّار از استرآباد کوچ نموده عازم عراق گردید و حقیقت کوچیدن خود را با افواج

۱- پ : و عالی شان      ۲- پ : ندارد      ۳- پ : که هندو

سامعه افروز خان بختیاری نمود. علی سردان خان بعد از شکست محمد خان از راه غرور بخاطر رسانید که قبل از ورود محمد حسن خان خود بتنهائی مباشر حرب کریمخان گردیدن اولی است از آنکه عالمیان گویند که با اتفاق فوج قاجاریه کار از پیش رفته و چنان میدانست که فوج شکست خورده بمجرد تلاقی همگی گریخته متفرق خواهد شد

وازاین غافل

## بیت

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد<sup>۱</sup>

در ورود بنهاوند که تراب خان با جمعیت خود بنزد او آمده خدمت او را اختیار نمود این معنی را هم پیش آمد اقبال خیال کرده تا رسیدن محمد حسنخان توقف ننموده از منزل نھاوند کوچیده بمقابل لشکر زندیه رسید. و محمد حسنخان هم در یک منزلی رسیده مقابله علی سردانخان را با کریم خان بتنهائی منع نموده که فردا هر دو با اتفاق بسامان حرب و قتال پردازند. علی سردانخان التذات بسخن او نکرده خود محرک نائره حرب وجدال گردیده شکست عظیم خورده بسمت بغداد با اسمعیل خان فیلی گریخت. کریمخان که محمد حسنخان را بالشکر در کمال استعداد در حرب مصمم دید دانست که با علی سردانخان متفق بوده بحرب او آمده است از ناحق نگردیدن ایشان سرور و خوشدل گشته عدم ملاقات آن دوسر دار عظیم الشان راعلو طالع و بنال نیکو<sup>۲</sup> دانسته از جنک گاه بعزم حرب محمد حسنخان حرکت نمود. و محمد حسنخان از شکست علی سردانخان (بسیار) مکدر گردیده بعد از افسوس بسیار حرب با کریمخان را باعث خونریزی و فساد عظیم دانسته قتل و غارت طرفین ده مسلمین و مؤمنین اند از بازخواست خداوند کریم در روز حساب اندیشیده فسخ اراده حرب کرده عطف عنان بجانب استرآباد نموده از آن منزل کوچیده بالشکر روانه بغداد

۱- پ : نسوزد ؟      ۲- پ : نیک

گردید . کریمخان برگشتن او را حمل بر خوف و بیم و تعاقب او را مفتاح فتح خود و شکست آن خان نامدار ( و برازنده سریر و دیهیم ) تصور کرده تعاقب کنان (پاشاه اسمعیل و لشکر جرّار) بمحلّ نزول (لشکر) محمد حسنخان که از آن منزل بسمت استرآباد کوچیده بودند رسید . آن مکان را مضرب خيام قرار داده روز دیگر از آنجا کوچیده از عقب او روان گردید . بهمین نهج محمد حسنخان یک منزل از پیش و کریمخان از « عقب به » منزلی که او کوچیده بود رسیده منزل می کرد . چون غرض سردار قاجار رفع شرّ و فساد از طرفین<sup>۱</sup> (و خون ریزی مسلمین و مؤمنین را مورد غضب و سخط خداوند جبار می دانست) در هیچ جا بمقابله نپرداخت . در بین راه که لشکرا و در کوچ بود چند نفر از جماعت کوکلان و یموت بدیهی از دهات عراق رسیده دو رأس گاو و سه چهار مرغ عنفا از اهل و سکنه آن دیار گرفته مهمیز براسب زده بلشکر سلحق گشتند . محمد حسنخان از این حرکت مطلع گردیده سرداران فرقه را که هزار سوار در تحت اختیار داشتی بنزد خود طلبیده در معرض بازخواست درآورده اسب و یراق او و سواران او که یک هزار نفر بودند گرفته از لشکر خود بیرون کرده گفت که شما لایق خدمت و نوکری ما نیستید بنزد کریمخان رفته نوکری او را اختیار نمائید . او هم در مزاج باشما موافقت دارد ما را چنین نوکران در کار نیست آن فرقه پیاده (دور دور) دوسه منزل همراه لشکر رفتند و شفیعیان انگیزخته بعد از التماس بسیار<sup>۲</sup> بشفاعت سرداران نیکونهاد [خان قاجار] آنجماعت کج بنیاد را طلبیده اسب و یراق آنها را داده بدستور در سلک نوکران منتظم گردانید . در ورود با استرآباد خود باجماعت قاجاریه در قلعه استرآباد سکونت ورزیده و لشکر یموت و کوکلان و سایر فرق را باو طان آنها که دشت قبیچاق و آنطرف رود گرگان بود مرخص نمود که در وقت ضرورت در رکاب حاضر شوند . [و] خود با فرقه قاجاریه در قلعه تحصن

۱- اصل : از طرفین بود ۲- پ : افزوده : خان با عدل و داد

اختیار نمود . کریم خان باچهل و پنجهزار سوار و پیاده بنزدیکی قلعه رسیده سه طرف قلعه را سنگر بسته و یک طرف که در سمت آب گرگان بود و جای بستن سنگر نبود متعرض نگردیده تا چند روز در استحکام سنگر اوقات خود را مصروف و بعد از خاطر جمعی میرزا زکریا خان کله را برسالت بقلعه فرستاده درخواست ملاقات با خان (حمیده صفات) قاجار نمود . میرزای موصوف بخدمت محمد حسن خان رفته اظهار مافی الضمیر نمود . خان (شجاعت نشان) قاجار لازمه سلوک بعمل آورده جواب داد که کریمخان برگشتن ما را حمل بر بی استعدادی و ترس نموده و دلیرانه تا باینجا آمده است و باراده ملاقات دم از دوستی میزند از این خیال خیام دم فرو بستن اولی و باعث خونریزی مسلمانان شدن در شریعت غرّای سید بطحا مورد بازخواست جناب کبریا و گرفتاری عذاب روز جزا خواهد بود . همان بهتر که ما را ندیده انگاشته از این دیار رخت بمحل اختیار خود کشیده مسلمانان را در ورطه هلاک نینکنند . میرزا زکریا خان چون مرد دانا و گرم و سرد روزگارا را چشیده بود دانست که تکرار نمودن در امر ملاقات بی فایده (و بی حاصل) و از قوه بفعل نخواهد آمد . از نزد محمد حسن خان رخصت حاصل و باردوی کریمخان داخل شده ماجرا را بعرض رسانید . سخنان محمد حسنخان بر طبع کریمخان ناگوار<sup>۲</sup> آمده با استحکام سنگر | مأمورین را | امر و لشکریان را بسرانجام نمودن اسباب قلعه گیری فرمان داد . بعد از چند روز محمد حسنخان اعتمادی را بنزد کریمخان فرستاده همان سخنان که با میرزا زکریا خان در میان آورده بود بیان نمود . کریمخان مجدداً زکریا خان را با دو نفر دیگر بقلعه فرستاده همان مدّعی را تکرار نمود که ما را بجز دوستی و برادری منظوری نیست و عرض از ملاقات آنست که رشته محبت و وداد و شیرازه مجموعه یکجتهی الفت و اتحاد گردیده فانون دوستی بمضرب یگانگی بلند آوازه گشته سامعه افروز عالمیان گردد . و مدّعیان لاف و کزاف

رامجال گفتگو نبوده<sup>۱</sup> تیغهای آخته خارا شکاف از طرفین در غلاف باشد. در اینصورت برگشتن مابسمت عراق سبب مزید اتفاق و تسکین قلوب مطمئنه خالی از نفاق خواهد بود. و در صورت عدم ملاقات مادام الحیات عکس این مدعا در سرآت ضمائر و خاطرها از طرفین جلوه گر و متعظیشان زلال چشمه سار حرب وجدال از آب تیغ فساد و شر<sup>۲</sup> کام یکدیگر را سیرآب و شاداب نموده خلقی کثیر از برنا و پیر بجهت سوء تدبیر هدف گلوله و تیر گردیده بوادی عدم خواهند شتافت.

[مصرع<sup>۳</sup>]

تایار کرا خواهد و میلش بکه باشد

ز کر<sup>۱</sup> یاخان حسب الامر مجددا بقلعه رفته تبلیغ رسالت نمود. محمد حسن خان در جواب گفت که اگر فی الواقع خواهش کریمخانرا از ملاقات ما غرض التیام دوستی و یگانگی است بدون ملاقات ممکن و پسر است. اگرچه در میان سرداران و نامداران عراق و خراسان باعث کم و قوری هبدناسی است که با وجود استعداد دست بالای دست گذاشته و بکشیدن تیغ خونریز از نیام متعرض انتقام نگشته بدادن باج و خراج که رویه تهی دستان بی سرانجام است راضی گردد. لیکن بجهت اصرار<sup>۲</sup> کریمخان و رفع مناقشه که باعث رفاه خاق الله است آقا محمدخان ولد اکبر خود را با سیصد سوار از قاچار میفرستیم که در خدمت کریمخان باشد. و یکصد رأس اسب خوش رفتار بعنوان پیشکش برای رفع مایقال میدهم که مردمانرا جای سخن با کریمخان نباشد. و منسوب کردن خود را بحقارت در قبول نمودن باج باین قباحت نه از راه ترس و حماقت است بلکه غرض اطفای نایره شر<sup>۳</sup> و فساد از عسکرین خونخوار و تسکین ماده<sup>۴</sup> ضرر از بندگان قادر جبار است. ز کر<sup>۱</sup> یاخان معاودت باردوی کریمخان نموده

۱- پ : نبود ۲- اصل : مصرعه ۳- اصل و پ : اسرار

۴- پ : خونخوار و رفع

حقیقت جواب و سؤال را من اولہ الی آخرہ بعرض رسانید . (خان شجاعت نشان) کہ رخس جلا دترا در میدان بکہ تازی جلوہ دادہ و قلعہ را محصور داشت این سخنان را حمل برضعف محمد حسن خان<sup>۱</sup> نمودہ بجز سخن ملاقات بمدعی دیگر رطب اللسان نگردید . خان قاجار از اصرار سردار زند ناچار<sup>۲</sup> شدہ قرآن مجید راشفیع نمودہ باستمدی فرستاد کہ دست از پر خاش برداشته بقبول سیصد سوار و یکصد اسب منت بر ما و بندگان خدا گذاشته عطف عنان بجانب عراق نماید . این مسئلہ ہم بعز اجابت مقرون نگردید و از پیشتر بیشتر بامر قلعه گیری اہتمام نمود . محمد حسن خان ناچار<sup>۳</sup> شدہ باستحکام قلعه (و بروج) پرداخت . و شب جمعی از بہادران قاجاریہ را از قلعه بیرون فرستادہ در کمینگاہ نشانید کہ دو اب لشکر زندیہ ہر گاہ برای آوردن علف از سنگر برآیند مانع رفتن آنها شدہ نگذارند کہ از نخل مدعی ثمری چینند . بہادران حسب الفرمودہ (بعمل آورده) دو اب بسیاری از لشکر کریمخان بدست آورده راہ آمد و شد را بالمرہ مسدود ساختند . قریب دو سہ بدین منوال گذشت . کریمخان مقرر نمود کہ ہر روز سرداری با دستہ خود ہمراہ دو اب از سنگر برآمدہ بحفاظت علف بدو اب<sup>۴</sup> اہل سنگر برسانند [بہمین دستور] بزد و خورد بسیار قلیل داعی بدو اب میرسید . روزیکہ نوبت شیخ علیخان بود با فوج خود دو اب را برداشته برای آوردن داہ از سنگر بیرون رفتہ از یک سمت قلعه روان گردید . در رسیدن مجاذی قلعه محمد حسنخان در برجی کہ در آن دلاہ فرنگی ساختہ و ناظر لشکر کریمخان و اطراف قلعه بود شیخ علیخان را سوار دیدہ از سردمان خود شخصی را بنزد شیخ علیخان فرستادہ اورا بسہائی برای پیغام نمودن<sup>۵</sup> بنزد کریمخان طلبید . و بفرستادہ گفت کہ بشیخ علیخان بگو کہ بخاطر جمع آمدہ و سواسی بخاطر نرساند . فرستادہ خود را بنزد اورا رسانیدہ از محمد حسن

۱- پ : برخس قوی بنیان      ۲- اصل و پ : اسرار      ۳- اصل و پ : لاچار  
 ۴- پ : علق الدواب      ۵- پ : فرستادن .



خان] پیغام گذرانید . خان موصوف هم از راه تهور و شجاعت مطلقاً خوف نکرده  
 بلا تامل بکنار خندق تنها آمده ایستاد . محمد حسن خان بر جرأت و جلادت او تحسین  
 نمود و خطاب با او نموده گفت که غرض از طلبیدن شما این بود که پیغام مرا بکریم خان  
 رسانیده بگوئید که من بجهت دفع شر و فساد و نریختن خون عباد تحصیل اختیار  
 نموده در میان دلاوران و سرداران و گردنکشان به بی ننگ و عاری خود را اشتها داده  
 قبول باج و خراج نموده بعلاوه کلام مجید ربانی را شفیع آورده<sup>۱</sup> که بهر صورت خلائق  
 در سهد آسایش پرورش یابند . بهیچ نوع فائده ای بر این گفتار و کردار مترتب نگردید .  
 الحال در میان ما و شما شمشیری باقیست که بدون جلوه برق خرمن سوز (تیغ بر) ان  
 و آب یاری زبان سنان دلدوز (ی پیکان) بی امان رفع مناقشه و انفصال معاسله با عدم  
 معاسله<sup>۲</sup> با حسن وجه میسر نگردد . (الحال) ته جرعه نوشان باده جام<sup>۳</sup> (بزم غرور را)  
 که زاویه نشینان محفل مستوری اند بجز گردش ساغر لبریز تهور و جلادت در میدان  
 یکه تازی و شجاعت منظوری دیگر نیست . و کریم خانرا از این معنی اطلاع دادن  
 ضرور (است) فردا مستعد<sup>۴</sup> و آماده حرب باشید . بیت

چو فردا بر آید بلند آفتاب      من و گرز و میدان و افراسیاب

دربیان بر آمدن محمد حسن خان از قلعه<sup>۵</sup> استرآباد و حوب

کردن با کریم خان زند و گریختن کریم خان شکست

خورده بطهران<sup>۴</sup>

چون شیخ علیخان از محمد حسن خان قاجار<sup>۵</sup> سخن حرب شنید بسیار مشعوف  
 شده از آوردن کاه دواب (ملازمان خود و اهل لشکر) را منع نموده بلشکر خود برگشته  
 [حقیقت] جواب و سؤال محمد حسن خان را بعرض کریم خان رسانید . و این خبر در تمام

۱- پ ۱ نموده ۲- پ : مجادله ۳- اصل : جام جلادت ۴- پ : بزم حرب و  
 شکست خوردن کریم خان زند و گریختن بطهران ۵- پ : ازخان قاجار

سنگر و مردمان منتشر گردید. همگی بتدارك حرب فردا مستعد و فتح خود را برای العین میدیدند. از آنطرف محمد حسنخان که از ( طرف ) کریمخان ابواب صلح را مسدود [ دید ] باحضر لشکر کوکلان و یموت که در روز ورود بقلعه استرآباد باوطن خود رخصت نموده بود فرمان داد . سرداران هر دو فرقه که از یلان دشت قباچاق و اشقیای تیه ضلالت و نفاق بودند حسب الامر سردار خود بلا تأمل باسی هزار سوار بعزم حرب سردار پرغرور<sup>۲</sup> مرحله پیمای خدمت محمد حسنخان قاجار گردیده کوچیدن از محل<sup>۱</sup> سکناى خود را بعرض رسانیدند. و رویه ورود لشکر را بقلعه استرآباد و مقابله خصم را بطوریکه امر کنند از آن سردار ذوی الاقتدار در معرض امتفسار برآمدند . محمد حسن خان که یکه تاز میدان جلالت و تهمتن معرکه<sup>۳</sup> شجاعت و از صغر سن بترکتازی و حیلہ سازی بین الاقران مشهور و معروف بود حقیقت تهوّر و بیباکی کریمخان و شجاعت بی نهایت سرداران ویلان زندیه را دریافته دانست که جنگ میدان باعث زیادتى قتل مسلمانان و از طرفین مردمان بسیار طعمه شمشیر آبدار در این کارزار خواهند گردید. در صورت مقابله صرفه در مجادله ندیده بنارا برخدعه و مکر و حیلہ گذاشت. و بسرداران ابلیس سرشت نوشت که در دل شب در پنهانی شاه سیارگان که زنگی سیاه فام ظلام کسوت قیرگون بسر و بر و اندام خود راست نماید خود را بنزدیک قلعه رسانیده در آن سمت که خصم دور از حزم را سنگر نمیشد و جای پستو بسیار است فرقه یموت در پستو قرار گرفتند و جماعت دو کلان در صورت خفا مستعد بوده و بمدد و معاون اهل پستو باشند که اگر خصم از احوال پستو مطلع گردیده بر آنها تازد بدفع او پردازند و ما خود با فرقه قاجاریه از قلعه برآمده بمقابله پرداخته بعد از دست یازی شکست خورده بطرف قلعه توسن بادبای را مهمیز زده بصورت شکست خوردگان حرب کلان در کربز خواهیم شد . چون کریمخان و

۱- اصل افزوده : غیر ۲- پ : سردار باوقار ۳- پ : عرصه

لشکریان او طریق حرب قاجاریه را مطلع نیستند شکست را فتح خود تصور نموده همه لشکر بعزم گرفتن قلعه و طمع نهب و غارت سیم و زر از سنگر برآمده بطرف قلعه متوجه خواهند شد. آنوقت ما فرقه قاجاریه برگشته بحرب آنها را مشغول میسازیم باید همان زمان جماعت پستو و معاوان خود را بسنگر خالی این بی دولتان رسانیده از چهار طرف آن لشکر را در میان گرفته که احدی را راه گریز نباشد و هیچ کسی را از آن فوج بقتل نرسانند زنده دستگیر کرده بنزد ما بیاورند. نوشته (را) بنزد سرداران یموت و کوکلان فرستاد آنها بموجب حکم بعمل آورده در تاریکی شب خود را بمحل پستو گاه رسانیده مخفی گشتند. در سرزدن آفتاب عالمتاب محمد حسنخان دروازه قلعه را گشوده با افواج قاجار بیرون آمده بسمت لشکر کریمخان لوای عزم افراخت. اسکندر خان برادر کریمخان که در شجاعت و جلالت بین الامثال ممتاز بود با سیصد سوار مقابل محمد حسن خان آمده از طرفین نائره جدال اشتعال یافت. دلاوران قاجاریه با بهادران زندیه بهم آویخته در روی اسب سراز یکدیگر می بریدند چند تن<sup>۳</sup> از طرفین مقتول گردیده محمد حسنخان بموجب تمهید شبانه با فرقه قاجاریه شکست خورده بجانب دروازه قلعه (عطف) عنان و توسن بادپای را در جنگ و گریز جولان داده راه قلعه را پیش گرفتند. اسکندر خان بادسته خود بتعاقب پرداخت. کریمخان و مردمان لشکر که در سنگر بودند از گریختن سرداران قاجار<sup>۴</sup> همه<sup>۵</sup> از سنگرها برآمده بعزم تسخیر قلعه [سوار و پیاده] بسمت دروازه قلعه رهگرا گردیدند. محمد حسن خان که تیر تدبیرش به هدف تمهید راست آمد از نزدیک دروازه قلعه بر گردیده با اسکندر خان بحرب مشغول گردید. جماعت

۱- پ: لشکر کریمخان ۲- پ: که کسی را راه گریختن بسنگر نباشد و احدی را  
 ۳- پ: چند کس ۴- پ: سردار قاجاریه ۵- پ: افزوده: لشکر از سوار و پیاده

۶- پ: دروازه دویده سنگر را خالی نمودند

کوکلان و یموت که در پستو منتظر همین بودند از بر گشتن محمدحسن خان بیکبار از پستو برآمده خود را بسنگر کریمخان رسانیدند و بونه را بتصرف<sup>۱</sup> و عقب لشکر را گرفته دست بالات حرب گشودند. لشکر زندیه را از پیش و پس عاجز نمودند و جای ستیز بر آنها نگذاشته راه گریز را هم مسدود و بگرفتن اسب و یراق لشکر عراق بازوی نفاق گشوده جماعت ترکمان و قلماق<sup>۲</sup> با فرقه یموت و کوکلان اتفاق کرده از چهار جانب پشت سپاه زندیه را گرفته عرصه میدان بر آنها تنگ و راه جولان بر راکب و مرکب مسدود کرده اسبان عراقی را پای رفتار تنگ گشته بر زمین سیخ دوز بلزن جنگ جمیع سردمان لشکر اسیر سرپنجه دلاوران قاجاریه گردیده محمدحسن خان و سرداران بجست و جوی کریمخان بهر طرف کمیت تهور را می تاختند. کریمخان که احوال را بدین منوال دید دانست که کار از دست رفته و تهور و شجاعت درین مقام بیجا و بجز گرفتاری و کشته شدن نخل مدعا ثمری نخواهد داد. ب فکر گریز افتاده بهر طرف کمیت جهان پیمارا همیززده از کثرت غلبه خصم راه دهلیزی هم نبافته که خود را بکناری کشد. در اینوقت موسی خان افشار برادر اسیر گونه خان آید از همراهیان او بود بحسب اتفاق جنگ کنان بانمکان رسید سردار خود را در معرض فنا و ورطه هلاک دید استقامت ورزیده<sup>۳</sup> از آن مقام هولناک [سردار بی باک را] بیرون کرده با جمعیت خود بحرب ایستاد. کریمخان خود را از جنگ گناه بیرون انداخته با پنج نفر از اهل لشکر که پیاده بودند بسمت طهران فریخت و تمامی اسوال لشکر از شتر و اسب و خیمه و خرگاه و جمیع سرانجام را از دست او نصیب غازیان نصرت نشان قاجاریه گردید که فلسفی احدی از فوج کریمخانرا بیرون بردن میسر نشد. چهل و پنجهزار سوار و پیاده اسیر آمدند ترکمان یموت [و] کوکلان

۲. پ. ۱ و قلماق

۱. پ. : رسانیده بونه را متصرف

۳. پ. افزوده، کریمخان را

وقاجار گردید فرقه مذکور همه اسب ویراق اسیران را گرفته و از لباس عریان کرده (در) نزد خود در حبس نگاه داشتند و فرقه قاجار به اسیران خود را بعد از گرفتن اسب و یراق (از سواران) تکلیف نوکری محمد حسن خان و رفتن او طان خود بعراق نمودند . (قلیلی از آنها قبول ماندن کرده مابقی را قلیل خرج داده مرخص نمودند . القصه) فرقه یموت و کوکلان اسرای خود را مرخص نکرده مخفی از سردار بسمت دشت قبچاق فرستادند . محمد حسن خان ازین حرکت مطلع شده سرداران آنجماعت را طلبید . و با حضار اسیران فرمان داد و آنچه در لشکر موجود بود که هنوز بدشت نفرستاده بودند حاضر نمودند . خان قاجار همه اسیران را از آنجماعت دیوسیرت<sup>۴</sup> (شیطان مسلک) ابو جهل طینت بمبلغ سی و پنج هزار تومان عراقی خریداری (نموده) و قلیل خرج راه بهر یک داده با وطن خود رخصت نمود . اسیران مذکور پیاده از لشکر برآمده خود را بطهران رسانیدند . (بموجب گفته سردار خود بمضمون آید وافی هدایه تعز من تشاء و تدل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر چون نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خان معدلت نشان سردار ذوی الاقتدار قاجار وزید و جمیع لشکر زندیه از کبار و صغار بسته فتراک و کمند پرپیچ و خم غازیان یموت و کوکلان و قاجار گردید . شاه اسماعیل با چند نفر از ملازمان و زکریا خان وزیر و جمعی از میرزایان که در یکجا ایستاده بودند بمشورت زکریا خان وزیر روانه بنزد محمد حسن خان گردیدند . خان عالی شان از آمدن پادشاه مطلع شده باستقبال شتافت و بملاحظه رایات جاه و جلال شاهی از اسب فرود آمده چند قدم پیاده راه راطی نموده فیض یاب خدمت شاهی گردید . و برای سکونت عمارات اشرف سازندران را که ساخته و پرداخته پادشاهان عالی نژاد صفویه است مقرر و حضرت شاه را باز زکریا خان و مردمان همراهی در آنجا فرود آورده بخدمت گذاری پرداخت . ولوازم و سرانجام سلطنت را مهیا نموده آنافانا در احترام و تعظیم می کوشید . و مرتبه

۱- پ: بدون اطلاع ۲- پ: خان معدلت نشان ۳- اصل: صورت

ثانی که محمد حسن خان عازم عراق گردید. شاه اسمعیل وز کریا خان را همراه برد. در اوانی که خان مذکور روانه آذربایجان شده شاه اسمعیل بدون اطلاع با چند نفر از خدمه خود روانه اصفهان گردید. وز کریا خان بقلعه کله رفت غلامان او خان موصوف را شب در خواب بقتل رسانیدند. شاه اسمعیل در اصفهان بود بعد از رفتن آزادخان بسمت اروسیه و آمدن کریمخان از شیراز و بکرم با او سلوکی نکردند بلکه ملاقات هم نکرده بقدر ضرورت چیزی مقرر کردند که باوشان میرسیده باشد و جائی آمد و رفت نکند). کریمخان که پیشتر وارد طهران شده بود در همانجا توقف نموده بتصویر آمدن محمد حسن خان بسمت عراق (باخود) نرد خیال می باخت که سردمان غارت شده لشکرش بی اسب و بی یراق ده ده و پنج پنج بدفعات بطهران رسیده و در خدمت او شرط اتمام بجاء آوردند. چون از حرکت خان قاجار اثری بظهور نرسید کریمخان باستعداد لشکر پرداخته اسب و سرانجام طلبیده در عرصه دوماه خود را ساخته از طهران روانه اصفهان گردید. محمد حسنخان بعد از این فتح نمایان از مازندران حرکت نکرد. فرقه یموت و کولانرا باو طان خود مرخص و خود بافرقه قاجاریه و ترکمان و سایر (سرکردگان و) سرداران در استرآباد رحل اقامت افکند. هر چند خوانین و سرداران او را بتعاقب نمودن کریمخان و تسخیر بلاد عراق تحریص و ترغیب نمودند همه را جواب داد که الحال ما را غرض ملک گیری نیست مکنون<sup>۲</sup> خاطر این است که مازندران را بند و بست نموده فارغ البال بی مقابله وجدال مملکت خود را محافظت نموده بدست آوردن ملک دیگران خیال نکرده آسودگی خود و لشکر را از درگاه فادرستعال مستثمن می نماییم. در داخل طبرستان ما را و لشکر ما را کفایت مینماید و زیاده روی شده لازم است بی انصافی و بی عدالتی است که پایمال شدن عجزه و مسما کین و مورد مواخذه آخر روی و خسران ابدی

۱- قسمت میان پرانتز (از سطر ۱۱ صفحه ۲۱۴ تا این موضع) فقط در نسخه (ب) است و محل آن در آن نسخه پس از سطر سوم همان صفحه بود که برای درستی مطلب جای آن عوض شد  
۲- اصل: مسنون

است (از این امر) احتراز لازم بل واجبست . هر گاه دشمنی از طرفی بملک ما آید بدفع او پرداختن اولی و انسب است . بهمین گفتگو اکتفا کرده پیرامون سخن سرداران نگردید و در قلعه استرآباد بر سریر فرمانفرمائی متمکن گردید . و کریم خان داخل اصفهان شده بتدارك و جمع آوری لشکر شکست خورده مشغول شد .

**دربیان محاصره نمودن جماعت زنگنه و کلهر قلعه**

**کرمانشاهان را حسب الحکم کریمخان [ و نجات ایام**

**محاصره و صادرات آن]**

بعد از شکست خوردن علی سردانخان بختیاری که کریم خان را فتح باب شد اراده کرد که یکی از خوانین زندیه را بالشکر بجهت محاصره قلعه کرمانشاهان بفرستد که رسیدن محمد حسن خان قاجار مانع فرستادن لشکر شده اسر محاصره را بر ذمه فرقه زنگنه و کلهر که [ دو ] ایل عظیم اند و محل سکنای ایشان در بلوکات و محلات کرمانشاهان و کثرت هردو فرقه از هشتاد هزار خانوار متجاوز و ذکورا و اناثا از اهل قاعه ناخوش و باستقبال آنها رأغب و بهانه جو بودند نمود . سرداران هردو فرقه محاصره نمودن قلعه را از خدمت کریم خان متعهد شده بر ذمه خود گرفتند . و کسب فرستاده از ایلات خود سوار و پیاده بسیاری طلبیده بعد پنجاه روز همگی یکجا جمعیت نموده با سرداران خود غافل تاخت باطراف قلعه آوردند گاو و گوسفند اهل قلعه که در بیرون برای چرا رفته بودند قلیلی را پیش انداخته بردند . محمد حسن خان زرقانی که با چند نفر از تفنگچیان قلعه با سر محافظت گوسفندان مأسور بود زخمی شده با تفنگچیان مابقی را حراست نموده بقلعه رسانید و بهمان زخم بعد از چند روز در گذشت . و هر روزه سواران زنگنه و کلهر با اهل قلعه جنگ انداخته با یکدیگر در میدان جولان کرده بعد از زد و خورد هریک بمحل سکنای خود معاودت مینمودند . و سرداران هردو گروه در شهر کرمانشاهان با لشکر و قوم خود با سر

حصراً شب و روز در مشورت بوده و جمعیت آنها از ایلات هر روز می رسید تا ششماه باین نهج گذشت و عرصه میدان هر روز از خون دلاوران رنگین می گردید. بعد از انقضای مدت مذکور آذوقه اهل قلعه [با تمام رسید. و سواران قلعه نیم فرسنگ از اطراف قلعه] بیشتر نتوانستند رفت. و آوردن آذوقه و راه آمد و شد مترددین را مأمورین محاصره از جمیع اطراف منع و مسدود نمودند که پرنده را یارای پرواز نبود. سرداران قلعه همگی در یکجا جمع شده بذکر بی آذوقگی و دلیری خصم با یکدیگر ترزبان گردیدند. آخر الامر بعد از گفتگوهای بسیار بنا بر این شد که هر کس از سینه پاشی [و پانصد پاشی] ویوز پاشی و قلعه بیگی و سردمان عمده که انبار غله داشته باشد همه را یکجا جمع نموده روز مره بسواران و نفن گچیان و سپاهیان بی سرانجام فراخور احوال قسمت نموده در باب آذوقه اعلی و ادنی یکسان باشند و با سر قلعه داری حسب الواقع پرداخته بعد از اتمام آذوقه تا از پرده غیب آنچه رخ نماید موافق آن بعمل آرند. همگی با امر رضا [منند] شده بهمین دستور آذوقه مستحفظین بیروج و سواران و پیادگان رسانیده بقلعه داری پرداختند. مأمورین محاصره از حال قلعگیان مطیع شده بنا [را] بر شدت محاصره گذاشته روزی دونوبت تاخت بنزد یک قلعه آورده سواران از قلعه بمدافعه و مقابله حرب در میدان اتفاق می افتاد. چون شرب جمعیت اکراد و زنگنه و کلهر بسیار بود و هر روز مدد و کمک هم بآنها می رسید و اهل قلعه که در جنب آنها قلیلی بودند رویه حزم و احتیاط را از دست نداده پشت بقلعه بآنها حرب مینمودند. و اکراد بی وقوف از تهور و جلالت از توب و تنگ احتیاط نکرده بی باکانه یورش بر سواران قلعه آورده تا پای خندق عنان نمی کشیدند. و اهل قلعه از بروج توب و فنک و جزایر و خمپاره مانند ستاره از هر طرف بر آنها می ریختند مردم بسیاری از آنها هدف گلوله توب و فنک گردیده اسب و آدم با یکدیگر غلطیده



بسرای آخرت میشتافتند. [و] بوقت شام بی نیل مقصود بمقام خود برگشته سواران و پیادگان قلعه هم داخل قلعه شده تخته پل را کشیده دروازه را سدود و بیروج رفته بحراست میپرداختند. مأمورین محاصره از صدسات توب و جزایر و خمپاره دلتنگ شده دوسه روز حرباً موقوف و در تسخیر قلعه با هم درشورا بودند. بهادران قلعه که سه روز سبقت نکردن زنگنه و کلهر را بحرب معلوم کردند متأسل<sup>۲</sup> شده سه نفر سوار جلد که موسوم بمأمورین گرد<sup>۳</sup> بودند تا بنزدیک شهر فرستادند که رفته گرد کنند که حقیقت خیال مأمورین محاصره ظاهر کرده شود<sup>۴</sup> سواران مذکور از قلعه برآمده مهمیز برگرده گاه اسبان آشنا کرده گرد کنان تا نزدیکی شهر رفتند در نزدیکی شهر بچند نفر رعایا برخوردی که پنج شش رأس عوامل و الاغ را (گندم) بار نموده بشهر می بردند. سواران مذکور را طمع غالب شده و عواملان را با سر نیزه پیش انداخته که بقلعه برسانند که مأمورین مطلع شده سوار و پیاده بسیار از شهر برآمده عواملان را از آنها گرفته و سواران را از چهار طرف احاطه نموده سعی در گرفتن آنها می نمودند و آنها هم با سواران شهر جنگ گریز کرده هر چند میخواستند که خود را بقلعه [رسانند] میسر (نمی) شد. تا آنکه یک سوار از جنگ آنها خلاص شده خبر باهل قلعه رسانید سواران قلعه که مستعد<sup>۵</sup> بودند همانوقت از قلعه برآمده بکومک سواران خود بجانب لشکر زنگنه و کلهر روانه شدند و آن روز پنجشنبه نهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۶۵ [هجری<sup>۵</sup>] و وقت عصر بود که مأمورین را چشم بر سواران قلعه افتاده از گرفتن آن سواران دست برداشته با سواران قلعه (مقابل شده) بمقابله و مجادله کمیت جلادت را گرم عنان ویورش بر سواران قلعه (آوردند).

عبدالعلیخان از خوف قلت سواران قلعه و کثرت لشکر زنگنه و کلهر که چون از

۱- پ: مشورت ۲- پ: بی تأمل ۳- پ: بهار بن کرده

۴- پ: گردد ۵- اصل: ۱۱۱۵ هجری

قلعه دور رفته بودند (خود هم از قلعه) با یکصد (و پنجاه) سوار و یکصد (و پنجاه) جزایرچی برآمده خود را نمودار گردانیدند<sup>۱</sup> سوارانی که بیشتر از قلعه رفته بودند. با فرقه کلهر در جنگ و گریز بودند و لشکر کلهر آنها را پیش انداخته بسمت قلعه می دوانیدند. امام وردی بیگ مین باشی و رضا بیگ پانصد باشی که در پیش واز خویش خبری نداشتند از رفتن عبدالعلی خان قوی دل گشته باجیش خود استقامت ورزیده یکبار بر لشکر کلهر تاخت آوردند. از حملات متهورانه سواران قلعه لشکر کلهر که از خوف گلوله توب متفرق بودند تاب نیاورده پای استقامت آنها از جای بدر رفته بجنگ گریز افتادند. عبدالعلی خان فرصت را غنیمت شمرده جلو ریز از یکطرف تاخت بر آنها آورده آن جماعت شکست فاحش خورده داخل شهر و در آنجا هم توقف نکرده بانجف قلیخان سردار کلهر از شهر بیرون رفته از خوف اهل قلعه تا هارون آباد که شش فرسنگی شهر و محل سکناى جماعت کلهر است جائی عنان نکشیدند و جماعت زنگنه هم با سرداران خود بسمت دیگر گریختند. عبدالعلی خان با جمعیت خود داخل شهر شده که وقت نماز مغرب رسید از آنجا بفتح و فیروزی بجانب قلعه روانه گردید. در ورود بقلعه شادمانه فتح نواخته و یکصد و پنجاه<sup>۲</sup> ضرب توب کوچک و کلان یکبار شلیک نموده غلغله در دشت و هارون افتاد. و آن شب با میرزا محمد تقی و سرداران در یکجا مجلس منعقد شده بنا گذاشتند<sup>۳</sup> اهل و سکنه<sup>۴</sup> شهر را فردا کوچانیده و هر قدر آذوقه دستیاب شود بقلعه داخل نمایند. چنانچه مطلع صبح بهمین امر مشغول شده دلدخدایان و معتبرین شهر را کوچانیده باستعمنان آنها داخل قلعه نموده و بقدر شش هفت ماه<sup>۵</sup> هم آذوقه از شهر گرفتند بقلعه بردند. روز هفتم که جمعی از سواران و پیادگان برای کوچانیدن بعضی دیگر از سکنه شهر رفته

۱- پ : گردانید ۲- اصل : و پ : اهل سکنه

۳- اصل : هفت روز

بودند . (سردمان) شهرها چند نفر را گرفته بقتل رسانیدند و سه چهار کس را هم گرفته در حبس نگاهداشتند . توضیح این مقال آنکه جماعت کلهر و زنگنه که از سواران قلعه شکست خورده (ومتفرق) خود را بشهر رسانیدند نجف قلیخان کلهر را که سردار آنها بود و نادرشاه هردو چشم او را از بینائی عاقل کرده [ و در شهر مقام داشت سوار کرده ] بطرف ماهی دشت و هارون آباد بدر رفتند . جماعت زنگنه که با عدم حرب شکست خورده و متفرق شده بودند در طرف مشرقی کرمانشاهان در یک فرسخی جمع شده حقیقت را بخدست محمد خان زند که در قلعه پیری [ و ] کمازان می بود عرض نموده بی احتیاطی و نادانی جماعت کلهر را واسطه شکست و خود را بی تقصیر و ببند و بست مجدد منتظر حکم بودند . محمد خان بر آنها اعتراض کرده<sup>۴</sup> صادق خان برادر کوچک خود را با هزار سوار از نزد خود مرخص و جماعت زنگنه [ و کلهر ] را هم در تحت اختیار و فرمان او مقرر نموده<sup>۵</sup> و بصادق خان مذکور سفارش نمود که اولاً با اهل قلعه بنا را بر سهلوك و مدارات گذشته در وقت فرصت عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی را دستگیر کرده قلعه را بتصرف آورد . خان مذکور با هزار سوار از پیری و کمازان روانه کرمانشاهان گردیده خود را بایلغار بجماعت<sup>۶</sup> زنگنه که در بیستون قرار داشتند رسانیده با تفاق روانه شهر گردیدند و خبر ورود خود را با اهل شهر پیغام داده بگرفتن سوار و پیاده اهل قلعه سردمان شهر را تحریص و ترغیب نموده سردمان شهر را بسبب این پیغام (و خبر رسیدن صادق خان سوارانی که در شهر از برای آوردن آذوقه و غیره رفته بودند و جابجا متفرق بودند غافل کرده) دو نفر از سواران قلعه را مقتول<sup>۶</sup> و چهار پنج کس را [ گرفته ] حبس

۱- اصل : در شهر      ۲- پ : نکرده      ۳- پ : و فرمان اوداد

۴- پ : شده و ایلغار کنان خود را ببلشکر      ۵- پ : رسانیده یکجا گردیدند

۶- پ : بی سر

نمودند سواران دیگر خود را از شهر بیرون انداخته بیاران خود ملحق و حقیقت قتل دوسوار و گرفتاری پنج نفر را بعرض سرداران قلعه رسانیدند. عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی که از آمدن صادقخان مطلع نبودند حرکت اهل شهر را بقتل سواران و گرفتن پیادگان حمل بر بی اعتدالی فرستادگان کرده مردمان خود را از رفتن شهر منع و سواران را یکجا جمع نموده در بیرون قلعه در نیم فرسخی از اسبان فرود آمده چهار سوار بچهار جانب برای تحقیق اخبار فرستادند. بعد یکساعت سواری که بطرف مشرق رفته بود خبر رسانید که گرد سوارا بسیار از طرف بیستون ظاهر میگردد که بتعجیل می آیند. عبدالعلیخان سوار دیگر همراه آن سوار فرستاده که [رفته] خبر بتحقیق<sup>۱</sup> بیاورند. سواران مذکور رفته خبر آوردند که سردار این سواران برادر کوچک محمد خان صادق خان است که لشکر شکست خورده زنگنه نااو ملحق شده رو بشهر می آیند. در این بین گرد سواری ظاهر شد که بسرعت می آید همه مردمان متوجه خبر آن سوار بودند که سوار مذکور رسید و از جانب صادقخان بیغام رسانید که ما از برای حرب شما نیامده ایم محمدخان مرا فرستاده است که باشما متحد و یکجهت گشته برادرانه بر تق و فتح امورات ملکی پردازیم و نوشته محمدخان که مبنی بر فتح سازش<sup>۲</sup> است با خود آورده ام در وقت ملاقات ملاحظه خواهند نمود. غر<sup>۳</sup> کاه عبدالعسی (خان) و میرزا محمد تقی و دوسه نفر از سرکردگان تصدیع<sup>۴</sup> کشیده تشریف بیاورند در سر سواری بایکدیگر ملاقات کرده عهد و پیمان از طرف محمدخان از طرف خود میان آمده رفع کدورت گذشته و آینده از طرفین خواهند کردید. و اگر ما با حرب کنید ما از طرف محمدخان مأذون بحرب شما نیستیم. عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی در جواب گفتند که ما را هم غرض بحرب وجدال نیست اگر صادقخان در قول

۱- اصل : سواران ۲- در اصل چنین است ۳- اصل و پ بر ف و سازش

۴- پ تصدیع

خود صادق و راسخ است برای خاطر جمعی اهل قلعه تصدیق کشیده با سرداران معتمد خود رونق افزای قلعه شوند و امشب طعام در قلعه نوش «جان» فرموده که رفع کدورت از طرفین گردیده بعد از خاطر جمعی فردا تشریف فرمای شهر شوند. سوار مذکور برگشته حقیقت جواب (و) سؤال را بعرض سردار خود رسانید. چون (سرداران) طرفین را از این سخنان غرض مکر و خدعه بود سخنان و پیغامات آنها یکدیگر مؤثر نیامده صادق خان آمدن قلعه را موقوف بر اذن محمد خان گذاشته [ملاقات] با سرداران قلعه را بوقت دیگر وعده (نمود). و با استعداد خود بعزم داخل شدن شهر کفایت خوشخرام را گرم عنان نمود.

### در بیان شکست خوردن صادق خان از عبدالعلیخان

#### و گریختن او بسمت پیری و کمازان

صادق خان که مصمم رفتن شهر گردید مجدداً سواری فرستاده پیغام داد که امروز من بشهر میروم بعد دو روز باشما ملاقات خواهد شد فرستاده پیغام را گذرانید. سرداران و عبدالعلیخان با میرزا محمد تقی مشورت نموده که الحال چه باید کرد. میرزا معزی الیه در جواب گفت که اگر امروز صادق خان داخل شهر شود [تمام] لشکر زنگنه و کلهر را جمع نموده کار بر ما دشوار و روز بروز استقلال او از یاد<sup>۱</sup> می پذیرد و از هیچ طرف امید یاری و معاونت (باین زودی) [از هیچکس] بنظر نمی آید و ایام محاصره بماهها و سالها خواهد کشید و از قات آذوقه کار براهل قلعه بسیار تنگ و از تسلط خصم بی پروا بین الامثال بی نام و ننگ خواهیم شد الحال که صادق خان با (چهار) پنج هزار سوار که در جنب کثرت زنگنه و کلهر قلیلی است و بی استقلال وارد گردیده هر گاه بدفع او نپردازند او در کار خود مستقل<sup>۲</sup> و در [کار] محاصره کار

۱- اصل: زیادت ۲- اصل: مستقل

را بر ما دشوار خواهد کرد. عبدالعلیخان و سرکردگان دیگر همه سخن میرزای مشارالیه را تصدیق (نموده) و بحرب خان مذکور از آن مکان سوار شده سواری را [عبدالعلیخان] بنزد صادقخان فرستاده پیغام داد که چون آن خان عالیشان آمدن قلعه را بدون اذن محمد خان مصلحت و مناسب ندانست و طرفین را<sup>۱</sup> بنا بر اتّحاد و یکجہتی است لازمه دوستی و وداد آنست که ما استقبال نموده<sup>۲</sup> از شرف ملاقات مسرور شویم. سوار مذکور پیغام را رسانیده صادقخان و لشکریان برخدعه اهل قلعه پی برده بونه و اغرق را در پشت قلعه سلطان علی بیگ که متصل شهر است گذاشته و لشکریان (همگی) یکجا جمع شده از خوف عبدالعلیخان و بهادران قلعه داخل شهر نگردیده در وسواس بودند. عبدالعلیخان بعد از فرستادن سوار لشکر قلعه را از سوار و پیاده برداشته بعزم حرب صادقخان باستقبال شتافت. میرزا محمد تقی روانه قلعه گردیده بحفاظت و حرارت قلعه پرداخت. عبدالعلیخان پیادگان جزایرچی و تفنگچی را دو دسته نموده از طرف دست چپ (میرسید محمدخان برادر میرزا محمد تقی را که بالفعل در بنگاله می باشد و شیر جنک خطاب دارد با جمعی روانه نمود. و امام وردی بیگ را با جمعی از دست راست روان و خود با سواران بضابطه سرداران در میان (بتمکین مطلق العنان) [روان] در دید. صادقخان هم با سواران از مکان خود حرکت کرده پیشتر آمد. و سواران قراول از طرفین آهنک میدان کرده در وقت تلاقی فریقین قراولان صادقخان میدان را خالی نموده بعقب می رفتند. قراولان عبدالعلیخان میدان را گرفته پیشتر می رفتند بهمین دستور تا نزدیک سمر [بلشکر صادقخان رسیدند. جزایرچیان و تفنگچیان را عبدالعلیخان بمیان باغالی انده در نزدیکی لشکر صادقخان بود فرستاده رخصت حرب را داد و خود بمنابند سواران صادقخان رفت] صادقخان با جمعیت خود یک میدان اسب از<sup>۳</sup> بونه جدا شده (بودند)

۱- اصل، از طرفین ۲- پ: که استقلال کرده ۳- پ: و لشکر صادقخان و افواج رنگه که از

در نزدیکی باغی که نهر کوچکی در آن جاری بود [با سواران خود] قیام نمود<sup>۱</sup> که پیادگان جزایرچی (و غیره که قریب دوصد و پنجاه کس بودند قریب پنجاه سوار از غلامان میرزا محمد تقی که همراه سید محمدخان از طرف دست چپ رفته بودند) از میان باغات جزایرها را [بجانب لشکر صادقخان] شلیک<sup>۲</sup> نمودند. عبدالعلیخان و دلاوران قلعه از شنیدن آواز جزایراسپها را گرم عنان نموده از نهر مذکور گذشته یورش بر لشکر صادقخان بردند. لشکر مذکور چون حملات بهادران قلعه را مکرر دیده و شنیده بودند تاب مقاومت نیاورده بهم پیچیده فرار را برقرار اختیار و بی حرب و جدال ننگ و عار را شعار خود کرده مضمون الفرار سمالایطاق را بخاطر رسانیده گریختند. مردمان قلعه بر سر بونه آنها رسیده همگی را نهب و غارت نموده جمیع اسباب و سرانجام نصیب غازیان قلعه شده و زنان آنها که با خود آورده بودند بقید اسیری<sup>۳</sup> گرفتار گردیدند. در آنوقت آفتاب (عالمتاب) سربچاه [سار<sup>۴</sup>] مغرب کشیده دلاوران قلعه بافتح و فیروزی باغنائیم و اسرا معاودت بمحل اقامت خود نمودند. در ورود بدروازه قلعه عبدالعلیخان در همانجا عنان کشیده شیخ الاسلام وقاضی شهر را که با متعلقان بعد از شکست جماعت کلهر و زنگنه کوچانیده بقلعه آورده بودند طلبیده زنان لشکر صادقخان که اسیر بهادران قلعه گردیده بودند از مردمان لشکر در همانجا پیش از دخول بقلعه گرفته بآنها سپرد و مدد خرج برای آنها مقرر نموده تسلیم شیخ الاسلام وقاضی نموده که بمصارف یومیه آنها رسانیده که دستلوث غیر دامن عفاف ایشان را ملوث نگرداند. معتمدان بموجب شریعت غراً عمل نموده اسرار را بانسوان خود در یک مکان بحفاظت نگاهداشتند که بصاحبان آنها برسانند و خود داخل قلعه گردید. متوطنین قلعه و سردمان شهری زبان بمبار کباد گشوده نقارهای

۱- پ، قیام داشتند ۲- پ: جزایرها را تمام شلیک ۳- اصل: اسیر

۴- اصل: بچهارسار

شادیانه بنوازش درآورده از آواز شلیک توپ و تفتنگ گوش فلک سینا رنگ را کر نموده بحفاظت قلعه پرداختند. صادقخان از خجالت این شکست که بدون حرب اتفاق افتاده قلق واضطراب بسیار نموده و از بازخواست محمدخان که در آن مخاطره جان میدانست ترسیده برای عفو جرایم شفیعیان انگیخت و خود در یکمنزلی توقف نموده بانتظار رسیدن خبر در خوف و رجاسی بود. محمدخان از شکست صادقخان بسیار برهم شده متعرض اونگردید. و خود بلا تأمل با ده هزار سوار جرّار خونخوار بعزم تسخیر قلعه ایلغار کنان رهگرای کرمانشاهان گردید.

### دربیان آمدن محمدخان زند بکرمانشاهان و محاصره

#### نمودن قلعه [را] و صادرات آیام محاصره

عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی سرداران بعد از شکست صادق خان آمدن محمدخان را تیقن کرده بحفاظت بروج و ضوابط قلعه داری بیشتر از پیشتر کوشیده سه ضرب توپ بزرگ که دوازده من تبریز و آن گلوله هرتوبی بود رو بروی دروازه بیرون خندق رو بشهر بعراده ها سوار نموده و در میان هر برجی سه ضرب توپ گذاشتن من [و چهار من و سه من وزن] گلوله آنها بود در سر خندق متصل شیر حاجی برقرار و در اندون قلعه در هر برجی سه ضرب توپ دوزدم بر عراده ها سوار کرده توپچیان و عراده چیان را جابجا بر سر توپها مقیم و جزایر چیان را با تفنگچیان در بروج قسمت نموده هر برجی [را] یکی از نامداران بر ذمه خود گرفته در امان و مساعی با سر قلعه داری پرداختند. محمدخان که از بیری ۲ و امانان حرکت نموده ایلغار کنان مسافت بعیده را بدو منزل طی کرده وارد منزل بیستون و از آنجا التکر را بدو سمت نموده شبان شب سمت قلعه فرستاد که اطراف قلعه در محلی پست و گاه مخفی بوده

۱- پ: گلوله آن وزن داشت مقرر و بر ذمه نو بچیان نمود ۲- پ: پری



خود را ظاهر نمایند هرگاه سردمان قلعه دواب خود را برای چرا بوقت صبح که از قلعه بیرون [می] فرستند فرصت نموده بردواب تاخت آورده مستحفظین دواب را بخم کمند جلادت بقید اسر گرفتار و<sup>۱</sup> منتظر ورود موکب سردار باشند . مأمورین بموجب فرسوده بعمل آورده در پستوگاه‌ها که در یک فرسخی<sup>۲</sup> قلعه بود مخفی گشتند . اهل قلعه که همه روزه دواب را برای چرا از قلعه بیرون میفرستادند مقرر چنان بود که از پستوگاه‌ها بعد از خاطر جمعی از نیم فرسخی پیشتر نروند در آنروز بحسب اتفاق سوارانی که مأمور بر رفتن محل پستو بودند بسبب خاطر جمعی بیرون نرفتند . و بجهت ضابطه سه خمپاره بجایهای نزدیک که گمان پستو در آن بود خالی کردند . چون مأمورین پستو دورتر بودند کلوله خمپاره بآنها ضرری نرسانید و از جای خود حرکت نکردند . مستحفظین که پنجاه پیاده تفنگچی بودند خاطر جمع شده بدستور همه روزه دواب را بیرون برده بچرا سردادند و تفنگها را در زیر سر گذاشته بخواب غفلت رفتند . همان وقت محمدخان با چند نفر از غلامان بسروقت سردمان پستو رسیده آنها را بتاخت و غارت دواب اشاره نمود . بیکبار مأمورین بر سر دواب یورش آورده از های و هوی سواران پیادگان از خواب غفلت برخاسته با سواران در آویختند . مأمورین اعتنا بر تفنگچیان نکرده نصف بیشتر دواب را از آنها گرفته و چهار نفر را زخمی نموده لشکر محمدخان هم نمودار گردید . دیده بانان قلعه خبر بسرداران رسانیدند توپچیان توپهای کلان ماشها را بگوش توپها رسانیده گلوله های دوازده منی را بلشکر محمدخان برای کنجکاوی فرستادند و لشکر مذکور که از خوف همین در صحرا متفرق و با احتیاط بودند دوسوار و سه رأس اسب از متفرقین از ضرب گلوله روانه دیار عدم و سابقی برگشته همان دم داخل شهر گردیدند . و دواب منهبه<sup>۳</sup> را محمدخان بلشکر قسمت نموده با حضار لشکر زنگنه و کلهر و ایلات دور و نزدیک حکم نوشت

۱- پ : اسیر نموده      ۲- پ : يك فرسنگی      ۳- اصل : مفروقه

(که سوار و پیاده ایل زود خود را در شهر برسانند). سرداران قلعه هم بفکر خود افتاده در حفاظت و خودداری زیاده کوشیدند. بعد چند روز محمد خان یکی از معتمدان خود را بنزد عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی برسالت فرستاده پیغام نمود مضمون پیغام اینکه: بندگان سکندرشان کریم خان و کیل الدوله کرمانشاهان و لرستان فیلی و کردستان را با محالات و بلوکات متعلقه در تحت اختیار این بنده کردگار وا گذاشته. قبض و بسط هر سه مملکت از جزئی و کلی محول رأی و تدبیر صایب کار آگهان دولت خواه کفایت مشرب ده از طرف اینجانب بهر دیار مقرر است میباشد. آن عالیجاهان که از بد و ظهور دولت خداداد بنا را بر سر کشی و طغیان و ارتداد گذاشته اند چه خیال کرده اند و با کدام امیدواری با قلمت انصار و اعوان دم از برابری می زنند. اگر با استحکام و ستانت قلعه و بسیاری توپخانه می نازند انجام این کار را تفکراً نمودن که (بالمال) محروس از زبان باشد<sup>۱</sup> موافق ضابطه عقلی<sup>۲</sup> و نقلی لازمه خردمندی است نه از آن غافل شده اند. و در صورت سر کشی و عدوان باینده آن کریم خان سوای ندامت و خسران طرفی نخواهند بست<sup>۳</sup> سر و سوزون را از سر کشی<sup>۴</sup> پی در گل و طاوس تاجدار بوقلمون رنگ با کسرت نشاط از سلا حظه رفتار خویش خجسته میباشد. اگر در این وقت نه این بنده در راه آسمان جاه وارد این سرزمین با سینه گردیده آن عالیمقداران را منظور بر فاه خود و خلق الله باشد اطلاع دهند از طرف خود ایشان و اهل قلعه را خاطر جمع نموده باب بسته و قفسه را مسدود و ابواب بسته و شد و ملاقات را مفتوح در داند. و بعفو جرائم گذشته از خدمت پادشاهان و کیل الدوله مستدعی گشته نائره غضب جهان سوز وی را با سوز اب فوری در مسامت و انقیاد آن عالیجاهان و قاعگیان اطفای نمایند. و هر گاه بدین صورت سابق در جهل خود شائق و مصیر<sup>۵</sup>

۳ - پ : اصلی

۲ - پ : شد

۱ - پ : از تفکر

۵ - پ : و سر

۴ - پ : از کشی

باشند. آنچه ملحوظ خاطر است بعمل خواهد آمد و پشیمانی در آنوقت بی حاصل است

### مصرع

گفتم بشما هر آنچه می باید گفت

(بیت)

چو فردا برآید بلند آفتاب . سن و گرز و میدان افراسیاب)  
 معتمد مذکور پیغام را رسانید. عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی و سرداران بقول  
 و فعل محمدخان مطمئن نشده جواب دادند که سارا داعیه ملک گیری و سروری در  
 خاطر نیست از بی اعتدالی بندگان و کیل الدوله و غازیان زندیه از جهت حفاظت (ناموس)  
 جان و مال بیک خیال را بهر سو دوانیده چاره بجز تحصین که باعث وزر و وبال و  
 [آخر الامر] منجر بکوشش و کشش و قتال است ندیده<sup>۲</sup> لهذا دست توکل بدامن  
 لطف خداوند جزو و کل زده بیاس آبروی و ناموس از طعنه مردمان ایل والوس  
 احتراز کرده قلعه داری را اختیار و از کردار و گفتار آن سردار ذوی الاقتدار که اعتبار  
 را نشاید در کشتن و کشته شدن سرشار میباشیم باقی آنچه از شیت ازلی گذشته  
 است بوقوع خواهد رسید. فرستاده محمدخان بر گشته حقیقت سؤال و جواب رایبان  
 نمود. خان موصوف از استماع این سخنان بسیار ناخوش گشته بتدبیر گرفتن قلعه  
 مصمم گردید و از اهل زنگنه و کلهر سوار و پیاده بسیاری طلبید و راه آمد و شد  
 مترددین را از همه طرف سدود نمود که بمردم قلعه از هیچ جا خبر نرسد<sup>۳</sup> که  
 [بلکه] غافل بخدعه و مکر کاری تواند کرد. یک ماه بر این گذشت که دیگر مطلقا  
 جواب و سئوالی نشد و سواران قلعه هم از جای خود حرکت نکردند. و محمدخان  
 [هم] از شهر بعزم حرب درین مدت بر نیامد تا آنکه تدبیری بخاطرش رسیده سه -  
 چهار هزار سوار (یکه تاز) [شب] در سه طرف قلعه در پستو گذاشته و بوقت صبح

۱- اصل : و پ : متمیز      ۲- پ : ندیدیم      ۳- اصل : نمی رسید

خود هم با جمیع لشکر سوار شده در بیرون شهر در پشت دیوارها سواره با جمعیت خود ایستاد که مردم قلعه پی بخيال اونبرده بوقت زوال که مردمان برج<sup>۱</sup> بی قیل و قال و از محل کشیک خود از (فراز) میل نشیب نموده مانند پیک خيال بهرسو دوان و برای سودای اطعمه و اشربه بی بازار و دوکان روان گردند بیکبار با جمیع لشکر یورش بقلعه آورده تاپای خندق جائی عنان نکشند<sup>۲</sup> و از آنجا مانند مرغ سبک روح بیالای برج پرواز نموده قلعه را مفتوح نماید. محصورین که از اراده او پی خبر و تمام شب بهوشیاری در مکان خود در کشیک بسر برده و تا نزدیک ظهیر هم همگی بدستور مقرر از یورش و جلادت خصم در خطر بودند. بعد از خاطر جمعی از بروج سر اشیب و بملاقات متعلقان هریک از طرفی ره نوردادی بی پروائی کردیدند. محصوران پیاده ای را بنزد سردمان بسقوفرستاده آنها را بیورش اسر نمود و خود هم با چهارده هزار سوار و پیاده از محل اقامت خود بیکبار جلو ریز از سه طرف اسب انداز شده از ترس گلوله توب قلعه جمعیت لشکر را متفرق بسوی قلعه دو نیمه کردند بانان قلعه گرد سواران را دیده خبر رسانیدند. توبچیان نارین قلعه که دو ایزده ضرب توب دوردم بعنده آنها مقرر و از سطوت دارا و جمعی بی پروا با فروخین معاند لشکر حرب نمونه شرر و لیل و نهار بهم نشینی<sup>۳</sup> چرخ<sup>۴</sup> عراده چون بادام دوام بودند و از یک فرسنگی چشم مور را در شب تاریک بضر بگلوله از حمله بیسی آوردند و سوز ماشه را بر آتش خانه<sup>۵</sup> توبها آشنا کرده و از صدای غرغری توب آتش سوزان را اراده خصم مطلع گردانیدند. سردمان بروج و توبچیان لاجوج آمدند و در جائی و مکانی بودند مانند بنبد مخلوج<sup>۶</sup> از جاجسته دوان دوان بسحر شبک خود روان و

۱- پ : قلعه ۲- پ : نه کشید ۳- پ : از هم نشینی ۴- اصل : چرخ

۵- اصل : آتش خان - پ : آتش جان ۶- پ : سینه مخلوج

ببرجها<sup>۱</sup> رفته بحفاظت پرداختند . مأسورین یورش<sup>۲</sup> های و هوی کنان از سه طرف اسبان را گرم عنان بجولان درآورده بتیررس قلعه رسیدند . توپچیان سمت دروازه توپهای کلان را آتش داده زلزله در ارکان وجود یورش آورندگان انداخته چند سوار [را] با اسب بیکدیگر غلطانیده مابقی از خوف متفرق و باسب تازی بیجا در صحرا اظهار جلادت و خودنمایی کرده قلعهگیان را میترسانیدند . اهل قلعه از ضرب گلوله توب آن لشکر را بی دست و پا نموده چند کس دیگر (را) هم بسرای آخرت فرستادند . خصم بداندیش از این معامله دل ریش گشته پیش آمدن را برخویش نامبارک دانسته و در کمال تشویش پس نشسته از راهی که آمده بودند سواران متفرقه بنزد محمدخان جمع شده بطرف شهر برگشتند . بهار سلطان که از نامداران فرقه زندیه و بنی عم محمدخان بود با چهار سوار از طرف غربی قلعه اسب تازان بخدمت محمدخان میرفت که یکی از توپچیان او را هدف گلوله توب کرده در عین اسب دوانی گلوله توب او را دریافته از صدر زین پزین انداخته از هم پاشید . سوارانی که با او بودند بسر وقت او رسیده<sup>۳</sup> در حالت نزعش دیده و اسب او را پاشکسته در یکجای ایستاده یافتند از اسبان خود پیاده شده برداشتن نعش او مشغول بودند . (عبدالعلیخان محمد حسین بیک کشیک آقاسی باشی خود را با چند سوار از قلعه بیرون فرستاد که تحقیق احوال مقتول نموده معاودت نمایند) . سواران قلعه دروازه را گشوده چند سوار خود را بآن سواران رسانیده حقیقت را دریافته متعرض نگردیده « بقلعه معاودت نمودند بعرض رسانیدند که مقتول بهار سلطان بنی عم محمدخانست<sup>۴</sup> . سواران مذکور نعش بهار سلطان را بریکی از اسبان خود بسته بخدمت محمدخان رسانیدند . [در همان روز سلطان مذکور حیات عاریت را وداع نموده بسرای آخرت

۱- پ : و بهر چهار طرف ۲- اصل : یورشهای ۳- پ : رسیدند و

۴- اصل : متعرض نگردیده رو بقلعه نمودند

شتافت] . خان موصوف و جمیع سرداران لشکر بسیار غمگین و ناخوش شده بنا بر بستن سنگر و شدت محاصره بر اهل قلعه گذاشتند . چون در روز وقوع این امر مجال بود شبها مخفی بیل داران را برای ساختن سنگر مقرر کرده [ روز را موقوف «سی» نمودند . محمد خان ] پیش از تمهید این مقدمه کسی را بقلعه فرستاده درخواست اسیران<sup>۲</sup> لشکر صادق خان را از عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی نمود . همانوقت نسوان را از نزد شیخ الاسلام و قاضی طلبیده سپرده فرستاده محمد خان کرده<sup>۳</sup> روانه شهر نمودند . [ و ] مأمورین بساختن سنگر در شبها بکندن زمین مشغول و صبح برمی گشتند . در عرصه یکماه در هفت جا نمود سنگر کرده بفاصله یک میدان تفاوت سنگرها از یکدیگر بود . تا آنکه سنگر هشتم را بکلوا به رس تفنگک رسانیدند . و پیادگان را در سنگرها مقرر کرده شب و روز در سنگر می بودند . حقیقت سنگر اینکه (بقدر) نهری از زمین کنده و خاک را بالا ریخته و پیادگان در همان نهر لایه بقدر آدسی کنده بودند سی مانند<sup>۴</sup> . و تو بچیان قلعه آله توب بر آنها خالی می کردند گاو به بر همان خاک نرم خورده از طرف دیگر بیرون می رفت و در صحرائی خاصی می افتاد . و سردمان سنگر در میان نهر میخواستند بهمین دستور زد و خوردی هر روز پیش . و محمد خان خود همه (شب) بیهنگر آمده سردمان خود را تسلیم داده و بیاعبات وعده کرده بجاگان خود میرفت . و سردمان سنگر شب و روز در سنگر حاضر و حاضر مشغول بودند . و در روز از ترس گلو آله توب و تفنگک از سنگر بیرون نموده شدند . و در روز ششم بهمین دستور گذشتند از هیچ طرف نرنده را طاعت دیوت بفرستادند . و اهل قلعه درو بکمی نهاده چنانچه نمک و نیلایا و وجه داشتند از دستبرد کسی بگریز سرقالیان دستی تنها او بیم میرسید از دستهای سرقالیان فریاد اهل قلعه از کسی

۱- اصل: پیش از رسیدن تمهید ۲- پ: در آن ۳- پ: سرداو کرده فرستاده

محمدخان را ۴- پ: قیام داشتند ۵- پ: روزها ۶- اصل: سال

آذوقه و استداد ایام و طول محاصره سلول گشته . عبدالعلیخان و سیرزا محمد تقی از سردمان شوشتری که عملۀ قورخانه بودند دوزنفر که در شناوری دستی داشتند از دروازه سمت قراسو بیرون کرده بنزد علیمردان خان بختیاری که در آنوقت در جمع آوری لشکر در جبال لرستان که متصل بمکان ایل و جماعت بختیاری است بسر میبرد برای تحقیق احوال و سرگذشت امر محاصره و اعانت و استداد فرستادند<sup>۱</sup> قاصدان مذکور خود را بعلی مردانخان رسانیده آنچه در این مدت گذشته بود ظاهر و استدعای یاری و کوسک نمودند . خان موصوف با اسماعیل خان فیلی و سرکردگان دیگر مشورت نموده خطی باین مضمون نوشت که : چون لشکر بختیاری و لرستان از دلاوران زندیه چندین دفعه شکست خورده روگردان شده اند بدون [آنکه] لشکری از خارج شامل آنها گردد از حرب زندیه مخوف و هراسانند . بهر نوع باشد دوساه دیگر خودداری کنند و ما و اسماعیل خان ببغداد نزد مصطفی خان بیگدلی رفته از پاشای بغداد لشکری گرفته با جمعیت معقول خود را سیرسانیم و سواسی بخاطر نرسانید . و سه نفر از الوار لرستان (را) از جانب خود برای خاطر جمععی اهل قلعه همراه قاصدان کرده بقدر برداشتن قاصدان تنها کو<sup>۲</sup> و نمک برای خوانین قلعه فرستاد . فرستادگان از راه کوه و بیابان خود را بنهر قراسو رسانیده شب خود را بآب انداخته شناکنان بدروازه قلعه رسانیدند . و داخل قلعه شده حقیقت را با فرستادگان علیمردانخان گفته آنچه پیغام داده بود<sup>۳</sup> گذرانیدند . فی الجمله اهل قلعه را اطمینان حاصل شده بحفاظت و هوشیاری با سر قلعه داری پرداختند . یکروز بوقت عصر عبدالعلیخان و سیرزا

۱- پ: بمکان ایل بختیاری و میان ایل لرستان بود فرستادند که تحقیق احوال علی مردانخان نموده محاصره قلعه را باو اطلاع دهند و بگویند که حالا وقت کومک و اعانت و یاریست بیت: پس از آن که ما نباشیم بچه کار خواهی آمد ۲- اصل : تماکو ۳- پ: حقیقت ملاقات و جواب علی مردانخان را عرض نمودند و فرستادگان علی مردانخان پیام بدستور قاصدان

محمد تقی با سرکردگان قلعه از دروازه بیرون آمده در پشت شیر حاجی خندق قرار گرفته بتقسیم آذوقه مردمان از نزد خود (و) سرداران گفتگو میکردند. راقم حروف که در آنوقت در آنجا حاضر بود بسرداران گفت که این گفتگوها بهیچ کار نخواهد آمد. حالا که لشکر خصم بگلوله رس تفنگ‌سنگر کرده بعد دو روز سنگر را پپای خندق رسانیده داخل قلعه میشوند آذوقه بکار آنها خواهد آمد. آنوقت سوای قتل شدن خود واسیر شدن زنان چیزی دیگر بخاطر نمیرسد. همگی سرداران که در خیال جمع‌آوری آذوقه بودند از این گفتگو برهم شده از روی سلال گفتند که چاره‌ای بخاطر ما نمیرسد اگر چیزی بخاطر شما رسیده باشد اظهار آن لازم است که بعد از دریافت بصوابدید یکدیگر بتدبیر آن کوشیم. راقم حروف در جواب این سخن طعنه‌آمیز ایشان گفت که سرا این وقت چنین بخاطر میرسد که چند نس از دلاوران شجاعت پیشه دامن یلی با کمر پردلی استوار کرده پای پیاده با تیغهای آخته اندیشه از خصم نکرده خود را بسنگر رسانیده دمار از روزگار اهل سنگر برآورند. هر کرا اجل اورسیده پیمانۀ عمرش پرشده باشد بمردی گویمرد. (سردمان) روزی آیند و بروزی (معین) بروند [و] حیات یک روزه بانام و ننگ به از زیستن صدسال در کام نهنگ. دلاوران جلادت آثار از استماع این کلمات مانند طوطی عمکی بگفتار آمده بایکدیگر بعزم رفتن سنگر عمداستان گردیده هفتاد نفر از دلاوران سوار اسبان شده در اندرون دروازه مسلح و مکمل اول بنا بر شلیک توپ و تفنگ گذاشتند. اهل سنگر از خوف گلوله توپ سرهای خود را زدیده در پناه سنگر زمین دوز کردند. سواران بجلدی تمام از دروازه قلعه بیرون آمده از سخته بل کشیدند چنانچه خود را بسنگر رسانیدند. سنگریان له سواران قلعه را دیدند خوف برداشتند از سنگر بعزم گریختن از زوایای خود برآمدند. از ملاحظه قلت سواران قلعه پای ثبات افشردند بکمانداری تفنگ دست گذاشتند. علی بیگ نامی که غلام عبدالعلیخان و در آن سواران داخل بود گلوله تفنگی باو رسید ده فی الفور جان بقاوض ارواح سپرد. بهادران اعتنا



نکرده داخل پیادگان گردیده چند نفر را بضرب سیف و سنان از پیاد آورده و مجموع<sup>۱</sup> آنها را اسیر کمندفترک کرده<sup>۲</sup> داخل قلعه گردانیدند. و سواران وقت را غنیمت شمرده بسنگر دوم خود را رسانیده مستحفظان سنگر دوم بدستور سنگر اول همگی اسیر سرپنجه<sup>۳</sup> تقدیر و با اسباب و اسلحه همگی اسرا را بقلعه رسانیده بسنگر سوم کمیت جلادت را جولان دادند. ساکنان سنگر مذکور پای ثبات افشرده [با] سواران قلعه مردانه وار کوشیدند. و از قلعه سواران دیگر هم بکومک رفته از دو طرف یورش برسنگر نموده داخل سنگر و بضرب گلوله<sup>۴</sup> تفنگک جمعی کثیر از اهل سنگر روانه دیار عدم گردیدند. در آنوقت کمر خان زند برادرزاده محمدخان که از شجاعان روزگار بود حقیقت سواران قلعه را دریافته فی الفور بالشکر خود و افواج محمدخان بعزم گرفتن سواران قلعه از شهر برآمده جلوریز بجانب سنگر ایلغار کنان خود را رسانید. و جنگ روبرو را سوق نمود. باراده اینک عقب سواران قلعه را گرفته راه گریختن را بر آنها مسدود (نموده) و همگی را اسیر سرپنجه<sup>۳</sup> تقدیر نماید. سواران قلعه از آمدن لشکر و کمرخان دست از سنگر برداشته بطرف قلعه عطف عنان. و دلاوران نیزه دار<sup>۳</sup> در پیشروی سواران بالشکر محمدخان بمیدان داری مشغول و سایر سواران تفنگها را بر سرچنگ گرفته در عقب سواران نیزه دار جنگ کنان بطرف قلعه روان گردیدند. هر چند کمر خان جهد نمود که اراده خود را بعمل آورد از جلدی و چابکی دلاوران قلعه فرصت نیافته مانند مار سرودم زده بر خود سی پیچید. بهمین دستور هردو لشکر مقابل یکدیگر حرب کنان تا دم خندق و شاه برج گوشه قلعه رسیدند. سواران قلعه در پای خندق استقامت ورزیدند. و کمرخان بالشکر یکک تیر پرتاب در مقابل سواران محاذی شاه برج ایستاده منتظر بودند که هر وقت سواران قلعه باراده دخول قلعه بسمت دروازه رو بر گردانند<sup>۴</sup>

۱- اصل : مجموعه ۲- اصل : گشته ۳- پ : نیزه باز ۴- پ : باراده

دخول دروازه رو بر گردانید

پیش از دخول قلعه در وقت گذشتن از تخته پل خندق مانند اجل سعلیق خود را از عقب با لشکر بسروقت سواران رسانیده مانع دخول گردد. [و] هرگاه منع پذیر نگردند خود هم در اسر تداخل<sup>۱</sup> بآنها شرکت نموده قلعه را مفتوح نماید. سواران قلعه از خیرگی و کثرت و قرب لشکر خصم مضطرب<sup>۲</sup> شده [ولی] ضابطه حزم را از دست نداده مانند سد<sup>۳</sup> اسکندر دریای شاه برج روبروی خصم ایستاده منتظر فرج و فرصت بودند که آفتاب (عالمتاب) در خلوتکده<sup>۴</sup> مغرب نهران گردید. سپهر سینه‌ارنگ لباس سیاه<sup>۵</sup> در بر کرده بکسوت<sup>۶</sup> عباسیان ملبس گردید. عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی در شیر حاجی قرار داشتند و بسبب استقرار سواران قلعه «که روبروی خصم و پشت بر دروازه داشتند توپچیان بسبب سواران که روبروی خصم ایستاده و در خالی کردن توپ گلوله که اول سواران قلعه را معدوم می نمود دست و دل آنها از کار رفته مانند صورت تصویر در کار خود حیران بودند عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی و سرکردگان<sup>۷</sup>. چون احوال را بدین منوال دیدند غمبه<sup>۸</sup> خصم را تصور کرده دانستند که بمجرد اراده نمودن سواران بآمدن قلعه لشکر خصم خیره سرفروخت خاریدن سرنداده چون سیلاب از اثر سواران دویده با سواران داخل قلعه خواهند کرد. در بسبب قدرت سوار و پیاده قلعه و کثرت لشکر خصم همه مشو<sup>۹</sup> طین قاعه از نور و انبساط عمده شمشیر آبدار خواهند گشت. صلاح را در آن دیدند که پیش از غمبه<sup>۱۰</sup> خصم اول سواران خود را ده در برابر لشکر امرخان زند ایستاده اند بضرع<sup>۱۱</sup> گلوله توپ و خمپاره از هم پاشیده لشکر خصم را هم از همان ضرب با خاک آلودند و در قورخانه را آتش زده که قلعه و خود و بنا آنرا با همه لشکرزند عملی را سوخته

۱- ظ: دخول ۲- ب: مضطرب ۳- اصل: لباس سبز رنگ ۴- ب: کسوت  
 ۵- اصل: قلعه کار روبرو خصم و پشت بر دروازه داشتند از خالی کردن توپ  
 و تفنگ توپچیان را منع کرده و خودها در بحر حیرت شلنگ میزدند

که نه از قلعه نشانی ماند و نه از خصم نامی. بهمین عزم بتوپچیان توپهای کلان و کوچک بشلیک نمودن اشاره و امر نمودند که بیکبار شلیک بعمل آمده چنان زلزله شد که دوست و دشمن یکدیگر را از گرد و دودباروت امتیاز نمیکردند. و در خالی کردن توپهای کلان که هر یک را بیست و پنج عدد نارنجک و پول سیاه پر کرده بودند یکی از آن نارنجکها و گلولهها بآدم و اسب سواران قلعه نرسید و از میان سواران بیرون رفته بمیان لشکر کمر خان اسب و آدم را درهم غلطانیده مانند برگ درخت جمعی کثیر بر زمین فرش گردیدند. در بین این شلیک که کمر خان و لشکرش از ضرب توپها در حیرانی و اضطراب بودند و تاریکی و ظلمت شب هم حایل گشته<sup>۱</sup> سواران قلعه فرصت کرده بزودی خود را بدروازه رسانیده داخل قلعه گردیده دروازه را بستند و از بالای برجها لشکر کمر خان را هدف گلوله توپ و تفنگ و خمپاره نموده خلقی بسیار بمعرض تلف درآمدند. کمر خان که باراده اسیر کردن سواران و مفتوح کردن قلعه اسب تازی بسیار کرده و بجائی نرسیده بعلاوه اینکه «قلعگیان» سردمان دوسنگر را با اسباب و آلات حرب بهادران قلعه اسیر کرده بقلعه فرستادند و از سنگر سیوم جمعی کثیر را بقتل رسانیده خود<sup>۲</sup> سلامت داخل قلعه گردیدند. خان غیرت نشان را از این اتفاق دریای غضب بجوش آمده برگشتن را عار دانسته و از طعنه و تعرض همچشمان اندیشید صلاح حال خود را در کشته شدن و نیستی دیده سینه خود را نشانه گلوله های پی در پی قلعگیان و اهل بروج کرده زیاده بردو. ساعت دریای خندق نیزه خود را بر زمین زده [سواره بر نیزه تکیه زده] بطرف قلعه و بروج از روی غضب نظاره میکرد و از چهار طرف (او) لشکریانش از ضرب گلوله مانند برگ که از درخت بیاد تند فرو ریزد بر زمین میریختند. او مطلقاً التفات بجانب کسی نکرده و از آن مکان حرکت ننمود. هر چند سجد محمد خان سردار که عم او صاحب

۱- پ: بود      ۲- پ: و از سنگر سیم همه اهل سنگر را بقتل رسانیده خودها

اختیار این امر بود سردمان عمده از نزد خود در آن شب بنزد او فرستاده ترغیب برگشتن نمود خان مذکور چون پلنگ خشم آلود بسخن فرستادگان اعتنا نکرده چشم از نظاره قلعه و بروج بر نمی داشت . عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی و سرداران قلعه بجلافت و مردانگی او آفرین کرده توپچیان و خمپاره چیان و جزایرچیان را از گلوله اندازی منع نموده کاسهای مهتابی در جمیع بروج روشن نموده که صحرای قلعه مانند روز روشن گردید . و جمیع اهل قلعه بنظاره کمرخان همه تن چشم گردیدند و بعد از دو ساعت ونیم که از شب گذشت محمدخان خود را بصورت لشکریان برآورده و بنزد کمرخان خود را رسانیده و دست در گردن او کرده و جبین او را بوسیده بالتماس بسیار او را [با خود] بشهر برد . و نعلش مقتولین را در همان (شب) از حربگاه برداشته بمکانهای خود برده بخاک سپردند . روز دیگر محمدخان جمیع سرداران لشکر و ریش سفیدان و خوانین زنگنه و کلهر را احضار نموده در باب مفتوح شدن قلعه مشورت نمود (و) چون همگی براستحکام قلعه و وفور سرانجام حرب و توپخانه و خمپاره و مضبوطی محصورین و رأی و تدبیر میرزا محمد تقی مطلع بودند جواب دادند که مفتوح شدن این قلعه یا بکم شدن آذوقه است یا نفاق فیما بین متوطنین و سادات آن آن [که] اتفاق افتد و از لشکر بی شمار و یورش بسیار خلی باو خارج نمیکند و نامه نامداران روزگارند) راه نخواهد یافت باید از چهار جانب راه آمد و بعد از بیرون و بیرون بر محصورین بهر صورت که پیشرفت شود مسدود و در را بر آنها شکست دست که بمرور آیام از شدت محاصره عاجز شده خود طالب سازش و صلح گردیدند . محمدخان سخن سرداران را اذعان نموده سردمان بسیار از جماعت آنکه و شهر بسنکرها مقرر نموده و هر سنگری را بنام یکی از سرداران آنکه و او زنداید نامزد و باهتمام او وا گذاشت . و از طرف نهر قراسو که پیشتر سنکر نساخته بودند (از همان طرف قاصدان آمد و شد باطراف و نیز سرداران مقتدر که هم چشم کمرخان بودند و باخوانین

قلعه مراسلات داشتند و) در آنجا هم سنگرمحکمی در کنار آب ساخته [و] پیادگان برای محافظت (در) آنجا گماشت. و استادان ریخته گرا از بلاد قریبه طلبیده هشت هاون خمپاره که شصت تن تبریز وزن گلوله آن بود فرمایش نمود که باستعجال در عرصه بیست روز ساخته و پرداخته در چهار جانب [قلعه] در پشت سنگرها نصب نموده و بوقت صبح و شام که اکثر مردمان در خانها با سر نماز قیام دارند در دو وقت از چهار طرف قلعه گلوله های خمپاره [را] مانند اجل معلق پی در پی از روی [سما] بر قلعه و بروج و خانها ریزان باشند. حسب الحکم بعد از اتمام خمپاره ها [را] در شب تار بسنگرها رسانیده [و] در وقت دیدن صبح صادق بدستور مقرر بعمل آوردند. در آنروز چون مردمان قلعه از حقیقت خمپاره مطلع نبودند گلوله خمپاره خرابی بسیاری بخانها رسانیده (واز ذکور و انات بیست و چهار نفر بقتل رسیده) بسرای عدم شتافتند. محصورین از افتادن گلوله خمپاره بیاروت خانه خوف نموده و پنجاه ذرع زمین نزدیک دروازه قراسو که سمت شمالی قلعه<sup>۱</sup> . و مکان مرتفع بود چهار ذرع خاک را از زمین کنده انبانهای باروت را در همان گود بالای هم چیده [و] خاکی که کنده بودند بر روی انبانهای ریخته و بقدر هشتاد هزار از گلوله های خمپاره که در میدان از آیام نادری ریخته بود آورده پهلوی هم ببالای خاک برای محافظت چیدند که اگر گلوله خمپاره از هوا بآنجا برسد در وقت فرود آمدن بهمان گولوها رسیده بشکند [که] بیاروت زبانی نرساند. و از مکانهایی که مظنه افتادن گلوله بود مردمان خود را بکناری کشیده نزدیک دیوار قلعه و جاهائی که امن بود قرار گرفتند. سه ماه متوالی بهمین دستور گذشت و بسبب خبرداری محصورین و تدابیر صائبه ایشان چندان ضرری از گلوله خمپاره نرسید. لیکن از کمی آذوقه و شدت محاصره سرداران و مستوطنین قلعه متوحش میبودند. یکروز همه در خانه میرزا محمد تقی خان جمع

۱- پ: خوف نموده سمت شمالی قلعه که متصل نهر قراسو خالی از خطر

شده<sup>۱</sup> مذکور کردند که چون محمد خان بخاطر جمع در شهر و سنگریان را اعتقاد اینست که از چهار طرف ما را محاصره کرده اند (و) کثرت آنها سبب خوف محصورین گشته که سنگرها را بگلوله رس تفنگ رسانیده اند . و سردمان از اندیشه قرب سنگر و قلت سوار و پیاده [ خود ] در خطر افتاده از آمدن بیرون دروازه محترزند بهمین خاطر جمعی که حقیقه واقعی است (سردمان سنگر) درجا و مکانهای خود در کمال غفلت میباشند در اینوقت دست بردی ضرور است . همه سردگان باین امر متفق شده بنا گذاشتند که دروازه سمت مشرق که از مدتی است خاکریز شده<sup>۲</sup> شب باز نموده و با هستگی سواران از خندق گذشته یورش بر سنگر برده بزبان افغانی در ورود بر سنگر بایکدیگر تکلم نمایند که سنگریان بتصور لشکر بیگانه خوف نموده از سنگر بیرون روند سردمان قلعه فرصت کرده هاون خمپاره ها را<sup>۳</sup> از سنگر بقلعه حمل نمایند . و اگر توانند از اهل سنگر هم چند کس دستگیر نموده بقلعه معاودت نمایند . بهمین رویه دو بست و پنجاه<sup>۴</sup> سوار بروش افغان سفید بر سر بسته نصف شب که اهل سنگر بخاطر جمع در خواب غفلت بودند از دروازه سمت مشرق با هستگی بیرون رفته در کنار خندق جمع شدند توپچیان از اندرون قلعه بیکبار توپها را شلیک نموده سواران مر لبان را گرم عنان و بسوی سنگر روان گردیدند . اهل سنگر ندانند ای نوب بی وقت شنیده در تزلزل افتاده بکوشه سنگر خزیدند که سواران بر سر آنها رسیده بزبان افغانی با یکدیگر گفتگو میکردند . سنگریان بتصور لشکر افغان که در سمت آذربایجان از نزد آزادخان افغان بکومک قلعتیان آمده اند از سنگر پاره دران شب تاریک بصحرا متفرق گشتند . سواران قلعه بکلاه نمدهای بلند و با کلاهکهای مندرس که در سنگر یافتند قناعت کرده دو خمپاره را که بسیار سنگین و او بردن آنها بقلعه ممکن نشد میخ بآتشخانه آنها لوپیده و پیش از طلوع صبح بر داشته داخل

۱- پ: میر محمد تقی جمعیت کرده، ۲- پ: است ۳- هاونهای خمپاره را ۴- پ: دو بست و پنجاه

قلعه گردیدند. محمدخان که خبر شبیخون زدن اهل قلعه [را] باین تدبیر شنید و گریختن اهل سنگر را دریافت نمود چند نفر از مستحفظین سنگر را گوش و بینی بریده سرداران سنگر را هم تعزیر نموده کوتک بسیاری زده در حفاظت و هوشیاری قدغن بلیغ نمود و آخوند سلا عبد الاحد شیخ الاسلام که مرد دانا و عالم و فہیم بود با ملا محمد زکی قاضی برسالت بنزد عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی فرستاد مضمون پیغام اینکہ: مدت پنج ماہ<sup>۱</sup> است کہ لازمہ جد<sup>۲</sup> و جہد در اسر قلعه داری بعمل آورده و باعث قتل جمعی گردیده اند سوای خسروان دو جہانی طرفی [دیگر] نبسته اند. اگر پنجسال دیگر بہمین نہج بگذرد تا غازیان زندیہ را جان در تن و رمق در بدن باقی است بدون مفتوح نمودن قلعه با سر<sup>۳</sup> دیگر نخواہند [پرداخت]. و طول ایام محاصره در صورت مکابره زیاد باعث شدت عداوت غازیان عاقبت اندیش زندیہ با صاحبان<sup>۴</sup> استشارہ است. اگر حالا ہم دست از قلعه داری برداشته قلعه را تسلیم اولیای دولت روزافزون نمایند بندہ در گاہ متعہد جمیع امور آن عالیجاہان و لشکریان و سپاہیان میشود کہ با عدم ضرر جانی و مالی ہمیشہ با سردسان و ستوسلان خود با عزت و وقار باشند. و ہر گاہ این دفعہ از تکلیف این اسرا با و امتناع نمایند بعد از این احدی را نخواہد (فرستاد) و بعد چندی سرارت این شرارت را<sup>۵</sup> خواہند کشید. خوانین قلعه از استماع این پیغام دو روز رسولان را نگاہداشتہ با سرداران خود در باب سازش با محمدخان شورہ نمودند. ہیچیک رضا باین اسرندادہ ہمہ متفق اللفظ جواب دادند کہ سابسرخان محمدخان و سرداران او خاطر جمع و مطمئن نیستیم و تا جان داریم میکوشیم اگر کشتہ شویم بمردی بہتر است از زیستن کہ بنا سردی باشد. عبدالعلیخان و میرزا محمد تقیخان<sup>۶</sup> کہ سرداران را در قول خود راسخ و مستحکم دیدند روز دیگر رسولان را

۱- پ: ہفت ماہ ۲- پ: بکار ۳- پ: با صاحب ۴- پ: این سر کشی

۵- پ: مشورت ۶- پ: و میر محمد تقی

(بنزد خود طلبیده) [از این مقدمه] جواب دادند که از این تکلیف مالا یطاق ما و اهل قلعه را سردار عظمت مدار معاف دارند که ما (را با احدی کاری نیست) الجاء بر سر ناموس خود کشته شدن را بر خود قبول کرده محصور گشته ایم. بسبب آنکه چندین دفعه اراده نمود که خود بعزم ملاقات متصدع<sup>۱</sup> خدمت شده بعفو گناهان گذشته قلعه و توپخانه را تسلیم اولیای دولت کرده گوشه نشینی که حصار عافیت و منزل امنیت است اختیار نمائیم. مستحفظین و سواران و جزایر چیان و «عمله» توپخانه و عراده چیان و سایر فرق که در قلعه میباشند پی باین معنی برده از در سماعت برآمده بنای فساد گذاشتند. باین سبب این امر در عهده تعویق ماند [و] هر وقت این معنی (را) بخاطر برسانیم بدستور گذشته همه مردمان قلعه بر هم شوریده آتش (فتنه) شعله خواهد کشید و مفساد عظیمه بظهور خواهد پیوست. در این صورت مترواح و مستعد<sup>۲</sup> امر تقدیر میباشیم. رسولان حقیقت را بعرض محمد خان رسانیدند. خان عالیشان بیشتر از پیشتر با سر محاصره پرداخت. و چون دید که از فرستادن رسولان و وعده های با عهد و پیمان دل قلعگیان نرم نگردیده<sup>۳</sup>. بسامان قلعه داری روز و شب اوقات را بصروف و بر جمیع سنگرها پیادگان تفنگچی مضاعف نموده چند ضرب توپ کوچک هم در محل شب بسنگریکه نزدیک تیر رس قلعه بود فرستاد که توپها را در میان سنگر و میان گودجا بجا بتفاوت محاذی دروازه قلعه بسته و از گلوله های قلعه محافظت نمایند<sup>۴</sup> که توپچیان بضرب گلوله آنها (را) نشکنند<sup>۴</sup> و بضرب گلوله دروازه قلعه را در عمه شکسته یورش بقلعه آورند. مردمان حسب فرمان خان تهور نشان بعمی آورده دروازه قلعه را هدف گلوله نمودند قلعگیان دروازه را خاک ریز درده از اسب گلوله های پی در پی نگاه داشتند. چند روز که بدین منوال گذشت اهل قلعه نظر بوغده های علی مردان خان بختیاری و دریافت صدق و کذب سخنان و وفاداری او دونفر از آب بازان

۱- ظا، مصدر ۲- پ: گردیده ۳- پ: حفاظت ۴- پ: بشکند



شوشتری را مجدداً از راه قراسو نصف شب بسمت بغداد فرستادند که رفته با خان بختیاری ملاقات کرده حقیقت را با او بگویند که با قلیت اعوان و کمی آذوقه و لشکر بی پایان زندیه تا حال زد و خورد کرده بانتظار کومک و معاودت آن خان برگشته بخت خود و قلعه را محافظت نموده با خصم راه مخالفت پیموده ایم. الحال که سنگر خصم تا نزدیک [خندق] رسیده اگر بزودی خود را بموجب وعده برسانند یحتمل که قلعگیانرا بعد از یازده ماه فرجی حاصل شود. و هر گاه درین وقت که کار بسیار تنگ است باز بوعده و وعید بگذرد آمدن بعد ازین حکم نوش دارو دارد که ( پس از مرگ ) بسهراب دهند. و بحال ما بی فایده و بی اثر و قلعه در ید تصرف خصم قوی پنجه بد گوهر خواهد رفت. قاصدان در پنج روز خود را ببغداد رسانیده حقیقت را بتفصیل<sup>۱</sup> در خدمت علیمردانخان ظاهر نمودند. خان موصوف دست بردست زده افسوس بسیاری کرد و همانوقت با اسمعیل خان فیلی بنزد مصطفی خان شاملوی پیگدلی رفت. حقیقت احوال مصطفی خان اینکه نادر شاه در ایام حیات چندنی قبل از کشته شدن خان موصوف را با تحف و هدایا بایلچی گری بخدمت سلطان روم فرستاده و در ورود او ببغداد قتل نادری بوقوع پیوست. باین سبب رفتن او باسلامبول که بقسطنطنیه مشهور است موقوف و در بغداد می بود. علیمردانخان رسیدن قاصدان از قلعه کرمانشاهان و کیفیت محاصره محمدخان زند را بنوعی که شنیده بود گزارش نموده [و] گفت که اهل قلعه از سبب دوستی و سازش با ما در سهلکه [و] محاصره افتاده اند اگر در اینوقت از اینطرف یاری و کومک بآنها نکنیم همه متوطنین قلعه در مقام تلف و قلعه هم بدست دشمن<sup>۲</sup> می افتد. مصطفی خان چون سرد جهان دیده و از اکابر<sup>۳</sup> ایران و مدتها در خدمت نادر شاه بسر برده و از جمله معتمدان حضرت نادری [و] برفتن مملکت ایران روز و شب نرد خیال می باخت [و] بر احوال نامداران و سرکردگان ایران اطلاع کامل داشت دانست که بدون

۱- پ : مفصل      ۲- پ : خصم      ۳- اصل و پ : اکابران

دست‌آویز رفتن بایران (بی‌صورت و) لشکر فرستادن بحرب دلاوران (ایران) [که هر یک در محل اختیار خود سام نریمانرا بخاطر نمی‌آوردند] بغیر ندامت و پشیمانی فائده‌ای بر آن سترتب نخواهد گردید.<sup>۱</sup>

در بیان احوال سلطان حسین میرزای [مجعول] مجهول‌النسب و

بامیدواری سلطنت ممالک ایران علم استقلال افراشتن باتفاق

مصطفی‌خان و علیمردان خان بختیاری و

واقعات آن ایام

چندی قبل از ورود علیمردانخان ببغداد جوانی وارد شده بود در بازارها و کوچها خود را بفرزندی شاه رضوان آرامگاه شاه‌طهماسب نورالله مرقده شهرت داده و این خبر بسمع مصطفی‌خان ایلچی و محمد رضا خان قورچی‌باشی ایام خاقان‌شهید شاه سلطان حسین والد ماجد شاه طهماسب که در ایام حیات نادرشاه ترك علائق دنیوی نموده و بترخیص حضرت نادری سجاورت آستان عرش بنیان جناب ولایت مآب اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام را اختیار و در آن اوان در آنجا می‌بود رسید. مصطفی‌خان چون مطلع بود که جمیع شاهزادگان ذکور را محمود عاقبت نادر محمود افغان<sup>۲</sup> | غنچه‌ای | سرچند شهادت رسانیده است اعتنا بسخن او نکرده خاموش می‌بود و از پیشتیروم باراده رفتن بایران در تدبیر می‌بود<sup>۳</sup> حسب‌الخواهش او میسر نمیشد. در این ولایت علیمردانخان واسمعین خان که هردو عظیم‌الشان و صاحب نام و نشان و ایلات بختیاری و آواز سنان که دو ایل عظیم‌اند یکی مشهور بدر کوچک که بختیاری است و دیگر موسوم بدر بزرگ که (فیلی است. و جمیع) ایلات لرستان (و بختیاری) | شمالی | در حاکم و فرمان‌اشان میباشند وارد گردیدند. و | در | مفاصلات متفق بودن عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی

۱- پ: شد      ۲- پ: افزوده : علیه‌اللعنه      ۳- پ: بایران تدابیر می‌انمود

وسرداران قلعه کرمانشاهان را با علی سردان خان از پیشتر دریافته. ورود علی مردان خان (را) مغتنم شمرده ب فکر جمع آوری لشکر افتاد. و از شهرت شاهزادگی آن تازه وارد که روز بروز در تزايد بود متفکّر شده درصدد تحقیق برآمد. محمد رضا خان قورچی باشی که سرد دیرینه و از جمیع احوال خاندان صفویّه مطلع بود حقیقت صدق و کذب گفتار آنجوان را مصطفی خان ازو استفسار نمود. خان مشارالیه گفت که از شاهزادگان کسی برجا نمانده است. و چون این شخص خود را شاهزادگی نسبت و شهرت داده و میدهد من خود رفته ازو دریافت خواهم کرد. همان وقت سوار شده بخانه آنجوان رفت بعد از ملاقات پرسید که تو خود را شاهزاده شهرت داده و سی دهی غرض از چنین دروغ ظاهر صریح چیست و در این مدت در کجا بودی احوال خود را [براستی] بیان کن. آن شخص که از بی اعتنائی محمد رضا خان برهم شده «بود» گفت روزی که محمود جمیع شاهزادگان را بقتل رسانید من هشتم ماهه بودم. خواجه سرائی که از معتمدان سرکار خاقان شهید بود در آنوقت فرصت کرده مرا بایکی از معتمدان خود بطرف رشت فرستاد. و در آنجا معتمد مذکور مرا با خود [بغراب] سوار نموده روانه [دیار] اروس شده و در ورود بان شهر بطریق مسافران مکانی اختیار نموده شب و روز محافظت من میکوشید بعد دو سال معتمد مذکور حقیقت احوال را بپادشاه آنجا که دختر پادشاه و بعد از فوت پدر بدستور آنولایت برسریر فرمانفرمائی متمکن بود بواسطه یکی از محرمان بعرض رسانید. شاه مذکور مرا بنزد خود طلبیده بعد از دریافت حقیقت در نزد خود نگاه داشته برای تربیت شخصی را گماشت که در جمیع امور متوجه احوال من باشد. و خود کمال رعایت و لطف مینمود بعد (از) چند سال خود توجه بحال من می نمود روز و شب در خدمت او میگذرانیدم یکروز از من احوال پرسید و مرا با سری تکلیف نمود که آن امر مکروه طبع من بود. مرا گریه دست

داد در آنجالت عرض کردم که الحال که دشمنان خاندان ما بسزای اعمال خود رسیده‌اند و تخت سلطنت خالی است اگر معاونت و امداد بفرمایند که ملک سوروثی بتصرف درآید نهایت احسان است و این نام تا قیامت بین السلاطین مذکور و باقی خواهد بود. و هرگاه اعانت کردن بر پادشاه خورشید کلاه ناگوار باشد رخصت بفرمایند که بدیاری دیگر رفته از پادشاه آنجا استمداد کنم. شاه مذکور ازین سخن ناخوش شده مرا از پیش خود راند. من از غیرت ماندن آنجا را صلاح ندانسته با اعمان معتمد که [اسم او محمود بیگ بود بیرون رفتن از «سلک» روس بایکدیگر مشورت کردیم که مردمان پادشاهی حسب الحکم آمده سرا یا محمود بیگ بخدمت پادشاه بردند. لازمه خاطر جوئی بعمل آورده فرسود. چون برفتن ملک سوروثی عازم سیبانی ما ترا بان ملک میرسانیم. پس اشاره بیکی از اهل مجلس درد آنشخص دست سرا گرفته از مجلس بیرون آورده با محمود بیگ سوار غراب نموده و خود هم در آن کشتی نشست و لنگر برداشت بعد از چندی بکنار رسیده سرا گفت که این مکان بدر بند تعلق دارد خاک ایران است. ازین پیشتر رفتن سرا حکم نیست چنانچه با محمود بیگ سرا از کشتی بر آورده و خود برگشت. من و محمود بیگ خود را بروید سیبانی آراسته از آنجا بنزد کاظم خان رفتیم. بسبب بی اعتدالی کاظم خان از آن شهر برآمده<sup>۱</sup> و از همه نس [حقیقت] احوال را مخفی داشتیم و بعزم خدمت سلطان روم عازم این صوب گردیدیم. در راه محمود بیگ<sup>۲</sup> همراهی فوت شد. الحال که بدینجا رسیدم عرض شدی همین است که از اینجا بقسطنطنیه رفته از سلطان روم استمداد کرده ملک سوروثی را بحرف آورم. محمد رضا خان از استماع این احوال لحظه‌ای تأمل ننموده بر سینه<sup>۳</sup> که

- ۱- پ: با همان معتمد که خواجه سرا مرا با او سپرده بود و همراه بود از آن شهر برآمده خود را بایران رسانیدم ۲- پ: چون دریافت احوال سرداران ایران شد بعزم خدمت سلطان روم عازم این صوب گردیدیم در راه آن معتمد

معلوم شما هست که والدۀ شما از چه فرقه و از کدام خاندان بود. آن شخص گفت که من از محمود بیگ شنیدم<sup>۱</sup> که میگفت والدۀ شما صبیۀ قهرمانخان است. محمد رضا خان از شنیدن اسم قهرمانخان بی اختیار گریست و گفت الحال بر من صحّت نسب شما معلوم شد. و در کمال احترام با او سلوک نموده بمکان خود برگشت. و با مصطفی خان ملاقات نموده گفت که سخن این جوان مقرون بصدق است. برای اینکه وقتی (که) محمود جمیع شاهزادگانرا بقتل رسانید که احدی از آنها از دست آن ملعون جان برنشد. مردمان دوراندیش که نمک خوار او جاق صفویہ بودند از تسلط او اغنه و قتل پادشاه و شاهزادگان و انتقال سلطنت از این سلسلۀ علیہ بآن جماعت<sup>۲</sup> (بی شرم بی قباحث در سوز و گداز از راه خوف از جماعت افغان) در وقت ملاقات یکدیگر از گفتگوی خاندان خاقان [شاه] شهید در احتراز بودند. روزی در خانه یکی از دوستان مجلسی منعقد و جمعی از خیرخواهان یکجا جمع و همه از راه ملالت سرهارا بته انداخته از اوضاع روزگار مانند پرگار برخوردار می پیچیدند. بعد از زمانی یکی از حضار که استکتاب سررشته بیوتات حرم محترم باو متعلق و از جمیع مایحتاج خادمان حرم و از توالد و تناسل شاهزادگان کما هو حقّه اطلاع داشت بعد از گریه و افسوس باشخصی که در پهلوی او نشسته بود بسرگوشی سخنی گفت. آن شخص مستمع اندک آواز را بلند کرده گفت شاید که بعد مدتی حق بمرکز خود قرار گیرد و خاموش شد. اهل مجلس درصدد تحقیق (اسر) برآمدند و بعد از مکابره بسیار حضار را قسم داده و التماس بکتمان آن نموده گفت که یکی از شاهزادگان شیرخواره را که از صلب شاهزادۀ کامیاب عالمیان مآب طهماسب میرزا<sup>۳</sup> بود معتمدی از این مهلکه بیرون برده و بمآسئی رسانیده است. امید قوی است که بعد چندی باز حق بمرکز خود قرار گیرد. حاضرین برای ظهور این معنی همگی دست بدعا برداشته

۱- پ: من از آن معتمدی که خواجه سرای همراه نموده بود شنیدم

۲- اصل: بآن جماعت افغان ۳- اصل: شاه طهماسب میرزا - پ: طهماسب میرزا

آمین گفتند. چنانچه منہم در آن مجلس در دعا شریک و در گفتگوها نزدیک نشسته بودم الحال از گفته گوی این جوان صدق مقال او بسبب گفتگوی آن مجلس ظاهر میشود. وصحت قول او را بنسبتی که بخود میدهد من صحیح و بی غرض میدانم. و اینکه می گوید مادر من صبیہ قهرمانخان است اینهم راست خواهد بود. برای اینکه در امر صبیہ قهرمانخان (سن) واسطه بودم که طرف پھماسب میرزا با قهرمانخان گفتگو کرده صبیہ او را در ملک ازدواج شاهزاده در آورده داخل حرم نمودم. اگر شما را رفتن بملک ایران و دنیاداری مطلوب است دست از او بردارید او را شاخص کرده و سرداران عراق و فارس و خراسان و آذربایجان حقیقت احوال را اطلاع داده در رکاب او بجانب ایران سر کبانرا گرم عنان سازید. کہ بہتر ازین دستاویزی بدست نخواهد آمد. مصطفی خان کہ چنین دست آویزی را از خدا میخواست سخن محمد رضا خان «را» کہ خالی از ساختگی بود اذعان نموده باتفاق علمیردانخان و اسمعیل خان و چند کس دیگر از عظمای ایران کہ در آنوقت در آن مکان حاضر بودند بعزم ملاقات شاهزاده مصمم شده پیشتر از رفتن خود کسی را فرستاده آمدن خود را اطلاع دادند. شاهزادہ مذکور کہ چندین بار برای ملاقات مصطفی خان رفته و کمال بی اعتنائی از او دیده و از او ناخوش بود بفرستادہ او گفت کہ منظور از آمدن ایشان چیست اغنیاء و صاحبان ثروت را بکلمہ فقرا رفتن عار و خارج از رویہ اعتبار است اگر تصدع نکشند اولی است. در این بین مصطفی خان و خوانین دیگر رسیده با او ملاقات کرده رفته سلوک و احترام [را] بسملوک دانسته بنوید جلوس تخت سورهائی و جانپازی این و آن را اورا سرور (کرده) رخصت شده بمکان خود معاودت نمودند. علمیردانخان قاصدان عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی را بنزد خود طلبیده از حقیقت این گفتگو آنها را مطلع ساخته چند روز دیگر آنها را بمآذن امر نمود و حقیقت شاهزادہ تازه وارد را بجمیع ایل<sup>۱</sup> بختباری اطلاع داده سوار و پیاده بسیاری بیغداد طلبید. اسمعیل خان

فیلی (هم) بدستور از الوار لرستان برای خدمت شاهزاده بتأکید تمام از ایل خود جمعیت بسیار از پیاده و سواره طلب داشت. مردمان ایلات از پیداشدن شاهزاده شکر الهی بجا آورده بشوق قدم بوس و جانفشانی در خدمت او مردمانی که از ایام برهم خوردگی دولت صفویه در خانه های خود نشسته و خدمت احدی را اختیار نکرده بودند آنها هم از مکان خود برخاسته سوار و پیاده بسیاری بسمت بغداد رهگرای گردیدند<sup>۱</sup>. مصطفی خان بتدارك و سرانجام اسباب شاهزاده مذکور پرداخته خیمه و اثاثه و مایحتاج ضروری از همه چیز سهیبا نموده و خود با محمد رضا خان و علیمردان خان و اسمعیل خان و سرکردگان مجدداً برای ملاقات شاهزاده رفته در خواست دخول خیمه و سریر آرائی از نمودند. شاهزاده مذکور در ابتدا از این امر ابا و امتناع نمود. بعد از گفتگوهای بسیار او را سوار نموده داخل خیمه ای که برای او ایستاده کرده بودند نمودند. و همه خوانین بتهنیت و مبارکباد لب گشودند. و بدستور و قانون پادشاهان بنای آمد و شد گذاشتند. و او را سلطان حسین میرزای ثانی خطاب داده بعد از تعیین کارخانجات ضروریه و نظم و نسق امورات متعلقه شاهیه برای عهد و میثاق او را تکلیف عتبه بوسی آستان عرش بنیان امامین الهامین وارث علوه الحسنین المدفونین بارض بغداد اعنی<sup>۲</sup> (امام الهام) امام موسی الکاظم و امام محمد تقی الجواد علیهم الصلوات والسلام الی یوم المعاد<sup>۳</sup> نموده باتفاق داخل روضه متبر که شده بعد از زیارت ودعا (هریک از خوانین) بتقریر مدعا (ی خود) پرداختند. غرض مصطفی خان و منظور سرکردگان این بود که اسم شاهی بر او اطلاق کرده و در صورت تسلط بمملکت ایران خود در جمیع امورات راتق و فاتق باشند. و آن بیچاره سوای سریر آرائی و تمکین بر تخت شاهی در هیچ امری اختیار نداشته باشد. ابتدا مصطفی خان حسن خدمت و خلوص عقیدت خود را بیان نموده استدعا نمود که شاهزاده قسم یاد کرده شرط کند

۱- پ : گشتند      ۲- پ : یعنی      ۳- پ : یوم القیام

که همیشه رعایت سرا منظور داشته برویه حال در وقت تسلط و استقلال (در زمان استقبال) سلوک نموده از گفته سن تخلف ننمایند. سرکردگان دیگر [نیز] بهمین درخواست رطب اللسان گشتند. شاهزاده پی بغرض آنها برده جوابداد که این شرط در اینوقت بیجا و نامناسب است. هرگاه اراده شما خالی از ریا، و غرض دولتخواهی است البته فراخور کردار صاحب اعتبار خواهند گردید. نیک رانیکی و بدرا بد رسد سرکردگان از این گفتگوها برهم شده هرکسی بمکان خود مراجعت نموده در قدبیر سفر ایران و کارسازی لشکر مشغول گشتند. (وحاجی لطف علی بیگ بیکزاده سجع مہری کہ برای شاهزادہ مذکور گفتم بود این است .

بیت

دارد ز شاه مردان فرمان حکمرانی

بر جملہ ممالک سلطان حسین ثانی)

علی سردانخان بصواب دید مصطفی خان جواب خطوط عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی [خان] رانوشته تسلیم قاصدان « شد » ورقمی هم از جانب سلطان حسین میرزا بخوانین و متوطنین قلعه کرمانشاهان صادر نموده دو کس از جماعت بختیاری (را) همراه قاصدان نموده رقم را بآنها سپرد که بموافقت یکدیگر خود را بقلعه برسانند. قاصدان باستعجال خود را بقلعه رسانیده زبانی<sup>۱</sup> آنچه دیده بودند تقریر نموده ورقم را با خطوط دادند. مضمون رقم اینک:

یرلیغ بلیغ فرمان همایون شد آنکہ عالیجاہان رفیع جایگاہان عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی [خان] و سبب باشیان و یوزباشیان و متوطنین قلعه کرمانشاهان بشفتت شاهانہ [ مستظہر و ] استمال بوده بدانند کہ چون مدبر دارخانہ ارض و سما و تقدیر<sup>۲</sup> قادر توانا از تفضلات مخفیہ بی منتها ، بندگان همایون ما را از شر اعداء محافظت نموده و در این اوان مینونشان کہ

۱- پ : زیادتی. ۲- اصل چنین است و در پ : قدیر



بمراهی جنود غیبی از بلاد روس بدون معاونت ایل والوس بعزم تسخیر ملک سوروت وارد خطه بغداد گردید. عالیجاه رفیع جایگاه امیرالامراء العظام قدیمی اوجاق گردون رواق مقرب الخاقان مصطفی خان بیگدلی و محمد رضا خان سعدلوقورچی باشی سرکار عالم مدار جدّم طاب ثراه و علیمردانخان بختیاری و اسمعیل خان والی لرستان و سرکردگان دیگر بعزم قدسبوس فائض و گوی سبقت در جانفشانی از سایر همگنان ربوده سرافتخار و مباحات باوج سماوات رسانیدند. و دولتخواهی و نیکوخدمتی آن عالیجاهان و اهل قلعه را بعرض عاکفان جاه و جلال رسانیده بتحریک گشودن شقه های اعلام ظفرانجام بسمت ایران از راه کردستان و کرمانشاهان بندگان اقدس را ترغیب و ترفیه حال اهل قلعه و آن سرزمین را مستدعی گشتند. از آنجا که همواره منظور خاطر معدلت مآثر در آنست که ملک سوروت را بتصرف آورده دولتخواهان و جان نثاران این دولت ابد مدت را علی قدر مراتبهم نواخته بین الامثال والاقران سرافرازی و امتیاز داده بدرجه اعتبار رسانیم بناء علی هذا ملتزمات و مستدعیات آنها را مقرون بانجاح فرموده. عالیجاهان علیمردانخان بختیاری و اسمعیل خان فیلی را چرخچی باشی و مقدمه الجیش لشکر ظفر اثر مقرر و لوای ازدها پیکر بعون خالق اکبر بسمت کرمانشاهان شقه گشا و جلوه گر گردید.

### نیت

دشمن آتش پرست باد پیمان را بگو

خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو

بحصول اطلاع بر مضمون رقم مطاع لازم الاتباع آن عالیجاهان و سرکردگان بااتباع در کمال اطمینان بحفاظت قلعه و توپخانه مبارک پرداخته سواد رقم مطاع را جابجا فرستاده مردمان را از مضمون آیه کریمه (یا ایها الناس قد جاء تکم موعظة

من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین) ۱ اطلاع داده آنافاناً منتظر ورود سوکب مسعود باشند ودر عهده شناسند.

خوانین واهل قلعه چون بر مضمون رقم آگاهی یافتند اظهار بشاشت و سرور نموده در حفاظت قلعه بیشتر از پیشتر پرداختند.

## دربیان آتش گرفتن<sup>۲</sup> باروت خانه<sup>۳</sup> [قلعه کرمانشاهان] و تزلزل

### اهل قلعه و حقیقت<sup>۴</sup> آن ایام

چون محمدخان زند (در کرمانشاهان) از چهار جانب سنگر را بنزدیک قلعه رسانید شب و روز ب فکر یورش تدبیرات مینمود. ( چون ) فائده ای برخیاال او مترتب نگردد و حقیقت جمعیت و اراده شاهزاده و مصطفی خان را<sup>۴</sup> دریافته همه مراتب را مفصل بخدست کریمخان عرض و چاپار باصفهان برای اطلاع فرستاد. و خود در فکر یورش نرد خیال می باخت. مردمان قلعه هم در خودداری پایداری کرده در جمیع بروج بنای کشیک گذاشته هر برجی را بنامداری<sup>۵</sup> مقرر و بهوشیاری در کار خود مستعد و آماده حرب بودند. شخصی از قورخانه که از جماعت زنگنه و از مدتها از ایام نادری تا آن وقت بصیغه قورخانه چیکری و در توپخانه نوکر میبود و بسبب مدتها نوکر بودن محل اعتماد بود. و بیاروت خانه اکثر اوقات او را میفرستادند که بعمله توپخانه و سایر مصارف بدهد. آن ملعون بسبب عمقوسی و ایلتیت و خوش آمد محمدخان بخاطر شناوت بنیایش رسید که از مدت پنج ششماه است که محمدخان سعی و کوشش در گرفتن قلعه دارد و بسبب حسن تدبیر نامداران این مکان و ضرب گلوله های توپهای آتش افشان و هوشیاری دلاوران داری از پیش نبرده حیرانست

۱- در اصل بقدر سه سطر سفید است - فر آن مجید : سوره دهه (یونس) آیه ۵۸

۲- پ : آتش زدن یکی از اهل قلعه ۳- پ : سا کنان قلعه و سوانح

۴- پ : نبود حقیقت شاهزاده و جمعیت و اراده او را هم ۵- پ : هر برجی بنده نامداری

اگر درین وقت تدبیری کرده که شراره‌ای بباروت برسد باعث تخریب بروج و تزلزل [اهل] قلعه گشته بزودی قلعه مفتوح میگردد. و ازین خدمت‌شایان محمدخان سرور و فتح باب شده در میان امثال و اقربان مشهور جهان و ازیکرنگان [و دولتخواهان] بندگان کریمخان ناسیده خواهم شد. همین خیال را در دل نقش بسته منتظر فرصت می بود. روزی بوقت شام او را برای آوردن باروت فرستادند آن بی ایمان چند نفر از عملة قورخانه را با خود گرفته بهمان مکان که چهل خروار باروت برای خرج گذاشته بودند و مکان مذکور را در کمال استحکام ساخته بیالای بام آن دو ذرع دیگر خاک ریخته و گلوله‌های خمپاره‌های کلان را بالای خاک مذکور پهلوی یکدیگر برای حفظ آسیب گلوله خمپاره اهل سنگر چیده بودند رفته. چند انبان باروت بقدر ضرورت برآورده و بهمراهیان داده و آنها را پیش از خود فرستاد. و خود بیهانه قفل نمودن دروازه برگشته اخگری در پارچه [کهنه] پیچیده و با خود آورده بود بیالای انبان باروت گذاشته بیرون آمده دروازه آن مکان را قفل نموده خود بیالای کنگره شاه برج قلعه که در کنار آب قراسو واقع بود نشسته منتظر بود که بعد از آتش گرفتن باروت و خرابی خانها و بروج دریافت احوال قلعگیان نموده خود را بمحمدخان رسانیده مورد نوازشات گردد. و آن شب جمعه بود و مکان باروتخانه مذکور بفاصله یکصد و هشتاد قدم از بدن و برج سمت شرقی قلعه دور و در اطراف او بفاصله خانهای مردمان و باشندگان می بود. و در برج معاذی مکان مذکور امام و یردی بیک سین باشی بایست نفر از اهل خراسان با سر کشیک سرگرم. و مردمان دیگر بدستور همه در بروج بحفاظت مشغول بودند. عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی [خان] و دوسه نفر دیگر از سرداران از محل کشیک و بروج خود برای ادای فریضه بخانه هارفته بودند. بعد از یکساعت و نیم که آتش پارچه را سوخته و بانبان (باروت) رسید او را هم سوخته بباروت رسید آتش در گرفت. از زور باروت سقف آن مکان با گلوله‌های خمپاره

از جا کنده شده بهوا رفت و بقدر بیست و یک ذرع هم زمین را کنده برجی که امام وردی بیک مین باشی می بود با دو برج دیگر سه بدن قلعه با زمین هموار و خندق هم با زمین سنگر برابر گردید از آواز هولناک باروت و بهوا رفتن سقف و گلوله های خمپاره ( و خرابی بروج و بدن و آو از گلوله های خمپاره ) که در هوا بریکدیگر خورده و بقعه و بیرونجات می افتاد تزلزلی در احوال ساکنان قلعه بهم رسید<sup>۱</sup> که گویا قیامت آشکارا گردید. و مردمان از یکدیگر خبری نداشتند. همه در فکر جان خود مانند صورت تصویر از رفتار مانده و مستحفظین [ بروج بخیمال یورش خصم افتاده از همه بروج مستحفظین ] بشلیک جزایر و تفنگ دست گشاده و توپچیان و خمپاره چیان نیز بدستور توپهای دروازه و بروج و بدن و نارین قلعه را از کوچک و بزرگ و خمپاره های که در جمیع بدنها و بروج بدمه و اهتمام آنها مقرر بود بیکبار از چهار جانب ماشها را بر آتشخانه ها آشنا کرده چنان زلزله و غلغله برپا شد که اهل سنگر تصور نمودند که قلعگیان نقب بزیر سنگر آورده و از باروت پر کرده آتش داده اند. بعد از فرو نشستن آتش نقب بهادران قلعه یورش آورده باقیمانده گان را از صدمه باروت بقید اسار گرفتار و طعمه شمشیر آبدار خواهند ساخت. از غلبه خوف جمیع اهل سنگر از مقر خود برآمده بصحرا و بیابان متفرق گشتند. و محمدخان که در تالار شهر نشسته و با برادران و شیران خود در گفتگو بود از شدت لرزش زمین سردار خود برودر افتاد<sup>۲</sup> [ و برادرش بدستور بیک طرف افتاد ] . و چند نفر از اعیان و انصار که در خدمت او ایستاده بودند معلق زنان از بالا بزیر افتادند. و دروازه های طنبی<sup>۳</sup> متصل تالار خود بخود بریکدیگر خورده برهم شکست. و از جمله اشخاصی که معلق افتادند یکی از آنها میرزا رحیم بروجردی که منشی و مشیر محمدخان و در آنوقت بویرو ایستاده در گفتگو بود وقتی که از بالا بزیر افتاد از دوجا سراو شکست بروج گردید. مردمان از دور و نزدیک خود را بخدمت محمدخان رسانیده همگی در بحر تحیر غوطه ور و

۱- پ : و عجب زلزله در قلعه شد ۲- پ : از شدت یورش زمین از مکان

نشین خود بیپلو در غلطید ۳ اصل : طنبایی

هر کس بخیال خود حدسی می زد. محمد خان را بدستور اهل سنگر بخاطر رسید که اهل قلعه نقب از قلعه بشهر زده بخیال نابود کردن محمدخان رنگی ریخته اند. از جای خود برخاسته بیشت بام تالار رفته<sup>۱</sup> بطرف قلعه پیک نظر را دوانیده دید که صدای شلیک توپ و تفنگ گوش فلک را کر کرده. و در جمیع بروج کاسهای مهتابی میسوزد که قلعه و صحرا مانند روز روشن گردیده است. تعجب او زیاده شده بسرداران حکم نمود که لشکر را از محل<sup>۲</sup> سکنا طلبیده در آنطرف تالار سوار و پیاده مستعد<sup>۳</sup> و بالات حرب مهیا باشند تا حقیقت دریافت شود. [اما] بانی این هنگامه و فساد یعنی قورخانه چی ابلیس نژاد که برای برآمد مراد خود که محض خیال خام بود افتاد و آتش برپارچه کهنه پیچیده بر روی انبان باروت<sup>۲</sup> گذاشته (و) خود را از آن معرکه بکناری کشیده بطرف شاه برجی که در کنار آب قراسو واقع و از آن مکان دور بود شتافت. و بالای برج رفته سراسیمه بکنگره سوار دو چشم پرخشم را چهار کرده بانتظار فنای خلق بحرق و فرو ریختن و خرابی بروج و باره<sup>۲</sup> خندق مانند علق بر خود می پیچید که آتش باروت رسیده سقف آن مکان را با گلوله خمپاره ازجا برداشته بر سر قلعیان و اهل سنگر فرو ریخت. در فرود آمدن گلولهای خمپاره قلیلی میان قلعه افتاده شش نفر از مترد<sup>۳</sup> دین را با امیر عبدالله مظلوم که بمیر پلنگی مشهور بود بر سر آنها رسیده بزمین فرو برد که اثری از آن بیچارگان معلوم نگردید. و در وقت افتادن بروج از صدمه باروت آن مردود در گاه رب<sup>۳</sup> و دود که کمر بقتل خلق الله بسته برج را مأس خود قرار داده بود و منتظر بود. ناگاه هوائی از باروت باو رسیده از کنگره اش کنده بهوا در طیران آورده و از آنجا معلّق او را بقعر قراسو فرو برده و بیرون آورده در کنار انداخت. آن سطرود<sup>۳</sup> از این صدمه بیهوش گشته بعد هوشیاری معلوم نمود که از اینهمه فرازونشیب مطلقاً ضرر و آسیب باو نرسیده بحالت اصلی میباشد. در کمال

۱- پ: بالارفته ۲- اصل همه جا (بارود) است ۳- پ: مترود

پشاست ریش خود را بدست گرفته برخاست و شقاوت را با سفاقت و قباحت ضمیمه عداوت نموده بخود خطاب کرده این بیت را خواند.

اگر پرسد کسی احوال من، گو  
که بادنجان بد آفت ندارد

واز خوشی خنده [کرده چون خرس] از تله<sup>۱</sup> بسته ابتر با رختهای تر آهنگ سنگر نموده از مستحفظین و لشکر اثری نیافت. از آنجا دوان دوان بعزم رسانیدن این خبر بمحمدخان بجست و خیز درآمده وارد شهر و نزد محمدخان<sup>۲</sup> رفته کرنش نموده ایستاد. خان تهوّر نشان که از این واقعه هراسان و با سرداران و نامداران از این خبر<sup>۳</sup> در تحقیق این امر سرگردان و متحیر و حیران بود. چشمش بر نسناسی افتاد که بسبب حرکت و سکون شبیه بمیمون و بی ملاحظه حفظ مراتب با عدم خوف و خطر با لباس تر در برابر ایستاده بدون تکلم در تبسم است. پرسید که کیستی و بچنین صورت از کجا می آئی. آن بوالفضول نامعقول تدبیر خود را در لباس ایدیت و دولتخواهی بآتش زدن باروتخانه قلعه نادرشاهی بعداوت اهل قلعه از روستائی و سپاهی مغرورانه بیان نموده متوقع تحسین و آفرین و مترصد پوشیدن خلعت زری سنگینی بود. محمدخان را از استماع این سخنان غضب مستولی گشته گفت ای حرامزاده بی سعادت چرا بچنین شقاوتی خود را دخیل کرده ای منشأ فساد و قتل عباد گردیدی. ما کی راضی بودیم که بناسردی بندگان خدا را بدون حکم و فرموده ما بآتش بسوزانی و برسانیدن این خبر مورد احسان و نوازش گردی. اگر حال با ما سر لشی مینمایند آخر لا علاج شده خود بنزد ما می آیند و همه برادران ما میباشند. تو آنچه دردهای حالا بسزاخواهی رسید و در این دفتگوها آنا فنا غضب او درتزاید و رنگ او متغیر شده پس بیساولان<sup>۴</sup> حکم نمود که بتبرزین آن لعین را از هم پاشیده با سفلی السافلین رسانند. مأمورین حسب الحکم تبرزین ها را بلند درده<sup>۵</sup> بر او دویدند که بموجب حکم عمل نمایند.

۱- اصل : تله ۲ اصل : و بمحمدخان ۳- پ : از بی خبران

۴- پ : به نسقچیان ۵- پ : مأمورین شمشیرها را از عداوت کشیده

که سرداران زنگنه چند نفر کلام مجید را شفیع آورده بعرض رسانیدند که قتل او را بروقت دیگر موقوف فرموده در قید شدید نگاه دارند تا حقیقت قلعه‌گیان و کیفیت باروت‌خانه را دریافت (فرموده) بعد بسزا برسانند. و بعد از اصرار و التماس بسیار محمدخان درخواست<sup>۲</sup> سرداران را بجز<sup>۱</sup> انجاء مقرون و فراشان را فرمود که درازای رسانیدن این خبر ملالت مشحون (آن) مفسد (تبه روزگار) را سرنگون آویخته بضر بپشت تبرزین و چماقهای پی پیچ اعضای او را نرم و لباسش را بخونش رنگین نمایند. مأمورین زحل آئین حسب الحکم سردار انصاف قرین آن بخت و اثر گون و طالع و اثر و [را] نمونه صم بکم عمی فهم لایعقلون<sup>۳</sup> ساخته یکپای او را بکنده گران سزین و دست او را در دوشاخه محکم (و) بگردنش انداخته نیم جان بمحبس خانه اش فرستادند. اما قلعه‌گیان که بتصور آوردن نقب از جانب مردمان محمدخان در شور و افغان بودند بعد از شلیک توپ های بسیار و جزایر بیشمار که صدای گلوله های خمپاره بالای باروت‌خانه از آسمان موقوف شد و بروشنائی کاسه سه تا بیها که از چهار طرف ملاحظه سنگرها نمودند اثری از مردمان سنگر و خلق لشکر و های و هوی یورش ندیدند. عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی و سرداران یکجا جمع شده برای ملاحظه باروت‌خانه و تحقیق چگونگی این امر بسمت برجی که نزدیک باروت‌خانه و بر ذمه امام ویردی بیک مین باشی بود رفتند. بآن برج نرسیده سه برج و سه بدن طرف شرقی را معدوم و زمین بیرون قلعه و خندق را با سطح ارض اندرون برابر و هموار و از امام ویردی بیک و تائینان و مکان باروت‌خانه اثر و نشانی نیافتند. و خانه های نزدیک قورخانه [را] ویران و خراب یافته و ساکنان آنجا را غریق لطمه تراب و مکان باروت را بقدر بیست گز<sup>۴</sup> عمیق و بنای آنخانه را بآب رسیده دیدند. (همه ناظران) و از وقوع این حال مضطرب و حیران و چون

۱- اصل : اصرار - پ : استعدا ۲- اصل : دریافت ۳- دراصل آیه تمام

نیست و فقط صم بکم آمده ۴- پ : بیست ذرع

تصویر بیجان و خاطرهای پریشان بر صورت یکدیگر نگران و بجز غلبه و تسلط محمدخان چیزی دیگر بخاطر ایشان خطور نمیکرد. یکی از حاضران که فی الجمله در میان آنها هوشی داشت سرداران گفت که اینچنین خموش بودن در این حال در مقابل این لشکر قوی بنیان [ خونین چنگال، خسران مآل ] که مستعد یورش و قتال میباشد از خردمندی دور و درکیش دلاوران غیور در صورت اختیار پیش از تسلط خصم بدکردار مقهور شدن نامنظور و دلباختن بخون خویش بازی دردن است.

### بیت

اگر تیغ عالم بجنبد زجا      نبرد رگی تا نخواهد خدا

میرزا محمد تقی [خان] هم تصدیق قول او نموده و رأی همگی بر این قرار گرفت که رخنهای صدمه باروت رابجل و پلاس بسدود و قلیل تفنگچی در بروج بجهت حفاظت مانده مابقی باسردمان وضع و شریف از صغیر و دهر بدون تکلیف در پشت رخنه (ها) باسنان و سیف مستعد ایستاده در یورش باحرف مقابل شوند. و دو صد نفر تفنگچی در بیرون خندق در مقابل رخنهها بکشیک و داشتند که در وقت یورش سردمان سنگر با اهل لشکر آنها از در محانعت برآمده اهل یورش را تاسد نمودن رخنهها بخود مشغول سازند. تا آنکه ششیت ازلی با آنچه تعلق گرفته باشد بعمل آید. و فی النور جوالها [را که در انبار] با توبرهها<sup>۲</sup> موجود بود برآورده پراز خالک نموده مثل دیوار بر رخنهها بر روی عم چیده وضع و شریف خود بر تکب این امر شده تا طلوع صبح همه رخنهها (را) بقدر یک ذرع و نیم از زمین بلند کرده از رخنهها یورش ده پناهی شد فی الجمله خاطر جمعی سردمان قاعده را بهم رسد. و تفنگچیان بیرون خندق را هم با ندرون (قلعه) طلبیده بهوشیاری با در حفاظت و قلعه داری پرداختند. و بتایانی که در توبخانه نو درودر آنوقت<sup>۳</sup> حاضر بودند بساختن رخنهها مستعدی شده کمر همت و

۱- پ: تاسر کردن ۲- پ: و توبرهها ۳- اصل: و عمله پ: توبخانه که در آنوقت



سردانگی بر میان بسته شروع بساختن خرابه [های بدن قلعه] کردند. مردمان نوکر باب بکومک و حفاظت معماران باتیغهای بر آن (مستعد<sup>۱</sup>) ایستادند. و فرقه روستائی و بازاری و سوداگران برسانیدن مصالح بیای کار در نزد معماران (تردد نمایان بعمل آورده خشت و سرانجام رسانیدند و معماران) بجلدی و چابکی در ساختن دیوار و بروج سعی موفور نمودند. محمدخان سردار که از حقیقت مطلع شد طلوع صبح دو ضرب توب بیشتر فرستاد که در پشت سنگر محاذی رخنه ها بسته معماران را هدف گلوله نمایند که اهل قلعه از ساختن دیوار دلسرد شده باطاعت و انقیاد پیش آیند. و هر گاه در این وقت هم سرکشی نمایند مردمان لشکر را بیورش امر نمایند و تا قلعه مشتوح نگردد باز نگردند. عراده چیان توبها را بمعماران بسته از پشت دیوار سنگر بتوب اندازی مشغول و در وقت خالی شدن توب معماران و مزدوران خود را بجلدی و چابکی بکناری کشیده بعد از افتادن گلوله باز بکار خود مشغول میگرددیدند. توب چیان قلعه آن توبها را بنشان در آورده بضر بگلوله ابتدا عراده آنها را شکسته و دو نفر از توب چیان را که در سر آن توبها بودند بدستیاری گلوله از جا کنده بسرای عدم فرستادند. و سر توبها را هم شکستند. از سوقوف شدن توب معماران جلدی نموده در یک هفته بدن و بروج را با تمام رسانیده خندق را خالی نموده باب رسانیدند. و در این بین خانهای که از صدمه باروت خراب شده و اهل آن خانها که در زیر خاک مانده و سرده بودند شکافته نعش آنها را از ذکور و اثاث از زیر خاک بر آورده و مردمانی<sup>۲</sup> که در بروج بسرای عدم شتافته بودند هشتاد و نه<sup>۳</sup> نفر بشمار درآمد. و سردمان سنگر در همان شب که باروت خانه آتش گرفت و بتصوّر نقب زدن اهل قلعه همگی گریختند و در روز که باز مراجعت بسنگر نمودند نعش امام وردی بیک سین باشی را که در (هوای باروت از) برج پرانده بود<sup>۴</sup> بیست قدم از سنگر دور افتاده سرده یافتند او را بنزد محمدخان بردند. خان مذکور

۱- پ: بامستحفظانی      ۲- پ: هفتاد و دو      ۳- اصل: که در بروج می بود

اسر بدفن او نموده تعجب بسیار نموده [ و با وجود اینهمه مسافت که از برج تا سنگر دو صد قدم بود و بیست قدم بیرون سنگر مین باشی مذکور از زور باروت در هوا طیران نموده بر زمین افتاده و نعلش او صحیح بود که از هیچ جا شکستگی معلوم نمیشد] مردمان دیگر هم تعجب و افسوس بسیاری کرده. مجدداً محمدخان سنگر [را مستحکم] و روز بروز کار بر محصورین بسبب کمی آذوقه تنگ میگردد! ۱

### دربیان لشکر کشی شاهزاده ومصطفی خان بسمت ایران و آمدن

#### کریمخان بحرب ایشان وشکست شاهزاده و گرفتاری

#### مصطفی خان با واردات آن ولا<sup>۲</sup>

[چون] در اوراق پیش مرقوم قلم شکسته رقم گردیدند مصطفی خان بیگدلی [همه] اسباب واثاثه شاهی برای سلطان حسین میرزا بمحض ادعای او بشاهزادگی چیده و حقیقت این مراتب را حسب الصلاح پاشای بغداد بدر بار عظمت مدار قیصری عرض و معاونت<sup>۳</sup> و یاری سلیمان پاشای والی بفرمان و حکم مامور جمیاه اسلام پناه بتمکن گردانیدن سلطان حسین میرزا را بر سر بر سلطنت ایران بکنش و مستدعی گردید. اسنای دولت دارا شوه عثمانیید از فرستادن لشکر بایران نه باعث فتنه و فساد و سواى خسران مآلی نداشت صلاح ندیده مصطفی خان را بجایاری بحضور طلبیدند. و نوشتند که زود خود را بجایاری بیاید بریر خلافت پناهی رسانیده بعزّ قدم بوس فائز و رخصت حاصل نموده روانه مقصد گردند. منظور خردمندان عاقبت اندیش دولت رومیید و صاحب ناران بجریده دار نایب بر سر سلطنت عثمانیید «از» طلبیدن<sup>۴</sup> مصطفی خان اینکده اورا در اسلامبول نکاشدند نه این تکلمه بموقوف

۱- پ: می کرد ۲- پ: در میان آمدن کریمخان بکرماشاهان و مفتوح شدن

قلعه و حرب باه مصطفی خان و سوانح آن ایام ۳- پ: و بمعاودت ۴- اصل: در

جواب اظهار

شده که فتنه خوابیده بیدار نگردد. مصطفی خان مدعا را دریافتنه بهانه آزار و ناسازی احوال برقتن اسلامبول عذر آورده و بحصول رخصت خود برقتن ایران مجدداً استدعا نمود. در جواب مصطفی خان بیور ولدی خوند کاری بنام سلیمان پاشای والی رسید که در صورت صدق اظهار مصطفی خان بشاهزادگی سلطان حسین سیرزا و بتحقیق پیوستن این سراتب از مردمان صادق القول واقف بی غرض شاهزاده مذکور را در کمال اعزاز و احترام با اتفاق مصطفی خان از سرحد خود تا سرحد سنور که سرحد سلطنت ایرانست برسانند. و زنهار زنهار که از حد سنور بیشتر قدم نگذاشته تخلف را مورد بازخواست عظیم دانند. تاتاری که بجایاری رفته بود معاودت نموده فرمان حضرت قیصری را رسانید. پاشای موصوف شش هفت هزار سوار و پیاده از فرقه نیکچری سرون کچدی [با چند نفر از اقوات معتبر صاحب سیف و خنجر بموجب درخواست مصطفی خان] بلشکر شاهزاده که در بیرون شهر بغداد قیام داشتند فرستاد، مصطفی خان و علی سردانخان و سرکردگان دیگر تهیه اسباب سفر ایران نموده از بغداد کوچیده باده هزار سوار و پیاده از راه کردستان بسمت ایران علم استقلال افراشتند. مصطفی خان بسبب ربط آشنائی سابقه که با آزادخان افغان داشت حقیقت احوال را نوشته و رقمی هم از شاهزاده بطلب او و لشکر آذربایجان فرستاد که زود خود را بلشکر بر کاب اقدس برسانند، لیکن از حرکات و گفتگوهای نامناسب شاهزاده مذکور که مشابیه تامی باهل السوق و فرقه دهاتیان داشت و از رویه نجابت و بزرگی و سرداری که لازمه ذات شاهان و صفات شهریاران عالی مقام است عاری بود مصطفی خان و علیمردانخان و سرکردگان بسیار ناخوش واز کرده خود نادم و بایکدیگر باب مشورت گشوده<sup>۲</sup> از خارج در مخفی<sup>۳</sup> [بتحقیق] احوال او کسان با هوش بسمت آذربایجان فرستادند. بعد از تحقیقات لازمه به ثبوت پیوست که مادر او ارمنی و در

۱- پ: ستوره ۲- پ: گشاده ۳- پ: بظ: در خفیه و مخفی - و یا در خفا

قید حیات و پدرش از فرقه اتر اکیه دیهی از دهات آذربایجان<sup>۱</sup> که بترکمه مشهورند [میباشد]. و گفتگوهای او همه کذب صریح و نسبت دهقانی براوسلم است. مصطفی خان بانی این اسر عظمی و سرداران صاحب لوا از دریافت این مدعا از تلبیس این سرد پی سروپا ملول و دلتنگ و از سرزنش دوست و دشمن با بخت خود در جنگ و از بروز این حقیقت که مشهور روم و ایران و فرنگ گردیده پای رفتارشان لنگ. و عجلت قطع<sup>۲</sup> منازل را که بنا بر رفتار خدنگ بود بقیام و درنگ بدل. و بعد از چند روز نیم فرسنگ راه طی کرده بانتظار ورود آزادخان و لشکر آذربایجان و رسیدن افواج بختیاری و فیلی در صحراها و بیابانها سر بر سنک میزدند. و از خوف و فساد و برهم خوردن لشکر این راز را مخفی داشته از لشکریان و سایر هواخواهان پوشیده داشتند. و در خفیه بحکمت عملی بمسحوم<sup>۳</sup> کردن آن سفیری میرزا احمد حکیم اسفهانلی را مقرر. و نسبت جنون باو داده بدواهای بارد و منزجات پی در پی او را سر برش و فسادان را برای ریختن خون آن سجنون بد بیشتر اسر و غلامان را تکلیف خورانییدن خمر و باختن قمار بان کم و قار تعیین و آسود شد سردمان را اینزد او منع نمودند. چنانچه حکیم مذکور همه روزه دوا باو میخورانید و در فتن او حسب احوال نظامی باغی و باطناً از خوف بازخواست منتقم حقیقی احتراز کرده بدواهای بی ضرر بدفع جنون غیر واقع میپرداخت. در این بین جمعی دشمن از اسلات بختیاری و فیلی که همیشه در آنخان و اسمعیل خان بنوید خدمت و جانفشانی شاهزاده طلبیده بودند وارد اردو او و بسلاطت سرداران خود رسیده باظهار قدم بوس شاهزاده بی سرداران<sup>۴</sup> رطب آسمان شدند. سرداران ناخوشی مزاج و مداوای حکما را نظام نموده بحصول سلامت بعد از سحت همگی را اسیدوار و حقیقت احوال را از تو<sup>۵</sup> هم بر هم خوردن آن فرقه الخلاص شعار

۱ - پ : آذربایجانست      ۲ - اصل : عطسه      ۳ - اصل : مسحوم کردن

۴ - پ : و با سرداران خود ملاقات کرده استعدای ملاقات شاهزاده

باحدی اظهار نکردند. و همه روزه بعلاج شاهزاده حکیم راتقاضا و خود در کوه و صحرا بیابان گرد وادی حیرانی و سرگردانی بودند. و عدم قرب آبادانی علت قلت آذوقه و پریشانی لشکر گردید. سردمان تازه وارد ایل فیلی و بختیاری که متعظشان زلال لقای شاهزاده و بشوق خدمت و جانفشانی کمر همّت بسته راه دور راطی کرده بودند از دیدن این احوال و عدم ملاقات با شاهزاده کم اقبال و بی تدبیری سرداران ناخردمند باجاه و جلال همدرد و قرین سلال گردیده بعد از سرگردانیهای بسیار بخاطر رسانیدند که حقیقه [این شخص] شاهزاده نمیشد. و سرداران نظر باخلاص شایان که اهالی ایران پیادشاهان سلسله علیه صفویه علیهم الرحمة والرضوان داشته و دارند برای جمعیت لشکریان باسم شاهزاده سردمان را فریب داده بنزد خود می خوانند که از این رهگذر جمعیتی بهم رسانیده برخصم خود غالب آیند. و این خیال خام را انجامی نمیشد. بعد از چندی که در آن لشکر بسربردند مصمم معاودت باوطن خود گردیده در روز کوچ بدون رخصت سرداران صدسوار بیشتر و کمتر بدفعات راه اوطان خود می بیمودند. در اندک زمانی کثرت لشکر بقلّت مبدل و تازه واردان همگی بمحل اقامت خود برگشتند. اما کریمخان که آوازه حرکت و روانه شدن شاهزاده را در بغداد واعانت ویاری مصطفی خان را بدستیاری علیمردانخان و اسمعیل خان و پاشای بغداد شنید باستعداد تمام از اصفهان حرکت نموده بسمت همدان علم استقلال افراشت. یکماه قبل از حرکت خود شیخعلی خان را با شانزده هزار سوار بکومک محمدخان بکرمانشاهان فرستاد که با تفاق یکدیگر قلعه را بزور [سر] پنجه دلاوری یورش نموده مفتوح نمایند. شیخعلی خان حسب الحکم باسپاه جرّار وارد بیستون و از آنجا کوچ نموده طاق و سلطان را مضرب خیام نموده و با محمدخان در باب یورش مشورت و بسبب کثرت توپخانه و تهوّر و جلالت اهل قلعه صلاح در

یورش ندیده موقوف برسیدن بندگان کریمخان گذاشتند. کریمخان وارد همدان و لشکر آنجا را با توابع و لواحق بنزد خود طلبیده با چهل و دو هزار سوار و پیاده و جزایرچی از همدان برآمده بسمت کرمانشاهان روانه گردید. در ورود بمنزل بیستون ترابخان نهاوندی و عبدالرزاق خان عبدالملکی را با دونفر دیگر روانه قلعه نموده پیغام داد که مدت چهارده ماه است که بقلعه داری اوقات گذرانیده لازمه سردانگی بعمل آورده اند و مردمان بسیار از هر دو طرف بقتل رسیده است. الحال که ما خود آمده ایم اگر دست از قلعه داری کشیده از باب اطاعت درآیند لازمه سلوک بعمل آورده مال و جان ایشان محفوظ خواهد بود. و هر گاه این وقت هم سرکشی را پیشنهاد خاطر کرده اطاعت ننمایند دوسه هزار از فوج خود را در اطراف قلعه گذاشته و خود بجهت تنبیه معاندان رفته بعد از معاودت جمیع اسورات را گذاشته با تمام لشکر با سر محاصره خواهیم پرداخت. و سطلقا یورش نمودن قلعه را بخیال نیاورده اطراف قلعه را مانند نگین انگشتر در میان گرفته که پرنده راز را پرواز نباشد. تا آنکه طول آید سبب کمی آذوقه گردیده خود بخود مستأصل گردند. آنوقت رعایت و سروت بهیچ نوع از طرف ما چشم داشت نداشته باشند. و ندامت و پشیمانی آن زمان را بجز خسران مال و زیان جان تصور نمایند. محصورین ده از رسیدن کریمخان به بیستون بخبر و از رهگذر آذوقه در بحر تفکر غوطه ور و برسیدن شاهزاده بالشکر همه روزه چشم بر راه و منتظر بودند فرستادن و لیل الدوله وارد قلعه گردیده حقیقت ورود او را به بیستون ظاهر نموده پیغام را رسانیدند. و خود هم در مقام نصیحت برآمده از راه دهمی و خیرخواهی اهل قلعه را باطاعت تکلیف نمودند. سرداران و مردمان به در پیوسته همگی در خانه عبدالعابخان جمعیت کرده بفرستادن جواب گفتند که اگر ما را از طرف پندگان و لیل الدوله خاطر جمعی می بود هرگز تحصیل اختیار نمی کردیم خون فول

و فعل ایشان را اعتباری نیست از راه ناچاری<sup>۱</sup> در سر ناموس خود الحال هم بکشته شدن مستعد<sup>۲</sup> و بتقدیر حی<sup>۳</sup> قدیر راضی و شا کر میباشیم. و از قلعه داری تا رمق در تن داریم دست بردار نخواهیم شد. عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی هم در این گفتگوها ابتدا با مردمان همدستان بودند بعد از شور و غوغای بسیار که از طرف سرداران و نوکر پیشگان بظهور پیوست و عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی با یکدیگر مشورت نمودند این گفتگوها (را در جواب) [بافرستادگان] کریمخان سبزی برفساد کلسی دانسته چون از رهگذر امداد و اعانت شاهزاده و علیمردانخان یأس کامل ایشان را حاصل و بسبب عدم آذوقه امر محاصره را سختل و باین سخنان لاطایل شر<sup>۴</sup> [کریمخان با] چنین شوکتی<sup>۵</sup> را از خود زایل کردن بسیار مشکل بود. (پس) مردمان هنگامه طلب را از شور و غوغا منع نموده بنا گذاشتند که چند نفر از مردمان معتمد صاحب هوش را بهمراهی فرستادگان بخدمت ذی شوکت بندگان کریمخان بجهت استدعاء عفو گناهان گذشته بفرستند. و بعد از بخشیدن جرایم برای حفظ جان و مال قلعگیان که ضرر و آسیبی با حدی نرسد هر گاه و کیل الدوله کلام مجید ربانی را در میان گذاشته قسم یاد نمایند محصورین<sup>۶</sup> خاطر جمع گردیده خود را بر کاب حاضر و قلعه و توپخانه را<sup>۷</sup> با امنای دولت بسپارند. بهمین صلاح از طرف عبدالعلیخان ولی بیگ قلعه بیگی و جعفر بیگ<sup>۸</sup> و کیل توپخانه مبارکه و از جانب میرزا محمد تقی را قم حروف بر رفتن اردوی کیوان شکوه مقرر و با تراق خان و عبدالرزاق خان از قلعه برآمده و رهگرای مقصد و در بیستون فیضیاب خدمت و کیل الدوله [گردیدیم]. و فرستادگان عبدالعلیخان ترزبان گردیده بعرض مطالب پرداختند. کریمخان کمال تملطف بعمل آورده فرسود که عبدالعلیخان را هیچ تقصیری نیست آنچه (تاحال) اتفاق افتاده

۱- پ : لاچاری      ۲- پ، باشوکتی      ۳- اصل : وپ ؛ محصورین را  
 ۴- پ ؛ و توپچیان      ۵- در اصل کلمه ابست که ممکن است جفر، یا جفر خوانده شود

براهنمائی و گفته<sup>۱</sup> میرزا محمد تقی بوده و اینهمه شرارت درین عرض مدت ازو بعمل آمده . عبدالعلیخان را خواهم بخشید که او بی تقصیر است و از میرزا محمد تقی انتقام کشیدن مرکوز<sup>۲</sup> که بانی فتنه و فساد اوست . ولی بیک استدعا نمود که خاطر اهل قلعه و عبدالعلیخان وقتی جمع خواهد شد که بندگان و کیل الدوله و سرداران زندیه قسم بکلام الله یاد فرمایند . کریمخان همانوقت قرآن مجید را گواه ساخته قسم یاد نمود که چون بر ما محقق است که عبدالعلیخان و مردمان او بی تقصیر اند و میرزا محمد تقی بانی فتنه و فساد است لهذا ما عبدالعلیخان و متعلقان او را بخشیدیم بجمع وجوه خاطر جمع دارند . اما میرزا محمد تقی را نخواهم بخشید . راقم حروف که از جانب عم خود میرزا محمد تقی مامور بخدست کریمخان و در آن مجلس حاضر بود آهسته بولی بیک [گفت] که شما از طرف خود و عبدالعلیخان خاطر جمع شده [الا] از جانب میرزا محمد تقی هم خاطر جمعی ضرور است . ولی بیک مذاکرات گفت که ما را کاری نیست خاطر و کیل الدوله از جانب میرزا بنوعی کدورت دارد که اگر بعفو گناه او مستدعی شویم بحتمل که از ما هم ناخوش شده قضیه برعکس نتیجه بخشد شما خود دانید . راقم ازجا برخاسته اندک پیشتر رفته عرض نمود که بندگان و کیل الدوله خود میفرمایند که عبدالعلیخان و مردمان او تقصیر ندارند و میرزا محمد تقی بانی فساد و صاحب تقصیر است . [و] باوجود بی تقصیری عبدالعلیخان و مردمان او تقصیر نکرده<sup>۳</sup> آنها را معاف فرمودند . و میرزا محمد تقی له بگفتند از باب غرض صاحب تقصیر و واجب التعزیر است چون در این اوان احترام عتبه بیسی این آستان سروت نشان را بردوش هوش انداخته و از رفتار و سردار خود خجل و شرمسار و از مرحمت خدیو عالم مدار بعفو جرایم امیدوار است بخشیدن گناه او از راه سروت لازمه شأن سرداران و آئین شاهان و شهریاران معذلت بنیان امت . [فرد]

۱. پ : شرارت ۲. پ : منظور ۳. در نسخه پ بقدر یک سطر مکرر شده مکرر شده



بخشیدن گناه بود لایق شهان بر بیگناه منت بخشش چه لایق است  
از این گفتگو آثار فرح در چهره و کیل الدوله ظاهر گشته و امرای زندیه  
همگی لب بتحسین گشوده تصدیق نمودند. بندگان ثریا ساکنان و کیل الدوله (باتمکین)  
فی الفور بقرآن مجید توسل جسته بعفوجرایم میرزا محمد تقی قسم یاد نمود. [و] قاست  
همگی را بخلاص فاخره و بالاپوش زرباف سنگین تزیین داده رخصت فرمود. بعلاوه  
تراب خان و عبدالرزاق خان و کمرخان زند برادرزاده محمدخان را فرستادگان  
عبدالعلیخان درخواست آمدن بقلعه نموده و همراه گرفته روانه شدند. در ورود بقلعه  
کیفیت گفتگو و تلطیفات و کیل الدوله را ظاهر نموده برفتن اردو عبدالعلیخان و  
سردارانرا ترغیب کردند. ابتدا سرداران از در ستیز برآمده برفتن خدمت کریمخان  
راضی نشده بخود سری گفتگوهای بیجا نمودند. آخر الامر عبدالعلیخان و میرزا محمد  
تقی با چند نفر از معتمدان سوار شده از قلعه برآمده ره نورد خدمت و کیل الدوله  
گردیدند. این خبر که در بیستون بکریمخان رسید چند نفر از سرداران زندیه را  
باستقبال عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی فرستاده با عزاز (تمام) آنها را داخل لشکر  
کرده و خود هم سلوک و مدارات بسیار نمود. روز دیگر چند نفر از نسقچیان را مقرر  
نمود که در دروازه قلعه نشسته احدی از مردم لشکر را باندرون قلعه «اجازه» رفتن  
ندهند. و مردمان تلعه را در وقت کوچیدن احدی از لشکریان ایذاء ندهند. هر گاه کسی از  
فرقه لشکر بی اندامی نسبت بانها بعمل آرد بسزا برسائند. و مردمان عبدالعلیخان را  
با متعلقان کوچانیده بسمت اصفهان روانه و مردمان و متعلقان میرزا محمد تقی را  
کوچانیده بشهر کرمانشاهان بخانههای خود ماسور بماندن فرمود. و از طرف محمدخان  
علیمردانخان زند حسب الحکم کریمخان بحکومت کرمانشاهان مقرر و اختیار قلعه  
و توپخانه را بعلاوه حکومت باو تفویض که در قلعه سکنا نموده باجرای امورات  
متعلقه پردازد. و عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی را ماندن در لشکر و همراه بودن امر

نمود. بعد از چندروز از کرمانشاهان کوچیده بعزم حرب شاهزاده پسمت کردستان علم استقلال افراشت. اما مصطفی خان و علیمردانخان که در کوهستان بآبادیه گرد وادی حیرانی و بانتظار رسیدن لشکر آذربایجان و آزادخان افغان [بودند] هرروزه بتبدیل جا و مکان طرح تازه میریختند که قاصدان از سمت کرمانشاهان رسیده حقیقت ورود کریمخان (را) بان ارض شاپور بنیاد و اطاعت اهل قلعه و تسلیم نمودن قلعه و توپخانه را بکارکنان آن صاحب اقتدار و روانه شدن وکیل الدوله عظمتمدار با سرداران زندیه تهوّر شعار و لشکر بیرون از شعار بعزم حرب شاهزاده تبه روزگار بی اختیار و سایر سراتب و حقایق آندیار بعرض مصطفی خان و سرداران رسانیدند. از استماع این اخبار سوحش سرداران و لشکریانرا کدورت حاصل گردیده ب فکر انجام کار خود افتادند. و آزادخان افغان که در آذربایجان بود بموجب طلب شاهزاده و مصطفی خان با افواج افشار و افغان که از بیست هزار سوار متجاوز بود از شهر تبریز حرکت نموده از راه کردستان مرحله پیما وبدو منزلی بمسکر شاهزاده رسیده حقیقت ورود خودرا بسبب اطلاع معروض داشت. و مصطفی خان و سرداران از این خبر مسرور و شادمان گشته اطمینان کلی ایشانرا حاصل شد. و بجهت تحقیق خبر کریمخان قاصدان مسرع فرستاده یکی از سرداران را بطایب آزادخان و لشکر او فرستاده ده بزودی آمده ملحق شوند که خبر ورود وکیل الدوله را بچهار فرسنگی قاصدان رسانیدند. سرداران بختیاری و فیلی بامصطفی خان بتهییه حرب پرداخته شاهزاده را در کطرف ایستاده کرده جمعی را براو گذاشتند که اگر اراده رفتن لشکر خصم داشتند بمانندند. و پنجهزار نفر از فرقه نیکجری که همراه از بغداد آورده بودند چون آن فرقه بتهییه و شجاعت در میان مردم مشهور و معروف اند و در عر قلعه (نامیده) که آنجماعت باشند بسبب قدراندازی و چابکی غالب شدن خصم بر آنها بسیار مشکل و احتمال مغلوب گردیدن دشمن در این یورش بیشتر است. لهذا بهترین خاطر جمعی

آنها را ببودن در سنگر امر و پیاده‌های تفنگچی بختیاری و فیلی را از سمت دیگر در سنگر مقرر و سواران روسی و ایرانی چند تیپ قراردادند که قراولان رسیده خبر لشکر زندیه را رسانیدند. بلافاصله سواران چرخچی و کیل الدوله با احتشام با اعلام نصرت انجام مانند پلنگ خشمگین از قتل جبال میل بنشیب نموده در صحراتوسن بادپای هاسون نوردرا بجولان در آوردند. و متعاقب شیخعلیخان زند سردار که مقدمه الجیش بود با فوج خود و چند نفر از سرداران دیگر با جمعیت متعاقب یکدیگر رسیده در یک فرسخی تیپ‌ها آراسته مقابل لشکر شاهزاده قرار گرفتند. شیخعلیخان اراده حرب داشت که وکیل الدوله خود هم با افواج قاهره و جزایر چیان زحل نشان بدبده فغفور و خاقان از آن بیابان ظاهر گردیده شیخعلیخانرا بحرب امر نمود. خان موصوف که بجلاذت موصوف<sup>۱</sup> بود با پانصد سوار از غازیان تحت اختیار خود اسبانرا از جا برانگیخته بطرف سنگر نیکچریان [ یورش بردند. در نزدیکی سنگر، نیکچریان ] تفنگهای دوردم را بر سر چنگ گرفته بشلیک تفنگ جمعی کثیر از سواران شیخعلیخانرا هدف گلوله نموده بسرای عدم فرستادند. شیخعلیخان و بهادران همراهی روبرنگردانیده شلیک خصم را بازیچه طفلان انگاشته مرکبانرا گرم عنان نموده داخل سنگر گردیدند. و اهل سنگر را بضرب تیغ از هم پاشیده اکثری را بوادی عدم فرستاده بقیه السیف تفنگها را انداخته فرار برقرار اختیار. و علیمردانخان از ملاحظه این احوال شاهزاده را بر اسب کوکوش خود سوار کرده از راه کوهستان<sup>۲</sup> بدررفتند. مصطفی خان بمادیانی که از سلیمان پاشای والی بغداد بهزار التماس گرفته ومادیان مذکور در میان اعراب مشهور بود سوار گشته روبرو فرار نهاد. درعین گریزیکی از سواران زندیه با او دوچار گردیده بضرب سنان او را از مادیان مذکور بر زمین انداخته او را بمادیان بنظر وکیل الدوله رسانید. کریمخان با او خطاب نمود که در این کبرسن

۱- پ: معروف      ۲- پ: کوهستانات

شخص مجهول النسب را شهرت شاهزادگی دادن و اینهمه منشأفته و فساد گردیدن ترا چه لایق بود. [و] با وجود چنین مادیانی که در عرب و عجم مشهور و معروف است که با در طاقت رفتار با او نیست سوار گشته خود را اسیر سوار غیر معروف کرده باین ذلت گرفتار گشتی. (چون) از حلیه عقل عاری و لایق سرداری نیستی لازم چنان و صلاح در آنست که ترا در سلک ریکایان منتظم گردانیده تلافی مافات نمایم. پس یکی از ریکایان حضور را پیش طلبیده امر فرمود که کلاه خود را بر سر مصطفی خان بگذار و چوب ریکائی را بدست او بده. ریکای مذکور حسب الحکم بعمل آورده قریب دو ساعت مصطفی خان در سلک ریکایان در حضور کریم خان چوب ریکائی در دست گرفته ایستاده بود. بشفاعت چند نفر از سرداران خان شامت نشان را بنظر علیخان زند سپرده که در قید نظر بدارد. و جمیع اسباب و سرانجام مصطفی خان که از دولت نادر شاه بهمرسیده و بسبب ایلچیگری روم از دیار پذیرفته بود با ائانه و خیمه و خرگاه و دو اب لشکر بتصرف غازیان نصرت نشان و کیل اندوله کریمخان درآمد.

دربیان حرب کریمخان با آزادخان [افغان و بسبب غرور]

سرداران زندیه شکست خوردن کریمخان و رفتن او<sup>۱</sup>

با صفهان و سوانح آن اوان<sup>۲</sup>

بعد از شکست شاهزاده و گرفتاری مصطفی خان آزادخان افغان بر حقیقت مطلع شده از خوف کریمخان از آن منزل کوچ کرده عازم آذربایجان گردید. منتهیان حرکت او [را] بعرض کریمخان رسانیدند. خان دارانشان تعاقب او را بر ذمه همیت خود فرض شمرده از آن مکان کوچیده وارد منزلی ده آزادخان از آنجا کوچیده بود گردید. چون خان افغان خبر تعاقب نمودن کریمخان را دریافت نمود از آن منزل هم کوچ نموده شش فرسنگ راه طی کرده شب مقام نموده و باامداد از آنجا کوچیده

۱- پ: و شکست یافتن لشکر زندیه و رفتن کریمخان ۲- پ: ایام

بمنزل دیگر خود را کشید. کریمخان هم کوچ بر کوچ ازهرمنزلی که آزادخان کوچیده بود همان روز در آن منزل وارد میشد. بهمین روش چهار منزل راه آزادخان طی نموده و ازخوف کریمخان و دلاوران زندیه حیران و ازسرداران آذربایجان که با او درمقام سرکشی و نفاق بودند سفینه دلش درگرداب اضطراب گرفتار و کشتی احوالش درچهارموجه بحر تحیر غریق لجه افکار و مانند سیماب بی قرار بود. با سرداران آذربایجان و نامداران لشکر افغان باب مشورت گشود. فتحعلیخان افشار و شهبازخان دنبلی و سلیم پاشای بهبه و خوانین افغان گفتند که اگرچه ما را طاقت مجادله و قوت مقابله با لشکر کریمخان نیست بسبب اینکه او خود در تهور و شجاعت طاق و دلاوران زندیه درجلادت و سردانگی مشهور آفاق و لشکریانش در روزجنگ بهیئت پلنگ از گلوله توب و تفنگ پروا نکرده خصم را بتنگ آورده مغلوب و درقتل و غارت درنگ نخواهد نمود. و باین نوع رفتن آذربایجان سرکشان آن مملکت ازهرمکان با کریمخان سازش و اتفاق نموده از چهارجانب راه گریز را مسدود و مستنفسی را زنده نخواهند گذاشت. صلاح درآنست که بنای سازش با کریمخان بگذاریم که او متعرض نشده باصفهان نهضت نماید. در اینصورت در آذربایجان معاندان را طاقت فساد و سرکشی نخواهد بود. آزادخان بگفته سرداران چند کس از معتمدان را بهمراهی قاضی و شیخ الاسلام برای اصلاح بخدست کریمخان فرستاد. و خود با لشکر در آن منزل قیام نمود. فرستادگان داخل اردوی کیوان شکوه و بعز قدم بوس فایز. و شیخ الاسلام و قاضی بعرض رسانیدند که آزادخان ما را فرستاده است که بندگان و کیل الدوله را از تعاقب نمودن غرض چیست و چرا بقتل عبادالله تعجیل میفرمایند. چون در این ایام که تخت سلطنت از وجود پادشاه ظل الله خالیست و هر مملکت و دیار سرداران ذی شوکت با اقتدار بحفاظت رعایا و برابری که ودایع

پرورد گاراند پرداخته. بانتظار ظهور دولت خاقانی و طلوع کوکب فلک عالم افروز دیهیم سلطانی از افق اقبال کامرانی چشم بر راه. و وقوع این معنی (را) از درگاه کبریا مسألت نموده اجابتش را عین فضل الله میدانند. این خیرخواه (عباد) نیز بهمین عقیده در بلاد آذربایجان با سرداران افشار سنتظر امر تقدیر قادر ذوالجلال بود که آوازه ورود شاهزاده صفوی نژاد بخطه بغداد سامعه افروز خاص و عام هردیار و بلاد گردید. و بموجب فرمان قضا جریان شاهزاده واجب الاحترام این خیرخواه انام بعزم بساط بوسی از آذربایجان با لشکر افغان حرکت نموده وارد این سرزمین گردید. چون ادعای شاهزادگی او مقرون بکذب و متحلی بحلیه صدق نبود از بندگان و کیل الدوله شکست خورده فرار نمود. از استماع این خبر از همان منزل کوچیده بخانه خود سیرود. بندگان سکندرشان و کیل الدوله که تعاقب فرموده اند ما را طاقت مجادله و مقابله با بهادران زندیه نیست. اگر از راه سروت و اقتضای فتوت ما را بخشیده متعرض احوال نگردند مشکور احسان خواهیم بود باقی بختارند.

کریمخان بفرستادگان آزادخان [ در جواب ] گفت که بخشیدن در صورتی خواهد شد که آزادخان با سرداران خود بحضور آمده قلاده اطاعت و بندگی در گردن افکنده امر ونهی را مطیع و منقاد باشند. قاضی اوشیخ الاسلام<sup>۱</sup> بمرض رسانیدند<sup>۲</sup> که سرداران افغان و قزلباش باین امر رضا نخواهند شد. و آزادخان<sup>۳</sup> خود هم سردار عظیم الشانی است و این ذلت را بر خود کوارا نخواهد درد. اگر بندگان و کیل الدوله بر مسلمانان ببخشایند<sup>۴</sup> و از این اراده باز آیند باعث خشنودی خانی و رفاه خلایق خواهد بود. کریمخان از راه غرور بسختان عجز امر فرستادگان اعتنا نکرده بجوابهای درشت و خودستایی دلهای آنها را خراشیده بی نیل مقصود رخصت نموده امر بکوچ فرمود. (با وجود اینکه هنوز خیمه و خرگاه برپا نشده بود و

۱- پ: خان افغان      ۲- پ: رسانید      ۳- پ: بیعشده

چهارده فرسنگ آمده بودند متعاقب لشکر افغان روانه شد. و سرداری را با جمعی سواران مقرر فرمودند که بونه رازود برسانند. کسی در عقب نماند «چند» ساعت «از» روز باقی مانده بود بود که سواران پیشتر خبر رسانیدند که لشکر افغان در پشت این تپه مستعد جنگ ایستاده اند بونه را حکم فرمود که فرود آیند. و خیمه و خرگاه برپا کنند و خود بمقابلہ شتافت). فرستادگان خود را با آزادخان رسانیده حقیقت را بیان نمودند.

آزادخان و سرداران بعد از مشورت الجاء دل بر حرب نهاده دست از جان شستند. و موافق ضابطه افغانی عده<sup>۱</sup> بسته فاتحه خواندند. و میمنه و میسره و قلب و جناح را آراسته. هزار سوار از نامداران افغان را چرخچی [مقرر] و آزادخان خود در قلب قرار گرفته منتظر امر تقدیر بود که رایات جاه و جلال کریمخان ظاهر گشته. شیخ علیخان با سیصد [نفر] سوار جرّار [بعزم] چرخچی گری قدم بمیدان رزم گذاشت. بندگان و کیل الدوله همه سرداران را هر کدام در جایی با دسته خود<sup>۲</sup> تعبین و خود در قلب ایستاده. از هر دو طرف چرخچیان با هم آویخته. شیخ علیخان خود را متهورانه بر آن هزار سوار زده آنها را از پیش برداشت. آزادخان فی الفور هزار سوار دیگر [بکوسک] فراریان فرستاده باشیخ علیخان مقابل گردیدند. شیخ علیخان بسبب قلت دستة خود بنا بر جنگ و گریز<sup>۳</sup> گذاشته کس بخدمت و کیل الدوله برای کوسک فرستاد. و کیل الدوله اسکندر خان برادر [خرد]<sup>۴</sup> خود را حکم نمود<sup>۵</sup> که بکوسک شیخ علیخان برود. اسکندر خان را ناخوش آمده از جای خود حرکت نکرد. [و] جواب داد که هر گاه شیخ علیخان برگردد من رفته علاج افغانان را می کنم. از این سؤال و جواب و نرسیدن کوسک بشیخ علیخان جماعت افغان جری شده شیخ علیخان را بعقب دوانیدند. سلیم پاشای به به که مردی جنگ دیده و کار آزموده بود فرصت

۱- پ : وعده      ۲- پ : او      ۳- پ : بناء جنگ بر گریز      ۴- اصل :  
خورد      ۵- پ : فرمود

یافته با ده هزار سوار خود را به [نزدیک] بونه<sup>۱</sup> کریمخان (که هنوز بعضی بار فرود  
نیاورده بودند و بعضی خیمه برپا کرده و بعضی هنوز نرسیده بودند و برخی بخاطر جمع  
کمر را وا کرده در سایه درختان نشسته و خوابیده بودند) رسانیده دست بتاراج  
گشود. <sup>۲</sup> مردمان لشکر کریمخان که هر یک خود را از راه غرور رستم دستان و سام  
نریمان می شمردند. بخاطر هر کدام میرسید که اگر خود بتنهائی بالشکر افغان مقابل  
شوند بدون مجادله همگی فرار خواهند نمود. چون این اسورات متعلق بتقدیرات  
آسمانی است و غرور را در آن دخلی نیست لهذا بمجرّد داخل شدن سیم پاشای  
[به به] بونه و برگشتن شیخ علیخان تمامی سواران و بیکه تازان بدون جنگ وجدال  
بی اختیار اسبان را گرم عنان نموده رو بفرار نهادند ( آن وقت یکساعت از روز باقی  
مانده بود). هر چند کریمخان در صدد منع برآمد فائده ای مترتب نگردید و هر کس  
بسمتی فرار نمود. و جمیع مال<sup>۳</sup> و اسباب و خیمه و خرگاه و خزانه و دواب نصیب لشکر  
افغان گردید. کریمخان با معدودی از اهل لشکر و شیخ علیخان و محمد خان و  
اسکندر خان و سرداران زندیه بسمت پیری و نمازان بدر رفتند. در ورود بان مکان  
کریمخان اسکندر خان را همراه گرفته راه اصفهان را پیش گرفت. و جمیع سرداران<sup>۴</sup>  
زندیه را در قلعه پیری و کمازان گذاشت. و خوانین مذکور بتنهید قلعه داری پرداختند.  
آزاد خان بعد از فتح و تاخت و تاراج بونه (و برگشتن تعاقب کرده سه چهار ساعت از سب  
گذشته داخل خیمه کریمخان گردید. عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی که در سرتوپخانه  
بودند با جمعیت کسی را فرستاده احوال مانند خود و رفتن همراهِ کریمخان بخان  
افغان خبر دادند. از شنیدن این خبر بسیار مشعوف شده یک سوار با تنجاه سوار  
افغان برای نگهبانی ایشان مقرر کرد. بعد از اینکه در خیمه فرود آمد ایشان را طلبیده  
بسیار سلوک و خاطر داری کرد. عبدالعلیخان را همراه گرفته و میرزا محمد تقی را بسمت

۱- پ : بونه ۲- پ : گشودند ۳- پ : اموال ۴- پ : سرکردگان



کرمانشاهان رخصت فرسود. واحوال ایشان بعد از این مفصل در مقام خود خواهد آمد. و خود روز بعد) بتعاقب کریمخان پرداخت. در ورود بنزدیک قلعه پیری و کمازان<sup>۱</sup> معلوم نمود که کریمخان خود باصفهان رفته و جمیع سرداران زندیه در قلعه سی باشند. معتمدی را بنزد شیخ علیخان و محمد خان فرستاده پیغام نمود که سرا داعیہ حرب (با) شما نبوده چند عاجزی و فروتنی کردم کریمخان قبول نکرد. ناچار<sup>۲</sup> کارب حرب انجامید و فتح و نصرت نصیب غازیان افغان (وافشار) گردید. الحال صلاح در آنست که قلعه داری را موقوف نموده با بنده در گاه ملاقات نمایند.

سرداران زندیه با فرستاده آزادخان سخنان درشت گفته جواب دادند. خان افغان چند روز بنا را بر محاصره گذاشت بهادران زندیه هم از قلعه برآمده بایکه تازان افغان در میدان دست یازی کرده برمی گشتند. آزادخان از تهور و جلادت زندیه متوهم شده ابواب حیلہ و مکر را گشوده مجدداً چند نفر (از) سرداران معتبر را بقلعه فرستاده گفتگوی صلح بمیان آوردند. و گفتند که غرض آزادخان این است که با شما ملاقات کرده عهد و پیمان در میان آید. و طرفین از یکدیگر خاطر جمع نموده در جمیع امور با هم متفق و یکدل بوده بعد از خاطر جمعی آزادخان از همین منزل و مسکن رهگرای آذربایجان و همیشه ابواب سکاتیب در دوستی مفتوح باشد. سرداران زندیه جواب دادند که در این امر ما را اختیاری نمی باشد حقیقت این مراتب را ببندگان و کیل الدوله اطلاع داده بهرچه رای او اقتضا کند همگی راضی و تابعیم. فرستادگان حقیقت گفتگو را با آزادخان رسانیدند. خان افغان قاضی لشکر خود را که بقاضی عمر سوم بود برای فرستادن بقلعه بنزد سرداران زندیه نزد خود طلبید. و این قاضی عمر سردی بود مزور که در مکر و حیلہ صد تخته بر سر ابلیس زده و از زبان بازی و خدعه عمرعاص زمان خود بود، او را گفت که میخوایم که ترا بقلعه

۱- پ: بقلعه به به ۲- پ: لاچار

بفرستم بهر نوع باشد سرداران زندیه را رضا کرده برای ملاقات همراه بیاوری. قاضی مذکور گفت این امر در نزد من بسیار آسان و سهلست. بیک و سوسه آنها را بازی داده بخدمت خواهم آورد. همان وقت از (نزد) آزادخان مرخص شده روانه قلعه گردید.

در بیان رفتن قاضی عمر بقلعه پیری و کمازان و سرداران زندیه را بلطایف الحیل از قلعه بر آوردن و ملاقات نمودن سرداران مذکور با آزادخان و قید و حبس نمودن آزادخان آن نامداران را و خلاص نمودن آن نامداران خود را از حبس و بقتل رسانیدن علم خان افغان را و سایر واقعات و سوانح<sup>۱</sup> آن اوقات<sup>۲</sup>

قاضی عمر که وارد قلعه گردید جمیع سرداران را از طرف آزادخان بینیکی ستود و گفت که آزادخان در جناح برگشتن با ذریبایجان می باشد. و از آمدن باین سرزمین (بسیار) غمگین<sup>۳</sup> و پشیمان است. و بشوق ملاقات سرداران زندیه تا حال عطف عنان نموده، منتظر است که یکبار ملاقات بعمل آورده رشنه دوستی و اتحاد را بعهد و میثاق استحکام داده روانه دیار خود شود. اگر امروز ملاقات شود فردا بدون مکث کوچ کرده بمنون و شاد در سرداران غیور و از راهی که آمده است برمیگردد. سرداران جوابی نگفتند. محمدخان که بین الامثال والاقربان فی الجمله از معروفی و بزرگ آن قوم بود گفت: هرگاه آزادخان را منظور دوستی و بلجتهتی است. ملاقات نمودن مضایقه نیست. دلاوران دیگر بعدم ملاقات سر زبان گردیدند خوش<sup>۴</sup>، آن ملعون زست بنیاده<sup>۵</sup> اعنی<sup>۶</sup> قاضی عمر عزازیل نژاد اینقدر لفتکوههای<sup>۷</sup> عجز آمیز بفیله سینه های مغلظه در میان آورد که سرداران سخنان او را صدق انگاشته محمدخان در بیخ علیخان و سرکردگان فریب او را خورده از سخنان قاضی راضی بملاقات آزادخان

- ۱- اصل : کوايفات ۲- پ : آمدن سرداران زندیه بنزد آزادخان و حبس نمودن آزادخان و مقید بقلعه ارومیه فرستادن و خلاص گشتن سرداران ، باقی سوانحات آن نامه  
 ۳- پ : غمین ۴- پ : العصه ۵- پ : بنیان ۶- پ : یعنی  
 ۷- اصل : تلبیس بکار برد که

گردیدند. همگی سرکردگان از قلعه برآمده روانه لشکر آزادخان گردیدند. خان افغان از آمدن سرکردگان مشعوف و سرور گردیده با سرکردگان ملاقات نموده همگی [را] ابتدا اعزاز و احترام نمود. و ببهانهٔ ملاحظه کردن شمشیرها را از خوانین طلبیده در نزد خود گذاشته بعد از خاطر جمعی همگی را در قید [نظر] نگاهداشت. نامداران زندیه بر خدعه و مکر او واقف گردیده بجز سلوک<sup>۱</sup> عاجی ندیدند. روز دیگر بمطالبهٔ زر و سیم آن مکار لثیم اعنی آزادخان [بی بنیاد مسکن<sup>۲</sup> جحیم] جمیع تهوّر پیشگان ساده لوح کریم (خان) را در خوف و بیم افکنده بعد از استرداد مال و سنال همگی را در غل و زنجیر کشید. و اسباب و اشیاء و زر و جواهری که [از] قلعه پریه<sup>۳</sup> و شکست کریمخان بدست آورده بود تمامی را با چند کس از معتمدان خود بهمراهی علم خان که بنی عم او و هفتصد سوار افغان در تحت اختیار داشت با ذریبان راهی نمود که برده در قلعهٔ ارومیه بحفاظت نگاهدارند. و سرداران [افشار و] افغان هم با فرقهٔ لشکریان اسوال و اثقالی که بهمرسانیده بودند با آدمان خود بهمراهی علم خان موصوف بخانهای خود فرستادند. و نامداران زندیه که مجموع پانزده کس [بودند] باکنده و دوشاخه خان افغان بعلم خان سپرده که ایشان را در کمال احتیاط بامتعلقان آنها بقید شدید [با خود] بارومیه برده در قلعه در حبس نگاهدارند تا بر گشتن (از عراق) آنچه صلاح باشد بعمل آید. حسب الحکم علم خان با هفتصد سوار خود و سوران ستفرقهٔ افغان و افشاریه که عدت آنها بچهار هزار سوار و پیاده می رسید از منزل پیری و کمازان کوچیده (بسمت آذربایجان راهی گردید. و آزادخان هم از آنجا کوچیده) بفرعونی بالشکر افغانی و افشار بعزم گرفتن کریم خان باصفهان روانه گردید. کریمخان که در فکر جمع آوری لشکر بود از حقیقت مکر و خدعهٔ خان افغان و گرفتاری سرداران مطلع شده قبل از رسیدن لشکر افغان از اصفهان حرکت نموده با دو هزار سوار

۱- پ : سکونت - ظ : سکوت      ۲- اصل : مسکنت      ۳- اصل : از قلعهٔ سر میه

راه شیراز را پیش گرفت. آزادخان وارد اصفهان گردیده ابواب ظلم و تعدی برعجزه  
 و مساکین گشود. روزی که از منزل پیری و کمازان اراده کوچ نموده [بود] شخصی  
 از سرکردگان افغانرا بهمدان ونواحی آن حاکم نموده با هزار سوار جرّار بهمدان  
 فرستاد. این خبر بکریمخان رسیده سیصد سوار همراه برداشته از راه غیر معمول ایلغار  
 کرده خود را بنزدیک همدان رسانیده شب در صحرا بسر برده در دیدن آفتاب خود  
 را بان هزار سوار نمودار گردانید. حاکم مذکور از دیدن سواران بخاطر گذرانید که  
 فرستاده آزادخان خواهند بود. سواری را برای تحقیق خبر فرستاد و آنها را بنزد خود  
 خواند. سوار مذکور اسب برداشته داخل آن سواران شده بتحقیق احوال زبان گشود.  
 سواران کریمخان او را گرفته بخدمت کریمخان آوردند. سوار مذکور از دیدن کریمخان  
 مضطرب شده حقیقت فرستادن حاکم مذکور را بیان نمود. کریمخان باو گفت که  
 خوف مکن بنزد سردار خود رفته آنچه دیدی بگو و او را مرخص نمود. سوار و صوف  
 از متعرض نشدن آن بلند اقبال دعاو ثنای او بجا آورده خود را بسردار رسانیده کیفیت  
 را ظاهر نمود. سردار ۱ مذکور انداز جمعه بنیاداران و درویشان جماعت افغان بجلادت  
 معروف و مشهور بود از قلت سواران کریمخان بخاطر گذرانید که کریمخان را با این  
 سواران قلیل اگر استقامت ورزد او را بخرم کنند گرفته باصفهان بخدمت آزادخان باند  
 فرستاد. و اگر راه کریم را در پیش گیرد تا عرجا برود از جانب او دست بردارنخواهم  
 شد که وقتی بهتر از این برای گرفتن کریمخان میسر نمیشود. این سواران را بسواران  
 خود حالی نموده و با هزار سوار همیز براسپان زده توری براند. کریمخان او را بخان  
 شجاعت نشان | که یک پارا از رتاب برآورده بگردن اسب انداخته تیره را بر زمین  
 زده و تکیه بر او زده ۲ ملاحظه مینمود مطلقاً از اسب اندازی سواران افغان متاثر  
 نکشته تغییر در احوال او راه نیافت ممانعت میکنند در آن مکان اسباده خیره خیره

در سواران افغان سی نگریست که سواران افغان از دو طرف خود را بنزدیک رسانیدند. و سواران کریمخانی هم اسبانرا بجولان در آوردند. آن وقت کریمخان [پارا از گردن اسب جدا کرده در حلقه رکاب جای داد و] نیزه را از زمین کنده مانند برق لامع خود را بآن هزار سوارزده بهر کس که میرسید بیک حمله سنان او را از اسب انداخته بدیگری سپرداخت. [و] سواران همراهی او<sup>۱</sup> با افغانان مقابل شده سر از یکدیگر در سواری سی بریدند. سردار افغان دید که کریمخان بهر طرف کمیت جلادت را جولان میدهد سرد را از مرکب بر زمین سی اندازد و دیگران مانند شغال از آن شیر بیشتره جلادت گریزان سی باشند. مهمیز برگرد گاه تکاور آشنا کرده خود را بکریمخان رسانید. دست تیغ را بلند کرده که بر سر کریمخان فرود آورد که کریمخان او را فرصت فرود آمدن تیغ نداده شمشیری بر کتف او نواخت که دست او را با تیغ و گردن و سر از صندوق سینه جدا ساخته بر زمین انداخت. [و در آن گرمی که تنه او بر روی زمین در حرکت بود با نیزه از زمین کنده بر سر سوار دیگر زد که او هم از زمین بر زمین افتاده گردنش شکست و هماندم بسرای عدم شتافت<sup>۲</sup>]. لشکر افغان که سردار را باین قسم کشته دیدند تاب نیاورده راه گریز را پیش گرفتند. سواران کریمخانی<sup>۳</sup> تعاقب نموده چند کس را زنده گرفته بخدمت کریمخان آوردند. خان فتح نشان گوش و بینی آنها را بریده رخصت نمود. و مردمان را از تعاقب نمودن منع نموده از همان (راهی که آمده بود بسمت) شیراز عطف عنان نمود. آزادخان که مصمم رفتن شیراز بود خبر کشته شدن سردار افغان و مقتول گشتن جمعی از همراهیان را از ضرب دست کریمخان شنیده آن وقت رفتن شیراز را موقوف و بهر طرف کسان فرستاده بتجسس احوال کریمخان پرداخت.

و (اما) علم خان (افغان) که [حسب الاسر آزاد خان] نامداران زندیه را<sup>۳</sup>

۱- پ : سواران او هم      ۲- پ : کریمخان      ۳- پ : اما علم خان

افغان که نامداران زندیه را حسب الحکم آزادخان

باکنده و دو شاخه بامتعلقان آنها باخود گرفته روانه آذربایجان گردید . یک منزل که از قلعه پیری و کمازان پیمود و خبر کشته شدن سردار افغان که از جمله شجاعان بود استماع نمود از کریمخان بخوف شده مقرر نمود که محبوسین زندیه را در فرود آمدن منازل در عقب خیمه او بامتعلقان آنها نشانیده احدی بنزد آنها آمد و شد نماید تا ورود بقلعه ارومیه بدین سنوال باشند . و در وقت نوح هر یک از نامداران را الاغی بجهت سواری بدهند که پیاده بازنجیر و کنده و دوشاخه بمنزل رسیدن مشکل میباشد . [و] موکلان [گماشته نه] آنها را در میان گرفته باسورانی که اشیاء واجناس برسوله آزادخان را برسانیدن قلعه ارومیه مأمورند تا منزل همراه آنها باشند .<sup>۱</sup> بهمین دستورتا بارومیه آنها را بحفاظت برسانند . [و] بعد از این بندوبست از آن منزل کوچیده بهمین قرار داد سه منزل را طی نمودند . در منزل چهارم که مشهور بزاجج بود نامداران زندیه را بنهج مسطور سوار الاغها کرده [و] بسبب همراه بودن زنانه مستحفظین دورتر با آنها همراه بودند . صادقخان برادر کوچک محمدخان که قصیرانقامه و کریه المنظر بود او را غلام محمدخان تصور نموده برای خدمت محبوسین او را قید نکرده بودند پای برهنه از عقب الاغهای سی آمد . و مستحفظین او را براندن الاغهای محبوسین تقید می کردند . خان مذکور ده بسبب برهنه پائی هر دو پای او از خار مجروح شده و آماس کرده بود از راه رفتن عاجز گشته افغان و خیزان گریه دندان سیرفت . محمدخان را از این حال دل پروی سوخت او را دلداری داده [و] خود گریست . در ورود بمنزل بدستور معهود محبوسین را در تکطرف خیمه علم خان در برابر آفتاب نشانیده [و] مستحفظین هم دورت الاغهای نامور بستند و او کشیدند . و در طرف دیگر خیمه صندوق و سفرش ها واجناس برسوله آزادخان را بر روی هم چیده مردم لشکر از افغان و افشار هر یک در خیمه خود بسبب ارمی هوا و مشقت راه برهنه شده بخواب رفتند . علم خان سردار هم بدستور در خیمه خود بخواب برک

۱- اصل : بیاورند

رفت. و نوکران و خدمتکاران نیز متابعت سردار خود کرده هریک درجائی کمر خود را گشوده باستراحت مشغول شدند. و اسبان همگی در زیر زین و در نزدیک خیمه‌ها بسته بجهت آسایش راه یکه میخ کرده بودند. محمدخان بشیخ علیخان گفت که معلوم نیست که اراده [آزاد] خان با ما چیست. شیخ علیخان گفت که اراده اش این است که همگی را بقتل رسانیده زنان را متصرف شود و اندوخته چند ساله را بمکر و خدعه<sup>۱</sup> (و قسم‌های دروغ) بضبط خود آورد. و همگی مقید سلسله زنجیر گردیده‌ایم از شومی نفهمی تست که بسخنان کاذبه قاضی حرامزاده فریفته شده خود و ما را باین بلا گرفتار و بنا سردی قتیل سیف خونخوار خصم [بدکرار] و نسوانرا اسیر فتراک افغانه لجوج مکار کرده در نظر همگنان بی وقر و شرسار نمودی. اکنون که چاره بجز رضا و تسلیم نمیباشد بر گذشته افسوس خوردن بیجا و فائده‌ای بر آن متصور<sup>۲</sup> نخواهد شد، محمدخان گفت که فی الحقیقه از نادانی [خود] باین روز گرفتار شدیم چنین خاموش ماندن و با دست و پای بسته کشته شدن بسیار ناگوار است. مرا این وقت چنین بخاطر میرسد که همگی سردسان این لشکر و مستحفظین بسبب صعوبت راه و شدت گرمی هوا هریک در سکائی کمر و او کرده بخواب غفلت میباشند. و علم خان سردار این لشکر هم در خواب مرگ است<sup>۳</sup> در استخلاص خود باید کوشید که چنین فرصت دیگر بدست نخواهد آمد. همه سرداران<sup>۴</sup> از این سخن غم افزا از غیرت سرها را بزیر انداخته آشگ در حلقه چشم آنها بگردش درآمد. محمدخان صادقخان برادر خود را طلبید. آهسته باو گفت که اگر توانی پارچه آهنی یا کاردی بزودی بمن برسان و اگر میسر نشود پارچه استخوانی از هر کجا باشد پیدا نموده بیمار. صادقخان را چون غلام تصور نموده بودند و کنده و دوشاخه نداشت فی الفور پارچه استخوانی را پیدا کرده بنظر محمدخان رسانید. خان مذکور از استخوان سیخ

۱- اصل: بگیرد و بخدعه  
 ۲- پ: مترتب  
 ۳- پ: غفلت مرگ است  
 ۴- پ: نامداران

کنده و دوشاخه (خود) راست کرده استخوان را بشیخ علیخان داد. او هم بدستور میخ کنده خود را جابجا نموده بدیگری داد. بهمین دستوره همه دلاوران میخ کنده ها و دوشاخه ها را حرکت داده هر یک اسبی (را) که در درخیمه های یک میخ کرده بودند در نظر آورده بیکبار کنده و دوشاخه را از خود دور کرده از جا برخاسته خود را باسبان رسانیده هر یک براسبی سوار و نیزه ها را که در نزد اسبان بر زمین زده بودند ربوده اسبان را بجست و خیز در آوردند. شکر علیخان که تیغه شمشیری در میان جوال آرد پنهان نموده بود برآورده خود را بخیمه علم خان سردار رسانید. صفر علیخان که او هم یکجوره طپانچه<sup>۱</sup> پر کرده خشکه بند و از سست حفظ بن مخفی نموده بود همان وقت برآورده از عقب شکر علیخان بخیمه علم خان خود را رسانید. خان موصوف از آواز پای آنها از خوف جسته و اجل معدتی را در بالین خود دید. خواست فریاد کند که شکر علیخان بیک ضرب شمشیر<sup>۲</sup> که بر لطف او نواخت او را از پای در آورد. صفر علیخان در آن گرمی هردو طپانچه [را] بر شکم او خالی نموده شد فی الفور برای عدمش فرستاد. [و] دلاوران که بر اسبان سوار گردیده نیزه را برداشته دست بجای از آستین جلادت برآورده مانند گرگی که در رمه کوسپند افتد هر یک از طرفی خود را نموده بهر کسی [که] می رسیدند بضرب سیف و سنان دمار از نهاد او بر آورده بکک ضرب بسرای عدمش میفرستادند. و فریاد میکردند که و لیل الیوم! در سخن بانکر رسیده علم خان را کشته محبوبین را خلاص نموده و اینک خود هم رسیده است. این لشکر را بقتل خواند رسانید. مردمان و لشکریان که بعضی بر اسب و بعضی بر پیاده خواب بودند از حملات نمایان آن رستم ترادان بترسیدند. اسبان شکر علیخان خوف نظم در دلبهای آن ها راه یافته چون داده شغالان از حیرت آن شیران راه خوابنده و حد بیدار بسمت<sup>۲</sup> دوه و مجرا در میان دیدند. و جماعت سواران از آن بد که قریب پنجاه

۲- پ: شمشیر

۱- پ: طپانچه



کس بودند هر یک دکنکی بدست گرفته خود را بصندوقها و مفرشها و اشیاء رسانیده بضر ب دکنک چند نفر را مجروح نموده سابقی بدستور دیگران خود را بجانب هامون و جبال کشیدند. و استران محوله آن صندوقها و اجناس را که در همان نزدیکی بسته بودند آن زنان مردنشان از کمند واکرده بقرب هفتاد رأس را از صندوق و مفرش و اشیاء حمل نموده دلاوران را از حقیقت آگاه گردانیدند. دلاوران همگی بیکجا جمع و استران را با نسوان پیش انداخته بمردانگی از میان آن معرکه خود را بیرون کشیده از راه غیر متعارف بسمت چمچال<sup>۱</sup> (که بلو کیست از راه کرمانشاهان) مرحله پیما گردیدند. الحق چنان تهور و جلالتی که از این پانزده نامدار که بسته زنجیر آن قوم مکار بودند و در میان سه (چهار) هزار پیاده و سوار خونخوار بقید اسر<sup>۲</sup> گرفتار و بی اختیار بودند با عدم معاونت و استمداد خویش و تبار که محض (از) مدد و لطف پروردگار در عرصه کارزار بظهور پیوسته در این جزو زمان هیچیک از دانایان رموزدان را بخاطر نگذشته و از صاحب شوکتان با نام و نشان اینچنین شجاعتی احدی نشنیده است. القصه بعد از بیرون رفتن نامداران از میان آن لشکر که های وهوی مردمان کم شد گریختگان کوه و متفرقان هامون که از کریمخان و لشکر او اثری ندیدند بخیمها معاودت نموده. علمخان سردار خود را در خیمه مقتول و خوانین زندیه و صندوقهای اموال و مفرشان اشیاء مرسله آزادخان و استران محموله اجناس را در جای خود نیافتند. و جمعی از لشکریان مقتول و برخی را زخمی بنظر درآوردند. همگی در بحر حیرت غوطه ور گردیده آمدن کریمخان را صدق انگاشته عریضه ای مشتمل بر آمدن کریمخان و خلاص نمودن محبوسان و بردن اجناس و کشتن علمخان و سایر مراتب نوشته خنظله بیک افغان را بایکنفر سوار بچاپاری باصفهان بنزد آزادخان فرستادند. و خوانین زندیه باستعجال خود را بمحال چمچال<sup>۲</sup> رسانیدند. در ورود بان

۲- پ : اسیری

۱- پ : چمچه مال

مکان جماعت خزل<sup>۱</sup> که از فرقه<sup>۲</sup> اکراد باشند آنجا بودند از ورود آنها مطلع شده بقرب<sup>۳</sup> سه هزار سوار و پیاده بخدمت آنها شتافتند. و جماعت دلفان<sup>۴</sup> که از ایلات خرم آباد لرستان میباشند از بدسلوکی اسمعیل خان از مکان خود کوچیده بنای سکنا در چمچال<sup>۵</sup> گذاشته بودند هزار سوار و پیاده از آنجماعت هم بنزد خوانین مذکور رفته اسرو نهی آنها را مطیع گردیدند. [و] نامداران با این جمعیت کوچیده دونفر شاطر جلد را بسمت شیراز برای تحقیق احوال کریمخان و مخبر ساختن او را از حقیقت استخلاص خود و سایر مراتب فرستاده و خود عازم بروجرد<sup>۶</sup> گردیدند. در ورود بان بلده مردان آزادخان که در آنجا بودند چند نفر را بقتل رسانیدند. و در هر جا که از مردمان افغان خبر می یافتند گرفته بقتل می رسانیدند. و در جمع آوری لشکر بجمیع اطراف کس فرستاده خلاصی خود را بگوشی خاص و عام رسانیدند. کریمخان که در میان اصفهان و شیراز هر روز بتبدیل مکان در جایی باشمعه نفر بسرمیبرد از اجتماع خلاصی سرداران و آمدن آنها ببروجرد<sup>۷</sup> ایلغار زنان خود را ببروجرد<sup>۸</sup> رسانیده بیاران خود ملحق گردید. ایلات دور و نزدیک از آمدن او مطلع گردیده فرقه سله<sup>۹</sup> و جماعت دلفان<sup>۱۰</sup> و خزل و قوم قراکوزلو و خدا بنده لو و سایر ایلات (شوروی) بادواب و مواشی و زنانه خود را بخدمت کریمخان و سرداران رسانیدند. و بدفعات از لشکریان متفرق دو دو پنج پنج آمده داخل لشکر می شدند. آزادخان از این مناسبات خبر یافتند از اصفهان حرکت نموده بالشکر خونخوار افغان و افشار جمع خالات بسمت بروجرد<sup>۱۱</sup> افراشت. کریمخان و سرداران زندیه از حرکت او مطلع شده مسدودت حرب او را دیدند. و از بروجرد<sup>۱۲</sup> کوچیده روانه سیلاخیر و در ورود بمنزل دوآبه<sup>۱۳</sup> (تخت سرداران و بزرگان ایلات را بنزد خود خوانده بنا داشت که سوار و پیاده از میان جماعت

- ۱- اصل : خزل      ۲- پ : بقرب      ۳- پ : دلفان      ۴- پ : چمچه مال  
 ۵- اصل و پ : در هر پنج موضع (بروجرد) و آن مسلماً خطا و صحیح بروجرد است  
 ۶- پ : فرقه سله سله      ۷- پ : دوآبه

نسوان جدا گشته مہیٹای حرب باشند. و قبل از رسیدن آزاد خان زنانه و اسباب و سراعی و سواشی جمیع ایلات را بھر سمت کہ امن باشد فرستاده و خود با خصم بمقاتله پردازند. آن جماعت ہر یک بگذری تمسک<sup>۱</sup> جستہ قبول این معنی نکردند. در این بین خبر ورود لشکر افغان در دو فرسنگی رسید. مردمان ایلات بفکر کار خود<sup>۲</sup> افتاده اسباب و گوسفند زنانه و سایر مایحتاج کہ ہمراہ داشتند در مکان مرتفعی کہ از جادہ دور بود رسانیدہ و خود ہم با آنها در یکجا قرار گرفتند. کریمخان و سرداران را پاس خاطر آنجماعت دامن گیر شدہ با زنانه خود را ببالای آن تپہ کشیدہ منتظر امر تقدیر آنشب را بروز رسانیدند. در دمیدن آفتاب عالمتاب لشکر افغان نزدیک رسیدہ خیمہ ہا ایستادہ کردہ مستعد قتال وجدال گردیدند. کریمخان و سرداران با زنانه خود در یکطرف استقامت ورزیدہ ہر چند سردمان ایلات را با خود بر حرب افغان ترغیب نمودند احدی باین معنی تن در ندادہ بفکر بیرون کردن گاؤ و گوسفند و اسوال و زنانه در تلاش میبودند کہ لشکر افغان و افشار از چہار طرف را ہا را گرفتہ و جمعی بارادہ یورش اسبان را گرم عنان نمودہ تیغها را از نیام بر آوردند. کمرخان برادر زادہ محمد خان چون دلیری جماعت افغان را دید و ایلات و سردمان خود را در بیرون کردن اسوال و غنائم سعی و بحرب مستعد ندید دانست کہ کار از دست رفتہ و دسامد لشکر افغان مسلط شدہ دسامر از نہاد آن جماعت بر خواہند آورد. بی اختیار کمیت جلادت را ہمیز زدہ از تپہ سراسیب و در میان جادہ عنان تکاور را کشیدہ ایستاد. یکہ تازان لشکر افغان کہ او را دیدند چہار کس از بہادران از آن جماعت کہ مرتبہ سرداری داشتند از تیپ جدا شدہ بطرف کمرخان اسبان را رکاب کردہ کہ بر ہمگان جلادت خود را ظاہر ساختہ بزور بازوی سردانگی او را دستگیر نمایند. کمرخان ارادہ آنها را دریافتہ اسب را از جا برانگیختہ بجانب<sup>۳</sup> سرداران<sup>۴</sup> مذکور روان گردید. کریمخان کہ کمرخان را

۱- اصل: مستمسک ۲- پ: گاؤ و خر خود ۳- اصل: جوانب ۴- پ: سواران

تنها دید سه چهار نفر از فرقه زندیه را بکومک او فرستاده هنوز سواران بکمرخان نرسیده بودند که یکی از سواران افغان که عمرخان نام داشت و از سواران [دیگر] در پیشی سبقت گرفته باسید گرفتن کمرخان عنان توسن بادپای را در هیچ جای نکشید. کمرخان هم بهمین دستور زمام عنان جهان پیما را سست کرده در عین دوانیدن اسبان چنان بریکدیگر خوردند که هر کدام بطرفی افتاده سردوسر کب در هم غلطیده گردن هر دو سوار شکسته و سر کبان را مغز پریشان گردید. یکمتر سوار افغان بجلدی پیاده شده و سر کمرخان را از تن جدا کرده بخدمت آزادخان رسانید. و سواران زندیه که از سوار افغان این حرکت را دیدند یکی از آن سواران خود را بنعش عمرخان گردن شکسته رسانیده سر او را بریده بخدمت کریمخان رسانید. عمرخان از دیدن این معامله بی اختیار گریست. و بنامداران زندیه تأکید نمودند که شما زندان را بجز قسم توانید از میان این معرکه برآورده بفرستد بروید. و خود نیزه را بوسر چنگ گرفته از تپه سرازیر شده در آنجا که کمرخان با اسب غلطیده بود رسید. عنان شکسته [ویکپارا از رکاب برآورده بگردن اسب انداخته و نیزه را بر زمین زده بود تکبید زده از ایستاد و) بطرف لشکر افغان از روی غضب سینگر بست. آزادخان اسب خان افغان که یکی از سرداران نامی و بشجاعت و دلای موصوف و مشهور بود با ده نفر از شجاعان کار آزموده برای دستگیر کردن کریمخان بجهت آنکه یکی از سرداران زندیه خواهد بود فرستاد. سواران مذکور اسبها را از جا برانگیختند بجانب روان گردیدند. آن یکه سوار عرصه شجاعت و تهوار مطلقاً انداخته بخون زکات از اسب سواران سد اسکندر در آن مکان پرخطر استقامت ورزید تا آنکه اسب خان افغان پاره سواران بفاصله دوازده قدم تا نزد آن سریر آرای مسند<sup>۲</sup> دادا و چهار رسیدند. اسب خان بر سواران دیگر سبقت نموده از میان آنها جدا شده نیزه با بدست گرفته و بهسوز بر تنهای شاه سواران

۱- اصل: بنزد ۲ پ: تا نزد آن مسند آرای

آشنا نموده بطرف کریمخان نیزه را خوابانید. آن شیرصورت پارا [از گردن اسب برداشته] بحلقه رکاب جا داد و بتیغ آبدار نیزه آن غدار را قلم کرده نیزه خود برسینه او زد که از چهار آینه زره گذشته از پشت او سربرآورد. وقوت نموده او را با همان سنان از صدر زین کننده آنچنان بر زمین زد که جان بقابض ارواح سپرد. سوار دیگر پیش آمد او را هم بقوت بازو با سنان جان ستان از زین جدا ساخته بر زمین زده بوادی عدم رسانید و نعش او را بالای نعش اشرف خان انداخته رو بسواران دیگر نهاد. یکنفر از آن سواران اسب را جهانیده بمقابل آمد. کریمخان او را فرصت نداده نیزه بر تهیگاه او نواخت که از طرف دیگر سر بر کرد و او را هم از صدر زین در روده بیمارانش ملحق ساخت. سواران دیگر را طاقت و یار او جرأت مقابله نمانده پا را بر عقب کشیدند. خان توکل نشان زیاده متعرض آن سواران نشده عطف عنان بجانب متعلقان نموده خود را بآنها رسانید. آزادخان را از ملاحظه بیداد آن یکه سوار تاب نمانده لشکر خود را بیورش امر نمود. بیکبار همه لشکریان یورش بان تپه آورده و سردمان ایلات [کریمخان] زنانه خود را یکجا کرده حرب کنان خود را بانسوان از لشکر افغان بیرون آورده بجانب اوطان رهگرا گردیدند. کریمخان و فرقه زندیه هم بسبب همراه بودن زنان با سر جدال نپرداخته نسوان را پیش انداخته در عین گیرودار خود را از آن معرکه بکنار کشیدند. کریمخان و اسکندر خان برادرش با متعلقان بسمتی و محمد خان و شیخعلیخان و سایر خوانین با زنان و متوسلان بطرف چمچال<sup>۱</sup> و هرسین بدر رفتند. لشکر افغانه داخل غنائیم بی شمار گردیده چند نفر را مقتول و زخمی نموده جمیع آن اسباب و اسوال را بتصرف خود آوردند. و بسبب کثرت غنائیم و دواب و اشیاء که بدون نزاع نصیب آنها گردید بتعاقب<sup>۲</sup> گریختگان نپرداختند. آزادخان بفتح و فیروزی بعد از سه روز از آن مکان حرکت نموده بسمت اصفهان کوچ نمود بعد از طی منازل وارد

۲- اصل و پ : متعاقب

۱- پ : چمچه مال

اصفهان گردید و بجمیع بلاد عراق فتحنامه نوشته و عمال از طرف خود مقرر نموده فرستاد

[در بیان رفتن کریمخان بقومشه و] حرب کردن با آزادخان افغان و بقتل رسیدن

اسکندرخان برادر کریمخان و گریختن کریمخان و تعاقب نمودن فتحعلیخان

و بی نیل مقصود مراجعت کردن و سوانح دیگر آن زمان

در آن اوان که کریمخان و اسکندرخان با جماعت نسوان از منزل دوابه سیلاخور رو بفرار نهادند «و» باراده رفتن (بسمت) شیراز طی مراحل مینمودند از فرقه زندیه و لشکریان و سایر ایلات بدفعات در بین راه سیصد سوار بآنها ملحق گردیدند. کریمخان فسخ رفتن شیراز نموده زنانه و متعلقانرا در ساسنی گذاشته و خود بنا را بر قزاقی گذاشت. و در یکجا قرار نمی گرفت. و هر جا سراغ افغان می نمود تاخت بر آنها می آورد. مدت دو ماه در صحراها و جبال بسر برده لحظه ای نمی آسود. و در خفا از مردمان دور و نزدیک در استمداد و جمع آوری لشکر روزی گذرانید. و قلیل جمعیتی بهم رسانیده خود را بقومشه نزدیک اصفهان رسانید. مردمان قومشه را عنفا با خود متفق و قلعه آنجا را بتصرف آورد. این خبر با آزادخان رسید. فتحعلیخان افشار را باهشت هزار سوار افغان برای گرفتن کریمخان فرستاد. خان سوسوف با چهار هزار (سوار) افغان و چهار هزار (سوار) افشار از اصفهان برآسوده راه قومشه را در پیش گرفت. در ورود بآنجا کریمخان با سه هزار سوار و پیاده که بعضی آلات حرب نداشتند بمقابله پرداخت. اسکندرخان برادر کریمخان با دویصد سوار رسیدن آمد. و از طرف فتحعلیخان هم جمعی باستقبال او شتافتند معرکه دار و دیر گرم گذشت. اسکندرخان مردمان فتحعلیخان را بعقب دوانیده چند کس را در سواری سرا از ملک بکن جدا نمود. و خان افشار بدفعات کومک میفرستاد و از اسکندرخان شکست خورده داری از پیش آوردند.

۱- پ: حرب کریمخان در قومشه با آزادخان و بقتل رسیدن اسکندرخان و شکست کریمخان و سوانح آن ایام  
۲- پ: و در معنی

فتحعلیخان دست پاچه شده کس بنزد آزادخان فرستاد که اگر خود با لشکر باین صوب رهگرا نگردند کار از دست میرود. آزادخان با جمیع لشکر از اصفهان برآمده در عین گیرو دار وارد آن دیار گردید. تیپ یمین و یسار آراسته و خود با قول عظیم در قلب لشکر قرار گرفت. اسکندر خان خود را بکریمخان رسانیده عرض نمود که جمعیت ما سه هزار لجاره است که بعضی سلاح ندارند. و لشکر خصم از چهل هزار متجاوز است که همه با سرانجام می باشند. میدان داری با این جماعت با قلت لشکر بی صورت است من بقتلهائی خود را بمیان تیپ آزادخان میرسانم. اگر خدا خواهد آزادخان را ضربه میرسانم. اگر او کشته شد از کثرت لشکر او باکی نیست و فتح از جانب ما خواهد بود. و اگر زدن [او] میسر نشود صلاح در آنست که تو حرب را موقوف نموده برگردی و بعد از بهم رسانیدن لشکر و استعداد انتقام کشیدن در هر جا اتفاق افتد کوتاهی نباید کرد. بعد از اتمام این سخن تنک اسب را احتیاط نموده بر اسب سوار و نیزه خود را ربوده تیپ آزادخان را در نظر آورده [مرکب را گرم عنان نموده] خود را به [بمیان] تیپ [آزادخان] رسانید. خان افغان و متابعانرا بخاطر رسید که این سوار را کریمخان برای خواستن اسان فرستاده است. همگی کوچه دادند. اسکندر خان نزدیک رسیده سواری از سرکردگان افغان که نزدیک آزادخان قرار داشت او را آزادخان پنداشته نیزه را برتهی گاه او نواخت که از طرف دیگر سر بر آورد. سوار مذکور از اسب غلطیده روانه دیار عدم گردید. سواران از چهار طرف او را در میان گرفتند. خان موصوف از میان آنجماعت خود را بیرون انداخت. سواران از دیدن آن تهو و روحجاعت کسی با او مقابل نشده او را هدف گلوله تفنگ نمودند. چهار گلوله باو و اسبش رسید که نیم جان خود را بکریمخان رسانید. از دور آواز برآورده گفت که من شخصی را در میان تیپ سواران آزادخان از اسب غلطانیدم اگر آزادخان خواهد بود کار بر مراد است. [و] اگر دیگریست صرفه در جنگ نیست فکر کار خود بکن. همین سخن

را گفته از اسب در غلطیده جان بجان آفرین تسلیم نمود .

کریمخان که این حال را دید گریبان بی طاقتی را چاک نموده [ و ] نعش اسکندر خان را بخاک سپرد . و بسبب غلبه اعدا و قلدت لشکر خود بر سخن اسکندر خان عمل نموده با سعدودی عطف عنان نموده بسمت کندمان فرار نمود . آزاد خان خود با لشکر بتعاقب پرداخته تا ( ده کرد ) دو منزلی کندمان از تعاقب عنان نکشید . کریمخان با سی نفر [ از ] فرقه زندیه که در آنوقت همراه بودند اهل حرم و زنانه آنجماعت را همراه گرفته بسرعت روانه گردید . آزاد خان از ده کرد قدم پیشتر نگذاشت . فتحعلیخان افشار بعرض رسانید که چنین دشمن قوی را که با او جمعیتی نیست بحال خود گذاشتن خلاف رویه سرداری و از قاعده احتیاط و حزم خارج است . خان افغان در جواب خان لجاجت بنیان گفت که چون کوهستان بختیاری نزدیک و محل سکناى جماعت مذکور است تعاقب نمودن بیصورت است . یحتمل که فرقه بختیاری با او از باب یاری بر آیند و چشم زخمی بلشکر برسد . فتحعلیخان بار دیگر درین باب اصرار نموده شاعرخ خان<sup>۱</sup> افغان ده از جمله سبازان مشهور بود با او مشتق کشته بتعاقب نمودن مأمور گردیدند . جمعی از بهادران افشار و بکه تازان افغان را همراه گرفته بعزم دستگیر کردن کریمخان ایلغار کنان بر لبان را گرم عنان نموده در در بند سرج<sup>۲</sup> بکریمخان رسیدند . قبل از رسیدن این سواران کریمخان ازدور دیده دانست که برای گرفتن او آمده اند . شکرعلیخان<sup>۳</sup> را فرمود که اهل حرم و زنان سواران همراهی را پیش انداخته از نهری عظیم که میان دو دوه واقع است عبور نموده خود را بماسنی رسانند و خود بتنهائی در انطرف نهر قرار گرفتند . با سواران زد و خورد کرده نکذارد که از نهر عبور نمایند تا سواران افغان بسنگول حرب گردند . و فیما بین آنها و سواران همراهی حرم و متعلقاتان فاصله بعمل آید . شکرعلیخان<sup>۴</sup> و همراهیان

۱- اصل و پ : اصرار      ۲- پ : شاه خ شاه خان      ۳- پ : مرج

۴- پ : شیخ علیخان      ۵- پ : گردیدند



متعلقان را پیش انداخته یکی از اهل حرم کریمخان طفل شیرخواره قنذاق بسته‌ای در کنار داشت و بدستی عنان کمیت و در دست دیگر آن طفل [شیرخوار] را گرفته از خوف افتادن آن طفل در آن نهر بتأمل میرفت. کریمخان بسبب نزدیک رسیدن دشمنان آن بیگناه را از کنار آن ضعیفه بنوک سنان ربوده در آب انداخت. وجوئی که در میان [نهر] حفر کرده و پل سنگی بر آن ساخته بودند سواران و اهل حرم با متعلقان از آن پل عبور نموده بعد از عبور آنها کریمخان اسب را بر بالای پل جهانید. ناگاه دست سرنگ در میان دوسنگ فرورفت. هر چند آن حیوان تلاش و سعی مینمود که دست را بر آورد زیاده مستحکم میشد. در این وقت فتحعلیخان و سواران بکنار نهر رسیدند. شکرعلیخان زند که دشمن را بکریمخان نزدیک دید بجلدی تمام از اسب خود پیاده شده تفنگ چقماقی که در دست داشت قنذاق آن را چنان بر کفل اسب کریمخان زد که تفنگ شکست. و (اسب) از ضرب قنذاق بقوتی از جاجست که هر دو سنگ از جای خود کنده شده و از بالای پل در آب (افتاد) و دست او را آسیبی نرسید. کریمخان از پل عبور نموده در آن طرف پل عنان کشیده [یکپارا از رکاب خالی نموده بگردن مرکب انداخته] (ایستاد). و شکرعلیخان<sup>۱</sup> و سواران را با جماعت نسوان فرمود که شما پیشتر بروید ما هم اگر خدا خواسته است از عقب خواهیم آمد. بموجب فرموده [کریمخان] شکرعلیخان<sup>۱</sup> با متعلقان راهی گردیدند. همان زمان فتحعلیخان و شاهرخ خان با سواران بکنار نهر رسیدند. چشم فتحعلیخان بر کریمخان افتاد که تنها در آن طرف نهر ایستاده است بشاهرخ خان گفت که تو مکرر در خدمت آزاد خان لاف میزدی که آرزو دارم که کریمخان را تنها در میدان یافته او را دست و پا بسته بخدمت تو آورم که سپاهگری و شجاعت من و او ظاهر گردد. الحال که بارزوی خود رسیدی این سوار که تنها ایستاده است کریمخان است. اگر در قول خود صادق بمیدان آورفته

شجاعت خود را ظاهر کن. و کریمخان را گرفته بیاور. شاهرخ خان مردود چون پلنگ  
خشم آلودهی بر تکاور زده از نهر عبور نمود و تفنگ را بر سر چنگ درآورد کریمخان  
[پارا که در گردن اسب انداخته بود برداشته بحلقه رکاب استوار و] سنان آبدار را  
ربوده آهنگ آن سوار خونخوار نمود. آن مکار غدار تفنگی بجانب آن نامدار خالی  
نمود کریمخان « گلوله» تفنگ را از خود رد نموده و ریح افعی شعار را چنان برسینه  
پر کینه آن شقاوت آثار نواخت که از زره [و] چهار آئینه گذشته (و) سینه و پشت را  
خراشیده یک وجب از طرف دیگر برآورد. وقوت نموده آن لخت کوه را چون گاه از  
زین کنده بر زمین زد که نقش بست. و بجلدی از اسب خود پیاده شده بر سر لب شاهرخ  
خان سوار گردید. عبیدی بهادر اوزبک که در جلالت خود را از شاهرخ خان بیشتر  
سیدانست و در میان آن سواران بود کمیت تهوّر را جهانیده سنان جانستان را چون  
مار ارقم حواله آن شیر ژیان نمود. آن یکّه تاز عرصه دلاوری بشمشیر نیزه او را قلم  
نموده تیغ را محرف برکتف او نواخت که برق شمشیر از زیر بغ او چون شعله  
جواله لامع گردید. سرودست او برخا بدان دگر افتاده نصف تن او بر زمین مانده  
مانند بید از تنه باد اجل لرزان و نگو شمار بدیار عدم شتافت. فتحعلیخان و سواران  
دیگر که ضرب آن دست سردانه را دیدند دیگر کسی جرأت آمدن میدان نکرده تفنگ ها  
را بر سر چنگ گرفتند آن تهمت نژاد را از راه عناد هدف گلوله بیدار ساختند. حفظ  
الهی بسپرداری قدم بمیدان دارزار گذاشته آن گلوله ها را از آن نامدار رد نمود. در  
آنوقت آفتاب عالم تاب در خلوتخانه مغرب نهان گردید. و سپاه منمت هجوم آورد جهان را  
بکسوت عباسیان برآورده لباس سیاه پوشانند. سواران اندک با خرد و سعلقان  
زیاده بر نیم فرسنگ طی مسافت نموده از نظر سواران سینه بر دیده بودند. کریمخان  
دیگر متعرض فتحعلیخان و سواران نگردد غطف عنان بجانب سعلقان نموده از

عقب آنها کمیت جهان پیمارا گرم عنان نموده از نظر دشمنان غایب گردیده بیاران خود ملحق گردید . فتحعلیخان که در میان لشکر افشار و اوزبک و افغان بسبب بی رحمی و ظلم و تعدی مشهور بجاروبخان بود چون در نزد آزادخان زبان بلاف و گزاف گشوده برای دستگیر کردن کریمخان مسافت بعیده را طی کرده مزنون خاطر او بعمل نیامد و دو کس از سرداران نامی هم بقتل رسیدند از خجالت و شرمساری هفده روز در آن مکان توقف نموده دهات کندهمان را قتل و غارت نموده آن محالات را ویران و با خجالت و انفعال فراوان مراجعت بخدمت آزادخان نمود .

در بیان آمدن سرداران بختیاری بنزد نامداران زندیه و ایشان را بمیان دربند

بردن و ملاقات علیمردانخان با آن نامداران و رفتن شیخ علیخان

برای آوردن کریمخان و بقتل رسیدن علیمردانخان بختیاری

بدست محمدخان و سایر واقعات آن اوان<sup>۱</sup>

چون سبق ذکر یافت که محمدخان و شیخ علیخان و سرداران زندیه بامتعلقان در دوابه سیلاخور رسیدن بکریمخان را در [آن] معرکه متعذر دیدند بی اختیار از ایلات جدا گشته بسمت چمچال<sup>۲</sup> که محل اقامت<sup>۳</sup> جماعت خزل و دلفان بود مرحله پیمایا گردیدند . در ورود بان سرزمین علیمردانخان بختیاری که در آن اوان در میان ایل چهارلنگ که محل سکناى آنها در آن نزدیکی است سی بود . از حقیقت سرکردگان زندیه مطلع شده علیمردانخان ولد زمانخان را با بهزادخان و فتاح خان با سه هزار سوار فرستاد که از راه دوستی ابواب یگانگی گشوده آنها را بمیان ایل بازنانه و متعلقان بیاورند . هر گاه ابوا امتناع نمایند همگی را دستگیر و مقید سلسله زنجیر نموده بنزد

۱- پ : در بیان بردن علی مردانخان بختیاری سرداران زندیه را بمیان ایل و کشتن محمد

علیخان را (؟) و رفتن بسمت کیلان و حقایق آن ایام ۲- پ : چمچمال ۳- اصل و پ : استقامت

او برسانند. سرداران مذکور با سه هزار سوار ایلغار نموده خود را «بآنها» رسانیدند. نامداران زندیه که ازین ماجرا غافل و بی خبر بودند گرد سواران را دیده پنداشتند که لشکر افغان است. ب فکر کوچ افتاده زنان را سوار نموده باقی ماندگان را تقید سواری مینمودند که [ همه ] سرداران بختیاری لشکر خود را آن طرف واداشته و خود بنزد شیخ علیخان و محمدخان و سرداران زندیه آمده زبان دوستی بیان را بداجوئی آن نامداران گشوده گفتند که هر چند نزاع ما و شما در عالم ایلدیت تا حدی از طرفین باقی است بر طرف نخواهد شد. از ملاحظه تسلط غیر که بیگانه در دین و قتل و نهب ما و شما را بحج اکبر قرین میداند. طبع غیور هرگز راضی باین امور نمیشود که دشمنی از راه دور آمده عنان اختیار و اقتدار در بد تصرف آورده مالک جان و مال گردد. و مال کار از تسلط (او) بدلت و ادبار کشد. چنانچه در مفتوح شدن قلعه بری و نمازان بمکر و حیلۀ آزادخان و حبس نمودن نامداران علی سردانخان نلان بسیار ناخوش و گریان بود. وقتی که خبر استخلاص همگی سرداران باورسیس بخیر آمد و خندان گردید. درین وقت که خبر ورود «شما» را باین سرزمین شنیدند زناده مشغوف شده ما را فرستاد که برادرانه با شما ملاقات کرده باتفاق بمیان ایل رفتند. علیمردانخان ابواب دوستی و اتحاد را گشوده معاملات گذشته را بسیار منسیبانه کشیدند با یکدیگر متفق و یکدل شوند. و با استعداد و جمع آوری لشکر برداختند. خود را از لشکر افغان بکشند. و عراق را «خط و» بدون نفاق با یکدیگر اتفاق کرده دست تسلط خصم را کوتاه سازند. و من بعد سلوک مخالفانه را از میان بردارند. بموافقت و بیوائت یکدیگر باب اجتماع گشایند. نامداران زندیه چون چاره را منحصر در یافتن درآمد بدون گفتگو راضی شده با سواران بختیاری از راه سلوک برآمده و باتفاق بجمعیت رسان این بنام علیمردانخان روانه گردیدند. در ورود بدخنه در بند شاه ایسای خاك رستان و محل سکون طایفه الوارا و بختیاری است سواری بجهت خبر بنام علیمردانخان فرستادند. آنروز در همانجا مقام نموده روز دیگر داخل در بند. و در بین راه علیمردانخان واسعه میل

خان با جمعیت بسیار آمده بانامداران زندیہ ملاقات نموده مکان سکونت جماعت زندیہ را در همان دربندسین و لازمهٔ مہمانداری [بعمل آورده. آذوقہ ہر روزہ را معین نموده کہ بقدر ضرورت، باشندگان آن سرزمین بمہمانان بدون تکلف برسانند. و با خوانین زندیہ ابواب آمد و شد گشاده آناً فاناً در سلوک و صحبت می افزود. بعد از گفتگوهای دوستانہ علی سردانخان بمحمدخان گفت کہ اگر در اینوقت کریمخان ہم باینجا می آمد ہمگی با ہم متفق شدہ لشکر لرستان و بختیاری و زند را یکجا کردہ آزادخان را از عراق بیرون می کردیم. شیخ علیخان کہ در جماعت زندیہ بعقل و فہم و دانائی گوی سبقت از ہمگنان ربودہ و از فساد ضمیر فرقہ بختیاری نسبت بجماعت زندیہ مطلع بود و میدانست کہ غرض کلی علیمردانخان از سلوک در این اوان بدست آوردن کریمخان است کہ بطایف الحیل از راه دوستی اورا ہم بدست آورده ہمگی را بقتل رساند. برای خلاصی خود تدبیری بخاطرش گذشتہ بعلمردانخان گفت کہ الحال دوستی و بزرگی شما معلوم ہمہ شد کہ فی الحقیقہ خیرخواہ و درگفتہ خود از بدی سعرا می باشند. بسبب سخنان ارباب غرض کار ما و شما بنفاق کشید. اگر از اول خوبی ها و حسن سلوک شما بنوعی کہ اکنون معلوم گشتہ می فہمیدیم ہرگز بسخنان اہل غرض اعتنا نکرده با ازجاءہ صلاح و صوابدید شما بیرون نمی گذاشتیم. برای خاطر جمع نمودن کریمخان و آوردن او بن سیروم<sup>۱</sup> بہر قسم کہ خاطر او از طرف شما جمع شود اورا خاطر جمع نموده بدون تأمل اورا سی اورم. و دیگری کریمخان را خاطر جمع<sup>۲</sup> نمیتواند کرد. علیمردانخان سخن شیخ علیخان را صدق انگاشتہ اورا برای خاطر جمعی و آوردن کریمخان رخصت نمود. شیخ علیخان بلا توقف بسمت اصفہان با چند نفر از برادران و ہمراہیان خود روانہ گردید. خان بختیاری بیشتر از پیشتر بنای سلوک با جماعت زندیہ گذاشتہ. و اکثر بایکدیگر ملاقات کردہ بانظار رسیدن کریمخان و حرب نمودن با آزادخان مشق جنونی میکردند. دو ماہ بدین منوال گذشت کہ از آمدن

۱- اصل : من میرویم ۲- اصل : خاطر جمعی

کریمخان و شیخ علیخان اثری بظهور نرسید. سرداران بختیاری سخفی بعلمیرداخان در تهیه قتل محمدخان و نامداران زندیه مشورت مینمودند که چون آمدن کریمخان باین مکان از رویه عقل خارج و امکان ندارد. شیخ علیخان زیرکی بکاربرده خود را خلاص نموده بکریمخان ملحق گردید. نگاهداشتن این [جماعت که هر یک آفت دهر و بپای خود بگورستان آمده اند بی صورت و صحبت نمودن بآنها بی ثمر و درآستین مار پروردنست. علمیرداخان سخن گویندگان را منظور نکرده جواب داد که این حرکت بسیار نامناسب و از سردان بعید و قبیح است. آله با دشمنان عهد و پیمان در میان آورده بخانه خود بیاورند. و بقول خود عمل نکرده بقتل آنها پردازند. چون ایشان را بخانه خود آورده ایم و حقیقه ما را از این فرقه قویتر دشمنی نمی باشد و در دست ما گرفتارند بخلاف عهد و پیمان در قتل آنها کوشیدن خلاف مروّت و مردانگی است. و سخن ما در نزد دوست و دشمن از درجه اعتبار ساقط خواهد بود و گفتگوهای دیگر بمیان آوردند. روز دیگر بدستور گذشته همین روز را بطور دیگر گوشزد خان بختیاری نموده سعی و دوشش در قبول نمودن این امر نمودند. ابتدا خان مذکور بمنع آن بیداردان زبان گشوده همگی را بسوگ و مدارات نمودن با آن قوم شجاعت بنیان امر نمود. آنها بسخن آن خان مروّت نشان متقاعد نکردند. زاده اصرا را نمودند و گفتند مصرع<sup>۱</sup>:

### مار را<sup>۲</sup> بگذار و اینها را بکش

از اصرا را آنها خان سوصوف خاموش<sup>۳</sup> گردیده بعد از ماعتی گفت حمدانجانی این گفتگوها نیستا در بتدبیری کریمخان و علیخان بدست آمد. در میان جماعت شد آن وقت هر چه سلاح وقت بانند بعمل خواهد آمد. یکی از اهل مشورت شاه با محمدخان از سابق دوستی داشت این مراتب را بگوش او رسانیده او جماعت آنها را بخبرداری خود هوشیار گردانید. محمدخان با برادران خود این جماعت را بیان نمود

۱ - اصل، اصرا ۲ - اصل، مصرع ۳ - اصل، مارا ۴ - اصل، خاموش

همگی بفکر افتادند که اگر از این مکان در دل شب اراده بیرون رفتن نمایند مردمان ایل مطلع شده مانع خواهند شد. در صورت خلاصی از دست آنها از دهنه دربند بیرون رفتن بسیار مشکل است. زیرا که تا رسیدن بدهنه دربند بسبب بعد مسافت مردمان الوار که خاکسار آن دیار اند با جماعت بختیاری پیش از رسیدن ایشان اگرده نفر تفنگچی در آنجا فرستند پنجاه هزار سوار را عاجز کرده بیرون رفتن از آن دربند میسر نخواهد آمد. و آن نامداران با قلت اعوان در میان کوه حیران شده بضرب گلوله تفنگ همگی بسر ای عدم خواهند شتافت. و بدستور در حرب با علیمردانخان پانزده کس با لشکر عظیم بختیاری و فیلی در میان چنین دربند چه میتوانند کرد. همگی قتیل سیف و سنان خواهند گردید. بهمین تفکرات با خود نرد خیال سپیباختند. محمدخان چون بیرون رفتن از آن مکان را در حوصله امکان ندید بنامداران گفت که فکر بسیار باعث دیوانگی و سودا میشود از قراری که معلوم شده است فردا علیمردانخان و سرداران با لشکر بعزم کشتن ما می آیند. و سرداران بایکدیگر مقرر کرده اند که بدستوریکه همیشه ملاقات کرده اند حالا هم همان روش را بعمل آورده در بین گفتگوها سخنی مذکور نمایند که بر طبع ما ناگوار باشد بمضمون اینکه مصرع<sup>۲</sup>

### کاوخ انداز را پاداش سنگ است

البته از طرف ما هم از جواب قاصر نخواهند بود. و از آنچه گفته اند زیاده خواهند شنید. همین را دست آویز کرده مر کوز خاطر خود را بعمل آرند. که در میان همگان بخلاف عهد و عاجز کشی منسوب و بدنام نگردند. در این صورت مرا چنین بخاطر میرسد که قبل از ورود آنها باین مکان همه دلاوران آلات حرب را در بر و کمر خود محکم<sup>۳</sup> نموده باستقبال خان بختیاری و سرداران همراهی همگی از خیمه ها بر آیند. و در وقت نشستن من در نزد علیمردانخان خواهم نشست. هیچیک از شما اراده نشستن نکرده هردو نفر از شما در عقب سربیکی از سرداران همراهی علی سردانخان در

۱ - پ : مشور      ۲ - اصل : مصرع - پ : این کلمه را ندارد      ۳ - پ : مستحکم

کمال ادب ایستاده منتظر باشند وقتی که من کلاه خود را برداشتم بدون تأمیل شما هردو نفر [ دست سرداری را چنبر کرده دستهای ] ایشان را ببندید<sup>۱</sup> و علیمردانخان را من فکری خواهم کرد. بعد هرچه رود هد بظهور خواهد رسید. و از تقدیرات آسمانی چاره‌ای نیست. همگی قبول این معنی کرده روز دیگر خبر آمدن علیمردانخان [ با سه هزار سوار نیزه‌دار و سیصد غلام که همه تفنگ چخماقی داشتند با چهار نفر سردار که حیدرخان ولد علیمردانخان و فتاح خان برادرزاده او و علیمردانخان ] کوچک ولد زمان خان و بهزادخان بختیاری بود رسید. همه نامداران زندیه مکمل و مسلح شده بخدمت محمدخان حاضر شدند. محمدخان کسی را بنزد علیمردانخان فرستاد که اگر برای ملاقات تشریف می‌آورند باین جمعیت گاهی نمی‌آمدند. اگر عرض شما ترسانیدن یا کشتن ماست ده نفر برای این امر کافی است از ما چه برمی‌آید<sup>۲</sup>. و بکدام استعداد شما برابری میتوانیم کرد. اگر خود با سرداران تشریف بیاورند باعث اطمینان قلب این دور افتادگان از مکان و دیار خواهد بود. فرستاده خود را بخدمت علیمردانخان رسانیده پیغام (را) گذرانید. علیمردانخان سواران را در همانجا گذاشته و خود با چهار نفر از سرداران که همراه بودند با جمعی از غلامان روانه مکان<sup>۳</sup> نامداران زندیه گردید. چون نزدیک رسید محمدخان و جماعت او همگی از خیمه برآمده با استقبال متفقد. بعد از ملاقات علیمردانخان و محمدخان و همراهیان با اتفاق داخل خیمه گردیده جابجا قرار گرفتند. سرداران زندیه بموجب گفته محمدخان در عقب سرداران بختیاری ایستادند. علیمردانخان آنها را تکلیف نشستن نمود. محمدخان گفت دست ایستاده‌اند. و از هردوی سخن بایکدیگر می‌گفتند. علیمردانخان از در سخن رادر میان آورد. محمدخان سخن او را نگذاشت که با تمام برسد. یعنی مردانخان گفت ده

۱- پ : سرداری از آنها را دستگیر نمایند. ۲- ن : چه آید. ۳- اصل :



کریمخان در آمدن و نیامدن مختار است. ما را براو حکمی نیست و ما را چه تقصیر است که بقتل ما کمر بسته آمده اید. علی مردانخان از استماع این سخن بخنده آمده گفت که معلوم میشود که هنوز خیریت از توسلب<sup>۱</sup> نشده است که نفهمیده چنین سخنان میگوئی. محمدخان گفت میخواهی باین گفتگوها ما را فریب داده در وقت فرصت بقتل ما پردازی. پیش از آنکه این امر از تو ظاهر شود ما خون خود را از تو میگیریم. این را گفته شمشیری که در کمر خان تکمین نشان بختیاری بود از غلاف کشیده و بجلدی ریش او را گرفته خود را بروی او انداخت. [و] جوانان زندیه که در عقب سرداران بختیاری ایستاده بودند فی الفور دست آنها را از عقب چنبر نموده بستند. غلامان که بالای سر علی مردانخان با تفنگهای چخماقی ایستاده بودند همگی رو بفرار نهادند. محمدخان علی مردانخان را زیر نموده پرسینه او سوار و سراورا از ملک بدن جدا ساخت. و جوانان زندیه تقید نمود که هر چهار نفر سردار را با دست بسته. سوار و سنگین بار را ریخته زنانه و متعلقان را از این معرکه بکنار کشند. و پیش از آنکه جماعت الوار و بختیاری اطراف خبردار گردند خود را از دربند بیرون اندازند. و خود هم همانوقت سوار گردید. و جوانان شجاعت نشان زنان و متعلقان را هم آن زمان سوار اسبان نموده و هر چهار نفر سرداران بختیاری را بیابوها نشانیده از زیر شکم پاهای آنها را زنجیر (کرده) و پیش انداخته بسمت دهنه دربند ایلغار کنار (دربند) رفتند. و سوارانی که علی مردانخان همراه آورده [بود] و بموجب درخواست محمدخان در یک فرسنگی گذاشته بود قتل سردار خود را از غلامان شنیده از همانجا رو بگریز نهادند. اسمعیل خان فیلی که از این ماجرا مطلع گردید سه هزار سوار و سه هزار پیاده تفنگچی که در آنوقت در نزد او حاضر بودند برداشته ایلغار کنان از سمتی که نزدیک دهنه دربند بود راه طی کرده خود را (دهنه) دربند رسانیده تفنگچیان را در دهنه گذاشته و خود

۱- اصل : خیریت از توسلب

باسواران ازدور ایستاد و کسان مسرع [را] از راه کوه فرستاده ایلات را از این قضیه مطلع و امر نمود که سوار و پیاده بسیار از عقب آنها را حیران نموده دستگیر نمایند. که بسبب تفنگچیان مأثوره دهنه در بند بیرون رفتن فرقه زندیه بسیار مشکل و همگی<sup>۱</sup> بسته کمند غازیان ارجمند و قتل سیف دلاوران غیرت پسند خواهند گردید. ایلات نزدیک و دور از شنیدن قتل علیمردانخان بشور آمده سوار و پیاده بسیاری بعزم [خونخواری] و خونخواهی سردار خود از دلاوران غیور<sup>۲</sup> از مکان خود بسمت در بند رونهادند. محمدخان با جماعت مذکور به نزدیک دهنه رسیدند و دهنه را در دست تفنگچیان بنظر در آوردند که مانند چشم مور راه را سدود نموده اند. آه از نهاد آنها برآمده قتل<sup>۳</sup> خود را و اسیر شدن متعلقان را بالمشافهه دیدند. توکل بر آفریننده جزو و کتل کرده جماعت نسوان را از میان بیرون آورده (کرده) بیکطرف ایستاده کردند. و دستها را برپیش چشم داشتند بانیغهای آخته بیکبار خود را در میان آن تفنگچیان انداختند. تفنگچیان تفنگها را شلیک نموده از خوف بناداران تفنگها را انداخته راه فرار اختیار نمودند. هر چند اسمعیل خان خواست آنها را برگرداند میسر نشد. و سواران راهم خوف عارض گردیده سراسبان را برگردانیده مانند باد از پیش بدر رفتند. در وقت شلیک تفنگچیان یکنفر از نامداران زندیه که موسوم بعلی سردانخان بود گلوله ای باورسیده از اسب در غلطید. و همان وقت جان بقا بطن ارواح سپرد. (و ادیکر کسی را از فرقه زندیه ضرری نرسید. و زنانه را پیش انداخته از در بند بیرون آمدند. اسمعیل خان هم صرفه در توقف ندیده بهمین براسب زده مانند لریختگان دیگر راه فرار پیمود. محمدخان حیدرخان و سده نثر سرداری که باخبر آوده بود آنها را از آنجا سرخص نموده و بادلاوران زندیه راه لیلان (و داوردان که بلو لیست از درمانشاهان و مستحصل ذهاب که سرحد روم است) پیش گرفته (این خبرها) که در داوردان

۱- اصل: بوده همگی ۲- اصل: از ایلات از دلاوران غیور ۳- اصل: فل شدن

یحیدرخان رسید که محمدخان علی مردانخان را کشته و از سرحد بختیاری مع متعلقان بیرون آمده عازم این سمت است. چون پیشتر بنا بر نوشته حیدرخان در جواب نوشته که میرزا محمد تقی راهر قسم دانند از میان بردارند. آن ملعون چند کس دیگر از ایلات دیگر با خود متفق کرده میرزا را بقتل رسانید. و شخصی را بخدمت محمدخان فرستاده خبر داد که میرزا محمد تقی کشته شده خود را زود برسانند. خان موصوف بخیمال متفق نمودن جماعت ایلات وند که در گیلان و کوردان و سایر محلات آنجا می بودند روانه آنصوب گردید. در ورود بمنزل چم سورک کس بمیان ایلات وند فرستاده آمدن را خود اطلاع دادند. کریمخان جلالوند و صادقخان سلطان عم آوبا دوصد سوار بنزد محمدخان آمدند. از آنجا کوچیده در سرزمین کوردان که متصل ذهاب سرحد روم است رحل اقامت انداختند. ایلات ساکنان آنجا از قبیل جلالوند و سانی<sup>۱</sup> و نانکلی<sup>۲</sup> و بهتوی و سالار وند و جلیلووند و سایر فرق در اندک زمانی بنزد محمدخان حاضر گردیدند و جمعیت او بده هزار سوار و پیاده رسید. کریمخان جلالوند هروقت بنزد محمدخان می آمد بطور ایلیت رویه سلوک را پیش آورده چندان بحفظ مراتب نمی پرداخت. و محمدخان را اطوارا و ناخوش بینمود لیکن ظاهر نمی کرد. (و بعد از چندی وارد کوردان گردیدند. حیدرخان و غیره سرداران ایلات زنگنه و کلهر و غیره در نزد او حاضر شدند) عبدالله پاشای متصرف ذهاب که از طرف پاشای بغداد در ذهاب حاکم بود بطمع استرداد زرآب خوار کس بخدمت محمدخان فرستاده مطالبه زر معمول نمود. محمدخان را این سخن برخاطر گران آمده مستعد تاخت ذهاب گردید. عبدالله پاشا و سردمان او را از این خیال محمدخان خوف غالب گردیده لشکر خود را جمع نموده و از ایلات باجلان و جاف کومک طلبید. و شب و روز را از ترس محمدخان و جماعت زندیه خورد و خواب پرآنها حرام گردیده بحفاظت خود

سی بودند. در این بین شش هزار خانوار کرد شقاقی با سرانجام وزنا نه وارد منزل گیلان گردیده. بزرگان ایل مذکور (با محمدخان) ملاقات نموده طرفین را از یکدیگر خوش آمده رفاقت محمدخان را اختیار نمودند. حقیقت خانوار مذکور اینکه در مملکت خراسان بسبب نفاق سرداران بایکدیگر که همه وقت در جنگ و جدال بودند فرقه شقاقی بازنانه و متعلقان بعزم خدمت کریمخان جاویدگان خود را گذاشته با مال و منال روانه عراق گردیدند. در ورود بسرخد عراق شکست کریمخان و تسلط آزادخان را شنیده باراده رفاقت آزادخان بسمت اصفهان عازم گردیدند. [و] چند کس از سرداران ایل مذکور در اصفهان بخدمت آزادخان رسیده بمحض ملاقات او را قابل رفاقت ندیده ببهانه زیارت از او سرخص و بعزم رفتن بمملکت روم بطبی مراحل برداختند. در ورود بکاوردان که با محمدخان ملاقات شد اطوار او را پسندیده رفاقت او را اختیار نمودند. و محمدخان را جمعیت معقول از ایلات وند بهم رسیده طایفه شقاقی هم نه با او متفق شدند جمعیت او از سوار و پیاده از ده هزارا زیاده شد. رفتن بسمت شوشتر و عربستان را پیش نهاد خاطر گردانید. و از طرف کریمخان [جلالوند] که حنظراتب را مرعی نمیداشت ناخوش بود. روزی کریمخان مذکور و صادق سلطان برای ملاقات محمدخان آمده بدستور پیش بنا بر بی اعتنائی گذاشته در مجلس پای خود (را) دراز کرده با محمدخان در گفتگو بود. و سبب بی اعتنائی<sup>۲</sup> این بود که خود صاحب این و جمعیت و بواسطه خویشی نجفقلی خان کلهر که صاحب سی هزار خانوار و همشیره او با صادق سلطان عم او در آن سال منسوب گشته بود جاه و جلال محمدخان در نظر او عظمت نمیداشت. [بلکه] شأن خود را از او ارفع همیدانست. محمدخان در کتابت او بر طبعش ناگوار و از اطوار او خار خار در دل داشت در آن ره زعتان اختیار از دست داده بگرفتن خان تفرعن نشان و سلطان پرغرو و رغلت بنیان غلامان را اشاره نمود. غلامان بر آنها ریخته

۱- پ: هزار سوار ۲- اصل: اعتنائی

هردو را بادست وپا بسته . حسب الحکم مانند گوسپند آنها را خوابانیده و سرپرشورشان  
 را ازتن جدا ساختند . ویکماه دیگر درآن مکان بسربرده عطف عنان بسمت کرمانشاهان  
 نمود . وبا جمعیت ایلات واکراد شقاقی وارد ماهیدشت چهار فرسنگی کرمانشاهان  
 گردید . ازآنجا محصلان شدید برای کوچانیدن سکنه شهر تعیین نمودند خرابی قلعه  
 (را) پیشنهاد خاطر ساخت . ( هرچند قبل ازآن حیدرخان مردمان شهر و طرف را  
 کوچانیده بود . لکن درقلعه آبادی بود ودرشهر هم مردم عجزه و بعضی اصناف که  
 طاقت حرکت نداشتند مانده بودند . خان مذکور) منظورش اینکه شهر وقلعه (را)  
 ازآبادی بمرتبه ویرانی رساند که آمد ورفت خلایق از آنجا موقوف گشته . آزادخان  
 اراده آمدن بآن سرزمین ننماید . و خود باجمعی از سواران بعزم تخریب قلعه روان  
 گردیدند . و از ایلات پیاده بسیاری بقلعه فرستاد که توبهای کلان و کوچک و  
 خمپاره ها را شکسته درآب قراسو اندازند . و خود در بیرون قلعه ایستاده سردمان بسیاری  
 را بخراب نمودن بروج مقرر نموده در عرصه سه بوم بروج را خراب و جمیع توبها و خمپاره ها را  
 درآب انداختند . و خمهای باروت را که در بدن قلعه در خاک بود بیرون آورده بر زمین ریختند .  
 و در هر جا باروت یافتند بانبان برآوردند و از محلی که باروت بود مقرر نمود که باروت بر زمین  
 بریزند تا شهر و سردمان (را) از اطراف (قلعه) دور کرده آتش بباروت رسانیدند . همه جا  
 باروت شعله کشیده از بیرون شهر تا قلعه بخط مستقیم شعله بباروت [قلعه] رسید . و آتش  
 در گرفت که قلعه را باخانها و جبه خانه خراب نموده باز زمین هموار ساخت . و (اثری)  
 از قلعه و سرانجام برجها نماند . بعد از خرابی قلعه و کوچانیدن مردم شهر بعزم تسخیر  
 قلعه و الاشجرد از کرمانشاهان حرکت نموده راهی گردید . در ورود بنزدیکی قلعه  
 عبدالغفار خان و آقاسی سلطان و عبدالجبار سلطان برادران مهر علیخان تکلو که در  
 قلعه بودند بسبب عداوت سابقه باجماعت زندیه باخویشان و سردمان بحفاظت خود

پرداخته. دروازه قلعه را بسته و آب در خندق انداخته همگی در بالا (ی بروج) بکمانداری گلوله تفنگ و جزایر و توب مشغول گردیدند. چندین مرتبه محمدخان کس فرستاده آنها را بنزد خود طلبید. مردم قلعه پیغام جنگ کرده فرستاده او را جواب گفتند. محمدخان بنای یورش گذاشت و بنجاران حکم نمود که نردبان های قلعه گیری بسازند. بموجب حکم نردبانها را ساخته آوردند. و مردم بسیاری برای یورش مقرر نمود. و صبح چهارشنبه از چهار جانب قلعه مردم مأوره یورش بقلعه انداختند. مردمان قلعه هم کوتاهی نکرده بضر بگلوله جمعی کثیر را روانه دیار عدم نمودند. باوجود این مراتب و پروت هوا که زمین و زمان در آن سال از کثرت برف چادر (سفید) بر سر کشیده و انگشتان از حرکت بازمانده و پاهار اقاوت رفتار نبود از هر دو طرف داد سردی میدادند. محمدخان خود هم پیاده شده با [همه] لشکریان همراهی بینمود. بعد از کشتن و کوشش بسیار که جمعی کثیر از مردمان محمدخان هدف گلوله فاعگیان گردیدند مأمورین یورش رو برنگردانیده خود را بخندق رسانیدند. و خندق را از جوال شاه و پنبه پر کرده نردبانها که ساخته بودند ببدن قلعه چسبانیده و از ضرب گلوله تفنگ قلعگیان جمعی دیگر روانه دیار عدم گردیده جنگ کثرت از نردبانها بالا رفتند. دیگر اهل قلعه را تاب نمانده همگی بقید اسار گرفتار. و جمیع مردمان بعد از تغییر و تبیر قبیل تیغ آبدار گردیدند. و قلعه بتصرف غازیان محمدخان آمده اموال و اسباب و دیوار و غنایم بضمبط آمده قلعه را خراب و از آنجا عازم شونتر و عربستان گردیدند. و بحالات آنجا راهم نهب و غارت [و قتل] نموده خود را با جمعیت مؤمنان بعد از خرابی بسیار عطف عنان بسمت فارس نموده بخدمت وکیل الدوله کریمخان رسانیدند. و کریمخان سبب کشته شدن میروزا محمدتقی و کریمخان<sup>۲</sup> و صادق سلطان اسفندار نموده سبب هائی که در خاطرهای خود فرار داده بودند بعرض رسانیدند.

## در بیان احوال میرزا محمد تقی گلستانه و مظلوم کشته

### شدن اواز شرارت حیدرخان جاهه بزرگی

بعد از شکست کریمخان عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی با جمعیت که در سر توپخانه بودند از جای خود حرکت نکرده در همان مکان قیام و معتمدی را بنزد آزادخان فرستاده نرفتن خود را با کریمخان اطلاع دادند. خان افغان بسیار مسرور شده گفته فرستاد که حالا وقت شام نزدیک و لشکر هم عقب فوج شکست خورده رفته است والا من خود آمده ملاقات می کردم. یک سردار افغان را با پنجاه سوار مقرر کرد که رفته در خدمت عبدالعلیخان و میرزا محمد تقی همراه باشد که لشکر افغان بر مردمان ایشان دست انداز نتواند شد. ساعتی از شب گذشته که از همه طرف خاطر جمع شد خود در خیمه کریمخان فرود آمده ایشان را بنزد خویش طلب داشتند و لازمه اکرام و احترام بعمل آورده. بعد دو روز عبدالعلیخان را در نزد خود نگاهداشت و میرزا محمد تقی را بحکومت کرمانشاهان مقرر و پنجاه سوار افغان از لشکر همراه نمود که اوامر و نواهی ایشان را مطیع و منقاد بوده از فرموده تخلف جایز ندارند. میرزای مذکور رعایت و رفاه عجزه و مساکین را پیش نهاد خاطر نموده از همراه بردن فرقه افغان که فی الحقیقه آتش سوزان داشتند و بالاخره با جماعت ایلات کا بفساد می انجامید راضی نشده بندوبست شهر را بر ذمه خود نمود که بدون لشکر اعوان آنها را باطاعت بیارد. و در صورت سرکشی مردمان ایل حقیقت را اطلاع دهد که موجب صلاح وقت بنوعی که مناسب باشد از طرف خان افغان بعمل آید. آزادخان میول او را بعزّ اجابت مقرون و قامت او را بخلاصه فاخره مزین و رقمی باین مضمون نوشت. شرح رقم آزادخان اینک:

حکم عالی شد آنکه عالجاه رفیع جایگاه مقرب الحضرة محمد تقی خان گاستانه  
 بالطاف گوناگون عالی مستظهر و مستمال بوده بداند که: چون کریمخان «و» جماعت  
 زندیه بعنف و تعدی برمالک عراق و فارس استیلا یافته. دست بی اعتدالی از آستین  
 قباحت بر آورده بسفک دساء عباد و تخریب عجزه و مساکین و بلاد و نهب و غارت  
 مسلمانان پرداختند. و خلق الله بسبب ستم و ظلم آن فرقه همیشه در تزلزل و دمی  
 و لحظه ای در مهد امن و آسایش نمی آسودند. چون این کردار خلاف<sup>۱</sup> فرموده  
 جناب کردگار و رسول بختار علیه افضل الصلوات و السلام و خارج رویه معدلت در این  
 جهان ناپایدار غدار است بناء علی هذا مشیت ازلی بقلع و قمع آن فرقه تعلق گرفته  
 غازیان شیرشکار افغان بمقابله شتافته پای استقامت در میدان جلادت افشرده بضر  
 تیغ خارا شکاف و طعن نوک سنان جان ستان بی گزاف از تأیید قادر امر نون و کاف  
 آن گروه بی انصاف را در میدان کارزار بنات النعش وار متفرق و جمیع اسباب و اثاثه  
 و خیمه و خرگاه و خزانه و توپخانه و دواب بتصرف غازیان نصرت شعارد آمد. **فحمداً**  
**له ثم حمداله**

### بیت

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای خواستش خود شایران شدم  
 و همیشه سر کوز خاطر و سکنون خمیر عالی در رفاه و آسایش حال رعایا و برایا  
 که دایع بدایع آفرید کاراند سلجوق بیبانشد. و در پادشاهان که سرحد بلاد ایران  
 و روم است لازم چنانست که شخص معروف و بشخص آید بزیر عقل و وفور شکر  
 و کثرت فطنت<sup>۲</sup> آراسته گوی سبقت از سایر همکنان از میدان سره ری و بر است بر بوده  
 باشد در آن بلاد و سرزمین مقرر فرمائیم که باصلاح امور و رفاه حال عباد پرداخته  
 مترددین و تجاری<sup>۳</sup> که از در دولت عثمانیه وارد می شوند از حسن سلوک خود  
 راضی و شاکر دارد. و خیر خواهی دولتین را منظور داشته از ظهور فتنه و فساد احتراز

۱- پ: از اخلاف

۲- پ: مطرت

۳- پ: تجارانی



نماید. مصداق این مقال از وجنات احوال آن عالیجاه کالشمس فی وسط السماء ظاهر و باهرو هویدا است. لهذا از ابتدای ششماهه توشقان نیل آن عالیجاه را برتبه بیکار بیگی و حکومت کرمانشاهان و بلوکات و جماعت ایلات از زنگنه و کلهر بدستور سابق مقرر و برقرار فرمودیم. بحصول اطلاع بر مضمون حکم عالی باید باستعجال خود را بان سرزمین رسانیده رعایا و برابرا را بدلالت و استمالت باطاعت آورده نوعی حسن سلوک بکار برد که قاطبه خالق الله از آن عالیجاه راضی و مترددین دولت اسلامیة عثمانیه شاگرد باشند. و هرچه صلاح دولت خدا داد باشد آن عالیجاه را مختار نمودیم که بدون اطلاع و عرض حسب الصلاح معمول دارد. و اسورات ضروریہ را در صورت ضرورت بلا هایل بعرض برساند. و بدانچه امر و مقرر شود بعمل آرد. و در عہدہ شما می باشد از دریافت مضمون رقم میرزا محمد تقی بنزد خان افغان رفته درخواست نمود که چون این خیرخواه از طفولیت در اسورات پادشاهی دخیل و مربوط بوده و نادرشاه بخدمات بزرگ مرتب از قبیل حکومت همدان و کرمانشاهان و مستوفی الممالکی عراق نواخته. در اواخر برتبه میرزا باشیگری سرافراز فرموده که «از» جمیع حکام عراق مالیات سرکار را گرفته انفاذ خزانه کلات نماید. با وجود این مراتب در هیچ رقمی از ارقام نادری بخطاب خانی سرافراز نبوده ام. بسبب اینکه رتبه سیادت را از جمیع این خطابها زیاده می دانم. و خطاب حضرت نادری را هم باین جهت قبول نکرده بودم. چنانچه میرزا طاهر وحید که در عہد شاه سلیمان اعتماد الدوله بود با چنین خدمت عظیم گاهی بخیال چنین خطابی نیفتاده. و همچنین محمد تقی خان شیرازی که قبل از تقریر حکومت فارس و عمان برتبه مستوفی الممالکی در دفترخانه همایون نادرشاهی مقرر بود در دفاتر و بین الناس بمیرزا محمد تقی مشهور بود. بعد از آنکه از مستوفی الممالکی معزول و برتبه حکومت فارس و عمان که در جنب مستوفی الممالکی پست رتبه بود مقرر شد آن وقت او را بخطاب خانی حضرت نادری سرافراز فرمود. و میزایان دفترخانه

همایون که باهل قلم مشهورانند. خطاب خانی را دون رتبه خودسی دانند. بلکه خوانین را در سرتبه سایرالناس تصوّر می نمایند. باین جهت وجهتهای بسیاری که تقریر آن بطول سی انجامد بنده را خطاب خانی منظور نیست. و بهر خدمتی که مقرر فرمایند بدون خطاب بتقدیم خواهد رسانید.

خان افغان را این<sup>۱</sup> تقریرات بسیار مستحسن طبع افتاده گفت ما بموجب ضابطه رقم را نوشته ایم. شما بهرچه بهتر بدانید مختارید. و سیرزارا بکرمانشاهان رخصت فرمود. میرزای معزی الیه بعد از طی مراحل باغازیان و ملازمان خود وارد شهر و سرتضی قلیخان زنگنه و سایر سرکردگان و کدخدایان برای ملاقات آمده حقیقت را دریافت کرده و همگی بررأی و کردار و گفتار اولب بتحسین و آفرین گشاده گفتند که آنچه میرزا صلاح و مناسب دانند از برای رفع شر افغان هرچند زودتر بعمل آرند بهتر خواهد بود. و هیچکس را مجال تخلف از فرموده نیست.

میرزا حسب الصلاح کدخدایان و ریش سفیمان سرتضی قلیخان زنگنه که از آباء و اجداد بزرگ قوم خود و همیشه در میان فرقه مذکور از جانب پادشاه جمجاه بحکمرانی اشتغال داشته بمیان ایلات ونداده بشرارت و نایب شی مشهور و معروف اند برای تدارک پیشکش و آوردن چند دس از کدخدایان معتبر فرمودند باین سبب رفع شر آزادخان افغان شده و خلاق آسوده و سرفره باشند. سرتضی قلیخان برای انجام این امر باستعجال خود را بجماعت مزبوره رسانیده جمیع کدخدایان و صاحب امتیاز آن ایلات را نزد خود طلبیده تکلیف سرانجام نمودن پیشکش نمود. و بعد از چند روز حیدرخان زنگنه جامه بزرگی که در بدن نفسی و شرارت طایف و نایب میرزا نرد نفاق می باخت و کشته شدن حسین خان بیگ را بدست سرتضی قلیخان و نور شدن امام قلیخان را بهانه کرده باجمیع کدخدایان و بزرگان ایلات در خفته گفتند کرده رأی همگی را از اطاعت خان افغان برکردانیده باخود بکدل و بکجیت گردانید.

و بایکدیگر بنا گذاشتند که مرتضی قلیخان را از حقیقت خیال خود مطلع نساخته بجز سخن انقیاد چیزی دیگر مذکور ننمایند. و باتفاق خان مذکور جمیع سرکردگان با جمعیت خود روانه خدمت میرزا شوند که در آنجا آنچه صلاح باشد بعمل آرند. مکنون ضمیر حیدرخان و کدخدایان اینکس که چون نادر شاه میرزا با اسیرخان و سلیم خان و عبدالعلی خان و سایر خوانین یکدل و یکجهت بود و جمیع اسورات خوانین مذکور برای «و» صوابدید میرزا اجراسی شد هر ضرریکه از حکام بآنها میرسید از جانب میرزا تصور می نمودند. باین جهات از مدتتها که جویای فرصت و تسلط نسبت بمیرزا می بودند و گاهی حسب الخواهش آنها بسبب جمعیت که همیشه در نزد میرزاسی بود این معنی از قوه بفعل نمی آمد. درین اوقات که بی لشکر و جمعیت تنها بشهر آمده بود وقت را مغتنم دانسته. جمیع کدخدایان و بزرگان ایل باتفاق حیدرخان بخدمت مرتضی قلیخان آمده گفتند که ماهمگی در رکاب شما بخدمت میرزا میرویم. سرانجام و پیشکش و آنچه بفرماید در شهر خواهیم کرد که در آنجا زودتر و بهتر این کار بانجام خواهد رسید. مرتضی قلیخان گفته آنها را صدق انگاشته باتفاق هشتاد نفر از بزرگان ایل و حیدرخان بسمت کرمانشاهان روانه گردیدند.

حیدرخان و سرداران مذکور در خفیه بدون اطلاع مرتضی قلیخان جمعیت خود را از سوار و پیاده قریب بیست و پنجهزار طلبیده که بتدریج در اوقات مختلف تا نزدیکی شهر همگی در نزد سرداران خود حاضر شوند. و میرزا محمد تقی که بحسب وفور عقل و ذکاوت تدبیر گوی سبقت از همگنان عصر خود ربوده و در تمام عراق ضرب المثل بود از جمعیت ناخوشی این فرقه نسبت بخویش مطلع و قول و فعل و کردار آنها را بی اعتبار و نقشی برآب میدانست. و همیشه از شر این جماعت محترز. و گاهی بدون جمعیت و لشکر بهیچ امری دخیل نمی شد. درین ایام که پیمانۀ عمر او لبریز و از امر قضا که منشیان قدر بر صفحه هستی او خط نیستی کشیده بودند بی خبر بود

بناء علی هذا بدون اعوان و لشکر تنها قدم درین امر پرخطر گذاشته ضابطه دانائی و حزم را که بی ضرر است از دست داد. که مطلقا خیالات این غولان وادی جهل و سفاهت پیر امن خاطر اونمی گردید. و در کمال خاطر جمعی چندی در شهر و اکثر در قلعه قیام و بامورات متعلقه می پرداخت. و منتظر ورود مرتضی قلیخان و کدخدایان ایلات می بود. روزی که رایض یکه سوار قضا گردش خود را بانتهای رسانیده و کمیت تقدیر را در میدان مدعا گرم عنان و بجولان در آورد. و حلقه های کمنده جاذبه بیداد را بطرف میرزا از چهار جانب انداخت سیرزارا شوق رفتن شهر گلوگیر شده با چند نفر از غلامان سوار شده تا شهر جائی عنان نکشید و از این حرکت متحیر و بخیالات دور و دراز خود را تسکین می نمود.

روز دیگر در ساعت پنجم یک نفر از غلامان خبر رسانید که لشکر بسیاری در اطراف شهر بنظر می آید و حقیقت معلوم نمی شود. و چون چند روز قبل ازین خبر استخلاص محمدخان و شیخ علیخان و سایر خوانین زندانه رسیده بود که از حبس خود را خلاص نموده و علم خان بنی عمه آزادخان را بقتل رسانیده و اموال و اجناس و دوابی که آزاد خان از قلعه پیریه بدست آورده و بقعه ارومیه میفرستاد بر داشته بطرف درود فرامان و هرسین که بلو کیست از باو کات ثروتمندان رفتند. و حقیقت احوال آنها در اوراق پیش رقمزد لک بیان گردیده است. میرزا و سایر کدخدایان بخیال لشکر زندیه و سرداران از حبس گریخته افتادند. مردمان شهر را سزاول در ارکان وجود بنهرسید و در فکر چاره جوئی سخنان می گفتند که باید حیات نسیم را در ستواتر خبر رسانیدند که مرتضی قلیخان و حیدر خان و سر دروگان ایلات از شهر انبوه آمده اند. و سر دروگان خود بخانه عالیجناب میر محمد ابراهیم که در چهار محصل بود رفته و فوج را در بیرون شهر از چهار طرف ایستاده کرده اند که احدی را بجهل بیرون

رفتن نیست. میرزای معزی الیه را که در آنوقت چاره از دست رفته بود پیک خیال را  
 بهر سو میدوانید که از طرف عالیجناب سید پیغام رسید که خوانین و سرکردگان همگی  
 در اینجا منتظر مقدم شریف می باشند. بموجب فرموده جناب سید، میرزا بدولتخانه سید  
 رفته با جمیع خوانین و کدخدایان ملاقات نموده و سبب جمعیت و ازدحام آمدن  
 جمیع سرکردگان را مستفسر شد. همگی جواب دادند که چون آزادخان و جماعت  
 افغان را باطنا با اهل تشیع عداوت قلابی بوده و می باشد. هرچند ظاهراً دم از توافق  
 زده ابواب سلوک و مدارات بگشاید بر ما یقین است که بموجب صلاح وقت و ریاست  
 ظاهر داری می نماید. و رعایت فرقه افغان و اوزبک همیشه پیشنهاد خاطر اوست. لهذا  
 ما را اطاعت و انقیاد و نوکری او منظور نیست. و چون میرزا بزرگ و سردار همه می باشند  
 باید درین اسرها با ما موافقت کرده یا متعلقان امروز بمیان ایل تشریف فرما شوند  
 تا حقیقت معامله زندیه و افغان یکسر شود و در صورت تسلط کریمخان کار بمدا  
 خواهد بود. و الا بعد آنچه صلاح خواهد بود بعمل خواهد آمد و در هیچ صورت موافقت  
 و خدمت آزادخان از ما بعمل نخواهد آمد. و بقرآن مجید همگی قسم یاد نمودند که  
 از گفته و فرموده میرزا تخلف جایز ندارند. و بغير اطاعت و سازش با افغانان در جمیع  
 امور حاضر باشند.

بعد از طی این سخنان حسب خواهش خوانین مذکور میرزا متعلقان خود  
 را همانساعت با چند کس از محرمان بمیان ایل مذکور روانه نمود. خوانین مذکور  
 صلاح چنین دانستند که همه مردم شهر را کوچانیده بمیان ایل فرستند که در شهر  
 آبادی نباشد. و چند منزل را ویران نمایند تا راه تردد از همه طرف مسدود باشد که  
 اگر خان افغان اراده این صوب نماید عدم آذوقه و خرابی شهر و طرق سد راه گردد.  
 و بهمین اراده جمیع مردمان سکنه را کوچانیده بعضی را بمیان ایل فرستادند مابقی  
 بطرف ذهاب و بغداد متفرق گشتند. و پانزده روز خوانین و سرکردگان بخرابی شهر و

طرق پرداخته روز شانزدهم از شهر برآمده بانفاق میرزا بسمت گیلان و کاوروان که محل سکونت ایلات و سرحد روم و ایرانست مرحله پیمای گردیدند. در ورود بانجا سرتضی قانیخان و کلب علی بیگ بیگ زاده در نزدیکی جائی که از برای میرزا مقرر شده بود خیمه های خود را ایستاده کرده و سرکردگان هر یک بمنزل اقامت خود جا بجاسا کن گردیدند. و بقدر نیم فرسنگ و کمتر میان ایلات و میرزا فاصله بود.

راقم حروف که همراه بود و از رویه و رفتار خوانین مذکور آثار خدعه و مکر دریافت چندین دفعه بخدمت عم خود ظاهر نمود و برفتن ذهاب که سرحد روم و از آن مکان پنج فرسنگ فاصله بود ترغیب و تکلیف نمود. چون قضا دریمین وقدر در یسار بود فائده ای براین گفته گوها مرتب نگردید. راقم بعد از چندی عازم زیارت عتبات عالیات عرش درجات از عم خود رخصت حاصل نموده از همان مکان روانه گردید. تا شش ماه خوانین مذکور ابواب آمد و شد را مفتوح داشته حقیقت را بمحمد خان و سرکردگان زندیه اطلاع دادند. محمدخان در مخفی (درا) حمیدرخان را بقتل میرزا ترغیب و تحریض نموده پیغام فرستاده بود که هرچه زودتر بقطع رساند حیات او پردازند بنوعی که او مطمع نشود<sup>۱</sup> بهتر و کارها بروفق مدعا خواهد شد. و در صورت تأخیر الحال که میرزای مذکور در میان ایلات بی معاون و کسی با او متفق نمی باشد و بجای دیگر نیز تدابیر او کار در نیست و میان سکونت او و متصل روم است برای استخلاص خود بتدابیر صائبه پاشای بغداد را با خود متفق کرده پادشاه جمجاه ممالک روم را تکلیف تسخیر ممالک ایران نموده خود<sup>۲</sup> متخلص انجام جمیع امورات خواهد شد. و چون در بغداد و بعضی از بلاد روم بسبب شخص بی وفور عقل و ذکاوت تدبیر مشهور و با چند کس از پاشایان ذوالعقول دیوات عثمانیه مربوط و بسخاوت بین الامثال و الافران ممتاز و معروف است بحتمل نه پاشایان آن روز و بوم را هم واسطه این امر نموده در اندک زمانی بانی ممالک عظیمه کردند که مدارک آن از هیچ

۱- پ : هر چند      ۲- پ : شود      ۳- پ : خود را

صاحب ائتداری بعمل نیاید. بهر صورت بهر نوع دانند بعلاج او پردازند. وما و خود را از رهگذر این مخاطره و تشویش فارغ سازند تا ببینیم کار ما با آزادخان بکجا می انجامد. حیدرخان و سرکردگان ازین پیغام مشوش شده و رأی همگی در قتل و فتنای او یکی شده کسی را بنزد او فرستادند که رقمی درین وقت از کریمخان رسید است میرزا تشریف آورده مضمون رقم را دریافت نموده جواب آنرا آنچه صلاح باشد بنویسند. میرزا از شنیدن این پیغام مکر و خدعه آن جماعت را برای العین دیده که گاهی چنین اتفاق نشده بود که از برای مصالحتی یا امری کسی را فرستاده «اورا» طاب نمایند خود آمده حاضر می شدند. یقین ایشان شد که پرده از روی کار برداشته بفکر فتنای او افتاده اند.

مرتضی قلیخان که در همان نزدیکی بود حقیقت را باو اطلاع داد. خان موصوف بخیمه میرزا آمده و چون از حقیقت خیال آن جماعت بی خبر بود زبان بلاف و گراف گشوده گفت آنچه میرزا خیال کرده اند مطلقاً بخاطر نمی رسد و کسی را حد و یارای این معنی نخواهد بود که بغلامان و نوکران میرزا چنین امری بخاطر بگذرانند. و گاهی حیدرخان و سرکردگان را سوای اطاعت و فرمان برداری چیزی دیگر منظور نبوده و نخواهد بود. درین گفتگوها به سظام بیک زنگنه بینی بریده از طرف حیدرخان مجدداً بطاب میرزا آمده و در کمال بی شرمی و بی حیائی با میرزا مکالمه نموده برفتن نزد حیدرخان محصلی نمود. مرتضی قلیخان آن حرامزاده را دشنام داده و بمیرزا گفت که من هم با شما سی آییم هیچ و سواس بخاطر نرسانند. و در آن وقت اسبان سواری غلامان و غیره «را» بجایها و مکانهای دور برای چرا برده بودند و دو رأس یا بوموجود بود. میرزا بگفته مرتضی قلیخان سوار شده چند نفر از غلامان پیاده همراه رفتند. و سید محمدخان برادر کوچک همراه رفت. دو میدان اسب که از خانها دور شدند حیدرخان او سرکردگان با جمعیت بسیار از سواره و پیاده که از ده هزار زیاده بودند

ظاهر گردیدند. مرتضی قلیخان اسب خود را گرم عنان نموده خود را بنزدیک حیدرخان و سواران رسانیده گفت با این جمعیت بچه اراده سوار شده اید و مطلب چیست. در جواب گفتند که بخدمت میرزا برای ملاقات میرویم غرض دیگر نداریم. در این گفتگو میرزا هم نزدیک رسیده بدستور پیش همگی آمده با او ملاقات کرده مردم سوار و پیاده جا بجا ایستادند. میرزا گفتند امری چند بوقوع آمده است که گاهی بعمل نیامده. حیدرخان همان رسیدن رقم کریمخان و مشورت و جواب آن که اراده بود تمهید نمود. میرزا گفتند اسروز مزاج من بحال نیست معاف فرمائید. فردا البته مجلس منعقد خواهد شد. اسروز همینقدر ملاقات شد فردا صبح البته خواهی آمد. و محمد کریم بیگ و غیره سرداران التماس نمودند حال که تا اینجا تشریف آورده اند بخیمه حیدرخان هر گاه قدم رنجه فرمایند بهتر است. و همگی در کمال ادب و ملاحظه بدستور سابق گفتگو کرده و بسمت خیمه حیدرخان روانه شدند. چنانچه مطلقاً در سواری خلاف قاعده ای بنظر نرسید. فی الجملة اطمینان بهم رسیده اختلاط کنان میرفتند. هنوز بخیمه ها نرسیده بودند وقت مغرب بود که صدای تفتنگ بلند شد و میرزا از اسب در غلطی. مضمون اذا جاء القضاء عمی البصر بوضوح پیوست. و هماندم جان بجهان آفرین تسلیم نمود. انالله وانا الیه راجعون. بمجرد غلطیدن جمیع مردمان بر هم خورده و سید محمدخان را که در این ایام سنه ۱۱۹۰ هجری در مرشد آباد می باشند گرفته بطرف خیمه های خود برده در حبس نگاه داشتند. و مردمان بسیار بر سر خیمه های میرزا رفته جمع اسباب و اثاثه را یغما نموده متعلقان میرزا را خیمه کوچکی و یکدست سرانجام داده بعد از نهب و غارت سید صدرالدین محمدخان برادر لویحک را که در خیمه بود همراه گرفته بخیمه های خود معاودت نموده اراده داشتن برادران را با خود مصمم نمودند. سید محمدخان و برادرش شب از قید خود را خلاص نمودند. در هاب سرحد روم که نزدیک بود رسانیدند. عبداللهخان پاشای والی هاب از استماع این خبر



پیشای بغداد خبر قتل میرزا محمد تقی را نوشته و از آنجا فرمان رسیده بود که آنها را بمرحله خود «اجازت» داخل شدن ندهند. بعد از رسیدن سید محمد خان و ملاقات و درخواست انتقام نمودن از عبداللہ پاشای مذکور لشکر خود را آراسته بعزم خونخواهی اظهار حیات نمود. هر چند قدرت بر این امر نداشت. حیدرخان ظالم با آن جماعت کاذب ماندن آن مکان را صلاح ندانسته همگی کوچیده بقتل مرتضی قلیخان عازم گردیدند. مرتضی قلیخان دریافته خود را بذهاب رسانید. و جمیع ایلات از آن مکان کوچیده و بخدمت محمدخان رفته با و سلجوق شدند. چنانچه ذکر آن سابق تحریر یافته) ۱.

### دربیان رفتن آزادخان بشیراز و شکست خوردن از محمد علی

خشتی و رفتن با ذربایجان و حرب با محمد حسن خان

قاجار و شکست خوردن و گریختن او

بسمت بغداد و صادرات آن اوقات ۲

بعد از شکست کریمخان در قومش آزادخان باصفهان آمده عمال و حکام بجمیع بلاد [عراق] تعیین نمود. جمعی از دلاوران زندیه که بنا را بر قزاقی گذاشته بودند در وقت فرصت کوتاهی نکرده از حاکم و عمال آزادخان هر کس را می یافتند بقتل او پرداخته خود را بکناری می کشیدند. چنانچه در اکثر بلاد عراق جمعی از مردمان افغان را فرقه زندیه برهم زده در کوه و صحرا می گشتند. و کریمخان خود در شیراز بجمع آوری لشکر مشغول بود آزادخان رقی باعیان و بزرگان فارس در باب فرستادن کریمخان نوشته چهار افغان را بچاپاری بشیراز فرستاد. اهالی شیراز

۱- این فصل از صفحه ۳۰۳ سطر ۱۹ تا این موضع از نسخه اصل افتاده است

۲- پ: در بیان رفتن آزادخان افغان بشیراز و شکست خوردن او و رفتن بسمت

ارومیه و سوانح آن ایام

چاپاران را جواب داده با کریمخان بحرب آزادخان یکدل و یکزبان گردیدند. چاپاران از شیراز معاودت نموده حقیقت را بعرض خان افغان رسانیدند. خان مذکور بقتل شیرازیان کمر بسته بالشکر خونخوار از اصفهان حرکت نموده بسمت شیراز مرحله پیمای گردید. این خبر بکریمخان و اهالی شیراز رسید جمیع بزرگان در خدمت کریمخان حاضر شده با تفیق بروضه متبرکه شاه چراغ رفته عهد و پیمان نمودند که با یکدیگر متفق بوده از شیوه نفاق تبراجوینند. و کریمخان روایه معدلت و رعیت پروری را پیشنهاد خاطر نموده [که] برخلاف گذشته با عبادالله باب سلوک را بقاعده وقانون ملوک سلف گشوده از جبر و تعدی نسبت بعجزه و سساکین از بازخواست خالق سماوات و ارضین اجتران نموده [قسم خورده] بعد از این عهد و میثاق از روضه متبرکه بیرون آمده مهیای حرب گردیدند. و محمدعلیخان خشتی را (که محل سکنتی او در خشت و کدخدای قوم خود بود) از آمدن لشکر افغان خبر داده او را بچفتانت در بند مأمور گردانیدند. محمدعلی مذکور با سه چهار هزار پیاده تنگی گریسیری آمده در دوطرف دربند در کمر کوه بانظار لشکر افغان [بود] و لشکر افغان [از تفنگچیان پروا نکرده داخل دربند گردیدند. محمدعلی بجمیع تفنگچیان قدغن نموده بود که تا تمام لشکر افغان داخل دربند نشوند احدی صدای هواناک تفنگ را بکوش افغان نرسانیده] بگلوله جانسوز دلهای آنها را نخرانند تا آنها بخاطر جمع همگی در دربند در آیند. آنوقت پیغام مبارزان فارس را بر عنقائی گلوله سرب سیرابی و سواش بکوش هوش آن قوم خدانشناس<sup>۴</sup> برسانند. آن جماعت بدختر معنی افغانان در بندند از خطر کوه و لمر با لای نداشتند از پی یکدیگر با سرانجام و اسب و سوار و اسیر بی سحابا داخل دربند گردیدند. تفنگچیان زحل نماند لشکر افغان را هدف گداخته ساختند جمعی

۱- پ : نمایند ۲- پ : اطلاع ۳- پ : بصدای هواناک تفنگ کوش افغانان

۴- پ : آن قوم شناس رابرنساخته

کثیر [را] بدیاری عدم فرستادند<sup>۱</sup> لشکر افغان بریکدیگر خورده چون راه ستیز را بر خود مسدود دیدند بی اختیار طریق گریز را پیش گرفتند<sup>۲</sup> [و] اسباب و اسوال راجا گذاشته خود را از آن معرکه هولناک بیرون کشیدند. سعی بسیار و تلاش بی اختیار نمودند که برگشته از دربند بیرون روند [میسرنشد. و] از شلیک پی در پی تفنگچیان راه نجات را نیافته جمعی دیگر با سر کبان راه عدم پیمودند. آخر الامر شکست فاحش بلشکر افغان رسیده بتلاش و جانبازی هر کس خود را از دربند بیرون انداخت و از شر گلوله نیم جانی بدر برد. و آزاد خان با گریختگان در بیرون دربند یکجا شده از خوف آمدن کریم خان اسباب و اسوال راجا گذاشته بسمت عراق رهگرا گردیدند. محمد علی آن همه اسوال را بعد از فرار آزاد خان ضبط نموده بخدمت کریم خان رسانید. آزاد خان خود را بالشکر شکست خورده باصفهان رسانید و بتدارک خیمه و سرانجام و تهیه [اسباب] حرب مشغول گردید. در این بین خبر رفتن<sup>۳</sup> محمد حسن خان قاجار بسمت آذربایجان بعزم تسخیر قلعه ارومی<sup>۴</sup> که زنانه و سرانجام آزاد خان و سرکردگان افغان و لشکریان (آنجا) میبود بگوش خان افغان رسید. بی اختیار لشکر خود را برداشته برای دفع محمد حسن خان روانه ارومیه شد. [در ورود بنزدیکی قلعه معلوم شد] که محمد حسن خان قلعه را در محاصره دارد. لشکر افغان را تاب نمانده بحرب مصمم شده بالشکر قاجار مقابل گردیدند. بعد از تیپ آرائی طرفین از عسکرین چرخچیان قدم بمیدان کارزار گذاشته حربی عظیم اتفاق افتاد که از طرفین جمعی کثیر بقتل رسیده. نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم محمد حسن خان وزیده لشکر افغان را شکست فاحش رسیده رو بفرار نهاده متفرق گردیدند. آزاد خان با معدودی بسمت بغداد گریخت. [و] خان قاجار قلعه ارومیه را بتصرف خود آورده اسوال و اسباب جماعت افغان

۳- پ : یافتن

۲- پ : گرفته

۱- پ : شتافتند

۴- پ : ارومیه

را تماماً ضبط نموده فتحعلیخان<sup>۱</sup> و شهبازخان و سایر سرکردگان آذربایجان بخدست او شتافته خدمت او را اختیار نمودند<sup>۲</sup>. بعد از بند و بست آن ملک خان فیروزی نشان عطف عنان از آذربایجان نموده روانه مازندران گردید. (و کریمخان که بعد از شکست آزادخان از شیراز حرکت نموده و بالشکر فارس باجماعت زندیه اکثری از بلاد عراق را در تحت اختیار آورده و از حقیقت «رفتن» محمدحسن خان بسمت عراق (مطلع گردید) شیخ علیخان و محمدخان زند را با پانزده هزار سوار برای مدافعه بر سر راه خان قاجار فرستاد. در مقابل فریقین خوانین زند شکست خورده شیخعلیخان باجمعی فرار نموده خود را بخدست کریمخان رسانید. و محمدخان رادلوران قاجاریه در میدان کارزار گرفته او را مقید ساخته با خود باسترآباد برده بقتل رسانیدند. کریمخان مجدداً بشیراز رفته آن مکان دلپذیر را مأمین خود مقرر فرمود.

محمدحسن خان بعد از چندی بعزم تسخیر عراق از استرآباد بافوج بحر موج حرکت نموده وارد اصفهان گردید. چون از خدمات لشکر افغان و افواج کریمخان سکنه اصفهان را خرابی بسیاری رسیده بود و آذوقه کم شده و از اطراف بسبب تعدی لشکریان راه تردد بر خلق مسدود شده غله بان شهر وسیع البنیان نمیرسید از لشکر محمدحسن خان بطالب آذوقه از مردمان اصفهان ضررهای عظیم بان مسلمانان رسیده جمعی بسبب عدم آذوقه بسرای آخرت شتافتند. خان قاجار عازم شیراز شده بحرب کریمخان بالشکر عظیم از اصفهان برآمده عدم استقلال بجانب شیراز افراخت. کریمخان از اراده محمدحسن خان مطلع شده بسبب نفاق مردمان خود متعین شدن باجماعت قاجاریه را صلاح ندانسته در شهر شیراز بنای تحصین گذاشت.

۱- پ : قلمچیان      ۲- پ : کردند

دربیان شکست محمدحسن خان و بقتل رسیدن او و تسلط

کریمخان بر عراق و رفتن بآذربایجان و آمدن

آزادخان افغان بخدمت کریمخان

و سوانح آن ایام<sup>۱</sup>

خان قاجار بعزم تسخیر شیراز و حرب کریمخان طی سراحل و منازل نموده  
دو فرسخی شیراز را مضرب خیام نموده معلوم نمود که کریمخان تحصین اختیار نموده  
است باسر محاصره مشغول گردید. چون از هیچ رهگذر فتح البابی نشد یکنفر از قاجار<sup>۲</sup> به  
رابط رسالت بشیراز بنزد کریمخان فرستاد [و] پیغام داد که ما راه دور را طی کرده برای  
ملاقات آمده ایم. اکنون معلوم شد که از صولت غازیان قاجار مخوف شده بنا بر تحصین  
گذاشته اند. این شیوه خلاف رویه شجاعت و دون قاعده تهور و جلا دت است. [و] طول  
ایام محاصره باعث دلتنگی نامداران و خرابی مسلمانان از طرفین است. برای انفصال  
این مقدمه و استخلاص لشکریان اگر آن عالی مکان خود از شهر قدم بیرون گذاشته  
این خیر خواه هم بمیدان آمده بایکدیگر سراپای میدان را بگردیم هر کرا بخت یاری  
و طالع رهبری نماید خصم خود را بقوت بازوی مردانگی دست بسته و پالهننگ در  
گردن انداخته از میدان رزم بدر [خواهد] برد. نام او در میان دلاوران بلند و فرمانفرمائی  
بنام او مسلم گردد. فرستاده مذکور که بخدمت کریمخان رسید ادای رسالت نمود.  
خان شجاعت بنیان قبول این معنی نموده میدان داری را بفردا و عده کرد. و فرستاده

۱- پ: در بیان برهم خوردن لشکر محمد حسن خان قاجار و کشته شدن او بدست  
مردمان خود و رفتن شیخ علیخان و زکیخان بمان ندران و قتل افغانه و اوزبک بحکم کریمخان  
و رفتن کریمخان بآذربایجان و تسخیر قلعه ارومیه و مراجعت بشیراز و سوانحی که در این بین  
روی نمود و ارتحال کریمخان از دارفانی

خان قاجار را رخصت نمود . و فرستاده مذکور حقیقت را بعرض سردار خود رسانید . محمد حسن خان آمدن کریمخان را بتنهائی بمیدان رزم مبنی بر اصل ندانسته و قری بر گفته او نهاد . روز دیگر کریمخان مکمل و مسلح شده بموجب وعده خود سوار شده با یک نفر شاطر از شهر برآمده در مکان مرتفعی که دور از لشکر قاجاریه بود عنان کمیّت را کشیده بانتظار خان قاجار [یکپارا از رکاب بر آورده بگردن اسب انداخته و] برسان تکیه کرده ملاحظه لشکر خصم می نمود . چون محمد حسن خان بموجب گفته خود بوعده وفا نکرد کریمخان شاطر خود را بنزد او فرستاده پیغام داد که من بموجب درخواست آمده و در انتظار میباشم . هر چند زودتر ملاقات آن سردار عالی درجات اتفاق افتد از یک گردش میدان نزاع از میان برخواسخت . و طرفین از محنت جنگ وجدال آسوده و سرفه الحال میگرددند . شاطر مذکور بنزد خان قاجار آمده پیغام را گذرانید . محمد حسن خان از گفته خود پشیمان شده جواب داد که برو باقای خود بگو که این حرکت مبنی بر سفاقت و احمقی است . و عاقبت را ملاقات با سنیه بی صورت و مستعذراست . شاطر مذکور این سخن را بکریمخان رسانید . خان تهور نشان معلوم نمود که خان قاجار از گفته خود پشیمان گشته تنها در آن اراده میدان حرب نخواهد کرد سری جنبانیده بشهر معاودت نمود .

محمد حسن خان بمحاصره مشغول شده بعد چندی چهارصد سوار افغان از لشکر محمد حسن خان شبانه بیرون آمده بعزم وفات و تهوری در میدان سمت شیراز روانه گردیدند . [و] یکسوار را پیش فرستاده که بدروازه خود با اسب تهوران را بکشیکچیان ظاهر نماید که حقیقت را بعرض کریمخان رسانید . محمد حسن خان از دست لشکریان بقتل رسید بداخل شدن شهر رخصت حاصل نمایند . یک نفر از کشیکچیان این خبر را بکریمخان رسانید . خان عاقبت اندیشی اعماد بفرمود آنها

۱- پ : بموجب وعده وفا بگفته خود ۲- پ : این خبر

نکرده جواب داد که اگر آنها در قول خود صادق اند در طرف جنوبی شهر که لشکر محمد حسن خان را در آنجا (آمدورفت نمی باشد شب در آنجا) بگذرانند تا فردا حقیقت ظاهر نموده بعد از ظهر صدق مورد نوازشات خواهند گردید. آن جماعت حسب الحکم<sup>۱</sup> خود را بطرف جنوبی شهر رسانیده در آنجا قیام نمودند. از رفتن این سواران لشکریان مطلع گشته بتصور شبخون آوردن کریمخان غلغله در میان آنها افتاد. و آخر الامر کار بفرار انجامید. و بدستلوی خان قاجار با سرداران ضمیمه<sup>۲</sup> این خیال گردیده هر کس براسب خود سوار شده در همان شب بارفقا و دسته خود راه او طان خود در پیش گرفتند. محمد حسن خان بر احوال لشکر و سرکردگان<sup>۳</sup> خود واقف شده خود سوار گردیده هر چند مردمان و لشکریان را منع نمود فائده ای بر آن مترتب نگردید. [و] خود هم در عقب گریختگان راه گریز در پیش گرفت. و جمیع سرانجام و اسباب را بجا گذاشته همه لشکر متفرق گردیدند که تا طلوع صبح نشانی از لشکر و سواران در آن مکان بنظر نمی آمد.

۴

کریمخان از بالای برج لشکر را بدستور همه روزه ملاحظه نمود بغیر خیمه و اسباب و دواب چیزی بنظرش نیامد. شیخ علیخان را با هزار سوار فرستاد که این حقیقت را دریافت نموده بعرض رساند. خان مذکور از شهر برآمده آهسته آهسته ملاحظه پیش و پس نموده در هیچ جا اثری از لشکر قاجاریه ندید. داخل خیمه ها گردیده حقیقت را عرض نمود. کریمخان خود هم با جمعیت قلیل که در نزد او بود از شهر برآمده تا نزد یک خیمه ها رسیده مردمان را بنهب و غارت امر نموده<sup>۴</sup> و سواران بسیاری برای خبر بهر طرف فرستاد. چون گریختن خان قاجار بصحبت پیوست، شیخ علیخان را با سه هزار سوار بتعاقب گریختگان فرستاد. و چهار صد سوار افغان که از لشکر محمد حسنخان بشب گریخته و بطرف جنوبی شیراز قرار داشتند آنها را هم همراه شیخ علیخان نمود.

۱- پ : الامر      ۲- پ : و سرداران      ۳- پ : فرمود

و خود بعد از ضبط اموال و اسباب لشکر قاجار داخل شهر شیراز شده بتهیّه سامان سفر عراق پرداخت . بعد از چند روز از شیراز برآمده باده دوازده هزار سوار و پیاده فارسی علم استقلال بجانب طهران افراخت . و محمد حسن خان قاجار که از سبب برهم خوردگی فوج ناچار شده بسمت استرآباد بی اختیار فرار نمود . و سردمان لشکر همگی متفرّق و هر کس بطرفی و سمتی راه اوطان خود [را] پیش گرفته سر کبان را گرم عنان نمودند . محمد حسن خان تنها سر کب رانده در نزدیکی استرآباد مرکب او که در تمام مازندران و سایر بلاد بی نظیر بود در میان نهری تاسینه بگل فرو رفت . هر چند تلاش بیرون آمدن میکرد زیاده فروسیرفت . در این بین چند نفر از فرقه قاجاریه که از سلوک خان مذکور ناخوش و منتظر فرصت بودند بسر وقت او رسیده یکی از سواران مذکور بردیگران سبقت کرده در میان همان نهر سر او را از تن جدا نموده بفتراک آویخت که بخدمت کریمخان برساند که خبر ورود شیخ علیخان ابالشکریان نزدیکی اشتها ریافت . سوار مذکور سر او را بنزد شیخ علیخان [آورد] . همانوقت سر را بنزد کریمخان که در طهران رونق افزا بود فرستاد . کریمخان از دیدن سر محمد حسنخان بسیار افسوس کرده متأثر و متألّم گردید . و حکمی بشیخ علیخان نوشتند بامسترا باد رفته تمام دارالمرز را بحیطه تصرف در آورد . شیخ علیخان روانه استرآباد گردید . محمدخان گراز دندان قاجار و چند نفر از سرکردگان قاجاریه که مخالف محمد حسن خان بودند بنزد شیخ علیخان آمده با او در امورات موافقت کرده شیخ علیخان را داخل استرآباد نمودند . که (در این وقت) از جانب کریمخان رقم حکومت مازندران باسم محمدخان قاجار رسید . خان موصوف شیخ علیخان را بضبط اموال محمد حسن خان ترغیب نمود چنانچه جمیع اموال و دواب و اسباب بحیطه ضبط آمده بطهران بخدمت کریمخان فرستادند . و حسب الطاب شیخ علیخان روانه طهران شده . محمدخان قاجار بر وفق و



امورات دارالمرزپرداخت. کریمخان با استقلال تمام در طهران بجمع آوری لشکر مشغول و ارقام بجمع بلاد فارس و عراق نوشت و از همه جا لشکر طلبید. و از جماعت افغان (در دل) که مال ناخوشی بهم رسانیده در فکر قتل آنها با خود نرد خیال می باخت. بعد چندی که لشکر از اطراف و جوانب در طهران در رکاب او حاضر شدند زکی خان (زند) برادر خود را بحکومت سازندران سقرر نموده با سه هزار نفر سوار و دو هزار پیاده روانه استرآباد نمود. زکی خان که ظلم و تعدی جبلی ذات او بود جمعی کثیر را بتقصیرات ناموجه بانواع عقوبات در مقام مؤاخذه برآورده اسوا آنها را نهب و غارت نموده بقتل رسانید. و در سازندران بی اعتدالی بسیار از بوقوع رسید. و از فرقه افغان قریب به هزار سوار [با خانه کوچ در دارالمرز سکنا داشتند. و سه چهار هزار افغان دیگر] با زن و فرزند در طهران در خدمت کریمخان جمع شده بودند. و در بلاد دیگر هم هزار و دو هزار [از] جمعیت آنها منعقد بود. چون این جماعت خونخوار باعث تخریب سلسله علیّه صفویه و برهم زدن اساس سلطنت و ظلم بسیاری از ایشان بظهور پیوسته و بدسلوکی این خدا نشناسان بآنها رسیده و از بازخواست منتقم حقیقی پروائی نداشتند لهذا بغضب خداوند جبار گرفتار گردیدند. کریمخان بفکر قلع و قمع آن طایفه بی ایمان افتاده چند روز بنوروز فیروز سلطانی باقی بود که ارقام بهر بلاد که آن فرقه زشت نهاد قیام داشتند نوشته مخفی از جمیع خلق فرستاد که در روز نوروز همه آنها را بقتل رسانیده اسوا و اسرای ایشان را ضبط و سر همه [را از] صغیر و کبیر بحضور بفرستند. و خود سرداران افغان [را] که در طهران بودند طلبیده در شب نوروز بانها حکم نمود که فردا آنچه از مردم افغان می باشند همگی حاضر شوند که بخلعت (نوروزی قامت آنها را بخلع فاخره زینت خواهم داد. آن جماعت بی عافیت بطمع گرفتن خلعت از صغیر و کبیر صبح نوروز از خانها برآمده بدربار جمع و برفتن حضور کریمخان بریکدیگر سبقت

می گرفتند. بندگان و کیل الدوله بیش از جمع شدن آنجماعت بدربار معدلت مدار جمعی از لشکریان را مکمل و مسلح در مکانهای مناسب واداشته مقرر نموده بود که سرداران افغان را بیهانه خلعت بنزد خود طلبیده در حضور بقتل رسانند. و مابقی را لشکریان سراز تن جدا کرده سر آنها را بحضور رسانیده اسوال و اسباب و اسرای ایشان را خود متصرف شوند. و سرداران زندیه را هم از این معنی اطلاع داد. و پیش از کشیدن شیلان سرداران افغان را بحضور طلبیده و بمجرد یک اشاره ابرو جمیع سرداران افغان رو برو بقتل رسیده سر آنها را از تن جدا نموده و لشکریان هم از چهار طرف بر آن جماعت ریخته همه آنها را بشمشیر آبدار سراز قلعه بدن جدا نموده سرها را بحضور رسانیده و خانه و اسباب و اسوال و نساء ایشان بتصرف غازیان درآمد.

در بین گپرو داریکنفر از بزرگان افغان خود را از آن مهملکه نجات داده بسمت یزد فرار نمود. سرها را که بشمار در آوردند از آن نه هزار متجاوز بود. سر آن شخص که بسمت یزد گریخته بود چون از جمله شاهپیر آن قوم بود در میان سرها بنظر نرسید. کریمخان بتحقیق احوال او پرداخت از هر طرف کسان بطلب او روان گشتند. سوارانی که براه یزد رفته بودند در نزدیکی شهر یزد او را یافته سر او را بریده بخدمت کریمخان آوردند. و در همان روز در هر بلاد که آن جماعت سکنا داشتند حسب الحکم تمامی را مأمورین بقتل رسانیده همه را بحضور فرستادند. و اسوال و نساء آنها را بتصرف در آوردند. و زکیخان که در استرآباد بود بعد از رسیدن حکم قتل آن جماعت در روز نوروز جلای بکار برده قبل از بند و بست خود با لشکریان بقتل آنها اقدام نمود. چون جمعیت آنها هم بجهت دفع اذیت و خودداری باینداری نمودند تا آنکه همگی قتیل سیف و سنان گردیدند. قریب دویست سوار خود را از میان معرکه بیرون کشیده زد و خورد نموده خود را بکنار آب گرگان رسانیده اسبها را بر آب انداخته چند نفر غریق بحر فنا گشته و مابقی از آب عبور نموده خود را بدشت رسانیدند. و در جمیع بلاد عراق

وفارس احدی از جماعت افغان را نام و نشان نماند. بعد از این مقدمه کریمخان بسمت اصفهان علم استقلال افراشت و حکام بجمیع بلاد فارس و عراق مقرر فرموده بفکر تسخیر آذربایجان افتاد. و سرانجام سفر نموده لشکر عراق و فارس را همراه گرفته و شش هزار جزایرچی سرخیخ صلابت دریمین و یسار قرار داده بسمت آذربایجان روانه گردید. شهر تبریز و مراغه و سلماس بدون منازعه بتصرف غازیان نصرت نشان درآمد. فتحعلیخان افشار و شهبازخان دنبلی و پناهخان جوانشیر و امیرگونهخان و سرداران دیگر باسی هزار سوار افشار و افغان بعزم) حرب کریمخان [از اروپیه بسامان شایسته در حرکت آمده بسمت لشکر کریمخان] که در آنوقت در نواحی تبریز سکونت داشتند علم استقلال افراشتند. ابراهیمخان بغایری خراسانی که در رکاب بندگان کریمخان بود از آمدن فتحعلیخان مطلع گشته خطی نوشته و مخفی باو پیغام فرستاد که در روز صاف من و دو کس دیگر از خوانین با جمعیت خود بلشکر شما ملحق خواهیم شد. خان افشار از این پیغام مسرور شده در جواب نوشت که بعد از ملاقات حکومت هر جا را خواسته باشید بعلاوه آن هر چه خاطر خواه شما و خوانین است تفویض خواهد شد. و قاصدان را باستعجال رخصت نمود. فرستادگان مذکور را قراولان در نزدیکی لشکر گرفته و خطوط از کمر آنها بر آورده با قاصدان بحضور و کیل الدوله بردند. چون از مضمون خط حقیقت را دریافت فرمود قاصدان را فرمود که از لشکر بیرون برده رخصت نمایند. و این راز را مخفی داشته سرداران را طلبید و از هر یک در طریق حرب مشورت نمود هر کدام بطوری طرح حرب را تقریر نمودند. تقریر ابراهیمخان را پسندیده. ابراهیمخان بسیار مشعوف شده همین مراتب را [مجدداً] بفتحعلیخان نوشته فرستاد. بعد از مراجعت قاصدان بطور قاصدان اول دستگیر شده بقتل رسیدند. و بندگان ثریا مکان و کیل الدوله رایات جهان گشا را بحرکت در آورده از آن مکان باستقبال فتحعلیخان شتافت. در میان خوی و سلماس تلاقی عسکرین اتفاق افتاد [و] و کیل الدوله

طرح جنگ بطور دیگر ریخته بعکس مشورت شبانه نظر علیخان و ابراهیم خان را با دستۀ آنها در دست راست مقرّ و شیخ علیخان را با دستۀ او و قرانو کران و سرداران دیگر در دست چپ قرار داده. و جزایر چیان را مانند چهار برج ساخته ابراهیم خان را بانفراده (طلبیده) داخل دستۀ جزایر چیان نمود. و شیخ علیخان را رخصت میداد نموده خود با سیصد سوار بمکان مرتفعی که مابین جزایر چیان و قرانو کران بود قرار گرفت. فتح علیخان که ابراهیم خان را بموجب نوشته او در دست چپ میدانست شهبازخان و امیر - گونه خان را با چهار هزار سوار بآن سمت فرستاد و دستۀ افغانه را بکومک آنها از عقب فرستاد. شهبازخان و امیر گونه خان با شیخ علیخان در یکدیگر آویختند. و فتح علیخان منتظر آمدن ابراهیم خان بود چون اثری از نوشته او بظهور نرسید نوشته او را حمل برفریب نموده احمد بیگ عم شهبازخان را هم متعاقب شهبازخان بکومک فرستاد. چون شیخ علیخان با پانصد سوار در میدان کارزار با پنج هزار سوار مردانه وار کوشیده بسبب نرسیدن کومک تاب مقابله نیاورده اندک بعقب نشست. و از نرسیدن کومک شیخ علیخان را بخاطر گذشت که البته چشم زخمی بیندگان و کیل اندوله رسیده است بی اختیار با دستۀ خود بطرف تیب دست راست رونمود. سردمان تیب شکست او را تصور نموده از جای خود حرکت کرده بطرف قرانو کران روانه گردیدند. قوانو کران آن سواران را هدف گلوله نموده جنگ در میان خود آنها در گرفت. نظر علیخان شد این معامله را دیدیقین نمود که سردار را آفتی رسیده است از همانجا یادداشت خود راه عراق را پیش گرفت. همه لشکر برهم شوریده هر کس بطرفی با جمعیت خود بسمت عراق روانه پیمایا گردیدند. ندرخان برادرزاده مهدیخان زند شد لشکر را متعاقب ندرخان را که در بونه بود از آنجا برآورده با قدری خزانه بجانب عراق روانه گردید. او جمع لشکر بر یکدیگر خورده. در میان خود با قلیل سوار مانده و جزایر چیان شد در تحت اختیار

زکی خان بودند درجای خود استقامت ورزیدند. لشکر فتحعلیخان از فرقه افشار و افغان<sup>۱</sup> داخل بونه شده بغارت مشغول گردیدند. شهبازخان بر سر جزایرچیان آمده زبان بدلداری و خاطر جوئی آنها گشوده بآمدن خدمت فتحعلیخان همگی را ترغیب نمود. زکی خان از اسب پیاده شده جواب شهبازخان را بگلوله جزایر ادا نمود. کریمخان هم در آنوقت باقلیل جمعیت خود داخل جزایرچیان گردیده آنها را خاطر داشت نموده بحرب تحریص نمود. شهبازخان که با زار گلوله را گرم دید از در اشتلم برآمده سه اسب او از گلوله در غلطیده جلو دار او هماندم اسب دیگر باوسی رساند. بار سیوم شهبازخوان مذکور خیرگی کرده تا نزدیک تپ جزایرچیان رسید که گلوله دیگر بر اسب او رسیده از پای درآمد. شهبازخان خود را از اسب جدا کرده پیاده فرار نمود. یکنفر از جزایرچیان خود را باو رسانیده بزور پنجه دلاوری او را گرفته و بشال سراو دستهای او را بسته اراده کرد که او را بقتل رساند. [چون] شهبازخان نام خود را بیان نمود جزایرچی او را بادت بسته بخدست کریمخان آورد. خان سروت نشان از قتل او در گذشته بزکی خان سپرد. واسب راسهمیز زده از میان جزایرچیان برون رفته بیالای تل مرتفعی که در آن نزدیکی واقع بود بملاحظه اطراف پرداخت. قول فتحعلیخان را در نزدیکی بنظر آورد که با سه چهار هزار سوار یکجا ایستاده است. همانوقت جزایرچیان را پیش انداخته بطرف فتحعلیخان روانه گردید. چون تماسی لشکر فتحعلیخان با سرداران در تاخت غنایم مشغول و از سردار خود دور بودند. و سه هزار سوار حاضر بود. خان افشار از صدسه گلوله جزایر تاب نیاورده رو بفرار نهاد. کریمخان خود بان قلیل سوار او را تعاقب نموده داخل بونه فتحعلیخان گردید. در آنجا توقف نموده و خان افشار تا قلعه ارومیه جائی عنان نکشید. کریمخان از اسب فرود آمده داخل خیمه فتحعلیخان شد. و چند نفر سوار بعقب شیخ علیخان و (سرکردگان) لشکر فراری فرستاد.

خوانین مذکور از حیات کریمخان واقف شده باستعجال خود را بخدمت او رسانیدند. ولشکر فتحعلیخان که در تاخت بونه لشکر زندیہ (رفته) بودند و از این مقدمہ اطلاعی نداشتند غنائم را گرفته داخل بونه میشدند<sup>۱</sup> و مردمان کریمخان آنها را گرفته بعد از استرداد غنائم آنها را بخدمت کریمخان برده فرقه افغان را بتیغ بی دریغ (سرازنن جدا ساخته) و افشاریہ را بگرفتن اسب و سلاح<sup>۲</sup> راضی شده سرخص می نمودند. سه روز بهمین منوال در بونه قیام نموده روز چهارم بسمت اروسیہ علم استقلال افراشت. و رقم فتحنامہ بحکام عراق نوشت. و فتح را بنام شیخ علی خان و بعد بنام زکی خان نوشت. زکی خان از این معنی ناخوش گشته کہ شیخ علیخان با وجودیکہ در این مقدمہ نبود و پیش از ہمہ کس اوفرار نمود نام او را در رقم پیش از نام من چرا نوشته اند. در کمال ناخوشی باغلامان خود بسمت عراق رهگرا گردید. بندگان و ذیل الدولہ چند نفر از سرداران را برای آوردن اوفرستاد راضی بآمدن نشده از ارادہ خود برنگشت. کریمخان زیادہ متعرض نشده رقم سرداری عراق بنام اونوشته فرستاد. ( و بخاطر گذرانید) کہ چون خبر شکست بعراق و فارس رسیدہ مردمان آن بلاد در تزلزل و شورش میباشند. از رسیدن زکی خان و رسیدن خبر فتح (مبادا) برہم خوردگی نمود. لہذا ہفت ہزار سوار از ایلات قلمرو علیشکر را ہم متعینہ زکی خان فرمود. و در عرض راه ابراہیم خان را طلبیدہ مقدمہ سازش او را بموجب خط اوضاعی شردہ بتقل اوامر نمود. و دو کس دیگر از خوانین<sup>۳</sup> در این اسر با او متفق بودند طناب بکردن آنہا انداختہ خفہ نمود. و در ورود بمنزل شہبازخان رامخارج نمودہ بجلوست خوی و سہمس سرافراز فرمود. و احمد بیگ عم<sup>۴</sup> خان موصوف را بر تہ ایلگی گری فرود نیل<sup>۵</sup> نواخمہ سرخص نمود. و خوانین و سردردان آذربایجان در عرض راه باردوی شیوان سکوہ ملحق گشتہ بشرف بساط بوسی مشرف. و ہر کدام فراخور احوال خود بین الامثال

۱- پ: نمی شدند ۲- پ: ویراق ۳- اصل: دہل پ: دہلی

سرافراز میگردیدند. در ورود بنزدیکی قلعه ارومیه لشکر را بچهار [تیپ] قسمت نموده از چهار طرف قلعه سیبها ساخته قلعه را محاصره نموده فتحعلیخان تحصین اختیار نموده با طرف وجوانب برای کومک قاصدان [را] فرستاد. قراولان قاصدان را با خطوط گرفته بنظر کریمخان رسانیدند. همانوقت مقرر فرمود که بفاصله چند قدم برجی ساختند و دیوار کشیده همه بروج را بیکدیگر وصل نموده در میان [هر] دو برج یک دروازه قرار دادند. بهمین دستور از چهار جانب قلعه بروج و دیوار ساخته شد. در آیام قلیل در دور قلعه ارومیه شهری کلان در کمال متانت<sup>۱</sup> و استحکام مرتب گردید که اگر احدی از قلعه بیرون می آمد<sup>۲</sup> در دروازه بگیر می آمد. و تفنگچیان از بروج مترد<sup>۳</sup> دین قلعه را هدف گلوله مینمودند. و تپه مرتفعی از خاک ترتیب داده و چند ضرب توپ ببالای تپه مذکور کشیدند. و از ضرب گلوله توپها خانها را خراب نموده اهل قلعه را مضطرب ساختند. و هر شب جمعی از قلعه خود را بزیر انداخته، اهل<sup>۳</sup> سنگر گرفته بخدمت کریمخان می بردند. بعد از تحقیقات آنها را مرخص می فرمود. در اینوقت خبر رسید که ایلات شیطانی که در سرحد روم سکنا دارند بمرتد<sup>۳</sup> دین و مسافرین راه را مسدود نموده ایذا میرسانند. بندگان و کیل الدوله خدام را خان زند را با هفت هزار سوار فرستاده که آنجماعت را قتل و غارت و تنبیه نمایند. حسب الحکم با آن فرقه مقابل گردیده و شکست فاحش بآنها داده قتل بسیاری نموده و غارت و اسیر بسیار از آنها گرفته داخل لشکر کریمخان گردید. نه ماه بر همین نهج گذشت و کار بسیار بر اهل قلعه و فتحعلیخان تنگ گردید. امیر گونه خان عریضه ای بخدمت کریمخان نوشته فرستاد که اگر لشکر از سمت جنوبی بطرف قلعه بفرستند من دروازه ها را باز کرده بتصرف امنای دولت خواهم داد. [کشیکچیان فرستاده را با عریضه نگاهداشته حقیقت را بعرض رسانیدند. خان مروّت نشان او را بحضور طلبیده و لازمه تلطّف نسبت باو بعمل

۱- اصل و پ: مطانت      ۲- پ: می آید      ۳- پ: مستحفظان

آورده اورا سرخص فرمود . فتحعلیخان از فرستادن عریضه اسیرگونه خان مطلع گشته<sup>۱</sup> (صلاح خود را در رفتن بنزد کریمخان و اطاعت نمودن دیده) [ روز دیگر خود ] بتنهائی از قلعه برآمده [ با دونفر از نوکران خود راه لشکر کریمخان در پیش گرفت ] (و خود را بلشکر کریمخان رسانید . و کشیکچیان او را شناخته) خبر<sup>۲</sup> آمدن اورا بعرض رسانیدند . (خان سروت نشان او را بحضور طلبیده) [ فتحعلیخان خود هم وارد و باریاب حضور گردیده بعفو جرایم خود رطب اللسان گردید . بندگان و کیل الدوله نهایت شفقت و ملاحظت درباره او بعمل آورده ] در مجلس نشانید [ و کمال سلوک مسلوک داشت ] . ( و لازمه تلطّف نسبت باو بعمل آورده او را سرخص فرمود ) خان مذکور<sup>۳</sup> که بسیار خوف داشت از توجهات بندگان و کیل الدوله مسرور (وشادمان) [ شده رخصت حاصل نموده بر ] گشته داخل قلعه گردید . [ و ] روز دیگر باز خان افشار فیضیاب خدمت و کیل الدوله شده<sup>۴</sup> استدعا نمود که هرگاه قلعه را از وجود خود زینت افزائی بخشند باعث اطمینان و سرافرازی غلامان خواهد بود . بندگان ثریا مکان حکم فرمودند که دو سحله را برای سکونت لشکر خالی نمایند . بعد اطلاع (دهند) . خان افشار حسب الحکم چند سحله را خالی نموده بعرض رسانید . بعد از شش یوم بندگان و کیل الدوله نسبتچیانرا بشهر برای محافظت فرستاد که احدی از لشکریان باهل قلعه تعدی نتوانند کرد و خود بالشکر داخل شهر گردید . فتحعلیخان لازمه خدمت بجا آورده عرض نمود که جماعت بزیادی و شیطانان بنا بر سر دشمنی گذاشته بتدرّ دین و مسافرین را ایذا می رسانند مجدداً تنبیه این دشمنان لازم است که بعداً سر دشمنی نتوانند نمود . کریمخان فتحعلیخان را تنبیه و بعد از آن سوار مقرر و هشت هزار سوار از لشکر خود همراه او نموده فرستاد .

در ایام محاصره قلعه روسیه آزادخان افغان | آمد در شهر زور سرحد روم

۱- پ : گردیده ۲- اصل : از ورود بلشکر خبر ۳- فتحعلیخان

۴- پ : و کیل با اقتدار گردیده ۵- پ : و تأدیب



در میان جماعت افغان] در کمال حیرانی و پیریشانی بسر میبرد چون کریمخان را صاحب انصاف و سروت میدانست تنها سوار شده وارد اردوی کیوان شکوه و خود را بکشیکخانه رسانید. یساولان حقیقت را بعرض رسانیدند او را بحضور طلبید. آزادخان بحضور رفته بعد از کورنش روی خود را بپاک مالید. کریمخان از راه دلجوئی پرسید که تا حال در کجا بودی. آزادخان از راه عجز بعرض رسانید که این سگ در صحرا و بیابانها میگردید حالا بیخانه کریم پناه آورده است. کریمخان متألم شده او را دل آسا نمود. و پنجاه نفر از جماعت زندیه هزاره را با او معین فرمود که همیشه در کشیک او بوده خدمت او را بجا آورند. و خیمه و اسباب و رخوت بقدر ضرورت و آنچه مایحتاج بود از سرکار خود مرحمت فرمود. و سیصد و شصت تومان مدد خرج هم از خزانه برای او مقرر و برای سواری از طویله بچلو داران حکم شد که اسب میداده باشند. و خان افغانرا احترام مینمود. بعد از فتح قلعه اروسیه که فتحعلیخان را مجدداً برای تنبیه و تعذیب جماعت شیطانی و بزیدی فرستاده و (بسبب سوء) ظنی که از شیخعلیخان در این سفر بهم رسانیده بود در شب او را طلبیده بدست خود یکچشم او را با کارد کند<sup>۱</sup> و چشم دیگرش را مرادخان زند حسب الحکم باخنجر از حدقه برآورد. و رقمی [بنزد] زکی خان<sup>۲</sup> نوشت که علی محمد خان ولد محمد خانرا که در بروجرد<sup>۳</sup> بنای خود سری و طغیان گذاشته [بود] گرفته هردو چشم او را از حلیه بینائی عاری سازد. و علیمحمدخان که در صغرسن بسیار شجاع و همشیره زاده زکی خان مذکور بود و زکی خان خود هم اراده خود سری و طغیان داشت علیمحمد خانرا بنزد خود طلبیده رقم کریمخانرا باو نمود. و او را با خود متفق گردانید. و هردو باتفاق با لشکر قلمرو علیشکر و بلاد دیگر که در نزد آنها جمع شده بودند روانه دارالسلطنه اصفهان گردیدند. و در ورود بدارالسلطنه زکی خان بنای ظلم گذاشته از متوطنین آنجا در عرصه سه روز

۱- اصل و پ، از کارد کننده      ۲- پ: بز کیخان      ۳- اصل و پ: یزدجرد

شصت هزار تومان عراقی بضر بچوب گرفت. و جمعی را گوش و بینی و لب بریده هر روز در اذیت خلق جد و جهد می نمود. ابن خبیر در ارومیه بسمع بندگان کریمخان رسید. بجهت صلاح وقت این خبر را مخفی داشته کوچ بر کوچ روانه عراق گردید. و کس بطلب فتحعلیخان و قوشون فرستاد که زود در راه یاردوی همایون ملحق گردند. فتحعلیخان ایلات شیطانی و یزیدی را تنبیه بلیغ نموده غنائیم و اسرای بسیاری از آنها گرفته در منزل خوی بر کاب اقدس رسیده غنائیم و اسرار را از نظر گذرانید. کریمخان همه (را) بلشکر قسمت نموده و کوچ بر کوچ سراحل و سنازل را طی نموده در عرصه قلیل وارد کاشان گردید. زکی خان از ورود کریمخان مطلع شده بزرگان اصفهانرا کوچانیده [و] حرم کریمخانرا از آب کرنک گذرانیده بمیان ایل ۱ بختیاری فرستاد. و خود هم بعد کوچیده شامل آنها گردید. بندگان کریمخان داخل اصفهان گردیده از حقیقت ظلم و تعدی زکیخان و بردن اهل حرم و بزرگان اصفهان را با کوچ بسمت [ایل] بختیاری واقف گردید. از اصفهان کوچیده روانه ۲ چهارمحال گردید. در ورود بجمن کندمان در آن مکان که فتحعلیخان در ایام آزاد خان کریمخان را تعاقب نمود [و] کریمخان طفل شیرخواره خود را بنوک نیزه از بغل مادرش ربود. در آب انداخته (بود) مضر بخیام نصرت انجام نموده. از فتحعلیخان پرسید که سمانی این چه مکان است. خان موصوف را رنگ از رخ پریده متیقن بقتل خود گردید. و سر را بزرگان اصفهان خاموش ماند. و چون ظلم بسیاری بعجزه و سمان کین از او صادر شده بود بمکافات سر خویش گرفتار گردیده حسب الحکم فرایشان طناب بگردنش انداخته خلفه نمود. و بوادی عدمش فرستادند.

چون این خبر بسمع زکیخان رسید از صوات و سلطوت کریمخان مخوف گشته خانواری [که] کوچانیده همراه آورده بود با اشرا (جماعت) بختیاری برداشتند با اتفاق

۱- اصل و پ ایل جماعت ۲- پ: داخل ۳- پ: خود آورده

علیمحمدخان<sup>۱</sup> بسمت شوشتر فرار نمود. و جماعت بنی جعب که مابین شوشتر و دزفول سکنا داشتند از آمدن زکیخان مطلع (شده) با جمعیت سو فوری عزم دست برد بمقابلہ [آمده] بعد از کشش و کوشش بسیار شکست خورده فرار برقرار اختیار نمودند. و اهالی شوشتر بسبب نفاق کہ با ہم داشتند بنزد زکیخان رفته او را داخل شهر نمودند. ولدان میرزا ابوطالب شوشتری کہ از جمله بزرگان و طبع آنها راغب بحکومت آن بلاد بود و از بنی جعب خوف و هراس داشتند چون میرزا ابوطالب والد آنها ہم در دست طایفہ مذکورہ بقتل رسیده بود. برای گرفتن انتقام زکیخان را بر حرب بنی جعب تحریر و ترغیب نمودند. خان موصوف علی محمدخان را بالشکر بر سر طایفہ مذکور براهنمائی شفیع خان ولد میرزا ابوطالب فرستاد والی بنی جعب از آمدن علی محمدخان مطلع گشته ده هزار<sup>۲</sup> سوار و پیاده کہ همراه داشت برداشته باستقبال شتافت. در حین مقابلہ علی محمدخان قلب سپاہ را بشفیعی خان سپرده خود با هزار [سوار مقابل ده هزار] سوار و پیاده عرب بنی جعب گشته در حملہ اول صف آنها را از یکدیگر شکافته متفرق گردانید. و بتعاقب آنها پرداخت در عین تعاقب چشمش بر والی افتاد کہ در عین گریختن بحراست لشکر میپردازد. دانست کہ والی همین جوان است اورا تعاقب نمود. والی چون او را بخود متوجه دید (او ہم) آهنگ (حرب) خصم نمود. و نیزہ ای حوالہ علی محمدخان نمود. خان مذکور نیزہ او را رد نموده شمشیری بر سر او نواخت دو قبہ<sup>۳</sup> سپر را قلم نموده سرتیغ بوالی رسید. والی مذکور خود را از شمشیر دزدیده دست بر کمر بند علیمحمدخان رسانیده [و] بخانہ زور نشست. علی محمدخان ہم کمر او را گرفته هر دو بتلاش درآمدند. آخر الامر هر دو بی اختیار شده از زین بر زمین غلطیدند. علی محمدخان خود را برسینہ والی گرفته. هر دو دست او را با شمال سر خود بسته براسب خود سوار شده. و والی را براسب یکی از غلامان سوار نموده بلشکر خود آورد. و غنیمت

۱- پ: علی مردانخان      ۲- پ: و هزار      ۳- پ: دو تکت

بسیار از لشکر والی نصیب لشکر او شده. از آنجا کوچیده بعد از طی مراحل داخل شوشتر گردید. [و] والی را بنزد زکی خان برده باو سپرد. والی حویزه چون این جرأت و جلالت را دید بنای اطاعت گذاشت. کار زکی خان رونق گرفته و از اطراف و جوانب مردم بسیار بنزد او جمع شدند. شفیع خان بسبب عداوت سابق که با والی داشت از زکیخان [درخواست نمود که بخونخواهی پدرش او را بقتل رساند. زکی خان] او را دوست خود تصور نموده بدون اطلاع علی محمد خان والی را بشفیع خان داد. خان موصوف فی الفور او را بقتل رسانید. و همان روز والی با پیشکش بسیار وارد خانه علی محمد خان شده درخواست نمود که هر گاه والی را رخصت نمایند ایل جعبی همگی قلاده اطاعت بگردن انداخته بیست هزار سوار و پیاده حاضر خواهند شد. در این گفتگو خبر قتل والی بگوش علی محمد خان رسید برخاسته بنزد زکیخان رفته [با او بخشونت گفتگو نمود. چون فائده نداشت و کار از دست رفتند] بود. زکیخان هم از کرده خود پشیمان شده بجمع آوری لشکر مشغول گردید. و بندگان دریمخان بعد از قتل فتحعلیخان کدخدایان بختیاری را طلبیده. آنجماعت با اسب و اسلحه بسیار [آمده] فیضیاب خدمت ذی شولت گردیدند و بعفو و انصافات مستدعی گشتند. معروضات آنها بجز انجاق مقرون و از آنجا همگی را دو چارینده از سرحد اصفهان و جریادقان و کاشان الی خوار و وراستین آن فرقه را منتشر نمود. بعد از خاطر جمع می از ایل بختیاری از آن مکان کوچیده از راه سیلاخور بعزم تنبیه اسمعیل خان فیلی و زکی خان بسهم خرم آباد رایت جهان کشا را تحریک داد. و نظر علیخان را با دهانده هزار سوار بطرف شوشتر برای گرفتن زکی خان فرستاد. و در آن ایام در حین مسافرت از ایل جعبی بذات او عارض گردید که سوار شدن شاق و ناگوار بود. بخت ردائی برای سوار شدن ساخته شد که شاملران و لشکران بنسبت تخت را بدوشی بمنزل رساندند. و اسرا دسته دسته پیاده با تخت (روان) میرفتند. در ورود بخاک خرم آباد اسمعیل خان فیلی

بسمت بند علی که سرحد خاك روم است فرار نمود . برادر کوچک او که موسوم بنظر علیخان بود بشرف ملازمت رسیده بحکومت لرستان سرافراز گردید . و چند روز در خرم آباد مضرب خیام نصرت انجام بود . بعد از صحبت مزاج خیرات و تصدق بسیار کرده از خرم آباد کوچیده بسمت شوشتر روانه شد . این خبر بسمع زکی خان رسیده مردمانی که در نزد او جمعیت<sup>۱</sup> کرده بودند متفرق و باوطان خود رفتند . علی محمدخان با غلامان خود از زکیخان جدا شده از راه بختیاری خود را بدارالمؤمنین قم رسانیده در حرم محترم حضرت معصومه (ع) رفته در بست نشست . ونظر علیخان زند بالشکر بیک منزلی شوشتر رسید . زکیخان خوف نمود که مبادا مردمان لشکر او را گرفته حواله<sup>۲</sup> نظر علیخان نمایند . باراده رفتن حویزه و دزفول باقلیل مردمی که همراه داشت از شهر شوشتر برآمده که لشکر نظر علیخان هم نزدیک رسیدند . زکیخان دانست که بجائی نمی تواند گریخت ناچار<sup>۳</sup> شده بنظر علیخان پیغام داد که مرا راه دهید که من خود بخدمت بند گان و کیل میروم . نظر علیخان قبول نموده دو هزار سوار مقرر نمود که بفاصله نیم فرسنگ همراه زکیخان از دور بروند اگر باردوی کیوان شکوه برود مانع و مزاحم او نگردند . اگر خواسته باشد بطرف دیگر برود او را گرفته بحضور ببرند . زکیخان با چند نفر از غلامان خود بسمت لشکر خیراثر روانه شد . در ورود باردو خود را بطویل رسانیده در سرکمند نشست . سیرآخور باشی حقیقت را بعرض رسانید . و کیل الدوله از سرقتل او گذشته آمدن او را بحضور منع فرمود . نظر علیخان داخل شوشتر گردیده شهر را بآیین بستن اسر نمود . و اهالی شوشتر شهر را بزینت زینت تمام آئین بندی نموده در روز ورود سوکب بند گان و کیل الدوله جمیع بزرگان و متوسطین آن بلد بعزم استقبال از شهر برآمده بی اختیاری خود را دست پیچ کرده بعفو جرایم مستدعی گشتند . بند گان ثریا مکان نظر بمروّت جبلتی قلم عفو برصفایح

۱- پ : جمع      ۲- ظ : تحویل      ۳- پ : لاچار

جرايم آنها کشيده داخل شهر گرديد. و حکام و سرداران دور و نزديک همگي در عرصه قلیل بر کاب اقدس حاضر و عريضه والي حویزه باپيشکش از حضور انور گذشت. همانوقت رقم استقلال و منشور اقبال بنام او صادر و بايالات آن ديار بدادن ملازم رکابی حکم نوشته شد. حسب الحکم جميع ايلات ملازمان رکابی را بحضور آوردند. جماعت لیلای که بسيار سرکش و بسبب جمعیت خود مغرور و بهیچ گاهی صاحب شوکتی «را» اطاعت نکرده بودند بدستور سابق بر رقم مطاع عمل نکرده از فرمان سرپیچیدند. این معنی بر طبع غیور و کیل الدوله گران آمد؛ رای جهان آرا بتنبیه و تأدیب آنجماعت دیو صورت شیطان سیرت قرار گرفت. خدا مراد خان زند را با جزایر چيان سريخ صولت و نظر علیخانرا باده هزار سوار براستيلاي<sup>۱</sup> آن طایفه تعیین فرمود. آنجماعت از این معنی اطلاع یافته<sup>۲</sup> سه سنگ در میان یکدیگر ترتیب دادند. در سنگ اول جوانان شجاع بجهت حرب قرار گرفتند. و در سنگ دوم مال و دواب و غنایم را گذاشته و در سنگ سیوم زنان و طفلان را جای دادند. و آن مکان از غرایب امکنه روی زمین است و مشهور بکوه کلات و سوای یک راه راهی دیگر ندارد. چهار پنج منزل در میان آن کوه مسطح<sup>۳</sup> است و چند کوه در میان آن واقع است. و یکطرف آن در سیر و طرف دیگر بیلاق است. و آنجماعت از آن راه عمداً دست برداشته از در مانعت بر نیامدند. (تا) اینکه لشکر را بمیان کوه کشيده از عقب راهها را بر آنها بسته از چهار طرف بر لشکر تاخت آورده همگی را طعمه شمشیر آبدار نمایند. و احساسی زنده بیرون نرود. و سنگرها را در مکانهای بسیار صعب ساخته بودند. جزایر چيان و سواران آن که داخل گردیدند معلوم نمودند که راه فرار بر آنها مسدود است. و اگر کسی زنده از این سبکله خلاص شود از<sup>۴</sup> غضب و بازخواست و کیل الدوله جان بر نخورده است. مردانه وار

۱- پ: بر سقنات ۲ پ: شده ۳- اصل: پنج منزل را میان آن کوه مسطح

۴- اصل پ: واز

داسنها را بر کمر استوار نموده سینه را سپر گلوله لیلایان کرده شلیک کنان خود را از نشیب بفراز کشیدند. جماعت لیلای جزایر چیان را بباد گلوله گرفته جمعی را روانه دیار عدم نمودند. آن بهرام صولتان پروان کرده قدم پیشتر گذاشتند. محصوران سنگهای عظیم از کوه بجانب آنها غلطانیده چند کس دیگر را ضایع نمودند. آن دلاوران رو برنگردانیده بالاتر قدم نهادند. بجائی رسیدند که گلوله جماعت [لیلایان] آنها را نمیگرفت. دست بر قضیه شمشیر آبدار رسانیده خود را بسنگر اول رسانیده داخل گردیدند. لیلایان هم کوتاهی نکرده بایکدیگر آویختند و جمعی کثیر از طرفین بقتل رسید. لیلایان را تاب استقامت نمانده خود را بسنگر دوم کشیدند. نظر علیخان سواران را پیاده نموده بیورش امر نمود. و جزایر چیان با لیلایان در زد و خورد بودند که نظر علیخان رسید. آنجماعت خود را بسنگر سوم انداخته الغرض نظر علیخان و خدا سرادخان کوشش بسیار نموده داخل سنگر سوم گردیدند. و جمعی کثیر از آن طایفه را قتل تیغ بی دریغ نموده و برخی را دستگیر و نسوان را اسیر نموده آن جماعت را متفرق گردانیدند. و بقیة السیف با مان آمده از باب اطاعت برآمدند. و جمعی از زنان آن طایفه خود را از کوه بزیر انداخته بدیار عدم پیوستند. نظر علیخان و خدا سرادخان مابقی را اسان داده همه ایل را از آنجا کوچانیده با سال و دواب و اسیران روانه اردوی باشکوه گشتند. و فیضیاب حضور گردیده حقیقت را بعرض رسانیدند. (بندگان) و کیل الدوله [همه] اشرار آن جماعت را بقتل رسانیده و جوانان کار آمد را ملازم رکاب و ایلات را بسکونت در اطراف شیراز حکم فرمود. و از آن مکان کوچ بر کوچ وارد دارالعلم شیراز گردید. و تماسی بلاد عراق و فارس بحیطه تصرف آمده و جمیع سرکشان باطاعت درآمدند. و از بلاد آذربایجان تبریز و سراغه و خوی و سلماس و بلاد قریبه آنحدود غاشیه اطاعت و بندگی بردوش افکنده خوانین آن بلاد در شیراز بملازمت رسیدند.

و بندگان و کیل الدوله خانه کوچ آنها را طلبیده همه را در شیراز نزد خود نگاهداشت .  
 و طرح عمارات و مساجد و حمام ریخته قلعه ای در اطراف شهر احداث نمود که در استحکام  
 و متانت ثانی اثنین قلعه کلات و در قلعه شیراز بنا را بر عیش و استراحت گذاشت .  
 و زکیخان را باهیجده هزار سوار برای تسخیر مسقط و بلاد عمان فرستاد . زکیخان  
 مذکور از راه غرور از امام مسقط شکست یافته بی نیل مقصود برگشت . خبر شکست  
 او که بوکیل الدوله رسید . فرقه لولیان و جماعت الواطرا باستقبال زکیخان فرستاد .  
 او را در کمال خواری بشیراز داخل . و او را غضب نموده لشکری که با او [همراه]  
 رفته بودند هر کس وارد شیراز گردید حسب الحکم بقتل رسانیدند . و تنبیه امام  
 مسقط را پیش نهاد خاطر کرده ایلمچی بنزد عمر پاشای والی بغداد فرستاده پیغام  
 نمود که چون تنبیه جماعت مسقطی سر کوز خاطر است و رفتن لشکر از دشتی بطول  
 می انجامد اراده چنان است که فوج از راه خشکی [در] سمت بصره روانه نمایم .  
 چون ساین دولتین بنا [بر] صلح و دوستی است بحکام خود بنویسند که از طرف ما  
 خاطر جمع بوده از رفتن لشکر از راه بصره بسمت مسقط و عمان خیالی دیگر بخاطر  
 نرسانند تا لشکر از آنجا عبور نموده بمکان مقصود بروند . عمر پاشا قبول نکرده این  
 امر را موقوف بحکم پادشاه جمجاه دولت عثمانیه گذاشت . بندگان و نیل الدوله را جواب  
 او ناخوش آمده . صادقخان برادر خود را باسی هزار سوار و بیاده مأمور برفتن و تسخیر  
 آن مملکت فرمود . و نظر علیخان را با ده هزار سوار و الله فدیخان نواده شیخ علیخان را  
 با لشکر زنگنه و کلهر بطرف بغداد تعیین فرمود . صادقخان با لشکر مأموره بشیراز  
 برآمده بعزم تسخیر بصره مرحله پیمایم کردید . در ورود بنزدیکی شهر بصره مردمان آن  
 شهر بنا بر تحصین گذاشتند . صادقخان لشکریان را امر بساختن سنگر نموده شهر را  
 محاصره نموده . و از اطراف پیراهنها مردمان را تعیین نمود که آذوقه احدی ببصره  
 نرساند . و راه تردد برآیندگان و روندگان مسدود نمود . مدتی بدین منوال گذشت و چون



حسب الحکم مأمور بیورش نمودن نبود. ششماه در دور بصره با لشکر باسر محاصره اشتغال نمود. ونظر علیخان زند و اللهقلیخان زنگنه که بمحاصره بغداد مأمور بودند نزدیکی بغداد را مضرب خیام نموده ولشکر بتاخت و تاز محالات میفرستادند. چنانچه لشکر تا کرکوک وموصل رفته غنیمت واسیر بسیاری آورده ومحالات نزدیک را نیز نهب وغارت کردند. بقیة السیف جای ومکان خود را گذاشته باطراف متفرق گردیدند. وعمر پاشا در قلعه بغداد تحصین اختیار نموده حقیقت را بدربار قیصری معروض داشت. پادشاه سپهرجاه روم از سمت قارس<sup>۲</sup> سرعسکری با فوج کثیر بسمت ایران تعیین<sup>۳</sup> نمود واز طرف دیگر پاشای ذوی الاقتداری را با پاشایان دیگر ولشکر بسیار مقرر فرمود که بجانب آذربایجان رفته شهر تبریز وآن نواحی را تسخیر نمایند. و برای محافظت بغداد وحرب بالشکر وکیل الدوله جمعیتی سوفور با پاشایان غیور ببغداد فرستاد. بنده گان سکندرشان وکیل الدوله از این مراتب مطلع گشته سرداری را بایست هزار سوار بسمت تبریز مأمور. ورقم حکام واطراف آنجا شرف صدور یافت که باتفاق سردار مذکور بدفع لشکر روم پردازند. ونامداری دیگر را بطرف ایروان با لشکری نمایان مقرر وبدستور حکام و سرداران آن حدود را باتفاق سردار مذکور بدفع لشکر بیگانه اسر. ورقمی بنظر علیخان و اللهقلیخان نوشت که هرگاه کومک ببغدادیان [بنزدیک] رسد باستعجال بحضور اطلاع دهند که خود رایت جهانگشارا بآنصوب معطوف دارد. وچاپاران را سرخص فرمود. و سرداران مأموره بمکانهای مقرر رهگرا گردیدند. در ورود بمنزل مقصود خوانین آن بلاد باجمعیت ولشکر خود حسب الحکم ملحق بلشکر حضوری شده بمقابله خصم پرداختند. سرعسکری که از طرف قارس<sup>۱</sup> بایروان آمده بود بعد از تلاقی فریقین تاب حملات دلاوران را نیاورده شکست فاحش خورده متفرق گردیدند. وپاشای مأموره سمت تبریز هم تاب حمله

۱ - پ : بغداد هردو      ۲ - اصل : فارس      ۳ - اصل وپ : تعیین

دلاوران نیاورده فرار برقرار اختیار نمود. واز هر دو جانب فتح نصیب غازیان نصرت نشان بندگان سکندرشان کریمخان شده غنیمت بسیاری بدست لشکریان افتاد. و خبر شکست از دو طرف که بلشکر سأموره<sup>۱</sup> بغداد رسید فسخ آمدن بغداد نموده از راهی که آمده بودند برگشتند.

وکیل الدوله علی محمدخان ولد محمدخان زند را بکومک صادقخان فرستاده حکم بیورش و گرفتن بصره فرمود. علیمحمدخان خود را ببصره رسانیده باتفاق صادقخان بیورش ببصره برده (سردمان لشکر ایلات) جمعی سردانگی نموده داخل شهر گردیدند. و بنهب و غارت دست گشادند. بزرگان بصره<sup>۲</sup> از در عجز برآمده پیشکش (و تقبل بسیاری) گذرانیده قلابه اطاعت و بندگی در گردن افکنده استدعاء عفو جرایم خود نمودند چون خبر شکست عسکرین و فتح بصره باولیاای دولت عثمانیه رسید پادشاه و الاجاه روم ایلچی بنزد کریمخان فرستاده سبب پرخاش را مستفسر گردید. وکیل الدوله ایلچی را احترام نموده در نزد خود نگاهداشت. و عبدالله بیگ کلهر را چاپار ایلچی مقرر نموده باده نمر روانه اسلامبول نمود. عبدالله بیگ مد نور بچاپاری روانه شد.

و در این اوقات خبر رسید که چهل هزار سوار فرنگی از نزد پادشاه خورشید کلاه روس مقرر شده اند در شستیهها سوار و از در بند بخشکی فرود آمده بعزم حرب سلطان روم از راه خشکی روانه روم شوند. این خبر بر طبع غیور «کریمخان» گران آمده بفتحعلیخان قبه داد در آن ایام در در بند در حال افتاد با لشکر بسیار<sup>۳</sup> عام استقلال افراشته بود رقم مطاع صادر شد که فرقه مد نور را «اجازه» فرود آمدن از کشتی ها ندهد و اگر اجابت کنند بسزا برسانند. و اگر کومک در کار باشد اطلاع نموده بعرض رسانند. بکنفر از ساولان حضور را با رقم مطاع

۱ - اصل : مأموره ۲ - پ : شهر مد نور ۳ - در اصل افزوده : در آن دار

بچاپاری بنزد فتحعلیخان فرستاد . خان مذکور ده هزار تفنگچی از جوانان لزکی مقرر نمود که در خشکی نزدیک لنگرگاه غراب در جاهای پست منتظر ورود سواران روس بوده بهر نوع در آنوقت حکمی از این طرف بآنها برسد حسب الحکم بعمل آرند . و خود با سرداران و لشکر بتهیه حرب مشغول گردید . بعد «از» چند روز خبر رسید که کشتی های سولدادان بنزدیک لنگرگاه رسید . و یکنفر فرنگی سولداد از جانب سردار خود خطی آورده بفتحعلیخان داد . مضمون آنکه حسب الحکم پادشاه خود مأمور گشته ایم که از راه خشکی بسمت روم برویم<sup>۱</sup> چون بین الدولتین از مدتهاست که بنای دوستی مستحکم است و ما را بخلاق شما و ایرانیان رجوعی نیست و نزاعی نه . مردمان خود را تأکید کنند که از محل<sup>۲</sup> اختیار خود در هر جا «آنچه» ما و لشکر را ضرور باشد بقیمت اعلا بدهند و نوعی نشود که باعث برهمزدگی و خلل در دوستی ها شود . فتحعلیخان که از مضمون مطلع شد جواب نوشت که ما را در<sup>۳</sup> این امر اختیاری نیست . هر گاه و کیل الدوله راضی باین معنی باشد کسی مانع نخواهد شد . الحال این حقیقت را بعرض رسانیده آنچه حکم خواهد فرمود بعمل خواهیم آورد . سولداد مذکور بنزد سردار خود رفته نوشته را رسانید . سردار مذکور اعتنا بنوشته نکرده از کشتی ها مردمان خود را با توپخانه و سرانجام بیرون آورده در صحرا خیمها استاده کرده بکار خود در رفتن سفر خشکی تدبیر می نمود . و قبل از ورود باین مکان [ نظر بهم مذهبی ، مخفی کس بنزد [والی] گرجستان فرستاده او را با خود متفق کرده بمختار بودن والی (مذکور) در کل آذربایجان او را نوید داده و بجهت راهنمایی او را بنزد خود خوانده بامید آمدن والی مذکور اراده داشت که در آن مکان تارسیدن او از جای خود حرکت نمایند . و بموجب خط والی از قبول رفاقت و راهنمایی او مسرور می بود فتحعلیخان بر این معنی واقف گشته تفنگچیان (لکزی) که پیشتر فرستاده بود که در مکانهای پست قیام داشتند آنها را از حرب<sup>۳</sup> واقف گردانید . و پیغام داد که ما

۱ - اصل : میرویم      ۲ - اصل : از      ۳ - اصل : حرم

با لشکر مقابل شده طرح جنگ خواهیم انداخت. شما هم دسته دسته<sup>۱</sup> شده در عین  
 گیرودار داخل لشکر فرنگی شوید که ما هم برایشان از چهارطرف یورش خواهیم  
 کرد. و سردار سولدادان<sup>۲</sup> را بخاطر جمعی والی خوف و هراسی از فتحعلیخان نبود.  
 و بلشکر و توپخانه خود مغرور و پروائی نداشت. فتحعلیخان بنا بر شبخون گذاشته  
 لشکر خود را چهارقول نمود نصفی از شب گذشته بود که خود را بکنار لشکر روس  
 رسانیده بیگبار از چهار جانب<sup>۳</sup> همیز بر اسبان زده از گلوله توپ و تفنگ رو  
 برنگردانیده. [و] تفنگچیان پیاده ولگزیته که در پستو منتظر همین وقت بودند آنها  
 هم از جای خود حرکت نموده شلیک کنان داخل سنگر فرنگیان گردیدند. و سواران  
 با فتحعلیخان و سرداران دیگر سولدادان<sup>۲</sup> را طعمه شمشیر آبدار نموده از نصف شب  
 تا سه ساعت از روز گذشته [جمیع] آن طایفه را بضرب سیف و سنان مقتول و مجروح  
 و معدودی خود را از آن مهلکه نجات داده نیم جان بکشتی<sup>۴</sup> رسانیده خلاصی یافتند.  
 و توپخانه (و سرانجام) و [همه] اسباب آنها بضبط غازیان (نصرت) توأمان درآمده  
 حقیقت رویداد را بعرض کریمخان رسانیدند. این خبر در اسلامبول چون بسمع پادشاه  
 اسلام پناه ممالک روم رسید بسیار ششعوف و مسرور شده کورک سمور پوشاک خود را  
 بایک قبضه شمشیر مرصع و یک رأس اسب خاصه با ساز و زین طلا برای فتحعلیخان  
 فرستاده بخطاب فرزندى او را نواخت. و عبد اللہ بیگ لکهر را که بندگان کریمخان  
 برای گزارش حقیقت احوال عمر پاشای والی بغداد و اظهار ظلم و تعدی او نسبت  
 بمجاورین و تجار و مترددین ایرانی و سؤال و جواب مقدمات بصره بچارندای فرستاده  
 بود امنای دولت قیصری عمر پاشای معاون را مغضوب و معزول نموده. عبد اللہ بیگ  
 را مقضی المرام رخصت نمودند. و دلیل الدوله نظر علیخان و اللهعلیخانرا که با امر  
 محاصره بغداد مقرر بودند بحضور طلبیده. حاد علیخان را ده در بصره بحکومت و حکمرانی

۱- پ : دودسته ۲- پ : سولداران ۳- پ : طرف ۴- پ : بکشتیها

می گذرانید او را نیز حکم برخاست نوشته فرستادند که لشکر را برداشته روانه شیراز گردد.

و بقرب نود هزار خانوار از ایلات بختیاری و زنگنه و وند و لیلای و سایر فرق که سرکش بودند در بیرون شهر (شیراز) و محلات قریبه سکنا داده جوانان آنطایفه را در سلک نوکران جا داده<sup>۱</sup> و قریب بیست سال از شهر شیراز قدم بیرون نگذاشته بساختن عمارات و مساجد مشغول. و خوانین آذربایجان و سرکشان بلاد بعیده (را) با متعلقان در شیراز نگاهداشته بارعایا و برایا نهایت سلوک میفرمود. و بحکمرانی و فرمانفرمائی بعیش گذرانیده. در اواخر یک هزار و یکصد و نود و سه هجری<sup>۲</sup> در شهر شیراز داعی حق را لبیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزد پاک<sup>۳</sup> بیوست انّا لله و انّا الیه راجعون .

خوانین زندیه همگی در ارگ قلعه شیراز بعد از فوت کریمخان جمع شده نعلش او را بدستور وقانون پادشاهان برداشته تماسی بزرگان و علما و خالق شیراز در جنازه او حاضر شده بعد از غسل و کفن و نماز در نزدیکی شاه چراغ او را دفن کردند. و سرداران و نامداران فرقه زندیه بعد از فراغ<sup>۴</sup> از این مقدمه در ارگ جمعیت نموده ابوالفتح خان خلفا کبیر او را جانشین مقرر کرده بانتظار رسیدن صادقخان از سفر بصره و اختلاف خوانین با یکدیگر چندی این امر در عهده تعویق ماند، زکیخان که بیرون ارگ میبود و در این مشورت با صادقخان<sup>۵</sup> متفق نبود بنا را بر مکر و خدعه گذاشته جمعیتی فراهم آورده بسرداران زندیه پیغام داد که مانند شما در ارگ بی صورت است. بیرون آئید<sup>۶</sup> که بصلاح یکدیگر بنائی در کارها بگذاریم.

۱ - پ : انتظام داده ۲ - اصل : یک هزار و یکصد و نود و یک هجری پ :

نود و دو هجری ۳ - پ : ایزدی ۴ - اصل و پ : ان فراغ ۵ - پ : و ازین مشورت با سرداران

۶ - پ : که بیرون آئید

و سردارانی را که<sup>۱</sup> در ارگ می بودند [مردمان] را از رفتن بنزد آنها منع نموده هر کرا می یافتند بقتل می رسانیدند<sup>۲</sup> آخر الامر جمیع سرداران را بلطایف الحیل از ارگ برآورده [همگی] برادران واقوام و سرداران ناسی را بقتل رسانیده سوای ابوالفتح خان احدی از خوانین از صغیر و کبیر باقی نماند. بعد از قتل سرداران خود داخل ارگ شده ابوالفتح خان را برای نام، سریر آرای فرمانفرمائی گردانیده و باختیار خود هر چه بخاطرش میگذشت میکرد. و ابوالفتح خان را در هیچ امر اختیاری نبود. صادقخان که از بصره با لشکر برگشته بیک منزلی شیراز رسید. حقیقت فوت کریمخان و قتل خوانین و برادران را شنید لشکریان که همراه او بودند بسبب بودن متعلقان خود در شیراز از خوف زکیخان اکثر متفرق شده داخل شیراز بمتعلقان خود ملحق گشتند. صادقخان ناچار شده بسمت رشت با سعودی فرار نموده خود را بهدایت خان رشتی که صاحب جمعیت و حاکم آن دیار بود رسانیده لشکری فراهم آورده آهنگ اصفهان نمود. زکیخان از آمدن او مطلع شد، با ابوالفتح خان ساخته<sup>۳</sup> بالشکر از شیراز بیرون آمد. و بعزم حرب صادقخان روانه اصفهان گردید. در یک منزلی چند نفر از سرداران با ابوالفتح خان ساخته غافل زکیخان را بقتل رسانیدند. [و] صادقخان بدون نزاع بالشکر خود بخدمت ابوالفتح خان آمده بانفاق بشیراز برگردیدند. و صادقخان علی مرادخان<sup>۴</sup> زند را سردار عراق نموده باصفهان فرستاد. علی مرادخان (زند) در اصفهان خود را ساخته بنای سرکشی گذاشت. و لشکر عراق را با خود متفق گردانیده برای گرفتن صادقخان روانه شیراز گردید. و تا حال تحریر نه اوایل سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری<sup>۵</sup> است در دور شیراز میباشند. و صادقخان و ابوالفتح خان را با مردمان شهر در محاصره دارد. و السلام علی من اتبع الهدی.

۱ - پ: و مردمان را و سرداران را که ۲ پ: می یافت بقتل می رسانید

۳ - پ: ابوالفتح خان را برداشه ۴ پ: و علی مردانخان ۵ اصل: نود و دو هجری

## ذیل وحاشیہ مرحوم زین العابدین کوہمرہای ملقب بامیر

### برمجمالتواریخ

چون محرر این اوراق یعنی مصنف این کتاب کہ از اهل گلستانہ کرمانشاہان بودہ چنین مستفادہ میگردد کہ درآغاز استقامت دولت وکیل الدولہ کریمخان زند بہندوستان آمدہ و تحریر این اوراق و تسوید این سیاق درملک ہند نمودہ است لہذا اطلاع کامل از احوال وقایع بعد از سلطنت کریمخان نداشتہ اکثر حالات را مخالف واقع بیان کردہ است. چہ تاریخ فوت کریمخان وکیل الدولہ کہ دراول سنہ ۱۱۹۳ ثلاث وتسعین ومائہ بعدالالف ہجری وقوع یافتہ درواخر نود و یک ہجری ثبت نمودہ و واقعات بعد از فوت وکیل الدولہ نیز اکثر مغشوش. ولیکن احوال سلطنت احمدشاہ ابدالی و نہضت او بدفعات عدیدہ بہندوستان و سانحات آن زمان را بر وجہ اصح واتم مرقوم داشتہ است<sup>۲</sup> لہذا بجهت رفع شبہات این واقعات محرر این فقرات زین العابدین کوہمرہای ملقب ومعروف بامیر بعضی از حالات واقعہ بعد فوت وکیل الدولہ را بطریق اجمال و ایجاز حاشیہ پرداز گردید:

کہ بعد از وقوع فوت کریمخان وکیل الدولہ کہ در شب سیزدہم صفر ۱۱۹۳ سانح شد سرداران زندیہ کہ ہریک خود را ثانی رستم دستان میدانستند بہوس حصول سلطنت با یکدیگر بمنازعت آمدہ ہریک فوجی از ایلات و سپاہیان را باخود رفیق ساختہ در مقام دفع و رفع دیگری پرداختند. زکی خان کہ در سفک دماء مشہور جهان بود مبادرت نمودہ بنام معاضدت و تقویت ابوالفتح خان بن وکیل الدولہ کہ وارث السلطنہ بود باقی سرداران را کہ ہر یک بصورت مظهر جمال و قدرت ایزدی

۱- عبارت درہم و آشفته است و باید چنین باشد: از مطالعہ کتاب مستفاد میشود کہ چون محرر این اوراق . . . . در آغاز ۳- اصل: اند

و بشوکت و شجاعت گوی سبقت از سیدان تهیور و مناعت ربوده بودند همه را بتدبیر و تزویر مقتول و خود بالاستقلال و الانفراد بضبط و نسق ملک متوجه گردید. سطوتش بحدی بر مردم مستولی شده بود که حسب الحکم او بازارها و دکانها را که سملو از اجناس واقمشه و امتعه قیمتی بود شبها مفتوح داشته بازاربان بخانهها رفته میخواست بیدند. احدی را جرأت نبود که جعبه ای از اجناس یا پارچه ای از لباس تصرف تواند نمود. و علی هذا سایر ضوابط او. و بفاصله یکماه کمتر صادقخان برادر وکیل الدوله مرحوم که در بصره و از تسخیر آنجا فارغ و بنظم و نسق آن ملک اشتغال داشت. از استماع خبر فوت وکیل الدوله آنجا را کان لم یکن انگاشته با فوج رادابی خود علم عزیمت بجانب شیراز افراشت. و بمجرد ورود بخارج شیراز زکریا خان بسرکردگان همراهی او سفارش نمود که اگر کماکان همراکب صادقخان خواهید بود زنان و عیالان شمارا ند در شهر میباشند بقاطرچیان خواهم بخشود. سرکردگان حفظ ناموس را از مرافقت صادقخان اولی دانسته تماسی بشیراز رفته بحضور زکیخان پیوستند. عبد الصباح که یکماه تاز عرصه افلاک سکنه ساحت خاک را نمودار گردید صادقخان بجز معدودی از نوکران اثری از همراکبان ندیده از خوف دستگیر شدن بجانب درمان روان. و تاسیستان در هیچ مکان عنان نکشید. اگرچه با وجود رعب و سطوت زکیخان معاونت او احدی را در حوصله طاقت نبود. ولیکن بسعی محمد حسینخان حاکم سسماان که از همراکبان او و بتنهائی باقی مانده بود تلاش جمع آوری لشکر بعزم نهضت بشیراز بینمود. و چون زکیخان در اول استقلال علیمرادخان زند خواهرزاده خود را بنظم و نسق عراق روانه و بمجرد خروج او از شیراز و طی منزل اول از این عمل پشیمان شده مسرعان صرصر نشان بمعادوت علیمرادخان فرستاد. علیمرادخان اعتنا نکرده روانه عراق و بجمع آوری فوج مشغول شده باز لیخان خالوی خود دم از نفاق زد. زکیخان بعزم تنبیه او عزیمت عراق کرد و ابوالفتح خان وارث الملک را در شیراز بفرمانفرمائی



گذاشت. بعد از طیبی شش منزل در صحرای ایزدخواست<sup>۱</sup> شب هنگام جانعلی خان مافی که بشجاعت و تهور مشهور بود بادو کس دیگر قدم جسارت پیش نهاده بخیمه خوابگاه اوداخل و پیکر سطوت اثر اورا بضربات پی در پی پاره پاره نمود. ومدت حکم زکیخان سه ماه بود. صباح آنروز فوج همراهی اوسراجعت بشیراز و بحضور وارث الدوله ابوالفتح خان شرف اندوز گردیدند. بمجرد وصول خبر قتل زکیخان بصادقخان چون مانعی بجهت خود نمیدید فوراً از حدود کرمان و سیستان رهگرای شیراز اوداخل شهر گردیده ابوالفتح خانرا ملاقات و اول اورا اظهار خلوص کرده بالاخره بسبب اشتغال ابوالفتح بملاهی و لهو و لعب و بیخبری از تنظیم ملک. سرداران سپاه صادقخان را بسطنت مرجوح<sup>۲</sup> دانسته ابوالفتح خانرا نظر بند و خود مستقلد حکم وفرمانفرمائی گردیده در شیراز متوقف بعضی از اولاد خود را که هر یک در سردی و شجاعت گیو نهاد و برزو نژاد بودند باطراف بتمشیت و تسخیر «بلاد فرستاد». علینقی خان که یکی از آنها و از دیگران اشجع و ناسزد قلع و قمع ماده فیهاد علیمرادخان و متوجه عراق میبود بعد از نهضت از شیراز و ورود بان حدود باعلیمرادخان که هنوز استعداد تام نیافته بود مقابل گردیده سلک جمعیتش را متفرق ساخته چندی در صفحه عراق گردیده معاودت بشیراز نمود. علیمرادخان بکرمانشاهان رفته از اللهقلیخان حاکم کرمانشاهان و سایر سرداران آن بلاد استمداد کرده پس از چندی که امر عراق را منتظم ساخته بود باشصت هزار سوار جبار بعزم قلع و قمع صادقخان از عراق لوای استباق گشود. صادقخان نیز از استماع این خبر علی نقیخان و حسن خان ابنان خود را با فوجی گران باستقبال او روان و در صحرای کوشک زر که پنج منزلی شیراز است تلاقی فتنین شده سرکردگان همراهی علی نقیخان بسبب رنجش خاطر از صادقخان و اولاد او که در اواخر این زمان بعضی بی اعتدالیها از ایشان ظهور یافته بود در این جنگ سستی

۱- اصل: ایزد خاص

۲- ظ. راجح

نموده. بدین سبب شکست بر لشکر سرسوله صادقخان افتاده علی نقیخان و حسن خان بافوج شکست خورده تا اندرون قلعه شیراز در هیچ منزلی عنان باز نکشیدند و علی مرادخان بافوج گران متعاقب کوچیده بتواتر کوچها در نصف دوم رجب ۱۱۹۵ ظاهر شیراز را مضرب خیام نصرت فرجام نمود و در عرصه نهمه ماه که مدت محاصره بود اکثر روزها دلیران زندیه از طرفین بمیدان قتال آمده جان و سر را برباد داده در اتلاف یکدیگر میکوشیدند. بالاخره در ربیع الاول سنه ۱۱۹۶ چون کار بر اهل قلعه تنگ شده بود بعضی از قلعگیان قلعه را بدست داده علی مرادخان بر صادقخان و اولاد مسلط و او را اول کور کرده اکابر اولاد او را بانواع مقتول ساخته اصغر اولاد او را نیز اکثر چشمان از حدقات کنده از بینائی عاطل ساختند. صادقخان بعد از نابیناشدن ریزه الماسی که در انگشتر میداشت سائیده بخورد و باین واسطه جان از دست اعادی بیرون برده بعالم بقارسید. و ابو الفتح خان بن وکیل الدوله بادو برادر دیگر در مدت حکم صادقخان با صحبت خان<sup>۱</sup> بقید نظر بودند. در اینوقت فرج بعد از شدت معکوس یافته بحکم علی مرادخان از بینائی عاطل گردیدند. و اینها همه بیشتر بسعایت لبرخان بن زکیخان سابق البیان بود چه در او ان توقف علی مرادخان در عراق اکبرخان مد نور در شیراز از صادقخان مخوف گردیده چون در دلاوری و شجاعت اسفندسار را خوار میداشت در نصف روز که تمام مستحفظین مکمل و مسلح بر دروازه حاضر بودند سواره از قلعه شیراز برآمده و یکی از مستحفظین را ده قصد منع دانست بیک ضرب تازی «از لباس» حیات عاری ساخته روانه عراق و بعلم مرادخان ده پسر عمه او بود سلحوی گردیده بود. بالجمعه چون علی مرادخان صادقخان را بعد از آنکه سه سال و دو ماه حکمرانی کرده بود با اولاد منقرض گردانید، اهل شیراز را بجهت هزار تومان جریمه کرده محصولان غلاظ و شداد بوصول و ایصال آن تعیین. و سعید مرادخان برادرزاده خود را

۱ : اصل ممکن است چنین خوانده شود : باسعت جان

در شیراز بیگلربیگی فارس مقرر که بصواب دید و مدارالمهامی حاجی علی قلیخان کازرونی اسور ضروریه را «تمشیت دهند» خود با افواج قاهره و اعیان فارس روانه عراق گردید. و چون از جرأت و جلالت اکبرخان مخوف گردیده بود در عرض راه بایمای او اکبرخان را اول بگلوله قرامینا مجروح و بعد از آن در حضور بحکم او جعفرخان بن صادقخان که برادر سادری او بود اکبرخان را گرفته خوابانیده جثه خود را که کوه الوند در وزن برابری با او نمینمود براکبرخان انداخته چشمهای او را از حدقه کند. و آن دلاور زمان را بعد از آن حال نیز زنده نگذاشتند. و بعد از ورود علیمرادخان بعراق چندی بتسخیر ملکها پرداخته چون در شرب خمر مولع و از اعتدال میگذرانید بالاخره باستسقاء منجر گردید. چنانچه از معالجه مرفوع الطمع شده وزیرش سیرزا ربیع اصفهانی او را بر تخت روان سوار و با افواج رکابی از طهران عزیمت اصفهان نمود. در عرض راه ساقی اجل او را ساغر ممات چشانیده تخت روانش نشیمن سلطان فنا گردیده بعالم بقا شتافت. چون سیرزا ربیع سردی صاحب فکربود فوت او را بتشویش بی اعتدالی سپاه اخفا داشته کما کان نعش او را هر روزه بر همان تخت روان پوشیده اطراف روان وهنگام سلام عام خود بنزدیک تخت روان شده سخنان مصلحت بیان از زبان سلطان متوفی بسرداران اظهار مینمود تا منزل مشهور بمورچه خوار که آخرین منزل است تا باصفهان. هنگام صبح که بدستور هر روز نعش بر تخت روان و قاطران در زیر آن روان و سرداران و سپاهیان هر یک عنان بر عنان در سو کب تخت روانی در عین شادمانی سیرفتند. وزیر نیز بحرکات ذهاب و ایاب در تدبیرات میبود که ناگاه یکی از قاطران حمله تخت روان را دست خطاشده بسر بزمین آمده نعش علیمرادخان را ب خاک انداخت. از ظهور این حال سپاهیان پرستیز بهم برآمده بعزم تاخت و تاز اصفهان مهمیز براسبان زدند. مدت سه شبانه روز سکنه و عجزه اصفهان گرفتار غارتگران بودند، تا جعفرخان ابن صادقخان که در آن اوان بجز او دیگری را قابل حکمرانی نمیدیدند باصفهان

رسانیدند . غارتچیان از منع و حکم جعفرخان دست از نهب و غارت کشیده با سر و نہی او  
 مطیع گردیدند . مدت حکم علیمرادخان بعد از تسخیر فارس تا زمان فوتش کہ ربیع الاول  
 سال ۱۱۹۹ م سپود سه سال بود . در عهد حکم او اہالی ممالک بحر و سہ او در کمال  
 آسایش و رفاهیت گذرانیدہ تجار و اہل حرفہ و سپاہی و عمال را علی قدر مراتبہم  
 مروج اشغال و اعمال بحد کمال بود . و او خود بنفسہ شجاع و باستانت و سخاوت سی بود .  
 پس از آن جعفرخان بر مسند حکمرانی نشستہ بجهت تمشیت امور فارس و اینکہ  
 دارالملک طبقہ زندیہ از اول شیراز تعیین یافتہ بود جعفرخان نیز عزیمت فارس  
 کردہ . بعد از چندی حاجی علیقلیخان کازرونی را کہ از عہدی بعید از نجبای عظامی  
 فارس و بشجاعت و مناعت موصوف بود سردار فوجی معتد نمودہ بتشمیت و انتظام  
 مملکت عراق روانہ و خود نیز با سپاہی انبوه بجانب عراق نہضت پڑوہ گردید . و در این  
 سفر خود بنفس نفیس و جثہ عظیم روانہ ہمدان کردید کہ اسمعیل خان بن شجاع الدین  
 خان زند کہ جوانی شجاعت پیوند و در ہمدان جمعیتی فراخ آوردہ معرکہ آرا بود  
 تنبیہ و تادیب نمودہ مہام آنجا را بروفق سرام انجام دہد . بعد از ورود و شب عظمت  
 نمود بان حدود اسمعیل خان نیز با جمعیت ہمراہی بمقابلہ آمدہ رزمخواہ کردید .  
 چون جعفرخان را بسبب عظم جثہ و لبر بطن و ثقل پیکر بمجہد مقابلہ خصم بتوہم  
 شکست و گرفتار شدن خود و عدم قدرت فرار تاب مقاومت در معرکہ قتال نبود و این  
 معنی بر اسمعیل خان نیز وضوح یافتہ بود . در حملہ اول مضمون الفرار بمالایطاق  
 جعفرخان را سیاق مبارزت شدہ از میدان فرار . و اسمعیل خان از عقب او روانہ بدری  
 تعاقب «نمودہ» و بندہ و اسباب او را تاخت کردہ مراجعت بہمدان . و جعفرخان باشکست  
 خوردگان بدار السلطنہ اصفہان رسید . مقارن آن حال حاجی علیقلیخان کازرونی در  
 حدود کاشان با فوج ہمراہی جماعت اعراب جندقی را بعد از مجادلہ استمالت دادہ  
 روانہ اصفہان نمودہ خود نیز بتعاقب عازم بود . از استماع شکست جعفرخان و معاودت

باصفهان . رسیدن باصفهان را لازم دیده طی سنازل سینمود . قبل از ورود او اعراب جندقی که بقسم و تعهد ، حاجی موصوف آنها را روانه نموده بود . جعفرخان بمجرد حضور آنها بحضور حکم بقتل سردار آنها فرموده بواقی اعراب را بگرفتن اسلحه و اسباب مسامحه نموده . حاجی علیقلیخان قبل از دخول بدار السلطنه در سعدآباد که خارج شهر است از شنیدن سبوح و صدور آن حکم با اعراب مذکورہ متغییر و خشمناک بحضور رفته سبب آنحال را استفسار کرده بعد از گفتگو متغیرانه معاودت بسعدآباد و با آنکه «جمعی از» وزراء و اعیان دولت و امنای سملکت جعفرخان بنصایح آمدند سفید نیفتاده . هنگام صبح در کمال بی اعتنائی از آنجا کوچیده با فوج همراهی راهی فارس گردید . جعفرخان که اکثر «اعتماد» و اطمینان تمسک بوجود حاجی مزبور سیداشت . و از اینکه آقا محمدخان قاجار بالشکر جبار که در آن زمان در مازندران بسبوط الید و برا کثر ولایات عراق و آذربایجان مسلط و قلعه مراغه را در محاصره داشت از استماع مفارقت حاجی علیقلیخان از جعفرخان محاصره قلعه مذکورہ را گذاشته بکوچهای متواتر بقصد جعفرخان علم عزیمت بسمت اصفهان افراشته عنقریب میرسید . جعفرخان را بنا بر همان علل عظم جثه و لوازم آن جای توقف نمانده روانه شیراز گردید . و حاجی علیقلیخان بعد از ورود بکازرون جمعی دیگر از سپاهیان کوهمره . . . و ایلات آن حدود ضمیمه فوج همراهی خود کرده صحاری دشت ارژنه که سابقین شیراز و کازرون و بنزاهت و خضارت اشارت از سرا بستان ارم دارد مخیم خیام مخالفت انجام گردانیده در اضمحلال جعفرخان مہکوشید . علما و اعیان فارس از جانب جعفرخان بدلاجوئی و استمالت او آمده بلطایف الحیل او را مستمال و مطمئن بشیراز بردند . بعد از دو ماه ونیم در هشدهم رمضان . . . ۱۲۰۰ جعفرخان نقض عهد کرده حاجی علیقلیخانرا مقید و محصلان شدیده برسرتعلقان او بگرفتن جریمه مقرر و علی همت خان کلپائی را با جمعی سوار بحکومت کازرون فرستاد . و خود متعاقب بادوازده هزار سوار از شیراز بعزم تمشیت امور لرستان و آن حدود وارد کازرون گردید . و والد سحرر این فقرات سیر زامحمد علی کوهمره را که

در آن اوقات بکلانتری مجال کوهمره و جروق کہ از جمله مجال تصرفی اجداد ایشان کہ باہرہ کوهمره معروفند میباشد منصوب وبامداد . . . اہل حاجی قلیخان تردد و رسل رسائل جعفرخان باطراف نموده با آنکہ ارقام عدیدہ از جعفرخان آمد کہ ترک رفاقت وامداد حاجی علیقلیخان «نماید» سفید نیفتادہ . امور عظیم دیگر کہ موجب شدت غضب جعفرخان بود معمول میداشت . و زال خان خشتی با کمال عداوت بسبب ظہور امور منکرہ نسبت بخود کہ بیان آنها موجب تطویل است در خرابی واستیصال اوسی کوشید . بوساطت عہد و میثاق علی ہمت خان کلیائی از کوهمره بکازرون آورده بمبلغی جریمہ بعد از سپردن اسوال بسعی و ایماہی زالخان خشتی کسی از اعادی کہ در . . . مزاج باو میبردند قلیل زہری ریختہ مسموم و خانمان اورا مستأصل نمودند .

«جعفرخان» بعد از سہ ماہ روانہ بہ بہیمان و از آنجا معاودت بشیراز نمودہ . بعضی توہمات وسعایت برخی از سعادت صید سرادخان را باخوان کہ برادرزادگان علیمرادخان سابق البیان بودند با اولاد علیمرادخان و ابراہیم خان بن اسمعیل خان بن شجاع الدین خان کہ ذکر او در جنک ہمدان با جعفرخان سبق بیان یافتہ تمامی را مقید و در بروج ارگ در زنجیر و محبوس داشت . و چون در اول تحریر این عبارات شرط اجمال شدہ لہذا از اطناب اجتناب نمودہ باختتام احوال جعفرخان میپردازد . . .

مقید بودن اعداء متصل و قریب اماکن خالی از شروفساد نیست . سرداران محبوبہ در بروج ارگ کہ حاجی علیقلیخان دازرونی نیز در یکی از آن بروج مقید بود بتحریک حاجی علیقلیخان و راہنمائی و معاونت چہار دس از غلام بچگان حضوری جعفرخان در صبح پنجشنبہ بیست و پنجم ربیع الثانی ۱۰۳۰ . . . جلالت از آسین جسارت بر آورده برفاقت و معاضت و تحریک حاجی علیقلیخان از راہ پشت بام بعضی از آنها داخل حریم سرای جعفرخان شدہ اورا مقتول و سر اورا از بام ارک بیرون انداختند . ایلات بشورش آمدہ ہایکدیگر قاصد ستیز و آویز گردیدند . بتجویز حاجی علیقلیخان خلعتخانہ دیوانخانہ را بتاخت آنها بخشیدند . و فتنہ فرونشستہ . نعلن جعفرخان را در

آستانه متبرکه شاه چراغ دفن نمودند. زبان حکمرانی جعفرخان چهارسال و یکماه و عمرش در حدود سی و پنجسال تا چهل سال بود. بعد از آن صید مرادخان بر تخت حکم نشسته مدار تدبیر مهام سلطنت بکف کفایت حاجی علی قلیخان تفویض نمود. چون در وقت قتل جعفرخان پسرش لطفعلی خان بسمت گرسیرات لار حسب الحکم پدر بزگوار بتنظیم آندریار رفته حاضر نبود از شنیدن این خبر از آن حدود فرار و با وزیر خود سیرزا سید محمد خراسانی تا بندر ابوشهر در هیچ جا قرار نگرفته پناه بشیخ ناصرخان عرب آل مذکور که از چند پشت در این دیار استقرار یافته معروف و معاون سلاطین و حاکم و معتبر و معتمد اهل این سرزمین بود برده. در خلال این احوال شیخ ناصرخان مرض موت عارض شده با آنکه از جعفرخان پدر لطفعلیخان بیطوریها دیده بود ولیکن چون رسم اعراب نیست که مستغیثان را از اغاثت و اعانت مایوس نمایند امداد و معاونت لطفعلیخانرا بیسراسن ارشد خود شیخ ناصرخان وصیت نموده کشتی حیانتش شکسته بر تخته سمات نشست. واعیان و اربکان فارس نیز نظر بانکه در طینت صید مرادخان سطوت و صلابت وجود نداشت خواهان لطفعلیخان گردیده عرایض آنها آمد و شد می نمود. و شیخ ناصرخان ولد شیخ ناصرخان نیز بوصیت پدر معمول و بکار انتظام امر لطفعلی خان ساعی و مشغول بود صید مرادخان بجهت دفع ماده فساد لطفعلیخان، برادر خود شاه مرادخان را با فوجی بسرکردگی علی همت خان کلیائی روانه بندر ابوشهر و لطفعلی خان نیز بسعی شیخ ناصرخان با فوجی که فراهم آمده بود بعزم مقابله از بندر ابوشهر حرکت نمود. چون علی همت خان را نیز دل بطرف لطفعلیخان بود بمجرد ورود بصحرای دشتستان شاه مرادخان سردار را گرفتار و مقید ساخته بلطفعلی خان پیوست. و بهیئت جموعی آهنک شیراز کردند. صید مرادخان از شنیدن این خبر و جسارت شیرازیان درارگسته حصن گردیده بعد از آن بدوروز که پنجشنبه یازدهم شعبان ۱۲۰۳ بود هنگام پسین گاه لطفعلی خان با سپاه نصرت پناه داخل شیراز گردید. و فردای آن روز صید مرادخان و اخوان و بعضی از اولاد علی مرادخان را از بینائی باطل<sup>۱</sup> و مایوس

۱- ظ : غاطل

ساخته خود بر تخت حکم جلوس نمود مدت ایالت صید مرادخان سه ماه و سیزده روز بود .

بعد از تمکن لطفی خان بر سریر حکمرانی هواخواهان دولت را نوازشات نموده حاجی ابراهیم «خان» شیرازی را که در اول کدخدای یک مجله شیراز بود و بعون عنایت لطفعلی خان در عهد جعفرخان تا این زمان منصب کلانتری فارس منسوب باو میبود بسبب استعداد مادی و کمال دانشمندی و مساعی او در انتقال دولت بلطفعلی خان خطاب پدری داده مدارالمهام گردید . و با برادران و خویشان پیوسته مشمول عواطف و بمناصب شایسته بین الامثال سر بلند بودند . و حاجی علیقلیخان کازرونی با آنکه اعظم قتله جعفرخان پدر لطفعلی خان بود و دیگران را بدون تحریک او هرگز توهم ارتکاب این امر خطیر در ضمیر صورت پذیر نمیشد . چون روز قبل از دخول لطفعلی خان بدارالملک شیراز تمام اعیان و سرداران فارس باتفاق حاجی ابراهیمخان شیرازی مذکور بخانه او آمده بعهد و میثاق و سوگند بقرآن مجید او را از افساد امر لطفعلی خان باز داشته . تماسی ایشان متعهد و بسوگند مؤکد داشتند که هرگاه لطفعلی خان را باشما بدطوری بخاطر رسد باندک ظهور، تماسی ما مستفق اللفظ و القلب ترك خدمت او کرده با شما موافق و با او منافق باشیم چنانچه ؟ سحرر این اوراق نیز یکی از حضار بود . بعد از وقوع این میثاق با احتیاط اینکه شاید سرداران ایلات با از حاجی علیقلیخان را سحرک عدول از این وفاق شده فسادی در این اتحاد نمایند از حاجی علیقلیخان منسب نقل و تحویل بخانه «حاجی» ابراهیمخان گردیدند . و خواهش ایشان تقی بقبول شده روز دویم ورود و جلوس لطفعلی خان تماسی اعیان فارس حاجی علیقلیخان را خدمت لطفعلی خان برده از التفات و عطوفت او را مستمال و کماکان بعزت و اعتبار برقرار بود . در خلال این احوال خبر نهضت آقا محمدخان قاجار بانصت هزار سوار جرار خنجرگذار بسمت فارس شیوع یافت . لطفعلی خان که با صغر سن سنجاعت و جلالت مشهور بود باضیق مجال از ایلات و سپاهیان فارس مساوی بیست هزار سوار و پیاده مبارز قتال فراهم آورده منتظر الجدال و در قلعه شیراز که در آن اوان استحكام داغ



کیوان بانضباط آن نمیرسید تحصن ورزید. و در آخر عشر اول ذی‌قعدة ۳. ۲. ۱ ظاهر  
 شیراز مضرب خیام‌خان قاجار گردیده صباح سیوم روز که اشعه بارقه خورشید عالم  
 افروز بر سپاه نجوم هجوم آورده از میدان جلوه‌گری بحصن اختفا متحصن ساخت  
 لطفعلی‌خان به تیاری جنگ پرداخته با سرداران فارس و ایلات باهنگ میدان و مقابله  
 سپاه قاجار نمایان گردیدند. آقامحمدخان سر لشکر قیامت اثر را به تیپ‌ارائه سقرر و از  
 طرفین بعضی بگلوله و برخی بجولان اسبان میدان رزم را گرم و آرامته داشته یک‌یک  
 از سواران کمیت جان را بمعرکه فنا روان میداشتند...

## حواشی و توضیحات

چون مؤلف کتاب (ابوالحسن گلستانه) قسمت اول کتاب خود را بشرح حال خاندان و بازماندگان نادر اختصاص داده و از شرح حال و تاریخ زندگانی و وقایع دوره حیات نادرشاه بختامه کارش اکتفا کرده بود و از این جهت کتاب ناقص مینمود نگارنده برای آنکه تاریخ خاندان افشاریه در این کتاب کامل باشد شرح حال مختصری از دوران زندگانی نادرشاه از کتب مختلف تاریخ فراهم نمود و در اینجا افزود. تا این تقیصه مرتفع و باشد که خوانندگان محترم را سودمند افتد.

### نادرشاه افشار

از پادشاهان بزرگ ایران و از ایل قرقلو (یا: قرخلو) یکی از طوایف افشار است. و افشاریه یکی از چند طایفه ایست که بیخاندان شیخ صفی الدین ارادت ورزیده و بعد هم بمدد آنها شاه اسمعیل صفوی بسطنت رسید. جای و مقام ایل افشار ابتدا در نواحی آذربایجان بود. و شاه عباس بزرگ پس از آنکه شهرهای خراسان را از وجود اوزبک پاک ساخت بخیال افتاد که جمعی از ایلات آذربایجان را که بجلافت و شجاعت موصوف بودند برای دفع فتنه طائفه اوزبک کوچانیده در شهرهای سرزی خراسان سکنی دهد. بدین منظور پس از تسلط بر آذربایجان چهار هزار و پانصد خانوار از مردم افشار را بخراسان فرستاد و در نواحی ایورد جای داد. و پس از تسلط بر روم سی هزار خانوار از اکراد رانیز کوچانیده و در نواحی قوچان و بجنورد سکنی داد. افشاریه که در ایورد و در جنب سکنی گرفته بودند چنانکه رسم ایلات و طوایف صحرائین است تاهستان را در ایورد بیلاق و زمستان را در دستجرد در جز قشلاق می درند. در میان آن جماعت امام غلی بیک مردی عاقل نیکو اخلاق و بسیار سهان دار بود

و در ۱۰۸۰۱ زوجه او باردار شد و بعد از نه ماه و نه روز طفلی بدنیا آورد که پدر او را نادر نام نهاد. چون یک ساله شد مانند طفلی سه ساله می نمود و از ایام کودکی سواری و شکار و تیر انداختن میل و آفری داشت چون بسن رشد رسید با باعلی بیگک افشار حاکم ایورد که در او آثار دلیری و شجاعت دید به خدمت خویشش پذیرفت. و در همین اوقات که در خدمت حاکم بود چندین مرتبه با تر کمانان یموت جنگ کرد و در تمام معارک پیروز گردید. و وقتی بر طایفه یموت فائق شد و یک هزار سر و اسیر در جنگ از آنان گرفت و بایورد آورد. با باعلی بیگک او را با اسیران با صفتان به خدمت شاه سلطان حسین فرستاد و سلطان او را با خلاع فاخره نزد با باعلی بیگک باز گردانید.

در این وقت اسامه قلی بیگ پدر نادر بیمار و در گذشت و این واقعه در سال ۱۱۲۳ بود.<sup>۲</sup> چون در فتوحات مکرری که نصیب نادر گردید آثار بزرگی و دلیری در همه آن

۱- در تاریخ تولد نادر اختلاف است بنا بر گفته میرزا کاظم وزیر در تاریخ عالم آرای نادری تولد وی باید در سال ۱۰۹۰ باشد و میرزا مهدیخان منشی در کتاب جهانگشای نادری تولدش را در روز شنبه ۲۸ سال ۱۱۱۰ ضبط کرده و لیکن در بسیاری از کتب تاریخ ایرانی مانند روضة الصفا و منتظم ناصری و کلیه مآخذ اروپائی از قبیل دائرة المعارف بریتانیکا و فرهنگ لاروس و تاریخ سرجان ملکم و تاریخ نادر شاه تألیف مینورسکی تولد او را در سال ۱۱۰۰ نوشته اند.

و نیز در محل تولد نادر هم اختلاف است مورخین ایرانی عموماً تولد او را در دستجرد در جزدانسته اند و فریزر در تاریخ خود (ترجمه تاریخ نادر شاه ص ۹۲) مولدش را کلات نوشته و در لغت لاروس محل تولدش مشهد ذکر شده و مسلماً آنچه در تاریخ فریزر و لاروس آمده خطا و اشتباه است چه نادر در محل تولد خود آگاه تر از دیگران بوده و او محل تولد خود را مولودخانه گفته است. و چنانکه در جهانگشا ذکر شده نادر در زمان سلطنت خود در آنجا عمارت عالی بنا نهاده است. و اسماعیل میرزای افشار در تاریخ خود نوشته که محل تولد نادر را خود دیده و مشاهده کرده است. و گوید عمارتی که با نادر در آنجا ساخته شده بود آثارش هنوز باقی است که روزگار گذشته را بیاد می آورد و اکنون هم بمولود اوی (بامولود خانه) مشهور است بنابراین جای تردیدی نیست که محل تولد نادر همان دستجرد است.

۳- عالم آرای نادری

جنگها از او پدیدار بود. باباعلی بیگ اراده کرد که بانادر سواصلت کند پس مادر نادر را بحباله ازدواج خویش در آورد که از او دو فرزند آورد یکی فتحعلی بیگ و دیگری لطفعلی بیگ. پس از آن دختر خود را بنادر تزویج کرد. که از او دو پسر بوجود آمد یکی رضاقلی میرزا که در سال ۱۱۲۵ متولد شد و دیگری در ۱۱۲۸ مسمی بمرتضی قلی نمود که بعد در سفر قندهار بنصرالله میرزا ملقب گردید<sup>۱</sup>.

وباباعلی بیگ پس از آن عنان تمام اختیار را بکف کفایت نادر نهاد. و خود در جنگی که بین قزلباش و افغان ابدالی بسر داری اسدالله خان پسر زمان خان روی داد و چرخچی سپاه بود بضر بگلوله از پای درآمد. جسد او را از سر که بدر برده بارض اقدس آورده مدفون کردند. و منصورخان مغان حاکم ارض اقدس بهزار فلاکت خود را از آن ورطه رهانیده بمشهد آمد. و اسدالله ابدالی جعفرخان حاکم هرات را امان داده و هرات را تصرف نمود و این در سال ۱۱۲۲ بود.

بعد از آن فتحعلیخان برای تصرف هرات مأمور شد و او نیز در جنگ با افغانه کشته شد و این واقعه در ۱۱۲۹ اتفاق افتاد<sup>۲</sup>.

در سال ۱۱۳۴ که محمود افغان اصفهان را محاصره کرد شاه سلطان حسین شاهزاده طهماسب میرزا را از اصفهان بیرون فرستاد بامید آنکه بتواند لشگری فراهم کرده و بکمک محصوران بشتابد. و شاهزاده بقزوین رفت و در آنجا بود که خبر استیلاء افغان و تصرف پایتخت و تسلیم شاه باورسید. و در آخر بحر ۱۱۳۵ هجری طهماسب میرزا براورنگ سلطنت نشست. افغانه که در آنوقت از کار پایتخت فراغتی یافته بودند برای دفع طهماسب میرزا لشگری بقزوین فرستادند. و شاه طهماسب چون

۱- میرزا مهدیخان در جهانکشا ص ۲۱ تواریخ رضاقلی میرزا را سب بکشتنیه ۲۵

جمادی الاولی سال ۱۱۳۱ ضبط کرده و کوبید ما در او بعد از پنج سال در گذشت و نادر دختر دیگر باباعلی بیگ را گرفت ده نصرالله میرزا و امامعلی میرزا کوهر آن در جنگ.

۲- تاریخ عالم آرای نادری تألیف محمد عالم وزیر

درخود قدرت ایستادگی در برابر آنها ندید از قزوین بتبریز رفت وبمقتضای جوانی سرگرم عیش و عشرت گردید .

در همین اوقات ملک محمود سیستانی که در تون حکومت داشت چون خبر تصرف اصفهان را بدست افاغنه شنید بتصور دست یافتن بر تخت و تاج ایران بخیال خود سری افتاد و از تون بمشهد آمد شهر را متصرف گردید . و در همین وقت شاه طهماسب هم از تبریز متوجه مازندران شد .

هنگامی که ملک محمود سیستانی مشهد را متصرف شد نادر قلی هم که هرج و مرج مملکت و بی سامانی دولت صفویه را دید جمعی از مردم افشار واکراد را دور خود جمع کرد و خطه ابیورد و درجز را در تحت اختیار در آورد . و در جنگهایی که بامخالفین می نمود و بر آنها پیروزی شد مال و اموال آنها را که بغارت می برد بمردم خویش تقسیم می کرد از این جهت عده کثیری در اطراف او فراهم شدند و اقتدار و شوکتی بهم رسانید .

بعضی از رؤساء افشار که خود را برتر از نادر می پنداشتند و حاضر نبودند از وی اطاعت کنند از ابیورد فرار کرده بملک محمود پناهانده شدند .

ملک محمود که نادر را در خراسان یگانه رقیب خود می دید و از قدرت وی هراسان و درخود هم توانائی جنگ با او را نمیدید وسائلی انگیزخت تا نادر را مطمن نموده او را بمشهد آورد و کمال محبت و لطف درباره او نمود ، نادر اگرچه ظاهراً در زمره ملازمان ملک محمود درآمد و طوق اطاعت او را برگردن نهاد ولی مقصود اصلی او از آمدن بمشهد و قبول طاعت وی آن بود که غفله بملک بتازد و او را از میان بردارد و ملجأ و پناه دشمنان خود را تباہ و نابود سازد . پس از ورود بمشهد با ملک اظهار یکدلی نمود تا او را مطمن ساخت و مورد عنایت ملک واقع گردید . و برای رسیدن بمقصود باجماعتی از مردم افشار و جلایر که در خدمتش بودند مواضعه کرد که هنگام گوی بازی و اسب تازی جلو اسب ملک را بگیرد و با تمام کارش

پردازد. وهمدستانش نیز بخویشان و غلامان ملک آویخته همه را نیست و نابود سازند. پس جهت انجام این امر روزی که ملک در میدان گاوسلوک<sup>۱</sup> مشهد سرگرم بازی بود نادر بدخانه اسب ملک دست برد که کار او را بسازد اتفاقاً جلو دهانه بدستش نیامد و مقصود حاصل نگردید. و ملک هم متوجه آن عمل نشد و هر دو پس از انقضاء بازی شهر باز گشتند.

چون نادر از آن کار نتیجه مطلوب را حاصل نکرد دو نفر از مردم افشار را موسوم بفلیج خان پاپالو و اسامقلمی بیک امیرلوی افشار که از ترس نادر بملک محمود پناهنده شده بودند بخویش نزدیک کرد و بنام صلح و سلم آنها را بخود رام نمود. و روزی که بملک و اتباعش بشکار رفته بودند در قریه<sup>۲</sup> یامخانه<sup>۳</sup> از توابع مشهد آن دو نفر را غفله از پای درآورد و خود از ترس ملک بایبورد فرار کرد.

ملک محمود پس از وقوع این قضیه دانست که مطیع کردن نادر دیگر ممکن نیست بنابراین بقصد دفع او از اکراد یاری خواست. اکراد با وی موافقت نکردند و از جنگ بانادر سر باز زدند پس ملک محمود در صدد برآمد که اول اکراد را تنبیه کرده و مطیع سازد و بعد بجنگ بانادر پردازد. از این روی باقوای خود متوجه قوچان گردید و با آنها جنگ کرد و در زیدانلو قلعده<sup>۴</sup> آنها را محصور نمود. در همین حال نادر خود را بکمک اکراد رسانید و پس از آنکه باعدهای از اتباع ملک جنگ کرد و بر آنها پیروز گردید خود را بتلعه رسانیده و با ملک ده قلعده را در محاصره داشت بجنگ پرداخت.

۱- گاوسلوک نام مزرعه ایست در جانب شرقی مشهد بقاصله یک فرسخ از کنون متعلق بامستان قدس رضوی است.

۲- یامخانه نام مزرعه ایست در بلوک سرجام جناب حسین آباد متعلق بامستان قدس در هشت فرسنگی مشهد ولیکن در سه فرسنگی مشهد چنانکه در جهانکشااست محلی بدین نام اکنون نیست ممکن است که «نه فرسنگی» بوده و به فرسنگی تحریف شده باشد.

۳- زیدانلو قلعه در جانب غربی قوچان در سر راه این شهر است اکنون آباد و پر جمعیت است.

ملک محمود که حریف را قوی دید. تفنگچیان و توپخانه را حصار خود قرار داده جنگ و گریز کنان خود را بمشهد رسانید. و نادر پس از تعاقب وی تا چند فرسخی قوچان اکراد را مرخص کرده و خود بایبورد رفت.

در سال ۱۱۳۶ که خبر جلوس ملک محمود بشاه طهماسب رسید رضاقلیخان غلام را برای دفع ملک محمود بخراسان فرستاد و او پیش از ورود خود قاصدی بنزد نادر ارسال و از او در دفع ملک یاری خواست. نادر بی درنگ با عده‌ای که حاضر داشت با طرف مشهد رهسپار شد. و در سیر کاریز (اکنون آنرامیل کارپز خوانند و در شمال غربی شهر بفاصله چهار کیلومتر واقع است) با ملک رو برو گردید و پس از کشته شدن چند تن از اتباع ملک محمود فرار برقرار اختیار کرده و در شهر متحصن گردید.

نادر شیرخانه قلعه طوس را که بقعه حاج تراب (در سه فرسنگی جانب غربی شهر مشهد نزدیک بشهر طوس و سمت شرقی آن و حالیه خراب و آثار آن نمایان و مردم طوس آنرا هشتراب خوانند) موسوم است محل اردوی خود قرار داد و راه آمد و شد را بر ملک و اتباعش بست. و مردم اطراف چون آثار ضعف ملک محمود و استیلای نادر را مشاهده کردند هر روز از اطراف و جوانب دسته دسته بنزد نادر آمده اظهار اطاعت و انقیاد می نمودند.

رضاقلیخان که بقوچان رسید جمعی از اکراد مخالف نادر با او پیوسته و با او گفتند اگر شهر بدست نادر گشاده شود ترا دیگر شأن و شوکتی نخواهد ماند و ممکن است سرداری خراسان بنادر محول گردد. و او را از همکاری نادر بازداشتند. و او کاظم بیگ یکی از خوبشان خود را بنزد نادر فرستاد و پیغام داد که از حمله بشهر خود داری کند. و نادر از این پیغام دل‌تنگ شده قبل از رسیدن رضاقلیخان بطرف کلات حرکت کرد.

رضاقلیخان که مردی راحت طلب بود با آنکه مردم شهر مشهد بیاری او برخاسته و شهر را از کسان ملک محمود انتزاع کرده بودند بواسطه تعطل وی دوباره

سپاهیان ملک شهر را گرفته و بر شهر مسلط شدند. و پس از جنگ خونینی که بین ملک محمود و رضاقلیخان در گرفت بواسطه توپخانه قوی ملک محمود رضاقلیخان بی حصول مقصود دست از جنگ باز داشته بشهر طوس رفت و با استراحت پرداخت. و در مدت توقف در طوس مردم دسته دسته از دور او متفرق و خود او از ماندن در آنجا سلول شده بجانب قوچان رفت. و پس از آنکه وسائل جنگ را مهیا کرد برای مرتبه دیگر عازم مشهد گردید. و چندین جنگ با ملک محمود نمود. چون از گشودن حصار مشهد مایوس گردید دوباره بقوچان برگشت و بزودی رقم عزلش از جانب شاه طیماسب صادر گردید.

در همین سال ملک محمود برادرزاده خویش ملک اسحاق را بسرکوبی ایل بیات که در نیشابور ساکن بودند فرستاد. و نادر بکمک آنان شتافت و ملک اسحاق کاری از پیش نبرده در باغی متحصن گردید. ملک محمود که خبر شکست برادرزاده اش را شنید ملارفیعی کیلانی را که از علماء بزرگ زمان و سابقین ارض اقدس بود برای اصلاح بنشاپور فرستاد. و ملاقات ملارفیعی با نادر و امراء بیات موجب اختلاف کلمه آنها شد. چه نادر مایل بود که ملک اسحاق را از تنگنای حصار خلاص دهد و امراء بیات و اکراد راضی بصدح نمی شنیدند و در گرفتاریتس کوشش می کردند. چون خبر نفاق و اختلاف آنها بگوش ملک محمود رسید بی درنگ متوجه نیشابور شد. و در منزل قدسگاه بین طرفین جنگی رخ داد از طرفین عده بسیاری کشته و مجروح گردید. و ابراهیم بیک برادر نادر نیز زخمی شد و عاقبت ملک محمود شکست خورده بمشهد برگشت.

اگرادی که در لشکر نادر بودند پس از اینکه غنیمتی بدست آوردند هر یک راه خانه خویش پیش گرفته متفرق شدند. و نادر چون آن حال مشاهده کرد با جمعیت خود بکلات رهسپار گردید. و ملک محمود هم دوباره جمعیت خویش را آراسته بطرف نیشابور رفت و شهر را متصرف شد. و پس از چند روز توقف فتحعلیخان بیات حاکم سابق را بحکومت منصوب و خود بمشهد بازگشت.

بقمچ قصبه ایست کوهستانی در ده فرسنگی شمال شهر مشهد در آن دوران مردم آن



بسلحشوری معروف بودند و دم از هواخواهی نادر می زدند و از ملک محمود اطاعت نمی کردند. ملک برای تنبیه آنها ملک اسحاق را مأسور تسخیر آن نمود مردم آن از نادر یاری خواستند. ولی قبل از آنکه نادر بمدد آنها برسد قصبه مزبور بدست سپاهیان ملک محمود افتاد. نادر که قلعه را بتصرف دشمن دید متوجه رادکان گردید. و ملک محمود که او را تعاقب می کرد در سحل اشترپی (اشترپی که فعلاً بسترپا معروف است قریه معتبر است در دوفرسنگی چناران و ده فرسخی شمال غربی مشهد، حالیه جزو موقوفات سادات رضوی است) باو رسید و جنگ سختی بین طرفین روی داد و دو بیست نفر از اتباع نادر کشته و جمعی اسیر شده بقیه فرار کردند. و نادر هم با دو نفر از کسانش متوجه کلات گردید.

در سال ۱۳۳۸ که شاه طهماسب با تفاق فتحعلی خان قاجار و شش هزار سپاهی از رادامغان و جاجرم و اسفراین و قوچان متوجه مشهد شد نیابت سلطنت و امیرالسرائی ایران و کلیه کارهای پادشاهی بخان قاجار مفوض بود. شاه حسنعلی خان سعیرالممالک را باستصواب خان قاجار بنزد نادر فرستاد و او را بکمک خود دعوت کرد. در همان حال نجفقلی خان شادلو با جماعتی از اکراد باردوی شاه طهماسب پیوست و با اشاره خان قاجار مأسور شد که قبل از رسیدن موکب شاهی بمشهد. با ایل خویش آن شهر را در حصار افکند. نجفقلی خان با آنکه سردی جنگجو و دلاور بود از آنجا که توانائی آن کار را در خود نمی دید از قبول آن امر سر باز زد و سر اعتذار پیش افکند. فتحعلی خان بعرض شاه رسانید که هر گاه از رئیس طایفه ای نافرمانی دیده شود و بسکوت برگذار گردد در پیشرفت کارها بسیار مؤثر خواهد بود. خان شادلو باید پاداشت نافرمانی خود را ببیند. گفته خان در شاه جوان اثر کرد و بر نجفقلی خان خشم گرفت و بقتلش فرمان داد. و این امر باعث وحشت اکراد گردید. اردوی شاهی هم براکراد حمله کرده جمعی را کشته و برخی را اسیر نموده و بقیه اکراد از بیم جان گریخته بنادرقلی که متوجه اردوی شاهی بود پناهنده شده و با شفاعت نادر مورد عفو واقع گردیدند. و این امر سبب شد که اکراد عموماً از فتحعلی خان

متوحش گردیده بنادر پیوندند. نادر قلی در منزل قوچان از جانب شاه طهماسب ملقب بطهماسب قلیخان شد<sup>۱</sup> و مأمور جنگ با ملک محمود و تصرف مشهد گردید.

در سال ۱۱۳۹ نادر با سالزمان خویش وعده ای از سپاهیان اردوی شاهی سه روز قبل از حرکت شاه بجانب مشهد روی آورد و پیش از ورود خویش قاصدی بمشهد نزد ملک محمود فرستاد و او را باطاعت شاه طهماسب دعوت کرد. و جوابی برونق مراد باز نیافت و معلوم گردید که ملک در مخالفت و پایداری در برابر شاه طهماسب جازم است. نادر در دوم صفر این سال بظاهر شهر مشهد رسید و از سجادی ارک از جانب کوهسنگی عبور و در خواجه ربیع نزول نمود.

در موقع عبور از کنار شهر اتباع ملک محمود از برج و باره شهر بانداختن توپ و تفنگ پیش دستی کردند و لشکریان نادر هم در پای حصار با محمودیان جنگ در انداختند و هنگام شب با آرامگاه خود باز گشتند، و چند روز بر این منوال طرفین در پای حصار کرفری کردند تا آنکه مدتی گذشت و زمستان پیش آمد و مردم اردو بای ساسانی و سردی هوا و کمی آذوقه روبرو گردیده و طاقت ماندن برای آنها باقی نماند.

فتح علی خان با وجود آنکه مقام نیابت سلطنت داشت و کلیه امور برای ورویت وی مفوض بود از تقرب نادر قلی بشاه ناراضی بود و نمیخواست تصرف شهر بوسیده نادر انجام شود از این جهت در خفیه با ملک محمود مکاتبه کرد و او را بتعهداری

۱- فریزر گوید نادر در اروپا بقلیخان مشهور است. ولی عموم مورخین لقب او را طهماسب قلیخان نوشته اند و این لقبی بوده است که شاه طهماسب قبل از فتح مشهد باو داده و لقب آن از قولی ترکی بمعنی غلام و طهماسب امت یعنی غلام طهماسب. و قولی در محاوره تخفیف یافته و قلی شده.

بعضی دیگر نوشته اند پس از فتحی که نادر در خوار وورامین کرد و اشرف را شکست داد بخطاب طهماسب قلیخان سرافراز گردید و این لقب را بجمع مهر خود کرد.

ساید بملک از ره اقبال را داریم  
طهماسب قلیخان نمده از شاه خطابم  
و از قراین چنین معلوم می شود که نادر را باین لقب میلی نبوده و این مهر هم اثر فراهم شده زهاد بکار برده نشده. و مهرهائی که از نادر قبل از خلع شاه طهماسب در فرمانها دیده می شود بجمعش «نادر علی خان» است.

وپایداری ترغیب نمود و سرمای زمستان و بی‌سروسامانی لشکر را بهانه کرده از شاه تقاضا نمود که از محاصره شهر دست باز دارد و باتفاق باسترآباد روند و پس از سپری شدن زمستان و سوز و سوزن بهار با ساز و برگ تمام بمشهد باز آیند.

نادر باین درخواست مخالفت کرد و آنرا بمصلحت دولت سلطان صفوی ندانست و شاه را از قبول آن باز داشت. و خان قاجار که شاه را موافق خود ندید استدعای سرخصی کرد و در این باب اصرار تمام نمود. اما چون موافقت با سرخصی او در این موقع موجب وهن و ضعف اردو بود شاه در این باب بانادر و سایر اسراء دولت مشورت کرد همگی صلاح چنان دیدند که فتحعلی خان را دستگیر کرده در محلی باز دارند و پس از تصرف شهر او را مرخص نمایند.

چون این رأی مورد قبول همه واقع شد بفرمان شاه در روز چهاردهم ماه صفر فتحعلی خان و چند نفر از سران قاجار گرفتار و در خیمه نادر زندانی شدند.

در کتاب زبدة التواریخ محمد محسن مستوفی داستان گرفتاری خان قاجار چنین ذکر شده «که روز پنجشنبه هفتم شهر ربیع الاول بود که شاه طهماسب بتدابیر چند که قبلاً سمهد شده بود نادر و خان قاجار را بخلوت طلبید و بعنوان مزاح و شوخی بنادر گفت که ندرقلی بیگ هر گاه بفرمائیم که فتحعلی خان را بگیر میتوانی. نادر عرض کرد که هر گاه بفرمائی البته بی گیرم. و فتحعلی خان ایستاده تبسم می نمود. تا آنکه بشوخی شاه گفت بگیر. ندرقلی بیگ دفعه فتحعلی خان را گرفته شال کمر خود را باز کرده دستهای او را بست. آنوقت خان قاجار دریافت که این تدبیر بوده است دست بسته چاره نتوانست. و هر چند عجز و الحاح کرد فائده نبخشید و او را در آنحال بچادر سیر یوسف سلطان سین باشی خوئی بردند.

و در همانوقت که خان قاجار را در خلوت دستگیر کردند جعفر بیگ و محمد علی بیگ، پسرهای اسکندر بیگ قاجار عموی فتحعلی خان را نیز با چند نفر دیگر از رؤساء عمده قاجار گرفته و حبس کردند.»

محمد حسین آقای قاجار معروف بحسین حبوق (کذا) که از سران عمده این طایفه بود سواره فرار کرد و خود را باسترآباد رسانید و جماعت ترا که با خان قاجار بودند نیز فرار کردند.

باری عصر همان روز که خان قاجار گرفتار گردید چون خیانت وی بشاه ظاهر شده بود باشاره نادر و رضایت شاه مهدیخان قاجار دولو که دشمن خان بود سرش را بریده بحضور شاه آورد.

پس از یک هفته سران قاجار که محبوس شده بودند سرخص شده هر یک بفرخور مقام خود بخدستی گماشته شدند. و منصب قورچی باشی بنادر مفوض گردید. در این وقت نادر بی مزاحمی متکفل کارهای سلطنتی و راتق و فاتق کلیه امور و سپهسالار قشون گردید.

ملک محمود وقتی که خبر کشته شدن خان قاجار را شنید بتوجه آنکه در میان قشون و شاه تفرقه افتاده از شهر بیرون آمد و رزی سخت با نادر کرد عاقبت منهزم شده بشهر باز گشت. و نادر حلقه وار شهر را در حصار گروت. و پس از دو ماه که مردم شهر از طول محاصره بتنگ آمده بودند برطبق وعده ای که داده بودند دروازه ای را در شب گشاده و نادر با سپاهیان خویش وارد و تا چهار باغ متصرف شد. هر چند در آن شب ملک محمود جلادت و رشادتی فوق العاده بظهور رسانید ولیکن از آنهمه کوشش نتیجه ای نگرفت و ناچار بقلعه ارگ پناهنده گردید و شهر بدست سپاهیان شاهی افتاد.

سندی نام مهدی که وکیل امور ملک محمود بود داشته شد و بقیه سپاهیانس مورد عفو واقع گردیدند و ملک محمود بلباس درویشی درآمد. در یکی از حجرات محسن مقدس معتکف گردید.

پس از فتح مشهد نادر مایل باقامت شهر مشهد شد و جمعی از افسارده ایبورد را بارضاقلی میرزا و حرم خویش بمشهد خواست و برحسب ندی ده کرده بود ستاره ای

۱ - زبدة التواریخ نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی.

۲ - قورچی باشی ریش سفید لایه ابلاط مملکت و عمده ترین منصب در دولت سفویه

بوده است.

در طرف ایوان عباسی ساخت و ایوان امیرعلیشیر و مناره آنرا زرانود کرد .  
 نادر برای تنبیه اکراد که بوعده خود وفا نکرده و کاملاً مطیع نبودند در  
 ۲۲ شعبان همین سال در رکاب شاه طهماسب عازم قوچان گردید .  
 چون مدتی بود که بین شاه و نادر کدورتی حاصل شده بود شاه که منتظر  
 فرصت بود در شب سردی که برف می بارید با میرزا اسؤمن قزوینی اعتمادالدوله  
 و حاجی محمد رضای جبه دارباشی و دوسه نفر از غلامان بدون اطلاع نادر بقلعه قوچان  
 فرار کرد و با اکراد برضد نادر همدست گردید .

نادر پس از اطلاع از فرار شاه چند تن از غلامان شاهی را تنبیه و بازخواست  
 نمود و افراد سپاهی را استمالت کرده و بعد از چندین جنگ با اکراد بی آنکه نتیجه ای  
 بدست آورد بمشهد بازگشت . و کلیه اثاثه پادشاهی را ضبط و متوجه امور مملکت  
 گردید . ولیکن پس از چندی در صدد برآمد که بهرنحوه شده رفع کدورت از شاه طهماسب  
 نموده و او را بمشهد بازگرداند . برای حصول این مقصود میرزا شمس الدین محمد را  
 که از اعیان مشهد و متولی روضه رضویه بود با میرزا محمد حسین مستوفی الممالک  
 بقوچان فرستاد و عریضه ای مبنی بر عذرخواهی از اموری که موجب رنجش خاطر  
 شاهانه شده نمود و اظهار خدمتگزاری کرد .

شاه طهماسب که از پیشرفت کار رؤساء اکراد مأیوس گردیده و از رسیدن خزانة و  
 کمک که انتظار داشت از مازندران برایش برسد ناامید شده بود و در خود توانائی  
 آنکه بانادر بستیزد نمی دید راضی باصلاح گردید و آندونفر را بازگردانیده خبر حرکت  
 خود را بسوی مشهد بنادر داد .

نادر پس از خبر شدن از حرکت شاه طهماسب اسر کرد که شهر را آیین بستند و  
 سه شبانه روز چراغان کرده جشن برپا نموده و نقاره شادیانه زدند و شاه را براریکه سلطنت  
 ستمکن ساخت .

پس از این واقعه دوبار دیگر نادر بقوچان لشکر کشید و شاه را در هر دو مرتبه

با کراہ با خود برد تا بالاخرہ منجر بصلح گردید و دختر سام بیک را بعقد خویش درآورد .

ودرچهارم رجب این سال ملک محمود و برادرزادہ اش ملک اسحاق پسر نادر کشتہ شدند مدت عمر ملک محمود چهل سال و ایام دولتش چہار سال و شش ماہ بود . در ہفدہم ذی حجہ این سال نادر در کاب شاہ طہماسب جہت ضبط قاین و تنبیہ افغنہ سنگان بیرون رفت و پس از تنبیہ آن جماعت وانتظام امور قاین بمشہد بازگشت .

پس از آن عازم تنبیہ افغنہ ابدالی کہ ہرات را تصرف کردہ بودند گردید . و با شاہ طہماسب قرارداد کہ شاہ از نیشابور و نادر از مشہد ساز سپاہ کردہ و در سلطان آباد ترشیز بہم پیوستہ متوجہ ہرات گردند . و بنا بقراری کہ دادہ شدہ بود ہردو با استعداد تمام در سلطان آباد گرد شدند ولی شاہ باغواہی بعضی از نزدیکان از رفتن بہرات خودداری کرد و متوجہ سبزوار گردید . و نادر ہم پس از حرکت شاہ برای تہیہ وسامان فتح ہرات بمشہد بازگشت .

در این وقت خبر رسید کہ موسی خان افغان بیارجمند را تاخت کردہ و مال مردم را بیغما بردہ . نادر کسی بخدمت شاہ طہماسب فرستاد واستدعا کرد کہ از رفتن بہمازندران صرف نظر کردہ وباتفاق از دشمنی کہ بوسط مملکت تاختہ است جلو گیری نمایند . شاہ بتحریک جمعی از امراء کہ در اطراف او بودند جوابی بفرستادہ نادر نداد و نادر را خائن دولت نامید . از این رو نادر در عقب شاہ بجانب سبزوار رفت . پس از جنگ مختصری کہ با امراء دولت شاہی کردہ بر آنها غالب شد . در این هنگام شاہ طہماسب برای آنکہ سپاہیان خود را جرأت دہد و آنها را بجنگ وادارد خود اسب بمیدان راند ولیکن دیگران از بیم نادر اورا پیروی نکردند و شاہ تنها در میان میدان ظاہر شد . نادر کہ در این وقت باو نزدیک بود پیادہ شد و رکاب شاہ را بوسید و او را بجادر خویش برد . امراء شاہی کہ خود محرک فتنہ بودند از بیم بجانب مازندران گریختند .

ونادرقلی شاه طهماسب را بهمراه چراغ بیک افشار بمشهد فرستاد. و خود متوجه موسی خان افغان گردید. و چون موسی خان قبل از این تاریخ بهرات رفته بود نادرقلی هم بمشهد مراجعت نمود.

در این وقت ترا کمه يموت واکراد دم از خودسری می زدند و از طاعت دولت بیرون شده بودند نادر باتفاق شاه بدان صوب عزیمت کرد. و پس از آنکه آنها را مجبور باطاعت نمود جمعی از اکراد را با کوچ و خانه بمشهد فرستاد و خود باشاه بمشهد باز گشت.

در همین سال شاه طهماسب بمازندران رفت و در نزدیکی بسطام که رسید نادر را از مشهد طلب کرد و نادر بشتاب خود را بشاه رسانید و پس از انتظام امور مازندران ابتدا نادر و پس از چندی شاه مراجعت بمشهد نمودند. چون نادر در آن سفر خدمات بزرگی در دفع مخالفین نموده بود سورد نوازش شاه قرار گرفت و او را خطاب پدری (خان بابا) داد و جیقه مرصعی هم بدو مرحمت کرد.

در چهارم شوال ۱۱۴۱ نادر در خدمت شاه با سپاهی گران متوجه هرات شد و در کافرقلعه رزمی سخت با افغانه نمود. در این جنگ زخمی بیای نادر رسید و بالاخره پس از چند جنگ افغانها تاب مقاومت نیاورده امان خواستند و نادر بانان امان داده از یکدیگر جدا شدند. و شاه و نادر بمشهد باز گشتند و نادر برای استمالت افغانه چند جامه خلعت برای سرداران و یک قبضه شمشیر برای الله یار خان حاکم هرات هدیه فرستاد.

در این هنگام اشرف افغان که از عزیمت شاه و نادر بصوب هرات مطلع شد و آنها را سرگرم مبارزه و کار ابدالی دید قصد تسخیر خراسان نمود و بحدود آن ملک درآمد نادر که این خبر را در ورود بمشهد شنید بجمع سپاه و تهیه حمله باصفهان پرداخت و از راه نیشابور در خدمت شاه در ۱۸ صفر سال ۱۱۴۲ متوجه عراق گردید.

نادر چندین جنگ با افغانها کرد و در تمام این معارك پیروزی با او بود و شهرهای اصفهان و شیراز و کرمان را دستصرف و افغانها را از ایران بیرون کرد. شاه طهماسب پاداشت این خدمات حکومت خراسان و سازندگان و یزدو کرمان و سیستان را بنادر و گذار کرد.

نادر بنا بخواهش اسراء خراسان که شمشیر آنها موجب آنهمه فتوحات درخشان برای وی شده بود سکه‌های بنام سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا زد. <sup>۱</sup> محمد محسن مستوفی در کتاب زبدة التواریخ گوید:

«نادر پس از آنکه عراق و فارس را بگرفت بموجب عهد و پیمانی که در پیش در آستانه مقدسه رضویه بین شاه و نادر شده و بمهر شاهی سزاین گردیده بود که پس از فتح اصفهان و دفع افغان حکومت خراسان و سازندگان و کرمان با نادر و اولاد او باشد. در این هنگام نظر بخدمات و فتوحات او شاه بعهد خویش وفا کرد و اسر فرمود که نادر جیقه‌ای را که قبلا بدو داده بود ده بطرف چپ سرخویش زند بطرف راست زند. و شمالک سزبوره هم از شمالک ایران موضوع و مختص وی باشد.» چون نادر از کار افغانه فراغتی یافت متوجه ولایات غربی و شمالی ایران و بیرون کردن سپاهیان عثمانی از آن بلاد گردید.

قصبه نهاوند را فوجی از سربازان عثمانی سرانز خود کرده بودند. نادر ابتدا برای مقابله با آنها از بروجرد متوجه نهاوند شد. عثمان پاشا سردار عثمانی بمحض اینکه خبر ورود نادر را بدان حدو دشمنید بهمدان گریخت و متجاوز از هزار نفر سپاهی و چند نفر از پاشایان عرضه شمشیر ایرانیان گردیده وعده‌ای زنده دستگیر و اسیر شدند. نادر جمعی از سپاهیان را بکرمانشاهان روان کرد و این شهر نیز بتصرف سپاهیان نادر درآمد. پس از آنکه ساحت ولایت نهاوند از وجود سپاهیان عثمانی پاک شد نادر بملایر روی نهاد و در آنجا بامقاومت سخت سپاه عثمانی روبرو گردید. و پس از جنگ خونینی ده روی داد لشکر رومیه بهزیمت شده ودلیران ایران تا تویسرکان و همدان



ایشان را تعاقب کردند و نادر با پیروزی وارد همدان گردید. و جمیع اسباب و ائانه و توپخانه روسیه که در همدان بجا مانده بود بتصرف ایرانیان درآمد. و اسیرانی را که ترکان از عراق و آذربایجان گرفته بودند آزاد کرد. و در غره محرم ۱۱۴۳ هجری از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد سنندج گردید.<sup>۱</sup>

و از سنندج بادلیران خونخوار بیست و دوفرسنگ راه را بی درنگ طی کرده خود را بکنار رودخانه قزل اوزن که جای تینچور پاشا سر عسکر روم بود رسانید. سپاهیان روسیه بی آنکه در برابر نادر مقاومتی کنند بجانب مراغه رفتند. نادر در پی ایشان رفت و نه فرسنگ ایشان را تعاقب نمود و جمع بسیاری را کشته و عده‌ای را اسیر کرد و توپخانه و اسباب روسیان تمامی بدست ایرانیان افتاد و مراغه و چند ولایت دیگر از وجود ترکها پاک گردید.

مصطفی پاشا حاکم تبریز بمحض اطلاع از توجه نادر بدان جانب شهر رارها کرد و راه فرار پیش گرفت. و نادر در بیست و هفتم محرم به تبریز وارد شد و قصد داشت که برای تصرف نخجوان و ایروان بدان سوی حرکت کند که در غره صفر قاصدی از مشهد از جانب رضا قلی میرزا رسید و خبر آمدن افغانه را باطراف مشهد و وقایعی را که روی داده بود معروض داشت. از این جهت نادر از رفتن بسوی ایروان منصرف گردید. و بیستون خان افشار را بحکومت تبریز منصوب نمود و اموالی را که از سپاهیان عثمانی مانده بود بر لشکریان خود قسمت کرد و متوجه خراسان گردید.<sup>۲</sup> اما قضیه افغانه و آمدن این جماعت باطراف مشهد چنین بود که حسین برادر محمود غلیجائی فرمانروای قندهار که پیروزیهای پی در پی نادر را می شنید با خود اندیشید که مسبب اصلی اختلال اوضاع ایران پدرش میرویس و برادرش محمود بوده و بی شک پس از آن نظام امور مملکت ایران نادر متوجه او خواهد شد بهتر آنست که علاج واقعه را قبل از وقوع نماید و نادر را پیش از آنکه سخت قوی گردد از میان بردارد. باین اندیشه پس از حرکت نادر بجانب عراق حسین ابتدا بابل الیان که دشمن دیرینه او بودند

۱- جهانگشا ص ۱۲۴

۲- جهانگشای نادری ص ۱۱۸.

طرح دوستی افکنند و ایشان را بمخالفت با نادر اغوا نمود. و با ذوالفقارخان حاکم فراه هم دست گردید و او را بجنک الله یارخان حاکم ابدالی هرات روان کرد. ذوالفقارخان پس از سه ماه جنگ وجدال چیره شد و هرات را تصرف کرد. الله یارخان که تاب مقاومت او را در خود ندید هرات را وا گذاشت و بمشهد آمد. ابراهیم خان برادر نادر که در این وقت از طرف برادر حاکم مشهد بود او را پذیرائی کرد و شرایط مهمانداری بجای آورد.

افغانه بسرداری ذوالفقارخان ابدالی پس از انتظام امور هرات متوجه مشهد شده و در خواجه ربیع فرود آمدند.<sup>۱</sup>

ابراهیم خان خبر ورود افغانه را بمشهد بعرض نادر رسانید و خود در حصار نشست و تا پانزده روز از حصار شهر بیرون نیامد. و لیکن بعد بتحریک جمعی از جوانان از شهر خارج گردید و در سمت کوه سنگی با افغانه در آویخت. در این جنگ عده بسیاری از سواره و پیاده لشکر ابراهیم خان کشته و زخمی شد. و ابراهیم خان با زحمت بسیار خود را بشهر انداخته متحصن گردید. و این شکست که برای مردم مشهد فاجعه بزرگی بود در سیزدهم محرم ۱۱۴۳ در صحرای الندشت و زرگران اتفاق افتاد.<sup>۲</sup>

(الندشت و زرگران هر دو از مزارع متصل بشهر مشهد بوده. دالندشت در جهانگشا علم دشت ضبط شده ولی امروز در قبالات و اجاره خطهای آستان قدس الندشت نویسنده و حالیه تمام این صحرا خانه و عمارت شده است. زرگران نیز مزرعه دیگری در یک فرسنگی سمت غربی شهر بوده که چون قنات آن بایر و خراب شده اراضی آن جزو مزرعه آبکوه شده است).

پس از وقوع این واقعه رضا قلی میرزا مراتب را توسط قاضی بی-رم معروض داشت. جواب رسید که در حصار پایداری نمایند که بزودی خواهم رسید. افغانه پس از این فتح و پیروزی قرا و مزارع اطراف را خراب و ویران کرده محصول رعایا را آتش زده و پس از سی و یک روز توقف در اطراف مشهد بهرات باز گشتند.<sup>۳</sup>

۱- جهانگشا ص ۱۳۲      ۲- جهانگشا ص ۱۳۴ و ۱۳۵      ۳- جهانگشا ص ۱۳۶

نادر در اواخر ربیع الثانی این سال بمشهد وارد گردید و الله یارخان ابدالی را که هنوز در مشهد بود سورد سلاطفت قرار داد. و خلعت و خنجر مرصعی بدو اعطا نمود و او را سرخیص کرد که بمحل خود بازگشته منتظر ورود نادر باشد. و خود برای تنبیه ترا که متعهد شده بودند دو بیست خانوار بمشهد آیند و در آنجا سکنی نمایند و بتعهد خویش عمل نکرده بودند بقوچان رفت. و در همین احوال ترکمانها امتثال فرمان کرده خانوار سعهود را بمشهد فرستادند و نیز قبول کردند که عده ای از جوانان خود را برای حملۀ هرات حاضر سازند از این جهت نادر بمشهد مراجعت کرد.

در رجب این سال نادر فاطمه سلطان بیگم خواهر شاه طهماسب را برای رضا قلی سیرزا تزویج کرد و مدت یک هفته در مشهد جشن و چراغانی بود. و در شب هفدهم این ماه قران سعیدین واقع شد<sup>۱</sup>

نادر قلی بعد از انقضای جشن و سرور و ایام عیش و سرور روز یکشنبه پانزدهم شهر صیام از مشهد عازم هرات گردید. و روز چهارم شوال در سه فرسنگی هرات نزول اجلال نمود. ذوالفقارخان ابدالی در برابر سپاهیان نادر صرف آرائی کرد و جنگهای سختی بین طرفین روی داد و شهر هرات مدت چهار ماه در محاصره سپاهیان ایران بود تا آنکه در شب غره صفر جمعی از اناغنه شهر را رها کرده و فرار کردند. و بقیه مستدعی صدور منشور امان گشتند. نادر استدعای آنان را قبول و اللهیارخان را بحکومت هرات سرافراز و روان داشت. ولیکن اللهیارخان بحصانت حصار شهر مغرور شده با دیگر افاغنه آن دیار یار گردید و سرکشی آغاز کرد. و پس از چندین نبرد و جنگ بالاخره افاغنه تسلیم و هرات مفتوح گردید. و اللهیارخان و رفقای او مشمول امان شده روانه ملتان شدند. و سیر محمد سلطان حاکم جام بحکومت هرات منصوب و داخل قلعه هرات گردید. و شهر فراه نیز بتصرف درآمد و افاغنه بکلی منکوب و مخدول شدند<sup>۲</sup>.

در وقتی که نادر بقصد تنبیه افاغنه عازم خراسان شد شاه طهماسب بفکر افتاد که قلعه ایروان را از لشکریان عثمانی بازگیرد پس در ماه جمادی الاخره سال ۱۱۴۴

۱- جهانگشا ص ۱۴۱      ۲- جهانگشا ص ۱۶۹

از اصفهان حرکت نمود و بالشکر علی پاشا سرعسکر عثمانی حرب کرد. ابتدا ایرانیان پیروز شده و تا پای قلعه ایروان پیش رفتند. ولی بعد شکست فاحشی خورده و شاه طهماسب ناچار با اصفهان بازگشت. سران دولت عثمانی چون از جانب نادران دیشناک بودند در صدد مصالحه با شاه برآمده و پس از گفتگوی بسیار صلحی بدین صورت بین طرفین صورت بست که ولایاتی را که نادر تصرف کرده بدولت صفویه تعلق داشته باشد. و شهرهای سمت غربی رود ارس بدولت عثمانی متعلق. و نه بلوک از کرمانشاهان تیول احمد پاشا والی بغداد که واسطه عقد مصالحه شده بود باشد و شاه طهماسب صورت صلح نامه رانزد نادر فرستاد.

در وقتی که نادر در اطراف هرات بود حسنعلی بیگ معیرالعمالک و میرزا کافی خلفا خبر صلح شاه طهماسب و سواد صلح نامه بادولت عثمانی را برای امضاء بحضور نادر آوردند. چون در این مصالحه قسمتی از شهرهای ایران بآن دولت واگذار شده بعلاوه ذکری از آزادی اسرای ایرانی نشده بود نادر از امضای آن خودداری کرد. و محمد آقا تاسی را روانه اسلامبول نمود و بدولت عثمانی پیغام داد یا تمامی ولایات ایران را رد نمایند یا آماده جنگ باشید. و پس از آن مستوجه مشهد گردیده در پانزدهم ماه رمضان وارد ارض اقدس شد و در پانزدهم ذی قعدة همین سال حسنعلی بیگ و میرزا کافی را با ملا علی اکبر ملا باشی و میرزا ابوالقاسم تاشمانی با اصفهان روان کرد که بشاه طهماسب عرض کنند که این مصالحه بمصلحت دولت ایران نیست. و خود بتهیه سرانجام سفر عراق و بغداد مشغول گردید.

در همین اوقات چند نفر از طرف سرداران روسیه بمقیم رشت بمشهاد آمده و تحفه و پیشکش تقدیم داشته و ضمن ارسال مکتوب اظهار کردند که حاضرند ولایات عثمانی را واگذار نمایند و درخواست نمودند که از طرف نادر دسی تعیین گردد تا فریب تسلیم ولایات داده شود. نادر دو نفر از سماولان را مأمور استرداد آن ولایات کرد و بدان حدود فرستاد. و قبل از عزیمت بعراق برای انتظام حدود و ثغور خراسان

سفری بایبورد و کلات نمود. و بعد از یک هفته از راه رادکان بازگشت.  
 و در غره محرم ۱۱۴۵ اسلاکی برسقاخانه طلالی صحن عتیق و حفاظ مقبره خود  
 و پدر و سادرش وقف نمود.

نادر در هفتم محرم سال ۱۱۴۵ از مشهد حرکت کرد و از راه نیشابور باصفهان  
 رفت. پس از ورود باصفهان شاد طهماسب را در ربیع الاول این سال از سلطنت  
 خلع و از راه یزد اورا نزد پسرش رضاقلی میرزا فرستاد. و طفل هشت ماهه اوشاهزاده  
 عباس میرزا را بشاهی برگزید. و خود زمام امور سلطنت را در دست گرفت و بکار  
 مملکت پرداخت.

و در نیمه اول زمستان عازم بغداد شد. و از بیراهه بزهاب رفت و در اول  
 طلوع آفتاب بسپاهیان عثمانی حمله کرد، و پس از متفرق کردن آنها باطراف بغداد  
 رسید و سواران خود را از رود گذرانیده و بر سر بازان عثمانی که در اطراف کاظمین بودند  
 تاخت و پیروز گردید. و احمد پاشا والی بغداد پس از این شکست در شهر متحصن شد.  
 چون لشکریان نادر اطراف بغداد و کاظمین و سامره را تصرف کردند. و مدت محاصره  
 بغداد بدر از کشید و قحطی در شهر پدید گشت لشکریان بغداد تاب نیاورده بر احمد  
 پاشا عاصی شدند و هر روز دسته‌ای از شهر فرار کرده بار دوی نادر می آمدند و نادر  
 می فرسود بدانها آذوقه دهند. و چون مردم بغداد از بی قوتی می مردند احمد پاشا  
 بنادر پیغام داد و تعهد کرد که تا آخر بهاره صفر بغداد را تخلیه کند و شهر را بتصرف  
 امنای دولت ایران دهد.

در همین اوقات بنادر خبر رسید که از طرف دولت عثمانی توپال پاشا سرداری  
 عراق و جنگ با ایرانیان مأمور شده است. این خبر که ببغداد رسید بغدادیان از این  
 خبر شاد شده و شهر را در موعده معین تخلیه نکردند. و عثمان پاشا مشهور بتوپال از  
 جانب موصل در طول شط آهسته آهسته پیش آمد و با ایرانیان روبرو شد. و نادر خود  
 با جمعی از پیادگان لشکر بجنگ با او پرداخت. ولی بواسطه شدت گرما کاری از پیش  
 نبرد و ناچار عقب نشینی کرد.

پس از این عقب نشینی لشکریانی که گریخته بودند بنادر پیوستند و او آنان را دلگرم ساخت و در ۲۲ ماه صفر بهمدان بازگشت و در مدت دو ماه تمام مایحتاج سپاه را در همدان آماده کرد و پس از آنکه لشکریان از اطراف جمع شدند روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بجانب کرکوک حرکت کرد و با سرعت عسکر عثمانی دوباره روبرو شد. در این جنگ بسیاری از سپاهیان نادر کشته شدند. و بعد بسوی سورداش که بفراوانی غله و بسیاری حشم مخصوص بود رفت. و سورداش و قلعه حوالان را تصرف کرد. پس از آن بسوی آق در بند که قسمتی از سپاه عثمانی در آنجا موضع گرفته بودند حمله برد و در اثنای گیرودار طلیعه سپاه سرعسکر هم از جانب کرکوک آشکار شد. در این جنگ که بشکست سپاهیان عثمانی منجر گردید توپال عثمان پاشا در حال فرار بدست الله یار گرایلی کشته شد. و بیست هزار تن هم از لشکریان ترک بقتل رسیدند. و کرکوک بتصرف ایرانیان درآمد. نادر بعد از این فتح عازم بغداد گردید. و در بیست و ششم جمادی الاخره اطراف بغداد را محل استقرار عساکر خویش قرار داد. احمد پاشا پس از سه روز از در معذرت درآمد و تعهد کرد که ولایات مورد نزاع را تسلیم نماید. و پاشایان گنجه و ایروان و شروان و تنیس نوشتند هر یک ایالت خود را با سنای دولت نادری بسپارند و خود اسرای ایرانی را آزاد کرد و بیشکشهای لایق تقدیم داشت. در این وقت خبر طغیان و سرکشی محمدخان بلوچ بنادر رسید و مانع آن گردید که ولایات متصرفه عثمانیان را بتصرف درآورد و ناچار متوجه فارس گردید.

محمدخان بلوچ در حین استیلاء اشرف بدولت رسیده بود. و پس از تصرف اصفهان بدست نادر چون چاره‌ای نداشت روی بنادر آورد و اسان یافت. و در چاه در ظاهر اظهار اطاعت و انقیاد می کرد اما در باطن راه مخالفت می پیمود. و پس از نادر متوجه بغداد شد او حال کم کوه کیلویه و شوشتر و ذرفول بود. نادر او را بار دو خواست و او در موقعی که عازم اردو بود همین که از شکست لشکریان نادر مطلع شد راه نافرمانی پیش گرفت. و در بنهبهان آغاز مخالفت کرد.

نادر برای سرکوبی وی در دهم شعبان ۱۱۴۶ عازم شوشتر گردید. و پس از آنکه

مردم شوشتر و حویزه ببهبهان رفت . و دربند شولستان با محمدخان درآویخت و او را شکست داد . محمدخان بهرمز گریخت و در ۲۶ شعبان نادر وارد شیراز گردید . و طهماسب خان جلایر را با عده‌ای از لشکریان بتعاقب محمدخان مأمور کرد . محمدخان بجزیره قیس درآمد و شیخ علاق هولہ او را دستگیر و نزد طهماسب خان فرستاد . و سردار او را مقیداً باصفهان روان کرد . پس از ورود باصفهان ناصر نادر چشم محمدخان را از حدیقه درآوردند و او پس از چند روز در گذشت و آتش فتنه او خاموش گشت .

و در همین وقت نادر نصرالله سیرزا را از مشهد بشیراز احضار کرد . چون پاشایان دولت عثمانی بر اثر شنیدن خبر طغیان محمدخان بتعهدات خویش عمل نکرده بودند نادر تمام کار محمدخان را بعهده طهماسب خان جلایر واگذار کرد و خود در ۱ ذیقعده باز متوجه شروان شد . و قلعه شماخی را بدون مقاومت تصرف کرد و پس از چند روز به غازی قموق رفت و پس از قتل و غارت قموق و انتظام امور شروان و تنبیه لکزیه داغستان عازم تسخیر گنجه گردید . و هنوز قلعه گنجه گشاده نشده بود خبر رسید که عبدالله پاشا کویر لوازغلی با لشکر بسیار از وان متوجه قارص است . نادر روز سیزدهم ذوالحجه سال ۱۱۴۷ بسوی قارص رفت و در غره محرم بیگ فرسنگی قارص نزول کرد . و پیشتازان سپاه وی تا ارزن الروم پیش رفتند . چون سرعسکر از قلعه قارص بیرون نیامد نادر بسوی ایروان رفت . سرعسکر لشکر خود را آراسته و از بی نادر روان شد . و در چهار فرسخی ایروان نادر بوی حمله برد و پس از سه ساعت جنگ و ستیز سرانجام لشکر عثمانی منهزم گردید و عبدالله پاشا با بسیاری از سپاهیان خویش کشته شد ، بقیه راه فرار پیش گرفتند . نادر جمعی از سپاهیان را بدنبال گریختگان فرستاد و این فتح در روز یکشنبه ۲۶ محرم روی داد

پاشایان گنجه و تفلیس از در عذرخواهی درآمده و درهای قلعه را گشوده و پاشای ایروان هم قلعه را تسلیم کرد . و گرجستان تا حد آربه چای بتصرف ایرانیان درآمد . و سپس حسین پاشا والی ایروان قلعه و شهر و توپخانه را باسرای دولت نادر سپرد .

در اواخر همین سال بر حسب امر نادر رضاقلی میرزا با حرم نادر متوجه ایروان شد

و بخدمت پدر رفت<sup>۱</sup>. در سال ۱۱۴۷ پس از فتح گرجستان نادر هزار خانوار ارامنه آذربایجان را کوچانیده بمشهد فرستاد. و در بیرون دروازه خیابان سفلی در راسته بازار گوسلوک بجهت آن جماعت خانه ساخته آنها را سکنی داد. و نیز دستور داد کلیسائی برای معبد ارامنه نظیر کلیسای جلفای اصفهان بسازند. و همچنین شصت هزار خانوار از ایلات قشقائی و شاهسون و افشار آذربایجان را کوچانیده در شهرهای خراسان جای داد.

در سال ۱۱۴۸ که تمام شهرهای ایران را از افغانها و روسها و دولت عثمانی پس گرفت حکام و امراء و اعظام و اعیان و علماء و قضاة ایران را در صحرائی بغان جمع نمود و در روز پنجشنبه ۲۴ شوال بدرخواست آن جماعت تاج خسروی بر سر نهاد. که «الخیر فیما وقع» را تاریخ این تاج گذاری یافته اند. و ایالت خراسان را بپسرش رضاقلی میرزا تفویض کرد. و طهماسب قلیخان جلایر را پیشکار شاهزاده و صاحب اختیار مملکت خراسان نمود. و در همین سال خود سفری بمشهد نمود. نادر شاه پس از تاجگذاری باندیشه تسخیر قندهار افتاد و بدان سوی متوجه گردید. در عرض راه خبر شد که علی سرادی بختیاری در کوهستان بختیاری بسر کشی برخاسته است پس فوجی از لشکریان را بسر کوبی او فرستاد. و علیمرادی را زنده دستگیر کرده بنزد نادر آوردند. و با سر نادر دست و پای او را بریده و چشمهایش را کردند. و او بدانحال در گذشت<sup>۲</sup>.

نادر در نهم ساه جمادی دوم ۱۱۴۹ با اصفهان رفت. و پس از چهل روز توقف از راه کرمان بقندهار شد. و در مدت یکماه با سر وی در بیرون قلعه قندهار شهری بنا کردند و برجها ساختند و قلعه را محاصره نمودند. و پس از چندین خونین عاقبت شهر را متصرف و حسین خان تسلیم گشت. و شهری که با سر نادر شاه در محل سرخه شیر ساخته شده بود «نادرآباد» نامیدند. نادر پس از تصرف شهر قلعه قدیم

۱- جهانگشا ص ۲۵۵

۲- جهانگشا ص ۲۸۰-۲۸۳



را ویران کرد. و جمعی از افغانه را کوچانیده بنیشابور جای داد. و جمعی را هم در سلک سلازسان رکاب در آورد. و حسین را با اولاد و اقربا و بنی اعمام روانه مازندران نمود و محل سکناى ایشان را در آن ولایت مقرر داشت.

در سال ۱۱۴۹ نادر شاه رضاقلی میرزا را سأمور تسخیر بلخ و اندخود و تنبیه علیمرادخان نمود. و طهماسب خان و کیل جلایر بسرداری لشکروی سأمور شد. رضاقلی میرزا ببلخ رفت. ابتدا والی آنجا آماده رزم گردید ولی بمحض شروع جنگ شکست خورده و لشکریانش گریختند. و والی از در طاعت درآمد و رضاقلی میرزا او را بخشید. و پس از پایان کار بلخ متوجه بخارا شد و از آمویه گذشت. ابوالفیض خان والی بخارا در قلعه قرشی متحصن گردید. رضاقلی میرزا عازم قرشی بود که فرمان نادر رسید که از رفتن بترکستان خودداری نماید، و او از حرکت بدانسوی باز ایستاد. نادر شاه در اوائل ورود بقندهار نامه‌ای بمحمد شاه پادشاه هندوستان نوشت که غزنین و کابل از دیرزمان جزو سمالک ایران شمرده می شده. و سلاطین هندوستان که از دوستان دیرین ایرانند نباید این دو ولایت را در تصرف خویش نگاهدارند و درخواست نمود که مقرر دارند غزنه و کابل بکارداران ایران واگذار شود. چون محمد شاه یکسال سفیر ایران را معطل کرد و جوابی بنادر شاه نداد. او در اوائل ماه صفر ۱۱۵۱ عازم سفر هند شد. و غزنین را تصرف کرد و از آنجا متوجه کابل گردید و در سوم ربیع الاول بحوالی قلعه رسید. مردم کابل ابتدا بمقاومت پرداختند. ولی پس از آنکه سپاهیان نادر شهر را گلوله باران کردند قلعه‌گیان امان خواستند و روز دوازدهم ربیع الاول قلعه کابل تسلیم گردید.

نادر پس از تسخیر کابل بهار از توابع جلال آباد رفت. در آنجا رضاقلی میرزا که از بلخ احضار شده بود در بیست و چهارم رجب بحضور رسید و نادر نیابت سلطنت و اختیار عزل و نصب حکام و فرماندهان را بوی او گذار کرد. و روز یکشنبه سوم شعبان رضاقلی میرزا را سرخص و خود عازم لاهور گردید. و از رودخانه‌های پنجاب گذشت و بحدود لاهور رسید.

زکریا خان حاکم لاهور اظهار اطاعت و انقیاد کرد و ایالت لاهور بدو تفویض گشت. پس از ورود نادر بسره هند. جاسوسان خبر آوردند که نظام الملک بامر محمد شاه با سیصد هزار سپاه دکن در کرنال بیست فرسنگی شاهجهان آباد آماده نبرد است. و دیگر بار خبر آوردند که برهان الملک نیز با سپاه فراوان به پانی پت سه فرسنگی کرنال آمده است. نادر جمعی از دلیران ایرانی را مأمور نبرد و جنگ با برهان الملک نمود. و پس از روبرو شدن آندولشکر برهان الملک در خود تاب مقاومت ندید و فرار کرد. و جمعی از لشکریان او اسیر شدند. نادر شاه روز چهاردهم ذی قعدة از پل رودخانه فیض گذشت و با چند تن از دلیران با طرف اردوی محمد شاه رفت. و پس از ملاحظه اردو و تعیین مواضع حمله باشکرگاه خویش بازگشت. روز دیگر نادر شاه در برابر سپاهیان هند لشکر خویش را آراست و جنگی سخت در پیوست. در این جنگ که چند ساعت بیش طول نکشید سی هزار تن از سپاه هند کشته شد. و برهان الملک و جمعی از سران سپاه امیر گردیده و بقیه سپاه گریختند. و محمد شاه بکرنال فرار کرد. و چون پیروزی نادر شاه را مسلم دید از در معذرت درآمد. و نظام الملک را نزد نادر فرستاد و طلب صلح کرد. و روز سیم محمد شاه خلع سلطنت از خود کرد و افسر سروری از سر گرفته با خوانین و بزرگان دولت گرگانی نزد نادر آمد.

نادر او را تا بیرون خیمه استقبال کرد. و در کنار خویش بر تخت نشانید. و از وی دلجوئی نمود. باین ترتیب صلح و دوستی میان آنها برقرار گردید. و روز پنجشنبه اول ذی الحجۃ سال ۱۱۰۱ عازم شاهجهان آباد شد. و محمد شاه روز ورود کلید خزانه ها را همگی بنادر داد. و زر و گوهرها و نفائس بسیار تقدیم کرد که از جمله آنها تخت طاوس معروفست.

در همین ایام نادر دختر محمد شاه را برای نصرالله میرزا خواستگاری کرد و مجلس جشن و عروسی با شکوهی برایش گرفته شد.

نادر شاه پس مدتی توقف در هند در صدد بازگشت بایران برآمد. و بدست خود تاج شاهی بر سر محمد شاه گذاشت. و خنجر و شمشیر مرصع بر لمر او بست. و بهر یک

از بزرگان و سران لشکر بقدر مرتبه خاعت داد. و روز سه شنبه هشتم ماه صفر سال ۱۱۵۲ با گنجینه‌های جواهر و اموال بسیار از راه پیشاور و خیبر عازم ایران گردید. و در وقت مراجعت خبر یافت که خدایارخان عباسی حاکم سند نافرمانی آغاز کرده است. نادر بتعقیب او پرداخت و پس از مدتی لشکریانش او را گرفته و بحضورش آوردند. نادر از تقصیر وی گذشت و او را آزاد کرد و مجدداً حکمرانی آن دیار را بدو داد. و فرزند او را ملازم رکاب گردانید.

در همین سال که آوازه قتل نادر در هندوستان بمشهد رسید رضاقلی میرزا از بیم آنکه مردم شاه طهماسب مخلوع را دوباره بسطنت بردارند محمد حسین خان قاجار کهنه‌لو را مأمور کرد تا او و پسرش عباس میرزا را بقتل رسانند.<sup>۱</sup> در سال ۱۱۵۲ نادر شاه پس از فراغ از نظم مهمات سند از راه بلوچستان بایران بازگشت و بهرات وارد شد. و بر حسب فرمان شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا باعلی قلیخان برادرزاده‌اش که در این وقت حاکم مشهد بود بجانب اردوی نادر بهرات رفتند و پس از سه ماه توقف بمشهد بازگشتند.

چون در گذشته ازبکان بخارا و خوارزم بارها بخراسان دست اندازی کرده بودند نادر شاه اراده تنبیه آنان را نمود. و از راه هرات عازم ترکستان شد. و در بیست و هفتم جمادی الاولی بمنزل کرکی که معبر بخارا است رسید. ازبکان که خود را در برابر نادر شاه ناتوان دیدند تسلیم شدند. و پس از عبور از آب‌آمویه ابوالفیض خان والی بخارا بحضور نادر شاه رسید. نادر او را مخلص ساخت و دوباره او را بپادشاهی آنجا برگماشت. و بیست هزار تن از جوانان بخارا و سمرقند را جزو لشکریان خود نموده و بخراسان فرستاد.

پس از اتمام کار بخارا و سمرقند متوجه خوارزم گردید. ایلبارس خان والی خوارزم که خبر حرکت نادر شاه را بدان صوب شنید خود را آماده نبرد کرد. و پس از ورود نادر بخارج قلعه هزاراسب با چند هزار سوار صف آرائی نمود. و جنگ

۱- جهانگشا ص ۳۴۰ و فوائدالصفویه

در پیوست. اما لشکریان اوتاب مقاومت نیاورده گریختند. و ایلبارس خان با چند نفر از کسان خود در قلعه خانقاه که یکی از پنج قلعه مستحکم خوارزم است مستحصن شد. و پس از چند روز که قلعه در حصار سپاهیان نادر قرار گرفت. مردم قلعه ایلبارس و کسان او را دستگیر کرده بحضور نادرشاه آوردند و بفرمان شاه کشته شد. بعضی از مورخان نوشته اند که قلعه خانقاه بقهر و غلبه بتصرف ایرانیان درآمد.

پس از تسلیم خانقاه نادرشاه متوجه خیمه گشت و مردم قلعه در پناه حصار جای گرفتند. و سپاهیان نادرشاه قلعه را محاصره کرده هدف توپهای قلعه کوب قرار دادند. سرانجام مردم آنجا هم تسلیم و نادرشاه آنها را بخشید. و ممالک خوارزم بتمامه بتصرف نادر درآمد.

نادر چند روز بانتظام امور خوارزم پرداخته و طاهرخان نواده ولی محمدخان چنگیزی را بحکومت خوارزم منصوب کرد. و در هفدهم رمضان از راه مرو بکلات آمد. و در اواخر ماه شوال از راه قوچان و رادکان بمشهد وارد گردید. و پس از زیارت آستان قدس رضوی قندیل مرصع مینا و قفل طلای مرصع بجواهر که جهت فتح هندوستان و ترکستان نذر کرده بود تقدیم کرد.

در همین اوقات فرستاده پادشاه هندوستان با تحف و هدایای بسیار و چند زنجیر فیل بمشهد وارد و مورد عنایت نادرشاه واقع گردیده اجازه بازگشت یافت.

نادرشاه پس از دو ماه توقف در مشهد حکومت خراسان را بنصرالله میرزا تفویض و در بیست و ششم ذیحجه این سال از راه قوچان و مازندران عازم داغستان گردید. در اوقاتی که نادرشاه در مازندران بود روزی که در ساین زیر آب و بهجان در کنار جنگل حرکت می کرد شخصی که در جنگل کمین کرده بود از بیست قدمی نادرشاه را هدف گلوله تفنگ ساخت. گلوله زیر بازوی شاه را بقدریک انگشت خراشیده بر پشت دست چپ آمده و بگردن اسب خورد که فوراً اسب در غلطید. و غلامان و قورچیان آنچه جنگل و بیشه را جستجو کردند کسی را نیافتند. نادرشاه در اواسط ربیع الاول وارد قزوین شد. و بعد از هانزده روز از قزوین عازم شیروان گردید.

بزرگان لکزیه همگی ابتدا بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند ولی یکی از

آنها اتفاق ورزید و بقیطاق رفت و سر از فرمان پیچید. و مدتی در دهنه دربند مقاومت نمود. سرانجام در برابر لشکر ایران تاب نیاورده فرار کرد. و فتنه لکزیه خاموش شد. و همه آن ملک بتصرف نادر شاه درآمد. پس از گذشتن زمستان نادر بهار و تابستان و بهائیز را در آنجا گذرانیده بترتیب اسور پرداخت و بعد بجانب عراق حرکت کرد. چون در ایام توقف نادر در داغستان اوزبکان خوارزم و آرا را بمخالفت برخاسته و طاهرخان والی را در قلعه خیره کشته بودند در سال ۱۱۰۴ بمفرمان نادر شاه نصرالله میرزا با لشکری آراسته برای سرکوبی آنان متوجه خوارزم گردید. چون بمرو رسید یاغیان که از کرده پشیمان شده بودند بعدر خواهی نزد او آمدند. نصرالله میرزا از تقصیر آنان در گذشت و بدرخواست ایشان ابوالمحمد پسر ایلبارس را که در آن سفر همراه بود با بوالغازی موسوم و بسنطنت خوارزم تعیین کرد. و پس از تنظیم امور آن سامان در ۲۲ جمادی الثانیه ۱۱۰۵ بمشهد بازگشت.

در بازگشت نادر از سفر داغستان موقعی که در اطراف طهران اردو زده بود و رضاقلی میرزا در آنوقت حکومت ری داشت چون پاره‌ای حرکات از وی سرزد که نشانه نافرمانی او بود بفرمان نادر شاه او را گرفتند و چشمهای او را کور کردند. و لطفعلی خان افشار دانی او را که مورد غضب واقع شده بود نیز از حلیه بینائی عاقل ساختند. در همین سال از طرف نادر علیقلی خان برادره‌اش بسپهسالاری خوارزم معین گردید. و او از اردو بمشهد آمد. و پس از تهیه و تدارک بطرف خوارزم رهسپار گردید. چون نادر شاه برای صلاح باسلطان عثمانی شرایطی کرده بود. و از جمله شرایط یکی شناختن مذهب شیعه بعنوان مذهب پنجم از طرف دولت عثمانی و دیگر اختصاص دادن رکنی از ارکان مسجد الحرام بامه شیعه بود و بزرگان دولت عثمانی از قبول رسمیت مذهب شیعه و دادن رکن پنجم سرباز زده بودند. نادر شاه که از این معنی متغیر بود باز بخیال حمله بمالک عثمانی افتاد. و پس از پایان کار داغستان و مراجعت از آن حدود در ۱۱۰۵ متوجه مقصد گردید.

احمد پاشا حاکم بغداد چند تن از اعیان را تا حوالی سنندج بعدر خواهی

فرستاد لیکن نادرشاه بدانها جواب رد داده باز گردانید. پس از آن از راه شهر زور متوجه قلعه کرکوک شد. خالد پاشا حاکم شهر زور فرار کرد. و سلیم بیگک پسر عموی او تسلیم شد.

بعد از انجام کار شهر زور نادر قلعه کرکوک را محاصره کرد. و پس از جنگهای خونینی که روی داد قلعهگیان امان خواستند. فوجی هم از لشکریان ایرانی قلعه اربیل را گرفتند. پس از آن نادر متوجه موصل شد. و در آنجا پس از چندین جنگ با سرداران عثمانی خبردار شد که ویکن محمد پاشا صدر اعظم سابق بسرعسکری تعیین و بالشکری بزرگ بقارص رفته است. نادر هم متوجه ایروان گردید و در سرادق ایروان اردو زد. سرعسکر نیز از قارص بیرون شد و بچهار فرسنگی اردوی نادر رسید. چند روز آتش جنگ بین طرفین شعله ور بود عاقبت سرعسکر عثمانی هدف تیری واقع، و در اثر آن در گذشت. و لشکریان عثمانی تاب ایستادگی در برابر ایرانیان را نیاورده روی بفرار نهادند. و نادر پس از فتح بایران بازگشت و از راه اصفهان روانه خراسان شد. در سال ۱۱۵۸ اختیار امور خراسان بامامقلی میرزا واگذار گردید. و در همین سال علی قلیخان از خوارزم بمشهد بازگشت.

و هم در این سال نصرالله میرزا از راه سازندران و استرآباد بمشهد مراجعت کرد و در ۳ ماه صفر سال ۱۱۵۹ نادرشاه از راه بیابان طبس بمشهد مقدس آمد و عید نوروز را در آنجا بسر برد. و در ۲۵ ربیع الاول برای بازدید کلات از مشهد عازم آن مکان شد و از آنجا بعراق رفت.

سبب قتل نادرشاه. نادر پس از بازگشت از سفر داغستان و دور کردن رضاقلی میرزا فرزند ارشد و ولیعهدش که نوردیده و دولتش بود بمراجعت از راه صحت منحرف شد و با مردم بناء بد رفتاری گذاشت. و ظلم و ستم را بجائی رسانید که دست هیچ ستمگری بدان نرسیده و خیال هیچ جائری در آن نگردیده. معادرات بیحد و حصر بر بزرگ و کوچک مقرر کرد. بدین سبب دودمانها و دمار از خاندها برآورد. و هنگامی که در سفر اخیر خود از اصفهان بمشهد میآید بهر شهر که می رسید کله سناری

از سرهای مردم بیگناه ترتیب می داد.

چیزی که بیشتر مایه انزجار و نفرت ایرانیان از نادر گردید اختیار بیگانه بر خودی بود که عده‌ای از مخالفان را از اوزبک و افغان براهل ایران و سرکردگان ایرانی چیره گردانید. و ایشان را بر معارج اقتدار و تسلط رسانید که تحمّلش برای ایرانیان دشوار بود. و این رفتار سبب شد که در اطراف مملکت عده‌ای سرکشی برخیزند و عمال او را بیرون کنند. تا جایی که علی قلیخان برادر زاده‌اش که مأمور سرکوبی و تنبیه سیستانیان بود سر از اطاعت پیچید و سرکشی نمود. و با مردم سیستان همراه گردید و مخالفت خود را آشکارا کرد. و بعد چنانکه در اول این کتاب بتفصیل ذکر شده است و سرکردگان کشیک در دوفرسنگی قوجان نادر را بقتل رسانیدند و اردوی آن شهر یار بزرگ بهم خورد. مورخان نادر را از بزرگترین پادشاهان ایران دانند و او را بدین صفات و اخلاق یاد کرده‌اند:

نادر سردی پر صلابت و مهابت و با اراده آهنین و صاحب رأی صایب و شجاع و غیور و مستعصب و عالی همت و سخی و عادل و زیوک و عاقل و روشن روان و منصف و بنده نواز و رعیت پرور بود. در سپهسالاری و دلاوری روزگار فرزندی چون او نپرورده مهابتش چنان بود که دشمن بمحض آنکه چشمش بوی می افتاد قلبش می طپید و زانویش سست می شد و تاب ایستادگی از وی در برابر نادر سلب می شد.

نادر در حساب دادن و ستدن نیز سخت گیر و از ذره‌ای نمی گذشت و در امانت و خیانت و خدمت و سرکشی اغماض و چشم پوشی نداشت. و از روی تحقیق در ابتدای زمامداری سردی عادل و دادگستر و سزای اعمال هر کس را بخوبی می داد. نادر دارای اندامی متناسب و بنیه‌ای قوی و قامتی بلند که از دو ذرع و نیم بیشتر و کمی تنومند با شانهای پهن و بازوئی سطر و گردنی بلند و سیانی باریک و سری بزرگ و صورتی بیضی و چشمانی فراخ و مشکسی و رخساری سرخ و ریشی انبوه و نگاهی نافذ و دراز دست و دراز انگشت و بلند آوازه بود. و صدایش چنان قوی بود که در وقت سخن گفتن تا یک میل صدایش می رسید و مثل این بود که شیری می غرد!

منشیان نادر عبارت بودند از

سیرزا مهدیخان منشی الممالک پسر محمد نصیر استرابادی متخلص بکوکب .  
 ومیرزا مؤمن خان ابیوردی . ومیرزا حسین استرابادی مشهور بجوئی . ومیرزا علی اکبر  
 ترشیزی مستوفی خراسان . ومیرزا بدیع الزمان نیشابوری ومیرزا نظام عراقی .  
 زوجات نادر - نادرشاه زنان بسیاری در حباله نکاح داشته . چند تن آنها که  
 در کتب تاریخ نامی از آنها برده شده عبارتند از:

۱- دختر اول بابا علی بیگک افشار مادر رضا قلی میرزا

۲- دختر دوم بابا علی بیگک بنام گوهرشاد مادر نصرالله میرزا وامام قلی میرزا .  
 این زن را نادر در موقعی که ایشک آقاسی بابا علی بیگک بود بعقد خویش در آورد  
 و این زن تا پس از سال ۱۱۶۳ در مشهد زنده بود

۳- راضیه بیگم دختر شاه سلطان حسین میرزا که پس از تصرف اصفهان او را  
 بحباله نکاح خویش در آورد . این زن تا سال ۱۱۹۰ زنده بود و در عتبات عالیات  
 می زیست .

۴- شمس نساء بیگم دختر سیرزا محمد علی پسر میرزا داود سرعشی متولی است .  
 سیرزا محمد علی در اوایل سلطنت شاه طهماسب از طرف وی حاکم قزوین بود . محمود  
 افغان آقاسی خان بلوچ را مأمور تصرف قزوین کرد . و او پس از تصرف شهر و دستگیر  
 کردن سیرزا محمد علی دخترش شمس نساء بیگم را بزنای گرفت . و پس از آنکه آقاسی خان  
 با سر اشرف کشته شد نادر او را بعقد ازدواج خویش در آورد . و از او پسری بوجود  
 آمد که بچنگیزخان نامیده شد . و هنوز پسر بلوچ نرسیده بود که بامر عبدشاه با سایر  
 برادران کشته شد . و شمس نساء پس از قتل نادر بزوجهیت پسر عم خویش سیرزا  
 محمد رضا درآمد و از مشهد بعتبات عالیات رفت و در آنجا متوطن گردید .

۵- دختر سوم بیگک قوجانی و دلیل جمشکزک است که نادر در اوایل دار

۱- جهانکشا مس ۲۸ و زبور آل داود

۲- زبور آل داود



خود او را خواستگاری کرد. و اکراد باین وصلت راضی نبودند. و نادر پس از چندین جنگ که با اکراد کرد عاقبت او را بعقد ازدواج خویش در آورد<sup>۱</sup>

۶- جوکی ( یاشوقی ) دختر محمد حسین خان قاجار است که شبی که نادر کشته شد در خیمه او و در کنار او بود<sup>۲</sup>

۷- دختر ابوالفیض خان حاکم بخارا است، که بعد از تسلیم ابوالفیض خان یک دختر او را برای خویش و دیگری را برای علیقلی خان خواستگاری کرد<sup>۳</sup>  
نقش مهر نادر در دوران زمامداریش در احکام و فرامین بچند صورت دیده می شود.

۱- مهریست که پس از فتح مشهد و سلب شدنش بطهماسب قلیخان داشته و در آن مهر این بیت حک شده

ساید بفلک از ره اقبال رکابم      طهماسب قلیخان شده از شاه خطابم

۲- مهریست که با سجع «نادر قلیخان» یا (نادر علیخان) خوانده می شود.

۳- مهر چهار گوشه ایست که تاریخ حک آن ۱۱۴۴ و این بیت در آن نقش است:

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

نادر عصرم ز لطف حق غلام هشت و چهار

۴- مهریست که پس از رسیدن بمقام سلطنت یعنی از سال ۱۱۴۸ بعد در

فرامین او دیده می شود و نقش آن این بیت است.

نگین دولت و دین رفته بود چون از یاد      بنام نادر ایران قرار داد خدا

۵- ابوالحسن قزوینی در فوائد الصفویه گوید سجع مهر نادر این مصرع بود

مظهر لطف الهی نادر

و لیکن در فرامینی که تا کنون از نادر دیده شد اثری از این مهر نیافت.

۱- جهانگشا ص ۵۶ و ص ۷۱

۲- مجمل التواریخ ص ۱۴

۳- جهانگشا ص ۳۵۲

ص ۱۲ س ۱۵ ایرلوی افشار: نام طایفه‌ایست که جمعی از آنها در خمسۀ عراق سکنی دارند<sup>۱</sup>

ص ۱۳ س ۶ حسن علی بیگ معیرالممالک: از امراء و خوانین دوران سلطنت شاه سلطان حسین صفوی بود و پس از شکست اشرف افغان وقتی که نادر باصفهان وارد می‌شد حسن علی بیگ معیرالممالک (در اصل: معیارباشی) باجمعی از امراء دیگر باستقبال آمده نادر را باعزاز تمام وارد اصفهان نمودند.

حسن علیخان که از امراء معتبر و ندیای خاص و معیرالممالک بود رأی کامل و تدبیر صائب داشت.<sup>۲</sup>

ص ۱۵ س ۶ محمد بیگ قاجار افشار - صحیح محمدخان قاجار ایروانی است چنانکه در جهانگشاست.

ص ۱۷ س ۱ و فردوسی نادرشاه شاهنامه باین ابیات اختتام رسانیده.  
شرح حال این شاعر در کتب تذکره یاد نشده و آقای احمد سهیلی خوانساری در مقدمۀ شاهنامۀ نادری که بجای رسانیده شرح حال او را از کتاب مقالات الشعراء تتوی چنین نقل کرده‌اند.

«پورزا محمد علی الملقب بفردوسی ثانی خراسانی طوسی. گویند از اولاد فردوسی صاحب شاهنامه است والله اعلم. ناظم شاهنامۀ حالات نادرشاه همراه رکاب همایون نادری وارد الکه شد»

ومیرزا کاظم وزیر مروی در کتاب عالم آرای نادری ناسی از او برده و دوبیت از شاهنامۀ او را آورده و چنین گوید.

«پس از شکست نادرشاه از طوپال پاشا و فرار بسوی ایران در عرض راه اراده کرد که بکرمانشاه باز گردد و در آنجا باز تدارک دارزار دیده بامستقبال طوپال رود. چون باغازبان و سپاهیان روانۀ کرمانشاه کردند در بین راه نظرش بر محمد علی

۱- گلش مراد نسخه خطی

۲- عالم آرای نادری ص ۸۸ و ۲۹۰

فردوسی که بترتیب و نظم وقایع دوران اقتدار نادرشاه مأسور بود افتاد که حیران و سرگردان در بالای تپه ریگی ایستاده و سپاهیان را می‌نگردد. نادر او را طلب کرد و گفت از ناسازگاری روزگار و بی‌ساعدتی طالع جفاکار که در این سفر روی داده چه خواهی گفت بدیهه این دو بیت عرض کرد.

از این رفتن و آمدن عار نیست که جز جزر و سدد بحر زخا نیست

شکست صدف تا نشد آشکار هویدا نشد گوهر شاهوار

نادر او را تحسین و آفرین کرد و مورد نوازش و الطاف گوناگون گردانید<sup>۱</sup>.

و چند بیت زیر از شاهنامه اوست که دو بیت آن در این کتاب یاد شده

شبی فوجی از پاسبانان وی که بودند دایم نگهبان وی

بسوی سرا پرده‌اش تاختند بشمشیر کین کار وی ساختند

بیک دم زدن نه شه‌نشاہ مانند نه دیهیم و اورنگ و خرگاه مانند

سرشب سرقتل و تاراج داشت سحرگاه نه تن سر نه سر تاج داشت

بیک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجای ماند و نه نادری

خبردار گشتند چون لشکری نهادند بتیاد غارتگری

کند قهر قهار چون قادری نماید بجای نادر و نادری

بیک طرفه العین و اندک زمان چنین خورد برهم اساسی چنان

شهی کوبنای ستم را نهاد سرو افسر خویش بر باد داد<sup>۲</sup>

ص ۱۸ س ۱ علی‌قباخان - پدرش ابراهیم خان برادر نادرشاه و مادرش دختر

توحیدخان سلطان افشار بود<sup>۳</sup> نادرشاه در اواخر عمر او را برای دفع فتنه اهالی سیستان

بدانجا فرستاد و پیش از واقعه نادرشاه سرداری زابلستان داشت. و چون از عم خود

ستوهم بود بمخالفت برخاسته و با لشکرهای زابل و سیستان و هرات و اویماقات

۱- عالم آرای نادری ص ۲۳

۲- از شاهنامه نادری بتصحیح آقای سهیلی خوانساری

۳- عالم آرای نادری ج ۱ ص ۴۳

هزارجات عازم پیکار عم بود که بمنزل جام و لنگراز واقعه عم و جگونی آن آگاه گشت. پس از ورود بمشهد محمد قلیخان افشار کشیکچی باشی را از بیم جان خود گرفته بخوانین حرم نادر سپرد تا او را ریز ریز ساختند. و مولانا علی اکبر که از افاضل زمان و از مصاحبان نادر شاه بود بی گناه بقتل آورد. و نیز لطفعلی خان ولد بابا علی بیگ کوسه احمد لوی افشار که از اسراء و ارکان دولت نادری بود با پسران دیگر بابا علی بیگ خالوهای پسران نادر شاه را بی جرم و گناه با اولاد نادر خرد و بزرگ همگی را کشت.

و نصرالله میرزا و اسامقلی میرزا پسران نادر شاه را که در کلات دستگیر کرده و بمشهد آورده بودند بعد از کور کردن آن دو را نیز بقتل رسانید. در ۲۷ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ در ارض اقدس جلوس نمود و خود را علیشاه و عادلشاه خواند. و با آنکه بناروا خون بسیاری ریخت و آنرا سبب استحکام اساس پادشاهی خود پنداشت خاطر از رهگذر اسورملکی و رسیدگی بکارهای سهیم کشور آسوده داشت. و همه را بسهراب خان غلام ده محل اعتمادش بود سپرد. و خود بعیش و عشرت پرداخت. و پس از چند ماه برای تنبیه اشرار چمشکزی که سرکشی آغاز کرده و فتنه جوئی می نمودند رهسپار قوچان گردید. پس از سرکوبی آن جماعت بواسطه قحط و تنگی که در آنسامان روی داده بود بمازندران رفت. و متجاوز از هفت ماه در آنجا بسر برد. و خبر سرکشی ابراهیم خان برادر خود را که بسرداری عراق تعیین کرده بود آنجا شنیده سهراب خان غلام خود را بنزد برادر فرستاد که نهانی در سر شوکت او کوشد.

ابراهیم خان پس از ورود باصفهان تمام نام فرستاده اصلاخان را کشت. و با صالح خان قرقلوی افشار و محمدخان قاجار و موسی خان افشار کشته شد. نادر شاه والله یارخان غلجائی افغان و عطاالله خان اوزبک (که بنا بفرمان نادر بتنبیه سر نشان فارس ماسور و شکست خورده از فارس بنزد ابراهیم خان آمده بودند) و سایر

۱- جهانکشی نادری ص ۲۸ و کشتی کشا ص ۱۱ و آتشکده اذر

سران سپاه همدست و همدستان شده سهرابخان فرستاده برادر را کشت و مخالفت خود را با علیشاه آشکار کرد. علیشاه وقتی که از کشته شدن سهرابخان آگاه گشت از مازندران بعزم رزم برادر متوجه عراق گردید. صالح خان قرقلوی افشار که در آنوقت از جانب ابراهیم خان در هزار جریب قزوین بود تاب مقاومت با سپاه علیشاه نیاورده فرار نمود. و علیشاه وارد قزوین گردیده جمعی از عمال و کدخدایان قزوین را بسعایت امامقلی بیگ نسقچی باشی کشت. و از آنجا روانه ابرهرود و زنجان گردید. ابراهیم خان با امیر اصلانخان قرقلوی افشار که از جانب نادرشاه سردار آذربایجان و بنا بر بعضی جهات از علیشاه متوجه بود از در ملاطفت در آمده او را نیز با خود متفق ساخته و با کمک و همراهی او ویست و سی هزار کس متوجه رزم برادر گردید. و با علیشاه که شصت هزار نفر سپاهی با او بود در محلی بنام «سمان ارخی» در سلطانیه خمسه مصاف داد. در این رزم تمام سپاه از علیشاه جدا گشته با بنزد ابراهیم خان رفتند و با باو طمان خود باز گشتند. و علیشاه با سه نفر از برادران و معدودی از خواص بتهران فرار کرد.

آذر بیکدلی که خود در این معرکه حاضر بوده گوید « لشکر خراسان بدون کشش و کوشش هوای دیار خود کرده از معرکه روگردان شده بخراسان رفتند» ابراهیم خان عده‌ای بتعاقب علیشاه فرستاد و او را با برادران دستگیر و کور کرد<sup>۱</sup> (حرکت علیشاه از مشهد بقوچان و رفتن او بمازندران و تاریخ گرفتاریش بدرستی معلوم نیست. از ملاحظه بعضی احکام و فرامین که از او صادر شده و نیز از وقفنامه‌ای که از در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ و تاریخ آن رمضان سال ۱۱۶۰ سی باشد ظاهراًست که وی تا آخر ماه رمضان آنسال در مشهد بوده<sup>۲</sup> و بعد از آن تاریخ بقوچان و از آنجا بمازندران رفته. و متجاوز از هفت ماه در آن استان توقف کرده و نوروز لوی نیل سال ۱۱۶۱ (برابر با ۲۰ ربیع الاول) را در مازندران

۱- محافل المؤمنین و جهانگشا ص ۴۳۵ و آتشکده آذر

۲- کتابچه موقوفات آستان قدس رضوی و تاریخ مشهد تألیف نگارنده

بسر برده است<sup>۱</sup> اگر مدت فرمانفرمائی او (چنانکه در گیتی گشاست) یازده ماه باشد گرفتاری وی باید پس از ماه جمادی الاولی سال ۱۱۶۱ باشد. در صورتی که در معجم الانساب «ص ۳۸۸» گرفتاری علیشاه در اول ماه شوال ۱۱۶۱ ضبط شده است. علیشاه پس از گرفتاری و ناپینائی مدتی در قم بود و پس از شکست ابراهیم شاه با سر شاهرخ او را از قم بمشهد آورده و در همانروز ورود باهل حرمسرای نادری سپردند تا بقصاص خون شاهزادگان او را ریز ریز کردند. و این واقعه در جمادی الثانیه ۱۱۶۲ روی داد.

نقش سکه علیشاه این بیت بوده.

گشت رایج بحکم ام یزلی سکه سلطنت بنام علی

و مهر وی مربع تاجدار است که در تاج آن «بسم الله» و در مربع زیر آن «بنده شاه ولایت علی» نقش است.

(تاریخ این مهر که باید ۱۱۶۰ و نزدیک تاریخ پادشاهی او باشد حکاک آنرا

بغلط ۱۱۰۶ حک کرده. این مهر در چند حکم و فرمان دیده شد که از جمله آنها حکمی است که بمیرزا محسن رضوی سرکشیک پنجم آستانه مقدسه داده بود علیشاه را زنان متعددی بوده که از جمله آنها:

یکی زیب النساء بیکم دختر میرزا محمد علی بن میرزا داود متولی است. این زن

پس از کشته شدن علیشاه بحواله نکاح پسر عم خویش میرزا محمد صادق درآمد و در ۱۱۶۶ در مشهد بلاعتب در گذشت.

و دیگر دختر ابوالفیض خان پادشاه بخارا بود که نادر شاه هنگامی که بر بخارا مسلط

شد و ابوالفیض خان باطاعت پیش آمد. دختران او را یکی برای خویش و دیگری برای علیقلی خان خواستگاری کرد<sup>۲</sup>

۱- فارسنامه و گیتی گشا ص ۱۱ و جهانگشا ص ۳۲

۲- زبور آل داود

۳- جهانگشای نادری ص ۳۵۲

ص ۱۸ س ۵ سیرزا داود . میرزا محمد داود حسینی سرعشی صفوی فرزند  
 عبدالله فرزند محمد شفیع . مادرش عتّز شرف بیگم دختر سیمون خان والی گرجستان  
 است که از طرف مادر بزبیده بیگم دختر شاه عباس کبیر میرسد . وی در اصفهان  
 شب هفدهم ماه ربیع الاول ۱۰۶۵ متولد و مقدمات علوم را آموخت تا  
 بزور کمال آراسته گردید . و در علوم معقول و منقول و ریاضی و سیاق و معما و شعر  
 ماهر شد .

و بعد از مرگ جدش سیرزا محمد شفیع بمنصب استیفاء کل ممالک منصوب  
 گردید و پس از یازده سال بصدارت ممالک ایران معین شد و بعد از یازده سال در ۱۱۱۱  
 بمنصب تولیت آستان قدس رضوی سرافراز و بمشهد رفت . و در سال ۱۱۱۱ از مشهد  
 باصفهان برگشت و با اجازه سلطان بزیارت اعیان مقدسه عراق مشرف شد . و پس از  
 بازگشت از عراق تولیت آستانه رضوی پسرش میرزا عبدالله واگذار شد و خود او  
 در اصفهان بتمشیت امور سلکی مأمور گردید . و سلطان همیشه خود شهربانو بیگم را  
 در روز شنبه نهم ربیع الاول ۱۱۲۵ بدو تزویج کرد . و اوبقیه عمر را در کمال اعزاز و احترام  
 بسر می برد تا در سال ۱۱۳۳ در سن شصت و دو سالگی عالم فانی را وداع گفت و در تکیه  
 احدائی خود در زمین لسان الارض اصفهان مدفون گردید . و از وی ده پسر و چهار  
 دختر باز ماند . وی دارای طبع شعر بوده و اشعاری از وی باقی و مدونست . بعضی  
 نوشته اند دیوانش بیست هزار بیت می شود (شرح حال میرزا داود در تذکره حزین  
 صفحه ۵۱ و تذکره نصرآبادی ص ۱۴ و تاریخ سلطانی و معجم الانساب ص ۳۹۱  
 و زیور آل داود نسخه خطی دیده شود)

نسخه دیوان او بنام دیوان داود در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار بشماره  
 ۲۵۶ ضبط است

این دیوان شامل مقدمه ای در ۳۳ صفحه بقلم محمد رضی بن محمد شفیع است  
 که بترتیب حروف تهجی مرتب شده و مثنوی که در تعریف و توصیف اعضاء بدن  
 گفته و بدین بیت ختم میشود .

چو تعریف سراپا یافت اتمام زبور العاشقینش ساختم نام  
ومراثی آل عبا آن بزبان ترکی است. این دیوان در ۳۱۹۹ صفحه ۱۵ سطری  
مرتب شده است.

ص ۱۹ س ۱۵ برشرفات مقصود صعود. در هردو نسخه خطی عبارت چنین  
است. و باید کلمه‌ای در اینجا افتاده باشد و عبارت جهانگشا (ص ۲۶) چنین است  
«برشرفات کنکره مقصود صعود نموده» و چون گلستانه مؤلف کتاب قسمتی از شرح حال  
علیشاد و ابراهیم شاه را از تاریخ جهانگشای نادری بدون تغییری در عبارت گرفته  
است ظاهراً کلمه (کنکره) از قلم افتاده است.

ص ۱۹ س ۱۸ کاظم میرزا. یا کاظم خان فرزند ابراهیم خان برادر نادر شاه  
است. مادرش بدر شرف بیگم دختر بزرگ میرزا محمد علی فرزند میرزا محمد داود  
متولی است.

این زن ابتدا در حباله نکاح صیدال خان افغان درآمد. و بعد در دوران سلطنت  
نادر شاه ابراهیم خان این زن را در زمان حیات صیدال خان خواه و ناخواه به عقد ازدواج  
خویش در آورد. و کاظم خان از این زن بوجود آمد.

از کاظم خان دو دختر باقی ماند که یکی زوجه شاعر خشاه و دیگری زوجه  
پسرش نصرالله میرزا بود<sup>۱</sup>

ص ۲۰ س ۲ توپچی نصرالله میرزا - ظاهراً چنانکه در جهانگشا است «توشچی  
نصرالله میرزا» صحیح است

ص ۲۰ س ۷ رضا قلی میرزا - پسر بزرگ نادر شاه از دختر بابا علی بیگ گنبد  
احمد لوی افشار

در تاریخ تولدش اختلاف است. میرزا کاظم وزیر در عالم آرای نادری تولدش  
را در سال ۱۱۲۵ دانسته. و میرزا مهدیخان در جهانگشا گوید: شب یکشنبه بیست  
و پنجم جمادی الاولی ده ساعت و نیم از شب مزبور گذشته سال ۱۱۳۱ رضا قلی میرزا

۱- زبور آل داود نسخه خطی کتابخانه ملی ملک



در وجود آمد. و صحیح قول اول است. چه هر دو مورخ متفق اند که در رجب سال ۱۱۴۳ رضا قلی میرزا با فاطمه سلطان خانم همشیره سیزده ساله شاه طهماسب ازدواج کرد. و اگر گفته سیرزا مهدیخان درست باشد باید رضا قلی میرزا در سن دوازده سالگی با دختر سیزده ساله عروسی کرده باشد. و این بسیار بعید است. (رجوع شود بعالم آرای نادری ص ۸۸ و ۱۰۵ و جهانگشای نادری ص ۲۸)

ص ۲۱ س ۵ امیرخان ولد یارینک خان از اسرای بزرگ نادرشاه بود و در جنگ بین نادر و اشرف در نزدیک سمندان منزل مهمان دوست سمت توبچی باشی داشت. ص ۲۳ س ۱۴ ابراهیم خان برادرزاده نادرشاه. چنانکه در پیش گفته شد از طرف علی شاه برادرش بسرداری عراق منصوب گردید. و پس از ورود باصفهان با امرای ایرانی و افغان و اوزبک سازش کرده و امیر اصلانخان فرمانروای آذربایجان را با خود همراه نموده و برعلیشاه یاغی گشت. و پس از روبرو شدن با یکدیگر ابراهیم خان پیروز و برعلیشاه دست یافته او را کور کرد و متوجه همدان گردید. و امیر اصلانخان از اردوی ابراهیم خان جدا شده روانه تبریز شد. و در همان نزدیکی میان آن دونیز وحشتی پدید گشت. و ابراهیم خان دانست که با استقلال امیر اصلانخان اساس سلطنت او استوار نخواهد ماند. لهذا او نیز در پی امیر اصلانخان متوجه تبریز گشت. در آنجا پس از رزم صعبی که بین آندو روی داد امیر اصلانخان بقراچه داغ فرار نمود. و کاظم خان قراچه داغی او را گرفته با ابراهیم خان تسلیم کرد. و ابراهیم خان او و برادرش را کشت و خاطر از این رهگذرنیز فارغ گردانید. و چون اسرای خراسان شاهرخ پسر رضا قلی میرزا را در مشهد پیداشاهی برداشته بودند ابراهیم شاه پس از شنیدن این خبر در هفدهم ذیحجه ۱۱۶۱ بر تخت سلطنت نشست و با یکصد و بیست هزار نفر سپاه مستعد و آماده از تبریز برای رزم با شاهرخ حرکت و وارد قزوین گردید.

سلیم خان افشار قتلو که وزیر اعظم و مخاطب بخطاب عموغلی بود پیش از شاه وارد قزوین شد. اهالی قزوین از سادات و فضلا تماسی از رفتاری که با صالح خان

کرده بودند پوزش و معذرت خواسته درخواست اسان برای جهله قزوین نمودند. ابراهیم شاه باشفاعت سلیم خان از تقصیر اهالی در گذشت. و مردم شهر را آئین بسته چراغان نمودند. و او پس از چند روز توقف در قزوین متوجه مشهد مقدس گردید و در سمنان بشرحی که در این کتاب است منہزم شده بقم باز گشت. و بالاخره در محلی موسوم بقله بر (قلعه فلاپور) از توابع خمسه عراق بدست پناه خان قلہ بری گرفتار و باسر شاهرخ شاه کشته شد<sup>۱</sup>. مدت سلطنت وی از ۱۷ ذی حجه ۱۱۶۱ تا ۱۷ محرم ۱۱۶۳ است<sup>۲</sup>.

ص ۲۷ س ۹ شفیعای آبرو - از حال این شخص چیزی بدست نیامد جز آنکه در ذیل وقایع السنین خاتون آبادی (نسخه خطی مجلس) است «که آخوند شفیعای آبرو در ۱۱۶۱ در گذشت»

ص ۲۹ - س ۱۳ باتفاق علیقلی خان قدیمی خود - در موقع چاپ این موضع از کتاب نگارنده چنین حدس زد که باید کلمه ای مانند چاکر و غلام و امثال آن از قلم افتاده باشد. پس از مراجعه بتاریخ جهانگشای نادری «چاپ کنند» معلوم شد که عبارت در آنجا نیز چنین است. و ابوالحسن گلستانه مؤلف کتاب که این مطالب را با عین عبارت از جهانگشا گرفته توجیهی بناتمامی و نقص جمده نکرده است و در جهانگشای چاپ ایران «ص ۴۳۱» عبارت به «یار قدیمی خود» اصلاح شده.

ص ۳۷ س ۱۸ قلمرو علیشکر که الحال بهمدان مشهور است. شیرستان همدان از زمان امرای قراقویونلو تا اواخر صفویه بقلمرو علیشکر نام متصرف آن علیشکر بیگ نامیده میشده است. و علیشکر بیگ پسر بیرو قرا بیگ بن الف قرا بیگ بن قراخان بن غزان بن قرا مصری بن قرا محمد. و نام اصلی او محمد از نایفه قراقویونلو و ناصر شاهرخ بن امیر تیمور بوده است. وی از طرف مبرزان جهانگشا مأمور شد که بخدمت شاهرخ پیوسته و قرار صلح و صلاحی بین طرفین دهد. ولیکن قبل از رسیدن بهرات خبر سرک شاهرخ را شنید و بهمدان باز گشت. و بعدها بدست حسن بیگ آق قویونلو

۱- محافل المؤمنین - گیتی کشا س ۱۱ و جهانگشای س ۳۲

۲- معجم الانساب س ۳۸۸

کشته شد. همدان که سیهن اصلی او و در آنجا برای خود امارت مستقلی تشکیل داده بود از زمان او بقلمروعلیشکراشتهاریافت. و تا اواخر ایّام صفویّه نیز در احکام و مناشیر و دفاتر و کتب تواریخ این شهرستان بقلمروعلیشکر یا بقلمرو نامیده و نوشته میشد. (رجوع شود بمآثر رحیمی چاپ هند) و در نسخه خطی مجمل التواریخ (نسخه اصل) این کلمه بیشتر بادو و او (قلمرو وعلیشکر) نوشته شده و آن غلط و درست بایک و اوست. ص ۴۳ سن ۱۱ میر سید محمد ملقب بشاه سلیمان ثانی فرزند میرزا داود متولی سادرش شهر بانو دختر شاه سلیمان اول و از طرف مادر بدودمان صفویّه میرسد چنانکه در صفحه ۳۹۷ شجره نسب وی از طرف مادر نموده شده است.

وی روز دوشنبه پنجم جمادی الثانیه سال ۱۱۳۶ در اصفهان منولد گردید و در شش سالگی پدرش میرزا داود بدرود جهان گفت. و او در حجر تربیت مادر و شاه سلطان حسین پرورش یافت. پس از تصرف اصفهان بدست افغانه با مادرش پنهانی از اصفهان بیرون شده و بیزد رفت. و بعد از آن بتزوین بشاه طهماسب پیوست. و در سفرها با شاه همراه بود. وقتی که شاه طهماسب عازم تسخیر و تصرف مشهد گردید او را با مادرش در بار فروش و قلعه هستم دار گذاشت و پس از تصرف مشهد و اصفهان و اخراج افغانه از ایران او را از بار فروش طلبید و خواهر خویش جان آسنه بیگم را بعقد ازدواج او در آورد.

در سال ۱۱۴۴ که نادرقلی شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد سید را از اصفهان روانه مشهد نمود. و پس از آن او را بساری و مازندران روان کرد. و پس از تاج گذاری در صحرای مغان در ۱۱۴۸ سید را باصفهان فرستاد.

وبعد از بازگشت از سفر هندوستان سید محمد را با مادرش بارض اقدس طلبید و پس از چندی توقف اجازه داد که دوباره باصفهان بازگردد.

در غره رمضان ۱۱۵۱ سادرش نواب علیّه شهر بانو در اصفهان بدرود حیات گفت. و در زمانی که نادر شاه عازم داغستان بود سید را بسنه اردلان طلبید و تولیت آستان قدس رضوی را در ۱۱۵۶ بدو تفویض کرد. سید مدت شش سال بان امر جلیل قیام نمود

شجره نسب میر سید محمد از جانب مادر که بدودمان صفویہ میرسد

دختر شاه عباس کبیر در ۲۲ ذیحجه  
۹۹۴ بزوجیت عیسی خان درآمد

زبیده بیگم

دختر عیسی خان که بمناسبت آنکه  
مادرش از دومان صفویہ بود بدان سلسله  
منتسب شد.

جهان بانو بیگم

دختر میمون خان والی گرجستان و جهان  
بانو بیگم در حباله نکاح میرزا عبدالله  
درآمد و میرزا محمد داود از او متولد شد.

غرشرف خانم

در ۱۷ ربیع الاول ۱۰۶۵ در اصفهان  
متولد و در ۱۱۲۷ وفات یافت. شهر بانو  
دختر شاه سلیمان اول را در نهم ربیع الاول  
۱۱۳۵ بزنی گرفت و میر سید محمد از او  
متولد شد.

میرزا محمد داود حسینی

میرزا ابوالقاسم

تولد میر سید محمد در روز دوشنبه ۱۱۳۶  
جمادی الثانیة ۱۱۲۶ در اصفهان و وفاتش  
در ششم ذیقعده سال ۱۱۸۶ در مشهد بود.

میر سید محمد (شاه سلیمان ثانی)

سید احمد شاه در سال ۱۱۳۹ در کرمان بتخت نشست  
و در ذیحجه ۱۱۴۰ در اصفهان کشته شد

۱- معجم الانساب ص ۳۹۱ و تذکره آل داود نسخه خطی

وبعد از مراجعت نادر از کرکوک بخراسان محافظت مشهد مقدس را نیز بوی سپرد و خود عازم قوچان گردید. و پس از کشته شدن نادر سید هفت هزار افغان و اوزبک را که نادر بجهت حفاظت شهر در مشهد گذاشته بود از شهر بیرون کرد. و شهر را بجماعت قزلباش سپرد. و قاصدان مسرع جهت اخبار و احضار علی قلیخان بسیستان فرستاد و بعد آنکه علی قلیخان بمشهد رسید سید باستان شتافت و او را بشهر داخل و همان روز او را بر تخت سلطنت نشاند و نام او را علیشاه و عادلشاه نهاد. در سفری که علیشاه بقوچان کرد سید را نیز همراه برد. و در سفر دیگری که برای رفع غائله برادرش ابراهیم خان عازم عراق و آذربایجان شد سید را علاوه بر تولیت آستان قدس بصدارت کل ممالک ایران تعیین و به همراه خویش برد. پس از شکست او و پیروزی برادرش ابراهیم خان سید باز مورد احترام ابراهیم خان قرار گرفت و با خود او را بسنه اردلان برد و بعد از پیروزی بر اسیران نغان از راه مراغه بتبریز رفتند.

پس از جلوس شاهرخ در مشهد ابراهیم شاه سید را با پنجهزار کس بقم فرستاد که سدی بر رودخانه قم که هر ساله باعث خرابی صحن مقدس می شد ببندد و ضمناً محافظت شهر و تحقیق محاسبات مالیات عراق را بعهده وی گذاشت. و خود ابراهیم خان هم پس از دو ماه دیگر وارد قم گردید و بیوتات و ائانه پادشاهی را با چهل هزار کس از قزلباش و افغان و اوزبک در آنجا گذاشته و خود با بقیه لشکر برای مقابله با شاهرخ متوجه خراسان گردید. و چون در منزل خوار قزلباش بر او شوریدند. او بناچار با عده ای از افغان و اوزبک بقم بازگشت اما سید او را بشهر راه نداد و افغانها را که در شهر بودند بیرون کرد و محافظت شهر را بقزلباش سپرد. و ابراهیم شاه باتفاق جماعت افغان و اوزبک چندین بار بشهر حمله بردند و پس از شش روز محاربه چون کاری از پیش نبردند جمعیت آنها متفرق گردید. و ابراهیم شاه گرفتار و کور شد.

سید بعد از آن بخواهش شاهرخ شاه از قم بمشهد آمد. و پس از مدتی در پنجم صفر ۱۱۶۳ سرداران خراسان شاهرخ شاه را عزل و سید را بسلطنت اختیار کردند و سکه را بنام وی زدند. نقش سکه اش در یک روی آن وسط. «لااله الا الله محمد

رسول الله علی ولی الله» و در اطراف آن اساسی مقدسه ائمه اثنی عشر و در روی دیگر این بیت بود .

زد از لطف حق سکه کامرانی      شه عدل گستر سلیمان ثانی

پس از چندی یوسف علیخان جلایر و برادرش زال خان باجمعی از سرداران یار شده رسید را در یازدهم ربیع الثانی ۱۱۶۳ از سلطنت خلع و دو دیده او را کور و با جمیع متعلقان در ارك مشهد محبوس ساختند و زبانش را نیز قطع کردند . و شاهرخ نایبنا را دوبار پیداشاهی برداشتند .

سید محمد مدت نه ماه در ارك محبوس بود . و پس از آزادی با کسان خویش در منزل خود بسر می برد . بعد از آنکه امیر علم خان بمشهد بازگشت و صاحب اختیار گردید پیوسته بنده وار بخداست سید میرسید و در خدمتگذاری غفلت نمی کرد .

و بعد از قتل میر علم خان بدست اکراد و صاحب اختیاری نور محمد افغان و فریدون خان گرجی سید مکرر خواست که از مشهد بعثیات عالیات برود ولی شاهرخ بدو اجازه نمیداد تا در ششم ذی قعدة سال ۱۱۷۶ چشم از حیات عاریت پوشید و در گذشت . از وی پنج پسر و چهار دختر باز ماند که پسرانش بنام سلطان داود میرزا و سلطان علی میرزا ، و سلطان حسن میرزا ، و سلطان قاسم میرزا ، و هاشم میرزا مؤلف تذکره آل داود است (زیورآل داود و مجمع التواریخ) .

ص ۴۴ س ۲ . پنج نفر از برادران کوچک سلطان علیشاه - گلستانه در این کتاب این پنج نفر را اولاد ابراهیم خان ظهیرالدوله و برادران سلطان علیشاه دانسته است . ولیکن هاشم میرزا در تذکره آل داود آنها را از فرزندان ابراهیم شاه نام برده و عین عبارت تذکره چنین است .

«از ابراهیم شاه چند نفر اولاد ماند بنام حسن میرزا و رحیم میرزا و حسین میرزا و قاسم میرزا و القاص میرزا که در تاریخ محرم ۱۱۶۳ هنگامی که امرا میرسید محمد را بسلطنت برداشتند و شاهرخ را عزل نمودند شاهرخ که هنوز از تصمیم امرا

اطلاعی حاصل نکرد، بود همین کسه صدای شلیک توپ و جزایر را شنید سراسیمه بحرمسرا رفت. و باتفاق چند نفر از خواجه سرایان بر سر اولاد ابراهیم شاه که در حرمسرا جای داشتند ریخته و ریسمان در گلوی آنها انداخته خفه نمودند. امرا که از این امر مطلع شدند با امر میر سید محمد باندرون حرم رفته رشتها را از گلوی آنها گشوده و بمداوا پرداختند. دو نفر اول که از دیگران بزرگتر بودند و رمقی در تن داشتند بحالت صحت رسیده و سه نفر دیگر زندگانی را وداع نمودند.»

ص ۴۶ س ۳ تاریخ ۱۱۶۲ که در نسخه اصل و چاپ اول این کتاب آمده مسلماناً غلط و صحیح (۱۱۶۳) است که در متن گذاشته شده و مطابق نسخه بی باشد. چه ابراهیم شاه پس از پیروز شدن بر برادرش علیشاه که متجاوز از یازده ماه (از ۲۷ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ تا تقریباً اوائل جمادی الثانیه ۱۱۶۱) سلطنت کرد و غلبه بر امیر اصلان خان و توقف شش ماه در تبریز (ص ۲۹- س ۹ متن حاضر) در هفتم ذی حجه که مسلماناً باید سال ۱۱۶۱ باشد جلوس نمود. بنابراین اگر خلع شاهرخ در بیستم محرم ۱۱۶۲ درست باشد باید مدت فرمانفرمائی ابراهیم شاه و مرتبه اول سلطنت شاهرخ بیش از ۳۳ روز نباشد و این با آنچه مورخین نوشته اند که سلطنت ابراهیم شاه شش ماه بوده. و با گفته ابوالحسن غفاری در گلشن مراد که سلطنت علیشاه و برادرش ابراهیم شاه را دو سال دانسته سازگار نیست. پس قطعاً باید خلع او و جلوس شاه سلیمان ثانی در سال ۱۱۶۳ باشد. چنانکه محمد شفیع حسینی قزوینی که معاصر آنهاست در کتاب تاریخ عرفا در شرح حال شاه نعمت الله جلوس سید را در همین سال یعنی ۱۱۶۳ دانسته. و هم او در کتاب دیگر خود «مخافل المؤمنین» قطعه ای که ششتم بر دوازده فرد و هر مصراع آن ساده تاریخ سال جلوس اوست از بعضی از مردم قزوین آورده که از آن جمله این فرد است.

زنده ماند عالمی ز معدلتش بدست این جهان و او جانست

که هر مصراعش بحساب جمل مطابق با ۱۱۶۳ است.

و نیز برای تاریخ کوری و معزولی او قطعه را که این چند بیت از آنجاست از

از شاعر دیگری هم از مردم قزوین آورده است.

میرزا سید محمد آنکه او	شد سلیمان روزکی مشهور شد
سلطنت نادیده شد در مسکنت	چشم و انا کرده مسکین کور شد
.....	.....
هر کرا بنواخت از مهر آسمان	هم بروز دیگرش مقهور شد
سالها در پنجه غم شد اسیر	آنکه او یکساعتی مسرور شد
سال منصوبی و منکوبی او	جستم از ایام چون مذکور شد
گفت چه پرسی از آن گفت (کذا)	او بسر سالی نبرد او کور شد

که مصرع آخر سادۀ تاریخ عزل او و مطابق با ۱۱۶۳ است.

و نیز در کتاب مجمع التواریخ و تذکره آل داود که این قسمت از این کتاب (مجموع التواریخ) با آندو برابر و واضح است که هر سه از یک مأخذ گرفته شده (۱۱۶۳) است ص ۴۶ س ۱۷ سلطان داود میرزا، فرزند میر سید محمد متولی ملقب بشاه سلیمان دوم تولدش در اشرف، سازندگان در روز جمعه دهم ذیحجه ۱۱۴۲ بود ابتدا در خدمت والد خود در اصفهان بکسب کمال پرداخت. و وقتی که دولت ابراهیم شاه برهم خورد در خدمت پدر بمشهد آمد. و چون نوبت سلطنت بنام پدرش زده سوی بتولیت آستان قدس منصوب گردید. پس از گرفتاری پدرش او نیز مدت نه ماه در زندان بسر برد. بعد از خلاصی از زندان با برادرش سلطان علی میرزا از مشهد با عده ای از ملازمان فرار و خود را ببندر عباس رسانید. و از آنجا بعبات عالیات رفت. و سلطان داود میرزا از عبات از راه بصره و بسنت و کیج و مکران بشاه جهان آباد رفت. سلطان داود او را اعزاز و احترام نمود و بمنصب شش هزاری و طبل و علم بفتح ساخت. وی پس از چندی از آنجا ببنگاله رفت و بمشهد آباد شد جعفر علیخان بهاب جنگ ثانی مقدم او را مغنم شمرد. و صبیبه پسر خود ناصر الملک را بدوداد. و او چندین سال بعزت در آن ملک بسر برد تا در شب یازدهم ربیع الثانی ۱۲۰۴ در مشهد آباد بنگاله بمرض اسهال در گذشت. فرزند ارشد وی خلیل میرزا (مؤلف مجمع السواریخ) است تولدش در شب دوشنبه



شانزدهم ربیع الثانی سال ۱۱۶۴ در مشهد اتفاق افتاد. و در مشهد تحصیل کمال نمود. و در ۱۱۷۸ بعد از مرگ جدش میر سید محمد از راه اصفهان و عتبات به خدمت پدر رهسپار گردید. و چند سال در آنجا بماند. بعد بواسطه ناسازگاری هوای هندوستان عازم ایران شد و در ۱۱۹۰ دختر میرزا مهدی بن میرزا شفیع را تزویج کرد. و دوباره به هندوستان رفت. و بسال ۱۱۹۲ در مرشد آباد بنگاله به خدمت پدر رسید. و والی بنگاله او را اعزاز تمام نمود. و بعد از چند سال دختر خود را بعقد ازدواج او درآورد. بعد از مرگ والی بنگاله اراده حج بیت الله نمود. و در سال ۱۲۰۹ به زیارت عتبات عالیات رفت. و مسجورت اختیار کرد. و پس از چندی از راه کاشان بمشهد مقدس مشرف شد. و در ۱۲۱۶ از مشهد باصفهان وارد و پس از دیدار اقوام بعتبات بازگشت. در واقعه کربلا که بسال ۱۲۲۶ در روز عید غدیر اتفاق افتاد میرزا خلیل در نجف اشرف بود و از جماعت وهابی بجان و اولاد او آسیبی نرسید و در ۱۲۱۷ باز باصفهان مراجعت<sup>۱</sup> ص ۴۸ س ۶۱۳ تا یمنی. طایفه ایست از اویماقات هرات ( تاریخ عبدالکریم بخارانی).

ع

ص ۵۳ س ۸ جلایر. نام طایفه ایست ترك اصل یرت ایشان نزدیک ملک ختا بوده. اکنون این طایفه در روم و ترکستان و ایران فراوانند. و مشتمل بر چند طایفه اند که جمعی شیعی مذهب و فرقه ای اهل سنت و جماعت اند (بستان السیاحه) ص ۵۵ س ۹ حضرت شاهی را از خلوتخانه برآورده - شاه سلیمان ثانی نظر بآنچه اهل جفر و نجوم و رسل نشان داده بودند که او پادشاه خواهد شد در اوّل امر شروع ببعضی تکالیف نمود که بعد از استقلال آن امر بیسر نمیشد. و هنوز چند روزی پیش از سلطنتش نگذشته بود از روی غفلت جمعی از طرفداران جدی سلطنت را که از جمله بهبودخان بود برای تسخیر هرات از مقر سلطنت دور کرد و پس از آنکه هرات بتصرف درآمد باز عده دیگری از امرا را بدانجا فرستاد که بتهیّه یورش قندهار پردازند. باین واسطه یاوران خود را پراکنده کرد و خود را ضعیف نمود

۱- تذکره آل داود نسخه خطی

و در وقت کور کردن شاه رخ چون بان امرراضی نبود نسبت با مرا پر خاش بسیار کرد . و چند روز تمام اسرائی که دخیل و شریک در آن عمل بودند معزول و خانه نشین نمود . و این امور موجب انزجار خاطر آنها گردیده جمعی که معین او بودند با او دل بد کردند و او را کور و شاه رخ شاه را دوباره پادشاهی برداشتند . وی مدتی در حال نایبائی بزیست تا در ششم ذیقعدہ سال ۱۱۷۶ در مشهد در گذشت . و در روضہ رضویہ مدفون گردید<sup>۱</sup> .

مدت سلطنت شاه سلیمان ثانی را چهل روز نوشته اند و محمد شفیع حسینی قزوینی در کتاب احوال عرفا که در سال یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج تألیف کرده در ترجمه حال شاه نعمت الله ( متوفی ۸۲۷ ) قصیده‌ای از او که در آن ذکر از اخبار آینده کرده باین مطلع

ای عزیزان شور و غوغا در جهان خواهد گرفت

غصه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت

آورده . و پس از آنکه عده‌ای از پادشاهان صفویہ را در آن نام برده و با اشعار

قصیده تطبیق کرده مقصود از این داود در این ابیات

دیگری از صلب او این داود آشکار

این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت

ربع مسکون را بفرمان خدا آن شهریار

چون سلیمان نبی آن نوجوان خواهد گرفت

چون چهل سال او بود نایب بفرمان اله

مهدی صاحب زمان روی زمین خواهد گرفت

میر سید محمد متولی این میرزا داود را دانسته و گوید :

« را قم الحروف در سال هزار و یکصد و شصت و یک قصیده را بنظر مرحوم سید

محمد مزبور رسانیده چون سید مزبور سلطنت چهل ساله را ملاحظه نمود کمال بهجت باو

۱- تاریخ مشهد تألیف نگارنده

روی نمود. اتفاقاً چهل سال چهل روز شد!»

ص ۵۷ س ۴ میرعلم خان - سرجان ملکم اورا میرعالم خان نوشته. و در تاریخ بخارا و افغان تألیف عبدالکریم بخارائی نام او عاصم خان ضبط شده. و صحیح همانست که در این کتاب آمده که باسجع سهر او (غلام شاه ولایت براستی علم است) برابر است. میرعلم خان پسر اسمعیل خان خزیمه سرداری عاقل و زیرک و دلیر و از تربیت یافتگان نادرشاه و در سرتبه و مقام و کثرت جمعیت بر جمیع سرکردگان خراسان سمت تقدّم داشته است.

وی پس از خلع و نابینا شدن شاه سلیمان ثانی اطاعت یوسفعلی خان را بر خود نپسندید و از مشهد خارج گردید و بخیال خود سری افتاد. و بعداً (چنانکه در کتاب حاضر است) با اتفاق جعفرخان کرد در سال ۱۱۶۴ با یوسفعلی خان در حوالی کلات رزم کرد و بر او پیروز گردید. و او را با سه برادرش زال خان و قلیچ خان و شیرغازی خان و جمعی از خویشاوندانش گرفتار و بمشهد آورد. و پس از زجر بسیار یوسفعلیخان و شیرغازی را کور کرد و اموال آنها را ضبط نمود و با غل و زنجیر آنها را بدر دولتخانه میر سید محمد متولی (شاه سلیمان) مخلوع آورد. و از سید استدعا کرد که یکی از فرزندان خود را برای پادشاهی برگزیند و با ما تسلیم نماید. سید از این عمل سرباز زد و میرعلم خان را سایوس باز گردانید. و پیغام داد که کسانی را هم که با ما خیانت کردند و بد نمودند رها کنید و انتقام را بعالم دیگر باز گذارید. ولی اسرا آنها نپذیرفتند و یوسفعلیخان و برادرانش را در میدان شاهی کشتند و میرعلمخان پس از آنکه همه دشمنان را نیست و نابود کرد خود صاحب اختیار و فرمانفرمای خراسان شد.

میر مذکور با آنکه خود صاحب داعیه بود شاهرخ را بنا بر مصاحتی بحال خود گذاشت و سرداران خراسان را خواهی نخواهی باطاعت خویش در آورد. و بعد

۱- کتاب تاریخ عرفا تألیف محمد شفیع حسینی قزوینی نسخه خطی نگارنده

۲- ترجمه تاریخ سرجان ملکم و زیور آل داود

میان او و جعفرخان کرد نیز نقاری حاصل شد و پس از مصافی که در بیرون شهر بین آندو روی داد بر جعفرخان غلبه کرد و او را کور نمود. آنکاه عزم تسخیر نیشابور کرد و آن شهر را در محاصره داشت که خبر آمدن احمد شاه درآنی بخراسان منتشر گردید. ص ۵۸ س ۲۱ احمدخان ابدالی نیاکان احمد شاه در ملتان متوطن بوده‌اند و ظاهراً ولادت وی هم در آنجا روی داده. بعد با پدرش زمان خان بقندهار و از آنجا بهرات رفت و در آنجا مسکن گزید. و پس از مدتی گرفتار طایفه غلجائی گردید. و در قندهار زندانی شد. تا آنکه نادرشاه او را از زندان برآورد و در سازندگان مسکن داد<sup>۲</sup> و بعد در زمره یساولان نادر قرار گرفت.

ابدالی منسوب بابدالیت. و ابدال نام یکی از اجداد احمد شاه است که بخدمت خواجه ابو محمد ابدال چشتی قدس الله روحه مستسعد شد. و مدتی در حضرت وی طریق خدمت و ارادت سپرد. و زرت وجودش از بوتله امتحان خالص و بی عیب درآمد. روزی خواجه بزرگوار نظر تنقید و مکرمت بدو نموده لقب ابدالیش عطا فرمود. از آن پس او را ابدال گفتند و تمام خانوانواده و اخلافش را ابدالی خواندند و اکنون ابدال را اودال میخوانند.<sup>۱</sup>

ص ۵۹ س ۱۵ درویشی عاقبت اندیشی - این حکایت با انک اختلافی در تاریخ احمد شاه درآنی و تاریخ سلطانی نیز ذکر شده است. و نام درویش را صابر شاه و از مردم لاهور نوشته‌اند. و نیز علت شهرت احمد شاه را درآنی گفته‌اند: «درویش تختی از گل ساخته دست احمد شاه را گرفته بر زینت تخت نشاند و گفت این اورنگ سلطنت. قدری هم علف بر سر احمد شاه گذاشتند این هم افسر شاهی، دیگر چه میخواهی. از امروز تو پادشاه درآنی شدی. احمد شاه از آن روز پادشاه بود که معروف بابدالی بود موسوم بدرآنی نمود.»

ص ۶۴ س ۱۵ رضا بصلح دادند - در سراج الموارخ فتح هرات از طرف شاه ابدالی چنین ذکر شده است.

۱- تاریخ احمد شاه درآنی و تاریخ سلطانی

۲- تاریخ احمد شاه درآنی و تاریخ سلطانی

«احمد شاه از شورش امرای خراسان و زندانی شدن شاهرخ آگاه گشته بعزم اینکه هرات را ضمیمه کشور خویش سازد و امرای خراسان را نیز تنبیه و تهدید کرده شاهرخ را از زندان بیرون آورد متوجه هرات شد. در حین ورودش امیر عالم خان (کذا) عرب که پس از حبس شاهرخ به هرات آمده و حکومت میکرد بقلعه داری پرداخت. شاه در آنی مدت چهار ماه شهر هرات را بمحاصره انداخت و آخر الامر مردم شهر از شدت قحط و غلا بستوه آمده از احمد شاه طالب امان شدند. و برج خاکستر را بدست لشکر احمد شاه داده جمعی از دلاوران افغان بر فراز آن برآمدند و امیر عالم خان (؟) با وجودی که از مکائد شهریان و پیوستن ایشان بلشکر افغان آگاه گشت باز هم خود را از دست نداده تن بمرگ داد. و پای ثبات بیفشرد تا کشته شد. و شهر هرات بتصرف احمد شاه درآمد حکومت هرات را بدرویش علیخان داده خود با لشکر بجانب مشهد متوجه شد» !!

و در تاریخ سلطانی آمده که «امیرخان عرب از طرف شاهرخ حکومت هرات داشت و او پای ثبات افشرد و کشته گردید»<sup>۱</sup>  
ص ۶۶ س ۴ و از اسرا هم بسبب نفاق شاهزادگان که یکی موسوم بنصرالله میرزا و دیگری مسمی بنادر میرزا.

ذکر نصرالله میرزا و نادر میرزا در اینجا بی مورد و زائد است چه بتصریح میرزا مهدیخان در دره نادری و جهانگشای نادری تولد شاهرخ در ۱۵ شوال ۱۱۴۶ بوده است. و نفاق سرداران خراسان مانند میرعلم خان و جعفرخان کرد و اختلاف آنها و آمدن احمد شاه در آنی بخراسان مسلم است که از سال ۱۱۶۸ مؤخر نبوده است. اگر سن شاهرخ در این تاریخ بیست و یک یا بیست و دو سال باشد باز نمیتوان برای او پسری تصور کرد که بمصدر امور مهمه بوده و بتواند در کارهای کشور دخالت کرده سبب نفاق اسرا و باعث طغیان و سرکشی آنان گردد. پس ذکر نام آنها در اینجا زائد است. و چند نفر دیگر از سورخان در همین مورد اشتباهاً ذکر کرده اند از نصرالله میرزا و نادر میرزا کرده که ظاهر است همه آنها را از ساخذ و اصل واحدی گرفته اند.

ص ۶۸ س ۲ - دوستی دولبخان کرد شادلورا سپر حفظ پنداشته - در آتشکده است که «میر علم خان از اهل خراسان استمداد نمود هیچکس اسداد او نکرد ناچار نظر باطمینان خاطر بمحکمه ابراهیم خان بغایری که بمصاهرت اوستتظهر بود پناه برد که در آنجا بمشورت تدبیر کار احمد شاه کند. ابراهیم خان نیز جوانمردی بعمل آورده داماد خود را گرفته بدست اکراد داد تارشته حیاتش بتیغ انتقام منقطع ساختند» ص ۶۸ س ۱۵ جعفر خان مذکور بعوض خون خود او را در زیر چوب بقصاص رسانید.

در روضة الصفا و تاریخ سرجان ملکم است که میر علم خان در وقت محاصره مشهد بامر احمد شاه در آنی کشته شد. و در سراج التواریخ آمده که «میر علم خان هنگام فتح هرات کشته شد» ولیکن در آتشکده آذر و در کتاب مجمع التواریخ و تذکره آل داود قتل او (چنانکه در این کتاب است) بدست اکراد دانسته شده است. و از این عبارت فرمان احمد شاه در آنی که در تاریخ ۱۶ شوال ۱۱۶۷ صادر شده و صورت آن در جلد دوم مطلع الشمس «ص ۳۴۷» درجست شد «میر علم عمی کمتر از نادر نبود که الحمد لله تعالی نابود گردید و در سبزووار محصور است و جانی نخواهد رفت و انشاء الله بدست خواهد آمد» معلوم است که میر علم خان در تاریخ بالا زنده بوده و در هرات (چنانکه در تواریخ افغان است) کشته نشده. بلکه در سبزووار در محکمه ابراهیم خان بغایری میزیسته و بعد از بازگشت احمد شاه به هرات، بدست اکراد ارفتنار و مقتول گردیده است.

ص ۷۲ س ۱۸ مجددآ بعزم تسخیر خراسان - چنانکه در این کتاب آمده است احمد شاه ابدالی مدد کثرت بعزم دشور گشائی و تسخیر ایران متوجه خراسان گردید و شهر مشهد و نیشابور را در محاصره افکند. و بآنکه در آن روز کار شاهنشاهی مطاع و مقتدر ایران را نبود و سران و سرداران دشور همگی بایکدیگر در نفاق و پیوسته باهم در جنگ وجدال بودند. و همه خود را فرمانروای بالاستقلال دانسته از دیگری اطاعت نمی کردند. و شاهرخشاه نایبنا را نیز بفتح روی تسلط و اقتداری در امر

سلطنت نبود با این حال همین که احمد شاه بخراسان وارد میشد با مقاومت و ایستادگی سخت مردم آن سامان مواجه میگرددید. و با کوششهای بسیار نتیجه مهمی از این لشکرکشیها حاصل نکرده بناچار از فکر جهانگیری و تسخیر ایران صرف نظر کرده و بدرخواست خود صلح و آشتی با شاهرخ شاه و بعضی از سرداران آن سامان نموده بیای تخت خویش باز میگشت.

مهمترین وقایع و رویدادهای این حملات و لشکرکشیهای احمد شاه همانست که در این کتاب بتفصیل ذکر شده. لیکن از آن رو که در کتب دیگر مخصوصاً تواریخ افغان وقایع این حملات چنان بایکدیگر آمیخته و مختلط گشته و روایات آن متناقض ذکر شده که حقیقت وقایع بکلی تاریک و سوجب سرگردانی خواننده می گردد. برای روشن شدن مطلب نگارنده لازم دید گفته بعضی از آن مورخان را بیاورد و وجه نادرستی آنها ضمن توضیحی ذکر نماید تا حقیقت امر واضح و روشن گردد.

صاحب تاریخ سلطانی نخستین حمله احمد شاه را بخراسان در سال سوم سلطنتش دانسته که مطابق با سال ۱۱۶۲ هجرت. و گوید

«در این سال پس از فتح هرات متوجه نیشابور گردید. و چندی آن شهر را در محاصره داشت تا اینکه سرمای زمستان شدت کرد و برودت هوا افزود. پس بی امتیاز غالب از مغلوب شاه درآنی از دور شهر برخاسته بهرات مراجعت کرد. و بعد در سال ۱۱۶۵ دیگر باره متوجه آن شهر شد و عباسقلی خان بیات حاکم آنجا تسلیم و بدستور پیش شاه درآنی او را حکومت داده و خود عازم طوس گردید. پس از آنکه مدت شش ماه شهر مشهد را در محاصره افکند بناچار شاهرخ پسران خود را باجمعی از سادات و مشایخ شهر بحضور فرستاده درخواست مصالحه کرد.»

در سراج التواریخ آمده که

«احمد شاه از شورش اسرای خراسان و زندانی شدن شاهرخ آگاه گشته بعزم اینکه هرات را ضمیمه ممالک متصرفه خویش سازد و هم اسرای خراسانرا تهدید و تنبیه نموده شاهرخ را از زندان کشیده برمسند حکومت نشاند، رایت توجه

بجانب هرات و مشهد برافراشت. و پس از فتح هرات بالشکر بجانب مشهد راه برگرفت و بمجرد وصول شهر را محاصره کرد. شهزاده نصرالله میرزا و نادر میرزا با قلیل سواره خراسان و معدودی از غلامان از شهر بیرون شده بیک جانب اردوی احمد شاه حمله مینمودند. و تا که افاغنه بمدافعه میپرداختند از آن سو عنان باز کشیده از طرف دیگر می تاختند. و احمد شاه هر تدبیری که اندیشید بر آن دو شهزاده دست نیافت. و پس از آن که مدت محاصره چهار ماه طول کشید طرفین بصلح راضی شده احمد شاه عیال و پسر خود شهزاده تیمور را که از زمان نادر شاه تا این وقت در مشهد بودند بامبلغ بسیاری باسم نعل بها گرفته شاهرخ را از زندان بدر آورده بحکومت منصوب کرد و خود با سپاه راه نیشابور پیش گرفت...

احمد شاه بار دوم در سال ۱۱۶۴ بجانب خراسان متوجه گردید. و نیشابور را محاصره کرد. و عباسقلی خان باطاعت درآمد. و جهان خان را بانصیر خان بلوچ بتون و طبس مأمور کرد. در موضع کاخک و گونا باد محاربه شدیدی روی داد و علیمردان خان کشته شد. و آندو سردار چندی در آنجا درنگ کرده بعد از ضبط نزدیک و دور مراجعت نمودند.

احمد شاه چون بارض اقدس رسید شهریان او را از دخول ممانع شده وی شهر را بمحاصره انداخته. پنج هزار سوار بسر کرد کی شاه پسند خان بتاخت و تاز شا هرودو بسطام و سبزوار فرستاد. مدت محاصره مشهد شش ماه بطول انجامید. مشهدیان را حال بتباهی رسید. لاجرم شاهرخ پسران خود را با گروهی از سادات و علما از در استیمان نزد احمد شاه روانه نموده از حقوق نعمت نادری بدو یاد آوری کرده بحرمت روضه رضوی بمصالحه اش راضی کرد. مشروط بر اینکه سکه و خطبه بنام احمد شاه زده و خوانده شود. و شهر و فرامین و احکام بنام شاهرخ باشد چنانچه؟ بعد از انعقاد قرار داد مصالحه شاهرخ مهر خود را بدین بیت مسجع ساخت.

یافت از الطاف احمد پادشاه      شاهرخ بر تخت شاهی تکبید گاه..

و در تاریخ درآنی است که «احمد شاه یکبار در سال ۱۱۶۳ و بار دیگر در



سال ۱۱۸۳ متوجه خراسان گردید و مشهد را محاصره کرد. و پس از صلح با شاهرخشاه بقندهار برگشت.

در مطلع الشمس آمده است که «در سال ۱۱۶۲ مجدداً شاهرخ جلوس کرد. احمد شاه در آنی بعد از فتح هرات بخيال تسخیر مشهد افتاد. بحوالی شهر که رسید باروی شهر را محکم دید. خواست بحیلتی داخل شهر شود. با شاهرخ طرح خصوصیت و وداد انداخته بیهانه زیارت با معدودی داخل شهر شد. و با شاهرخ ملاقات کرد. نور محمد خان افغان را پیشکار و در معنی مسلط بر شاهرخ نمود و خود بنشابور و از آنجا بسبزوار رفت. و خیال تسخیر مازندران را داشت. در مزینان سردار اوباسواران استرآبادی بر خورده شکست یافت. و تاسبزوار عنان بر نتافت. شاه در آنی کلمه خورده از سبزوار بهرات رفت. و نور محمد خان افغان را که نزد شاهرخ در مشهد گذاشته بود احضار کرده امیرخان قرائی را از طرف خود و کیل السلطنه شاهرخ کرد»

میر عبد الکریم بخارائی در تاریخ خود گوید: نخستین حمله احمد شاه بخراسان در تاریخ ۱۱۶۴ بوده است.

و در ذیل وقایع السنین خاتون آبادی درباره حمله احمد شاه بخراسان چنین نگاشته شده.

«از وقایع ۱۱۶۳ رفتن افغان بارض اقدس است. تفصیل واقعه آنکه قشون قزلباش از راه باخزر و خواف متوجه هرات بودند که خبر تصرف هرات بدست افغانه بدانها رسید. و جمعی افغان بچپاول تابدا نجا آمده بودند. قشون قزلباش خوف نموده عدهای متفرق و بقیه از خواف مراجعت و وارد تربت حیدریه شدند. چون میان سرداران آنها نفاق بود ناسردی کرده متفرق و همگی بسمت خانه های خود رفتند. و بندگان اقدس «شاهرخ» با قلیچ خان جلایر و صادق خان فراهی و فریدون خان قالاسی (کذا) وارد ارض اقدس و توپخانه و اسباب را انداختند.

خبر برهم خوردن لشکر قزلباش که با احمد شاه رسید کوچ بر کوچ متعاقب روانه ارض اقدس و در اواسط شهر مذکور ارض اقدس را محاصره نموده با قریب

شصت هفتاد هزار کس و چهار توپ و قنباره و فیل خانه و زنبورکخانه . در اینوقت جماعت اکراد را جعفرخان تحریرصی بآمدن ارض اقدس نموده قریب دو هزار نفر کرد وارد و دو هزار نفر دیگر با جعفرخان در گونا باد بودند . احمد شاه سه هزار نفر بر سر لشکر جعفرخان فرستاده غافل بر سر ایشان رفته جنگی عظیم واقع و اکراد جماعت افغان را شکست داده الی کوشک مهدی تعاقب . و خبر با احمد شاه رسیده شش هزار نفر دیگر فرستاد غافل بر سر جماعت کرد ریخته جدالی سخت روی داد . آخر الامر اکراد تاب نیاورده بخیوشان رفتند . و اکرادی که در ارض اقدس بودند ایشانهم بخیوشان رفتند . . . .»

این بود قسمتی از آنچه تاریخ نویسان در باب حمله احمد شاه در مرتبه اول و دوم بخراسان نگاشته اند . و این گفته ها که با یگدیگر مخالف و متناقض است از آن رویست که رویدادها و وقایع حمله سوم احمد شاه که در تاریخ ۱۱۸۳ بوده با قضایای حمله اول و دوم او آمیخته و درهم شده . و تاریخ وقایع همگی بغلط ذکر گردیده . و حوادث مذکوره بعضی مخالف واقع و دور از حقیقت آورده شده . چنانکه در زیر برای روشن شدن مطلب بدان اشاره می شود .

۱- تاریخی که برای این حملات در بیشتر این کتب ذکر شده نادرست و دور از واقع است . چه (چنانکه در پیش گفته شد) زندانی شدن شاهرخ و نایبانی او مساماً در اوایل سال ۱۱۸۳-۱۱۸۴ بوده (ص ۹۷ همین کتاب) . چندین از خلع شاه سلیمان ثانی و ظهور مخالفت بین سرداران خراسان ، احمد شاه در آنی پس از تصرف هرات متوجه ارض اقدس گردید .

یوسف علی خان جلایر که در این وقت زمام دار امور و صاحب اختیار درهای شاهرخ بود هفت هشت هزار سوار و پیاده از جلایر و چند اول ده با او متفق بودند با جمعی از مردم شهری فراهم آورده با توپخانه در راداب شاهرخ شاه باستقبال احمد شاه بسمت هرات روان شدند .

امیر علم خان خزیمه ده در این وقت در قاین بود خود را بشتاب رسانید و بیک

حمله شاهرخ را مقهور ساخت. عملۀ سرکار پادشاهی عنان سرکب شاهرخ را گرفته با زحمت و تعب بسیار او را بمشهد رسانیدند. و مجموع کارخانجات شاهی بدست میر علم خان افتاد. میر علم خان آنها را از نظر احمد شاه گذرانیده و اطاعت او را اختیار نمود.

یوسف خان جلایر و برادرش قاپیچ خان پس از رسیدن بشهر هفت سراسترجواهر از جواهرخانه برداشته نیمه شبی از مشهد بسمت کلات بدررفتند. و شاه در آنی مدتی شهر مشهد را در حصار گرفت ولی بی نیل مقصود بهرات بازگشت. امیر علم خان پس از بازگشت احمد شاه بشهر مشهد داخل و صاحب اختیار امور گردید.

و تسلط دوبارۀ سیر علم خان خزیمه در سال ۱۱۶۴ بوده. و از فرامین و نوشته هائی که از او در دست و بنظر نگارنده رسیده مسلم است که وی تاریخ الاول سال ۱۱۶۶ در مشهد بفرمانفرمائی باقی و در بیشتر شهرهای خراسان نافذ فرمان بوده است. و از هنگام ورود احمد شاه بخراسان و مدت اقامت او در مشهد و اطراف، احکام و فرامینی نیز از او بجاست که تاریخ همه آنها (آنچه بنظر نگارنده رسیده) سال ۱۱۶۸ است. و از جمله آنها فرمان معافی مالیات املاک آستان قدس رضوی است که آن نیز بهمین تاریخ است. و نیز مرحوم اعتماد السلطنه در جلد دوم مطلع الشمس صفحه ۳۴۷ و ۳۴۹ دو فرمان دیگر که احمد شاه بمران ایل کوکلان نوشته درج کرده که تاریخ اولی ۱۶ شوال ۱۱۶۷ و دومی جمادئ الثانیة ۱۱۶۸ است. از مضمون فرمان اول برمی آید سوغعی صادر شده که احمد شاه در اطراف مشهد مقدس بوده و سرداران او در سبزوار سیر علم خان را محصور داشته اند. و فرمان دومی ظاهراً پس از صلح با شاهرخ نوشته شده. و سرداران کوکلانرا برای فصل بهار که اراده تسخیر سایر ممالک ایرانرا داشته احضار کرده است. با نوشته هائی که ذکر شد بضمیمه گفته بعضی از سورتخان که تاریخ این حملات را ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ ذکر کرده اند شکی در نادرستی

سالهای تاریخی که در این کتابها برای حمله اول و دوم احمد شاه بخراسان ذکر کرده اند نیست. و بدلائلی که ذکر شد مسلم است که حمله اول او بخراسان در اواخر سال ۱۱۶۳ و یورش دویم او در سالهای ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ بوده است.

۲- آنکه بعضی تسلیم نیشابور را پیش از تسخیر مشهد نوشته و برخی دیگر بالعکس. و منشأ اختلاف شاید از آن رو باشد که در نخستین مرتبه که احمد شاه بخراسان آمد نیشابور را محاصره کرد. و چون کاری در آن سال از پیش نبرد و بدان شهر دست نیافت در سالهای بعد پس از صلح و سازش با شاهرخشاه و تسخیر مشهد دوباره متوجه نیشابور گردید. و عباسقلی خان حاکم آنجا ایستادگی و مقاومت در برابر آن لشکر بی شمار را پس از تسلط احمد شاه بر مشهد بی نتیجه دیده تسلیم گردید. پس چون محاصره نیشابور یکمرتبه پیش از محاصره مشهد و مرتبه دیگر بعد از آن روی داده موجب چنین اشتباه و اختلافی گردیده.

و ظاهراً آنچه در این کتاب راجع بوقایع تصرف مشهد و نیشابور ذکر شده بهترین و مفصلترین گفته ها در این باب و نزدیکترین همه اقوال است بحقیقت.

۳- بیشتر گفته های تاریخ سراج بجهاتی که ذکر میشود بهیچ روی باحقیقت موافق نیست.

چه شاهرخ جز چند روز زمان سلطنت شاه سلیمان ثانی زندانی نبود و پس از آن بوسیله یوسفعلی خان جلایرمستخلص و دوباره سریر آرای اورنگ سلطنت گردید و بعد از آن تا زمان تسلط میرعلمخان همواره در مسند فرمانفرمائی متمکن بود. میرعلمخان هم پس از تسلط بر مشهد (چنانکه در پیش گفته شد) شاهرخ را بنا بمصالحی صورت سلطنت باقی گذاشت و خود بکارهای سلطنتی رسیدگی میکرد. و از همین روی بینیم که هنگام محاصره مشهد که میرعلمخان در آن شهر نبوده شاهرخشاه خود مدت چندین ماه در مقابل لشکر افغان پایداری و ایستادگی کرده و بعد بصلح و سازش راضی شده است. و نیز بازندانی بودن شاهرخ و مبارزه نصرالله میرزا و نادر میرزا پسران او با لشکر افغان تصور میشود که حبس و بند او بدستگیری پسران خود او

بوده است. در صورتی که این نیز مسلماً خطاست. چه در تاریخی که برای این واقعه در آن کتاب ذکر شده و سال این حمله ۱۱۶۳ معین گردیده شاهرخ در آن سال هفده ساله بوده و در آن وقت بودن پسران رشیدی که بمبارزه لشکر افغان برخیزند برای شاهرخ غیر معقول و بحال است.

و شجاعتهای نصرالله سیرزا و دلیریهای او در رزمهای با شاه در آنی مربوط با آخرین حمله او بخراسان می باشد که در تاریخ ۱۱۸۳ روی داده و در اینجا سهواً ذکر شده است.

و همچنین ذکر رفتن جهان خان و نصیر خان بلوچ بطبس و کشته شدن علیمردان خان طبسی در این تاریخ بی مورد و خطاست. چه بطوریکه در این کتاب در صفحات ۱۱۳-۱۱۵ ذکر شده و ابوالحسن غفاری نیز در کتاب گلشن مراد آورده واقعه رفتن جهانخان و نصیرخان و کشته شدن علیمردان خان طبسی مربوط با آخرین حمله احمد شاه بخراسان و در سال ۱۱۸۳ بوده است.

و تاخت و تاز شاه پسنندخان سردار افغانی بمحال شاهرود و بسطام و سبزوار چنانکه در فهرست التواریخ و روضة الصفا و دیگر کتب تاریخ آمده است. پس از تسلط بر مشهد و نیشابور و در سال ۱۱۶۸ بوده است.

و نیز تصرف مشهد در دو سال پی در پی از طرف شاه در آنی که در سال اول (سال ۱۱۶۳) شاهرخ را از زندان بر آورده و پشاهی بر کشیده و از او باج و نعل بها گرفته باشد. و در سال دیگر (سال ۱۱۶۴) قرار دادی فیما بین بسته شده باشد این هم ظاهراً سهو و شاید همان حمله دیگر او را که در سال ۱۱۶۷ بوده اشتباهاً بدین تاریخ ذکر کرده باشد.

امیاً قضیه صلح احمد شاه با شاهرخ و تسلط شاه در آنی بوسیله این آشتی و نفوذ او در بیشتر از شهرهای خراسان و تعیین کارداری از طرف خود در دربار شاهرخ و تغییر دادن شاهرخ سجع مهر خود را بمهری که سجع آن بیت «یافت از الطاف احمد...» است. گذشته از گفته مورخان قرآینی بردستی و صحت آنها در دست میباشد

و از فرامین چندی که از شاه رخ بنظر رسید دو فرمان او که تاریخ یکی ذیحجه ۱۱۶۸ و تاریخ دیگری ۱۱۸۳ باسج مهری است که بیت بالا در آن نقش می باشد. و از اینکه در خلال این دو تاریخ فرمانهایی که از شاه رخ دیده می شود همه بمهر دیگر است می توان چنین حدس زد که پس از آنکه احمد شاه بواسطه هزیمت سردار خود در مزینان و سایوس شدن از تسخیر ایران که بناچار بکشور خویش باز گشت و نورمحمدخان افغان را هم که پیشکاری شاه رخ گماشته بود از مشهد خواند شاه رخ دیگر خود را از تحت سلطه و نفوذ وی خارج دیده و این مهر را تا مرتبه دیگر که احمد شاه بخراسان آمده بکار نبرده است.

ص ۷۴ س ۳- بعزم کینه جوئی و تسخیر نیشابور روانه گردید. تسخیر نیشابور بدست احمد شاه ابدالی در تاریخ ۱۱۶۸ صورت گرفته، چه مطابق آنچه در این کتاب آمده در سال پیش شاه در آنی از لشکر کشی نیشابور نتیجه ای حاصل نکرد و خائباً خاسرا بهرات باز گشت. و در اواخر سال ۱۱۶۷ به عزم کشور گشائی بخراسان باز آمد. ابتدا شهر مشهد را محاصره کرد و پس از صلح با شاه رخ شاه متوجه نیشابور گشت و آنجا را بصلح گرفت. و از فرامین شاه در آنی که در دست است (و قبلاً بدانها اشاره شد) ظاهر است که لشکر کشی در آنی در کورت دود در سال ۱۱۶۷. و صلح او با شاه رخ شاه در اواخر آن سال و یا در اوایل سال ۱۱۶۸ بوده. پس باید فتح نیشابور و سبزوار بدست او در سال اخیر باشد.

در تاریخ سلطانی است که « نیشابور از طرف شاه در آنی محاصره گردید. و سرمای زمستان و پروت هوا مانع از پیشرفت لشکر افغان شده بی امتیاز غالب از مغلوب شاه در آنی از دور شهر برخاسته بهرات مراجعت کرد. و در سال بعد شاه ۱۱۶۵ است عباسقلی خان بیات حاکم آنجا تسلیم گردید.»

و در سراج التواریخ این واقعه بسال ۱۱۶۴ نسبت داده نموده است. و با آنچه گفته شد درستی آنچه در تاریخ سلطانی و سراج التواریخ آمده مورد تردید و خالی از سهو نیست. ص ۷۴ س ۱۶ شاه قلی خان وزیر - در تاریخ احمد شاه در آنی و تاریخ کلامش مراد

نام وزیر احمد شاه «شاه ولی خان» ضبط شده. و از تاریخ سلطانی برسی آید که شاه ولی خان لقبی بوده که احمد شاه بدو داده و نام اصلی او «پکی خان» و معروف بشهنوازخان و از طایفه بامی زائی بوده است.

ص ۷۹ س ۱۵ شاه درآنی با محمد تقی خان شیرازی بعزم تسخیر ممالک هند - در کتب تاریخ مسطور است که احمد شاه درآنی در دوران پادشاهی شش بار بهندوستان لشکر کشی کرد و قسمت مهمی از آن کشور را متصرف گردید. و در بیشتر از این حملات بردشمن پیروزی یافت.

مهمترین این لشکر کشی ها و رویدادهای جنگ همانست که در این کتاب در صفحات ۷۹-۹۲ و ۹۹-۱۰۸ بتفصیل ذکر شده است. ولیکن چون ذکر از تمام آنحربها و تاریخ آن وقایع نشده نگارنده برای توضیح و تکمیل مطالب همگی حملات و لشکر کشی های شاه درآنی را بهندوستان آنچه از کتابهای مختلف بدست آمد با ذکر تاریخ باختصار در اینجا آورد.

۱- در سال ۱۱۶۰ احمد شاه پس از تنظیم امور قندهار متوجه کابل و پشاور گردید و پس از فتح پشاور بقندهار بازگشت.

۲- در سال ۱۱۶۱ برای بار دوم با دوازده هزار سپاه بجانب لاهور رفت و حبیب الله خان ملقب بشاهنوازخان فرزند بهادرخان زکریا خواهرزاده قمرالدین خان وزیر دهلی که صوبه دار و ناظم لاهور بود فرار کرد. و شهر لاهور با تمام ذخائر آن بدون جنگ بتصرف احمد شاه درآمد. محمد شاه که از این خبر آگاه گردید شاهزاده احمد میرزا و قمرالدین خان وزیر الممالک و ابوالمنصور خان صفدر جنگ و راجه های اجمیر و جمعی از سرداران دیگر را بطرف لاهور مأمور کرد و اسیری سنگه راجه را جبوت نیز بار دوی شاهزاده پیوست. عبداللہ خان و فیض اللہ خان فرزندان علی محمد خان روهیلہ که در شاهجهان آباد حبس نظر بودند ایشان نیز در رکاب شاهزاده حرکت کردند. و چون سپاه هندوستان بنواحی سهرند (که حال بسرهند مشهور است) رسید

۱- حدیقة العالم ص ۱۷۷ و ص ۱۸۰

قمرالدین وزیر عیال و احمال و ائقال خود را با پسران محمد علیخان روهیلہ بسرہند فرستاد. و شاہزادہ از سرہند گذشتہ کنار دریای ستلج بر گذر ماچھی و ارہ اردو گاہ ساخت. احمد شاہ از راہ لودیانہ کہ منحرف از لشکر شہزادہ بود عزم سہرند کرد و روز سیزدہم ربیع الاول ۱۱۶۱ داخل شہر شد و شہر را غارت کردہ ہر کرا دست بشمشیر برد بکشت.

قمرالدین خان بطرف ماچھیوارہ توجہ نمود. و تلاقی دوسیاہ در قصبہ مالوپور شش فرسنگی سرہند اتفاق افتاد.

کسری سنگہ با ہفتاد ہزار سپاہ زرد پوش بمقابل سپاہ شاہ درآنی آمد ولی تاب مقاومت نیاوردہ پشت بچنگ داد و بمیہن خویش شہر چیمپور رہسپار گردید. شانزدہ روز ستوالی جنگ قمرالدین خان و شاہ درآنی بطول انجامید. روز جمعہ ۲۸ ماہ کہ روز ہشتم بمقاتلہ بود گلولہ توپ از لشکر مخالف بخیمہ قمرالدین خان رسیدہ ہلاکش ساخت.

سعین الملک میر منورگ پدر را مستور کرد و فرمان داد تا سپاہیان ہمکروہ بلشکر درآنی حملہ بردہ و جنگی صعب روی نمود و احمد شاہ منہزم گردید. و مادہ تاریخ این ہزیمت را «آفت رفت» یافته اند کہہ با ۱۱۶۱ برابر است.

در تواریخ افغان سبب شکست شاہ درآنی را از سپاہ ہند چنین نوشتہ اند: کہ وقتی کہ احمد شاہ بر لاهور دست یافت و خزان و ذخایر آنجا را متصرف شد از جملہ غنایم کہ بچنگ آنها افتاد چند ارابہ موشک بود کہ صوبہ دار لاهور در قورخانہ آنجا در ضبط داشت. ولی افغانہا چون طریقہ آتش زدن و رجا دردن آنرا نمیدانستند. در میان پیکار، سر موشکہا را بطرف معسکر خود دردہ بیکبار آنها را آتش دادند. بمجرد آتش گرفتن موشکہا تمام قشون درآنی از یکدیگر ہانمیدہ بیسرخر گاہ و خیمہم آنها آتش گرفت. و چون درآنیان ہرگز موشک ندیدہ بودند آنرا از جانب ہندیہا تصور کردہ روی بفرار گذاشتند.

۱- تاریخ احمد شاہ درآنی - و در سراج التواریخ بجای موشک بان آمدہ است و چنین ذکر شدہ «بان بلفظ ہندی چیزی است کہ بیاروت ہر کردہ بمعد آتش ہر فوج مخالف اندازند و آن بشکل ہوائی باشد کہ باتش بازی معروفست»



شاهزاده پس از این فتح متوجه دارالملک شاهجهان آباد گردید. و در اثناء راه خبر رسید که محمدشاه تخت جهانبانی را بدرود گفته است<sup>۱</sup>. چون خبر فوت محمد شاه، اول بابوالمنصورخان بهادر صفدر جنگ نزدیک منزل کرنال رسید. مقدمات جلوس احمد شاه را فراهم نموده او را بر سریر سلطنت نشاند، و احمد شاه بدارالملک سلطنت نزول و ابوالمنصورخان را صاحب اختیار امور پادشاهی کرد<sup>۲</sup>.

۳- احمد شاه در سال ۱۱۶۲ بار دیگر بجانب لاهور رفت و دختر عالم گیر را برای تیمور میرزا گرفت و او را بحکومت لاهور منصوب نمود<sup>۳</sup>.

۴- چون جمعی از سرداران هند بر جهانخان و شاهزاده تیمور شوریده و آنها را از ملک لاهور رانده و طایفه مرهته نیز بر آن ولایت تسلط یافته بودند احمد شاه برای نوبت چهارم عازم هندوستان گردید. وقتی که خبر حرکت شاه درآنی بسرداران هند رسید هراسان گردیده خطه پنجاب را گذارده متوجه شاه جهان آباد شدند. و عالم گیر ثانی و انتظام السلطنه وزیر را کشته و برای مقابله با احمد شاه شتافتند. لیکن چون توانائی ایستادگی در خود ندیدند باز بشاهجهان آباد گریختند. نجیب الدوله لشکریان شاه درآنی را استقبال کرده مورد احترام واقع شد. و در شاهجهان آباد باز رزمی سخت با طایفه مرهنه روی داد. و در این جنگ چندین هزارهزار لشکر مرهنه مجروح و کشته شد. و شاه درآنی مظفر و منصور وارد شاهجهان آباد گردید. و سه روز سپاه افغان دهلی را نهب و غارت کردند. و روز چهارم از شهر خارج شده و در بیرون حصار اردو زدند.

سپاه مرهنه برای مرتبه دیگر خود را آراسته و بشاهجهان آباد برگشتند. و آنجا را متصرف شده و با احمد شاه جنگ در پیوستند. در این کرات نیز منهزم گردیده عده بسیاری از طایفه مرهته با بسیاری از سرداران آنها کشته شدند. و پنجاه روز متوالی این جنگ بطول انجامید و احمد شاه پس از خاتمه آن بقندهار بازگشت<sup>۴</sup>.

۱- تاریخ هند ۲- حدیقه العالم ص ۱۷۷

۳- تاریخ درانی و سراج التواریخ .

۴- تاریخ احمد شاه درانی - و در بعضی از تواریخ این وقایع در حوادث سال ۱۱۶۵

آمده است. ولیکن در کتاب تاریخ مآثر رحیمی از حوادث سال ۱۱۷۱ شمرده شده است.

۵- در ماه رجب ۱۱۶۵ شاه درانی باز بهند لشکر کشید و بشاهجهان آباد رسید. جاویدان خان خواجه سراسخاطب بنوآب بهادر که مدارعلیه سلطنت بود پیش از رسیدن وزیر با شاه درانی صلح کرد و هرچه شاه درانی خواست پذیرفت. و عهد و پیمان در میان آورده به قلندر خان ایلاچی شاه رخصت انصراف داد.

۶- در سال ۱۱۷۰ برای مرتبه ششم احمد شاه بجانب لاهور رفت و بر احمد شاه بن محمد شاه هندی غلبه نموده و خواهر او را برای تیمور پسر خود گرفت<sup>۱</sup> در آنجا خبر شورش طایفه سیک را شنید که قلعه چنداله را در محاصره افکنده و کار بر مسلمانان سخت گرفته اند، احمد شاه بدانسوی متوجه شد. و دوسه روزی در قصبه چنداله (چنداله قصبه ایست از قصبات پنجاب اکثر مردمش هندو و کمی مسلمان «یستان السیاحه») و پس از آن توقف کرد. و پس از جنگ با طایفه سیک و کشتار بسیار آنها را منهزم کرد و پس از آن بقندهار بازگشت.

و بطوریکه در تاریخ درانی مذکور است باردیگر احمد شاه برای تنبیه طایفه سیک بهندوستان رفت. ولیکن چون سرداران هند هر یک از حضور خود اعتذار جسته و درخواست نموده بودند که شاه درانی بخود رنج روا ندارد و بقندهار بازگردد و تنبیه طایفه سیک را بآنها واگذارد از پیام آنها شاه درانی را معلوم شد که سرداران هند آمدن او را کراهت دارند از این رو با افسردگی خاطر بمین خویس بازگشت<sup>۲</sup> ص ۷۹ س ۶ بنگشات. بنگش (بفتح باوسکون نون و دسر کاف فارسی) نام دو موضع است بنگش صغیر و بنگش کبیر.

بنگش صغیر از توابع کشمیر است. و بنگش کبیر از بلاد دابل و نوهستان

و بردمش همد افغانند<sup>۳</sup>

۱- فهرست التواریخ

۲- سراج التواریخ- و در تاریخ سلطانی و کتاب مآثر رحیمی این لشکر دسی و حمله احمد شاه بهند در حوادث سال ۱۱۷۴ ذکر شده است.

۳- یستان السیاحه

ص ۷۹ س ۱۰ جلال آباد نام قصبه ایست مابین کابل و پشاور از بناهای  
جلال الدین اکبر شاه بن همایون

ص ۷۹ س ۱۶ سهرند یا سرهند شهریست بین دهلی و لاهور که از دهلی  
ده مرحله دور است<sup>۱</sup>.

ص ۸۰ س ۴ قمرالدین خان وزیر الممالک و پسر اعتماد الدوله محمد امین خان  
پسر میر بهاء الدین بن عالم شیخ است. نامش میر محمد فاضل. در اواخر عهد محمد شاه  
بخطاب قمرالدین خان نامور شد. و پس از آنکه پدرش در سال ۱۱۳۳ در گذشت ملقب  
با اعتماد الدوله گردید. و در سال ۱۱۳۷ بوزارت رسید. و در جنگ با احمد شاه درآنی  
در ۱۱۶۱ چنانکه گفته شد بدار باقی پیوست، دختر جان نثار خان در حباله نکاح  
وی بود<sup>۲</sup>

ص ۸۰ س ۵ ابوالمنصور خان بهادر صفر جنگ - نامش میر مقیم همشیره زاده  
و داماد سعادت خان برهان الملک است. پدرش از مردم نیشابور بود که بهند مهاجرت  
کرد و بخطاب سیادت خان مخاطب گشت. ابوالمنصور خان در سال ۱۱۵۵ بعظیم آباد  
صوبه بنگاله رفت و در ۱۱۵۶ بداروغگی توپخانه سرافراز شد و در ۱۱۵۹ صوبه آله آباد  
باو سفوض گردید. و در ۱۱۶۱ در خدمت سلطان احمد شاه بسرهند شتافت. و پس از  
کشته شدن قمرالدین خان در جنگ پایداری کرد و سبب بازگشت شاه درآنی گردید.  
و پس از درگذشت محمد شاه و جلوس احمد شاه خلعت وزارت پوشید و در  
۱۱۶۴ با احمد خان بنگش جنگ کرد و فاتح گشت و عاقبت بصلح انجامید.

و در ۱۱۶۵ که احمد شاه بشاه جهان آباد آمد. و جاوید خان بهادر خواجه سرا  
با ایلچی شاه درآنی صلح کرد ابوالمنصور خان جاوید خان را از میان برداشت.  
و امور سلطنت را بقبضه اقتدار خویش درآورده سپس روزی چند مورد بی لطفی شاه قرار  
گرفت و خانه نشین گشت. پس از آن بی اجازت عازم صوبه خویش گردید. و وزارت  
بانتظام الدوله پسر قمرالدین خان مفوض شده و عماد الدوله مأمور محاربه صفر جنگ

۱- بسنان السباحة

۲- مآثر رحیمی چاپ کلکته باب الف ۳۵۰ ص ۳۵۸ و ص ۳۵۹ و ص ۵۴۰

ابوالمنصور خان گردید. و شش ماه آتش حرب بین طرفین اشتعال داشت تا بالاخره  
بصلح انجامید. وصفدر جنگ در هفدهم ذی الحجۃ ۱۱۶۷ وفات یافت<sup>۱</sup>

ص ۸۰ س ۲. احمد شاه - پسر محمد شاه هندی است که از سال ۱۱۶۱ تا  
۱۱۶۵ سلطنت کرد و ابوالمنصور خان را بوزارت برکشید. غازی الدین خان بن  
نظام الملک احمد شاه را گرفت و سیل کشید. و عزالدین محمد بن معزالدین بن بهادر  
شاه را از حبس برآورده بجای او بتخت سلطنت نشانید.<sup>۲</sup>

صاحب کتاب حدیقه العالم گوید :

در اواخر ذی القعدة الحرام سنه ۱۱۶۷ ابوالمنصور خان بهادر باجل طبیعی  
درگذشت. و در همین سال احمد شاه پادشاه با اشاره عماد الملک غازی الدین خان  
بهادر فیروز جنگ<sup>۳</sup> بدست عاقبت محمود خان مکحول گشت.

وسلطان عزالدین ابن معزالدین ابن جهاندار شاه عالم بهادر شاه روز یکشنبه  
دهم شعبان بر سریر سلطنت نشست. و بخطاب عالم گیر ثانی مشهور شد و وزارت  
بعماد الملک تعلق گرفت.

ص ۸۶ س ۱۶ میرمنو ولد قمرالدین خان - میرمنو فرزند اعتماد الدوله  
قمرالدین خان وزیر الممالک است. پس از کشته شدن پدرش در جنگ با شاه درآنی  
وی با چند هزار سوار بر سر اعداء تاخته و آنها را شکست داد که ناچار بیازگشت  
شدند. باین جهت بخطاب معین الملک رستم هند مخاطب و صوبه دار ملتان و لاهور گشت.  
و در سال ۱۱۶۲ که شاه درآنی از کابل بلاهور وارد شد جنگی بمیان آمد  
و بصلح انجامید.

و در سنه ۱۱۶۵ باز بلاهور حمله کرد و این جنگ تا چهار ماه استداد داشت

۱- مآثر رحیمی جلد اول قسمت دوم. و مآثر الامراء باب الف س ۳۶۵

۲- حدیقه العالم چاپ هند ص ۲۳۸

۳- برای شرح حال غازی الدین خان رجوع شود به مآثر رحیمی جلد اول قسمت

میرسنو مغلوب و بملازمت پیوست. و شاه اورا مأسور لاهور نموده مراجعت نمود. و ذر

۱۱۶۷ روزی بشکار رفت. و پس از خوردن طعام بدرد دل مبتلا و در گذشت

ص ۹۳ س ۱۶ فریدون خان نایب السلطنه - شاید این کس همان فریدون خان

گرچی یوزباشی غلامان نادر باشد که ابوالحسن غفاری در کتاب گلشن سراد گوید

در سال ۱۱۶۸ بفرمان محمد حسن خان حاکم قم بود و فتحعلی خان افشار اورا در

آن شهر محصور و دستگیر کرد»

و بعد از رهائی از بند بمشهد رفته و در سلک ملازمان شاهرخی در آمده باشد.

در تذکره آل داود است که «لطیف بیگ پسر شجاع خان قرقلو بعلت شرکت در

قتل فریدون خان گرچی حاکم و صاحب اختیار مشهد در روز جمعه چهارم جمادی الاولی

۱۱۸۲ حسب الامر شاهرخ مکحول گردید»

بنابراین قتل وی باید در همین سال باشد.

ص ۹۴ س ۱۳ نصرالله میرزا باغلامان بر او تاخته - این واقعه را صاحب مطلع

الشمس از وقایع سال ۱۱۶۳ دانسته و آن سهو است. و چنانکه از تذکره آل داود

نقل شد قتل فریدون خان باید در سال ۱۱۸۲ باشد.

ص ۹۸ س ۷ حضرت شاهرخی را تمهیدی بخاطر رسیده - ابوالحسن غفاری

در کتاب گلشن سراد شرح رفتن نصرالله میرزا را در سرتبه اول بشیراز چنین آورده است:

«نصرالله میرزا بزرگتر فرزندان شاهرخ شاه و در مردانگی و شجاعت در میان اهل

ایران معروف بود. هنوز شانزده سال از آغاز جوانی و اوان نشو و نمای بهارزندگانی

او نگذشته بود که در مملکت خراسان مصدر کارهای بزرگ و منشأ کردارهای سترک

گشته. بزرگان ولایاتی که نزدیک بمشهد مقدس است لحظه ای از بیم شمشیر او سر

ببستر آسایش نگذاشته روی خواب راحت نمیدیدند. شاهرخ که بعلت عجز از ناپینائی

چشم بگوشه آسایش و استرفاه احوال با اکثر امرا و بزرگان خراسان رسم معاشات

در پیش میداشت و حرکات درشت و ناهموار شاهزاده باعث انگیزش فتنه در میان

او وعموم سرکردگان آن مملکت میشد خواست که بفلاخن تدبیر وجود شاهزاده را بطرفی اندازد و ببهانه استرداد بعضی از ولایات خراسان از جمله هرات و توابع که در آن اوقات احمد شاه افغان ابدالی آنولایت را باچند مجال دیگر از مملکت خراسان متصرف گشته بود، نصرالله میرزا را بامکتوبی ضراعت آمیز بدیار کریمخان روانه ساخت. و درباب دفع شر دشمنان و ارباب تغلب و قطع دست غاصبین و صاحبان تسلط از دامن مملکت استمداد نمود<sup>۱</sup>

در سیچقان نیل سال ۱۱۸۱ بچند روز فاصله از جشن نوروزی عریضه ای بدین مضمون از جانب تقی خان برادر مرحوم ندرخان زند حاکم خوار رسید که نتیجه دودمان سلاطین نصرالله میرزای ولد شاهرخ شاه که نژادش از جانب پدر بحضرت نادر شاه و از طرف مادر بشاه سلطان حسین صفوی میرسد از خراسان از راه خوار و سمنان متوجه شیراز میباشد. کریمخان از برای مراعات دودمان بزرگی باین روش بحکام و ضابطان عرض راه حکم صادر و ارسال فرمود: «دیه» در کمال احترام با او سلوک و در لوازم امر استقبال و مهمانی و خدمتگذاری او کوتاهی و سهل انگاری جایز ندارند.» و فرمانفرمایان بموجب حکم عمل نموده شیوه خدمتگذاری را با دایه و مراسم ادب و تعارف را بانتهارسانیده تا اینکه بهمین کیفیت او را بدارالملک شیراز رسانیدند. بحکم کریمخان شاهزاده ابوالفتح خان باتفاق صدرالملک میرزا احمد خلف مرحوم میرزا محمد علی صدر سابق دیوان اعلی و نواب میرزاخان دخترزاده خاقان مرحوم شاه سلطان حسین و آزادخان افغان غلیجائی و جمعی دیگر از اسراء و بزرگان و عموم سپاهیان تا دو فرسخ طریق استقبال پیموده و شاهزاده را با احترام وارد شیراز کردند. در وقت ورود بحضور چنانکه رسم ادب میباشد بلوازم امر کردنش بدادند و بهرین فرخ رای او را در مجلس بهشت آئین بار داده و قامت بزرگی بتعظیم آراستند. سرانجام او را در آغوش مهربانی کشیده و بدست لطف و عطوفت دست مشاورانیه را گرفته بر فراز

۱- صاحب کتاب محافل المؤمنین رفتن نصرالله میرزا را بشیراز در سال ۱۱۸۰ دانسته و آن سهواست. چه آمدن احمد شاه برای مرتبه سوم بخراسان پس از این واقعه در تاریخ ۱۱۸۲ بوده است.

قالیچه بزرگی بمجالست ذات همایون سرافرازی بخشیدند. اول سخنی که بر زبان مبارک جاری شد پرسش جناب شاهرخ شاه بود. نوآب شاهزاده بدست ارادت مکتوب پدر را از جیب برآورده در خدمت اقدس گذاشته بعد از لمحۀ بمطالعه منشیان رسیده مضمون اینکه جناب شاهرخ از انباء این دولت جاوید مدت در باب دفع شرگماشتگان احمد شاه ابدالی فرمان فرمای ممالکک سند و بعضی دیگر از بلاد هندوستان و توران و سایر ارباب تغلب از سرولایات متعلقه باو استمداد نموده بلوازم تخضع و تخشع پرداخته در ذریعۀ مرسوله در باب شاهزاده بجز از ذکر فرستادن او از کم و بیش اشارتی و بغیر از مطالب مذکوره اظهار حکایتی نشده بود. فاما در جزو بوساطت یک نفر از معتمدین خود که در این سفر با نوآب شاهزاده سمت همراهی و از کیفیت حالات و گزارش احوالات شاهزاده نهایت آگاهی و بر مکنون خاطر شاهرخ اطلاع کامل داشت. در باب نگهداری و توقف دائمی نصرالله میرزا بامنای دربار کریمخان پیغامها داده محافظت و محارست او را بدست ادب آموز کریمخان وا گذاشته. نوآب خانی در جواب، سخنهاى شفقت انگیز و کلمات لطف آمیز نسبت بجناب شاهرخشاه فرموده لب بمواعید دلپذیر گشودند. و آنروز مجلس خلد تزئین در نهایت خوشی و خرمی گذشت. نوآب شاهزاده در منزلی که بجهت او تعیین شده بود تشریف برده در بستر آسایش غنوده و از رنج و مشقت سفر و زحمت راه آسود. بدو روز فاصله کریمخان چشم شفقت و ملاحظت ببازدید او گماشته و قدم لطف و عنایت بمنزل آنجناب گذاشته نوآب شاهزاده لازمه ادب منظور داشته، معاذل مبلغ چهار هزار تومان تبریزی از جواهر گرانها پیشکش سرکار خاصه شریفه کرد. کریمخان آنها را بنظر قبول در آورد و دست مکرمت گشود. و کل غلامان سرکار شاهزاده را مخلص بخلاع فاخره و بخشش اسب با زین و لگام برصع نموده بجهت سرکار او اسباب طلا و نقره و مکمل بجواهر ثمین و لعل و یواقیت رنگین از ظروف و غیرها عطا فرموده. مدت شش ماه توقف او در دربار سلطنت همه روزه ابواب مکرمتی تازه و درهای لطف و شفقتی بی اندازه بر چهره احوال او گشوده چنانکه اگر یکروز اتفاق نمی افتاد که شاهزاده بحضور و الارسد خدیوبی همال

او را بمحفل ارم تمثال دعوت و هر دوسه روز یکدفعه بعزم بازدید بمنزل شاهزاده توجه میفرمودند. بعد از شش ماه که شوق دیدار وطن و آرزوی ملاقات پدر گریبان گیر عزم شاهزاده شد از کریمخان مستدعی رخصت انصراف گردید. اگرچه از جانب نوآب شاهرخشاه از کریمخان درباب شاهزاده اظهار توقف دائمی شده بود اما خان مؤید منصور این معنی را حمل بر ظهور امورات نامالایم که هنگام شباب از مقتضیات سلوکی که فرزندان را نسبت پدران اتفاق میافتد نموده در مراعات رسوم و قواعد ادب و استرضای پدر و حفظ نوامیس حقوق ابوت زبان باندرز و نصیحت شاهزاده گشود. و در جواب مکتوب حضرت شاهرخ مراسله شفق آمیز بقلم آورده نظر بمراعات جانب او ولایت مشهد مقدس معلی و اکثری از ولایات خراسان را برسم احسان باو وا گذاشته رقمی بحکام آن مملکت از مصدر عزّ و جاه صادر فرموده و همگی را بمطاوعت آنجناب دعوت نموده. درباب استمداد دفع شرّ جماعت افغان از سر بعضی از ولایات موقوف بزمان توجه سوکب اقدس بدان مملکت و بمشهد مقدس فرمود. و شاهزاده را مقتضی المرام از راه ابرقو و یزد روانه محل و بقیام خود ساخت»

ص ۱۱۳ - ۲ - خبر ورود احمد شاه در آنی بمقام جام و لنگر رسید. ابوالحسن غفاری در گلشن سراد تفصیل این واقعه را چنین نگاشته است:

چون کیفیت احوالات نصرالله میرزا از ابتدائی که بعزم استمداد درباب استمداد ملک موروث حسب الحکم شاهرخ بدربار کریمخان شتافته الی انتهائی که روی حاجت روانی بعلاوه نوازشات بی حساب و سواعید مقرون بصواب که از کریمخان یافته بود درقندهار بکوش معتمدان دولت احمد شاهی رسید شاه در بحر ژرف اندیشه و تفکر غوطه ور و غریق گرداب خوف و توهم گردیده خواست که بطریق سابق سبقت استفتاده در عرصه مملکت خراسان و ارض اقدس تازد. و بهیامعوی جمعیت بسیار از شاهزاده و سوارصیت شولت و آوازه جلادت خود را کوشید نزدیک و دور سازد. پس این نیت با سیصد هزار نفر از قشون افغانه و هزاره و بلوچ و مردم هندوستانی و ششصد زنجیر نیل کوه پیکر پرتوان و هفتصد عرّاده توپ و جز زن (لذا) آتش فشان ازقندهار



آهنگ تسخیر مشهد مقدس نمود. شاهرخ از استماع این خبر بغایت پریشان و مضطرب گشته بقدری که دست رس داشت از ایلات نواحی مشهد مثل اکراد و افشار و بیات و غیرهم استمداد کرده و تمامی سکنه قری و بلوکات تابعه ارض اقدس را کوچانیده بشهر آورد. و بفرخور آذوقه یکساله در جمع آوری اجناس با کول اهتمام و بقدر ضرورت در سرانجام اسباب قلعه داری سعی نموده بانتظام و استحکام برج و باره مشهد پرداخت. و احمد شاه با جمعیتی که مذکور شد وارد حوالی مشهد گشته دو روز سر منزل طرق را محل نزول ساخت. و صبح روز سیم از آنجا حرکت کرده در قریه موسوم بگل شور دو فرسخی مشهد که در کنار رودخانه واقع است درسنگر قدیم خود که در سنوات سابقه در هنگام تسخیر ارض اقدس بجهت نشیمن سپاه خود ترتیب داده بود بساط اقامت انداخته. جمعی از خوانین و سرکردگان اکراد و غیره مثل محمد حسین خان کرد قراچورلو و جعفرخان زعفرانلو و فضلعلیخان کرد و خدا بخش خان کیلوانلو و رضاقلیخان خرده اویماق و غیرهم که در دربار شاهرخ حاضر بودند. از وقوع این مقدمه اندیشیده و بجهت حفظ ناموس خود از نو آب شاهرخ استدعای ترخیص نموده رخت بمقام والکاء خود کشیدند. و نصرالله میرزا بعد از رفتن ایشان با دویست نفر از غلامان در مشهد مقدس لوای سردانگی افراشته هر صبح با فوجی از غلامان از راهی وهربامداد بادسته ای از یکته تازان از کمین گاهی بطرفی از اطراف اردوی مخالف تاخته و جمعی از شجاعت پیشگان لشکر افغان را از صدمه سیف قاتل و ریح آتش فشان بزخاک هلاک انداخته با سرور زنده بسیار بجانب قلعه رایت معاودت می افراخت. و آنچه از آثار شجاعت و علامات بسالت شاهزاده نصرالله میرزا در حین محاصره ارض اقدس سمت ظهور و وقوع یافت؛ یکی اینکه در شبی از شبها که بحکم احمد شاه نصیرخان بلوچ بادوازه هزار پیاده اراده یورش شهر نموده در حین ورود او بحوالی قلعه. شاهزاده نصرالله میرزا این معنی را دریافته با دویست نفر از دروازه بیرون و صد نفر از غلامان مذکوره را در تحت فرمان خود و صد نفر دیگر

را بسر کردگی محمد نام سپاه منصور که جوانی دلاور و پهلوی نام آور بود قرارداد . از دو جانب بطرف لشکر دشمن پیش رفتند . بعد از ظهور تلاقی دست با استعمال تیغ و سنان گشاده در آن شب هولناک آن دو دلاور بیباک با قلیل جمعیتی که داشتند دادمردی و سردانگی داده بنحوی هردو سپاه یکدیگر آویخته و غبار پیکار در سیانه انگیخته تیرگی کرد که سپاه موافق را از مخالف نشناخته . و بدست تیغ کینه جوئی بقطع رشته حیات یکدیگر پرداخته . بوقت صبح مشخص شد که بقدرشش هزار کس از جماعت بلوچ و هزاره بتیغ خود کشی و خنجر تیز قلعه گیان کشته شده اند . نصرالله میرزا باغلامان مذکور و محمد سپاه منصور مظفر و منصور رؤوس بسیار از جماعت مزبور آویزه فترک و رخ بجانب قلعه برتافتند . و سرهای قتیلان را آورده در ساحت دروازه کلات بر زبریکدیگر ریخته کوهی از آن پدید آورده . این معنی باعث جرات شهریان گشته بنوعی که مردم بازاری را باجماعت افغان هوس محاربه و شوق مجادله در سر افتاده جمعیتی از اجامره و اوباش شهید از قلعه بیرون رفته و خود را بسنکری از سنگرهای مخالفین زده مال و کسب بسیار بدست آورده بشهر برگشتند

صبح روز دیگر نصرالله میرزا را نظر بتهواری کند داشت بخاطر رسید که باده سوار بعزم تماشا و رسم خیر گیری قدم باردوی احمد شاه گذارد . و بسرا نکشت شجاعت و جرأت نقش بسالتی بر لوحه روزگار نگارد . بنابراین با ده نفر از دلیران پیلتن و نام آوران شیراوژن قدم از دروازه مشهد بیرون نهاده عازم محل مقصود گردید . و در نیمه راه چهار نفر از آن ده تن را در سر راه بازداشته خود باشش نفر دیگر از مجازات سنگر مخالف عبور نموده همین که پمتهای اردو رسید از عقب بمسکرا از دروازه داخل سنگر شد . و تفرج کنان خود را تا کنار خیمه دیوانخانه احمد شاه رسانید . و امجدای در آنجا سواره ایستاده سیر مجلس دیوان احمد شاه را نموده از آنجا عبور کرده داخل اردو بازار شد .

از اتفاقات شخصی از اهل مشهد مقدس که از جمله اردو بازاریان بود شاهزاده را شناخته و بی اختیار باظهار آن پرداخته . و این گفتگو از اهل اردو بازار بدر بار احمد

شاهی سرایت کرده غوغای عام پیا، و اهل اردو را سبب وحشت و حیرت لا کلام شد. قاطبهٔ یکه تازان و سرافرازان سپاه بحکم احمد شاه بر سر کب تیز تک سوار و از هر طرف عربده جویان بطلب نصرالله میرزا ایلغار نمودند. شاهزاده با آن شش تن خویشتمن را از آن محل فنور و فتن رها نموده خود را تا بنزدیک دروازهٔ سنگری که در محاذی مشهد واقع بود رسانید. و قبل از آنکه حقیقت حال بر حافظین و حارسین آن دروازه معلوم شود خود را بارفقا از سنگریرون انداخته راه مشهد پیش گرفتند. و هنوز مراحلی بقدام استعجال ننور دیده که پانزده هزار از بهادران و پیشتازان سپاه افغان در عقب سر شاهزاده مانند سیل شتابان روان گردیده در یک فرسخی شهر با شاهزاده دست و گریبان شده شغول ستیز و آویز گردیدند. نصرالله میرزا نیز با آن شش تن بدست محاربه کار فرمای تیغ خونریز و بلطایف الحیل و جنگ و گریز بطرف قلعه تکاورانگیز گشته. همین که بمشهد میر که تا اصل شهر یک میدان اسب است رسیدند جمعی از غلامان و سپاهیان مشهد که تا آن زمان منتظر مقدم شاهزاده و در گوشه و کنار در انتظار ایستاده بودند، شمشیر دشمن کشی آخته بماداد نوآب مشارالیه اسب انداخته بقلب سپاه مخالف تاختند. و باندک کرو فری دمار از روزگار آن قوم بر آورده هزار تن از آنجماعت را بخاک هلاک انداختند. و بقیة السیف را بطرف معسکراحمد شاه فراری نموده. نوآب نصرالله میرزا با غلامان و قلعه گیان بجانب مشهد روان گردیده، هر یک از غلامان نوآب شاهزاده که از تعاقب فراریان باز گشته سه سر و چهار سر از رؤس خصمان آویزهٔ فترک ساخته وارد ارض اقدس میشدند.

از صادق القولی مسموع شد که احمد شاه در حین این دعوا و هنگام این ماجرا بعزم تفرج ببالای کوشکی که در وسط اردو از برای او ترتیب داده بودند برآمده بچشم دوربین ملاحظهٔ کوششهای مردانهٔ شاهزاده را در هنگام گپ و دار مینمود. و هر لحظه معاتبهٔ بکلام افغانی باین نهج که «هلاک هقدی و زوی هقدی» یعنی پسر مثل این و فرزند همچین<sup>۱</sup> زبان باسته زاء و سرزنش تیمور فرزند خود

۱- در مطلع الشمس گفتار احمد شاه بر زبان افغانی چنین نقل شده است. «زوی

دغسی وای زوان دغسی شاشیری» یعنی پسر مثل این باید و فرزند چنین شاید

می‌گشود. و شاهزاده نصرالله میرزا بعلمت ظهور این قسم دلاوریها و شجاعتها ممدوح اکثری از شعراء عصر خود گشته خصوصاً آذر بیکدلی شاملو قصیده غنّاء در مدح شاهزاده در سبک نظم کشیده که مطلع آن این است. و تتمه که گریز باسم ممدوح است بدیوان اشعار آن شیرین کلام رجوع باید نمود.

### قصیده

نقل جهان گذارست هان بخلاف نشمری

راز سهان شمارست هان بگزار نشمری

بعد از آنکه احمد شاه دست آرزو از دامن تسخیر و تصرف مشهد کوتاه و هر روز حال لشکریان خود را از نهیب صولت شاهزاده نصرالله میرزا تباه دید یقین دانست که اگر مهم توقف او در خارج ولایت مشهد بیش از این صورت امتداد پذیرد زیاده از آنچه ملحوظ نظر او شد بنیان شوکت و استقلالش سستی خواهد گرفت. بنابراین بصلاح و صوابدید جمعی از اسراء معتبر خود از قزلباش مثل شکرخان قورت و تقی خان شیرازی که از عهد نادر شاه تا این زمان در قید حیات و در خدمت احمد شاه میبودند و میرعلی خان عرب خزیمه و از اویماق شادی خان و حاجی خان سادّه جلیلی و محمد حسین خان صاحب اختیار و درویش علی خان و از افغانه برخوردار خان و مدد خان و نور محمد خان چوگانی و ذوالفقار خان مشهور بدیوانه و حکیم خان و غیرهم بنا را بر مصالحه نهادند شاه ولیخان را ده وزیر اعظم و مدارالیه دولت او بود برسم اظهار صلح و صفابشهر بخدست نوآب شاهرخ فرستاد. و شروط مصالحه را با این کیفیت قرار داد: که یک رأس اسب سرخنکی که سواری نصرالله میرزا و در میانته اسبای خراسان بمبلغ سه هزار تومان تبریزی بیها رسیده بود برسم تحفه و مشککش ارسال خدمت احمد شاه نماید. و یک نفر از بنات مکرمات شاهرخ را بحباله نکاح سلیمان شاه پسر وسطی خود درآورده از پسران شاهرخ نیز بزندان بخش میرزا را با اتفاق خود بقندهار برده یکی از صباهای خود را بعقد شاهزاده مشارالیه قرار داده سیوه مصاهرت درمیانه مرعی گردد. و شاهرخ بعد از ملاقات شاه ولیخان قبول شرایط معاهده کرده

اسب مذکور را بوساطت شاه ولیخان ارسال خدمت احمد شاه داشت. ولیکن در عرض دختر خود صبیّه فریدونخان گرجی که سشارالیه و مدارالیه شاهرخی بود در معرض مبادله بصورت اشتباه درآورده با تدارکات نمایان و چند نفر از کنیزان و خواجه سرایان در هودجی نشانیده باردوی احمد شاه فرستاد. و شاهزاده یزدانبخش میرزا را نیز در سوکب پادشاه سابق الذکر رخصت همراهی داد. پس احمد شاه در روز هشتم شهر صفر المظفر سنه اربع وثمانین و مائه و الف از خارج شهر مشهد مقدّس کوچ نموده بصوب مملکت قندهار پرچم رایات معاودت گشود. و بعد از رفتن بقندهار در آنجا بتحقیق پیوست که دختریرا که احمد شاه نامزد شاهزاده یزدانبخش میرزا نموده بود در گذشته است. و یزدانبخش میرزا مدّتی در قندهار در خدمت احمد شاه بسر برده تا در شهور سنه اثنان و تسعین و مائه و الف که احمد شاه بمرض سزین جذام تختهگاه سلطنت را از وجود خود خالی نموده ستوجه عالم آخرت گردید. و تیمور شاه ولدارشد او حسب الصلاح جمعی از نیکخواهان آن سلسله بر سریر مملکت آسایش گزید از وی رخصت انصراف حاصل نموده بمشهد مقدّس باز آمد.

اما نصرالله میرزا بعد از آنکه از تندباد سطوت دشمن ربا بنای اقامت احمد شاه را در آنولایت در شکست و قصور دید زیاده از اندازه از ساغر جهل و جوانی سرمست صهبای غرور گردیده مهمّ جهانگیری را پیشنهاده مت ساخته. چون گنجینه ثروتش از اندوخته سیم و زری که کفایت تدارک بعضی از مستلزمان [ کذا ] امور سروری و سرانجام ضروریات سپاهی و لشکری نماید خالی بود. بنابراین بترغیب و تحریک برخی از تنگ سایگان که در مزاج شاهزاده دخل کلمّی و در پیشگاه ملازمت اورتبه عالی داشتند خریدار متاع این قسم بد کرداری شده. این معنی را بوی حالی نمودند که جّد اعلای نوآب شاهزاده که حضرت نادر شاه باشد در ایّام سلطنت خود مبلغ خطیری از طلا و نقره و جواهر قیمتی صرف تعمیر و تزیین رواق مطهر حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا نموده هرگاه نوآب عالی که وارث تاج سلطنت و یکی از نتایج آن پادشاه عالی منزلتند مبلغی از طلاآلات و مرصع آلات آن سرکار را

برسم قرض بجهت تهیه سپاه از آن روضه شریف برداشته انشاءالله بعد از آنکه گوهر شاهوار سلطنت در صدف این دودمان قرار گیرد یک در دو در عوض بجای آن اشیائی که اسم و ام بزیوی نهاده اند گذاشته خواهد شد. پس شاهزاده معتمدان بجهت برداشتن آن مال بروضه مقدسه تعیین فرموده بعضی از قنادیل طلا و نقره و ظروف و شمعدان زرین که بجواهر ثمین ترصیع داده شده بود حسب الصلاح متولی و ناظر روضه شریفه برداشته مسکوک گردانیده و مبلغی را بازای مواجب و مرسومات جمعی که در حوزه ملازمتش بودند بمصرف رسانید.

این معنی بر طبع نوآب شاه رخ که مردی معقول و بعلمت عجز در بینائی گوشه نشین و آسایش گزین زاویه خمول بود گران آمده هر چند زبان باندرز و نصایح نصرالله میرزا گشوده و او را از طریق زیاده سری منع نموده شاهزاده بگفته پدر متقاعد و بسخنهاى دلپذیرش ملتفت نشده و علاوه بر آن دست تسلط باموال پدر دراز کرده. این معنی بیشتر باعث نقار خاطر نوآب شاه رخى گشته. و بتشویش مال و بجهت رفع قیل و قال از سرمحبت پدر فرزندی گذشته و با نادر میرزای ولد دیگر خود که بعد از نصرالله میرزا اکبر از سایر اولاد او و جمعی دیگر از بزرگان که در خدمت شاه رخى منشأ اثری میتوانستند شد در باب سرانجام اسبابی که سبب کسر شوکت نصرالله میرزا گردد با ایشان همشور گشته. باستصواب آن جماعت نادر میرزا را وصی و ولیعهد خویش ساخته و باین سبب طرح نفاق و خصومت فیما بین هر دو برادر انداخته رفته رفته معامله بکدورت طرفین انجامید. و مهم برادری بمنازعه و مجادله کشیده بعد از منازعات بسیار نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم نصرالله میرزا وزریده نادر میرزا مغلوب برادر گردید. از مشهد مقدس فرار و با دو بیست سیصد نفر از موافقان بطرف طبرستان ایلغار کرده در آنجا بامیر محمدخان ولد علیمردان خان عرب زنکونی ده بعد از فوت پدر خرد سال بود قانون بی اعتدالی پیش گرفته بعد از اذیت بسیار یکنفر از خواهران او را بلارضای برادر راضی و بعقد و نکاح خود در آورد.

فاما نصرالله میرزا بعد از فرار برادر بعزم خروج برسمند جهانگیری نشسته

نخست از مشهد مقدس آهنک خبوشان کرده که جمعی از اکراد سکنه آن نواحی  
 را بقید اطاعت در آورده قدم سروری فراتر نهد. جعفرخان کرد زعفران‌لو و محمد  
 حسین خان قراچورلو و جمعی دیگر از آن ناحیه گردن بطوق انقیاد نهاده موازی  
 شش هزار کس در موکب شاهزاده مجتمع گشته. حسنخان برادر امیرخان قرائی از  
 امراء خراسان با عریضه پیشکش بخدمت شاهزاده ارسال و حضرتش را بدولت‌آباد  
 که محل تمکن او بود دعوت نمود. نصرالله میرزا با جمعیتی که داشت وارد منزل  
 او گردید. حسنخان بطریقی که می‌شایست از در سردمی درآمده لازمه چاکری بعمل  
 آورده و بعد از یک چندی یکی از صبایای خود را بحاله نکاح او در آورده و آنچه  
 در خزانه مکننتش بود همگی را بطبق عرض نهاده پیشکش شاهزاده کرد. و نصرالله  
 میرزا درازای آن همه مردانگی رسم بدعهدی بمیان آورده باغواهی چند نفر از رؤسای  
 آنجا که با حسنخان عداوت دیرینه داشتند و همه روزه دیده در راه انتظار وقت فرصتی  
 می‌گماشتند مکتوب مجعولی از زبان حسنخان بجانب احمد شاه انشا کرده حاکی  
 براینکه نصرالله میرزا را من در خانه خود نگاه داشته تا وقتی که معتمدی از آن دولت  
 وارد شود او را گرفته بدست او خواهم سپرد. و بنهجی که باید آن مکتوب را ظاهر  
 ساخته علم‌فساد فیما بین شاهزاده و حسنخان برافراخته بساط عناد در میان انداختند.  
 در یکی از روزها که حسن خان بطریق معهود بحضور شاهزاده میرسید شاهزاده امر  
 بگرفتن او فرمود. بعد از گرفتاری او را بقتول و ضبط اموال و املاکش پرداخت.  
 بعد از قتل حسنخان که شاهزاده بجای او بساط تمکن گسترد و هر ساعت در  
 محفل غفلت شارب شراب خوشکوار و هر روز در صحرای دولت‌آباد متوجه صیدشکار  
 می‌بود. محمد سیاه منصور که مدارالیه سرکار شاهزاده بود بجهتی با نواب نصرالله  
 میرزا تارک شیوه وفاق گشته چند نفر از معتمدان میرزا را با خود متفق ساخته و با  
 بعضی از خویشان حسنخان و مردم دولت‌آباد دروازه را مسدود و بعد از مراجعت  
 شاهزاده از نخجیر گاه دری از قلعه بر روی او نگشود. و نصرالله میرزا نظر باینکه  
 اسباب قلعه‌داری که از ائانه جهانگیری است هنوز بدستش نیامده بود لابد با معدودی

که با اوسمت همراهی داشتند ارادهٔ مشهد نمود. و در عرض راه جمعی از سرکرد گانی که با وی طریق موافقت سپرده بودند از ظهور مقدمهٔ حسن خان و نقض عهد میرزا بقر کار خود افتاده دسته دسته از سوکب تخلف ورزیده روانهٔ اوطان خویش گشتند. و چون نوآب شاهرخ خبر قتل حسنخان و سستی حال نصرالله میرزا را استماع نمود قبل از توجه نصرالله میرزا بسمت مشهد ابواب شهر را سدود و کس فرستاده نادر میرزا را از طمس احضار فرمود. نادر میرزا هشتاب خود را بمشهد رسانیده باتفاق پدر والا گهر راه ورود را بنصرالله میرزا بسته در پناه خودداری نشستند. این معنی نیز بیشتر باعث تفرق جمعیت میرزا شده سلک جمعیتی که با او طریق ارض اقدس می پیمودند پراکنده شد و زیاده از چهل پنجاه نفر که آنهم از خاصان و غلامان و عملجات سرکار او بودند در خدمتش باقی نماند.

میرزا اضطراراً دل از ملک و مال و اهل و عیال برکنده متوجه نیشابور شد. عباسقلی خان بیات که بحسب دولت و مکنات و هم از رهگذر وفور سپاه و جمعیت معظمه امراء خراسان و حاکم نیشابور بود نظر بمراعات دودمان بزرگی مقدم شاهزاده را گراسی داشته و بی هیچوجه شیوهٔ تواضع و فروتنی را نسبت بمیرزا فرونگذاشته. نهایت از آوازهٔ بد عهدی میرزا و قتل حسنخان لحظه‌ای در حراست احوال خود کاهل و از شاهزاده دقیقه‌ای غافل نمیبود. و بنوعی که بایست عنان اختیاری در کف شاهزاده ننهاده طریق عزم و ارادهٔ او را در ساحت فکر جهانگیری بنیای معاونت و موافقت نمی پیمود. شاهزاده مدت ششماه را در نیشابور با کمال یأس و نوبیدی بسر برده تا اینکه از مصاحبت عباسقلیخان سیرو در لنج انزوای نیشابور دلگیر شده رخت از ساحت آنولایت بیرون کشید. و چون در ممالک خراسان احدی از امراء و سرکردگان با او در بیابانت نمیزد لابد روی از آن خطه دلپذیر برتافت. و از راه دامغان و سمنان بکردیگر بجانب عراق و از عراق بطرف فارس بدر بار کردیمخان شرافت. کردیمخان باز بنحو پدرانند با او سلوک نمود بعد از ارتحال وکیل الدواد و زدان سلطنت ابوالفتح خان و وکالت زکیخان و پس از آن در عهد دولت ساداتیمخان بدستور زمان کردیمخان معزز و در میانهمرا و اعیان مکرم بود. تا موقعی که علیمرادخان شیراز را محصور کرد. شاهزاده



نصرالله میرزا دو روز قبل از آنکه فتح قلعه شیراز دست دهد بنهجی خود را از قلعه مستخلص ساخته بعلمیرادخان پیوست. چند روزی که علمیرادخان در شیراز توقف داشت همه روزه در مجالست بهره‌مند عز و تمکین و در محفل مصاحبت با آن حضرت موافق و قرین بود. بعد از قتل اکبرخان و مکحول شدن نوآب ابوالفتح خان و سایر شاهزادگان مشارالیه هم نظر بسمت شاهزادگی از این معنی مشوش گشته و راه استخلاص میجست. همین که علمیرادخان از شیراز بیرون شد نصرالله میرزا در انتهای شب در منزل نقل مکان با سه چهارتن از غلامان بطریق فرار عازم خراسان گردید. صبح روز دیگر که رفتن او معروض علمیرادخان شد از رفتن او چندان خیالی بخاطر راه نداده بتعاقب او نفرستاد»

بنحوی که در فوق نگاشته شد شاهزاده نصرالله میرزا بعد از آنکه از موافقت اسرا و سرکردگان خراسان مأیوس گردید بنزد کریمخان شد «نادر میرزای برادر او که خود را همچشم برادر میدانست در مشهد مقدس بساط بزرگی گسترده و نیز بوسواس جمعی از شیاطین انس دست بضبط امسوال و اثاثه سرکار فیض آثار روضه رضا علیه التحیه و الثناء دراز کرده بسیاری از قنادیل طلا و نقره و مرصع آلات دیگر را از آن روضه شریف برداشته و بان اکتفا ننموده جمعی از وسواس پیشگان آن شاهزاده نوجوانرا نیز تحریک برداشتن چند دانه خشتی که از طلای خالص برزبر مرقد سنور نصب کرده دست همت سلاطین کامکار و سرانگشت صنعت استادان مهارت آثار بود نمودند. بمحض این اراده عالیجناب علامی میرزا مهدی مجتهد مشهد مقدس و متولی سرکار دست ممانعت پیش آورده رأی نادر میرزا را از این وادی منعطف ساخت. ولیکن دست بیحرمتی برضبط بعضی از اشیاء و اسباب نفیسه دیگر گشوده از آنجمله سرطوق مکمل که برفرق گنبد مبارک نصب بود بتدایر مشکله از آنجا برآوردند و قالی سیم ناب زر دوز که هفت هزار تومان قیمت و استادان صنعت پیشه بفنون غریبه ترتیب داده نقش سوره مبارکه پس در حواشی آن منقوش و سالی یکدفعه ساخت آن روضه شریف از گستردن آن بساط گرانمایه مفروش بود از فراشهخانه سرکار فیض

آثار برداشته و بآتش انداخته از سیم و زر گداخته آن هفتصد تومان بیشتر بعمل نیامد .  
 و در رواق را که آن نیز بهفت هزار تومان قیمت شهرت داشت مجموع صفحات مرصعی  
 که بر ظاهر آن در نصب شده بود همه را از جای خود برکنندند . خلاصه کلام طلا  
 و جواهر بسیار از آن روضه شریف برداشته تمامی سیم و زر آنرا در دارالضرب مشهد  
 مقدّس بسکه رسانیده اندوخته مخزن مکنّت ساختند . نادر میرزا پس از آنکه مبلغ  
 خطیری از منال سرکار فیض آثار حضرت حاصل نمود نیز بدستور برادر سودای  
 جهانگیری در سرو خیال سروری در خاطر داشت . امّا بنا بر مال اندیشی قدم از اصل  
 مشهد بیرون نگذاشت . و در مدت شش سال که نصرالله میرزا از خراسان دور بود و  
 در فارس میزیست نادر میرزا در مشهد مقدّس و توابع بساط سروری انداخته و با  
 اکثری از امراء خراسان مثل پیرامعلی خان و ممّش خان کردخوشانی و حسن خان ولد  
 عباسقلی خان بیات حاکم نیشابور که بعد از فوت عباسقلی خان پدر در نیشابور فرمانرما  
 بود دوستی و با هر یک از ایشان طرح مؤالفت انداخته و فرد فرد آنها را بفریفتن مال  
 و التفات زبانی بدر بار خویش حاضر ساخت . و همواره راه آمد و شد ایشان بمشهد مقدّس  
 باز و پای تردد هر کدام از محل خود بولایت مذکور دراز بود . از جمله میرمحمدخان  
 عرب زنگویی ( که شمه از احوالش گفته شد ) در این اوقات از مرتبه آدودی بمرحله  
 رشد و تمیز رسیده بعزم زیارت مرقد سلطان الاولیاء و ثامن ائمه هدی و ملاقات نادر  
 میرزا اراده مشهد مقدّس نمود . نادر میرزا غافل از فکر مال و کینه دیرینه میرمحمدخان  
 خردسال گشته خاطر را بملاقات میرمحمدخان مایل و او را با ششصد هفتصد نفر  
 از جماعت اعراب و غیره که باوی طریق ملازمت و همراهی سپرده بودند بشهر داخل  
 ساخت . و بجهت هر یک از همراهان او منازل مرغوب تعیین نمود . و از برای میرمحمدخان  
 در جوار خود بساط تمکین انداخت . و هر روز برسم مصافقات یکدیگر را ملاقات می نمودند  
 بعد از چندی که میرمحمدخان نادر میرزا را سرگرم صحبت و از ظهور صحبت ظاهری  
 فریفته الفت ساخت . نظر بعداوت سابقه که بانواب میرزا داشت کمند همّت بر دنگره  
 خیال دفع او انداخت . در یکی از روزها که عزم دولت سرای میرزا مینمود جمعی از

غلامان خودش را بپوشش سلاح اسر نمود و با جمعیت تمام متوجه سرای میرزا شد. چون مخصوصان میرزا را مظنه آن نبود که بعد از این فیما بین نوآب میرزا و میر محمدخان با ظهور التفات های ظاهری رسم خصومت و نفاق میتواند افتاد. در وقت دخول میر محمدخان بخانه میرزا احدی از حار سین و ارباب کشیک بازوی استناع نگشوده او را و جمعیتش را در اندرون سرا و عمارت راه دادند. همینکه نادر میرزا از حقیقت حال آگاه شد دیگر خودداری نتوانست کرد لابد جمعیتی که در خدمتش حاضر و حاضر و اشاره او ناظر بودند بگیرفت و گیر میر محمدخان و جماعت اعراب مأمور فرمود. و از دو طرف دست مجادله و محاربه گشودند. میرزا مهدی مجتهد مشهد مقدس که سردی صاحب صلاح و تقدس بود بجهت دفع این فساد از خانه خود سوار و بدولتخانه نوآب میرزا ایلغار کرد. چون امر غوغا از حد گذشته و غبار نزاع در میان مرتفع گشته و مصلح و مفسد در آن میان بهیچوجه از یکدیگر ممتاز نمی شد از ضرب گلوله تفنگ یکی از اعراب شانه جناب افاضل پناهی مجروح شده و لابد روی از وادی صلاح جوئی برتافت. مجمل بعد از جنگ وجدال طرفین نادر میرزا گرفتار کمند جلادت میر محمدخان شد. حضرتش را محبوس و بضبط اموالش پرداخت. و دو نفر از خواهران جناب میرزا را با تفاق دو برادری که از ایشان از یک مادر بودند بانادر میرزا برداشته و همش خان کرد را با سر حکومت مشهد گذاشت. و خود علم معاودت بجانب طبس افراشت. چون این وقایع در قندهار بسمع تیمور شاه ولد احمد شاه افغان رسید نظر بالتیاسی که بین او و شاه رخ بود رقمی عتاب آمیز و خطابی تندتر از تیغ تیز به محمدخان نوشته او را از این زیاده روی منع و باطلاق نادر میرزا و برادران اسر نمود. میر محمدخان فرستاده تیمور شاه را مجاب ساخت. و عریضه ای در این باب بامنای دولت تیموری نوشته در سرخص ساختن نادر میرزا بمعاذیر ناموجه و ناصواب پرداخت. این دفعه آتش قهرو غضب تیمور شاه شعله ور گشته مددخان افغان را با شصت هزار کس از قشون افغانه و بلوچ و هزاره و غیرهم بتنبیه و تادیب میر محمدخان و تسخیر طبس فرستاد. بعد از ورود مددخان بحوالی طبس محمدخان سرگشته خوف و تشویش و چاره جوی مهم

خویش گشته . نظر باینکه قوت مقابله و طاقت مجادله با سپاه افغان نداشت . لابد با مددخان بنای سازش نهاده و بدادن مال پیشکش مددخان را فریفته از همانجا او را و سپاهش را مراجعت داد . این خبر بیشتر اسباب اشتعال نائره غیظ و سخط تیموری شده . علیقلی خان پیشخدمت خود را که مردی مردانه و در میان افغان بسیار شجاع و فرزانه بود بچاپاری فرستاد که گردن مددخان را در قید ذلت کشیده او را مجبوراً روانه قندهار سازد . و خود بتمهید یکدو نفر از سرکردگان جزو بتنبیه میر محمدخان پردازد . قبل از ورود علیقلیخان مددخان وسائل انگیزخته و بدست اظهار عذر تقصیر در دامن استشفاع جمعی از ابناء دولت تیموری آویخته عرضه داشت نمود که اگر من بعد مرحمت خدیوانه رقم عفو برجرایم این روسیاه کشد و مرتبه دیگر سروری و سرداری این سپاه را بدین گنه کار تبه روزگار بخشد این روسیاه از روی حسن تدبیر بتلافی مافات و تسخیر طبرستان پردازد . و پس از طی آن مقدس کمر همت بتصرف شهید بسته مقالید ابواب آنولایت را بعد از ظهور افتتاح آویزه گردن اولاد شاه رخ سازد . لاجرم ملتمس او در درگاه تیموری مقبول و با صدور رقم باردیگر بامر سپهسالاری سپاه مشغول گردید . و همت بتسخیر مشهد مقدس گذاشتند بتوجه آنولایت . بدو مشش خان کردخوشانی که از جانب میر محمدخان در مشهد حاکم بود بامر قلعه داری پرداخته ابواب قلعه را مسدود و کسی فرستاده میر محمدخان را از این معنی تسخیر نمود . میر محمدخان با دو بیست سیصد نفر آهنگ ارض اقدس کرده همینکه بظاهر شهر رسید کوس و کرناواختد و بشمشیر جلالت قلب سپاه افغان را از هم شکافته و بطرف ذوالعینی خود را بقلعه در انداخته بمعاونت مشش خان پرداخت . و تا مدت سه ماه عمده روزها از بام تا شام بین الجانبین ابواب جنگ وجدال مفتوح و سرخ دانهای طرفین از نولک میر و دم خنجر دلیران سجروح و مذبح بود . آخرالامر با مصواب جمعی از علمای مشهد طرز مصالحه بمیان آمد . باین نهج ده چون غرض اصلی پادشاه افغان استخلاص . نادر میرزا است پس فرستاده نادر میرزا را از طبرستان آورده تسلیم مینمائیم . مددخان هم باین معامله متقاعد گشته و معتمدی از جانب میر محمدخان بطبرستان رفته میرزا

را با کوچ و متعلقان از طبرستان آورده بمندخان سپردند. و اواز خاج مشهد کوچیده عازم قندهار شد. و از برای نادر میرزا در هرات محل سکونی تعیین و بجهت اخراجات یومیه و اسباب ساحتی ضروریه وجه معتدبه از جوه دیوانی آنولایت معین شد. میرزا چندی که در هرات بسر میبرد همه روزه بمصاحبت و موافقت شاهزاده محمود خلف ارشد تیمورشاه که از عهد سلطنت جدش احمد شاه ابدالی تا این زمان فرمانفرمای دارالسلطنه هرات هم منزل و گاهی در رکاب شاهزاده ششارالبیه از گلگشت صحرا و شیر شکار نشاط افزای دل بود. همین که جناب نصرالله میرزا از اردوی «علیمراد خان زند» تخلف ورزیده عازم خراسان و باذن و اشاره میر محمدخان وارد مشهد گردید نادر میرزا از اسنای دولت تیموری باراده توجه بارض اقدس استمداد نموده حسب الصلاح بعضی از اسنای دولت با جمعیتی بسیار از افغانه آهنگ مشهد نمود. نوآب نصرالله میرزا نیز بمعاونت و موافقت ممش خان کرد بعزم مقابله و مجادله از مشهد بیرون آمده بعد از تلاقی فریقین و نزاع وجدال جانبین فتح و نصرت قرین حال نصرالله میرزا گردید. نادر میرزا و افغانه مغلوب و نصرالله میرزا بهره یاب مقصود و مطلوب گشته بمشهد مراجعت و نادر میرزا بطریق فرار بشهر طوس که در هشت [ظ. چهار] فرسخی مشهد واقع است رفته توقف نمود» (نقل از گلشن سرادابوالحسن غفاری با اندک اختصاری) ص ۹۷ س ۱۹ چون جعفرخان کرد که در چناران سکنی داشت واقعه رفتن نصرالله میرزا بچناران را اعتماد السلطنه در کتاب مطلع الشمس در حوادث سال ۱۱۶۳ شمرد و آن سهو است چه نصرالله میرزا در این تاریخ کودکی خردسال بوده و باید این واقعه پس از سال ۱۱۸۲ باشد.

ص ۹۹ س ۱۸ غازی الدین خان مشهور بعمادالملک - غازی الدین خان پسر بزرگ نظام الملک آصف جاه و برادر اعیانی ناصر جنگ. نام اصلی وی میر محمد پناه و باقر الدین خان خویشی و قرابت داشت در ۱۱۶۵ بمرگ مفاجا در گذشت. و پسر او غازی الدین خان ثالث است که بعمادالملک لقب یافته است.

۱- برای شرح حال وی رجوع شود بجلد اول مآثر رحیمی چاپ کلکته قسمت دوم ص ۳۶۱

ص ۱۰۰ س ۱۲ و صبیحہ عالم گیر را بازدواج تیمور شاه ولد خود در آورد .  
در فهرست التواریخ آمده که احمد شاه دختر احمد شاه بن محمد شاه را برای تیمور  
ازدواج کرد . و این ظاهر آسهواست و صحیح چنانکه در تواریخ هند یاد شده و گلستانه  
هم در این کتاب گفته دختری که برای تیمور گرفته دختر عالم گیر بوده نه دختر  
احمد شاه .

ص ۱۰۲ س ۱۹ احمد خان بنگش پسر محمد خان بنگش است . و شرح حالش  
در کتاب حدیقه العالم چاپ هند مذکور است .

ص ۱۱۹ س ۱۴ شاهرخی - شرح حال شاهرخ و بعضی از حوادث دوران  
پادشاهی در این کتاب بتفصیل ذکر شده . لیکن چون وی و پسرش نادر میرزا  
آخرین کس از دودمان افشاریه اند که در قسمتی از خاک ایران نام سلطنت بر آنها  
بوده و استقلالی داشته مناسب نمود که شرح حال او و روزگار دو پسرش نصرالله  
میرزا و نادر میرزا و پایان کار این دودمان را در اینجا باختصار بیاوریم .

شاهرخ پدرش رضا قلی میرزا پسر نادر شاه و مادرش فاطمه سلطان بیگم دختر  
شاه سلطان حسین صفوی است که در برج جدی و نیمه شهر رجب سال ۱۱۴۳ هجری  
ازدواج رضا قلی میرزا در آمد . و در مشهد جشن باشکوهی برپا گردید و شاهرخ در  
سال ۱۱۴۶ متولد گردید .

میرزا زکی که از جمله ندمای نادر شاه بود اسمی ده ماده تاریخ تولد او را  
نشان دهد یافت و گفت «شاهرخ»<sup>۱</sup>

شاهرخ پس از کشته شدن نادر شاه با سایر اولاد که در کلات بودند گرفتار  
و پس از کشته شدن دیگران با امر علی قلیخان محبوس گردید<sup>۲</sup> . شاهرخ پس از گرفتاری  
علیشاه از طرف اسرای خراسان در تاریخ هشتم شوال ۱۱۶۱ هجری سلطنت برداشته شد<sup>۳</sup> .

۱- عالم آرای نادری ص ۸۸ .

۲- ریاض السیاحه

۳- معجم الانساب ص ۳۸۹

وقتیکه خبر توجه ابراهیم شاه با امرای خراسان رسید در رکاب شاهرخ بعزم رزم ابراهیم شاه حرکت نموده در محلی از نواحی استرآباد که در کنار رود گرگانست اردو زدند در این موقع ابراهیم شاه با جمعیت خود بسمنان رسید. و سرخه را اردوگاه خویش ساخت. لیکن سپاهیان او بی آنکه جنگ و پیکاری کنند از او روگردان شده دسته دسته و فوج فوج بشاهرخ پیوستند. ابراهیم شاه مجبوراً فرار کرد و بعد بدست کسان شاهرخ گرفتار و کشته شد. در همان هنگام توقف استرآباد باستصواب امرای خراسان عدّه از سرداران را مأسور ضبط عراق و فارس و آذربایجان و اصفهان نموده بمشهد مراجعت نمود.

در اوائل سال ۱۱۶۳ چند نفر از اسرا از شاهرخ شاه رنجیده و او را در هشتم محرم از پادشاهی برکنار کرده و سیرسید محمد متولی را بسلطنت برداشتند و شاهرخ شاه را در بند کرده و پس از آن او را از حلیه بینائی عاری نمودند. از این واقعه هنوز چند روز پیش نگذشته بود که یوسفعلی خان جلایر و زالیخان برادرش بحمايت شاهرخ برخاسته و شاه سلیمان ثانی را کور و شاهرخ نابینا را در ربیع الثانی ۱۱۶۳ دوباره سریر آرای اورنگ پادشاهی کردند.

در این مرتبه شاهرخ بواسطه کوری و بیچشمی از رسیدگی بکارهای سلطنت عاجز و ناتوان بود و امرائی که بر او مسلط بودند مانند یوسفعلیخان جلایر و جعفرخان کرد و میرعلمخان خزیمه هر یک بنوبه اقتدار خویش در امور سلطنت دخل و تصرف می نمودند.

پس از آنکه احمد شاه درآنی بر شهرستان مشهد تسلط یافت نورمحمدخان افغان را بنیابت سلطنت شاهرخ مقرر داشت ولیکن پس از شکست سرداران درآنی در مزینان محمدخان را بهرات احضار و امیرخان قرائی را بخدمت شاهرخ گماشت. چندی بعد شاهرخ فریدونخان گرجی غلام را بنیابت سلطنت معین کرد. و او تا موقعیکه نصرالله میرزا و نادر میرزا بعد بلوغ ورشد رسیدند در آن شغل برقرار بود. نصرالله میرزا

در همان اوّل شباب فریدونخان را از میان برداشت و خود بفرمانفرسائی و بنیابت از جانب پدر برسیدگی اسور پرداخت. ولی در آن موقع جز نام پادشاهی برشاهرخ نمانده بود. و دائره اقتدار و نفوذ پادشاهییش از حدود شهرستان مشهد تجاوز نمی کرد. شاهرخ بزودی از حرکات و رفتار پسر رنجید. و خواست او را ببهانه ای از مشهد دور کرده و نادر میرزا را دخیل اسور سلطنت گرداند. باین اندیشه نصرالله میرزا را بنام درخواست کمک از کریمخان برای سرکوبی سرکشان روانه شیراز کرد. و در غیبت او نادر میرزا را بنیابت خویش برقرار ساخت. این سفر نصرالله میرزا که در سال ۱۱۸۱ بود بیش از شش ماه طول نکشید و دوباره بمشهد برگشت. و نادر میرزا از ترس برادرش مشهد را ترک گفته بچهاران رفت. چندی از این قضایا نگذشته بود که احمدشاه برای مرتبه سوم بخراسان آمد. و بطوریکه ذکر شد در رزمهائی که نصرالله میرزا با سپاه افغان کرد هنر نمائیها نمود و شجاعتهای او بروز کرد که موجب آفرین دوست و دشمن گردید. و شاه درآنی پس از چند ماه محاصره مشهد بالاخره با شاهرخ از در آشتی درآمد. و از اطراف مشهد حرکت کرد و بتهران بازگشت. پس از رفتن شاه درآنی نصرالله میرزا بخیال افتاد که اسراء خراسان را بطبیع ساخته و بکمک آنها سلطنت ایران و اقتدار از دست رفته خاندان خویش را بپست آورد. از این رو با بعضی از اسرای خراسان در کشاکش شد. و چون شاهرخ با رفتار و حرکات پسر موافق نبود. و او را دل بسوی نادر میرزا برفت نصرالله میرزا از کوشش خود نتیجه ای بدست نیاورد و اقتداری حاصل نکرد.

در سال ۱۱۸۸ که حسنعلیخان قاجار بمشرب بجهانسمروز بجزیره آذربایجان آمد نصرالله میرزا بسوی او آمد. و از او کمک و مساعدت خواست. این امر بدست نادر میرزا بازگشت. و در سال بعد چون با تحرکات پسر موافقتی نداشت در مشهد بمشرب اضطررآدوباره راه شیراز پیش گرفت و بکریمخان پادشاه رسید. و در مشهد بماند و باز بشیراز رفت. و پس از تصرف شیراز بدست علیمرادخان از او آموخت که در مشهد فرار کرد و بخراسان بازگشت. هنگامی که نصرالله میرزا بمشهد برگشت نادر میرزا



که در هرات سبزیست با جمعی از سپاهیان هرات بمشهد آمد. و با برادر جنگ کرد و هزیمت یافته دوباره بهرات باز گشت. و نصرالله میرزا در مشهد بلا معارض بفرمانفرمائی پرداخت. و چنانکه از احکام و فرامین او پیداست در سالهای ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ بحکومت مشهد مشغول بود.

نصرالله میرزا جوانی شجاع و دلیر و متهور و بی باک بود. و میدان رزم را چون سحفل بزم می شمرد. دستش گشاده و از صفت جود و سخاوت بهره نبود. در اوائل سرداران خراسان او را ولی نعمت میخواندند. با این حال پدرش شاهرخ او را بمال مدد نکرد. و از این روی در ایام حکومتش کاری از پیش نبرد.

نصرالله میرزا در آخر عمر مبتلا بکشیدن تریاک که تازه میان بعضی از بزرگان رایج شده بود گردید. و بواسطه این ابتلا از تمام آن شجاعتها و دلیریها که داشت بی بهره گشت. و تا مدتی در گوشه خانه باسور حکومت می پرداخت تا در سال ۱۲۰۰ درگذشت.

زوجه اش یکی دختر کاظم خان ولد ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر زاده نادر و دیگری دختر حسنخان قرائی بود.<sup>۴</sup>  
سجع مهرش در اوائل فرمانروائی.

«نصرالله بن شاهرخ»

بود بعد از آن سجع مهرش باین بیت تغییر و نقش یافت.

آنکه شاید از شرف برادر گهش خورشیدرخ

شاه دین را بنده نصرالله بن شاهرخ

و این سهر در فرامین و احکام بسیار که در زمان فرمانروائیش صادر شده

دیده می شود.

\*\*\*

نادر میرزا پس از برادر از هرات بمشهد باز گشت و بنیابت پدر باز زمام امور

۱- فوائدالصفویه

۲- زیورآل داود و کلشن مراد

را بدست گرفت. و مدتی در آن کار بود تا آنکه در سال ۱۲۱۱ آقا محمدخان قاجار تمامی بلاد ایران را تسخیر کرده بخیال تسخیر خراسان بمشهد مقدس شد. شاهرخ با جمعی از علما و سادات و چند نفر از پسران خان قاجار را استقبال کرد و پیشکشها گذراند. خان قاجار پس از ورود بمشهد شاهرخ را با پسران و نوادها از خراسان کوچ داده مسأور مانند سازندگان نمود و شاهرخ در راه وفات یافت.

صاحب بستان السباحه در باره شاهرخ نوشته است :

«شاهرخ ، بهمه صفات ذمیمه آراسته بود خست و دنائتش بمرتبه ای بود که فلسی را از اولاد خویش مضایقه سی کرد. و جواهرات نادری را سخفی کرده از پسران خود پنهان می نمود. عاقبت آقا محمد خان با شکنجه بسیاری از جواهرات را از او بگرفت. و سرگ او در اثر آن شکنجه ها بود.»  
وابوالحسن قزوینی در فوائد الصغویه گوید.

«شاهرخ همواره از ثنات اظهار فقر و فاقد می درد. آقا محمدخان او را شکنجه کرد. و چندین صندوق جواهر زبده که بمهر محمد شاه بایری و نادرشاهسرا بمهریه از وی گرفت. و شاهرخ در اثر شکنجه بدورد حیات گنت.»  
زوجه اش یکی دختر کاظم خان فرزند ابراهیم خان نهرالدوله سادات و دیگری صبیه میرزاخان سلطان جلایر بود.

مهر شاهرخ در فرامین و احکامی که از او باقی است مجموعاً مشهور است زیرا است :

۱- مهر ابتدای پادشاهیش که تاریخ آن (۱۲۱۱) است و در آن چنین می باشد.

«مظہر الخلف التوی شاهرخ»

۲- مهر مربعی است که در بالای مربع «بسم الله» و در پایین آن «محمد» نقش است.

آنکه باشد کلب سلطان خراسان شاهرخ

روز و شب بر در گهش ساینده مهر و ماهرخ

۳- هنگامی که احمد شاه درآنی در ۱۱۶۸ بر مشهد تسلط شد طبق قرار داد شاهرخ سجع مهر خود را تغییر داد و این بیت را در آن نقش کرد.

یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه

این مهر پس از رفتن احمد شاه از خراسان و احضار نور محمد افغان از مشهد بکار برده نشده. ولی مجدد در تاریخ ۱۱۸۳ که احمد شاه باز بخراسان آمد در فرامین آن عهد دیده می شود.

۴- در فرمانی که در ۱۱۸۳ صادر شده سجع مهر شاهرخ چنین بوده.

نظام یافت بلطف جناب مرتضوی

... بجهان دین و دولت صفوی (لایقراء)

۵- سجع مهرش در اواخر پادشاهی همان نقش مهر دوم با اندک تغییر بدین صورت بوده.

آنکه شد در بان سلطان خراسان شاهرخ

روز و شب بر در گهش مالند مهر و ماهرخ

و این مهر در فرمانی که در ۱۲۰۸ صادر شده ملاحظه شد

\*\*\*

نادر میرزا پس از تسلیم شاهرخ با بستگان خویش بهرات رفت. و پس از چند سال باز بخیال تسخیر خراسان و بدست آوردن حکومت از دست رفته بمشهد آمد. و چندی ماه مشهد را متصرف بود. تا آنکه محمد حسین خان سردار از جانب فتحعلیشاه مأمور دفع فتنه او گردید. و کار نادر میرزا بتحصن کشید. و زمان محاصره بطول انجامید. و اسر مردم بصعوبت رسید. میرزا مهدی شهید بار و ساء و اعیان بلاد مواضعه کرد. که وقت معهودی هنگام یورش سردار مزبور شهریان دست از جنگ برداشته بصورت فرار رو بحرم محترم گذارند. و خود سردار را هم از این مواضعه

مستبوق کردند. چون وقت سعهود این آثار بروز کرد. نادر میرزا که از حقیقت حال مطلع گردید. و دانست این کار با اشاره سید صورت گرفته. با استعداد تمام بخیال انتقام متوجه صحن مقدس شد. مرحوم شهید که با علما و اشراف بلد در حرم ملتجی بود. از آمدن نادر میرزا مطلع شده از حرم بیرون آمد و بطرف او روان شد. شاید وی را بنصایح و سواعظ آرام کرده و از فکر انتقام منصرف سازد. قضا را نزدیک بست بالا خیابان مجاذی دارالضیافه نو آری بنادر میرزا برخورد. و او پس از زشت گفتن و دشنام دادن اتباع خود را امر بزدن و بستن میرزا مهدی نمود. تیمور نام نسقچی تبریزی بر آن سید فرود آورد و خود با پای چکمه لگدی چند بر سینه و پهلوئی سید زد که بدن آسیب پس از دو روز در گذشت، و در همان شب ده یازدهم رمضان ۱۲۱۸ بود سر کردگان شهری که مستحفظ بروج و دروازه‌ها بودند دروازه‌ها را بر روی سپاه قاجار گشودند. از آن جمله قربان اردلان پدر رمضان خان کهنه بسیجی مستحفظ دروازه سراب و رضا خان لر مستحفظ دروازه پائین خیابان دروازه رابار کرده و لشکر سردار را راه داده و سپاهیان قاجار نزدیک بست رسیدند. نادر میرزا را مجال قرار نماند روی بفرار نهاد. ولی راه را کم کرده با آنکه تا بصبح راه برید باعداد خود را پشت دروازه مشتبه دید.

بعضی نوشته اند که اثر قدم او را سزادگان بردند و در آنجا او را گرفتند و با چندین نگهبان او را بتهران فرستادند.

میرزا صادق وقایع نکار در تاریخ جهان آرا ضمیمه شرحی نادر میرزا را آورده است. خلاصه اش این است :

«خوانین خراسان امضای عهود سابق را بحسین خان سردار لاحق آمدند. در مقدمه در تقدیم خدمت یکدیگر را سابق هر کدام را دینی از حصار و محاصره او را در حصار او را از تنگی محاصره از برگ فراز میجوهر. مدتی چند ماه اقامت مرا در قلعه کبری را در اطراف آن حصار بنیم بودند. و در این مدت اهل شهر از بلای فحط و غلا در غذایی الیم. چون نرد رمضان آنکار آمد. بهلال اقبال نادر میرزای امشار

در چنگ محاق ادبار گرفتار. شیر مردان میدان کارزار از اطراف رایات غلبه برافراشتند. و حرسه بروج نیز باستخلاص خویش جانب حراست فرو گذاشتند. باره بیکبار مسخر آمد. و در دل شب در عرصه شهر غوغای روز محشر پدید...

نادر میرزا در ظلام آن شام تار فرار را روی بروستاق کوهسار آورد. از آنجا که بختش چون روز دولتش تیره بود راه بجائی نبرد و طریق مخلصی نتوانست سپرد. بجمعی از مردم رساتیق حومه شهر دچار گردید. و بکمند اعمال ناشایسته خویش گرفتار...

و از مصدر سلطنت اشارت رفت که نادر میرزا را با اولاد و احفاد صغیر و کبیر مسلسل بسلاسل و سقیید باغلال روانه درگاه سپهر مشال سازند... در اواخر شهر ذی قعدة الحرام اجرای سیاست و سزای مخالفت را نادر میرزای خذلان نشان با سلسله و اعوان در سلسله و اغلال سیاست گاه درآمد. و نهال اعمال ناشایسته اش با بیاری تیغ سیاست هنگام ثمر زبانش که با سر ضبط اموال سرکار رضا (ع) سخنی سرائیده بود تا اظهار تشفع ممنوع آید مقطوع گردید. و دیده اش که با وجود آن جسارت باز بخیره مرقد شریف را نظاره نمود مقلوع. دستش که بقتل ذریه رسول خدا پای از اندازه بیرون نهاده بمواصلت کزلک از سرافقت سرفق سجهور گردید. و جثه اش بعد از افتراق روح از وی باختناق طعمه کلاب عقور. و بسایر اولادش که از آن شجره... بودند و فروع آن اصیله هم از آن پیمان سیاست پیمودند. و کشت وجود جمله را از مزرعه حیات بداس فنا درودند...»<sup>۱</sup>

چنانکه در فهرست التواریخ مسطور است «نادر میرزا با دو پسرش عباس میرزا و ابراهیم میرزا کشته شدند. و طهماسب میرزا و خالق ویردی میرزا و محبعلی میرزا نابینا شدند. و رضاقلی میرزا و مصطفی قلی میرزا سمرقند در فارس گردیدند.» صاحب ریاض السباحه گوید: «خلیل میرزا اولد دیگر شاه رخ اکنون در شیراز مقیم است»

۱- تاریخ جهان آرا بنقل از کتاب شجره طوبیه تألیف مرحوم میرزا محمد باقر مدرس آستان

قدس رضوی والد نگارنده

زوجات نادر میرزا یکی دختر علی مردانخان زنگوئی. و دیگر شهربانو بیگم دختر میرزا اسماعیل خادمباشی آستان قدس رضوی بود. این زن ابتدا بزوجهیت پسر عمش محمدصادق ولد میرزا عبدالله بن میرزا داود درآمد. و پس از مرگ او که در تاریخ ۱۱۹۳ اتفاق افتاد نادر میرزا او را بزنی بگرفت. ۱

نادر میرزا را چندین سجع مهر بوده که نقش یکی از آنها این مصرع است.  
«بنده درگاه سلطان خراسان نادر است»

و سجع مهر دیگر او این بیت است.

لافتسی الاعلی لاسیف الال ذوالفتار

نادر عصم ز لطف حقی غلام هشت و چار

و این مهر همان مهر نادرشاه جد اوست که بدست نادر میرزا افتاده و در بعضی از فرامین آنرا بکار برده و تاریخ مهر ۱۱۴۴ است.

و این مهر با مهر وقفنامه نادر شاه که در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ است تطبیق و هر دو باهم برابر بود و معلوم شد که خاتم نادری است.

مهر دیگر او شبیه به مهر نصرالله میرزا برادرش میباشد با تبدیلی نصرالله بنادربان عبارت آنکه شاید از شرف برادر گمش خورشید رخ

شاه دین را بنده سلطان نادر بن ساعرخ

و در احکامی که در حدود سال ۱۱۹۰ از او صادر شده این مهر دیده می شود. و مهر دیگری او راست که در اواخر عمر یعنی سن از ۱۲۰۰ و پس از مرگ برادرش بکار برده است و نقش آن چنین است.

«شاه دین را بنده سلطان نادر است»

و این مهر در حکمی که از او در ۱۲۰۰ صادر شده در سلاطین

ابوالحسن قزوینی در فوائد الصغیره می آید.

نصرالله میرزا و نادر میرزا برادرش که بنوبت حکومت مشهور دانسته اند.

۱- تذکره آل داود نسخه خطی

توانستند اسوال آستان قدس را بیغما بردند و جمیع جواهرات و طلا آلات را حتی ضریح طلا که شاه طهماسب ماضی با تمام رسانیده بود و خشتهای طلا و سرطوق طلا و درپائین پای مبارک که بجواهرسکلیل بود و همچنین قنادیل مرصع و طلا و نقره را سکه زدند و خرج شرب الیهود خود کردند.

وقالی زرین باف که در خزانه بود بآتش سوختند و زر آنرا مصرف نمودند. ص ۱۱۹ س ۱۹ علیا جناب گوهر شاد پیغم بنت حضرت شاهرخی را بعقد تیمور بر آورد.

ابوالحسن غفاری در کتاب گلشن مراد گوید: «شاهرخ در عوض دختر خود صبیح فریدون خان گرجی را در معرض مبادله بصورت اشتباه در آورد (رجوع بصفحه ۴۳ حواشی و توضیحات شود).

ص ۱۲۱ س ۲ در اواخر جمادی الثانی ۱۱۸۵ دنیای فانی را وداع نمود. در تاریخ وفات شاه درانی گفته های مورخان مختلف است.

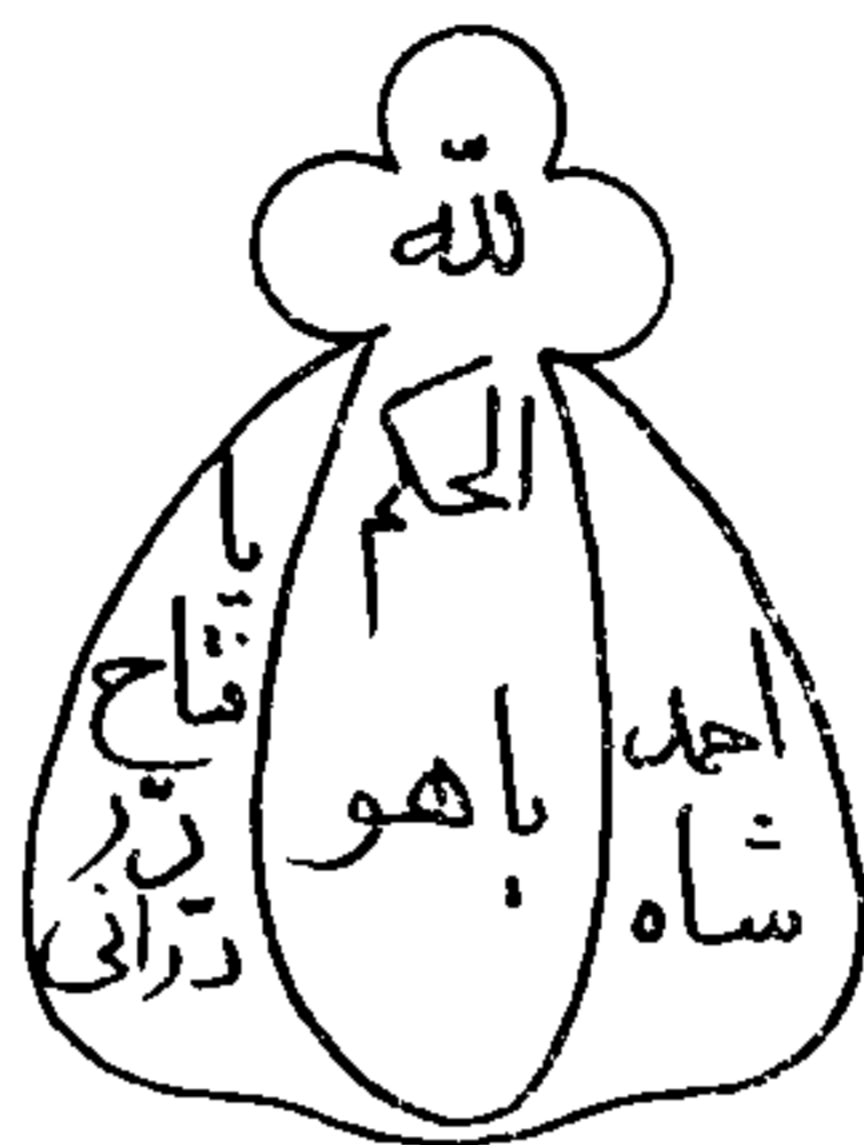
در فهرست التواریخ و زینت التواریخ و وفاتش بسال ۱۱۸۰ ذکر شده و در مطلع الشمس و کتاب حاضر (مجموع التواریخ گلستانه) و تاریخ میر عبدالکریم بخارائی مرگ وی بسال ۱۱۸۵ یاد شده. و صاحب تاریخ سلطانی گوید: «فوت احمدشاه در شب جمعه شهر رجب ۱۱۸۶ بوده است.»

و ابوالحسن غفاری در تاریخ گلشن مراد وفات او را بسال ۱۱۹۲ دانسته است. و صاحب تاریخ درانی با آنکه وفاتش را مانند غفاری در ۱۱۹۲ نوشته ولیکن مدت سلطنتش را بیست و سه سال گفته در صورتی که اگر فوتش در این تاریخ درست باشد باید مدت پادشاهی سی و سه سال باشد نه بیست و سه سال.

و ابوالحسن قزوینی در فوائد الصفویه گوید: «شاه درانی در آخر عمر زخم ناسوری در بینی بهم رسانید. و مانند زنان مقنعه بر سر و صورت سی انداخت. و در سال ۱۱۸۳ وداع این عالم کرد. و گفته صاحب این کتاب اقرب بصحیح است.

نقش سکه شاه درانی این بیت بود

سکه زن برسیم و زرازوج ماهی تابماه  
حکم شد از قادر بیچون باحمد پادشاه  
و سجع مهرش بدین صورت بوده.



ص ۱۲۹ س ۱۰ از خروج عبدالخالق مطلع گردید: گلستانه در این کتاب از خاتمه کار عبدالخالق چیزی ننوشته و اکتفا بشکست و همزیمت او نموده. ولیکن ابوالحسن قزوینی در کتاب فوائد الصغویه گوید: عبدالخالق دستگیر و سکه جوی گردید و این واقعه در تاریخ ۱۱۸۶ بود.

ص ۱۲۹ س ۲۱ تیمور خان پسر احمدخان درانی بعد از پدر از سال (۱۷۷۳-م/۱۷۹۲ م) سلطنت کرد. اعتضاد السلطنه در سوانح و وقایع افغانستان گوید: (تیمور شاه سرد) که مطابق سال ۱۲۰۶ است تاریخ فوت اوست.

ص ۱۳۵ س ۹ از جمله میر حسنخان خراسانی - این واقعه را آذر بیگدلی در آتشکده چنین نقل کرده است: «میر حسن نامی از جانب نادرشاه به سلطنت: بضبط) مالیات اصفهان مأمور بود. میرزا سید رضا خان صدر را نادرشاه به صافهت شاه سلطان حسین صفوی سرافراز و حسب الحکم نادری حاکم آذربایجان بود. مجبوس ساخته از دولت علیشاه سرمازرد اهل اصفهان از خوف بازخواست سلطان بقلمش پرداختند.»

ص ۱۴۳ س ۱۴ میرزا ابراهیم مجتهدوی از زادادان صفوی و سینه نسبی این است



میرزا ابراهیم بن میرزا محمد باقر رضوی بن محمد علی بن محمد مهدی بن سید محمد حسن رضوی ساکن همدان. او برادر سید صدرالدین شارح وافیة تونی است که از فقها و مجتهدین بنام است. صدرالدین ابتدا از همدان بقم رفت و در فتنه افغان دوباره نزد برادرش میرزا ابراهیم بهمدان بازگشت. و پس از چندی از آنجا بنجف اشرف شد. و در آنجا بود تا در سال ۱۱۵۰ اندوفاقت یافت.

و برادرش میرزا ابراهیم پس از مزگ برادر از همدان بکرمانشاهان انتقال کرد و در همانجا وفات کرد.<sup>۱</sup>

سید عبدالله بن سید نورالدین بن سید نعمت الله در کتاب اجازات خویش نام میرزا ابراهیم و برادرش را یاد کرده و گوید: در سال ۱۱۴۸ او را در همدان ملاقات کردم و تا مدتی که در همدان اقامت داشتم شب و روز با او معاشر بودم. در آن هنگام مشغول بشرح کردن کتاب مفاتیح بود. و آن (حال تألیف کتاب سال ۱۱۶۸) بمقیم بلده کرمانشاهانست.<sup>۲</sup> میرزا ابراهیم را پسری بنام سید محمد باقر بوده که صاحب تکملة امل آمل او را در عداد علماء همدان سی شماره کرد.<sup>۳</sup>

ص ۱۴۷ س ۱۶ مهر علیخان تکلمو - هنگامی که ابراهیم شاه در سرخه سمنان هزیمت شد. شاه رخ شاه حسب الصلاح امرای خراسان مهر علیخان تکلو را بحکومت همدان معین کرد.<sup>۴</sup> و او از جانب شاه رخ شاه در آن شهر اقامت داشت و خود را سردار میدانست. و شش هفت هزار سپاه و زنبورک و نقار خانه او را بود کریمخان بر او تاخت و جمعیتش را متفرق ساخت.<sup>۵</sup>

ص ۱۶۷ س ۴ بعد از شکست حسن علیخان - چنانکه در این کتاب در صفحات

۱- شجره طیبه در احوال سلسله سادات رضویه

۲- اجازات نسخه خطی متعلق بکتابخانه آقای دکتر جلال محدث

۳- تکملة امل الامل شیخ عبدالنبی قزوینی نسخه خطی متعلق باقای دکتر محدث

۴- آتشکده آذر

۵- گیتی گشا ص ۱۷ و زینة التواریخ

۱۶۶-۱۶۸-۱۷۹۹-۱۸۰ بتفصیل گذشت حسنعلیخان والی کردستان از سلیم پاشا به شکست خورده و متواری شد. و در موقع رفتن کریمخان بکردستان خسروخان نوه سبحان وردیخان فرمانروای آن سامان بوده است. لیکن در گیتی گشا و زینة التواریخ است که «چون حسنعلیخان کرد اظهار اطاعت و انقیاد نسبت بکریمخان نمیکرد کریمخان پس از مغلوب کردن مهر علیخان تکلو متوجه کردستان شد. حسنعلیخان و پیروانش خواهی نخواهی قبول فرمانبرداری وی کردند»

ص ۱۶۸ س ۱۰ در بیان احوال کریمخان زند طایفه زندیه عشیره‌ای از عشائر فیلی و شعبه‌ای از الوار بودند که مدت‌ها در ملایر ماوی گرفته و بصحرانشینی بسر برده و در قریه بری از توابع ملایر و نواحی همدان نشیمن داشتند. بواسطه خوی صحرانشینی و سلحشوری که در آنها بود حاضر برای قبول طاعت از کسی نبودند. در زمان تسلط افغان بر ایران و تصرف قسمت غربی ایران از طرف ترکان عثمانی مردم این طایفه پیوسته بترکان حمله کرده و آنها را کشته و غارت کرده خود را بیکسومی کشیدند. در زمان پادشاهی نادر شاه باباخان چاپشلو بتدبیر بر بزرگان این طایفه دست یافت و جمعی از مردان آنها را بی خبر کشت. و بقیه سردان و زنان و کودکان ایشان را توج داده بخراسان در نواحی ابیورد و در جز سکنی داد.

طایفه زندیه در زمان دولت علیشاه و یا بگفته صاحب آشکده در سال ۱۱۲۰ از ابیورد و در جز حرکت و بمحل خود رفته در قریه بری و نمازان از توابع ملایر جا گرفتند

اینحاق خان و بوداقخان دو برابر بودند. در میان طایفه زندیه سردارانی بودند که اولی که مهمتر برادران بود دو پسر داشت یکی بنام کریمخان و دیگری سید علیخان. و اینحاق خان در ملا بیروقات یافت و در قریه کلو سجد و نماز داشت. مرحوم ادیب الممالک در روزنامه ادب که در مشهد منتشر می‌شد در باب قریه

۱- زینة التواریخ

۲- گیتی گشا ص ۹ و المثلین مراد

پدر و مادر کریمخان و کیل چنین می نویسد «قریه گلو شجره که از آنجا تا شهر ملایر یک فرسخ است مسقط الرأس کریمخان و کیل است ، و نگارنده اوراق مضمع ایناق زند پدر کریمخان مرحوم را که در باغچه آقا میرزا محمود شمس العلماء واقع شده است دیدار کرده و در عشر آخر صفر المظفر ۱۳۱۱ رؤیت و بر تربت وی فاتحه و اخلاص دمیده . شوشه قبرش را از سر صاف دیدم که شهریار زند در زمان سلطنت خود از شیراز فرستاده است .

مادر کریمخان طاب ثراه نیز در قریه پری از دهات ملایر مدفون است . و در سنه ۱۲۹۹ که نگارنده اوراق از عراق بیروجره می رفتم در آن سامان در قریه پری که در اثناء طریق بود در خانه دهقانی بیتوته نمودم و آن مرد سرا بر تربت والده پادشاه زند دلالت نمود .

اول کسی که از ابن طایفه قدم بر مسند فرمان روائی گذاشت . کریمخان زند که برادر بزرگتر و سمت ریاست بر طایفه خود داشت بود . وی پس از آنکه در قریه پریه جای گرفت پنجاه نفر از طایفه زند را با جمعی از الوار دیگر با خود متفق کرد و براه زنی پرداخت .

ابراهیم شاه جمعی از سپاهیان خود را برای تنبیه او فرستاد و کریمخان با عده خود بمقابله او شتافت . چون سپاهیان افشاریه با توپخانه بودند از این جهت کریمخان نتوانست ابتدا از عهده مقابله با آنان بر آید پس در قریه پریه که در تصرف او بود بنجاران حکم کزد که درون دو درخت را خالی کنند و بوضع توپ در آرند . و چون آن کار ساخته شد چند گلوله هم از سنگ تراشیده و در جنگ با افشاریه بکار برده بدشمن شلیک کردند . از قضا گلوله سنگی بر سردار افشاریه رسید و او را کشت . و کریمخان بی محابا بسپاه افشاریه حمله کرد و داد جلادت و دلوری داد . و با اینکه افشاریه پیش از ده هزار نفر بودند تاب مقاومت نیاورده فرار اختیار کردند . و ده ضرب توپ و ده ضرب خمپاره و مقداری اسباب جنگی دیگر بدست کسان کریمخان افتاد .

کریمخان پس از آنکه بر مهر علیخان تکلو که از جانب شاهرخشاه سرداری شهرستان همدان داشت چیره گشت و حسنعلیخان کرد والی کردستان را مطیع فرمان خویش کرد در ۱۱۶۳ با علیمردانخان بختیاری متفق گردید. و در سال ۱۱۶۴ ابوالفتح خان بختیاری حاکم اصفهان رامغلوب و در ۱۸ محرم این سال اصفهان را بتصرف آوردند. و میرزا ابوتراب پسر میرزا مرتضی صدرراشاه اسمعیل لقب داده بسطنت برداشتند. بعد از چندی موافقت آندو بمخالفت انجامید. و در سال ۱۱۶۵ هنگام توقف علیمردانخان و شاه اسماعیل در فارس کریمخان پس از تصرف چندین شهرستان باصفهان وارد و شهر را بتصرف گرفت. و عمال علیمردانخان را براند. علیمردانخان پس از شنیدن خبر ورود کریمخان باصفهان پریشان شده از فارس بجانب کوهستان بختیاری رفت. و از آنجا بکنار آب کورن (کرن) رسید. کریمخان نیز از اصفهان با لشکر بسیار باستقبال شتافت. پس از جنگ خونینی که بین آن دو سپاه رخ نمود. شاه اسماعیل که چیرگی سپاه کریمخان را بر لشکر علیمردانخان مشاهده کرد. باجمعی از چاندران وعده ای از خوانین اصفهان که همراهش بودند بکریمخان پیوست. و این امر موجب شکست علیمردانخان گردید.

کریمخان پس از پیروزی بر علیمردانخان در کتاب شاه اسماعیل باصفهان شد. و در اواخر سال ۱۱۶۵ باراده تسمخیر سازندران و استراباد با شاه اسماعیل متوجه آنسامان گردید. و در این سفر در رزم با لشکر قاجار شکست خورد. و شاه اسماعیل او جدا شده بمحمد حسن خان پیوست. کریمخان پس از خروج از مضایق استراباد بطهران وارد. و باجماع لشکر پریشان شده پرداخت. و بعد از آن اصفهان رفت. و در سال ۱۱۶۶ را در آنجا بسر برد. در این موقع خبر شد که علیمردانخان بختیاری ششتری گرد کرده و با مصطفی خان بیکدلی شاملو مجهول التسمی ایستاد. و در آنجا که در آن شاه آمده است. کریمخان بدانجا شتافت و سپاه علیمردانخان را متفرق نمود. او را فراری کرد. پس از این واقعه با آزادخان که بکاک علیمردانخان آمده بود. ملاقات داد و در

این پیکار شکست یافته باصفهان گریخت<sup>۱</sup>. خبر شکست کریمخان که بمردم اصفهان رسید شورش کرده جمعی از مردم کریمخان را کشتند.

کریمخان که باصفهان نزدیک شد عده‌ای از اعیان اصفهان که با استقبال او پیش آمدند فرمان کرد تا همگی را از دم تیغ گذرانیدند<sup>۲</sup> و چون در اصفهان بواسطه رسیدن آزادخان نتوانست بماند از آنجا خارج گردید. و پس از یکدو بارستیز و آویز که با مردم آزادخان در حدود قمشه نمود روی بجانب شیراز آورد.

آزادخان که بنعاقب کریمخان ستوجه شیراز بود در خشت (خشت نام دهی است در دره کوچکی در نزدیکی گرمسیرات فارس یک منزلی کازرون- بستان السیاحه) از رستم خان خشتی شکست خورد و باصفهان برگشت. در ۱۱۶۸ کریمخان خبر شد که محمد حسنخان بحدود عراق آمده است شیخعلی خان و محمد خان زند را بمقابله فرستاد. پس از رزی که روی داد شیخعلی خان فرار و محمد خان دستگیر گردید<sup>۳</sup> بعد از رسیدن بقیه لشکر شکست خورده کریمخان با آشفتگی و پیریشانی تمام در جلون آباد اصفهان خود بالشکر قاجار مقابل و این رزم نیز بشکست کریمخان خاتمه یافت. در سال ۱۱۷۱ که کریمخان محمد حسن خان را با آزادخان در آذربایجان سرگرم کارزار دید شیخعلی خان و برادرش نظرعلیخان و علیخان شاهسون را با جمعی روانه عراق کرد. و امیرگونه خان ایرلوی افشار طارمی برادر موسی خان که از جانب محمد حسن خان حاکم اصفهان بود از راه اردستان و جندق فرار کرد. و شیخعلیخان نیز پس از آمدن محمد حسن باصفهان بشیراز بازگشت<sup>۴</sup>. و کریمخان در صفر ۱۱۷۲ با برقو ویزد رفت و از آنجا بشیراز شد<sup>۴</sup>.

۱- معجم الانساب ص ۳۸۹

۲- گیتی گشا ص ۳۶

۳- گلشن مراد

۴- ذیل وقایع السنین خاتون آبادی

محمد حسن خان پس از ورود باصفهان آهنگک تسخیر شیراز کرد<sup>۲</sup> و برای سرتبه دوم بفارس لشکر کشید. سپس از محاصره شیراز هزیمت یافته باصفهان برگشت. و از آنجا متوجه سازندران و استرآباد شد. و کریمخان شیخعلیخان را بتعاقب خان قاجار و تصرف سازندران فرستاد. در این وقت خان قاجار کشته شد. و از پس این واقعه افغانه ای که در بعض ولایات ایران بودند بامر کریمخان نابود شدند.

در سال ۱۱۷۳ کریمخان از مجال خمسه متوجه آذربایجان گردید. روز جمعه ۲۳ شعبان وارد زنجان و از آنجا بطرف تبریز شد. فتحعلی خان افشار که بعد از فرار محمدحسن خان از موکب اوتخلف ورزیده باذربایجان رفته و در این وقت قسمتی از شهرهای آذربایجان را در تصرف داشت پس از یک نوبت رزم با کریمخان در تبریز متحصن گردید. چون کریمخان در این سفر اسباب و لوازم قلعه گیری و توپخانه و غیره با خود نیاورده بود از این رو از اطراف تبریز برخاسته از راه سلماس متوجه اروسی گردید. علیردانخان افشار برادر فتحعلی خان نیز در ارومیه تحصن جست. و از قلعه بزیبر نیامد. کریمخان پس از چند روز از راه ساوجبلاغ بجانب مراغه رفت. حاج قاسمخان مراغه ای و برادرش حاج علیمحمد اندک ایستادگی در برابر کریمخان نموده و پس از یکروز زدوخورد از دراطاعت درآمدند و از طرف کریمخان ایمن شدند. و حاج قاسم خان بحکومت آن سامان معین گردید. و کریمخان از آنجا بسراب و عشتره رفتند و طایفه شاهسون ساکن سراب را تنبیه نموده بتهران بازگشت.

در یونت ثیل ۱۱۷۵ کریمخان حاج جعفرخان را که از بزرگان طهران بود بحکومت تهران معین کرد. و روز دوم ذی قعدة آنسال از شمیران بسوی آذربایجان حرکت نموده از قزوین و زنجان گذشته در مرغزار قرآچین رسید. منگلی تبریز تا وقت آمدن فتحعلی خان با شصت هفتاد هزار سوار و پیاده آذربایجان و توپخانه و زنبورخانه و استعداد تمام در برابر کریمخان رسید. و بتسموین صفوف پرداخت. شهبازخان دنبلی را در راست و امیرخان افشار طارسی و اغورلوخان افشار و نجفقلی خان دنبلی را در چپ مقرر داشت. و خود باتفاق علیرادخان و ابراهیمخان برادر خود و جمعی از امراء آذربایجان

در قلب لشکر قرار گرفت. و پیش روی سپاهیان را بعراده توپ محکم و توپخانه مزبور را بجماعت آرامنه قراباغی و تفنگچیان مرندی مستحکم نمود.

کریمخان نیز سپاه خود را بدین ترتیب مرتب نمود. شیخعلی خان را بایکدو نفر مانند ترابخان چکنی و اسمعیل خان زند بجانب میمنه و زکیخان را بیا محمد رفیع خان قاجار در سمت میسره مقرر کرد. و خود با حیدرخان و شیخ سرادخان و کاکا خان و رستمخان عمارلو و مهر علیخان اسلاملو در قلب سپاه جای گرفت. و توپخانه را بلطفعلی خان گرجی توپچی باشی سپرد. و یمین و یسار آنرا بوجود تفنگچیان و جزایرچیان استوار کرده و منتظر رزم ایستاد. نخست از اردوی فتحعلیخان بشلیک توپ شروع گردید. و پس از آنکه از ابن طرف نیز توپها بشراهریزی و صاعقه انگیزی پرداخت امیرگونه خان بر شیخ علیخان حمله کرد. و تیپهای سواره را پریشان و فراری ساخت. و بتعاقب آنها پرداخت. و این شکستگی بقلب سپاه زندیه سرایت کرده جمعی راه فرار پیش گرفتند. کریمخان و فوجی از زندیه جان نثار باشمشیر آهنک سیدان رزم کرده جمعی از پیلتنان سپاه آذربایجان را کشته بطرف پشتی که در کنار سرکه کارزار بود رفت. و بر فراز آن بملاحظه اوضاع پیکار و جنگ مشغول شد.

در آن هنگام که امیرگونه خان میمنه و قلب سپاه زندیه را از نظم انداخته و همگی را پریشان کرده بود شیخعلیخان با جماعت پیاده در جای خود پایدار بماند. از طرف چپ لشکر زکیخان با فوجی بمیمنه ای که شهبازخان دنبلی جای داشت حمله برد. و آنجماعت را پریشان کرد. و شهبازخان اسبش بضرر گلوله از پای در آمده دستگیر گردید. و شیخعلی خان با عده ای پیاده که در اطراف پایداری وثبات ورزیده بودند بقلب سپاه افشاریه روی آورده بیورش اول توپخانه را متصرف گردیده بفتحعلی خان حمله کردند. خان افشار تاب مقاومت شیخعلی خان را نیاورده باتفاق برادر روی بفرار نهاد.

بعد از انهزام فتحعلی خان تماسی سرکرد گان که از عقب گریختگان رفته بودند بجز زکیخان مراجعت نمودند. و از زکیخان که در پی فراریان تیپ شهبازخان رفته

بود اثری ظاهر نبود . کریمخان که از غیبت زکیخان پریشان بود جمعی را بجهتجوی وی فرستاد . و بعد از مدتی زکیخان منصور و مظفر از تعاقب فراریان برگشت . اسیرگونه خان افشار بعد از پراکنده ساختن تیب شیخعلیخان متوجه بنه و آغروق زندیته که ندرخان زند بنگهبانی و حفاظت آن مأسور و در پنج فرسنگی اردو جای داشت گردید . ندرخان بمجرد دیدن گرد سوار بسیار از اراده دشمن با خبر شده از راه حزم و احتیاط بنه را رهانوده با زنان حرم کریمخان بطرفی فرار کرد . اسیرگونه خان با جمعیت خود وارد بنه گردید ، و آنرا یغما کرده بازگشت . همین ده خبر شکست فتحعلیخان را شنید . بنه را بعلی ششپه نام که یکی از سرکردگان فتحعلیخان بود سپرده خود راه فرار پیش گرفت . کریمخان بعد از فرار دشمن بنه افتاد و بی درنگ با جمعی از غلامان بدانجا نوب رفت . و در عرض راه بعلی ششپه دچار و او از بیم جان بنه را ریخته فرار کرد . فتحعلیخان که از ستیز و آویز عاجز شده بود از میدان رزم روی بر تافته خود را بشهر اروسی انداخته متحصن گردید . کریمخان پس از تصرف مراغه و خوی و سلماس بتسخیر قلعه اروسی پرداخت . و فتحعلیخان پس از نه ماه تحصن و خودداری در پس قلعه اروسی بالاخره در شعبان ۱۱۷۶ تسلیم گردید .

و تاریخ این سانحه را میرزا نصیر طبیب با این مصراع ادخال و اخراج یافت .

(ز تخت لورکان افشار بیرون رفت و زند آمد)

در همین موقع کریمخان آزادخان افغان را آمد در تقییس بود بخواست و پس از ورود او عزیمت عراق کرد . فتحعلیخان افشار و شاهخان جوانشیراز و شاهخان فراجه داغی و شهبازخان و نجفقلیخان دنبلی و حسینعلیخان قاجار آمد و حاجی خان ننگرلو حاجی محمد قلیخان و رضاقلیخان برادر شاهزاده زکیخان و حاجی محمدعلیخان کنجه و حاجی محمد قلیخان حاجی محمد را تماماً با سلاح و بنه در کلبه پیش بعراق آورد . و پس از مدتی توقف در عراق روز چهارشنبه دوم شهرمظفر ۱۱۷۹ وارد شیراز شد .



چندی بعد کریمخان زکیخان را برای تنبیه امیر مهنای زعانی و صادقخان برادرش را بسر کوهی نصیرخان لاری نظر علیخان را بگرفتن کرمان از تقی درانی مأمور کرد. هر یک پس از انجام خدمت مأموره بشیراز بازگشتند.

در سال ۱۱۸۸ بیماری طاعون در بغداد و عتبات بسختی پدید شد. و بسیاری از تجار و سجاورین ایرانی گرفتار آن بیماری عام شده ورخت سوی آخرت کشیدند. عمر پاشای وزیر بغداد کامیة متروکات و دارائی آنها را تصرف کرده اخلاف ایشان را از تصرف در مال سوروث بازداشت. کریمخان از عمل او در خشم شده سپاهی بسرداری صادقخان زند برادر خود بتسخیر بصره فرستاد. بعد از چهارده ماه محاصره آنشهر را در ۱۲۹ بتصرف آورد. صادقخان علیه محمدخان زند را مأمور بتوقف بصره نمود. و خود یا جمعی از اشراف و اعیان بصره بشیراز برگشت. پس از چندی طوایف اعراب بادیه که در اطراف بصره جای داشتند بویژه طائفه منتفج که قومی وحشی اندشورش کردند. علیمحمدخان برای دفع فتنه آنها از بصره متوجه آن طایفه شد. و پس از مقابله و مقاتله از بسیاری زخم در آن جنگ زندگانی را بدرود کرد. و مهدیخان برادرش گذشته شد. کریمخان پس از آگاهی از آن پیشی آمد صادقخان را دوباره برای سرکوهی آنجماعت فرستاد. و خود پس این حوادث مبتلا بمرض سل گردید. و بعلاوه درمثنائه او هم علتی قوی پدید گشت. و در شب سه شنبه ۱۳ صفر ۱۱۹۳ درگذشت.

و در رستم التواریخ آمده که اول ماه محرم این سال وفات یافت. مدت سلطنت وی سی سال و هشت ماه و سه روز بود و بواسطه اختلاف امرای زندیه سه روز نعرش وی بر جای بود.

وزیرش میرزا محمد جعفر از سادات اصفهان بود که نسبت بمیر میران میرسانید. وی در اوائل حال در دفتر خانه نادرشاه در عهد آزادخان حکومت اصفهان داشت و هنگامی که کریمخان باذربایجان متوجه شد بمنصب استیفاء ممالک رسید که کریمخان را هنگام ارتحال هفت فرزند بود چهار پسر و سه دختر از

این قرار:

۱- ابوالفتح خان مادرش همشیره اسمعیل سلطان کرد قوچانی. تولدش بسال ۱۱۳۹- بعد از فوت پدر سه ماه باستظهار زکیخان پادشاهی یافت. و صادق خان برادر کریمخان او را از سلطنت خلع و خود بجای او نشست. و در استیلاء علیمرادخان بشیراز و قتل محمد صادق خان نابینا گردید. و در زمان جعفرخان زند در رجب ۱۲۰۱ بدورد زندگانی گفت. مدت عمرش ۳۲ سال و مدفنش در مقبره امام زاده احمد مشهور بشاه چراغ است.

۲- محمد رحیم خان مادرش اصفهانی تولدش در سال ۱۱۷۳ و وفاتش در سال ۱۱۹۱ مدفنش در تکیه خارج صحن شاه امیر علی حمزه است.

۳- محمد علی خان مادرش یهودی الاصل جدیدالاسلام ولادتش سال ۱۱۷۴ او نیز در استیلاء علیمرادخان مکحول و تا سال ۱۲۰۶ (سال پایان تألیف گلشن مراد) در شیراز زنده بوده است.

۴- ابراهیم خان مادرش دختر محمدخان دلهر تولدش سال ۱۱۸۲ او نیز برادران دیگر نابینا شد. و تا ۱۲۰۶ زنده بوده است.

۵- پریجهان خانم از همشیره ندرخان زند در ۱۱۶۹ در نکاح علیمرادخان زند در آمد.

۶- خانم کوچک مادرش اصفهانی. ابراهیم پسر محمد صادق خان بنا او ازدواج کرد.

۷- بی بی کوچک مادرش اصفهانی. احمد مرادخان پسر علیمرادخان او را بزنی گرفت.

\*\*\*

کریمخان در اوائل امر مردی خشن و تندخوی و ظالم و مستعرب بود. و از اعمال زشت بهیچ روی روگردان نبود. و سردارانش بیشتر اراذل و اوباش بودند. از این جهت بدین نوع اعمال غیر انسانی دامت می زدند. ولی پس از آنکه بشیراز رف

و در آنجا اقامت نمود رفتار خویش را بکلمتی عوض کرد . و با سزدم بنیکی رفتار و عدالت را پیشه خود ساخت . و شاه اسماعیل را در قلعه آباده جای داد و وسائل رفاه و آسایش او را فراهم کرد . و خود را وکیل الرعایا یا وکیل الخلاق خواند . سکه و خطبه را بنام دوازده امام قرار داد . و نقش سکه اش این بیت بود .

شد آفتاب و ماه زر و سیم در جهان از سکه امام بحق صاحب الزمان و سجع مهرش چنین بود .

« یاسن هو بمن رجاء کریم »<sup>۱</sup>

مورخان حکایات بسیاری از سکارم اخلافی کریمخان در کتب خویش یاد کرده اند از جمله صاحب رستم التواریخ در کتاب خویش داستانهای بسیار جالب از او آورده که همه دال بر نیکو سیرتی و عدالت گسترگی وی است . و از آن داستان ها این چند داستان انتخاب و در اینجا یاد گردید .

### (حکایت)

« در تبریز زنی ازدودمان بزرگ دانه الماس گران بهای بی نظیری داشت . خواست آنرا بفروشن برسانند . این خبر بخدادادخان حاکم تبریز رسید . آن زن را بادانه الماس طلب نمود و بدقت ملاحظه کرد . و بزن گفت که این الماس را من خریدارم و امشب نزد من باشد تا بدقت آنرا ملاحظه کرده تا بر خوبی و بدی آن مطلع شوم . و فردا صبح بیاتا بهای آنرا بتو تسلیم کنم . آن زن بخانه خود رفت . خدادادخان در آن شب حکاکی را که بسیار چابک دست بود بخواست . و از بلور بدل فرمود تا نظیر آن الماس دانه ای تراشیده و خوب پرداخته و بجای دانه الماس در میان حقه نهاد . بامداد آن زن برای گرفتن بها آمد . خدادادخان حقه را بدست آن زن داد و گفت این الماس را نمی خواهم بهر کس می خواهی برو بفروش . زن حقه را گشود دید بجای دانه الماس بلور نهاده اند . آن را بکسی نگفت و از تبریز خود را بشیراز رسانید . و باندرون کریمخان درآمد . و کیفیت الماس را بعرض رسانید .

وکیل الدولة بعد از تأمل گفت در خانه من سهامان باش و صبر نما . خدادادخان

۱- فوائد الصغریه

آن الماس را یا از برای من پیشکش و یا بجای مالیات خواهد فرستاد. زیرا بکار او نمی آید. و در خورشان او نیست که نگهدارد. پس از اندک زمانی خداداد خان آن الماس را بحضور کریمخان فرستاد که بجای مالیات محسوب دارد. و کیل بعد از ملاحظه الماس را بان زن تسلیم و قطعاً بلور بدل را بجای آن گذاشته و برای خداداد خان فرستاد. و مالیات را نقد فرسود از او دریافت کردند.

آن زن خواست الماس را پیشکش کریمخان نماید قبول نکرد و بقیمت تمام که مقومین تقویم نمودند باضافه مبلغی از آن زن خریداری کرد و او را خلعت داد و روانه تبریز نمود.

\*\*\*

حکایت دیگر: موقعی که مشغول حفر خندق دور شهر شیراز بود. و دوازده هزار نفر عملاً بحفر آن مشغول بودند روزی و کیل بتماشا آمد. اتفاقاً یکی پراز اشرفی پیدا شد. در حضورش تمام را بدوازده هزار نفر عملاً قسمت کردند.

\*\*\*

دیگر آنکه تاجری از اهل هند در شیراز وفات یافت. و صد هزار تومان از او مخلف شد. ارکان دولت عرض کردند که این تاجر در ایران بلا وارث است. بعدادت ملوک گذشته اسوالش را باید بضمیط خزانه درآورد. کریمخان از روی خشم فرسود: ما مرده شوی نیستیم اسوالش را نگهدارید و تفحص کنید و بعد از آن برسازید. از حکایات عجیبی که کریمخان بدوستان و یاران خوبش گفته این است که «در ایام نادر شاه در کاروانسرای زین مرصعی برای بخاقلی میدان شیراز راه می ساختند. شب خود را رسانیده آن زین اسب را در ریدم. بعد از سه روز بجهت دریافت خبر بکاروانسرای مذکور رفتم. فریب یک هزار نفر را در زیر شکمچه و جیب دیدم. بخاطرم رسید که برای یک نفس بلیه شوم یک هزار نفر خائف الله را به عذاب الهی گذاشتن از انصاف بیرونست. جرأت کرده آن زین اسب جوانه نشان قیحتی را آورده از بهشت دیوار کاروانسرا بالا رفتند و زین را در میان داره انسرا انداختند و در رار کردند.

وبعد از سه روز دیگر باز برای تفحص حالات بان کاروانسرا شتافتیم. در هر حجره مذکور جوانمردی دزدی که زین اسب را ربوده بود شنیدیم. در همان شب علی علیه السلام را در خواب دیدم که شمشیری از کمر خود باز نموده بمن عنایت فرمود. و الحال که باین ثروت و دولت رسیده‌ام بسبب عنایت آنحضرت و جوانمردی کبیه کرده و خلائی را از ذلت نجات دادم می باشد.

پس از آنکه این وقایع را بیان نمود ریش سفیدان مستحضر شدند که آن دزد کریمخان بوده است.<sup>۱</sup>

و از جمله وقایع زمان و حالات او این است که «صالح نام جوان بیست ساله قوی هیکلی که از ترکان ارومیه بود خود را بشیراز نزد کریمخان رسانیده انگشتی والد خود را باو نمود و عرض کرد که این انگشتیست که بوالده من داده او را رخصت فرموده بودی هنگام نزع. والده بمن گفت تو پسر کریمخان زندی کریمخان انگشتی را دید و شناخت و او را از فرزندان خویش شمرد و در تربیتش کوشید»<sup>۱</sup> ص ۱۶۸ س. ۱. علیمردان خان بختیاری از رؤساء و بزرگان ایل ناسپرده بود. در وقتی که شاهرخشاه سریر آرای اورنگ شاهی گردید ابوالفتح خان را که او نیز از رؤساء ایل بختیاری بود بحکومت اصفهان معین کرد. و این معنی سبب رنجش خاطر و حسادت علیمردان خان گردید<sup>۲</sup> و در ربیع الثانی ۱۱۶۳ با کریمخان برضد ابوالفتح خان متحد گشته باصفهان روی آورد. ابوالفتح خان پس از جنگی که در حوالی اصفهان با علیمردانخان و کریمخان کرد هزیمت یافته و در شهر مستحصن گشت. و بعد از چند روز علیمردانخان او را با عهد و پیمان از شهر برآورده در ۱۸ محرم ۱۱۶۴ اصفهان را بتصرف در آورد. ولیکن علیمردانخان بعهد و پیمان خود وفا نکرده ابوالفتح خان را بعد از کور کردن کشت<sup>۳</sup>.

پس از رفتن کریمخان بسوی همدان حکومت اصفهان را بجای باباخان بختیاری

۱- فوائد الصقویه تألیف ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک

۲- گیتی گشا ص ۱۷

۳- آتشکده آذر

سپرد و خود برای تصرف فارس بدانجانب رفت. صالح خان بیات که در فارس استقلال داشت لشکری فراهم آورده و در صدد دفع علیمردان خان برآمد. لیکن شکست خورده بشیراز فرار کرد. و بمصالحت و متابعت خان بختیاری راضی گشت<sup>۱</sup>. پس از آنکه کار علیمردان خان و کریمخان بمخالفت انجامید چندین جنگ و پیکار بین آنها روی داد که در همه جا پیروزی کریمخان را بود. تا آنکه محمدخان زند نزد علیمردانخان رفت. و در مجلس بزم او را بسال ۱۱۶۷ بکشت<sup>۲</sup>.

ص ۱۷۶ س ۱ دختر حاجی طغان فراهانی. ابوالحسن قزوینی هم در کتاب فوائدالصفویه ذکری از دختر حاجی طغان کرده و گوید:

«در عراق دختر حاجی طوغان فراهانی شمشیر بر دمر بسته با کریمخان زند جنگهای نمایان کرد و آخر الامر در دست روسیه دشته شد.»

ص ۱۸۳ س ۲ محمدخان - محمدخان زند از بزرگان زندیه و از شجعان روزگار خود بود. در جنگهایی که بین کریمخان و مخالفین او روی داد. محمدخان در هر یک از آن جنگها دلیریها کرده و هنرنماییها نمود. و میتوان گفت وجود وی و شیخعلیخان دورکن مهم حکومت زندیه بوده است. از جمله دلیریهای او دشمن علیمردان خان بختیاری دشمن بزرگ کریمخان است که شرح مفصل آن در این کتاب آمده است. سوره خین دیگر هم که باختصار از آن ذکری کرده شرح قضیه را بدینگونه نوشته اند: که در سال ۱۱۶۷ پس از آنکه کریمخان از عبداللهخان سردار آزادگان در موضع موسوم بدوآب از توابع سیلاخور شکست خورد و بفارس روی آورد. محمدخان از همراهی کریمخان خودداری نمود و بجهال بختیاری روی آورد. و بار دوی علیمردانخان پیوست. علیمردانخان او را استقبال کرد. و در مجلس بزم بهاموی خود جای داد. در بین صحبت محمدخان خنجر دلیری آخت و خان بختیاری را نشاند. و از جمله بیرون شد. و سلامت از میان ازدحام ابل بختیاری بلیج بسش هزار سوار و پیاده جان بدر برد. چون بکرمانشاه رسید ایلهای آنجا را کوچانیده و از راه دزفول و فارس

۱- زینة التواریخ و گیتی کشا ص ۱۸

۲- معجم الانساب ص ۳۸۹.

بکریمخان پیوست<sup>۱</sup>.

در سال ۱۱۶۸-۱۱۶۹ که کرمخان خبر ورود محمد حسن خان را بعدود عراق شنید محمدخان و شیخعلی خان را بدفع او نامزد کرد. پس از مقابله با محمد حسن خان در نواحی کزاز شکست برزنده افتاد. شیخعلیخان فرار کرد و محمدخان بدست لشکریان قاجار گرفتار و روانه مازندران و محبوس گردید<sup>۲</sup>. وقتی که محمد حسن خان بفارس لشکر کشید و شکست خورد محمدخان خبر فرار خان قاجار را شنیده قید و بندی که داشت شکسته و در نیم شبی آهنگ عراق نمود. با مدادان که محمدخان بیک حاکم مازندران از فرار محمدخان زند آگاه شد جمعی را بتعقیب او فرستاد. و او چون راهها را بخوبی نمیدانست و مطلع شد که عدهای در جستجو و تعاقب اوست آیند خود را بیک طرف جنگل کشیده پنهان شد. کسان محمدخان بیک از پی او بچنگل درآمده بعد از تجسس بسیار او را دستگیر کرده بساری آوردند. و محمدخان بیک او را از دم تیغ تیز شربت فنا چشانید. و این بسال ۱۱۷۲ بود<sup>۳</sup>.

ص ۱۸۳- ۱۶ - شرح حال آزادخان - آزادخان بیک سلیمان خلیلی غلیجائی از افغانهای کابل بود. در وقت تصرف آنجا بدست نادر وی با جمعی داخل سپاهیان نادر شاه گردید و بایران آمد. و بحسب فرمان بدست اسیر اصلان خان قرقلوی افشار فرمانفرمای آذربایجان پیوست. در رزمیکه بین ابراهیم شاه و اسیر اصلانخان روی داد وی پیش از جنگ باردوی ابراهیم شاه ملحق و در ازاء این خدمت از طرف وی بلفب خانی خوانده شد<sup>۴</sup>.

پس از شکست ابراهیم شاه از شاهرخ، خان افغان بشهر زور و بعد باذربایجان شد و بر قلعه ارومی دست یافت. و با فتحعلیخان افشار ارشلو و سایر امرای آنجا بدست گردیده قدرتی بهم رسانید.

۱- زینةالتواریخ و گیتی گشا ص ۴۴

۲- زینةالتواریخ و گیتی گشا ص ۵۳ و فهرست التواریخ.

۳- گلشن مراد.

۴- آتشکده آذر

در سال ۱۱۶۶ آزادخان با هشت هزار نفر افشار و افغان از ارومی بیاری علیمردانخان بکرمانشاهان رفت. و هنوز دوسه سر حمله باقی بود که بعلمیردانخان پیوندد خبر شکست او را شنید و خواست بر گردد کریمخان راه بازگشت بر او بست. آزادخان خواهی نخواهی در مقام مدافعه برآمد. و با کریمخان جنگ کرده پیروز شد. و بمالیر رفت و قلعه پری که مسکن زندیه بود در حصار گرفت. پس از آنکه زمان محاصره بطول انجامید مستحفظین قلعه نظر بصالح حال بصلح راضی شده قلعه را تسلیم کردند. شیخعلی خان و محمدخان و سایر بزرگان آن طایفه را که جمله هفده نفر خرد و بزرگ بودند با مادر کریمخان و جمعی از زنان و اطفال گرفتار و با علمخان افغان و هزار سوار روانه ارومی نمود که بیوسفخان هوتکی افغان حاکم ارومی سپارنده و خود متوجه اصفهان شد. در منزلی مادر شیخعلی خان خود را بفرزند رسانید و بند از مردان برداشت. و یک قطعه شمشیر و یکزوج طپانچه که زنان پنهان داشتند بپانها داده بقیه یاران با زنجیر و دیر لهای خیمه روی بافغانها آوردند. علمخان بعد از زوال آفتاب بود که از خواب راحت بیدار و از خیمه خویش بیرون آمد. (یاغنی کسی که وضوی نماز میکرد. زینة التواریخ) بسر وقت او رسیده اورا شمشیر و روی بافغانها آورده بسیاری را نابود و بقیه را متفرق کرده اموال و اسباب آنها را برداشته بخانه کوچ در نواحی بروجرد بکریمخان پیوستند.

آزادخان پس از ورود باصفتان سکه بنام خود زد و سپاهی بمر کوبی زندیه فرستاد. کریمخان با پنجاه و پنج نفر از خویشاوندان و برادران در برابر هشت هزار افغان و اوزبک ایستادگی نمود و جنگی دلیرانه کرد. انکه کریمخان برادر کریمخان بهخیرگی تعاقب قشون شکست خورده کرده و بگلواند نطنکی از بهای درآمد کریمخان نعش او را در مقبره شاه رضا دفن کرد و خود بجانب دوه سلوید فرار نمود.

در فهرست التواریخ آمده است « کریمخان بقمشه آمد و با آزادخان مصاف داد. و

۱- گیتی کشاس ۳۷

۲- زینة التواریخ

۳- گیتی کشاس ۳۷-۴۰ و زینة التواریخ



از او بهزیمت شد. و رستم خان برادر زاده کریمخان کشته شد. و کریمخان بطرف کوه کیلویه شد.»

آزادخان برادر زاده خود را بمصاف کریمخان فرستاد. کریمخان در این بار پیروز شد و بکازرون رفت. آزادخان نیز از اصفهان بفارس شد. و درخشت با محمد علی خشتی سردار سپاه کریمخان مصاف داد<sup>۱</sup> و شکست خورد. در ۱۱۶۸ آزادخان گیلان را متصرف شد. عبدالعلیخان عرب میشمست و خانچی خان افغان را با جمعیتی بمحال رودسر فرستاد که در آن سرز سنگر بندی کرده و از هجوم دشمن جلوگیری نمایند. محمد حسن خان با هفت هزار سپاه برسر آنجماعت تاخت جمعی را کشت و عدهای را دستگیر کرد. و عبدالعلیخان و خانچی خان برشت فرار کردند<sup>۲</sup>. و در همین سال محمد حسن خان آزادخان را نیز در گیلان بشکست.

و پس از ضبط گیلان در سال ۱۱۶۹ متوجه آذربایجان شد. و در آنجا چند نفر از اسرای آذربایجان بدو پیوستند. و او ارومی را محاصره کرد. یوسف خان هوتکی افغان که (در سال ۱۱۷۲ در ساری کشته شد) از طرف آزادخان نگهبان آن ولایت بود. قاصدی بنزد آزادخان فرستاد و او را از آمدن محمد حسن خان آگاه ساخت. آزادخان از این خبر پریشان شده با شصت هزار سوار روانه آذربایجان گردید. و پس از مقابله با محمد حسن خان شهبازخان دنبلی که اعظم اسرای آزادخان و بافتجعلی خان همراه بود با جماعت دنبلی از آزادخان جدا شده بمحمد حسن خان پیوست. و این اسر باعث شکست و هزیمت آزادخان شد. و او از میدان جنگ با شنو فرار کرد. و بمیان جماعت حکماری رفت<sup>۳</sup> و در عرض راه جمعی از افغانها و اوزبکها که کوچ و بنه در ارومی داشتند از او روی برتافته بارومی آمدند. آزادخان از راه کردستان متوجه

۱- در ترجمه سرجان ملکم محمد علی خشتی سردار سپاه کریمخان رستم سلطان خشتی

آورده شده.

۲- گیتی گشا ص ۵۶-۵۷

۳- گلشن مراد

بغداد گردید. و در کاظمین با چند نفر افغان که با او بودند ماند. و حرم بزرگ خود را که دختر اشرف افغان بود با دختر موسی خان قاسملوی افشار که زن دیگر او بود و چند نفر از خاصگان حرم خود ببغداد فرستاد که بواسطه عادلانه خاتون دختر احمد پاشای والی سابق که زن سلیمان پاشا بود استمداد کند. سلیمان پاشا از آنها احترام بسیار نمود و خود برسم دلجوئی آزادخان بکاظمین رفت. و پس از ملاقات او را در کمال عزت و احترام ببغداد برد. و مدت مدیدی که آزادخان در آنولایت بود از محبت و ملامت کوتاهی و دریغ نکرد. و تعامی قشون موصل و کرکوت و دیاربکر و کردستان که تابع عراق عرب و در تحت امر ونهی او بودند بکمک و اسداد او مأمور کرد. و خزانه بسیار و اثاثیه فراوان که بجهت تدارک لشکر ضرور بود با او همراه کرد. آزادخان پس از گرد شدن لشکر نخست او کدادخان افغان را با بیست هزار سوار و پیاده بآذربایجان فرستاد. فتحعلیخان که در این دوسه ساله در آنجا استعدادی تهیه نموده و در سراغه توقف داشت حقوق گذشته آزادخان را فراموش کرد، و بمخالفت آزادخان برخاست. و در یک منزلی سراغه آن دو لشکر بهم درآویختند. او کدادخان افغان آنچه در این رزم جتد و جهاد درد بجائی نرسید و شکست خورده از آذربایجان بکردستان بنزد آزادخان گریخت. و معلوم آزادخان شد که او را نزد یاران پیش آبرونی نیست. پس از آگاهی از عزم و نیت آنها باچهل هزار سوار بعلاوه بیست هزار کس از ادرادیزیدی راه آذربایجان پیش گرفت. فتحعلیخان با اشرار و خوانین آن مملکت از قبیل شهبازخان دنبلی و امیرگونه خان ایرلوی افشار و نجنقلی خان دنبلی و علی خان شقاقی و کاظم خان قراچه داغی باهم پیمان بسته باچهل هزار کس از لشکریان آذربایجان بجهت دفع آزادخان از تبریز حرکت و در چمنی بین تبریز و مراغه دو گروه بهم رسیدند. آزادخان بیکبار بالشکر قول بطرف قلب فتحعلیخان اسب انگیزت. و بنای جمعیت فتحعلیخان را از پیش برداشته و بتعاقب آنها پرداخت. در این وقت شهبازخان دنبلی و بعضی از اسرای آذربایجان با محمود پاشای باهان بستیز و آویز درآمد. محمود پاشا در جنگ

سستی و تکاهل نموده بالشکر اکراد از پیش اکراد دنبلی فرار کرد. و فرار او بلشکریان دیگر سرایت و تمامی قشون عراق عرب از معرکه جنگ روی برتافتند. آزادخان که با دو هزار کس از تعاقب دشمن بازگشت از این واقعه خبردار شد. چون بیشتر لشکر او فرار کرده بودند و با آن حال پایداری نمیتوانست کرد. ناچار بجانب کردستان رفت تا بار دیگر از سلیمان پاشا والی بغداد استمداد نماید. ولی در این باره مقصود او بحصول نپیوست. و پس از یأس با کوچ و بنه و پیوستگان و یک هزار و سیصد نفر از جماعت افغان و غلامان بطرف موصل و از موصل بکرکوت و از آنجا بمیان ایل حکاری شد. (حکاری نام طایفه ای از اکراد است که در نواحی غربی ایران مسکن دارند)<sup>۱</sup> و چند روزی در میان آن طایفه توقف کرد. و از آنجا روانه گنجه و ایروان و بعد بمیان طایفه قزاق رفت. ارکلی خان<sup>۲</sup> والی گرجستان کاخ و کارتیل مقدسش را گراسی و او را بتفلیس برده منزلی مرغوب بجهت او مهیا و جمعی را بخدمت و پرستاریش مأمور ساخت. مدت دو سال بتفلیس (ظ: بتفلیس) بمصاحبت و موافقت ارکلی خان<sup>۲</sup> والی بسربرد. هنگامی که کریمخان آذربایجان را مسخر کرد و فتحعلی خان افشار تسلیم گردید، خواستن آزادخان از دو روی سورد توجه وی گردید. اول آنکه در فکر خواهش جهانگیری و داعیه شغل خطیر سلطنت بلند آوازه و صاحب نام بود. و بدان جهت وجودش در مملکت آذربایجان باعث فتنه انگیزی بود. دوم آنکه آزادخان بخلاف فتحعلی خان طبعش بزیور آراستگی بکمال و باطنش پیراستگی زیاده از اعتدال داشت. چنانکه هنگام استیلای او بر اسرای زند و تسلط بر کوچ و بنه ایشان در حمایت حفظ نوامیس سلطنت و نگه داشت جانب حرمت محارم دولت جهدی بلیغ بظهور آورد. و تمامی زنان را بخضر خان سپرد که آنها را بانصفهان برده و از آنجا آنها را بهودج زرنگار نشانند. و باخواجه سرا همراه گردانیده بشیراز فرستاد. بنابراین محمد زمان خان بیکدلی شاملو و عبدالغفار سلطان ولد فرج الله خان عبداللوی شاملو

۱- تاریخ گلشن مراد

۲- هرا کلیوس (ترجمه سرجان ملکم)

را با نامهٔ محبت آمیز بدلتوازی آزادخان و رقم اشفاق آمیز بارکلی خان والی کاخ و کارتیل در طلب آزادخان بجانب گرجستان روانه ساخت. و فرستادگان پس از ورود بتبلیس (ظ: بتفلیس) خاطر آزادخان را مطمئن کرده او را با حرم و بستگانش حرکت داده. و در وقتی که کریمخان ارادهٔ حرکت داشت بخدمت رسید<sup>۱</sup> و در ۲۹ شهر ذی حجه در رکاب کریمخان از ارومی حرکت و پیوسته در خدمت وی معزز و محترم سیزست. پس از فوت کریمخان در سال ۱۱۹۵ که علیمرادخان زند شیراز را در حصار داشت آزادخان بمرض خناق گرفتار و در گذشت. و نظر بوحسیت وی نعش او را در شیراز برسم اسانت گذارده که بعد بکابل برند<sup>۲</sup>

ص ۱۹۰ س ۴ قبه بر وزن جبه (بضم اول وفتح باء با تشدید) بلندایست از بلاد شروان و تا شهر شماخی سه روز راه طایفه ای از عرب از قدیم الایام در آن دیار سکونت نموده و آباء واجداد فتحعلی خان پدر شیخ علی خان برایشان حاکم بوده اند. گویند ایشان از اولاد دختر حمزه سیدالشهداء می باشند<sup>۳</sup>.

ص ۲۰۲ - س ۱۳ - محمد حسنخان پسر فتحعلیخان قاجار است که بدست نادر در ۱۱۳۹ خارج شهر مشهد کشته شد. وی بعد از پدر سبب بیست و دو سال و کسری زمان دولت نادر شاه را در میان تر لمانیته دنت بسر برد. و پس از آن روی بدولت علیشاه آورد. و بخدمت ایشک آقاسی باشی نری مقرر شد. چندی بعد بانکه سببی از آن سلطان مخوف داشته و بامدادی قبل از آنکه بدستور پیش بدولتخانه آید با جمعی از نوکران خود فرار و راه خانه و دیار خویش پیش گرفت. در عرض راه مبلغی از وجوه خزانه یکی از ولایات خراسان را بدست بردارند بصراف کرده باستراباد روی نهاد. این حرکت باعث خشم علیشاه شده در سوقی که در آنجا مازندران بود لشکر بر سر محمد حسنخان کشید. وی چون قاب مشاومت نداشت

۱- آتشکدهٔ آذر و المین مراد

۲- گلشن مراد ابوالحسن غفاری

۳- بیستان السیاحه

بجانب دشت فرار کرد. علیشاه پس از تصرف استرآباد جمیع بازماندگان اورا اسیر کرد. و خان قاجار مدت دو سال را که نوبت دولت بنام علیشاه و ابراهیم شاه نواخته میشد در میان ترکمانها بسر برد. بعد از زوال دولت آن دو که شاهرخشاه پادشاهی یافت از دشت باسترآباد آمد. و در موقع پادشاهی شاه سلیمان ثانی بمشهد وارد شده در جزو امراء قرار گرفت. و از طرف وی حکومت استرآباد یافت. و پس از خلع میرسید محمد (شاه سلیمان ثانی) در سلطنت شاهرخشاه اقتداری در استرآباد بهمرسانید. در سال ۱۱۶۵ از مازندران با لشکر بسیار از راه ساحل بگیلان رفت. حاج جمال فوسنی که از اعظم گیلان پیه پس و در آنهنگام بر جمیع آنولایات فرمان روا و حکمران بود در مقام جلو گیری از او برآمد. و با جمعی در پس سنگر نشسته بمدافعه پرداخت. و مدتی پایداری کرد تا اینکه جمعی از مردم آن ولایت که با حاجی جمال دشمنی داشتند با محمد حسن خان سازش کرده از مدافعه خودداری نموده راه دخول را بر لشکر او گشودند. حاجی جمال از نگاهداری و حفظ آن ولایت عاجز شده و ناچار قبول اطاعت کرد و در سلک پیروان او درآمد. محمد حسن خان بعد از اخذ مال و گرفتن سنال حکومت را باز بحاج جمال واگذار کرد. و جماعت عمارلو را که بشرارت مشهور و در آنولایت مسکن داشتند تأدیب و تنبیه کرده از راه قزوین و طالقان و تنکابن بمازندران بازگشت.<sup>۲</sup>

در سال بعد کریمخان برای تصرف مازندران و استرآباد از راه قزوین و گیلان منوجه مازندران شد. محمد حسن خان از مازندران باسترآباد رفت. و کریمخان پس از تنظیم امور مازندران بتعاقب وی باسترآباد رفت و استرآباد را در حصار افکند. طایفه ترکمان که بعزت قرب جوار باطایفه قاجار همیشه همراه و این طایفه را کمک می کردند در این هنگام باسترآباد آمده در اطراف اردوی کریمخان بدستبرد و سرقت دست گشاده، و دواب اردو را که برای آوردن علیق و آذوقه بهر طرف میرفتند

۱- گلشن مراد

۲- گیتی گشا ص ۲۶ و گلشن مراد.

میگرفتند. و در جایی هم باز نمی ایستادند که لشکر کریمخان آنها را قلع و قمع کند باین جهت در اردوی کریمخان آثار قحط و غلا پدید گشت. و در روزی که جماعت قاجار از قلعه استرآباد بعزم جنگ از تنگنای شهر بفضاء دشت بیرون تاخته هنگام افروختگی آتش پیکار شاه اسماعیل بنا بر عادت دیرین روی بجانب قلعه استرآباد نهاد. و این حرکت باعث دل شکستگی سپاه کریمخان گردید. شیخعلیخان بچستی از سرکه روی برتافته بجانب کتل مشهور بنعل شکن شتافت. و کریمخان نیز صلاح در درنگ و صرفه در جنگ ندیده از میدان بدر رفت. و جمعیت بسیاری از لشکریان کریمخان بدست ترکمانیه اسیر گشتند. و محمد حسن خان در موکب شاه اسماعیل متوجه مازندان شد و کریمخان بطهران کربخت.<sup>۱</sup>

در سال ۱۱۶۸ که گیلان را آزادخان در تصرف داشت عبدالعلیخان عرب میش مست خراسانی و خانچی خان افغان در تخته پل سنگر بسته و از جانب آزادخان مرز گیلان را محافظت میکردند. محمد حسن خان ناگهان با هفت هزار دس از سنگر تخته پل گذشته و غفله بر سر عبدالعلیخان و خانچی خان هجوم آورد. جمعی را کشته و جمعی را اسیر کرد. و آن دو سردار بطرف رشت فرار کردند. آزادخان که از این دستبرد آگاه گشت خود متوجه دفع محمد حسن خان گردید. و پس از برابری با او شکست خورده برشت فرار کرد. و در این وقت عده ای از سرداران ایران از جمله عیسی خان کرد جهان بیگلو و علی خان غلجه ای و کریمخان بربر و ابراهیم خان بغایری و سرتضی قلیخان کوسه احمد لوی افشار در خدمت خان قاجار بودند.

در سال ۱۱۶۹ محمد حسن خان برای تصرف آذربایجان از راه طالشی و مغان متوجه ارومی گردید. در مغان ناظم خان قراچه داغی بدو پیوست و با هم بتبریز شدند.<sup>۲</sup> محمد حسن خان بنه خود را بکاتلم خان قراچه داغی سپرده با شصده هزار کس بشتاب بجانب ارومی رفت. و شهر را در محاصره افکند. یوسف خان هوتکی

۱- گیتی کشاص ۹۲

۲- گلشن مراد

افغان حاکم ارومی بحفاظت قلعه پرداخت. پس از رسیدن آزادخان افغان وانهزام او از خان قاجار وی باز چند روزی با لشکر قاجار مقاومت کرده و قلعه را محافظت نمود. عاقبت با تمام اسرای افغان از قلعه بزیر آمده تسلیم شد. و ارومیه در سال ۱۱۷۰ بتصرف خان قاجار درآمد. و موسی خان ایرلوی افشار پدر زن آزادخان پس از فتح قلعه بدست کسان خان قاجار گرفتار گردید.<sup>۲</sup> در این هنگام که محمد حسن خان در آذربایجان با آزادخان در جنگ بود کریمخان فرصتی بدست آورده شیخعلی خان را بضبط اصفهان فرستاد. محمد حسن خان در بازگشت از آذربایجان اصفهان را بگرفت. و در این وقت بواسطه لشکرکشی های بسیار در اصفهان قحط و غلای سخت پدید گشت. و پس از آنکه محمد حسن خان یکبار بفارس حمله برده و کاری از پیش نبرده بود برای نوبت دوم بفارس لشکر کشید. در این نوبت نیز هزیمت یافته از شیراز عازم اصفهان گردید. چون شکست و هزیمت اردوی خود را در شیراز نفاق افغانه میدانست، بمحمدخان بیک قوآنلو قاجار حاکم مازندران نوشت که بنا بر گناهی که از افغانه سرزده وعده ای از اردو فرا کرده و بکریمخان پیوسته اند و این معنی باعث پریشانی و در نتیجه سبب شکست لشکر ما شده باید تمام آنطایفه را کشته و اسوار آنها را ضبط نمائی. محمدخان بیک یوسف خان هوتکی و جمعی از افغانه را که در ساری بودند بمهمانی خوانده و همه را کشت.

کریمخان شیخعلیخان را برای دفع محمد حسن خان بمازندران فرستاد و حسین خان قاجار حاکم اصفهان که زودتر از خان قاجار باستراباد رسیده بود با وی بنای مخالفت نهاد. و چون توانائی آنکه در برابر محمد حسن خان ایستادگی نماید در خود ندید با شیخعلیخان همراه شده متفقاً متوجه مازندران شدند. پس از آنکه در قصبه گلباد آن دو لشکر بیکدیگر رسیده و پیکار سختی بکردند. محمد حسن خان مغلوب و با

۱- فهرست التواریخ

۲- در گلشن مراد است که «موسی خان قاسملوی افشار پس از فتح قلعه ارومی بدست کسان خان قاجار گرفتار گردید و بهلت ضرب و شتمی که از محصلین دیده بود پس از سه ماه در ۱۱۶۹ درگذشت».

معدودی آهنگ استرآباد کرد . و چون زیاده بر پنجهزار از لشکریان او باقی نمانده بود . و با این لشکرانندک مقابله بادشمن بسیار را از حزم دور میدانست کسی بخراسان فرستاد . و از اکراد خبوشان و غیره کمک خواست . نجف خان و دولت خان شادلو با هزار کس از اکراد و طوایف دیگر با چهار هزار نفر ترکمان بعزم یاری او وارد استرآباد شدند .

و چون پریشانی کار خود را از نفاق جماعت یورخاری باش میدانست محمد ولیخان و برادرش صادقخان و شانزدتن از طایفه او را کشت . و جماعتی را هم از آنان دستگیر ساخت . و آنگاه از استرآباد بصوب مازندران حرکت کرد .

شیخعلی خان با حسین خان و برادرانش و ابراهیم خان بغایری که در ساری بودند باشرف رفته و در صحرای موسوم بسقاخان که وسیع و یکطرف آن بجنگل و طرف دیگر بدریای خزرمی پیوست با محمد حسن خان روبرو گردید . و پس از رزم و پیکار صعبی خان بار دیگر هزیمت یافت . و در وقت فرار میانہ گلباد و اشرف هنگام گذشتن از نهر ملاساقان دست و پای اسب سواری او کنار نهری ده پر از گل ولای بود بیاتلاقی فرورفت و از حرکت باز ایستاد . در اینوقت محمد علی آقای قاجار دو لوی برادر حسین خان بوی رسیده بخونخواهی محمد ولیخان و خوانین قاجار شمشیری بدو زده او را از اسب بزیر آورد . رسنم بیک دردند انلوا که اول از چادران خان قاجار و بعد بخدست شیخعلیخان پیوسته بود از بی رسیده و سراورا از تن جدا کرده بنزد شیخعلیخان آورد . و او سررا بحضور کریمخان فرستاد . و این واقعه در نیمه جمادی الاول ۱۱۷۲ اتفاق افتاد مدت زندگانش چهل سال بوده است .

ص ۲۴۳ س ۴ سلطان حسین میرزای سجهول النسب - اقوال تاریخ و سلسله در باره وی مختلف است . نام و نام پدر و لقبی ده بعد از پادشاهی بدو داده شده در کتب تاریخ باختلاف یاد گردیده است .

۱- فهرست التواریخ : سبزهعلی نام درد استرآبادی . ۲- گلشن مراد .

۳- فهرست التواریخ .



میرزا صادق ناسی در گیتی گشا اورا پسر صلیبی شاه سلطان حسین صفوی دانسته و گوید: پس از پادشاهی به «شاه سلیمان ثانی» موسوم گشت .  
 هدایت در فهرست التواریخ گوید: نامش شاه طهماسب و ذکر از نام پدرش نکرده است .

و هاشم میرزا در تذکره آل داود نام اورا چنانکه در این کتابست حسین میرزا و پدرش را شاه طهماسب ثانی نوشته است . و گوید :

«باتفاق مصطفی قلی خان ایلچی و مهدی قلیخان بیکدلی و محمد رضا خان قورچی باشی بایران آمد . و در این سفر سلطان علی میرزا (برادر مؤلف تذکره) با سلطان حسین میرزا همراه شد» .

ابوالحسن قزوینی در فوائد الصوفیه نوشته است که «شیخ محمد علی حزین سلیمان میرزا ناسی را از پسران طهماسب نوشته . و میرزا خلیل اموی صفوی تاریخی که در هند نوشته (مراد مجمع التواریخ است) و ایراد بر شیخ حزین گرفته . القاص میرزا نام را یکی از پسران شاه طهماسب نوشته . و فرزندان آن حضرت عباس میرزا و حسین میرزا است» . (رجوع کنید به تاریخ حزین ص ۱۳۳ و مجمع التواریخ ص ۸۳) .  
 و بعد راجع بحسین میرزا چنین گوید :

« در اواخر حبس پدر (شاه طهماسب) در حبس خانه تولد یافت . و در او آن قتل پدرش شش ماهه بود . و دشمنان از احوال او بی خبر بودند . و چنان میدانستند که شاه طهماسب بغیر از شاه عباس پسری دیگر ندارد . و منوچهر بیگ که از خاندان و صافیان از صوفیه بوده و منکوحه اش در حرم شاه طهماسب بود ، بعد از قتل پدر وقت دیده مادر طفل را با طفل شاهین وار ربود و بدیار آذربایجان رسانید . در ایام دولت نادر بداغستان و گرجستان گذرانید . و در تربیت طفل کوشید . بعد از قتل نادر آن حضرت را برداشته ببغداد برد . در آن وقت مصطفی قلیخان بیکدلی شاملو که از طرف نادر بسفارت روم رفته مراجعت کرده در بغداد سی بود ، از ورود آنحضرت آگاهی یافته از سر قدم ساخته فدویانه بکورشش آن حضرت افتخار دارین یافت .

چون سخن از حسب و نسب در میان آمد ، قبالة نکاح والدهاش که مهر مصطفی قلیخان بر او ثبت بود . با بازوبند پدرش شاه طهماسب ثانی و با خنجر لعل نشان مرصع بنظر خان معظم مذکور که از امرای بزرگ مکرّم ایران بود رسانید . چون بر مصطفی قلیخان صحت نسب آن حضرت ثابت شد سخن از امر سلطنت در میان آورد . آن حضرت قبول فرموده از آنجا عازم زیارت گردیده بکربلای معلّی شرفیاب شد . از اتفاق زمانه منکوحه نادر که صبیّه شاه سلطان حسین و همشیره شاه طهماسب ثانی باشد ، در کربلای معلّی مجاور بودند . چون خبر سلطان حسین میرزا را شنیدند آن حضرت را در خلوت طلبید و دستهای او را در اندرون پرده در آورده ملاحظه فرمودند . چون انگشتان او مثل غاز و مرغابی پرده دار و بهم چسبیده بود . و از این نشانی که در یاد آن فاطمه زمانی بود شناخته بمصیبت‌هایی که بان خاندان رخ نموده آهی کشیده بیهوش شدند . بعد از آنکه بیهوش آمدند او را طلب داشتند و بر سینه مبارک خویش چسبانیده های های گریستند . و یاد پدر و برادر نمودند .

از این نشانه بر خلق الله واضح و لایح شد که سلطان حسین میرزا فرزند صلبی شاه طهماسب ثانی است .

از اتفاقات ازمه ( آنکه ) علی مردانخان بختیاری و اسماعیل خان فیلی از کریمخان زند شکست یافته به بغداد رسیده با مصطفی قلیخان عمر از و هم آواز شدند . بصواب دید آن سه امیر بزرگ ایران که هر یک والی ولایتی از ایران محسوب میشدند . سلطان حسین میرزا و همشیره شاه طهماسب عراقی نوشته سلطان حسین میرزا را از کربلای معلّی طلب داشتند . و بسماجت بسیار نزد خود آوردند . و بعد از صلاح و مشورت از بغداد بعزم تسخیر ایران . سلطان حسین میرزا را برداشتند و جمعیت اتراک و الوار را فراهم کرده بقلمرو عراق رسیدند . در شهرها سکّه خطبه به روی بلند آوازه ساختند . و در قلمرو غایشکر با کریمخان زند مصاف روی داده بعد از مجادله بسیار کریمخان غالب و سرداران مغلوب آردیدند .

پادان دار و عاقبت امر سلطان حسین میرزای ثانی رو سن به دست روایات ستورخان در این باره مختلف است .

در زینة التواریخ و فهرست التواریخ است که شاه مجهول النسب بقتل رسید .  
 ولیکن میرزا صادق ناسی در گیتی گشا و آذر بیکدلی در آتشکده و ابوالحسن  
 قزوینی در فوائد الصفویة نوشته اند: که خان بختیاری او را کور و منکر نسب او شد .  
 و صاحب فوائد الصفویة که کتاب خود را بنام سلطان محمد فرزند سلطان حسین ثانی  
 ساخته و باحوال او بیشتر از دیگران اطلاع داشته راجع بعاقبت کار وی پس از هزیمت  
 چنین نوشته است:

«اگرچه در حقیقت کریمخان زند از اذله خلق ایران و از کمپایه (نرین) طبقه  
 الوار فیلی و قطاع الطریق بود . اما در میدان شجاعت رستم دستان را چه یارا که لاف  
 شجاعت و برابری با وی توانستی نمود . چون لشکر هزیمت خورده سلطان حسین هریک  
 بطرفی گریختند سلطان حسین ثانی با علی مردان خان بختیاری در میان طائفه بختیاری  
 رفتند . چون قوم بختیاری با سلطان حسین ثانی در مقام ارادت و عقیدت پیش آمدند  
 علی مردان خان بدگمان شده آن حضرت را از دیده نایبنا گردانید .

مدت سلطنت آن حضرت هفت ماه است و آن حضرت بسنت اجداد عالی بنیاد  
 خود عمل فرموده در دربار عام قرآن مجید را با تاج و عمامه می گذاردند که عباد الله  
 کورنش و تعظیم کلام ملک علام می کرده باشند . با وجود ایام شباب و  
 جوانی و سلطنت و حکمرانی خود را اضعف و اقل خلق می شمردند .  
 مجمع مهر آن حضرت این بود .

دارد ز شاه سردان فرمان حکمرانی      فرزند شاه طهماسب سلطان حسین ثانی  
 وی را دو پسر بود یکی طهماسب میرزا که در کودکی بناخوشی مرض آبله  
 در گذشت و دیگری محمد میرزا ...

سلطان حسین ثانی پس از نایبنائی مدت حیات را بعبادت و ریاضت گذرانید .  
 و با وجود نایبنائی از کسی طمع و توقع خدمتی نکرد . اکثری از سردان خاص بالتماس  
 بسیار سعادت خدمت و ملازمت درمی یافتند . و مکرر سرداران زندیه خواستند  
 که از برای معیشت وی وظیفه ای مقرر کنند قبول نکرد . از این استغنا سرداران

زمان گمان میکردند که جواهر گرانبه‌ها بسیار دارد. و از این جهت چیزی را از کسی نمی‌پذیرد.

با ابناء زمان خویش کمتر آمیزش داشت. و گمنامی را بر بلند نامی ترجیح میداد. می‌گفت اگر در گمنامی سبزیستم بهتر از این بود. و از دست روزگار کشیدم آنچه کشیدم.

و بمحمد باقر بیگ خلف سنوچهر بیگ سی گفت: که بعد از من فرزندم محمد میرزا را لباس درویشی بپوشان و سخن سریدان و فدویان را گوش مکن و به پسرش سی گفت اگر پدرت فریفته سخنان مصطفی قلیخان نمیشد کارش بنا بینائی نمی‌کشید. در سال ۱۱۸۹ بجوار رحمت حق پیوست.

پسرش ابوالفتح سلطان محمد در هزار و یکصد و هشتاد و هفت متولد گردید و یکسال و نیم بیش از عمرش نگذشته بود که پدرش در گذشت. در کودکی بتحصیل علوم دینی پرداخت. و با مادرش از عراق بمشهد مقدس رفت و شاه‌رخ‌شاه بواسطه قرابت و خویشاوندی او را احترام و پذیرائی نمود. و پس از زیارت باز ستوجه عراق گردید. و بعد چندی بطبسی کبلیک نزد امیر محمدخان بن علیمردانخان زنکوشی عرب رفت و پس از چندی بفارس شد. و در اواخر سنه ۱۲۰۵ بعزم طواف بیت‌الله سواحل فارس بعمان و مسقط رفته چون موسم سفر حجاز گذشته بود بمسقط توجه گردید و از آنجا بملتان و پیشاور رفت و بعد بلكهنو شد.

در اوائل سنه ۱۲۰۸ بلكهنو وارد و در هندوستان مورد اعزاز و احترام سلاطین هند و مامورین کچپانی هند و انگلیس واقع گردید. در سنه ۱۲۱۰ بدارالخلافت شام جهان آباد برای ملاقات شاه شمس‌الدین غوری وارد شد. و بعد در لکهنو اقامت گزیدند.

از آثار وی تحفة الشعراء، و تحفة الاحباب، و تحفة السلاطین صفویه و الخلاق محمدی و تحفة العشاق در مقابل مجالس العشاق. اشعار وی از غزل و رباعی و قطعه در حدود پنجهزار بیت است.

و بعد در آخر گوید «امیر قاسم موسوی سبزواری که از منشیان شاه ظهیراسب است در تذکره‌ای که نوشته واقعات سلطان حسین میرزا را که منوچهر بیگ گرجی در خفیه بطرف آذربایجان برده و بتربیتش پرداخته ایما کرده است.

و میرزا صادق نیز مفصل واقعات آن حضرت را در تاریخی که در سنه یک هزار و دو صد با تمام رسانیده ذکر کرده است».



چون ذکری از سلطان حسین ثانی سجهول النسب (بگفته گلستانه) شد بی مناسبت نیست که بنام چند نفر دیگر که بادعای شاهزادگی وانتساب بدو دمان صفوی در اطراف مملکت ایران مدعی وراثت تاج و تخت ایران شده اند در اینجا اشارت شود.

بعد از غلبه افغان بر ایران و تصرف اصفهان و تسلیم شاه سلطان حسین صفوی عدّه بسیاری در قلمرو ایران لواء سلطنت برافراشته و داعیه پادشاهی کرده و جمعی هم بادعای شاهزادگی خویش را وارث تاج و تخت ایران دانسته و بعضی از آنها پیوسته و مدعیان سلطنت را تقویت کرده‌اند و لیکن پس از آنکه مدتی کروزرازیان رفته اند و این عده عبارتند از:

«صفی میرزا خود را فرزند شاه سلطان حسین صفوی می دانست و بکرمانشان رفت و جمعی از الوار باطراف او جمع شدند و با آن عده بهمدان حمله کرد و آن شهر را از لشکریان ترک گرفت و رایت اقتدار برافراشت. ولی بعد همان امراء الوار که باو گرویده بودند خاصه تراش او را فریفته و او صفی میرزا را در حمام بقتل رسانید. در ۱۱۳۴ خروج کرد. و خود را سلطان خواند و سال ۱۱۳۹ کشته شد».

شخصی دیگر نیز بنام صفی میرزا ثانی که از طائفه کرانی بود. بخلیل آباد بختیاری رفت و در آن حدود ادعا کرد که من فرزند خاقان شهید سلطان حسینم و خواهری دارم که در دردهات همین نواحی گذاشته و خود باینجا آمده‌ام که شاید خواهران دودمان

۱- فوائدالصفویه نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

۲- عالم آرای نادری ص ۲۳-۲۴.

صفوی سرا یاری کنند و تاج و تخت از دست رفته را از افغانه باز گیرم. و اگر کسی در اینجا مرا کمک و یاری نکند لابدم از سلطان ترك کمک بخوام.

اعیان و بزرگان خلیل آباد ادعای او را باور داشته بدور او جمع شدند و محمد حسین خان صاحب اختیار آن مرز و بوم که مرد ساده لوحی بود سخنان او را راست پنداشت و اسباب سلطنت او را مهیّا کرده بر تختش نشانید. و جمعی از ریش سفیدان را با هودج زرنگار و کنیزان بسیار روانه کرد که همشیره او را که از شاهدان اصفهان بود باعزاز تمام وارد کردند و خطبه و سکه بنام (صفی شاه) زد.

و در اندک مدتی بیست هزار کس بر سر او جمع شد و اقتداری حاصل نمود. و نواحی شوشتر و کوه کیلویه و خرم آباد را تصرف کرد. و کارش روز بروز درتزايد و ترقی بود.

چند مرتبه با ترکان عثمانی که در همدان استیلا داشتند جنگ کرد و در تمام این جنگها پیروز شد. وقتی که خبر لشکر کشی و فتوحاتش در اطراف منتشر شد. و در مشهد مقدس بگوش شاه طهماسب رسید پس از شورت بانادر نامه ای ب بزرگان بختیاری نوشت که ادعای صفی میرزا کذب محض است و برسیدن نامه این مرد دیوانه را بکشید و از میان بردارید. بعد از رسیدن نامه بمردم بختیاری و دوه کیلویه پس از شورت با یکدیگر بکشتن صفی میرزا متفق و او را در دشت بقتل آوردند و این واقعه در محرم ۱۱۴ بوقوع پیوست.<sup>۱</sup>

«دیگر شخصی بنام سید حسین ازفراه بقندهار در لباس قلندری رفت و از آنجا باصفهان آمد. چون در آنجا خبر صفی میرزا و ادعای او را شنید که چراغ دروغ او فروغ یافته بفکر سلطنت افتاد و از اصفهان بیرون شد و بجانگی رفت. چون سردم آنجا بمکیفات اعتیاد دارند و چرس و هنگسی دشمند و تنباکوی آنجا هم معروفست از اینرو آنجا را برای کار خویش مناسب دانست. و چند نفر از او باش و از اذل را بدور خویش جمع کرد و خود را برادر شاه سلطان حسین خواند. و کسانی که در اطراف او جمع شده بودند بر ادعای وی گواهی دادند. و مردم بسیاری بدور او فراهم شد. و اقتداری

حاصل کرد. و چون خبروی باصفهان رسید چند نفر از سرکردگان مأمور دفع فتنه او شده جمعیت او را متفرق و خود او را کشتند.»

دیگر میرزا سید احمد فرزند میرزا ابوالقاسم فرزند بزرگ میرزا داود سرعشی است که از صبیبه شاه سلیمان بهم رسیده بود. هنگامی که محمود افغان اصفهان را محاصره کرده بود با شاه طهماسب از دارالسلطنه بیرون و بقزوین رفت. در آنجا بواسطه غلبه افغان و نزدیکی ایشان توقف را جایز ندانسته بجانب تبریز رهسپار شدند. چون شاه طهماسب بواسطه جوانی و کم تجربگی مأمور سلطنت نمی پرداخت و بله و ولعب و شرب خمر مشغول میشد. سید از او جدا شد و بعراق رفت. و در ابرقو ارقام جعلی بمهر شاه طهماسب بسرداران و اسراء فارس صادر کرد که سید احمد که از اقارب ماست باو خطاب خانی داده و بسپه سالاری فارس تعیین فرمودیم. در دفع افغانه او را یاری کنید. و از اطاعت او بیرون نشوید.

سرکردگان فارس بشوق تمام متوجه خدمت شدند. و سید از ابرقو باقلید و مشهدام نبی و بوانات رفت در سال ۱۱۳۷ خود را بجهرم رسانید. و عبدالغنی بیگ که از رؤساء جهرم بود بسید پیوست. افغانه از لار و شیراز بجهرم آمدند و آن قلعه را محاصره کردند. سید که مردی شجاع و ستور بود از قلعه بیرون می آمد و جمعی از افغانه را به خاک هلاک افکنده و مردانه با آنها حرب میکرد. نزدیک شش ماه قلعه جهرم در محاصره افغانه بود تا آنکه خبر کشته شدن محمود افغان بدانها رسید و افغانها دست از محاصره کشیدند.

سید از جهرم به تبریز و اصفهان و خفر رفت و بقدرشش هزار سوار و پیاده بر سر او جمع شد. در این وقت خبر رسید و جمعیت او بشاه طهماسب رسید شاهوردیخان چکنی را بسپه سالاری فارس و دفع سید مأمور کرد. و او در کمال اطمینان و غفلت بسر می برد ناگاه سید بر او حمله کرد و بعد از اندک محاربه او را دستگیر نمود. و تمام اسباب و کارخانجات او را گرفت. و چند روز بعد بشفاعت چند نفر از سرکردگان او راها کرد. و او بخدمت شاه طهماسب رفت و کیفیت احوال سید و شجاعت و مردانگی های او را

بعرض برسائید . سیدپس از این پیروزی با سردمی که با او بود متوجه کرمان شد . و باولی محمدخان سردار آنجا حرب کرد و او را دستگیر نمود . و بیشتر رؤسای کرمان خواهی نخواهی طاعت سید را گردن نهادند . و او بکرمان وارد و بساط عدلت و حکومت گسترد . و پس از آنکه با جمعی از سرداران بلوچ محاربه کرد و آنها را مطیع ساخت . چون از جانب شاه طهماسب مایوس بود باشاره بعضی از دوستان خود جهت اسور حکومت و رفع تسلط افغانه و رفاه خلایق در سنه ۱۱۳۹ نام سلطنت بر خود نهاد و سکه بنام خود زد .

سجع شهرش این بود :

«تاج فرق شاهان احمد است»

و نقش سکه اش این :

سکه زد در هفت کشور چتر زد چون بهروماه

وارث ملک سلیمان گشت احمد پادشاه

بعد از چندی ولی محمدخان را از زندان برآورد و خلعت داد و وزیر اعظم

واعتماد الدوله خود کرد .

بعد از آن با سپاه بسیار از کرمان بقصد تصرف شیراز بیرون شد . و در سرپل فسا که چهار فرسنگی شیراز است با لشکر افغان روبرو گردید . ولی محمدخان که دل خوشی از سید نداشت و از روی اضطرار اطاعت او را قبول کرده بود فرصت یافته و فرار کرد . و بسیاری از لشکریان سید کشته و جمعی اسیر گشتند . و خود سید که آن روز بر تخت روان نشسته بود از مشاهده این حال از تخت بزیر آمد و با پای برهنه خود را با سب کتل رسانیده جنگ و گریز دنان خویش را از معرکه جنگ بدر انداخت و با مشقت بسیار خود را بنیریز رسانید . و با هفتصد و هشتصد نفر از سواران که با او باقی مانده بودند متوجه کرمان گردید . در آنجا خبر یافت که اشرف سرداران کرمان را که امیر شاه بودند عفو کرده . و آنها تعهد نموده اند که با عده ای از افغانه بکرمان بروند و کشته یا زنده سید را با افغانه تسلیم نمایند . چون خبر آمدن لشکر



افغان سرداری عبدالله خان بسنید رسید و با او جمعیتی نبود که بتواند با لشکر افغان مقابله نماید از این رو متوجه خدمت شاه طهماسب گردید. همینکه خبر آمدن سید احمد شاه بشاه طهماسب رسید امیری را مأمور قتل سید و یا اخراج او از بلاد ایران نمود. سید متحیر و در مانده بسیستان شد. و اکثر همراهانش متفرق گردیدند. و او از سیستان و از راه بلوچستان و بم و نرماشیر به بلاد بیرون که حاکم نشین آن بندر عباس است رفت. و میرزا زاهد علی را که از جانب اشرف حاکم آنجا بود دستگیر کرد و آنجا را تصرف نمود.

حاکم لار که این خبر را شنید با عده ای از افغانه و سنیان آنجا باشتاب خود را ببندر عباس برای دفع فتنه سید رسانید. با آنکه با سید عده کمی لشکری بودند چون خود دلیر و شجاع بود با همان مردم اندک که با او بودند بمقابله آنها شتافت. و با افغانه جنگید و سردانگیها نمود. ولی در همین وقت زبردست خان باش هزار سوار از اصفهان بکمک افغانه رسید. و سید تاب مقاومت نیاورد و از آنجا با مردم خود بیرون شد و به داراب رفت. و در قلعه حسن آباد داراب متحصن گردید. سرداران افغان با ده هزار سپاهی دور قلعه را نگین وار گرفتند. محاصره قلعه هشت ماه طول کشید و سید هر روز از قلعه بیرون می آمد و با افغانه می جنگید و داد سردانگی میداد. بطوری که دوست و دشمن بردست و بازوی او آفرین می گفتند. ولی در آخر بسبب قحط و غلاء که در قلعه پیدا شده بود بعضی از همراهان او با افغانه سازش کرده و اخبار قلعه را با افغانه می رساندند. و میرزا عبدالائمه برادر سید که قصد داشت بوسیله نقبی که از قلعه بخارج زده شده بود فرار کند، خبر آنرا با افغانه دادند. و افغانها که در کمین بودند او را گرفته محبوس کردند. سید که گرفتاری برادر را شنید دل بر تسلیم نهاد. و تیمورخان کرد که از سرداران افغان بود ضمانت جان و آبروی سید را قبول کرد. و سید از قلعه بیرون شد. و تیمورخان او را در حمایت خود گرفت. و متوجه اصفهان گردید.

اشرف افغان چون از دلاوریها و شجاعت سید داستانها شنیده بود و از او بیشتر از شاه

طہاسب بیم داشت. ابتدا اورا باعزت و احترام پذیرفت ، و در خانہ تیمورخان جایش داد . و بعد بہ بہانہ آنکہ ممکنست افغانہ کہ بسیاری از کسان آنہا بدست سید کشتہ شدہ اند بجان او آسیبی رسانند اورا در باغ سعادت آباد زندانی کرد . و بعد از سہ شب در کنار رود خانہ زاینده رود نزدیک پل خواجو او و برادرش عبدالائمہ را گردن زدند . تیمورخان کہ از واقعہ مطلع شد کینہ این معنی را در دل گرفت و از اصفہان فرار کرد و برومیہ ملحق گردید .

کسان سید نعش او و برادرش را در مقبرہ جدش در تخت فولاد دفن کردند . و این واقعہ در اواخر سال ۱۱۴۰ بود .

دیگر زینل نام کہ بعد خود را اسماعیل میرزا ناسید قلندری بود در لاهیجان ادعای سلطنت کرد . نامش ابراہیم طسوجی بود و با چند درویش دیگر گدائی سی نمود . بعد خود را پسر سلطان حسین معرفی کرد . و جمعی از بی سایگان حرف اورا قبول کردہ دور او جمع شدند . و چند قریہ از دیلمان را بطیع خود کرد . خبر این فتنہ بہ محمد رضا خان عبداللو کہ قورچی باشی و سپہسالار و صاحب اختیار کیلان بود رسید .

و او با جمعی از سپاہیان خود برای دفع فتنہ او حرکت کرد و پس از برخورد بہمدیگر جنگ سختی روی داد . و قلندران بصدای نغیر بوق و چوب دست تورچی - باشی را شکست دادند و اورا تعاقب کردہ لاهیجان را بتصرف شدند .

محمد رضا بار دیگر قشون خود را جمع آوری نمودہ با دہ ہزار سوار عازم لاهیجان گردید . و در رانکو دہس از محاربہ شکست بر اسماعیل میرزا افتاد و راہسغان پیش گرفت . و با جمعی از قلندران بخلخال وارد . و آن ناحیہ را بتصرف خود در آورد . و بہ از آنکہ جمعی بدور او جمع شدند و لشکر یانش بہ پنچہزار نفر رسید ارادہ تصرف اردبیل کرد . سپاہ رومیہ دہ در اردبیل بودند در برابر اسماعیل میرزا صف آرائی نمودند . و پس از آنکہ تنور جنگ مشتعل گردید . جمعی از مردم قزلباش اردبیل کہ در سپاہ رومیہ بودند وعدہ آنہا سہ ہزار نفر بود از لشکر رومیہ جدا شدہ با اسماعیل میرزا

۱- از تذکرہ آل داود . و مجمع التواریخ مس ۶۴ - ۸۰ با مختصار

پیوستند . و این سبب قوت وی و شکست سپاه عثمانی گردید . وی آنکه کوششی کنند راه فرار در پیش گرفته بسمت تبریز بدر رفتند . واسماعیل میرزا بادولت و جاه وارد اردبیل گشت . و بر سزار شیخ صفی الدین که مدعی بود جد اوست نذر و تصدق بسیار داده و در تعمیر خرابی آن کوشید .

مردم عوام هم که مرخصت بر میان بستند و گردا و جمع شدند . پس از آن با دوازده هزار کس جهت تسخیر مغان رفت . سپاه عثمانی که در آن حدود بودند بدو نوحا ربه مغان را ترک کرده بسمت گنجه گریختند . و او پس از تسلط بر مغان جمعی از طائفه شاهسون او را ترغیب و تحریص کردند و او فریفته سخنان آن جماعت گردید . و در نواحی ماسوله رحل اقامت افکند . چون جمعی از مردم ماسوله با سرکردگان روسیه هم پیمان بودند لهذا بتحریک روسهانیمه شب بر سر او ریخته و او را کشتند . و سرش را نزد سرکرد روسیه بردند و جمعیت او را کشته گشت .<sup>۱</sup>



دیگر شخصی در شمیل مینا و بنادر بهر سپید موسوم بشاهزاده محمد خرسوار و آن چنان بود که اغلب بر خری که زین بر پشت آن نهاده بود سوار میشد و بخیرد و فروش اشتغال داشت . و در سخنوری و دلاوری یگانه آفاق بود . چند نفر از او باش را با خود همراه کرده و ادعا کرد که برادر (و یا بقول میرزا مهدی در جهانگشا پسر) شاه سلطان حسین است . و چند نفر از کسانی که با او همداستان بودند شهادت می دادند که او برادر خاقان شهید است . وزن و سرد و عموم مردم آن دیار هوا خواه وی شده و کما خلاص و جان نثاری بر میان بستند . و عده ای از مردم ترک و تازی که او را می دیدند می گفتند که این مرد را که خرسوار میشد ما مکرر دیده بودیم . ولی چون از نام و نسب وی آگاه نبودیم توجهی با او نمی کردیم . چون در اطراف خود عده هزار نفر دید دست تطاول بر میان زد و هوای لشکر کشی نموده بنادر را بتصرف خویش در آورد . و از آنجا بنواحی بلوچستان عزیمت کرد . و عبدالله بلوچ بخدمت وی پیوست . و پس از مدتی توقف در آن دیار به بندر بازگشت . و آوازه سلطنت سلطان خرسوار بگوش اشرف افغان

۱- جهانگشا ص ۲۴ .

رسید . بیست هزار کس برای تنبیه و دفع وی فرستاد و در نواحی شمیل فریقین بیکدیگر رسیده جنگ کردند . و سلطان محمد خرسوار از خرافتاده منهزم گشت . و نواحی شمیل و بنادرو بلوچستان بهمین وسیله بتصرف سرداران افغان درآمد . و محمد خرسوار چون بادعای آن دروغ دولت خود را بی فروغ دید پیماده در لباس قلندری بسمت هندوستان بدر رفت .

سام میرزا ناسی مجهول النسب خود را پسر سلطان حسین میرزا می دانست که باصفی میرزا در ایام دولت نادرشاه در یکی از قلاع آذربایجان زندانی بود . سام میرزا در ایام دولت علیشاه در تبریز خروج کرد . و بیست هزار سردجنگی بروی گرد آمد . علیشاه عده ای از لشکریان خویش را برای دفع وی فرستاد و بعد از بمقابله دوسپاه سام میرزا گشته شد و فتنه وی خاموش گردید . و این واقعه بسال ۱۶۱۱ بوقوع پیوست .

از جمله حکایات عجیبه ای که صاحب فوائد الصفویه نقل کرده اینست که « حسین ناسی که در شهید مقدس مدتی ساکن و خود را سبزواری می شمرد در سال ۱۱۰۹ از ارض اقدس روانه اعتبار عالیات گشت . و در هر جا که رسید خود را فرزند شاه طهماسب خواند . چون بکربلای معلای رسید از اتفاقات یکی از زنان منکوحه نادر که همشیره حقیقی شاه طهماسب باشد چند روزی بود که برحمت ابزدی پیوسته . و در آن اوقات وارثی از او حاضر نبود . بفتوای علمای عتبات عالیات و سازش باعمال رومیه که فرمانفرمای عراق عربند جمیع اموال آن مرحومه را بصیغه مالکیت میراث خود خواند و خویش را وارث حقیقی شمرد . دعوی پادشاهزادگی را بلند آوازه بردانید . و جوایز آلات و انتفاع منتهی در وجه حق السعی با یاران و معاون مد دوره قسمت نمود . هر چند شاهزادگان صنوی از اصفهان به بغداد نزد سلیمان پاشا که در ظاهر از طرف سلطان روم است و در وطن دعوی خود سری دارد دادخواهی کردند . چون افندیان و دارکنان سلیمان پاشا معاون حسن نام بودند شاهزادگان وارث تباری از پیش نبردند .

ص ۲۵۹ س ۷ گرفتاری مصطفی خان - مصطفی خان بیکدلی شاسلو در اواخر دولت نادرشاه بشراکت میرزا مهدیخان منشی صاحب تاریخ نادری ایلیچی روم گردید. و با دستگاہی که لایق نادرشاه تواند بود مستوجہ اسلامبول شد. همین که ببغداد رسید نادرشاه تخت و تاج را بدرود و مهدیخان منشی و مورخ مراجعت کرد. و مصطفی خان در آنجا ماند و بعد با علیمردانخان بختیاری همراه شده مقوی کار او گردید. و باتفاق در رکاب شاهزاده مجهول النسبی که بسطنت برداشته بودند بکرمانشاه آمده و پس از رزم با کریمخان شکست یافت. علیمردانخان فرار کرد و مصطفی خان بدست لشکریان کریمخان دستگیر گردید<sup>۱</sup>.

ص ۳۰۴ س ۳ عبدالعلی خان عرب میش مست که از سرداران نامی خراسان و شرح دلاوریهای او در این کتاب مکرر ذکر شده بطوری که ابوالحسن قزوینی در فوائد الصغویه نگاشته «وی در آخر عمر بزیارت بیت الله مشرف گردید و در مراجعت از مکه در سال ۱۲۰۳ بجوار رحمت حق پیوست. پسرش حاج ابراهیم خان که همراه پدر بود بترشیز بازگشت».

ص ۳۲۳ س ۱۷ - زکیخان برادر مادری کریمخان<sup>۲</sup> مردی بیباک و مستهور و جسور و خونریز بوده و در رکاب کریمخان جنگها کرده و پیروزیهایی را برای کریمخان سبب گشته بود.

در سال ۱۱۸۰ وی بدست شیخ عبدالله بنی معین در جزیره هرمز گرفتار و بعد رها شد<sup>۳</sup>. پس از آن از جانب کریمخان مأمور تنبیه امیرمهنای زعابی گردید. و بینادر رفت. و پس از انجام دادن خدمت مقرر بشیراز برگشت<sup>۴</sup>.

پس از مرگ کریمخان نظر علیخان و کلبعلی خان پسران شیخعلی خان و ولی خان و طاهرخان پسران محمدخان زند بدوستی ابوالفتح خان پسر بزرگتر کریمخان و زکیخان بیماری محمد علیخان پسر دیگر که دامادش بود آتش آشوب در شیراز برافروختند. عاقبت زکی خان بر دیگران غالب آمد و هشت تن مردان دلیرانطایفه را

۱- گیتی گشا ص ۳۲ و آتشکده آذر ۲- فهرست التواریخ ۳- گلشن مراد ۴- زینة التواریخ

کشت. و ابوالفتح خان را برای اسکات خلق و صلاح وقت بجای پدرنشاند. و علی-مرادخان همشیره زاده خود را روانه عراق ساخت. و او روز سه شنبه دهم ربیع الاول سنه مزبوره وارد اصفهان شد.

و بسطام خان کارخانه را برای خاموش کردن آتش فتنه رشید بیگ و جهانگیر خان پسران فتحعلی خان افشار باصفهان فرستاد و او پس از پیروزی بر افشاریه نه نفر سران آنجماعت را کشته و سرهای آنها را بشیراز فرستاد.

در ذیل وقایع السنین خاتون آبادی راجع باین واقعه چنین آمده:

«امروز که روز سه شنبه ۲۹ ربیع المولود (۱۱۹۳) است قریب بدوساعت قبل از صبح رشید بیگ و جهانگیر خان و نه نفر از رؤساء افشار را حسب الامر ابوالفتح خان زند طناب انداخته رشته حیات ایشان را منقطع ساختند. و امروز که یوم یکشنبه غره ربیع الاخر است بآبدن برهنه در حرارت آفتاب افتاده اند».

پس از کریمخان صادقخان از بصره متوجه شیراز شد. و در روز سه شنبه ۱۷ ربیع الاخر بیگ منزلی شیراز رسید.

زکیخان قریب شش هزار سوار پسر نردگی محمد حسین خان زند هزاره برای دستگیر کردن صادقخان روان ساخت. محمد حسین خان در پنج فرسنگی شهر صادقخان رسید و رزمی سخت بین طرفین روی داد. با آنکه با صادقخان بیش از یک هزار و سیصد نفر از غلامان و منسوبانش جمعیت دیگری نبود با اتفاق محمد حسین خان سیستانی دلاوریها کرد تا محمد حسین خان زند بضرر دلوله تفنگی از پای درآید و سپاه شیراز بهزیمت شد و صادقخان بکرمان رفت.

زکیخان ده از اقتدار و نفوذ علیمرادخان در اصفهان در نشو و نسب ابوالفتح خان را در شیراز گذاشت. و شهر را با کبرخان پسر بزرگتر خود سرد وینا لشکر بسیار متوجه اصفهان گردید.

در تاریخ زندیه علیرضا شیرازی است که ابوالفتح خان حون با صادقخان عم خود دم از موافقت میزد و طالب ورود اوستی بود. زکیخان او را باد و پسر صادقخان

که در شیراز بودند دستگیر نموده و اموال او را ضبط کرد. و محمد علیخان را بسلطنت برداشت. و در ۲ جمادی الاولی با تمام عساکر رکابی و بلوکی و ابوالفتح خان و پسران صادقخان از شهر خارج و عازم اصفهان شد<sup>۱</sup>.

شب ۲۷ ماه مذکور در منزل ایزد خواست خان علیخان ریش سفید طایفه مافی یا رضاخان بیای مردی و موافقت چند نفر دیگر از سرکردگان طایفه مذکور در یکجا گرد آمده و در کشتن زکیخان همراه و همراهی گشتند. پس از مواضعه خان علیخان و رضاخان پیش رفته گلوله تفنگی بسینه او زده و بچابکی از سراپرده برآمده و یاران دیگر طنابهای خیمه را بریده بر روی زکیخان انداختند. و رضاخان پیش رفته و در آن شب تیره بر زکیخان دست یافته سرش را از تن جدا ساخت.

جسد زکیخان تا چند روز در کنار قلعه ایزد خواست افتاده بود تا آنکه مردم آنجا آنرا برداشته دفن کردند<sup>۲</sup>. و ابوالفتح خان روز جمعه ۳ ماه جمادی الثانیه با اعزاز و احترام وارد شیراز شد.

در ذیل وقایع السنین مذکور است که «در شب سه شنبه ۹ شهر مذکور زکیخان را کشتند. و این خبر روز سه شنبه در اصفهان شایع گشت. و چون ابوالفتح خان مقیداً همراه او بود ثانیاً زمام سلطنت را بدست گرفت.»

ص ۳۲۴ س ۶ - فتحعلی خان افشار ارسلو از اسرای بزرگ نادرشاه و در لشکر کشی بهند همه جا پیشرو سپاه فاتح هند بود. و از این رو در تاریخ جهانگشا با مرتبه چرخچی باشی ذکر شده. وی پس از آن سلطان باپراهیم شاه پیوست. و بعد از او با آزادخان افغان متحد شده جزو اسرای او قرار گرفت. در سال ۱۱۶۷ با امر آزادخان با جمعی از سپاه افغان بدفع کریمخان مأمور گردید. و در دو آب از توابع سیلاخور با کریمخان مصاف داده کریمخان از برابر او فرار و خود را بجبال کوه کیلویه کشید. در ۱۱۶۸ از جانب آزادخان قم را محاصره کرد و فریدون خان گرجی یوزباشی غلامان نادرشاهی را که از طرف محمدحسن خان فرمانفرمای آن شهرستان بود دستگیر کرد.

۱- تاریخ زندیه ابن عبدالکریم علیرضای شیرازی. ۲- گلشن مراد.

و هنگامی که محمد حسنخان بر آزادخان چیره شد ابراهیمخان بغایری قسم نامه از جانب خان قاجار بفتحعلی خان برده او را مطمئن ساخته بار دو آورده و از آنروز در سلک امرای محمد حسنخان قرار گرفت.

پس از کشته شدن محمد حسنخان فتحعلی خان خود در آذربایجان اقتداری بهم رسانیده و در آنسامان فرمانروای مطلق گردید.

کریمخان در سال ۱۱۷۵ بسوی تبریز شد و در قراچمن تبریز با فتحعلیخان و سپاهیان او در آویخت. سپاه افشار بر چپ و راست لشکر کریمخان فشار آورده و آنها را از میان برداشتند. ندرخان زند بنده کریمخان را برداشته بهمندان فرار نمود. از آنجا که کریمخان در قلب ایستادگی کرد و پای جلادت پیش نهاد و خود را با آتشخانه رسانید، جمعی از دلیران افشار را هلاک نمود فتحعلیخان فرار کرد و بقلمه ارومی متحصن گردید. ۲ نه ماه اروسی در محاصره بود. باسداد روز شنبه ششم شعبان ۱۱۷۶ فتحعلی خان بدون اینکه وسائلی انگیزد با چند نفر از مقر بان خود باردوی کریمخان آمده تسلیم گردید. و شهر را بسپاهیان زندیه سپرد. و مدتی در خدمت کریمخان بود تا آنکه کریمخان از آذربایجان باصنهبان و از اصنهبان متوجه شیراز گشت. چون بچمن کندهمان رسید چهار روز در آنجا توقف کرد. روز پنجم از آنجا بمزدج رفت در گذشتن از دريوه مزدج جنگهائی را که در آنجا با فتحعلی خان و لشکر آزادخان کرده بود و گروهی از اسرا و نو جوانان زندیه در آن رزمها کشته شده و عده از اهالی حرم او گرفتار گردیده. همچنین سخنان درشت و ناعموار فتحعلیخان را بیاد آورده امر کرد او را بطناب آویخته داشتند. و جسمش را بزمه شاهرضای قمشه دفن کردند. و این واقعه بسال ۱۱۷۸ بود.

ص ۳۲۴ س ۹ - ابراهیمخان بغایری - در جزوه با فتحعلیخان بنمای یکرنگی

۱- گلشن مراد

۲- فهرست التواریخ وزینه التواریخ

۳- گلشن مراد و فهرست التواریخ



گذاشته قرار باین داد که در عالم هواخواهی او در وقت فرصت گزندی بوجود کریمخان رساند. و اردوی او را بهم زده و پریشان سازد. برای انجام این امر خلوتی چند مرتب داشته و با جمعی از سرکردگان مانند رستم خان عمارلو و مهرعلیخان اسلاملو و رستم سلطان کوه سره و میرزا امین نام طبیب اردو که با او خصوصیت و محرمیتی داشتند این راز را در میان گذاشت. کریمخان پیش از آنکه ابراهیم خان فتحعلی خان را از مکنون ضمیر خود اعلام دارد اختیار سپاه سواره را که سپرده او بود گرفته و او را سردار لشکر پیاده نمود. و بجهت رفع مظنه و قلع ماده تشکیک و تشویق او با تراب خان و یکدو نفر از سرکردگان دیگر نیز همین معامله پیش آورد. اما رستم خان عمارلو که یکی از ارباب مواضعه بود بوسیله نظر علیخان شرح اراده ابراهیم خان را بکریمخان رسانید. و بر اثبات گفته خویش حسینقلی بیگ چکنی و قورچی سلطان زند میر شب اردو را بجهت تفتیش و تجسس این مطلب بمجمع شورا که در خیمه میرزا امین منعقد بود راهنمایی کرد. و آندو پنهانی داخل خیمه شده و کیفیت رویداد را بکریمخان معروض داشتند. چون حقیقت فساد باطن ابراهیم خان معلوم گردید شیخ مراد خان زند و کاکا خان در وقتی که در مجلس بزم کریمخان نشسته بود گریباننش را گرفته با مهر علیخان و رستم سلطان و میرزا امین و سایر رفقای او عرضه شمشیر ساختند.<sup>۱</sup>

ص ۳۲۵ س ۶ - امیر گونه خان ایرلوی افشار از بزرگان افشار و برادر موسی خان افشار طارمی است. علیمردانخان بختیاری هنگام اقتدار خویش او را بتسخیر مازندران مأمور کرد و بعدها قبول طاعت محمد حسن خان قاجار نمود و در ۱۱۷۱ از جانب او حکومت اصفهان یافت. و بعد بفتحعلی خان پیوست. و پس از شکست او خدمت کریمخان را اختیار کرد. و در وقتی که جعفرخان پسر صادقخان از اصفهان بشیراز میرفت امیر گونه خان و جعفر قلیخان ولد کاظم خان قراچه داغی از سوکب او تغلیف بسته و بقلعه تبرک اصفهان ماندند.<sup>۱</sup>

۱ - گلشن مراد

۳۳۷ س ۱۴ - عمر پاشا قبول نکرد - موافق گفته ابو الحسن غفاری این واقعه در سال ۱۱۸۶ . و لشکر کشی کریمخان بیصره در سال ۱۱۷۸ بوده .

ص ۳۳۹ س ۱۱ - پادشاه والجاه روم ایلچی بنزد کریمخان فرستاد . نام ایلچی پادشاه عثمانی محمد وهبی افندی یکی از امناء دولت عثمانی بود او پس از توقف سه ماه در شیراز با اتفاق عبدالله خان کلهر مراجعت نمود .

خاتون آبادی در کتاب وقایع السنین نوشته است که « در سال ۱۱۸۹ محمد افندی نامی با ایلچی گری از نزد خواندگان روم رسید و بعد از پنج ماه حوائج او نا مسئول گردیده با انکسار خاطر مراجعت کرد .

ص ۳۴۳ س ۱۶ - علیمرادخان زند قسیطاس خان خواهرزاده زکیخانست . وی پس از تسلط زکیخان و پادشاهی ابوالفتح خان سرداری عراق تعیین گردید . و روز جمعه شانزدهم صفر از شیراز بسوی مقصد روان شد . پس از خروج او از شیراز زکیخان پشیمان گشته کس فرستاد که او را از رفتن مانع آیند . علیمرادخان توجهی نگفته فرستاده نکرده و بعراق شد . و بتهران اقامت ورزید . در آنجا دل بمخالفت حال خود نهاد و بسوی اصفهان متوجه شد . بسطام خان دارخانه ده برای خدمت کردن شورش افشاریه از طرف زکیخان بدانجا آمده بود پس از شش ماه اقامت هنوز در اصفهان بسر می برد . چون نتوانست در برابر علیمرادخان ایستد بی دردم بشیراز فرار کرد . زکیخان برای سرکوبی علیمرادخان لشکر بانی را ده سالیان در ایام توقف کریمخان در شیراز شمشیری از نیام نکشیده بودند سوار و پیاده انیس از ساختن متوجه رزم علیمرادخان شد . و چنانکه گفته شد در منزل ایاد خواست بسطام خان نفر مافی کشته شد . و بسطام خان ده گریختند بود روز چهارم از ده گریختن بی مراد خان رسید و با سروی دستگیر شد .

۱- کاشن مراد

۲- قسیطاس خان: رستم التواریخ

۳- زینة التواریخ

علیمرادخان پس از تسلط صادقخان چندی بکرمانشاه افتاد و از الله قلیخان حاکم آنجا کمک گرفت و دوباره بر اصفهان مسلط شده از آنجا متوجه شیراز گردید. پس از آنکه محاربات بسیار با صادقخان کرد و نه ماه شیراز را در حصار داشت. چند نفر از سقربان و نزدیکان درگاه صادقخان از طایفه آق اولی که بزرگ ایشان آقا حسین ولد آقا لربود. نمک بحر امی کرده و یک برج را بتصرف لشگریان علیمرادخان دادند و او روز پنجشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۱۹۶ شهر را گرفت.<sup>۱</sup> اکبرخان ولد زکی خان صادقخان را با دو پسر بزرگش مقتول<sup>۲</sup> و اولاد کوچک او را بابوالفتح خان و محمد علیخان و عده بسیاری از بزرگان زندیه را نابینا کرد. بعد از چند روز بعلی مرادخان خبر دادند که اکبرخان در حالت سر مستی شمشیر خود را از غلاف بیرون می آورد و این اشعار را می خواند.

مرا غار آید از این زندگی      که سالار باشم کنم بندگی

اگر من نترسم ز یزدان پاک      چه گاوس پیشم چه یک مشت خاک

علی مرادخان از شنیدن این خبر برآشفته و جعفرخان ولد صادقخان را خواست و گفت خون پدر و برادران را از اکبرخان حاضر که پسر خالوی من و تست بخواه.

در آن وقت اکبرخان شمشیر بند مرصع بر میان بسته و خنجر دسته مرصع بر کمر داشت. و سپری از پوست کر کردن که قیده ها و حاشیه آن همه مرصع بجواهر بود بدست و با کمال غرور ایستاده بود. ناگاه جعفرخان دست بر کمر بند اکبرخان افکند. و مانند گوی او را از زمین روده و بزمین زد و خنجر کشید و هر دو چشمش را بر کند. و اموالش را ضبط نمود. بعد از سه روز علی مرادخان زند فرمود سر اکبر

۱- رستم التواریخ      ۲- تاریخ ابن عبدالکریم : سه شنبه ۱۸ ربیع الاول

۳- بگفته بعضی خود خود را مسموم کرد

خان را باتخماق گفتند. و در بیت الخلا افکندند. و بعد بیرون آورده دفن کردند. و از اکابر شیراز حاج ابراهیم ولد حاج هاشم که خدای جمله حیدری خانه و از چند نفر دیگر مبلغ چهل هزار تومان که در آنوقت قیمت صد و شصت هزار مثقال طلای ناب و بهای صد و شصت هزار خروار دیوانی که هر خرواری صد من بوزن تبریز باشد بشدت وحدت فرمود گرفتند. بعد با جمیع اعزّه و اکابر ایران که کریمخان آنها را در شیراز جمع کرده بود. و تمام قشون رکابی<sup>۱</sup>. پس از پنج شش ماه توقف در شیراز. در ۲۳ شعبان متوجه اصفهان شد. و در هفتم رمضان بآن شهر وارد. و مدت سه سال در آنجا با استراحت گذاراند. جعفرخان ولد صادقخان که در کوه کیلویه بود از علیمرادخان اطمینان یافته نزد او آمد و مورد اعزاز و احترام واقع و بعد بحکومت سلطانیّه و زنجان معین شد.

در اواخر حال علیمرادخان آهنگ فتح سازندران کرد. و به تهران شد و محمد ظاهرخان و شیخ ویس خان را با سپاهی بدانجانب فرستاد. محمد ظاهرخان کشته و شیخ ویس خان بهزیمت شد. جعفرخان پسر صادقخان که در خمسه این اخبار را شنید و از اشتداد مرض علیمرادخان باخبر شد باصفهانیان روی آورد. علیمرادخان از خبر حرکت او آشفته و پریشان گشت. و در شدت برف و سرما از تهران بجانب اصفهان حرکت کرد. در این اوقات بیماری استسقا گرفتار او در اواخر ربیع الاول ۱۱۹۹ در سورچه خورت اصفهان سرگش فرا رسید. مدت سلطنتش در عراق شش سال و در فارس و آذربایجان سه سال بود.

حاجی سلیمان کاشانی متخلص بحسباحتی تاریخ فوت او را در این مضمون گفته است.

جسم علیمراد ز تخت روان افتاد

و نیز تاریخ جلوس جعفرخان و وفات علیمرادخان در ایامان قصیده بحسباحتی

که در مدح جعفرخان گفته چنین است.

۱- رستم القواریخ نسخه خطی کتابخانه ملی ملک

۲- گلشن مراد و در تاریخ زندیه ابن عبد الکریم ۲۸۵ ص ۱۱۹۹

نوشت کلاک صباحی ز قصر سلطانی

علیمراد برون شد نشست جعفرخان<sup>۱</sup>

ص ۳۴۳ س ۱۸ - صادق خان برادر کریمخان زند - در زمان زندگی برادر پیوسته یارو مددگار او بود. وی چندی پس از تصرف اصفهان و فرار حاجی باباخان بختیاری که از طرف علیمردانخان حکومت داشت بیگلربیگی اصفهان گردید و کار با نام او فتح بصره است. که در اواخر دولت کریمخان صورت گرفت. وی در ۱۱۷۸ مأمور فتح بصره شد و بعد از چهارده ماه محاصره آنرا در روز چهارشنبه ۲۷ صفر سال ۱۱۹۰ تصرف نمود. و علی محمدخان زند را در آنجا گذاشته خود با سلیمان پاشای مسلم و اشراف بصره بشیراز آمد.

در وقایع السنین خاتون آبادی است که «در اواخر سال ۱۱۸۹ بصره بدست محمد صادق خان مفتوح شد و تا حال که سنه ۱۱۹۱ است. در قبضه اقتدار علی محمدخان زند است».

پس از چندی اعراب سرکش بادیه بر علیمحمدخان شوریده و او در جنگ با آن طائفه از بسیاری زخم از پای درآمد. و برادرش مهدیخان بدست آن جماعت کشته شد. معدودی از لشکریان زندیه خود را بساحل بصره رسانیده آنچه گذشته بود بکریمخان گزارش دادند. محمدصادقخان دوباره بدانجا رفت و پس از وفات کریمخان بشیراز باز آمد. همینکه باطراف شهر رسید زکیخان او را مانع دخول شد. و جمعی را برای دستگیری او فرستاد. پس از جنگ سختی که پیش آمد محمدحسین خان زند سردار سپاه فرستاده زکیخان کشته شد. و صادقخان بکرمان رفت. و پس از گشته شدن زکیخان در اواسط جمادی الثانیه بشیراز آمد و چندی با ابوالفتح خان پسر کریمخان سازش کرد. بالاخره با سرکردگان سپاه در ساخته و بیشت گرمی آنجماعت روز یکشنبه نهم شعبان<sup>۲</sup>. علیقلیخان و چند نفر دیگر از پسران خود را بگرفتن پسران کریمخان مأمور کرد. و ابوالفتح خان

۱- گلشن مراد

۲- تاریخ زندیه ابن عبدالکریم علیرضای شیرازی. و در گلشن مراد: پنجشنبه سیم

ربیع الاول

راباد و برادر دیگر گرفته از کار پادشاهی بیکسو نموده و در یکی از گوشه‌های ارگ در بند نمود. و خود پس از این کار از روی استقلال با سرپادشاهی و شغل فرماندهی پرداخت. و جعفرخان پسر بزرگتر خود را بسرداری عراق منصوب و با صفهان فرستاد. در آخر کار علیمرادخان زند رفتار صادقخان را با ابوالفتح خان دست آویز کرده و با صادقخان بنای ستیز و آویز گذارد و بشیراز آمد و آن شهر را مدت هشت ماه و بقولی نه ماه محاصره کرد. و پس از دست یافتن بر آن شهر صادقخان را با پسرانش و دو پسر کریمخان نایینا نمود. و صادقخان پس از آن واقعه خود را مسموم کرده از رنج جهان راحت نمود<sup>۱</sup>.

ص ۳۴۹ س ۶ جعفرخان - وی پسر صادقخان و برادر امی علی مرادخانست قسمتی از شرح حالش ضمن گزارش احوال علیمرادخان در پیش گذشت. وی در هیجدهم ذی قعدة سال ۱۱۹۳ در اصفهان خبر یافت که علی مرادخان زند بکاشان وارد و اراده اصفهان دارد. از این خبر مضطرب گشت و جمعی از بزرگان اصفهان را گرفت. و آنچه توانست بابت وجوه دیوانی دریافت و روز بیستم ماه با جمله محبوبین برای جنگ با علی مرادخان متوجه باغ قوشخانه گردید. ولی ظهر همان روز از میان راه برگشته متوجه شیراز شد. و روز پنجشنبه ۲۳ محمد ظاهرخان که از امرای علی مرادخان زنده بود با صفهان وارد شد. جعفرخان پس از فوت علی مرادخان در ششم ربیع الاول ۱۱۹۹ با صفهان وارد و بجای برادر بر تخت شاهی نشست. در اوائل مهر جمادی الثانیة همان سال پایتخت خویش را بشیراز نقل کرد.

چون آقا محمد باقر خراسکانی کدخدای قریه خراسکان که در ایام دولت علی مرادخان بمرتبه خانی و حکومت اصفهان رسیده باد غرور در دماغش راه یافتند و در دولتخانه صفویه بر مسند فرمانفرمائی نشسته و از جانب آقا محمدخان قاجار حکومت را بدست گرفته بود جعفرخان در اوائل ماه صفر ۱۲۰۰ برای دفع فتنه وی

۱- گلشن مراد . ۲- و فایع السنین و زینة العواریخ و فهرست العواریخ .

متوجه اصفهان گردید و باقرخان بقلعه تبرک پناهنده شد. و قلعه در محاصره افتاد و باقرخان پس از چهار روز گرفتار و بقتل رسید<sup>۱</sup>.

باقرخان خراسکانی سردی بسیار نیرومند و قوی هیکل و فصیح و متکبر و صاحب جرات بود. و از نیرومندی او حکایت کنند که وقتی مشتی بر بنا گوش اشتري مستزد که اشتر فوراً بر زمین افتاد و بمرد.

و نیز حکایت کنند که وقتی بر اسب سرکشی سوار بود که اسب از جا انگیخته گردید. و در همان حال عنانش نیز بگسیخت. باقرخان از دو طرف دست در دهان اسب افکند و دهان اسب را تا بنا گوش درید. و در پهلوانی و قوت چنان بود که نعل اسب در دستش مثل کاغذ پاره سینمود<sup>۲</sup>.

جعفرخان را رزم دیگری هم در دو فرسنگی همدان با اسماعیل خان زند روی داد. و در این جنگ که در ۱۲ جمادی الاولی بود شکست خورده روی باصفهان آورد و از اصفهان بشیراز شد. و (چنانکه گفته شد) امیرگونه خان ایرلوی افشار و جعفرقلی خان پسر کاظم خان قراچه داغی از موکب جعفرخان تخلف جسته بقلعه تبرک اصفهان ماندند<sup>۳</sup>.

جعفرخان بعد از ورود بشیراز روزی بسبب افراط در خوردن طعام بیمار شد. و مدت شش روز از اندرون حرم سرا بیرون نشد. صید مرادخان و شاه مرادخان پسران اسماعیل خان بن شجاع الدین خان زند و حاجی علیقلیخان کازرونی را با پسران نابینای علیمراد خان در خلوتی از خلوتخانه های ارگ در بند داشت. زندانیان از بیماری جعفرخان قوی دل شده و بدستگیری غلام بچه ای بند از پای خویش برداشته در شب پنجشنبه ۲۵ شهر جمادی الاولی ۱۲۰۳ بیش از برآمدن آفتاب از پشت بام حمام راه بیام ارگ برده و بخوابگاه جعفرخان رفته او را کشتند. مدت حکومتش در شیراز چهار سال بود<sup>۴</sup>.

۱- تاریخ زندیه ابن عبدالکریم علیرضای شیرازی. ۲- رستم التواریخ.

۳- گلشن مراد. ۴- زینة التواریخ و گلشن مراد.

جعفرخان مردی نیرومند و قوی‌جثه بود و در تنومندی چنان بود که هر اسب پرقوتی که سوار میشد بیش از یکساعت تاب سواری وی نمی آورد. و زنبورک را بر زانو می گرفت و مانند قلم‌دبیران می شکست. و یک گوسفند بریان را تمام می خورد.<sup>۱</sup>

بعد از او صید سردخان بفرمانفرمائی نشست و حاجی علیقلیخان را برتبه‌امیر الامرائی فارس معین کرد.<sup>۲</sup>

۱- رستم‌التواریخ .

۲- کلمش‌مراد - برای تفصیل اوضاع پادشاهی جعفرخان زند و پسرش لطفعلی خان و انقراض خاندان زندیه رجوع بکلمش‌مراد ابوالحسن غفاری و تاریخ زندیه ابن عبدالکریم علی‌رضای شیرازی و زینة‌التواریخ شود.



## فہرست نامہای گمان

۱۷۲ - ۱۸۳ - ۳۸۹ - ۳۹۲ - ۳۹۴	۱۳۷	آدینه خان زند
۳۹۵ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۴۰	۴۷۶ - ۴۴۹ - ۴۲۹	آذربیکدلی
۴۵۰ - ۴۵۲ - ۴۶۴ - ۴۷۰ - ۴۸۸	۱۸۴ - ۱۸۳ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۳	آزادخان
ابراهیم بیک [خان] برادر نادرشاه - ۳۶۱	۲۱۵ - ۱۹۳ - ۱۸۹ - ۱۸۷ - ۱۸۶	
۳۷۱ - ۳۸۸ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۹	۲۶۹ - ۲۶۷ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۳۹	
۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳	۲۸۹ تا ۲۸۴ - ۲۸۲ - ۲۸۰ تا ۲۷۰	
ابراهیم خان افشار برادر فتحعلی خان ۴۵۵	۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۹۴ - ۲۹۴ - ۲۹۳	
ابراهیم خان بن اسماعیل خان ۳۵۱	۳۱۴ - ۳۱۲ - ۳۱۰ - ۳۰۷ - ۳۰۴	
ابراهیم خان کاردی ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۲	۳۲۹ - ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵	
ابراهیم خان، فرزند صادق خان ۴۵۹	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۴۲۳ - ۴۵۳ - ۴۵۴	
ابو اہیم خان، فرزند کریمخان ۴۵۹	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶	
ابراهیم خان، نایب جزایر باشی ۴۹	۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۱ - ۴۷۲	
ابراهیم طسوجی ۴۸۳	۴۸۸ - ۴۸۹	
ابراهیم میرزا، پسر نادر میرزا ۴۴۶	آزادخان پسر شاهقلی خان وزیر ۱۲۲	
ابلیس ۲۷۴ - ۲۵۴ - ۱۶۳	آقاحسین ۴۹۲	
ابن داود ۴۰۳	آقارضی خان ۱۹۰	
ابن محمد امین [ابوالحسن گلستانہ] ۲	آقاسی خان بلوچ ۳۸۵۰	
ابوجهل ۲۱۴	آقاسی سلطان ۳۰۲	
ابوالحسن گلستانہ (مؤلف کتاب) - ۲ - ۳۵۵	آقامحمدخان - ۲۰۸ - ۳۵۰ - ۳۵۳ - ۳۵۴	
۳۹۵	۴۴۳	
ابوالحسن غفاری - ۴۰۰ - ۴۱۴ - ۴۲۲	۱۰۲	اباجی
۴۲۵ - ۴۳۸ - ۴۴۸ - ۴۶۹ - ۴۹۱ - ۴۹۷		ابراهیم خان بغایری خراسانی - ۳۲۴ - ۳۲۵
ابوالحسن قزوینی - ۳۸۶ - ۴۴۳ - ۴۴۷		۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۷۳ - ۴۷۱ - ۴۰۷ - ۳۲۷
۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۷۴ - ۴۷۶		ابراهیم خان شیرازی [حاجی] ۴۸۶ - ۳۵۳
۴۸۶		ابراهیم خان [شاه] - ۲۱ - ۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲
		۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۷۰

۲۶۲-۲۶۱	احمد [میرزا] حکیم اصفهانی	۳۴۵-۳۴۴-۳۴۳-۳۴۲	ابوالفتح خان زند
۴۵۱	ادیب الممالک	۴۳۴-۴۳۳-۴۲۳-۳۴۷-۳۴۶-	
۴۱۶	اسیری سنکه	۴۹۲-۴۹۱-۴۸۸-۴۸۷-۴۸۶-۴۵۹	
۴۶۹-۴۶۸	ارکلی خان	۴۹۵-۴۹۴	
۳۶۱	اسحاق [ملک]	۱۷۱-۱۷۰-۱۴۵	ابوالفتح بختیاری
۳۵۷	اسدالله خان ابدالی	۴۶۲-۴۵۳-۱۷۲	
۳۴۷	اسفندیار	۳۸۶-۳۸۰-۳۷۸	ابوالفیض خان
۳۶۴	اسکندر بیک قاجار	۴۸۰	ابوالقاسم
۱۲۳-۱۲۰	اسکندر خان پسر شاه درانی	۳۸۲	ابوالمحمد
۱۲۴		۸۰	ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ
۱۴۷	اسکندر خان زند برادر مادری کریمخان	۹۱-۹۰-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۲-۸۱-	
۲۸۷-۲۸۶-۲۷۲-۲۷۱-۲۱۲-		۴۲۱-۴۲۰-۴۱۸-۴۱۶	
۴۶۵-۴۸۹-۴۸۸		۱۰۲	اباجی
۳۴۹	اسماعیل خان بن شجاع السین خان	۴۵۹	احمد (امامزاده شاه چراغ)
۳۵۱		۳۸۲-۳۷۵-۳۷۴-۳۷۳	احمد پاشا
۴۰۴-۶۵	اسماعیل خان خزیمه	۴۶۷	
۱۹۳-۱۹۲-۱۸۲	اسماعیل خان قویلی	۴۷-۳۵-۱۶	احمدخان (شاه درانی- ابدالی)
۲۰۵-۱۹۸-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-		۹۹-۹۲-۸۹-۸۴ تا ۵۹-۵۸-۴۹-۴۸	
۲۴۱-۲۴۰-۲۳۳-۲۳۲-		۱۲۶-۱۲۵ تا ۱۱۲-۱۱۰-۱۰۸-۱۰۰-	
۲۸۴-۲۸۳-۲۶۲-۲۶۱-۲۵۰-		۴۲۲-۴۲۰ تا ۴۰۵-۳۴۴-۱۸۹-۱۲۹-	
۴۷۵-۳۳۳-۲۹۹-۲۹۸		۴۴۰-۴۳۸-۴۳۶-۴۳۲-۴۳۰ تا	
۴۹۶-۴۵۶	اسماعیل زند	۴۴۹-۴۴۸-۴۴۴-۴۴۱-	
۴۵۹	اسماعیل سلطان سرد قوچانی	۱۳۷	اجمدخان [مشهور با احمد کلکه]
۳۵۵	اسماعیل [شاه] اول	۳۸۷	احمد سهیلی خوانساری
۱۷۳-۱۷۲	اسماعیل [شاه] میرزا ابوتراب	۴۵۹	احمد مرادخان
۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۵		۳۲۷-۳۲۵	احمد بیک دنبلی
-۴۵۳-۲۱۵-۲۱۴-۲۰۶-۱۹۲		۱۰۶-۱۰۳-۱۰۲	احمدخان بنگش
۴۷۱-۴۶۰		۴۳۹-۴۲۰	
۳۵۶	اسماعیل میرزای فشار	۴۶-۴۳	احمدخان بیات
۴۸۴-۴۸۳	اسماعیل میرزا	۴۸۲-۴۸۱-۳۹۷	احمدشاه [سید]
		۹۹-۸۰	احمدشاه پسر محمد شاه هندی
		۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۶-۱۰۰-	
		۴۸۰-۴۳۹-۴۲۱	
		۴۲۳	احمد [میرزا] صدر الممالک

امام وردی بیگ - ۲۱۹-۲۲۳-۲۵۲-۲۵۳

۲۵۶-۲۵۸-۲۵۹

امیر (رجوع شود به زین العابدین کوهمره ای)

امیر اصلان خان قرقلوی افشار عمه زاده

نادر شاه - ۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۹۰-۳۹۴

۳۹۸-۴۰۰-۴۶۴

امیر تیمور ۳۹۵

امیر حسین چراغ ۱۶۳

امیر خان، مشهور بعمده الماک ۸۶-۳

امیر خان افشار طارمی ۴۵۵

امیر خان قرانی ۹۳-۴۱۰-۴۳۲-۴۴۰

امیر خان، ولدیاری بیگ خان عرب میش مست

۲۱-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۳۱-۳۲

۴۳-۴۶-۴۸-۴۹-۵۱-۶۱-۶۳

۶۴-۱۴۱-۱۴۲-۳۰۸-۳۹۴-۴۰۶

امیر عبدالله مظلوم مشهور بمیر پلنگی ۲۵۴

امیر علم خان خزیمه یا میر علم خان - ۴۳

۴۶-۴۸-۵۰-۵۲-۵۳-۵۵-۵۶

۵۷-۵۸-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۷۴

۳۹۹-۴۰۴-۴۰۶-۴۰۷-۴۱۱-۴۱۲

۴۱۳-۴۲۹-۴۴۰

امیر قاسم موسوی سبزواری ۴۸۷

امیر (مجر امتخان عرب) یا مهراب خان

۴۷-۵۰-۵۳-۵۵

امیر معصوم خان خزیمه، برادر امیر علم خان

۴۸-۶۸-۶۹

امیر مهنای زعابی (دغامی-زعامی) ۴۵۸-۴۸۶

امیر گونه خان ایرلوی افشار - ۲۱۳-۳۲۴

۳۲۵-۳۲۸-۳۲۹-۴۵۴-۴۵۶

۴۵۷-۴۶۷-۴۹۰-۴۹۶

امیر محمد خان ۴۷۷

انتظام السلطنه وزیر ۴۱۸

انوشروان ۱۹۰

اشرف افغان - ۵۸ - ۳۶۳ - ۳۶۸ - ۳۷۵

۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۴ - ۴۶۷ - ۴۸۱ - ۴۸۲

۴۸۴

اشرف خان، سردار افغانی ۲۸۵

اشرف خان، ولد امیر اصلان خان ۵۲

اشرف سلطان ۱۳۳

اعتضاد السلطنه ۴۴۹

اعتماد الدوله ۳۰۶ - ۴۲۰ - ۴۲۱

اعتماد السلطنه ۴۱۲ - ۴۳۸

اغورلو خان افشار ۴۵۵

افراسیاب ۲۱۰ - ۲۲۸

اکبر خان پسر زکی خان - ۳۴۷ - ۳۴۸

۴۳۴ - ۴۸۷ - ۴۹۲

اکبر شاه (جلال الدین) ۴۲۰

القاص میرزا (القاسب سیرزا) ۳۹۹ - ۴۷۴

الله قلی خان، حاکم کرمان شاهان - ۳۳۷ - ۳۳۸

۳۴۱ - ۳۴۶ - ۴۹۲

الله وردی خان کرد، حاکم قوچان ۱۱۲ - ۱۱۳

الله یار خان غلجائی افغان - ۳۲ - ۳۳ - ۱۳۴

۳۶۸ - ۳۷۱ - ۳۷۲

الله یار گرایلی ۳۷۵

امام قلی بیگ، پدر نادر ۳۵۵ - ۳۵۶

امام قلی بیگ، نسقچی باشی ۲۷

امام قلی خان زنگنه - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲

۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷

۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴

۱۶۵ - ۱۷۹ - ۳۰۷

امام قلی میرزا، پسر نادر شاه - ۱۰ - ۱۱ - ۱۹

۲۰ - ۳۵۷ - ۳۸۰ - ۳۸۳ - ۳۸۵ - ۳۸۹

امام قلی بیگ ایرلوی افشار ۳۵۹

۴۵۱	بوداقخان	۴۶۷	اوکدادخان افغان
۳۳	بوره خان (بورله خان ، نورله خان)	۱۸۸	اوسمی خان لکزی
۱۰۲	بیشوا وسراشیوا بندت	۸۸-۸۵-۸۱	اپسری سنگ هندی راجہ راجبوت
۴۵۹	بی بی کوچک، دختر کریمخان	۳۸۲-۳۸۱-۳۸۰	ایلبارس خان
۴۳۵	بیرامعلی خان	۴۵۲-۴۵۱	ایناق خان
۳۷۰	بیستون خان افشار		بابا عالی بیگ کوسه احمدلوی افشار
۱۰۰	پادشاه بیگم	۳۵۷-۳۵۶-۱۳-۲	حاکم ابیورد
۱۲۰	پرویز، پسر کوچک احمدشاه درانی	۳۹۳-۳۸۹-۳۸۵	
۱۲۴		۴۵۱-۱۴۶	باباخان چاوشلو (چاپشلو)
۴۵۹	پریچهر خانم، دختر کریمخان زند	۴۹۶-۴۹۵	باقرخان خراسکانی
۴۵۷	پناه خان جوانشیر	۱۰۲	بالاجی راو
۳۹۵	پناه خان قلعه پری	۱۷۰	بالی سلطان
۱۰۲	پندت پردهان بالاجی راو	۳۹۳	بدرشرف بیگم
۱۲۴	پیردوست خان	۱۲۶-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲	برخوردارخان
۱۹۸	تراب خان یا (ابوترابخان، نهاوندی)	۴۲۹-۱۲۹-۱۲۷	
۲۶۴-۲۶۳	۲۰۵ ۲۰۱-۱۹۹	۳۸	بروز بیگ، مین باشی غلامان شاهرخ
۴۹۰ ۴۵۶ ۲۶۶		۳۷۹-۸۵	برهان الملک
۴۲۳	تقی خان زند، حاجی خوار	۳۱۲	بسطام بیگ زنگنه
۶۱ ۶۰ ۸۰	تقی خان شیرازی [محمد]	۴۹۱-۴۸۷	بسطام خان کارخانه
۴۲۹-۳۰۶ ۸۹ ۸۷-۷۹		۲۱	بکنج خان یموت
۳۶۴	توپال یاشا	۵۴	بکندی بیگ افشار
۴۵۱	تقی درانی	۴۱۶	بکی خان
۳۶۸	توحیدخان سلطان افشار	۱۰۳	بلندخان افغان
۲۳	تور	۲۳۰	بهارسلطان پسرعم محمدخان زند
۶۰	تولل خان، حاجی نام	۱۰۲	بهاوچی
۱۰۱	تنتھال رای	۱۰۴-۱۰۱	بهاو
۳۷۰	تیمور بابا	۴۳-۴۲ ۴۱	بهبودخان اتکی تاتار مروی
۱۱۹-۱۱۸-۱۰۰-۹۰-۸۰	تیمورخان (شاه)	۶۳ ۶۱-۵۷-۵۶-۴۹-۴۸-۴۷-	
۱۲۴ ۱۲۳ ۱۲۲ ۱۲۱ ۱۲۰		۴۰۲-۶۴	
۱۲۹ ۱۲۸-۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۵		۲۹۷ ۱۸۲	بہزادخان
۴۳۶-۴۳۰-۴۲۹-۴۱۹-۴۱۸-۴۰۹			

۴۵	جوکی، حرم شاہرخ	۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۹
۳۶۸	چراغ بیک افشار	۴۸۲-۴۸۳
۳۸۵	چنگیزخان، پسر نادر	۴۴۵
۴۹۳	حاج ابراہیم	چاروب خان بہ (فتحعلی خان) افشار رجوع
۴۵۵	حاج جعفرخان	۲۹۲ شود
۴۷۰	حاج جمال فوسنی	۳۹۶ جان آمنہ بیگم
۴۵۵	حاج قاسم خان	۳۴۶ جان علی خان مافی
۴۲۹	حاجی خان سادہ لوحی	۴۲۰ جان نثارخان
۴۵۵	حاج علی محمد	۴۱۹-۴۲۰ جاویدان خان
۴۹۳	حاج ہاشم	۳۶۴ جعفر بیک قاجار
۴۹۴-۴۶۲-۱۷۰	حاجی بابا خان	۲۶۴ جعفر بیک وکیل توپخانہ
۴۵۷	حاجی خان کنگرلو، حاکم نخجوان	۷۱-۶۹ جعفر خان بیات، حاکم نیشابور
۴۹۴-۴۹۳	حاجی سلیمان متخلص بصباحی	۳۴۹-۳۴۸-زند جعفر خان پسر صادق خان زند
۵۲	حاجی سیف الدین خان	۴۹۰-۴۵۹-۳۵۳-۳۵۲-۳۵۱-۳۵۰
۳۴۹-۳۴۸	حاجی علی قلیخان کازرونی	۴۹۷-۴۹۶-۴۹۵-۴۹۳-۴۹۲
۴۹۷-۴۹۶-۳۵۳-۳۵۲-۳۵۱-۳۵۰		۳۵۷ جعفر خان، حاکم ہرات
۴۵۷	حاجی محمد قلیخان حاکم مراغہ	۱۲۷-۱۲۶ جعفر خان کابلی
۵۴	حسام خان یا [ہاشم خان]	۹۷-۶۸-۶۵-۵۲-۴۳-۴۲-۴۱-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱
۱۱۰-۱۰۵-۶۱	حافظ [خواجہ]	
۱۰۳	حافظ رحمت خان سردار روہیلہ	
۴۱۶	حبیب اللہ خان	
۴۸۵	حسن	
۳۹۵	حسن بیک آق قویونلو	
۴۳۵-۹۸-۷۱	حسن بیک بیات	
۳۴۷-۳۴۶	حسنخان پسر صادق خان زند	
۱۳۰	حسن خان خراسانی [میر]	
۷۷-۷۶	حسن خان لنگ	
۲۱-۱۴-۱۳	حسنعلی بیک معیر الممالک	
۳۸۶-۳۷۳-۳۶۲-۱۷۲-۲۵-۲۴		
۳۸۷		
۴۳۳-۴۳۲	حسن خان برادر امیر خان قرانی	
۴۴۷		
		۴۸۷ جہانگیر خان فرزند فتحعلی خان افشار
		۱۰۱ جہنکو
		۱۳ جوکی، دختر محمد حسین خان قاجار
		۳۸۵-۱۴

حیدر خان ۳۰۰-۳۰۲-۳۰۴-۳۰۷-۳۰۸	حسنعلی خان، والی کردستان - ۱۵۰-۱۵۳
۳۰۹-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۶	- ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸
۸ حیدر خان افشار حاکم شروان	- ۱۵۹-۱۶۰-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷
حیدر خان زنگنه جامه بزرگی - ۱۵۰-۱۵۱	۱۶۸-۱۷۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۳
۱۶۳	حسنعلی خان، ملقب بجهانسوز ۴۴۱
حیدر خان پسر علی عامیراد خان - ۲۹۷	حسنعلی خان دربندی ۱۹۰
۲۹۹-۳۰۰	حسنعلی خان قاجار ایروانی ۴۵۷
خاتون آبادی ۴۱۰-۴۸۷-۴۹۱-۴۹۴	حسن میرزا برادر علیشاه ۳۹۹-۴۵
خالدویردی میرزا، پسر نادر میرزا ۴۴۶	حسن پاشا والی ایروان ۳۷۶
خاقان شهید ۲۴۴-۲۴۶	حسین خان [حسین بیگ] برادر ابراهیم شاه
خالد پاشا ۳۸۳	۲۹-۳۰
خان احمد خان ۱۶۸-۱۷۹	حسین خان، برادر شیخعلی خان ۴۸۵
خانچی خان افغان ۴۶۶-۴۷۱	حسین خان بیگ ۴۷۳-۳۰۷
خانعلی خان، ریش سفید طائفه مافی ۳۴۶-۴۸۸	حسین خان چراغ ۱۶۳
خانم کوچک، دختر کریم خان زند ۴۵۹	حسین خان زنگنه حاج - ۱۳۲-۱۴۰-۱۴۱
خدا بخش خان کیوانلو ۴۲۶	۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۵۶
خداداد خان، حاکم تبریز ۴۶۰-۴۶۱	حسین خان دربندی ۱۹۰-۱۹۱
خدا میراد خان زند ۳۲۸-۳۳۵-۳۳۶	حسین خان قرائی ۵۰
خدایار خان عباسی ۳۵۰	حسین خان قاجار ۴۷۲
خسرو خان ۱۶۸-۴۵۱	حسین (سید) ۴۷۹
خسرو سلطان ۱۷۰-۱۷۹	حسین قلی بیگ چکنی ۴۹۰
خضر خان ۴۶۸	حسین میرزا، برادر علیشاه ۳۹۹-۴۵
خلیل خان ۱۵۲	حسین خان کرد قرمانلو (رجوع بمحمد حسین
خلیل میرزا، پسر نادر میرزا ۴۴۶	خان شود) ۲۷۸-۳۷۷-۳۷۰
خلیل میرزا ۴۰۱-۴۰۲-۴۷۴	حسین غلیجائی ۴۲۹
خواجہ ابو محمد ابدال چینی ۴۰۵	حکیم خان ۴۶۹
دارا ۲۲۹-۲۸۵	حمزہ سید الشہدا ۲۸۲
داہدمیرزا ۴۶-۴۰۱	ہیات اللہ خان ملقب بشاہنواز خان
داود [ماروزا] ۱۸	ہویہ دار لاهور ۴۱۶
دختر حاجی بلغان ۱۷۶-۴۶۳	ہیدر ۷-۱

۴۸۸-۴۴۵	رضا خان لری	۴۲۹-۴۰۶-۴۸	درویش علیخان هزاره
۴۴۶	رضاقلی میرزا، پسر نادر میرزا	۱۱۸	دوست محمدخان، ولد شاهقلی خان -
۳۵۷-۲۰-۸	رضاقلی میرزا، پسر نادرشاه -	۱۲۲-۱۲۱	
۳۷۴-۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۵-		۲۰	دوست محمد چوپچه ای
۳۸۲-۳۸۰ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۶		۴۷۳	دولتخان
-۴۳۹- ۳۹۴- ۳۹۳-۳۸۵-۳۸۳-		۴۰۷-۱۱۲-۶۸-۶۶	دولتخان کرد شادلو ۶۶-۶۸-۱۱۲-۴۰۷
۴۶۱		۱۰۳	دوندیخان
۱۱۲	رضاقلیخان، پسر محمد رضا کهنیکلو	۳۷۲-۳۷۱-۵۹	ذوالفقارخان ابدالی
۳۶۱	رضاقلیخان	۴۲۹	ذوالفقارخان، مشهور به دیوانه
۴۲۶	رضاقلیخان خرده اویماق	۳۸۵	راضیه بیگم
۴۵۷	رضاقلیخان، بیکلریگی گنجه		راقم حروف (مقصود مؤلف کتاب ابوالحسن گلستانه) است
۳۴۰	رضاقلیخان غلام	-۱۷۷-۱۳۹-۳۱	
۱۰۲	رعنا	۳۱۱-۲۶۵-۲۶۴-۲۳۳-۱۷۸	
۳۶۱	رفیعا [ملا] گیلانی		ربیع اصفهانی [میرزا] وزیر علیمرادخان
۴۴۵	رمضان خان کنه ایسی	۳۴۸	
۸۵-۶۷	زال	۲۵۳	رحیم بروجردی [میرزا]
۳۹۹-۶۶-۶۵-۵۵-۵۳	زال خان جلایر -	۵۹	رحیم خان
۴۴۰-۴۰۴		۳۹۹	رحیم میرزا
۳۵۱	زالخان خشتی	۱۰۷-۸۵-۸۴-۷۱-۶۷-۲۶	رستم -
۳۹۷	زبیده بیگم	۴۷۶-۳۴۴-۲۸۱-۲۷۳-۱۷۱-۱۱۳	رستم بیک
۴۸۲	زاهدعلی	۴۷۴	رستم خان (رستم سلطان) خشتی - ۴۵۴-۴۶۶
۱۱۰	زرقانه	۴۹۰	رستم خان سلطان کوهمره ای
۴۱۶-۳۷۹	زکریا خان، حاکم لاهور	۴۹۰-۴۵۶	رستم خان عمارلو
۱۷۲-۱۶۸-۱۴۹-	زکریا خان کله [میرزا] -	۴۸۷	رشید بیک، فرزند فتحعلی خان افشار
۲۱۵-۲۱۴-۲۰۸-۲۰۷-۱۸۲		۱۱۵-۱۱۴	رسولخان قللر آقاسی احمدشاه -
۳۱۸	زکی خان، برادر مادری کریمخان -	۱۱۶	
۳۳۱-۳۳۰ - ۳۲۷ - ۳۲۶-۳۲۲-			رضا (ع) [امام] رجوع بعلی بن موسی الرضا شود
۳۴۵-۳۴۴-۳۴۳-۳۴۲-۳۳۷-۳۳۲-		۴۴۶	
۴۵۷-۴۵۶ - ۴۳۳ - ۳۴۷- ۴۴۶-		۲۱۹	رضابیک پانصدباشی
۴۹۱-۴۸۸-۴۸۷ - ۴۸۶-۴۵۹-۴۵۸-			
۴۹۴			
۴۰۵-۳۵۷	زمان خان افغان		
۱۲۴	زمان خان، برادر جهانخان افغان		

سلیمان بیک، پسر حسینخان زنگنه حاج - ۱۵۶	۲۹۷-۵۹-۵۸	زمان خان
۱۵۸-۱۵۷	۳۴۴	زین العابدین کوهمره ای ملقب بامیر
سلیمان پاشا به ۲۶۰-۲۵۹-۱۶۷	۲۹	ساروخان برادر امیر اصلانخان
سلیمان پاشا والی بغداد ۲۵۹-۲۶۰-۲۶۸	۳۸۵-۲۶۷	سام بیک
۴۶۸	۳۸۹	سام خان
سلیمان ثانی ( رجوع بمیر سید محمدشود )	۸	سام میرزا
۴۶-۵۷-۶۱-۶۵-۱۱۱-۱۱۲	۲۷۳-۲۴۳	سام نریمان
۱۸۳-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۹-۴۰۰	۱۶۷-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۳	سبحان رودیخان
۴۰۱-۴۰۳-۴۰۳-۴۰۳-۴۱۳	۱۷۹-۱۶۸-	
۴۴۰-۴۷۰	۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷	سرافراز بیک خدا بنده لو
سلیمان شاه، پسر شاه درانی - ۱۲۰-۱۲۱	۱۴۱-۱۴۰-	
۴۲۹-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲	۴۰۴	سرجان ملکم
سلیمان شاه صفوی ۳۱-۳۰۶-۳۹۶	۱۸۸-۸	سرخای لزکی
سلیمان نبی (ع) ۴۰۳	۱۳۳	مرمست خان شاهی سون
سلیم بیک ۳۸۳	۴۲۰-۸۰	سعادت خان (برهان الملک)
سلیم پاشای بدیده ۱۶۰-۱۶۵-۱۶۶	۴۵-۳۹	سعادت قلیخان
۱۶۷-۱۶۹-۲۶۰-۲۶۲-۲۷۳-۴۵۱	۱۰۳-۱۰۲	سعد الله خان
سلیم خان افشار قرقلو ۳۶-۱۳۴-۱۴۴	۷۶-۳۶	معادی
۳۰۶-۳۰۷-۱۷۱-۱۵۵	۹۶-۸۱	سکندر
سلیم خان افشار قرقلو ۳۶-۳۹۴-۳۶	۳۹۹	سلطان حسن میرزا
سهراب خان، غلام علیقلی خان ۱۸-۲۱	سلطان داود میرزا (رجوع شود بدادود میرزا)	
۲۳-۲۴-۲۵-۲۸۹-۳۹۰	۳۹۹-۴۶	
سهیلی خوانساری ۳۸۰	سلطان حسین صفوی [شاه] ۲۰-۲۴۳-۲۴۴	
سیادت خان ۴۲۰	۳۹۶-۳۸۷-۳۸۵-۳۵۷-۳۵۶-	
سید صلابتخان ایرانی ۸۶-۸۱	۴۳۹-۴۲۳	
سید صدرالدین محمدخان ۳۱۳-۳	سلطان حسین میرزای ثانی ۳۴۳-۳۴۸	
سید محمد خراسانی ۳۵۲	۴۵۹-۲۵۹-۲۶۰-۴۷۳-۴۷۴-۴۱۵	
سید محمدخان ۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴	۴۷۷-۴۱۶	
سیف الدین خان [ حاجی ] ۵۲	سلطان علیشاه (بد علیشاه رجوع شود)	
	سلطان عالی میرزا ۴۹۹-۴۰۱	
	سلطان قاسم میرزا ۳۹۹	
	سلم ۲۳	



۳۳	شاهین خان افغان	۲۶۷	شاه پور
۳	شجاع الدولہ بہادر	۴۲۹	شادی خان
۱۰۲	شجاع الدولہ، پسر صفدر جنگ ایرانی	۴۵۹	شاه امیر علی حمزہ
۱۰۷-۱۰۶-۱۰۴-۱۰۳ -		۴۱۴-۴۰۹-۷۷-۷۶	شاه پستند خان افغان
۴۹۶	شجاع الدین خان زند	۳۹۵	شاہرخ بن امیر تیمور
۴۲۲	شجاع الدین خان قرقلو	۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹	شاہرخ خان افغان
۵۲	شرف خان (اشرف خان)	۲۹-۲۰-۱۹	شاہرخ شاہ [شاہرخ میرزا]
۳۹۵-۲۹-۲۷	شفیعای آبرو	۵۰-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۶-۳۰ -	
۳۳۳-۳۳۲	شفیع خان، پسر میرزا ابوطالب	۶۳-۶۱-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴ -	
۱۲۲	شکر اللہ خان، پسر شاہقلی خان وزیر	۹۳-۹۲-۷۳-۶۹-۶۸-۶۶-۶۵ -	
۴۲۹	شکرخان قورت	۱۰۰-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴ -	
۲۹۰-۲۸۹-۲۸۱	شکر علیخان زند	۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۳-۱۱۰ -	
۳۶۶-۴۶	شمس الدین محمد	۱۷۰-۱۶۴-۱۶۲-۱۶۱-۱۴۶ -	
۳۸۵	شمس نسا بیگم	۳۹۸-۳۹۵-۳۹۴-۳۹۳-۳۸۰ -	
۲۷۰-۱۸۴-۳۳	شہبازخان دنبلی	۴۰۶-۴۰۴-۴۰۳-۴۰۰-۳۹۹ -	
۳۲۷-۳۲۶-۳۲۵-۳۲۴-۳۱۷ -		۴۱۱-۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷ -	
۴۶۷-۴۶۶-۴۵۷-۴۵۶-۴۵۵ -		۴۲۲-۴۱۵-۴۱۴-۴۱۳-۴۱۲ -	
۳۹۷-۳۹۶-۳۷	شہربانو سلطان بیگم	۴۳۰-۴۲۹-۴۲۶-۴۲۴-۴۲۳ -	
۴۴۷	شہربانو بیگم، زوجہ نادر میرزا	۴۳۹-۴۳۷-۴۳۶-۴۳۳-۴۳۱ -	
۴۱۶	شہنوازخان	۴۴۴-۴۴۳-۴۴۲-۴۴۱-۴۴۰ -	
۳۸۶	شوقی	۴۶۲-۴۵۳-۴۵۰-۴۴۸-۴۴۷ -	
۲۲۴-۱۷۴	شیخ الاسلام کرمانشاہان	۴۷۷-۴۷۰-۴۶۴ -	
۲۷۱-۲۷۰-۲۳۱ -		۷۸-۷۴	شاہقلی خان، وزیر احمد شاہ
۳۷۶	شیخ علاق ہولہ	۱۲۳-۱۲۱-۱۱۹-۱۱۷-۱۱۶ -	
۱۸۲-۱۵۱-۱۴۲	شیخ علیخان زند	۴۱۵-۱۲۹	
۲۶۸-۲۶۲-۲۱۰-۲۰۹-۱۸۳ -		۴۹۶-۳۵۲	شاہمرادخان
۲۸۰-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲ -		۴۱۶	شاہنوازخان
۲۹۵-۲۹۴-۲۹۳-۲۹۲-۲۸۶ -		۴۰۳-۴۰۰	شاہ نعمت اللہ
۳۲۱-۳۲۰-۳۱۸-۳۱۷-۳۰۹ -		۴۸۰	شاہوردیخان چکنی
۴۵۴-۳۳۰-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۵ -		۱۱۲	شاہوردیخان، حاکم رادکان
۴۶۴-۴۶۳-۴۵۷-۴۵۶-۴۵۵ -		۴۵۷	شاہوردیخان زیاداغبی
۴۸۶-۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱-۴۶۵ -		۴۳۰-۴۲۹-۴۱۶	شاہ ولی خان

۴۹۴-۴۹۳	صباحی	۳۳۷	شیخ علیخان زنگنه
۴۵۰	صدرالدین محمد [سید]	۴۶۹	شیخ علیخان قبه
۸۱-۸۰	صفدر جنگ (ابوالمنصورخان)	۴۹۰	شیخ مرادخان زند
۴۱۶-۱۰۲-۱۰۰-۹۹-۹۰-۸۷-		۳۵۲	شیخ ناصرخان
۴۲۱-۴۱۸-		۴۹۳	شیخ ویس خان
۲۸۱	صفر علیخان زند	۱۴۷	شیخه
۴۱۵-۳۵۵	صفی الدین [شیخ]	۲۲۳	شیر جنگ
۴۵	صفی قلیخان قرقلو	۴۰۴	شهرغازی خان
۴۸۵-۴۷۹-۴۷۸	صفی میرزا		شیر محمدخان، پسرشاعقلی خان
۳۹۳	صیدال خان افغان	۱۲۹-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۱-	وزیر
۳۵۳-۳۵۲-۳۵۱-۳۴۷	صید مرادخان	۴۰۵	صا برشاه [درویش]
۴۹۱-۴۹۶-		۴۶۰	صاحب الزمان
۱۵۱-۱۵۷-۱۵۶	صیدی سلطان جلیوند	۳۳۷	صادق خان زند، برادر کریمخان
۴۱۳-۴۱۲-۴۱۱	طاهرخان	۳۴۵-۳۴۲-۳۴۲-۳۴۱-۳۳۹-	
۴۵	طهماسب اول [شاه]	۴۵۱-۴۳۳-۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-	
۴۵۱-۴۵۰-۴۴۳-۴۴۲-۴۴۱-۴۴۰-	طهماسب دوم [شاه]	۴۵۸-۴۵۹-۴۱۳-۴۱۷-۴۹۰-	
۳۶۳-۳۶۲-۳۶۰-۳۵۰-۳۵۱		۴۹۵-۴۹۵-۴۹۳-۴۹۲	
۳۶۲-۳۶۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۶-		۱۸۳	صادق خان، برادر محمد خان زند
۳۵۱-۳۵۵-۳۵۰-۳۱۴-۳۱۳		۲۲۵-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-	
۴۰۰-۴۶۶-۴۶۵-۴۶۵-۳۹۶-		۲۱۹-۲۳۱-	
۴۱۵-۴۰۲-۴۰۱-۴۱۰-۴۱۹		۱۲۶	صادق خان، پسر محمدخان جوانشیر
۳۰۰-۳۰۳	طهماسب قلیخان	۱۲۶-	
۳۰۰-۳۰۱-۲۹۹	طهماسب قلیخان	۳۰۳-۳۰۱-۲۹۹	صادق خان سلطان
۳۰۰	طهماسب میرزا	۴۱۰-۴۱	صادق خان فراخی
۳۰۰	طهماسب میرزا	۴۱۵-۴۱۰-۴۱۰	صادق نامی
۳۰۰	طهماسب میرزا	۴۱۵	صادق وقایع نکار [میرزا]
۳۰۰	طهماسب میرزا	۴۶۲	صالح
۳۰۰	طهماسب میرزا		صالح خان افشار (رجوع به)
۳۰۰	طهماسب میرزا	۳۹۰-۲۱	محمد صالح خان شورد
۳۰۰	طهماسب میرزا		صالح خان بیات، بکله بیگی
۳۰۰	طهماسب میرزا	۴۶۲-۱۱۴-۱۱۳-۵۲	فارس
۳۰۰	طهماسب میرزا	۱۸۱	صالح خان دربندی

۳۱۴-۳۱۳-۲۹۹	عبدالله پاشا	۱۷۰	عالی سلطان
۴۸۶	عبدالله بنی معین [شیخ]	۳۹۷-۳۵۵	عباس [شاه]
۳۹۱-۳۴۱-۳۳۹	عبدالله بیک کلهر	۴۴۶	عباس میرزا ، پسر نادر میرزا
۳۷۶	عبدالله پاشا کوپرلو اعلیٰ	۳۷۴	عباس میرزا ، فرزند شاه طهماسب
۳۱	عبدالله خان	۳۸۰-	
۴۱۶	عبدالله روهیلہ	۹۶-۷۸-۷۴-۷۲-۷۱	عباسقلی خان بیات
۴۶۳	عبدالله خان، سردار آزادخان	۹۸-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۳-۴۱۵	
۱۲۱	عبدالله مامیزہ ای (دیوان بیگی افغان)	۴۳۳-	
۱۲۶-۱۲۲-		۴۸۳-۴۸۲	عبدالائمہ
۱۲۸-۱۲۵	عبد اللطیف خان وزیر تیمورشاه	۲۴۰	عبدالاحد شیخ الاسلام
۴۵۰	عبد النبی [شیخ]	۱۱۹-۱۱۵-۲۶	عبد العلی خان عرب میش مست
۲۹۱	عبیدی بہادر اوزبک	۱۵۱-۱۴۵-۱۴۳-۱۴۲-۱۳۲-	
۴۸	عباسخان تایمنی	۱۵۲-۱۵۵-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-	
۳۷۵-۳۷۴-۳۶۹	عثمان پاشا	۱۹۵-۱۹۳-۱۸۵-۱۸۳-۱۷۸-۱۶۵-	
۲۷۵	عزازیل	۲۰۴-۲۰۳-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۸-۱۹۷-	
۴۲۱	عزالدین محمد	۲۲۸-۲۲۷-۲۲۵ تا	۲۱۹-۲۱۸-
۳۹۷	عز شرف بیگم	۲۳۷-۲۳۵-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-	
۳۳	عطاخان اوزبک	۲۵۲-۲۴۹-۲۴۷-۲۴۳-۲۴۰-	
۳۸۹	عطاءالله خان	-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۳-۲۵۶-	
۳۳	عظامرادخان	۴۷۱-۴۶۶-۳۰۸-۳۰۳-۲۷۳-	
۲۸۰-۲۷۹-۲۷۸-۲۷۵	علم خان افغان	۴۸۶-	
۴۶۵-۳۰۹-۲۸۱-		۳۰۲	عبدالجبار سلطان
۴۶۲-۳۹۸-۳۸۶	علی	۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵	عبد الخالق خان سدوزہ ای
۱۰۹	علی اکبر بمرودی [میرزا]	۴۴۹-۱۲۹-۱۲۸-	
۳۸۹	علی اکبر [مولانا]	۲۶۴-۲۶۳	عبدالرزاق خان عبدالملکی
۲۳۳	علی بیک ، غلام عبدالعلی خان	۲۶۶-	
۳۷۳	علی پاشا	۳۰۲-۱۵۹-۱۵۰-۱۴۷	عبدالغفار خان
۴۴۷-۲۴۳-۵۱	علی بن ابی طالب [امام]	۴۶۸-	
۷۳-۴۰-۳۷	علی بن موسی الرضا [امام]	۴۸۰-۵۹	عبدالغنی خان
۴۳۴-۴۳۰-۳۶۹-		۴۵۰	عبدالله جزائری [سبد]

۲۹۹	علی مراد انخان زند	۴۵۴	علی خان شاهشون
۱۹۴	علی مراد انخان کوچک، پسر زمان خان	۴۷۶	علی خان شقاقی
۲۹۷-۲۹۲-		۴۷۱	علیخان غلجه ای
۱۶۸-۱۴۶	علی مراد انخان بزرگ بختیاری	۴۸۸	علی رضا شیرازی ابن عبدالکریم
۱۹۲-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۵-۱۶۹--			علیشاه (رجوع بعلیقلیخان شود)
۲۱۶-۲۰۷--۲۰۶-۲۰۵-۲۰۲-		۳۹۵	علیشکر بیگ
۲۴۷-۲۴۳--۲۴۲-۲۴۱-۲۳۲-		۴۵۷	علی ششپر
۲۶۴--۲۶۲-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۰--		۱۷۰	علی صالح خان
۲۹۵-۲۹۴-۲۹۳-۲۹۲-۲۶۷-۲۶۶--			علیقلیخان، ملقب بعلیشاه و عادل شاه ۱۰
۳۰۰-۲۹۹-۲۹۸-۲۹۷-۲۹۶-		۱۳۶-۴۴-۳۷-۳۶-۳۱-۲۹-۱۶-	
۴۷۵--۴۶۵--۴۶۳-۴۶۲-۴۵۳--		۱۴۶-۱۴۵-۱۴۳-۱۴۱-۱۳۷-	
۴۹۴-۴۹۰--۴۸۵-۴۸۳-		۳۸۵-۳۸۴-۳۸۳-۳۸۲-۳۸۰--	
۱۰۴	علی مراد انخان، سردار هندوستان	۳۹۴-۳۹۳-۳۸۹-۳۸۸-۳۸۶-	
۱۱۳-۱۱۱	علی مراد انخان طبسی زنگوشی	۴۴۹-۴۳۹-۴۰۰-۳۹۹-۳۹۸-	
۴۱۴-۴۰۹-۴۱۷-۴۱۶-۴۱۵-۴۱۴		۴۸۵-۴۷۰--۴۶۹-۴۵۱-	
۴۵۵-۴۵۱-		۳۹۵-۳۹	علیقلیخان
۳۴۶	علی تقی خان	۳۵۰-۳۴۹-۳۴۸	علیقلیخان کازرونی
۳۵۲-۳۵۱-۳۵۰	علی همت خان کلپائی	۳۵۱-	
۱۴۹-۱۴۸	علی ویس زند	۴۹۴	علیقلیخان، فرزند صادقخان زند
۵۴	علی یارخان چوله	۴۳۷	علیقلیخان، پیشخدمت تیمورشاه
۴۲۰	عمادالدوله	۴۱۶	علی محمد خان روهیلہ
۴۲۱-۴۰۱-۴۰۰-۳۹۹	عمادالملك	۳۳۰	علی محمد خان زند، پسر محمدخان
۴۳-		۴۵۸-۳۳۹-۳۳۴-۳۳۳-۳۳۲-	
۴۵۸-۳۵۷-۳۵۶-۳۵۵	عمر پاشا، وانی بغداد	۴۹۴	
۴۹۱		۳۷۷	علی مراد بختیاری
۲۵۵	عمر خان، سردار افغان	۴۵۵	علی مراد خان افشار، برادر فتحعلی خان
۲۲۴-۲۲۳-۱۴۵	عمر و عاصم	۳۴۷-۳۴۶-۳۴۵-۳۴۳	علی مراد خان زند
۳۹۶	عیسی خان	۴۳۳-۳۵۲-۳۵۱-۳۴۹-۳۴۸-	
۴۷۱-۴۷۰-۴۶۹	عیسی خان کرد	۴۶۹-۴۴۹-۴۴۱-۴۳۸-۴۳۴-	
۹۹	غازی الدین خان مشهور بعقادالملك	۹۴۵-۹۳۳-۹۳۲-۹۳۱-۹۲۸-۹۲۷-	
۴۳۸-۴۲۱-		۴۹۶-	

۳۹۹	قاسم میرزا	۷۹	غلام شاہ ، حاکم سندھ
۲۸۰-۲۷۵-۲۷۴	قاضی عمر	۴۳۹-۳۹۴-۳۷۲	فاطمہ سلطان بیگم
۱۲۴	قبادخان اوزبک	۲۹۷-۲۹۲-۱۸۲	فتاح خان
۲۰	قربان علی (قربانقلی)	۳۵۷	فتحعلی افشار
۴۴۵	قربان اردلان	۲۸۹-۲۸۷-۲۷۰-۱۸۴	فتحعلی خان افشار
قربانعلی خان قرقلوی افشار، جزایرچی باشی		۳۲۴ - ۳۱۷ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ -	
۵۴ - ۴۵		۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵ -	
۴۹۱-۴۹۰	قسیمطاس خان	۴۵۶-۴۵۵-۴۲۲-۳۳۱-۳۳۰-	
۵۵	قطامہ	۴۶۸ - ۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۶۴ - ۴۵۷ -	
۱۰۳	قطب شاہ ، سردار روهیلہ	۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۸۸ - ۴۸۷ -	
۴۱۹	قلندر خان	۳۶۱	فتحعلی خان بیات
۳۵۹	قلیچ خان پاپالو	۳۶۳ - ۳۶۲ - ۲۲ - ۲۱ -	فتحعلی خان قاجار
۴۱۲-۴۱۰-۴۰۴	قباچ خان جلایر	۴۶۹ - ۳۶۴ -	
۳۶۳	قلیخان	۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰	فتحعلی خان قبه در بندی
۸۲-۸۱-۸۰	قمر الدین خان، وزیر الممالک	۳۶۹-۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹-	
۴۲۰-۴۱۷-۴۱۶-۸۷-۸۶-۸۳-		۴۴۴	فتحعلی شاہ
۴۳۸-۴۲۱-		۴۶۸	فرج اللہ خان
۲۴۷-۲۴۶	قہرمان خان	۳۸۷	فردوسی
۲۹۳-۱۲-۲	قوجہ بیگ (خان)	۳۸۷	فردوسی ثانی
۴۹۰	قورچی سلطان زند	۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۳۹	فریدون خان گرجی
۴۳۰	کاظم بیگ	۴۴۰-۴۳۰-۴۲۲-۳۹۹-۹۷-۹۵-	
۱۸۸-۱۸۴-۲۹	کاظم خان قراچہ داغی	۴۸۸ - ۴۴۸ - ۴۴۱ -	
۴۶۶ - ۴۵۷ - ۳۹۴ - ۲۴۵ - ۱۸۹ -		فریدون خان نایب قولمرا آقاسی	
۴۷۱ -		۴۱۰ - ۵۴	فریزر
۳۵۶	کاظم [میرزا محمد] وزیر مروی	۳۶۳-۳۵۶	فضلعلی خان کرد
۳۹۳-۳۸۷-۳۵۷-		۴۲۶	
۳۹۳-۱۹	کاظم میرزا، برادر علیشاہ	۴۱۶	فیض اللہ خان روهیلہ
۴۴۳-۴۴۲-		۵۴	قاجار افشار
۱۴۴-۱۳۲-۱۳۱	کائید کلبعلی	۵۴	قاسم خان نسقچی باشی
۴۹۰-۴۵۶	کا کا خان		
۱۰۱	کاسکار خان بلوچ		

۲۸۵ - ۲۶۶ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵ -	۴۹۲	کاوس
۲۸۵ -	۴۸ - ۴۷	کرمخان افغان
۳۹۹ - ۳۹۳	۳۰۳ - ۳۰۱ - ۲۹۹	کرمخان جلالوند
۴۴۹ - ۴۳۹ -	۱۹۵	کریم بیگ زنگنه
۱۵۶	۵۴	کریمخان ترترلو [بربر قورباشی یساؤل]
۱۵۸ - ۱۵۷ -	۴۷۱ -	
۳۸۵	۹۶ - ۹۵	کریمخان زند (وکیل الدوله)
۴۴۸ - ۱۱۹	۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۱۳ - ۹۷ -	
۳۵۷	۱۶۸ - ۱۶۵ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۰ -	
۲۵۹	۱۷۵ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ -	
	- ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ -	
	۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۸۲ - ۱۸۱ -	
	۳۳۷ - ۲۲۷ - ۲۱۶ - تا ۱۹۷ -	
	۲۶۲ - ۲۵۹ - ۲۵۲ - ۲۵۱ -	
	۲۶۹ - ۲۶۷ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ -	
	تا ۲۸۱ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - تا	
	۳۰۳ - ۳۰۱ - ۲۹۸ - ۲۹۱ - ۲۹۵	
	۳۳۳ - تا ۳۱۲ - ۳۰۹ - ۳۰۵ - ۳۰۴ -	
	۴۲۴ - ۴۲۳ - ۳۵۵ - ۳۵۱ - ۳۴۹ -	
	۴۵۱ - ۴۵۰ - ۴۴۱ - ۴۳۴ - ۴۲۵ -	
	۴۵۶ - ۴۵۵ - ۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۵۲ -	
	۴۶۱ - ۴۶۰ - ۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷ -	
	۴۶۲ - تا ۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۲ -	
	۴۸۱ - ۴۸۶ - ۴۷۶ - ۴۷۵ - ۴۷۳ -	
	۴۸۴ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۴ -	
	۴۱۷	کسری سنکه راجه چیبور
	۳۱۱	کلب علی خان بیگ زاده
	۷	کلب علیخان کوسه احمدلوی افشار
	۴۱۶	کلب علیخان زند
	۲۳۴	کمرخان، برادر زاده محمدخان زند
گلیستانه، مؤلف کتاب		
گنج محمد بیگ زنگنه یوزباشی		
گوهرشاد		
گوهرشاد بیگم		
لطفعلی بیگ		
لطفعلی بیگ [حاج]		
لطف علی خان، پسر باباعلی بیگ کوسه		
احمدلوی افشار		
لطفعلی خان پسر جعفر خان زند		
لطفعلی خان گرجی، توبچی باشی		
لطیف بیگ		
لقمان خان، برادر زاده احمد شاه درانی		
لغای جات [لغایات]		
محمد عبیدخان		
محمد علی میرزا، پسر نادر میرزا		
محمد		
محمد اسحاق		
محمد امین		
محمد امین خان		
محمد باقر		
محمد باقر بیگ گرجی		
محمد بیگ زنگنه		
محمد بیگ افشار، منچار		

محمدخان بیگ - حاکم مازندران	۴۶۴	محمدباقر خرامسکانی	۴۹۶-۴۹۵
	۴۷۲ -	محمدتقی [امام]	۲۴۸
محمدخان بلوچ	۳۷۶-۳۷۵	محمدتقی خان شیرازی	۸۷-۷۹-۶۰
محمدخان بنگش	۴۳۹		۴۱۶-۸۹-۸۸-
محمدخان قاجار ایروانی	۳۸۷-۱۵-۱۲	محمدتقی گلستانه (رجوع شود)	
	۳۹۰ -	به میرزا محمدتقی گلستانه)	۲
محمدخان کرد	۱۴۳	محمدجعفر [مهرزا]	۴۵۸
محمدخان زند	۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۸۳	محمدحسن خان خوافی	۳۹
	۲۳۴ - ۲۳۱ تا ۲۲۰-۲۰۵-۱۹۷-	محمدحسن خان زرقانی	۲۱۶
	۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰-۲۳۷-۲۳۶ -	محمد حسن خان قاجار	۲۳-۲۲-۲۱
	۲۵۶-۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ -		۲۰۵-۲۰۳-۲۰۲-۹۲- ۷۸ - ۷۶ - ۴۷
	۲۷۳ - ۲۶۲ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷-		تا ۳۱۶-۳۱۴-۲۱۶ تا ۳۲۱ - ۴۲۲ -
	۲۸۴ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۵ - ۲۷۴ -		۴۶۶ - ۴۶۴ - ۴۵۵ - ۴۵۴ - ۴۵۳ -
	۳۰۳-۳۰۱ تا ۲۹۳ - ۲۹۲-۲۸۶ -		- ۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱-۴۷۰ - ۴۶۹ -
	۳۳۹-۳۳۰-۳۱۷-۳۱۴-۳۱۱-۳۰۹-	محمدحسین خان، حاکم سیستان	۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۸۹-۴۸۸
	۴۸۶ - ۴۶۵ - ۴۶۴-۴۶۳ - ۴۵۴ -	محمدحسین آقای قاجار	۳۶۵
محمدخان کلهر	۴۵۹	محمدحسین بیگ	۲۳۰
محمدخان گرازدندان	۳۲۱	محمد حسین خان	۳۸۶-۱۵-۱۴
محمدخرسوار [شاهزاده]	۴۸۵-۴۸۴	محمدحسین خان زند هزاره	۴۷۸
محمدرحیم خان	۴۵۹-۱۵۰	محمدحسین خان قاجار کهنه‌لو	۳۸۰
محمدرضابیک	۵۰-۴۵	محمدحسین خان ، صاحب اختیار	۴۲۹
محمدرضا [حاجی] جبادارباشی	۳۶۶	محمدحسین خان	۴۷۹
محمدرضاخان - پسر عبدالعلیخان		محمدحسین خان قراچورلو	۴۳۲-۴۲۶
عرب میش مست	۱۱۵	محمدحسین خان قرآنی	۳۹
محمدرضاخان عبداللو	۴۸۳	محمدحسین خان ، سردار خراسان	۴۴۴
محمدرضاخان سعدلو	۲۵۰		۴۴۵ -
محمدرضاخان قراچورلو	۲۹	محمدحسین خان کرد قرمانلو	
محمدرضاخان قورچی باشی	۲۴۴-۲۴۳	(زعفرانلو)	۱۱۲-۵۲
	۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶-۲۴۵ -	محمدحسین خان. والی قوچان	۱۱۲
	۲۷۴ -	محمدخان افشار	۲۵-۲۳

۳۵۰	محمد علی کوهمره‌ای [میرزا]	محمد رضاخان قورچی باشی ۲۴۳-۲۴۴
۱۵-۱۱	محمد علیخان کشیکچی باشی	۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰
۱۸-۱۶		۴۷۴
۴۲۰	محمد فاضل (قهرالدین خان)	محمد رضاخان کهنیکلو ۱۱۲
۳۸۹	محمد قلیخان	محمد رفیع خان قاجار ۴۵۶
۳۶۹	محمد محسن مستوفی	محمد زاهرخان (ظاهرخان) ۳۹۵-۴۹۳
۳۸۵	محمد نصیر استرآبادی	محمد زمان خان بیگدلی شاملو ۴۶۸
۴۷۳	محمد ولی خان	محمد زکی قاضی ۲۴۰
۴۹۱	محمد وهبی افندی (یا محمد افندی)	محمد زند ۱۴۷
۲۴۴ - ۲۴۳ - ۵۰۱	محمود افغان غلجہ	محمد سیاه منصور ۴۳۲-۴۲۷
۴۸۰-۳۸۵-۳۷۰-۳۵۷-۲۴۶		محمد شاه غازی ۳۷۸-۱۰۰-۹۹-۷۹
۲۴۶-۲۴۵	محمود بیگ	۴۲۱-۴۲۰-۴۱۸-۴۱۶-۳۷۹
۴۶۷	محمود پاشای بابان	۴۴۳-۴۳۹
۴۳۱	محمود [شاهزاده] پسر تیمورشاه	محمد شفیع حسینی قزوینی ۴۰۳-۴۰۰
۳۶۱	محمود [مدک]	محمد صادق، ولد میرزا عبداللہ ۴۴۷
۴۵۲	محمود [میرزا] شمس العلماء	محمد صالح بیگ افشار ۴۸۰-۴۷
۴۳۱ ۴۳۰ ۴۲۹	مددخان افغان	محمد صالح خان قرقلوی افشار ایبوردی
۴۵۶ ۳۳۰	مرادخان زند	۲۷-۱۵-۱۲
۳۵۷	مرتضی قلی	محمد علی آقای قاجار دونو ۴۱۳
	مرتضی قلیخان زند، نوادہ شیخ علیخان	محمد علی بیگ قاجار ۳۶۵-۳۹۴
۱۵۵ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۴۲		محمد علی حزین ۴۶۵
۳۰۵ - ۳۰۶ - ۱۵۹ - ۱۶۱ - ۱۵۹		محمد علیخان ۱۴۹
۳۱۴ ۳۱۳ ۳۱۲ ۳۱۱ ۳۰۹		محمد علیخان، پسر کریمخان زند ۴۵۹
	مرتضی قلیخان، پسر احمدخان افشار	۴۹۲ ۴۸۸ ۴۸۶
۴۷۱ ۱۶۵ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱		محمد علی خان روهینہ ۴۱۷
۳۷۰	مصطفی علی	محمد علی خان شامبیاتی ۲۳-۲۲
۲۴۲-۱۳۲	مصطفی خان شاملو بیگدلی	محمد علی خشتی ۳۱۶ ۳۱۵ ۳۱۴
۲۴۸ ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۴ - ۲۴۳		۴۶۶
۲۶۰ ۲۵۹ ۲۵۱ ۲۵۰ ۲۴۹		محمد علی سلطان ۱۶۶-۱۶۵
۴۷۴-۴۵۳ ۲۶۱ ۲۶۰ ۲۶۲ ۲۶۱		محمد علی صدر ۴۲۳
۴۸۶ ۴۷۰ ۴۵۰		محمد علی فردوسی ثانی ۳۱۱ ۳۱۰-۲۸۶



۴۷۴	مهدی قلیخان بیگدلی	۴۴۶	مصطفی قلی میرزا ، پسر نادر میرزا
۴۷	مهدی قلیخان چوله	۳۳۴-۴۱	معصومه
۴۹۰-۴۵۶	مهر علیخان اسلاملو		معیر الممالک (رجوع شود به حسنعلی بیگ)
۱۵۹-۱۵۰ تا ۱۴۷	مهر علیخان تکلو	۳۶۲-۲۵-۲۴-۲۱-۱۴-۱۳	
۳۰۲-۱۷۹-۱۶۹-۱۶۵ تا ۱۶۱			معین المملک (رجوع شود به سیر منو)
۴۵۳-۴۵۱-۴۵۰		۲۴۰	ملا عبد الاحد شیخ الاسلام
۱۶۱	میر جعفر بیگ	۳۷۳	ملا علی اکبر ملا باشی
۹۳	میر حسین خان افشار واحد العین	۲۴۰	ملا محمد زکی قاضی
۴۴۹-۱۳۰	میر حسین خان خراسانی	۳۶۷-۳۶۲-۳۶۱	ملک اسحاق
	میرزا [حضرت] ، (رجوع شود به نصرالله میرزا)	۴۹	ملک محمود خان
	میرزا ابوتراب، (رجوع شود به شاه اسمعیل)	۳۶۰-۳۵۹-۳۵۸	ملک محمود سیستانی
۲۹۷	میرزا ابوالقاسم	۳۶۷-۳۶۵-۳۶۳-۳۶۲-۳۶۱	
۴۴۷	میرزا اسماعیل خادمباشی	۱۰۲	ماهار راو
۴۹۰	میرزا امین طیب اردو	۴۳۸-۴۳۷-۴۳۶-۴۳۵	ممش خان کرد
۳۳۱	میرزا ابوطالب شوشتری	۴۷۸-۴۷۷-۴۷۴	منوچهر بیگ گرجی
۳۷۳	میرزا ابوالقاسم کاشانی	۵۴	منصور خان سیلستر (سیلسبر)
۳۸۵	میرزا بدیع الزمان نیشابوری	۳۵۷	منصور خان مغان
۳۹۵	میرزا جهان شاه	۲۴۸	موسی الکاظم [امام]
۳۸۵	میرزا حسین استرآبادی مشهور بجوئی	۱۲	موسی بیگ ایرلوی افشار خلیجانی
۴۲۳	میرزا خان	۳۹۰-۲۱۳-۱۸۴-۱۷۱	موسی خان افشار
۵۵-۵۴	میرزاخان سلطان	۴۹۰	
۳۹۶-۳۹۳-۳۸۵-۳۷-۱۸	میرزا داود	۴۵۴-۳۶۸-۳۶۷	موسی خان افغان
۴۴۷-۳۹۷		۴۷۲-۴۶۷	موسی خان قاسم لوی افشار
۴۳۹	میرزا زکی	۶	مؤید ثابتی
۴۴۹	میرزا سید رضاخان صدر	۳	مہابت جنگ
	میرزا سید محمد خراسانی، وزیر	۳۱	مہدیخان افشار
۳۵۲	لطفعلی خان زند		مہدیخان منشی الممالک (رجوع شود بمیرزا مہدیخان)
	میرزا سید محمد متولی [شاه سلیمان ثانی]	۴۵۸-۳۲۵-۱۴۷-۱۴۶	مہدیخان زند
۵۰-۴۹-۴۶-۴۳-۴۰-۳۳-۳۱-۱۸		۴۹۴	
۶۵-۶۱-۵۷-۵۶-۵۵-۵۳-۵۲		۳۶۵	مہدیخان قاجار دولو
۴۴۰-۴۰۴-۳۹۶-۱۸۳		۴۰۳	مہدی مباحب الزمان (ع)

میرزا مهدی شهید ۳۳۴-۳۳۶-۴۴۴-۴۴۵	۴۶	میرزا شمس الدین محمد موسوی
میرزا نصیر ۴۵۷	۴۴۵	میرزا صادق وقایع نگار
میرزا مقیم ۴۶	۳۰۶	میرزا طاهر وحید
میرزا نظام عراقی ۳۸۵	۳۹۷	میرزا عبدالله
میر سید محمدخان ۲۲۳-۲۲۴	۱۰۹	میرزا علی اکبر بمرودی
میر عبدالکریم بخارائی ۴۰۲-۴۰۴	۳۱۶-۳۱۵	میرزا علی اکبر ترشیزی
میر عالم خان (رجوع شود بہ امیر علم خان)	۳۵۶	میرزا کاظم وزیر
میر قنبر (فیز: فیض) ۴۹	۳۱۳	میرزا کافی خلفا
میر مقیم (ابوالمنصور خان) ۴۲۰	۴۶	میرزا محمد امین موسوی
میر حسن خان خراسانی ۴۴۹	۳۶۶	میرزا محمد حسین مستوفی العمالک
میر علم خان (بہ امیر علم خان رجوع شود)	۴۴۶	میرزا محمد باقر رضوی مدرس
میر محمد ابراہیم رضوی مجید ۱۰۳		میرزا محمد تقی گلستانہ (عمومی مؤلف کتاب)
۳۰۹ ۳۱۰ ۴۴۹ ۴۵۰	۱۳۲-۳۱-۲۶-۲۵-۲۴-۲۱-۱۰-۲	
میر کوچک ۴۹	۱۳۵-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵	
میر محمد اسحاق ۳۰۲	۱۵۱-۱۵۳-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۲	
میر محمد شاہ ۳۰۳	۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲	
میر محمد خان ، نورزادہ سلمہ خاتون ، نوری	۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵	
خانکبہ رئیس ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵	۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹	
میر محمد خان ، مرتضیٰ مدرس ، مدرس	۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴	
میر محمد سلطان ۳۰۲	۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳	
میر مرتضیٰ خان ۳۰۳	۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰	
میر مرزا ۴۵	۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴	
میر منو (معین الملک) ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵	۳۱۵	میرزا محمد رضا
۴۲۲ ۴۲۱ ۴۲۰	۱۱۲-۴۴۳	میرزا مرتضیٰ صدر
میر رئیس افغان ۳۱۵	۳۱۵-۳۹۳	میرزا محمد علی
میر یوسف سلطان سن پاشی خوشی ۳۶۴	۳۵۶-۳۵۷-۳۱۵	میرزا مہدیخان منشی
سعود خان ۳۵	۳۹۳-۳۹۴-۴۰۶-۴۱۴-۴۱۶	
میر غازیخان ، علی غازیخان ۳۳۵	۳۶۶	میرزا مؤمن قزوینی اعتمادالدوہ
منو زکی ۳۵۵	۳۱۵	میرزا مؤمن خان ایوردی
نادر شاہ افغان ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵	۴۰۲	میرزا مہدی بن میرزا شمع

۴۸۹-۴۵۹	۵۸-۵۵-۴۶-۳۷-۳۱-۲۶-۲۴-۲۲
نصیر اللہ میرزا ، پسر نادر شاہ ۱۰-۱۱-۱۹	۱۳۰-۱۱۱-۹۸-۶۵-۶۰-۵۹
۲۰-۳۵۷-۳۷۶-۳۷۹-۳۸۱-۳۸۲	۱۵۱-۱۴۷-۱۴۵-۱۳۶-۱۳۲
۳۸۹-۳۸۵-۳۸۳	۱۹۱-۱۹۰-۱۸۸-۱۸۵-۱۶۸-۱۶۷
نصیر اللہ میرزا ، پسر شاہرخ ۶۶-۹۴	۲۶۹-۲۵۵-۲۴۳-۲۴۲-۲۳۸-۲۲۰
۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۱۱-۱۱۲	۳۵۸-۳۵۷-۳۵۶-۳۵۵-۳۰۸-۳۰۵
۱۱۳-۱۱۷-۲۱۹-۳۹۳-۴۰۶-۴۰۹	۴۰۹-۴۰۵-۴۰۴-۳۹۰-۳۶۱-۳۴۰
۴۱۳-۴۱۴-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴	۴۳۹-۴۳۱-۴۳۰-۴۲۹-۴۲۳-۴۲۲
۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰	۴۴۹-۴۴۷-۴۴۳-۴۴۲-۴۴۱
۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۹	۴۷۴-۴۶۹-۴۶۴-۴۶۱-۴۵۸-۴۵۱
۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۷	۴۸۸-۴۸۶-۴۸۵-۴۷۹-۴۷۵
نصیرخان ، پسر شیخ ناصرخان آل مذکور	نادر میرزا ۶۶-۹۴-۹۵-۹۷-۹۸-۱۱۲
۳۵۲	۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹
نصیرخان بلوچستان ، حاکم بلوچستان ۷۸	۴۰۶-۴۰۷-۴۰۹-۴۱۳-۴۳۱-۴۳۳
۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۱	۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹
۱۲۳-۱۲۴-۴۰۹-۴۱۴-۴۲۶	۴۴۰-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷
نصیرخان لاری ۴۵۸	نادر قلیخان ۳۸۶
۳۷۹-۴۳۸	نارو سنگر (نازو سنگر) [سردار] ۱۰۴
نظر علیخان زند ۲۶۹-۳۲۵-۳۳۳-۳۳۴	ناروشنگر ۱۰۴
۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۱	ناصر جنگ ۴۳۸
۴۵۴-۴۵۸-۴۸۶-۴۹۰	ناصرخان ۷۹
نظر علیخان فیلی ۳۳۴	ناصرخان [شیخ] آل مذکور ۳۵۲
نظر علی سلطان ۱۴۷-۱۴۸	ناصرالملک ۴۰۱
نقد علیخان کرد ، برادر جعفرخان ۹۸	نجیب الدولہ افغان یوسف زہای ۱۰۱
۱۱۱-۱۱۲	۱۰۲-۱۰۶-۱۱۸
نواب بہادرخان ۴۱۹	نجف خان ۴۷۳
نواب قدسیہ ۱۰۰	نجف قلیخان دنبلی ۴۵۵-۴۵۷-۴۶۷
نوح ۷۵	نجف قلیخان شادلو ۳۶۲
نور محمدخان افغان ۷۳-۷۴-۹۲-۹۳	نجف قلیخان کلہر ۱۳۸-۱۳۹-۱۵۱
۹۴-۳۹۹-۴۱۰-۴۱۵-۴۲۹-۴۴۰	۱۵۲-۲۱۹-۲۲۰-۳۰۱
۴۴۴	ندرخان زند ۱۴۷-۳۲۵-۴۲۳-۴۵۷

۴۶۰	وکیل الخلاق	۴۷۴-۳۹۹	هاشم میرزا
۲۶۵-۲۶۴-۱۶۱	ولی بیک قلعه بیگی	۴۷۴	هدایت
۱۲۶	ولی محمدخان جوانشیر	۳۴۳	هدایت خان رشتی
۳۸۱	ولی محمدخان چنگیزی	۴۶۸	ہرا کلیوس
۴۸۶	ولی خان زند	۱۲۶-۱۲۵	ہمایونشاہ ، پسر تیمورشاه
۴۸۱	ولی محمدخان سردار کرمان	۱۲۹	
۳۸۳	ویکن محمد پاشا	۳۰۶	وحید (میرزا طاہر)
۳۹۴-۱۴۱-۲۳-۲۱	یار بیک خان	۸۵-۸۴-۸۳-۸۱-۸۰	وزیر الممالک
۱۲۰	یاقوت خان خواجہ سرا	۴۲۱-۸۸-۸۷	
۴۲۹	یزدان بخش میرزا ، پسر شاہرخ	۱۰۴-۱۰۱	وساوراو
۴۳۰		۲۳۸-۲۲۷-۲۰۱-۱۹۲	وکیل الدولہ
۸۹	یزید	۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۴	
۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲	یعتوب علیخان	۲۷۴-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸	
۵۶-۵۶-۵۵-۵۳	یوسف علیخان جلاپیر	۳۲۷-۳۲۴-۳۲۳-۳۰۳-۲۸۱	
۵۱۱-۵۰۴-۳۹۹-۱۱۲-۶۵-۵۱		۳۲۶-۳۳۵-۳۳۴-۳۲۹-۳۲۸	
۵۴۰-۵۱۳-۵۱۲		۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۷	
۵۶۶-۵۰۵	یوسف خان هوتکی افغان	۴۶۱-۴۶۰-۴۳۳-۳۴۱-۳۴۵-۳۴۴	
۵۶۳-۵۱۱		۴۶۰	وکیل الرعایا

## نامهای جاها و طایفه‌ها

ابدالی (افغان) ۱۶-۴۷-۵۸-۵۹-۶۱	۴۶۰	آباده
۷۱-۷۲-۷۷-۷۸-۸۰-۸۲-۸۳	۴۷-۳۸-۳۱-۲۸-۲۶-۲۱	آذربایجان
۸۵ تا ۸۹	۱۳۰-۱۱۰-۱۰۹-۵۷-۵۶-۵۲	
۳۶۷-۱۸۹-۱۲۵-۱۲۱-۸۹	۱۸۳-۱۷۵-۱۷۱-۱۶۷-۱۴۶	
۳۶۷-۳۷۰-۳۶۸-۳۷۱-۳۷۲-۴۰۵	۱۸۹-۱۸۸-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴	
۴۲۵-۴۵۴-۴۸۰	۲۶۰-۲۴۷-۲۳۹-۲۱۵-۱۹۳	
۲۷	۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۷-۲۶۱	
ابوشهر [بندر]	۳۱۴-۲۷۹-۲۷۶-۲۷۵-۲۷۴	
۳۵۲	۳۲۷-۳۲۴-۳۱۸-۳۱۷-۳۱۶	
ابیورد ۱۳-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۸-۳۵۹	۳۵۰-۳۴۲-۳۴۰-۳۳۸-۳۳۶	
۳۴۰-۳۶۵-۳۷۳-۴۵۱	۳۹۸-۳۹۴-۳۷۷-۳۷۰-۳۵۵	
اتک (دامن کوه) ۴۲-۷۹	۴۵۸-۴۵۶-۴۵۵-۴۵۴-۴۴۰	
اجمیر ۴۱۶	۴۷۱-۴۶۸-۴۶۷-۴۶۶-۴۶۴	
ارتیل ۳۸۳	۴۹۳-۴۸۹-۴۸۵-۴۷۸-۴۷۴-۴۷۲	
اردبیل ۴۸۴-۴۸۳	۳۰۰	آب خواره
اردستان ۴۵۴	۳۷۱	آبکوه
اردلان ۱۲۳-۱۵۰-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷	۳۸۲	آرال
۱۷۸	۳۷۶۰	آریه چای
ارز روم ۳۵۵	۳۶۹-۳۶۵-۳۵۹	آستان قدس رضوی
ارس ۳۷۳	۴۴۸-۴۱۲-۴۰۱-۳۸۱-۳۷۱	
ارگ ۲۰-۵۷-۶۹-۹۹-۳۶۵-۳۹۹	۴۹۲	آق اولی
ارض اقدس ۲۰-۳۰-۳۶-۵۱-۵۶	۳۷۵	آق دربند
۵۷-۶۴-۶۵-۶۶-۹۳-۱۴۶-۳۵۷	۳۹۵	آق قیونلو
۳۶۱-۳۷۳-۳۸۹-۳۹۶-۴۰۹	۳۹۳	آل عبا
۴۱۰-۴۱۱-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۸	۳۵۲	آل مذکور
۴۳۳-۴۳۷-۴۳۸-۴۸۵	۳۸۰-۳۷۸-۴۲	آمویه
ارزن الروم ۳۷۶		
ارمنی [ارامنه] ۱۰-۲۶۰-۳۷۷		

۳۹۷-۳۹۶-۳۹۵-۳۸۷-۳۸۶  
 ۴۰۳-۴۴۹-۴۴۰-۴۰۲-۴۰۱  
 ۴۶۶-۴۶۵-۴۶۲-۴۵۸-۴۵۵-۴۵۴  
 ۴۸۸-۴۸۷-۴۸۵-۴۷۸-۴۷۲-۴۶۸  
 ۴۹۶-۴۹۰-۴۸۹

اصطلاحات

۴۸۰

اعراب

۴۵۸

افشار (افشاریه) ۱۶۳-۱۶۷-۴۳-۲۱

۲۸۴-۲۸۳-۱۸۷-۱۸۵-۱۶۶-۱۶۴

۳۲۷-۳۲۶-۳۲۴-۳۸۹-۳۸۷

۳۸۷-۳۶۵-۳۵۸-۳۵۵-۳۲۹

۴۹۰-۴۸۹-۴۶۴-۴۵۱-۴۵۲

۴۹۱

افغان (افغانه) ۲۳-۱۶-۱۲-۱۱

۴۹-۴۸-۳۷-۳۵-۳۱-۲۷-۲۵

۷۵-۷۱-۶۸-۶۵-۶۰-۵۷

۹۹-۹۳-۹۰-۸۹-۸۶-۸۰-۷۷

۱۲۰-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۰-۱۰۶-۱۰۱

۱۵۳-۱۴۸-۱۴۵-۱۳۳-۱۲۹

۲۲۹-۲۲۸-۲۱۵-۲۱۰-۲۰۵

۲۵۲-۲۵۱-۲۴۹-۲۴۷-۲۴۳

۲۵۵-۲۵۳-۲۴۳-۲۴۰-۲۳۸

۲۵۳-۲۴۳-۲۴۲-۲۳۹-۲۳۷

۲۵۵-۲۴۴-۲۴۰-۲۳۷-۲۳۵

۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۱۶

۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶

۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸

۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲-۲۴۱

۴۱۰-۴۰۹-۴۰۷-۴۰۵-۴۰۴-۴۰۳

۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۵-۴۱۴-۴۱۳

۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷

ارومیه [ارومی] ۲۷۶-۲۱۵-۱۸۴

۳۱۸-۳۱۶-۳۱۴-۳۰۹-۲۷۹

۴۵۵-۳۳۰-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۴

۴۶۶-۴۶۵-۴۶۴-۴۶۲-۴۵۷

۴۸۹-۴۷۲-۴۷۱-۴۶۹

استراباد ۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۷۶-۹

۳۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۱-۲۱۰

۳۶۵-۳۳۱-۳۲۳-۳۲۲-۳۲۱

۴۶۹-۴۵۵-۴۵۳-۴۴۰-۳۸۳

۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱-۴۷۰

۱۶۱-۱۳۲

اسدآباد

۳۶۲

اسفراین

۶۸

اسفزار

-۳۳۹-۲۶۰-۲۵۹-۲۴۲

اسلامبول

۳۵۳-۳۵۱

۱۴۲

اشقران

۳۶۲

اشترای

۴۱۳-۴۰۱-۲۱۴

اشرف

۴۶۶

اشنو

اصفهان ۳۹-۲۸-۲۵-۲۴-۲۱-۱۳-۱۰

۱۵۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۳۴-۱۳۰-۵۸

۱۷۶-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۷-۱۵۶

۱۹۵-۱۹۳-۱۹۲-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱

۲۵۱-۲۱۵-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶

۲۷۴-۲۷۲-۲۶۹-۲۶۶-۲۶۲

۲۸۷-۲۸۶-۲۸۳-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰

۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۰۱-۲۹۳-۲۸۸

۳۴۳-۳۳۲-۳۳۱-۳۳۰-۳۲۴-۳۱۷

۳۵۱-۳۵۰-۳۵۰-۳۴۹-۳۴۸

۳۷۵-۳۷۲-۳۶۹-۳۶۸-۳۵۸

۳۸۵-۳۸۳-۳۸۱-۳۷۶-۳۷۵

۴۵۵-۴۵۱-۴۴۰-۴۲۲-۴۱۲-۴۰۸	۴۵۵-۴۵۱-۴۵۰-۴۳۹-۴۳۸-۴۳۷
۴۷۵-۴۷۴-۴۷۱-۴۶۸-۴۶۴-۴۶۱	۴۷۸-۴۶۷-۴۶۶-۴۶۵-۴۶۴-۴۵۶
۴۹۳-۴۸۲-۴۷۸	۴۸۸-۴۸۵-۴۸۰-۴۷۹
۳۷۳-۳۷۰-۱۰۷-۱۰۵-۹۹ ایرانی	۴۴۹ افغانستان
۳۹۴-۳۸۴-۳۸۳-۳۸۱-۳۷۶-۳۷۵	۴۸۰ اقلید
۴۵۸	۳۶۰-۳۵۹-۳۵۸-۱۱۱-۵۶-۱۰ اکراد
۴۸۸-۳۴۶ (ایزد خواست (ایزد خاص))	۴۰۷-۳۹۹-۳۹۸-۳۶۶-۳۶۲-۳۶۱-
۴۹۱	۴۱۰
۳۸۷-۱۲ ایرلوی افشار	۳۸۷ انکه
۳۷۶-۳۷۳-۳۷۲-۳۷۰-۳۳۸ ایروان	۳۷۱ الندشت
۴۶۸-۳۸۳	۴۲۰ اله آباد
۱۵۲ ایوان	۴۶ الیاس خانی (عمارت)
۳۶۶ ایوان عباسی	۳ امواله
۳۶۵ ایوان امیر علیشیر	۱۸۲-۱۴۹ انجدان
۳۰۰ باجلان (ایل)	۳۷۸ اندخود
۴۱۰ باخرز	۴۰۵ اودال
۳۹۶ بازار فروش	۱۶۶-۱۶۵ اورامان
۴۸۳ باغ سعادت آباد	۳۸۸ اویماقات هزارهجات
۴۹۵ باغ قوشخانه	۲۳-۲۲-۳۱-۲۷-۱۶-۱۲-۱۱ اوزبک
۴۱۶ بامی زائی	۲۹۲-۱۷۹-۱۳۵-۶۰-۴۲-۳۵-۳۴
۱۶۵ بانه	۳۹۴-۳۸۴-۳۸۲-۳۸۰-۳۵۵-۳۱۸
۳۵۵ بیجنورد	۴۶۵-۳۹۶
۱۸۱-۱۷۲ بحرین	۲۳-۱۳۰-۱۱-۱۰-۸-۷-۵-۴-۱ ایران
۴۰۴-۳۸۶-۳۸۰-۳۷۸ بخارا	۱۰۹-۹۰-۸۶-۷۷-۶۸-۵۰-۴۷-۲۶
۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۲۱-۱۸ بختیاری	۱۶۹-۱۶۶-۱۴۶-۱۳۵-۱۲۷-۱۱۲
۱۹۴-۱۹۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۷۴-۱۷۲	۲۴۵-۲۴۳-۲۴۲-۱۸۹-۱۸۵-۱۸۴
۲۰۴-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۶-۱۹۵	۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۰-۲۴۸-۲۴۷
۲۵۰-۲۴۹-۲۴۷-۲۴۳-۲۴۲-۲۳۲	۳۵۸-۳۵۵-۳۱۱-۳۰۵-۲۶۵-۲۶۲
۲۹۴-۲۹۳-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۲-۲۶۱	۳۷۷-۳۷۴-۳۷۳-۳۷۰-۳۶۹-۳۹۲
۳۳۴-۳۳۳-۳۳۱-۲۹۸-۲۹۷-۲۹۶	۳۸۳-۳۸۲-۳۸۰-۳۷۹-۳۷۸
۴۷۹-۴۷۶-۴۶۳-۴۵۳-۳۴۲	۴۰۷-۴۰۲-۳۹۸-۳۹۶-۳۸۷-۳۸۴

۳۷۶-۳۷۵-۳۵۱	بہیمان	۹۳	برلاسیہ [طاہفہ]
۳۸۱	بہجان	۲۸۳-۱۴۹-۱۳۱	بروجرد [بزدجرد]
۳۰۰	بہتوی (ایل)	۴۶۵-۴۵۲-۳۷۷-۳۶۹	بست بالا خیابان [اطراف صحن
۳۶۱-۱۸۰-۱۷۳-۶۶-۵۶	بیات	۴۴۵	حضرت رضا (ع)]
۴۲۶		۴۱۴-۴۰۹-۳۶۸	بسطام
۳۶۷	بیارجمند	۳۴۲-۳۴۱-۳۳۹-۳۳۷	بصرہ
۴۸۶-۴۷۷-۴۰۲	بیت اللہ	۴۹۱-۴۸۷-۴۰۱-۳۴۵-۳۴۳	
۱۶۱-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۴-۱۴۱	بیستون	۴۹۴	
۲۶۲-۲۲۵-۲۲۱-۲۲۰-۱۹۶-۱۷۷		۲۰۷	بطحا
۲۶۶-۲۶۴-۲۶۳		۱۶۶-۱۴۶-۱۱۱-۱۱۰-۳	بغداد
۱۵۵	بیلاور	۲۴۷-۲۴۳-۲۴۲-۲۳۲-۲۰۵-۱۹۷	
۲۳۲	بیکدلی	۲۶۷-۲۶۲-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۰-۲۴۸	
۱۰۴-۱۰۱	پارچمننا	۳۱۶-۳۱۴-۳۱۱-۳۱۰-۲۷۱-۲۶۸	
۱۰۲	پاردریا	۳۷۳-۳۴۱-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۷	
۳۷۹	پانی پت	۴۶۸-۴۶۷-۴۵۸-۳۸۲-۳۷۵-۳۷۴	
۱۹۱-۱۹۴	پل شاہ، در کرمانشاہان	۴۸۶-۴۸۵-۴۷۵-۴۷۴	
۴۴۵	پائین خیابان [دروازہ]	۳۶۱	بقمچ
۴۱۹-۴۱۸-۳۱۸-۱۲۰-۶۰	پنجاب	۳۷۸-۱۲۹-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴	بلخ
	پنج کسب (تنج کسب) از مجال ملایر	۴۳۶-۴۲۷-۴۲۵-۱۱۵	بلوچ
۱۷۰		۱۲۹-۱۲۶-۱۲۱-۷۸-۷۲	بلوچستان
۳۸۰-۱۲۹-۱۲۶-۱۲۴-۷۹	پیشاور	۴۸۵-۴۸۴-۴۸۲-۳۸۰	
۴۷۶-۴۲۰-۴۱۶		۱۸۱-۱۷۵-۱۷۳-۸	بنادر
۴۷۰	پیمہ پس	۴۸۲-۴۰۱	بندر عباس
۱۵۹-۱۴۸-۱۴۶-۱۴۶	پیری و کمازان	۳۳۴	بند علی
۱۸۰-۱۰۰-۱۶۸-۱۶۵-۱۶۰		۴۰۲-۴۰۱-۲۲۲-۵-۳-۲	بنگالہ
۲۲۲-۲۲۰-۲۰۲-۱۹۸-۱۹۷-۱۸۱		۴۲۰	
۲۶۹-۲۷۶-۲۷۵-۲۶۵-۲۶۳-۲۲۵		۴۱۹-۱۰۲-۷۹	بنگشات
۲۹۳		۳۳۳-۳۳۲	بنی جمب [اہل جمبی]
۴۵۲-۴۵۱-۳۰۹-۲۹۶	پیرہہ [پریہ]	۴۸۰	بوانات
۴۸-۴۲	تاتار	۳۷۸	بہار
۹-۸	تاجیک		



۳۰۰	جاف [ایل]	۱۸۶	تاوات
۱۱۳-۱۱۱-۷۲-۶۸-۶۷-۶۵	جام	۴۰۲-۴۸	تایمنی
۴۲۵-۳۸۹-۳۷۲		۴۹۶-۴۹۰	تبرک [قلعه]
۴۷۹	جانکی	۳۷-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۴-۸	تبریز
۳۳۳	جربادقان	۲۶۷-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۴-۱۱۰	
۳۵۱	جروق	۳۹۴-۳۷۰-۳۵۸-۳۳۸-۳۳۷-۳۲۴	
۴۲۰-۳۷۸-۱۲۶-۷۹	جلال آباد	۴۶۷-۴۶۱-۴۶۰-۴۵۵-۴۰۰-۳۹۸	
۳۰۱	جلالوند [ایل]	۴۸۹-۴۸۵-۴۸۴-۴۸۰-۴۷۱	
۳۵۸-۵۵-۵۳-۱۰	جلایر [ایل]	۴۷۱	تخته پل
۴۱۱-۴۰۲		۴۸۳	تخت فولاد
۳۷۷-۱۷۲	جلفا	۴۱۰	تربت حیدریه
۱۶۹	جلیل آباد	۵۴	ترترلو قور (بربرلو)
۳۰۰	جلیلوند [ایل]	۴۸۶-۳۶۷-۱۱۵	ترشیز
۴۵۴	جلون آباد اصفهان	۴۷۵-۴۵۱-۴۰۲-۳۷۰-۹-۸	ترک
۳۰۰	جم سورک (چم سورک)	۴۸۴-۴۷۹-۴۷۸	
۱۰۴	جمنا [رودخانه]	۴۰۲-۳۸۰-۳۷۸	ترکستان
۴۵۴	جنجق	۲۱۳-۱۰-۹	ترکمان (ترکمانیه)
۴۸۰	جهرم	۴۷۳-۲۵۶	
۲	جیحون [رود]	۴۷۱ ۴۷۰-۳۷۲-۳۶۸-۲۶۱	تراکمه
۱۴۹	چابلق	۴۵۷-۳۷۶-۳۷۵	تفلیس (تفلیس)
۲۹۲-۲۸۶-۲۸۳-۲۸۲	چمچال	۴۶۹-۴۶۸	
۳۸۹-۳۳۱-۳۸۵	چمشکزک	۱۷۲	تقچی (اصفهان)
۴۸۹-۳۳۱	چمن کندهمان	۴۷۰	تنکابن
۳۶۲-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۹۷	چناران	۹۶	تنگ الله اکبر (در شیراز)
۴۴۱-۴۳۸		۴۲۴	توران
۴۱۹	چنداله	۹۹	تورانی
۴۱۱	چنداوول	۳۵۸-۱۱۶-۶۸	تون (فرو دس حالیه)
۹۳-۵۷-۵۶-۵۵-۴۴-۴۰	چهار باغ	۴۰۹	
۳۶۵-۱۱۷-۹۹		۳۶۹-۱۶۰-۱۴۷	تویسرکان
۲۹۲-۱۷۰-۱۶۹	چهارلنگ [ایل]	۱۰۱-۱۰۰-۷۹	تیموریه
۳۳۱-۱۸۲	چهار محال	۴۴۱-۳۶۲	جاجرم

۴۳۵-۴۳۴-۴۲۹-۴۲۵-۴۲۳-۴۲۲	۲۰	چھچھ
۴۵۰-۴۴۴-۴۴۳-۴۴۱-۴۴۰-۴۳۹	۴۱۷	چبپور
۴۸۶-۴۷۳-۴۶۹	۱۳۲	حاج [ایل]
۴۹۵		حاجی آباد (چهار فرسنگی کرمانشاهان)
۴۷۹-۳۳۳-۲۸۳	۱۹۷-۱۹۶-۱۹۴	
۴۷۳	۴۷۷	حجاز
۶۶	۴۸۲-۳۵۹	حسن آباد
۲۹۲-۲۸۳	۴۶۸-۴۶۶	حکاری [ایل]
۱۷۳	۱۱۳	حلوائی (دو فرسخی شهر مشهد)
۴۵۴-۳۱۵	۳۷۵	حوالان
۴۸۰	۲۰	حوض سنگ
۳۷	۳۳۵-۳۳۴-۳۳۳-۱۹۲-۱۸۲	حویزه
۴۸۳	۳۷۶	
۴۷۹-۴۷۸-۱۶۹	۴۲	حیات شادمان
۴۹۳-۴۵۵-۳۹۵-۳۸۷	۴۸۲	حیرون
۱۷۲	۳۸۱-۳۸۰	خانقاه
۳۶۳	۴۰۶	خاکستر [دروازہ]
۳۱۲-۳۱۲-۳۸۱-۳۸۰-۸		خانکلی [ایل] رجوع شود بنانکلی
۴۲۳-۳۹۸-۳۶۳-۳۳۲	۵۹-۲۱-۱۲-۱۰	خبوشان (قوچان)
۴۱۰	۴۷۳-۴۳۲-۴۱۱-۱۱۲	
۱۱۲-۱۶۱	۴۰۲	ختا
۲۰۵-۱۱۲	۱۳۸-۱۳۷-۱۳۰	خدا بنده لو [ایل]
۴۵۰-۳۳۶-۳۳۱-۳۲۷-۳۲۴	۲۸۳-۱۸۰	
۳۰۵	۳۸-۳۱-۲۹-۲۱-۱۰-۳-۲	خراسان
۳۵۲-۳۰۵	۶۷-۶۶-۶۵-۶۱-۵۹-۵۶-۵۲-۴۲-۴۰	
۴۵۲	۹۱-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۸۹-۷۴-۷۳-۷۲	
۳۲۲-۳۲۱-۲۶-۲۳-۲۱	۱۴۵-۱۱۶-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸	
۴۴۵	۲۰۸-۱۸۹-۱۸۰-۱۷۵-۱۷۲-۱۴۷	
۳۷۶-۱۹۱-۱۸۶-۱۳۳-۸	۳۶۸-۳۵۸-۳۵۵-۳۰۱-۲۵۲-۲۴۷	
۴۷۴-۳۹۶-۳۸۲-۳۸۲-۳۸۱	۳۸۰-۳۷۷-۳۷۲-۳۷۲-۳۷۰-۳۶۹	
۴۳۳-۳۶۲	۴۱۵-۴۰۴-۳۹۸-۳۹۴-۳۸۳-۳۸۱	

۲	دورق	۷۷-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۶۸-۶۴	درآنی
۴۳۲-۹۴-۹۳	دولت آباد	تا ۱۰۰-۹۴ تا ۹۰-۸۹-۸۷-۸۵-۷۸	
۴۶۷	دیاربکر	۴۰۸-۴۰۵-۱۲۶-۱۲۱ تا ۱۱۳-۱۰۷	
۷۹	دیزجات	۴۴۸.۴۲۱-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۶	
۴۸۳	دیلمان	۴۴۹	
۴۱۶-۸۸-۸۶-۸۵-۸۱	راجبوتیه	۱۲۸	در بند (مشهور به شش گاو)
۴۴۵-۳۸۱-۳۷۴-۱۱۲-۵۰	رادکان	۳۱۵	در بند (خشت)
۳۹	راز	۳۸۲	در بند (شروان)
۴۸۳	رانکوه	۲۹۶-۲۹۴-۲۹۳-۲۴۵-۱۹۰	در بند
۴۷۱-۴۶۶-۳۷۳-۳۴۳-۲۴۴	رشت	۳۳۹-۲۹۹-۲۹۸	
۱۳۸	رهشت	۴۵۱-۳۵۶-۳۵۵	در جز
۴۶۶	رودسر	۴۲۷	دروازه کلات در مشهد
۴۴۰	رودگرگان		دره پیری و کمازان (به پیری و کمازان رجوع شود)
۳۳۹-۲۵۰-۲۴۵-۲۴۴	روس (اروس)	۳۰۹	دو رود
۳۷۷		۴۲	دریای آمویه
۴۷۴-۳۷۳	روسیه	۳۷۵-۳۳۴-۳۳۲-۱۹۲-۲	دزفول
۱۶۶-۱۵۱-۱۴۶-۲۴-۱۹-۳	روم	۴۶۳	
۲۶۹ - ۲۶۱ - ۲۴۵ - ۲۴۲ - ۱۶۸		۳۵۶-۳۵۵	دستجرد
۳۲۹-۳۲۸-۳۲۱-۳۱۱-۳۰۵-۳۰۱		۳۵۰	دشت ارزنه
۳۷۰-۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۴		۴۷۰-۴۶۹	دشت ترکمن
۴۹۱-۴۷۴-۴۰۲		۳۵۲	دشتستان
۴۶۳-۳۷۰-۲۶۸-۲۵۹	رومی (رومیه)	۳۲۳	دشت قبیچاق (رجوع به قبیچاق شود)
۴۸۶-۴۸۵-۴۸۳		۳۷۹-۱۰۷-۱۰۱	دکن
۴۳۵-۴۳۴-۴۰۹-۳۰	روضه رضویه	۲۹۲-۲۸۳	دلفان [ایل]
۱۰۶-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱	روهیله	۴۶۸-۴۶۶-۳۲۷-۳۲۴	دنبلی
۱۰۷		۲۸۹	دهکرد
۳۸۲-۶۴	ری	۸۱-۷۹-۳	دهلی (شاهجهان آباد)
۳۸۸	زابل	۱۰۴-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۰-۸۳	
۳۸۸	زابستان	۴۲۰-۴۱۸	
۲۷۹	زاغچ	۲۹۲-۲۸۷-۲۸۳	دوآبه (سیلاخور)
۱۵۹	زاغه	۴۸۸-۴۶۳	

۴۱۵-۴۱۴-۴۱۲-۴۱۰	زاینده رود	۱۹۲-۱۸۲-۱۸۲-۱۷۵
۴۱۷	ستلج [دریای]	۴۸۳
۱۲۵-۹۲-۶۱-۵۸	سدوزهای [طایفه]	۳۷۱
۲۶۰	ستوره	۵۲
۲۷۷-۲۳۵-۱۴۹-۸۶-۶۹	مد اسکندر	۴۹۳-۴۵۵-۲۷
۲۸۵		۱۴۶-۱۴۰-۱۳۹-۹۶
۴۵۵	سراب (در آذربایجان)	۱۶۸-۱۶۵-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۰
۴۴۵	سراب (دروازه مشهد)	۱۸۰-۱۷۹-۱۷۵-۱۷۲-۱۷۱-۱۶۹
۴۸۱	سرهل	۲۰۴-۲۰۲-۲۰۱-۱۹۹-۱۹۵-۱۸۲
۳۵۹	سرجام	-۲۲۸-۲۱۶-۲۱۴-۲۱۱-۲۰۹-۲۰۵
۱۹	سرجم [دروازه]	۲۶۷-۲۴۲-۲۴۰-۲۳۷-۲۳۲-۲۳۰
۴۵۰-۴۴۰-۳۱	سرخه	۲۸۵-۲۷۹-۲۷۳-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۸
۳۷۷	سرخه شیر	۳۰۲-۲۹۸-۲۹۷-۲۹۴-۲۹۱-۲۸۹
۲۷۹	سرهند ، (رجوع به سهرند شود)	۳۲۷-۳۲۳-۳۱۴-۳۱۰-۳۰۹-۳۰۵
۴۲۰-۴۱۷		۴۵۷-۴۵۶-۴۵۲-۴۵۱-۳۴۲-۳۳۰
۳۵۰	سعدآباد	۴۹۴-۴۹۲-۴۸۹-۴۶۸-۴۶۵-۴۶۴
۴۷۳	سقاخانه [صحرائ]	۱۵۴-۱۵۰-۱۴۱-۱۳۲
۱۱۸-۱۱۶-۱۱۵	سلطان آباد ترشیز	۲۲۳-۲۲۱-۲۱۶-۲۰۱-۱۶۲-۱۵۸
۳۶۷-۱۱۹		۲۵۶-۲۵۱-۲۳۷-۲۲۸-۲۲۶-۲۲۴
۴۹۳-۲۷	سلطانیه	۳۴۲-۳۰۷-۳۰۶-۳۰۰
۴۵۷-۴۵۵-۳۳۶-۲۲۷-۳۲۴	سلماس	۲۰۴
۲۸۳	سلمه [فرقه]	۳۱۴-۳۱۳-۳۱۱-۳۱۰-۳۰۰
۳۷	سمان ارخی	۳۷۴
۳۸۰	سمرقند	۳۵۹
۴۳۳ ۴۳۳ ۳۹۵ ۳۹۴-۳۱	سمنان	۳۸۱
۴۵۰-۴۴۰		۳۶۲
۳۶۷	سنگان	۴۷۳-۴۷۲-۴۶۶-۴۶۴-۳۹۶
۲۶۰	سنوره	۳۰۰
۴۷۷-۴۲۴-۳۸۰-۱۲۶-۷۹-۷۲	سند	۳۷۴
۱۴۰-۱۳۸	سنقر	۱۸۴-۱۳۳
۱۲۹	سنگ سفید	۳۶-۳۰
		۴۰۹-۴۰۷-۳۶۷-۹۲-۷۸-۷۵
	زرگران	
	زعفران لو	
	زنجان (خمسه)	
	زندیه (زند)	
	زنگنه [ایل]	
	زنگی	
	زهاب	
	زندانلو [قلعه]	
	زیر آب	
	سادات رضوی	
	ساری	
	سالاروند [ایل]	
	سامرا	
	ساوجبلاغ	
	ساوه	
	سبزوار	

۴۶۹-۳۸۱-۳۷۶		۱۵۰-۱۴۰-۱۳۸-۱۳۴-۱۳۳	سنندج
۱۲۸	شش گاو	۱۷۸-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۵-۱۶۰-۱۵۵	
۳۷۴	شط (فرات)	۳۸۲-۳۷۰-۱۷۹	
۳۰۳-۳۰۱-۱۳۶	شقایق	۳۹۸-۳۹۶-۱۵۰	سنه اردلان
۱۲۵	شکاپور	۹۱-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹	سهرند
۱۸۸	شکی	۴۲۰-۴۱۷-۴۱۶-۹۲	
۴۶۹-۳۷۶-۱۹۱	شماقی (شماخی)	۱۰۱	سورج مل جاتپه (مل جانه)
۴۵۵	شمیران	۳۷۵	سورداش
۴۸۵-۴۸۴	شمیل مینا	۱۲۲	سیاه آب [من مضافات فرام]
۴۶۴-۳۸۳-۳۲۹	شهر زور	۳۸۴-۳۶۹-۳۴۶-۳۴۵-۱۰	سیستان
۳۷۶	شولستان	۳۹۸-۳۸۸	
۲۰۴-۲۰۲-۱۹۳-۱۹۲-۱۷۵	شوشتر	۴۱۹	سیک [طایفه]
۳۷۵-۳۳۴-۳۳۳-۳۳۲-۳۰۳-۳۰۱		۵۴	سیلسپر
۴۷۹-۳۷۶		۳۳۳-۲۹۲-۲۸۷-۲۸۳	سیلاخور
۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۹۷-۹۶	شیراز	۴۸۸-۴۶۳	
۲۸۳-۲۷۷-۲۱۵-۱۹۲-۱۸۲-۱۸۱		۶۸-۶۶	شادللو (شادرپور، شاورپور)
۳۱۹-۳۱۸-۳۱۷-۳۱۵-۳۱۴-۲۸۷		۴۰۷-۳۶۲	
۳۴۳-۳۴۲-۳۳۷-۳۳۶-۳۲۱-۳۲۰		۲۳-۲۲	شامبیاتی
۳۵۱-۳۵۰-۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۵		۹۱-۸۳	شالامار [حصار]
۴۲۲-۳۷۶-۳۶۹-۳۵۴-۳۵۳-۳۵۲		۹۹-۹۰-۸۴-۸۳-۷۹-۳	شاهجهان آباد
۴۵۴-۴۵۲-۴۴۶-۴۴۱-۴۳۴-۴۲۳		۳۱۵-۱۰۸-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰	
۴۶۱-۴۶۰-۴۵۹-۴۵۸-۴۵۷-۴۵۵		۴۱۴-۴۰۹-۴۰۱-۳۷۹-۳۵۳-۳۴۲	
۴۸۰-۴۷۲-۴۶۹-۴۶۸-۴۶۳-۴۶۲		۴۷۷-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۶	
۴۹۰-۴۸۹-۴۸۸-۴۸۷-۴۸۶-۴۸۱		۳۵۲-۳۴۲-۳۱۵	شاهچراغ [آستان]
۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴-۴۹۳-۴۹۲-۴۹۱		۴۵۹	
۳۴۰	شیرخانه	۴۸۹	شاهرضا قمشه
۳۳۱-۳۳۰-۳۲۹-۳۲۸	شیطانی [ایل]	۴۱۴-۴۰۹	شاهرود
۲۴۶-۲۴۴-۲۱۴-۴۶-۴۴-۳۴	صفویه	۱۳۷-۱۳۳-۱۳۱	شاهسون (شاهیسون)
۳۹۵-۳۷۳-۳۵۸-۳۲۲-۲۶۲-۲۴۸		۴۸۴-۳۷۷-۱۴۰-۱۳۸	
۴۰۳-۳۹۷-۳۹۶		۴۵۹	شاه امیرعلی حمزه [روضه]
۴۷۰	طالقان	۳۷۵-۳۵۹-۱۹۱-۱۹۰-۸	شروان
۴۷۱	طالش		
۲۱۵-۷۶	طبرستان		

عراق عرب	۴۸۵-۴۶۸-۴۶۷-۳۸۹	طبرس	۴۰۹-۳۸۳-۱۱۶-۱۱۴-۱۱۳
عرب	۴۶۹		۴۳۸-۴۳۷-۴۳۶-۴۳۳-۴۳۱-۴۱۴
عرب بنی لام	۲۰۰-۱۹۲		۴۷۷
عرب میش مست	۴۶-۴۳-۲۳	طرق (قریه‌ای در دو فرسنگی مشهد)	
	۳۵۰-۱۵۵		۴۲۶-۹۹-۹۸
عربستان	۲۰۲-۱۹۲-۱۸۲-۱۸۱-۱۷۵	طوس	۴۳۸-۴۰۸-۳۶۱-۳۴۰
	۳۰۳-۳۰۱-۲۰۴	تهران [تهران]	۲۱۰-۱۸۲-۱۷۵-۲۸
عظیم آباد	۴۲۰		۳۸۲-۳۴۸-۳۲۲-۳۲۱-۲۱۵-۲۱۳
علمدشت	۳۷۱		۴۹۳-۴۹۱-۴۷۱-۴۵۵-۴۵۳-۴۴۵
علیشکر (رجوع شود به قلمرو علیشکر)		عباسیان	۲۳۵
عمان	۳۳۷-۳۰۶-۱۸۱-۱۷۳-۸-۲	عتبات	۳۹۹-۳۸۵-۵۱-۴۴-۴۱
عمارلو	۴۷۰		۴۸۵-۴۵۸-۴۰۲-۴۰۱
عمرزهای [ایل]	۶۱	عثمانیه (عثمانی)	۳۰۵-۲۵۹-۱۶۸
غاری قموق	۳۷۶		۳۷۳-۳۷۲-۳۶۹-۳۳۹-۳۱۱-۳۰۶
غزنین (غزنه)	۱۲۷-۱۲۶-۷۹-۶۱		۴۵۱-۳۸۳-۳۸۲-۳۷۷-۳۷۵-۳۷۴
	۳۷۸-۱۲۹		۴۹۱-۴۷۹
غلزهای (غلجئی- غلیجائی)	۶۱-۵۹-۴۷	عراق (اراک)	۲۹-۲۴-۲۱-۱۱-۲
	۴۰۵-۲۴۳-۱۸۹-۱۲۵-۱۲۲-۱۲۱		۵۸-۵۶-۵۳-۴۷-۴۰-۳۸-۳۴-۳۰
خوریان	۴۱-۳۵		۱۳۰-۱۱۳-۱۱۰-۱۰۹-۹۷-۹۵
فارس	۵۱-۵۷-۵۶-۵۳-۵۲-۴۷-۳۸-۸		۱۴۴-۱۴۱-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۱
	۱۶۲-۱۶۱-۱۳۰-۱۱۰-۱۰۹-۹۶		۱۷۳-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۳-۱۵۳-۱۴۶
	۱۹۲-۱۹۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۵-۱۷۳		۱۸۵-۱۸۳-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۵-۱۷۴
	۳۰۶-۳۰۵-۳۰۳-۲۴۷-۱۹۴-۱۹۳		۲۰۳-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲-۱۸۹-۱۸۶
	۳۴۱-۳۲۴-۳۲۲-۳۱۷-۳۱۵-۳۱۴		۲۱۵-۲۱۳-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۶-۲۰۴
	۳۶۹-۳۵۴-۳۵۳-۳۵۲-۳۵۰-۳۴۹		۳۰۱-۲۹۴-۲۹۳-۲۸۷-۲۷۶-۲۴۷
	۴۵۵-۴۵۴-۴۵۳-۴۴۶-۴۴۰-۴۳۳		۳۱۸-۳۱۷-۳۱۴-۳۰۸-۳۰۶-۳۰۵
	۴۶۶-۴۷۲-۴۶۶-۴۶۴-۴۶۳-۴۶۲		۳۳۱-۳۲۶-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳-۳۲۲
	۴۹۷-۴۹۳-۴۹۰		۳۴۹-۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۵-۳۴۳
فتح آباد فوجان	۱۲		۳۷۴-۳۷۳-۳۷۰-۳۶۹-۳۶۸-۳۵۰
فرامان	۳۰۹		۴۴۰-۴۳۳-۳۹۸-۳۹۴-۳۸۳-۳۸۲
فراهان	۱۴۹		۴۷۵-۴۶۴-۴۶۳-۴۵۴-۴۵۳-۴۵۱
			۴۹۵-۴۹۳-۴۹۱-۴۸۷-۴۸۰-۴۷۷

۴۶۸	قزاق	۴۷۹-۳۷۲-۳۷۱-۱۲۲-۴۸	فراه
۳۷۰	قزل اوزن	۲۶۱-۱۹	فرنگک
	قزلباش (نیکالو ، شاملو ، استاجلو	۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹	فرنگی
۱۱	افشار ، بهارلو ، تکلو ، قاجار)	۴۸۱	فسا
۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۲۵-۱۶		۳۷۹	فیض [رودخانه]
۱۰۳-۶۱-۶۰-۴۹-۴۸-۴۴-۳۸-۳۷		۳۹	فیض آباد ، دو منزلی مشهد
۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۴-۱۰۶		۲۰۴-۱۹۶-۱۹۴-۱۹۳	فیلی [ایل]
۴۲۹-۴۱۰-۳۹۸-۳۵۷-۲۷۱-۱۵۰		۲۶۷-۲۶۲-۲۶۱-۲۵۰-۲۳۲-۲۲۷	
۱۷۵-۱۷۲-۱۳۵-۳۶-۲۷	قزوین	۴۷۶-۴۵۱-۲۹۸-۲۹۶	
۳۸۵-۳۸۱-۳۵۸-۳۵۷-۱۸۴-۱۸۲		۷۶-۲۲-۱۲-۱۰-۹	قاجار (قاجاریه)
۴۵۵-۴۰۱-۴۰۰-۳۹۶-۳۹۵-۳۹۴		۲۰۹-۲۰۸-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۲-۷۷	
۴۸۰-۴۷۰		۳۱۷-۲۴۳-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲	
۲۴۵-۲۴۲	قسطنطنیه	۴۴۵-۳۵۴-۳۳۳-۳۲۱-۳۲۰-۳۱۸	
۳۷۷	قشقائی	۴۸۹-۴۷۱-۴۷۰-۴۵۵-۴۵۴-۴۵۳	
۳۶	قلاپور	۳۸۳-۳۷۶-۳۳۸	قارص
۱۲۱	قلات	۴۱۱-۳۶۷-۱۱۶	قاین
۲۱۳-۱۲۸-۱۲۵	قلماق	۲۱۴-۲۱۱-۲۰۶-۲۳-۲۲-۲۱	قباچاق
۱۳۳-۱۳۲-۱۳۰-۲۷	قلمرو علیشکر	۴۶۹-۱۹۱-۱۹۰	قبه
۳۳۰-۳۲۷-۱۹۴-۱۸۲-۱۷۲-۱۴۸		۳۶۱	قدمگاه
۴۷۵-۳۹۶-۳۹۵		۹۳	قرائی [ایل]
۲۲۳	قلعه سلطان علی بیگ (کوچک)	۲۹	قراچورلو [ایل]
۱۱۵	قلعه بالا مکان	۳۹۴-۱۸۹-۱۸۸-۲۹	قراچه داغ
۳۴۰	قلعه حاج تراب	۴۸۹-۴۵۵	قراچمن
۱۱۵	قلعه گردو (در اطراف ترشیز)	۲۳۸-۲۳۷-۲۳۲-۱۹۴	قراسو [رود]
۳۹۶	قلعه رستم	۳۰۲-۲۵۴-۲۵۲	
۳۹۵	قلعه بر	۳۹۵	قراقویونلو
۳۸-۳۷-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱	قم	۱۸۰-۱۶۸-۱۳۱	قراگوزلو [ایل]
۴۲۲-۳۹۸-۳۹۵-۳۳۴-۱۳۳-۳۹		۱۸۳	
۴۸۸-۴۵۰		۳۷۸	قرشی
۴۶۵-۴۵۴-۳۱۴-۲۸۷	قمشه (قوشه)	۵۲	قرمانلو [ایل] کرد
۳۷۶	قموق	۳۵۵-۱۲	قرقلو [افشار]

۶	کتابخانه ملی آلمان	۴۹-۴۸-۴۷-۳۶-۳۵-۱۶	قندهار
۴۶۲	کتابخانه ملی مالک	۷۸-۶۵-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۲	
۴۷۱	کتل نعل شکن	۱۰۹-۱۰۸-۱۰۰-۹۹-۹۳-۹۲	
۱۸۲	کرانه	۱۲۹-۱۲۸-۱۲۶-۱۲۰-۱۱۷-۱۱۶	
۴۸۵	کریلا	۳۷۰-۱۸۹-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴	
	کرد [اکراد] (شادلو، زعفرانلو،	۴۱۶-۴۱۰-۴۰۵-۴۰۲-۳۷۸-۳۷۷	
۱۰-۲	کیوانلو، عمارلو، قرمانلو)	۴۳۶-۴۳۰-۴۲۹-۴۲۵-۴۱۹-۴۱۸	
۹۶-۹۵-۶۷-۶۶-۵۸-۵۵-۳۰-۲۱		۴۷۹-۴۴۱-۴۳۸-۴۳۷	
۲۱۷-۲۰۳-۱۷۹-۱۶۰-۱۵۰-۱۳۷		۳۴۰-۳۵۹-۳۵۵-۱۱۲	قوچان
۴۶۷-۴۳۲-۴۲۶-۳۹۹-۳۸۹-۳۸۶		۳۸۱-۳۷۲-۳۶۶-۳۶۳-۳۶۲-۳۶۱	
۴۷۳-۴۶۸		۳۹۸-۳۸۹-۳۸۴	
۱۵۰-۱۴۵-۱۳۵-۱۳۳	کردستان	۱۷۲-۳۹	قوشخانه [باغ]
۱۶۶-۱۶۵-۱۶۰-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳		۱۳۶	قوچه
۲۲۱-۲۰۴-۱۸۳-۱۷۹-۱۶۸-۱۶۷		۳۷۶	قیس
۴۵۳-۴۵۱-۳۰۲-۲۶۷-۲۶۰-۲۵۰		۳۸۲	قیطاق
۴۶۸ ۴۶۷ ۴۶۶		۱۲۰-۷۹-۶۱-۶۰-۱۰	کابل
۱۱۱ ۹۹	کردستان (خراسان)	۴۱۶-۳۷۸-۱۲۹-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۴	
۱۰۷ ۱۰۵	کردو	۴۶۹-۴۶۴-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹	
۴۹	کوشک	۹۹-۸۱	کابلی
۱۶۶ ۱۶۵ ۱۶۰	کرماج	۴۶۹-۴۶۸	کاخت
۴۵۸-۳۹۷-۳۷۷-۳۶۹-۳۴۶	کرمان	۴۰۹	کاخک
۴۹۴ ۴۸۷ ۴۵۱		۴۶۹-۴۶۸	کارتیل
۲۵ ۲۴-۲۳ ۲۱-۲	کرمانشاهان	۱۰۶	کاردیان
۱۴۰ ۱۳۶ ۱۳۶-۱۳۵ ۱۳۲-۳۱		۴۶۶-۴۵۴-۳۵۱-۳۵۰	کازرون
۱۵۵-۱۵۴ ۱۵۱-۱۴۶-۱۴۴-۱۴۳		۳۳۳-۳۳۱-۱۳۷-۱۳۶-۳۹	کاشان
۱۶۸-۱۶۶ ۱۶۵ ۱۶۳-۱۶۱ ۱۵۸		۴۹۵-۴۰۲-۳۴۹	
۱۹۶-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۵-۱۸۳-۱۷۹		۴۶۷-۳۷۵	کاظمین
۲۱۶ ۲۱۵ ۲۰۴-۲۰۲ ۲۰۱		۳۶۸	کافر قلعه
۲۴۹-۲۴۴-۲۴۲-۲۲۷-۲۲۵-۲۲۰		۳۰۰-۱۷۹-۱۵۲	کاوران [کاوردان]
۲۶۶ ۲۶۳ ۲۶۲ ۲۵۱ ۲۵۰		۳۱۱-۳۰۱	
۳۰۹-۳۰۷ ۳۰۶-۳۰۵ ۳۰۲ ۲۷۴		۴۴۷	کتابخانه آستان قدس



۴۱۱	مشهد	۳۸۸ - ۳۷۳ - ۳۶۹ - ۳۴۶ - ۳۴۴
۲۰۶-۲۰۴-۲۰۲-۲۲	کوکلان	۴۷۸ - ۴۶۵ - ۴۶۳ - ۴۵۳ - ۴۵۰
۴۱۲-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳ - ۲۱۲-۲۱۱		۴۹۲-۴۸۶
۳۷۱-۳۶۳	کوه سنگی	۳۷۵-۳۳۸
۳۳۵	کوه کلات	۴۶۸-۴۶۷-۳۸۳
۴۶۶-۴۶۵-۳۷۵-۱۷۵	کوه گیلویه	۳۹۸-۳۸۰
۴۹۳-۴۸۸ - ۴۷۹		۴۱۸-۳۷۹
۳۵۱-۳۵۰	کوه مره	۳۳۱
۴۰۱	کیچ	۴۶۴-۱۸۲-۱۴۹-۱۴۷
۱۷۳	کیفروز (کینفروز)	۴۱۹
۳۵۹	گاو سلوک (کوسلوك)	۲۰-۱۹-۱۸-۱۴-۱۱-۱۰
۳۴۰-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶	گرجستان	۳۰۶-۱۵۳-۱۳۳-۶۶-۶۵-۵۸
۴۷۴-۴۶۹-۴۶۸-۳۹۷ - ۳۷۷-۳۷۶		-۳۷۳-۳۶۱-۳۴۰-۳۵۶-۳۰۷
۱۹۴-۱۸۷-۱۸۶-۱۳۹	گرگی	۴۱۲-۴۰۴-۳۸۹-۳۸۳-۳۸۱
۳۲۳-۲۰۷-۲۰۶-۲۲	گرگان [آب]	۲۱۵-۱۸۲-۱۴۹
۴۸۹	گریوه مزدج	۴۳۸
۴۷۳-۴۷۲	گلاباد	۱۵۳-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۱
۳۴۴-۱۳۳-۱	گلستانه	۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۰۲-۱۷۷-۱۵۸
	گلستانه (ظ: گلستان) قلعه و دهی	۲۲۸-۲۲۶-۲۲۴-۲۲۲-۲۲۰-۲۱۹
۱۱۸	در اطراف مشهد	۳۳۷-۳۰۶-۲۳۷
۱۸۲-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸	گلبایگان	۴۵۱-۱۴۶
۴۲۶	گلشور (گلشوران)	۴۷۷
۴۵۲-۴۵۱	گلو شجرد	۱۶۹-۱۴۹
۴۸۴-۴۶۸-۳۷۶-۳۷۵	گنجه	۴۸۹-۳۳۱-۲۹۲-۲۸۹
۳۷۷	گوسلوك	۴۴۵
۴۰۹-۱۱۶-۱۱۵	گوناباد (گناباد)	۱۷۱
۴۱۱		۲۸۳
۱۲	گرندوز لوی افشار	۴۵۳
۱۷۹	گیلان در اطراف کرمانشاهان	۸-۲
۳۱۱-۳۰۱-۳۰۰		۳۴۶
		کمازان
		کمپانی هند و انگلیس
		کمره
		کندمان
		کنه بیس، دهی در دوفرسنگی مشهد
		کهریز
		کوچری [ایل]
		کورن (کرن)
		کوسه احمدلو
		کوشک زر
		کوشک مهدی، دهی در دوفرسنگی

۴۱۷	مالوپور	۴۸۳-۴۷۱-۴۷۰-۴۶۶-۱۹۲	گیلان
۱۷۹-۱۶۷	ماموئی [طائفہ]	۴۸۲	لار
۳۰۰	مانی؟ [ایل]	۶۶-۵۵	لالوی
۳۰۲-۲۲۰	ماہدشت	۳۰۰-۸۱-۷۹-۷۷-۶۱-۶۰	لاہور
۳۶۳	محمودیان	۴۱۶-۴۰۵-۳۷۹-۳۷۸-۳۰۳	
۱۱۵-۹۳	محولات (مہولات)	۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷	
۳۶۰-۳۵۹-۳۳۶-۱۸۴-۲۸	مراغہ	۴۸۳	لاہیجان
۴۶۷-۴۵۷-۴۵۵-۳۹۸		۴۵۱-۲۹۸-۲۹۳-۲۴۳	لر (الوار)
۳۸۳	مراد تپہ	۴۷۸-۴۷۶-۴۷۵	
۴۰۲-۴۰۱-۳	مرشد آباد [بنگالہ]	۲۴۸-۲۴۳-۲۳۲-۲۲۷-۱۸۳	لرستان
۱۰۴-۱۰۲-۱۰۱-۹۹	مرہتہ [طائفہ]	۳۳۴-۲۹۴-۲۹۳-۲۸۳	
۴۱۸-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵		۱۹۲-۱۹۱-۱۳۳	لکزی (لزکی)
۳۸۲-۳۸۱-۱۹	مرو	۳۸۱-۳۷۶-۳۵۰-۳۴۱-۳۴۰	
۴۸۴	مزار شیخ صفی	۴۷۷-۳	لکھنؤ
۴۸۹	مزدج	۳۸۹-۱۱۱-۷۲-۶۱-۶۷-۶۵	لنکر
۴۴۰-۴۱۵-۴۱۰-۷۶	مزینان	۴۲۵	
۳۶۲	مسجد الحرام	۴۱۷-۸۳	لودیانہ
۴۶۷-۴۰۱-۳۳۵	مسقط	۳۳۷	لولی
۹۰-۱۰	مسلمان	۳۴۲-۳۳۶-۳۳۵	لیلاوی
۴۱۰	مشہد امنی	۲۳	ماجوج
۲۹-۲۵-۲۱-۲۰-۱۵	مشہد متدین	۸۳-۷۱	ماجنی وارہ امجنی وارہ)
۳۱-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰		۴۱۷	مازندران
۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰		۲۱۴-۷۶-۲۱-۲۳-۲۲-۲۱	
۳۶۵-۳۶۴-۳۵۶-۱۱۹-۱۱۹		۳۵۱-۳۲۲-۳۲۱-۳۱۸-۳۱۷-۲۱۵	
۳۶۵-۳۶۴-۳۵۶-۱۱۹-۱۱۹		۳۸۳-۳۸۱-۳۷۸-۳۶۹-۳۶۸-۳۶۷	
۳۶۵-۳۶۴-۳۵۶-۱۱۹-۱۱۹		۴۴۳-۴۱۰-۴۰۵-۴۰۱-۳۹۶-۳۸۹	
۳۶۵-۳۶۴-۳۵۶-۱۱۹-۱۱۹		۴۷۰-۴۶۹-۴۶۵-۴۵۵-۴۵۳	
۳۶۵-۳۶۴-۳۵۶-۱۱۹-۱۱۹		۴۹۳-۴۹۰-۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱	
۴۰۲-۴۰۱-۳۹۹-۳۹۵-۳۸۹-۳۸۸		۴۸۱	مانی [ایل]
۴۱۳-۴۱۲-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۶		۴۲	ماروچاق
۴۲۷-۴۲۶-۴۲۵-۴۲۴-۴۱۵-۴۱۴		۴۸۴	ماسواہ
۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸			

۴۸۱	نیریز	۴۳۹-۴۳۸-۴۳۷-۴۳۶-۴۳۵-۴۳۴
۷۴-۷۲-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶	نیشابور	۴۴۵-۴۴۴-۴۴۳-۴۴۲-۴۴۱-۴۴۰
۳۶۸-۳۶۷-۳۶۶-۹۹-۹۸-۹۵-۷۸		۴۷۷-۴۷۰-۴۶۹-۴۵۱-۴۴۷
۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۵-۳۷۸-۳۷۴		۴۸۵-۴۷۹
۴۳۳-۴۲۰-۴۱۵-۴۱۴-۴۱۳-۴۱۰		۴۲۸
۴۳۵		مشهد میر
۳۷۶	وان	۴۷۳-۴۷۱-۳۹۶-۳۷۷
۳۶۳-۳۳۳	ورامین	مغان
۲۶۲	وسطان [طاق] (بستان)	مقبره شاه رضا
۱۷۶	وسيله [قلعه]	مقدم
	ولاشجرد (والاشجرد) یکمنزلی همدان	مکران
۱۶۹-۱۶۵-۱۶۱-۱۵۹-۱۵۰-۱۴۹		مکه
۳۰۲-۱۹۴		ملاساغان (نهر)
۳۰۱-۱۶۲-۱۵۸-۱۵۳-۱۳۲	وند	ملایر
۳۴۲-۳۰۷		ملتان
۴۰۲	وهاپی	منتفج [طایفه]
۲۱۹-۱۷۷	هارون آباد کرمانشاهان	منرج [در بند]
۲۲۰		مهمان دوست
۵۷-۵۶-۵۰-۴۸-۴۷-۳۵-۱۸	هرات	مورچه خوار
۷۸-۷۴-۷۲-۶۸-۶۲-۶۱-۵۹-۵۸		اموصل
۱۲۱-۱۲۰-۱۱۷-۱۱۲-۱۱۱-۹۲		مولودخانه یا مولود اوی
۳۸۰-۳۷۱-۳۶۸-۳۶۷-۳۵۷-۱۲۲		نوم زائی
۴۱۵-۴۱۲-۴۰۵-۴۰۲-۳۹۵-۳۸۸		نمیر کاریز (میل کاریز)
۴۴۴-۴۴۱-۴۴۰-۴۳۹-۴۳۸-۴۲۳		نانکلی [ایل]
۳۰۹-۲۸۶	هرسین	نادر آباد
۴۸۶-۳۷۶	هرمز [جزیره]	نجف اشرف
۳۸۰	هزار اسب	نخجوان
۲۷	هزار جریب (قزوین)	نخعی (عرب لالوی، عرب زنگویی)
۴۳۶-۴۲۷-۴۲۵	هزاره	عرب نخعی
۳۴۰	هشتراب	نرباشیر
۴۵۵	هشترود	نطنز (نطنز)
		نقش جهان اصفهان [میدان]
		نهابوند

۱۰۰-۹۹-۹۱-۸۷-۸۶-۸۳-۸۱-۸۰	۱۴۹	هفت خانی [قلعه]
۳۸۰-۳۷۸-۳۴۴-۱۸۹-۱۰۶-۱۰۳	۱۷۰	هفت لنگ [ایل]
۴۱۹-۴۱۸-۴۱۶-۴۰۲-۳۹۶-۳۸۱	۱۳۲-۱۳۰-۳۹-۳۷-۲۸-۲	همدان
۴۸۵-۴۷۷-۴۲۴	۱۴۶-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۳۷	
۱۰۶	۱۶۷-۱۶۴-۱۶۱-۱۵۹-۱۵۰-۱۴۷	هنود
۲۳	۱۹۴-۱۸۳-۱۷۹-۱۷۵-۱۶۹-۱۶۸	یاجوج
۳۵۹	۳۵۱-۳۴۹-۳۰۶-۲۷۷-۲۶۳-۲۶۲	یاسخانه
۳۹۶-۳۷۴-۳۶۹-۳۹	۳۹۶-۳۹۵-۳۹۴-۳۷۵-۳۷۰-۳۶۹	یزد [دارالعباد]
۴۵۴-۴۲۵	۴۷۹-۴۷۸-۴۶۲-۴۵۴-۴۵۱-۴۵۰	
۴۶۷-۳۲۹	۴۹۶-۴۸۹	یزیدی [طایفه]
۲۰۴-۲۰۲-۲۲-۲۱	۴۱۶-۴۰۱-۳۷۹-۳۴۴-۷۹-۵-۲	یموت [ایل]
۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲-۲۱۱-۲۰۶	۴۷۴-۴۶۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷	
۳۶۸-۳۵۶	۴۸۸-۴۷۷	
۲۶۸	۴۷۷-۴۱۹-۹۰-۸۴-۸۱-۱۰	پنکچریان
۴۷۳		هندو
۱۳۳-۱۰۲-۶۱	۴۸۸	یوخاری باش
۱۶۷	۷۹-۶۱-۱۹-۱۸-۳-۲	یوسف زهای
		ییلان
		هندوستان

## فہرست نام کتابها

۳۵۶	تاریخ نادرشاه	۴۵۱-۴۵۰-۴۴۹-۴۰۷	آتشکده آذر
	تاریخ نادر تألیف اسماعیل میرزای	۴۷۶-۴۶۹-۴۶۴-۴۶۲	
۳۵۶	افشار	۴۵۰	اجازات
۴۱۸	تاریخ ہند	۴۷۷	اخلاق محمدی
۴۷۷	اخلاق محمدی	۳۵	برہان قاطع
۴۷۷	تحفة الاحباب	۴۵۴-۴۴۳-۴۱۹-۴۰۲	ہستان السیاحہ
۴۷۷	تحفة السلاطین	۴۶۹	
۴۷۷	تحفة الشعرا	۴۰۹-۴۰۵	تاریخ احمد شاہ درانی
۴۷۷	تحفة العشاق	۴۴۸-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۵	
۴۰۴-۴۰۱-۳۹۹	تذکرہ آل داود	۴۴۶-۴۴۵	تاریخ جهان آرا
۴۷۴-۴۴۷-۴۴۲-۴۲۲-۴۱۲-۴۰۷		۳۵۷-۳۵۶	تاریخ جهانگشاہ نادری
۳۵۶	ترجمہ تاریخ نادرشاه	۴۰۶-۳۹۵-۳۹۴-۳۹۳-۳۵۹	
۴۵۰	تکملہ امل الآمل	۴۸۸-۴۸۶	
۴۳۹-۴۲۱-۴۱۸-۴۱۶	حدیقہ العالم	۴۰۷-۴۰۴-۳۵۶	تاریخ سرجان ملکم
۳۵۶	دائرة المعارف بریتانیکا	۴۶۸-۴۶۶	
۴۰۶	درہ نادری		تاریخ زندگیہ ابن عبدالکریم محمد
۴۹۲-۴۹۰-۴۶۰	رستم التواریخ	۴۹۴-۴۸۸-۴۸۷	رضای شیرازی
۴۹۷-۴۹۶-۴۹۳		۴۹۷-۴۹۶	
۴۵۱	روزنامہ ادب	۴۱۵-۴۰۸-۴۰۶-۴۰۵	تاریخ سلطانی
۴۱۴-۴۰۷-۳۶۹-۳۵۶	روضۃ الصفا	۴۴۸-۴۱۹-۴۱۶	
۴۴۶-۴۳۹	ریاض السیاحہ	۳۸۷-۳۵۶	تاریخ عالم آرای نادری
۳۶۵-۳۶۴	زبدۃ القواریخ	۴۷۸-۴۳۹-۳۹۴-۳۹۳	
	زبور آل داود بہ (تذکرہ آل داود) رجوع شود	۴۰۴-۴۰۳-۴۰۰	تاریخ عرفا
۳۹۳	زبور العاشقین	۴۱۰-۴۰۲	تاریخ عبدالکریم بخارائی
۴۵۳-۴۵۱-۴۵۰-۴۴۸	زینۃ التواریخ	۴۴۸	
۴۶۹-۴۶۵-۴۶۴-۴۶۳-۴۵۸		۳۵۶	تاریخ فریزر

۴۷۶-۴۷۴		۴۹۷-۴۹۵-۴۸۹-۴۷۶	
۳۶۵	لاروس	۴۱۳-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۵	سراج التواریخ
۴۲۲-۴۲۱	مآثر الامراء	۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۵	
۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۳۹۶	مآثر رحیمی	۳۸۸-۳۸۷	شاهنامه نادری
۴۳۸-۴۲۱		۴۵۰-۴۴۶	شجره طیبه
۴۷۷	مجالس العشاق	۴۵۰	شرح واقیة تونى
۴۷۴-۴۰۷-۴۰۱-۳۹۹	مجمع التواریخ	۴۳۹-۴۱۹-۴۱۴	فهرست التواریخ
۴۴۸-۴۰۱	مجمل التواریخ	۴۷۲-۴۶۵-۴۶۴-۴۴۸-۴۴۶-۴۴۵	
۴۲۳-۴۰۰-۲۷	محافل المؤمنین	۴۹۵-۴۸۶-۴۷۶-۴۷۴-۴۷۳	
۴۲۲-۴۱۲-۴۱۰-۴۰۷	مطلع الشمس	۴۴۳-۴۴۲-۳۸۶	فوائد الصفویہ
۴۴۸-۴۳۱-۴۲۸		۴۶۲-۴۶۰-۴۴۹-۴۴۸-۴۴۷	
۴۵۴-۴۴۰-۴۳۹	معجم الانساب	۴۸۶-۴۷۸-۴۷۴-۴۶۳	
۴۶۳		۴۷۶	قرآن
۴۵۰	مفاتیح	۴۲۲-۴۱۵-۴۱۴-۴۰۰	کلشن مراد
۳۸۶-۳۵۶	مقالات الشعراء	۴۵۱-۴۴۸-۴۴۲-۴۳۸-۴۲۵	
۳۵۶	منتظم ناصری	۴۶۱-۴۶۰-۴۵۹-۴۵۸-۴۵۷	
۲۵	نادر نامه	۴۸۹-۴۸۳-۴۸۲-۴۷۰-۴۶۹	
۴۱۰-۴۰۴-۴۰۰-۳۹۵	وقایع السنين	۴۹۱-۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴-۴۹۲-۴۹۰	
۴۹۵-۴۹۴-۴۹۱-۴۹۰		۴۶۲-۴۵۴-۴۵۱-۴۵۰	گیتی کشا
		۴۷۱-۴۶۰-۴۶۶-۴۶۵-۴۶۴-۴۶۳	

## غلامنامہ

صفحہ	سطر	نادرست	درست
۴	۱۹	جمعیت	جمعست
۱۵	۱۱	محمد حسین خان	محمد صالح خان
۲۱	۸	وتوبخافہ	وتوبخانہ
۲۴	۱۲	از تقرر	تقرر
۲۶	۱۵	با نشیکری	باشیکری
۲۶	۱۶	قرار نگر فتنہ	قرار گرفتہ
۴۰	۱۲	وبا او	راکہ با او
۴۰	۲۱	ہردو	ہردو
۴۳	۱	فرمودہ	فرمودہ
۴۸	۳	صالح بیک	محمد صالح بیک
۴۸	۱۳	صادقخان	صادقخان
۴۹	۳	غازیان	غازیان
۵۰	۱۰	بندگان شاہرخئی	بندگان شاہی
۵۲	۵	ہاین جت	ہاین جہت
۵۳	۹	استادہ اند	استادہ اند
۵۵	۲	کیشک	کشیک
۵۵	۱۸ و ۲۳	نخی	نخعی
۵۹	۱۹	در ویش	درویش
۶۲	۱۲	[.د.]	[در]
۶۶	۷	نخی	نخعی
۶۹	۱	برادر	برادر
۶۹	۳	بیطاقتی	بیطاقتی
۶۹	۱۹	رختہ	رخنہ
۷۳	۲	در حوصلہ ۲	در حوصلہ
۷۴	۱۴	چون در قلعہ	در قلعہ
۷۵	۳	بھیطہ	بھیطہ
۷۵	۸	را مقام	مقام
۷۵	۱۷	انقیای	انقیای

درست	نادرست	سطر	صفحه
بقید	یقید	۱۵	۷۷
راچپوتیه	راجپواتیه	۴	۸۱
پنج	پنج	۱۰	۸۸
درخفیه	در خفیفه	۱۳	۹۲
از فرمانفرمائی	از فرمانفرمانی	۱۲	۹۵
فرستاد	فرستاد و	۴	۱۰۱
پیتھلی راو	پیتھلی رای	۹	۱۰۱
یود او را	برد او را	۱۷	۱۰۷
خواقین	خوانین	۱۴	۱۰۸
ده آنچه	که که آنچه	۱۰	۱۱۶
نمی فہمید	نفہمید	۱۳	۱۲۰
وباستنبال	وباستقلال	۱۹	۱۲۲
نامہ مبنی برامستقرار	مبنی برامستقرار	۳	۱۲۶
محمد خان	محمد خان	۸	۱۲۶
می ورزید	می ورزیدند	۱	۱۲۸
انحراف	انحرف	۱	۱۳۰
نموده عازم	نمود عازم	۱۲	۱۳۲
ده بسمت	ده بسمت	۱	۱۳۳
تبا کند	تبا کند	۱۳	۱۳۳
میرزا	میرزا را	۱۶	۱۴۳
نرمانشاہان	نرمانشاہان	۱۵	۱۴۴
یا باینجا	یا باینجا	۲۳	۱۴۴
غز افانہ	غز افانہ	۱۰	۱۴۶
خاطر	خاطر	۲۲	۱۴۷
ب : ده شراہ	ب : ده شراہ	۲۳	۱۴۷
ب : بشفتت	ب : بشفتت	۲۳	۱۴۸
جلیل	جلیل	۲	۱۵۱
از حقیقت	از حقیقت	۱۱	۱۵۵
[ بیروی و ]	[ بیروی و ]	۱۲	۱۵۹
از بیشتر	از بیشتر	۱۰	۱۶۶
محالات دند	محالات دند	۱۰	۱۶۹
ابراہیم شان	ابراہیم شان	۳	۱۷۰
وبیزرکان	وبیزرکان	۳	۱۷۵



صفحه	سطر	فادرست	درست
۱۷۵	۷	مخالف	مخالفت
۱۷۶	۳	چلادت	جلادت
۱۷۸	۱۳	با معدودی بخدمت	(کذا)
۱۸۵	۱۷	را فرمان فرما	فرمان فرما
۲۰۲	۱۳	خود را	خود
۲۰۶	۱۱	سرداران	سردار آن
۲۰۶	۱۶	شفیعیان	شفیعان
۲۰۹	۱۱	کریمخان	کریمخان
۲۱۲	۱۶	گریختن	گریختن
۲۱۵	۵	از شیراز و بکرم	از شیراز دیگر
۲۱۵	۲۳	سطر سوه همان صفحه بود	سطر دوم صفحه ۲۱۴ بود
۲۱۸	۱۴	از جنگ	از جنگ
۲۲۸	۶	سبدان افراسیاب	سیدان و افراسیاب
۲۴۱	۴	اراده نمود	اراده نمودیم
۲۵۶	۲۰	و از وقوع	از وقوع
۲۵۹	۱۴	دارا شوه	دارا شکوه
۲۶۵	۲۲	مکرر شده	(زائد است)
۲۷۰	۱۳	سازس	سازش
۲۷۲	۳	بود بود	بود
۲۷۳	۱۸	کریمخان	کریمخان را
۲۷۹	۷	با سوارانی	با سوارانی
۲۸۲	۳	محو له	محموله
۲۸۳	۸	مردان	مردمان
۲۹۸	۱۶	ایلغارکنار	ایلغارکنان
۳۰۰	۸	را خود	خود را
۳۲۵	۱۵	قوانو کران	قرا نو کران
۳۲۶	۸	شهباخوان	شهبازخان
۳۳۶	۶	قضیه	قبضه
۳۳۶	۱۶	بعرض	بعرض
۳۳۸	۲۰-۷	فارس	قارص
۳۴۶	۱۹	باستقبال	باستقبال
۳۵۰	۲۱	گلبانی	گلبائی
۳۵۳	۳	لطفی خان	لطف علیخان

درست	نادرست	سطر	صفحه
تاریخ	تاریخ	۱۹	۳۵۶
-۲	-۳	۲۶	۳۵۶
خویش را	خونش را	۲۱	۳۶۱
والندشت	دالندشت	۱۶	۳۷۱
قارص	قارص	۱۵	۳۷۶
طهماسب قلیخان	طهماسب خان	۵	۳۷۸
در غلطید	در غلطید	۲۲	۳۸۱
قوچان	قوچان	۹	۳۸۴
قلابور	قلابور	۵	۳۹۵
خلیل میرزا	میرزا خلیل	۱۰	۴۰۲
مراجعت کرد	مراجعت	۱۱	۴۰۲
زیور	زیور	۲۴	۴۰۴
انگردد	انگردد	۱۱	۴۰۷
سرهتد	سرخنه	۱۹	۴۱۸
سراجب	مواحب	۶	۴۳۱
نورمحمد خان را	محمد خان را	۲۱	۴۴۰
تین	تین	۱۱	۴۴۴
فرید پری	فرید پری	۹	۴۵۱
طاب تراها	طاب تراها	۱	۴۵۲
بیروجرد	بیروجرد	۱	۴۵۲
باجمعی	باجمعی	۱۳	۴۵۲
درد	درد	۱	۴۵۵
علی مراد خان	علی مردانخان	۱۲	۴۵۵
وفوجی	وفوجی	۱۲	۴۵۶
وختار علیخان	وختار علیخان	۲	۴۵۸
بکرمانشاهان	بکرمانشاهان	۲	۴۶۵
ملک	ملک	۲۱	۴۶۶
منوچهر	منوچهر	۱۱	۴۱۰
دست	دست	۲۴	۴۱۲
سرخاچی	سرخاچی	۶	۴۱۳
سازده تن	سازده تن	۱	۴۱۳
(رین)	(رین)	۱	۴۱۶
ده در دهان	ده در دهان	۲۲	۴۱۱

دوست	فادرست	سطر	صفحه
از راه	و از راه	۵	۴۸۲
دیگر سام سیرزا	سام سیرزا	۶	۴۸۵
و در	ور در	۲	۴۸۸
تاریخ	تاریخ	۱۷	۴۸۸
فتحعلیخان	فتحعلیخان	۶	۴۸۹
کشته	کشته	۱۷	۴۸۹
بقعه	بقعه	۱۹	۴۸۹
با ابوالفتح	با ابوالفتح	۸	۴۹۲
قبه‌ها	قبه‌ها	۱۷	۴۹۲
کوفتند	کوفتند	۱	۴۹۳
سلطنتش	سلطنتش	۱۷	۴۹۳
۱۱۸۷	۱۱۷۸	۶	۴۹۴



۲۷/۱۱/۱۳۳۶  
تاریخ خرد